tarikhema.org

تاج التراجم

فی تفسیر القرآن للأعاجم

ابوالمظفر شاهفور بن طاهر بن محمد اسفرایني

جلد دوم

تصحیح

نجیب مایل هروی

علی اکبر الهی خراسانی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

الإسفرایني، شاهفوربن طاهر، ـ ۴۷۱ ق.
تاج‌التّراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم / تألیف: ابوالمظفّر شاهفوربن طاهربن محمد اسفراینی؛ تصحیح نجیب مایل هروی [و] علی‌اکبر الهی خراسانی.
۵ جلد.
۱. تفاسیر اهل سنّت ـ قرن ۵. ۲. نثر فارسی ـ قرن ۵. الف. مایل هروی، نجیب، مصحح. ب. الهی خراسانی، علی‌اکبر، مصحح همکار. ج. عنوان.
ت ۹۶/۳۵ BP ۲۹۷/۱۷۲۴

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

تاج‌التّراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم (ج ۲)
تألیف: ابوالمظفّر شاهفوربن طاهربن محمّد اسفراینی
تصحیح: نجیب مایل هروی ـ علی‌اکبر الهی خراسانی
چاپ اول: ۱۳۷۵
تعداد: ۳۰۰۰ نسخه
ناشر: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
این اثر با همکاری دفتر نشر میراث مکتوب وابسته به معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی از محل تسهیلات حمایتی انتشار یافته است.
همهٔ حقوق متعلق به ناشر و محفوظ است.
تهران، خیابان آفریقا، چهار راه حقانی، کوچهٔ کمان، شمارهٔ ۴
۱۶۰۰۰ ریال

بسم الله الرحمن الرحیم

ترقّی و تعالی هر جامعه‌ای زمانی مقدور است که پیشینهٔ فرهنگ و تمدن خود را بشناسد و از علل پیشرفت یا رکود گذشتهٔ تاریخ خود آگاهی یابد. و این شناخت حاصل نمی‌شود مگر با مطالعهٔ آثار گذشتگان، چنان که خود نوشته‌اند نه آن سان که بعدها تحریف و تغییر یافته است، و این در فرهنگ مکتوب هر جامعه‌ای که همواره دستخوش حوادث روزگار بوده امری اجتناب ناپذیر است. از این رو، برای نیل به این آگاهی و حراست از اصالت و هویت فرهنگی و ایستادگی در برابر فرهنگ بیگانه، معرفی و احیای میراث مکتوب گذشته ضرور می‌نماید. چه نقد و تصحیحِ علمیِ نگاشته‌های اندیشمندان فرهنگ ایران اسلامی، نخستین شرط رسیدن به این هدف است.

لیکن با وجود تمام تلاشها و کاوشهایی که تاکنون برای شناسایی و تدوین فهارس خطی و نیز تصحیح و احیای ذخائر علمی و گنجینه‌های مکتوب این مرز و بوم شده، این آثار همچنان بکر و دست نخورده و حتّی مهجور می‌نماید و آنچه شده در قیاس آنچه باید شود، اندک است و آن اندک نیز با دشواریهای بسیار روبروست؛ از دشواریهای راه تحقیق، گرد آوری نسخ و هزینه‌های سنگین کار گرفته تا ناهمواریهای مربوط به تمهید مقدمات نشر و جذب آثار علمی و تخصصی و بازگشت مادی آن که شرط ادامهٔ تلاش محقق و ناشر است.

از این رو، معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در راستای اهداف فرهنگی انقلاب اسلامی ایران که در حقیقت، انقلابی است فرهنگی، دفتری به نام دفتر نشر میراث مکتوب تأسیس کرد، تا با حمایت از کوششهای محقّقان، مصحّحان، مراکز علمی و تحقیقاتی و پشتیبانی از ناشران فرهنگی، جذب استعدادها و کاراییها و نیز به قصد انتشار و عرضهٔ منابع تحقیق و آثار گرانسنگ، جلوگیری از دوباره کاریها و چاپ انتقادی متون با اولویت آثار فارسی در زمینه‌های گوناگون، بتواند جریانی اصیل در راستای احیای فرهنگ مکتوب ایجاد کند و مجموعه‌ای غنی به جامعهٔ فرهنگی ایران اسلامی تقدیم دارد.

اثر حاضر، تفسیری است کهن و از متون فارسی ارزشمند قرن پنجم به شمار می‌رود. امّا چون مفسّر، براساس اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر خود، آیات قرآن را مبتنی بر روش کلامی و بینش مذهبی خاص تفسیر کرده، نوشتن برخی تعلیقات ضروری می‌نمود که مصحّحان برآن‌اند تا در پایان مجلدات این تفسیر بدان اشاره کنند.

دفتر نشر میراث مکتوب
معاونت امور فرهنگی
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

فهرست مطالب

سورة النّساء	۴۵۷
سورة المائِدة	۵۵۶
قصّة هابيل و قابيل	۵۷۷
سورةالأنعام	۶۳۱
سورة الأعراف	۷۱۰
سورة الأنفال	۸۰۳
سورة التوبه	۸۴۲
قصّة عبدالله‌بن أبى سلول	۸۹۱
قصّة مولود النّبى صلّى‌الله عليه و على آله الطّاهرين اجمعين	۹۲۲

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

سورة النِّساء

مائة و سبعون و خمس آيات

این سورت به مدینه فرود آمده است[1]، و آیاتهاش[2] صد و هفتاد و پنج است اندر عدد حجازی و بصری، و شش اندر عدد کوفی؛ و کلماتش سه هزار و هفصد و چهل و پنج است؛ و حروفش شانزده هزار و سی حرف است.

و أبیّ بن کعب روایت کند از پیغمبر ـ صلعم ـ که هرکه سورة النّساء برخواند چنان باشد که گویی صدقه داده است. بر هر که میراثی یابد وی را بدهند از مزد، چندان که کسی بنده‌ای خَرَد و آزاد کند و بیزار گردد از شرك، و اندر مشیت خدای ـ جلّ جلاله و عمّ نواله ـ از آن کسانی[3] باشد که ازیشان اندرگذشته باشد. والله أعلم.

---

۱. باد: این سورت مدنی است ۲. باد: آیتهاش ۳. باد: کسی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بِسْمِ ٱللهِ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندهٔ مهربان[1]

[آیه ۱] يٰا اَيُّهَا ٱلنّٰاسُ ٱتَّقُوا رَبَّكُمُ ٱلَّذِى خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وٰاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهٰا زَوْجَهٰا وَبَثَّ مِنْهُمٰا رِجٰالاً كَثِيراً وَ نِسٰآءً وَ ٱتَّقُوا ٱللهَ ٱلَّذِى تَسٰآءَلُونَ بِهِ وَٱلْاَرْحٰامَ اِنَّ ٱللهَ كٰانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً ؛ ای شما که مردمانید بترسید[2] از خدای شما، از آنکه[3] بیافرید شما را از یك تن، یعنی آدم، و بیافرید از وی جفتِ وی، یعنی حوّا، و بپراکند ازیشان مردان[4] بسیار و زنان، و بپرهیزید[5] از خدای، آن خدای که شما را بپرسند از وی، یعنی به حکم وی، و بپرهیزید[6] از رَحِمْ بریدن که هست خدای تعالی بر شما نگاه داری که هیچیز از وی غایب نبود*

[آیه ۲] وَاٰتُوا ٱلْيَتٰامىٰ اَمْوٰالَهُمْ وَلاٰ تَتَبَدَّلُوا ٱلْخَبِيثَ بِٱلطَّيِّبِ وَلاٰ تَأْكُلُوا اَمْوٰالَهُمْ اِلىٰ اَمْوٰالِكُمْ اِنَّهُ كٰانَ حُوباً كَبِيراً ؛ و فرا دهید[7] فرا یتیمان چون بالغ شوند و مرشد گردند اموالِ ایشان، و بَدَل مستانید حرام از حلال، و بمخورید[8] اموالِ ایشان با مال خویش که آن هست اِثْمی بزرگ*

بدان که مُقاتل گوید که این آیت اندر شأن مردی فرود آمده است از غَطَفان، که با وی مالی بود از آنِ یتیمی که برادرزادهٔ وی بود[9]، چون یتیم[10] فرا رسید، مال بازخواست، عمّش مال باز نداد، آمدند بخصومت نزدیك[11] پیغمبر ـ صلعم ـ خدای عزّوجل فرو فرستید این آیت[12]. و چون عمّش این آیت بشنید[13]، گفت: طاعت داشتم خدای را و رسول وی را، و مال وی بازداد. پیغمبر ـ صلعم ـ گفت: هرکه را از بخل ،نفس نگاه دارد و طاعت دارد خدای را، چنان که وی داشت، خداوند تعالی او را اندر سرای خویش فرو آورد، یعنی بهشت. پس[14] چون این بُرنا آن مال از عمّ فرا گرفت آن را

۱. گن: ترجمهٔ فارسی بسمله را ندارد ۲. باد: ای مردمان بترسید ۳. باد: شما آنکه
۴. باد: مردمان ۵. باد: بترسید ۶. باد: بترسید ۷. باد: و بدهید
۸. باد: و مخورید ۹. باد: «بود» ندارد ۱۰. باد: یتیمی ۱۱. باد: آمد به نزدیك
۱۲. باد: فرستاد این آیت + به خصومت ۱۳. باد: این بشنید ۱۴. باد: «پس» ندارد

نفقه کرد اندر سبیل خدای تعالی، پیغمبر گفت ـ صلعم ـ: «ثبت الأجر و بقی الوزر». گفتند: یا رسول الله چه معنی دارد این سخن؟ پیغمبر ـ صلعم ـ گفت: ثابت شد این غلام را که این نفقه کرد و بـزه نماند پدرش را، اگرنه این مال از وجه کسب کرده بود[1].

سعید بن المُسَیّب گوید با جماعتی از مفسّران که اوصیا و اولیای یتیمان عادت داشتندی که چیزی که بهتر بودی از مالِ یتیمان برداشتندی و بَدَلی بَتَر از ان با مال وی دادندی، تا بودی که گوسپندی سَمین از مالِ وی بیرون کردندی و بَدَلِ آن گوسفندی مَهزول باز دادندی. پس خدای تعالی از ان نهی کرد و گفت: «وَلاٰ تَتَبَدَّلُوا ٱلْخَبِيثَ بِٱلطَّيِّبِ[2]» چنان که یاد کردیم.

و پس از آنکه اولیا را نهی کرد[3] از مال یتیمان، و ایشان را فرمود تا رغبت نکنند اندر نکاح دختری یتیم که اندر حَجرِ ایشان باشد هرگه که بترسند که عدل نکنند اندر باب ایشان، و ایشان را فرمود تا از جایی دیگر زن کنند چندان که خواهند تا چهار، اگر ترسند که بحقّ ایشان وفا نتوانند کرد، یکی بخواهند چنان که گفت:

[آیه ۳] وَ اِنْ خِفْتُمْ اَلاّٰ تُقْسِطُوا فِى ٱلْيَتٰامىٰ فَٱنْكِحُوا مٰا طٰابَ لَكُمْ مِنَ ٱلنِّسٰآءِ مَثْنىٰ وَ ثُلٰثَ وَ رُبٰاعَ ... ؛ و اگر ترسید که عدل نکنید اندر نکاح یتیمان، بزنی کنید آنچه حلال کرده‌اند شما را از زنان دوگانه و سگانه و چهارگانه[4].

«واو» اندرین آیت به معنی اوّل است چنان که گفت: «قُلْ إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ أَن تَقُومُوا لِلّٰهِ مَثْنىٰ وَ فُرٰادىٰ[5]». و این اجماع است بر قول مصطفی ـ صلعم ـ.

... فَاِنْ خِفْتُمْ اَلاّٰ تَعْدِلُوا فَوٰاحِدَةً اَوْ مٰا مَلَكَتْ اَيْمٰانُكُمْ ذٰلِكَ اَدْنىٰ اَلاّٰ تَعُولُوا ؛ پس اگر ترسید که عدل نکنید میان چهار، یکی بخواهید و یا بدارید[6] آنچه ملك یمین شما باشد، آن نزدیکتر باشد به آنکه[7] تجاوز نکنید از حدّ*

۱. باد: کسب کرد کرده بود ۲. النساء (۴) ۲ ۳. باد: اولیا نهی کرد
۴. باد: دوانه و سیانه و چهاریانه ۵. سبأ (۳۴) ۴۶ ۶. باد: «و یا بدارید» ندارد
۷. باد: بدل که

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.in
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه ۴] وَ اٰتُوا اَلنِّسٰاءَ صَدُقٰاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً ؛ و بدهید زنان را کاوینهای ایشان عطای ایشان را و شریعتی مسلمانان را، پس اگر خوشدل گردند شما را از چیزی از ان کاوین و به شما دهند قبول کنید و بخورید آن را سازنده و گوارنده*

و بدان که[1] کلبی و جماعتی از مفسّران گفتند این که همی گویند: «وَ اٰتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً»[2] اولیای زنان را همی خواهد[3] که عادت چنان بودی که کاوینِ دختران فرا ایشان ندادندی، خدای تعالی ایشان را از ان نهی کرد.

و گروهانی[4] گفتند که این خطاب، ازواج راست و ایشان را همی فرماید که کاوینِ زنان بدهید بتمامی، و هیچ باز نگیرید مگر آنکه دلِ زنان بدان خوش باشد.

[آیه ۵] وَلاٰ تُؤْتُوا اَلسُّفَهٰاءَ اَمْوٰالَكُمُ اَلَّتِي جَعَلَ اَللّٰهُ لَكُمْ قِيٰاماً وَ اُرْزُقُوهُمْ فِيهٰا وَ اُكْسُوهُمْ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً ؛ و فرا مدهید فرانادان[5] مالها که ایشان را در دست و تدبیرِ شماست تا آنگه که[6] کرده است خدای تعالی شما را اندران قیّم، و روزی همی دهید ایشان را از ان، و کسوت همی دهید ایشان را، و بگویید ایشان را سخنی نیکو و وعدهٔ راست ـ یعنی ایشان را گویید: هر آنگه که رسیده گردید، مال به شما فرا دهند[7]*

و بدان که هر که وی بالغ نبود روا نبود که مال وی به وی اسپارند[8] اگر رشید باشد اندر تصرّف یا نه، چون بالغ شد بنگرند تا اگر رشید نباشد مال وی بر وی نگاه دارند و فرا وی نسپارند[9]، و اگر وی رشید باشد و مال دانَد داشت[10] و اندران تصرّف داند کرد[11] و اندر دین مصلح باشد مال وی به وی بسپارند[12].

۱. باد: «بدان که» ندارد ۲. النساء (۴) ۴ ۳. باد: گویند ۴. باد: گروهی
۵. باد: مدهید نادانان را ۶. باد: تا آنکه ۷. باد: «مال... دهند» ندارد
۸. باد: سپاری ۹. باد: «و فرا... نسپارند» ندارد ۱۰. باد: تواند داشت
۱۱. باد: تواند کرد ۱۲. باد: سپارند

پس اگر ازین دو صفت یکی بر وی بگردد چنان که نامصلح گردد و چیزی از مال خویش اندر می و قمار[1] یا نوعی از فسادها بکار برد[2] حاکم را باشد که مال وی بر وی حَجر کند[3]، و مالِ وی از فسادِ وی نگاه دارد، و نفقاتِ معروف وی را همی دهد تا آنگه که توبه کند توبتی نصوح[4].

و همچنان اگر نارشید گردد اندر مال، چنانکه تصرّفهای نارشید زیانکار بسیار کند، روا بُوَد که حاکم بر وی حَجر کند، و همچنین اگر مفلس گردد چنان که وامش از مال بیشتر بُوَد. این همه حَجْرها و منعها از بهرِ آن [بُوَد] که خدای ـ عزّ و جلّ ـ گفت: «وَلاٰ تُؤْتُوا السُّفَهٰاءَ[5]» چنان که یاد کردیم.

و بدان که مردی وی را رِفاعه خواندندی فرمان یافت اندر وقتِ مصطفی ـ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وسلّم ـ و پسری طفل باز گذاشت نام وی ثابت، و وی را عمّی بود آمد به نزدیكِ مصطفی ـ صلعم ـ و گفت: یا رسول الله! پسرِ برادر من یتیمی است اندر حَجرِ من، چیست که مرا از مال وی حلال باشد و کی بُوَد مرا که مال[6] وی فرا وی باید دادن[7]؟ خداوند تعالی فرو فرستید[8]:

[آیه ۶] وَ اِبْتَلُوا اَلْيَتٰامىٰ حَتّىٰ إِذٰا بَلَغُوا اَلنِّكٰاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ اَمْوٰالَهُمْ وَلاٰ تَأْكُلُوهٰا إِسْرٰافاً وَ بِدٰاراً اَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كٰانَ غَنِيّاً فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كٰانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذٰا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ اَمْوٰالَهُمْ فَاَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفىٰ بِاللّٰهِ حَسِيباً ؛ و بیازمایید یتیمان را تا انگاه که برسند بجای مردان، اگر بینید ازیشان رشیدی، فرا دهید فرا ایشان مالهای ایشان، و بمخورید[9] به اسراف و شتاب از بیمِ آنکه بزرگ گردند، و هرکه توانگر باشد گو پرهیزگاری کن، و هرکه درویش باشد گو بخور از آن معروف، یعنی[10] به قرض یا به مزدِ عمل، چون فرا دهید فرا ایشان مالهای ایشان، گواه کنید بریشان، و خدای تعالی کفایت است ایشان را که

۱. باد: «و قمار» ندارد ۲. باد: بکار همی کند ۳. باد: مال وی فرو بندد
۴. گن: توبهٔ درست و نصوح ۵. النساء (۴) ۵ ۶. باد: مرا مال ۷. باد: بایاد داد
۸. فرستاد ۹. باد: مخورید ۱۰. باد: بخوران یعنی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مکافات کند و با ایشان شمار کند*

و بدان که اَوْس بن ثابت الانصاری فرمان یافت و زنی بگذاشت نام وی اُمّ کحه، و دو پسر[۱] و سه دختر. و دو پسر[۲] عمّ مال ایشان برگرفتند[۳] و زن را و دختران را محروم گردانیدند چنان‌که عادت عرب بود که زن و کودکانِ خُرد را میراث ندادندی. پس[۴] دختران و آن زن آمدند نزدیك مصطفی ـ صلعم ـ و تظلّم کردند. پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه ـ پسران عم را[۵] بخواند، ایشان گفتند: این فرزندان وی بر اسبی نتوانند نشست و مؤنتی نکشند و دشمن دفع نکنند. پیغمبر ـ صلعم ـ ایشان را گفت: بازگردید تا بنگرم تا خدای[۶] ـ عزّ و جلّ ـ چه فرمان دهد اندرین کار؛ ایشان بازگشتند خدای ـ عزّ و جلّ ـ فرو فرستید[۷] اندر شأن ایشان[۸]:

[آیه ۷] لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيباً مَفْرُوضاً؛ مردان را نصیبی است آنچه باز گذاشته باشد[۹] پدر و مادرشان و خویشان ایشان، و زنان را نصیبی است از آنچه بازگذارد پدر و مادرشان، و خویشان ایشان را از آنچه اندکی باشد از آن مال و بسیار باشد نصیبی است مقدّر*

چنان که پیدا کنیم.

[آیه ۸] وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُوا الْقُرْبىٰ وَالْيَتَامىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً؛ و چون حاضر شود به وقت قسمت مال، خویشان که میراث یابند و یتیمان و مسکینان، روزی بدهید ایشان را از ان مال، و بگویید ایشان را قولی

۱. گن: دو پسر + آمد ۲. باد: «و دو پسر» ندارد ۳. باد: برگرفت ۴. باد: «پس» ندارد
۵. باد: پسران را ۶. باد: که خدای ۷. باد: فرستاد ۸. باد: اندرشان
۹. باد: بازگذارد

معروف*

و بدان که[۱] ابن عبّاس گوید اندر روایت عوفی که این آیت منسوخ است به آیت مواریث.

و گروهی[۲] گفتند: منسوخ نیست ولیکن این بر سبیل اِسْتِحباب آمده است. مُستَحب بود بدان معنی که نیکو بُوَد که چیزی که فرا این گروهان[۳] دهی از سرِ ترکه به رضای ورثه، هرگه اندر جملهٔ ورثه طفل نباشد.

[آیه ۹] وَ لْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافاً خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللّٰهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلاً سَدِيداً؛ و بترسا[۴] آن کسانی که اگر بازگذارند از پس خویش ذرّیتی ضعیف، بترسید بریشان، و بترسید از خدای تعالی، و بگویید گفتاری صواب بعدل*

و بدان که[۵] بیشتری از مفسّران بر آنند که این اندر کسی فرود آمده است که وصیّت همی کند آن کسانی که به حضرت[۶] وی باشد، وی را گویند: خویشتن را برهان، بنده‌ای آزاد کن و صدقهٔ بسیار بده تا بیشتری از مال وی اندران کار شود. پس ایشان را از ان نهی کردند. چنان‌که اگر این کس که چنین همی فرماید وی وصیت همی کردی آن دوست داشتی که مردمان وی را افشول کردندی بر اصلاح شغل فرزندان وی، نه پراکنده کردن مال و درویش بگذاشتنِ ورثه.

و بدان که مُقاتل گوید که: مردی بود از غَطَفان، نام وی مَرْثَد، و وی ولیِّ مال برادرزادهٔ خویش بود، و آن کودکی، که خُرد[۷] بود یتیم، این زنهاردار مال آن یتیم بخورد، خداوند ـ سبحانه و تعالی ـ فرو فرستید:

۱. باد: «بدان که» ندارد ۲. باد: گروهی + دیگر ۳. باد: گروهانی ۴. باد: بترساد
۵. باد: «بدان که» ندارد ۶. باد: که حضرت ۷. باد: کودکی خرد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه ۱۰] اِنَّ اَلَّـذِینَ یَأْکُلُونَ اَمْوَالَ اَلْیَتَامیٰ ظُلْماً اِنَّمَا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَاراً وَسَیَصْلَوْنَ سَعِیراً؛ خود آن کسانی که همی بخورند[۱] مالهای یتیمان بظلم، خود همی خورند اندر شکمهای ایشان آتشی، و زود بیابند آتش سوزان، یعنی دوزخ*

سُدّی گوید که برانگیزانند روز قیامت آن کسانی را که مال یتیمان خورند زبانهٔ آتش، و دود آن از دهن و بینی وی بیرون همی آید، و از هردو گوش و هردو چشم وی بیرون همی آید، هرکه وی را بیند داند که این خورندهٔ مال یتیمان است.

و پیغمبر ـ صلعم ـ گفت: آن شب که مرا به معراج بردند گروهی دیدم که ایشان را لبهایی بود چون لبِ اُشتران[۲]، لبی با بینی جَسته، و یکی بر شکم[۳] افتاده و خازنان دوزخ از اخگر دوزخ لقمه همی کردند و اندر دهن ایشان همی نهادند و آن از زیر ایشان باز[۴] بیرون همی آمد، گفتم: یا جبرئیل ایشان کهاند؟ گفتا[۵]: آن کسانی که[۶] مال یتیمان خوردند[۷] بظلم.

و بدان که میراث اندر جاهلیت بقوّت بودی و به مردی[۸]، پس ایشان میراث دادندی مرد را، و زن و کودکان را ندادندی، خدای تعالی آن را باطل بکرد به آنچه فرو فرستید چنانکه یاد کردیم. «لِلرِّجَالِ نَصِیبٌ مِمَّا تَرَکَ اَلْوالِدانِ وَالْأَقْرَبُونَ»[۹].

و بدان که[۱۰] اندر اسلام میراث به مسلمانی بودی و به حَلْف. و معنیش آنست که با یکدیگر عقد بستندی که من از تو میراث یابم و تو از من میراث یاوی[۱۱]. چنانکه خدای تعالی گفت: «وَالَّذِینَ عَقَدَتْ أَیْمانُکُمْ فَآتُوهم نَصِیبَهُم»[۱۲]. و بدان که آنگه پس از ان میراث به هجرت بود. مهاجران از یکدیگر میراث یافتندی و اگرچه میان ایشان خویشی نبودی[۱۳]. چنانکه خدای ـ عزّوجلّ ـ می‌گوید: «وَالَّذین آمَنوا وَلَمْ یُهاجِروا

۱. باد: همی خورد ۲. باد: شتران ۳. گن: چشم ۴. باد: «باز» ندارد
۵. باد: گفت ۶. باد: کسانکه ۷. گن: خورند ۸. باد: و مردی
۹. النساء (۴) ۷ ۱۰. باد: «و بدان که» ندارد ۱۱. باد: یابی ۱۲. النساء (۴) ۳۳
۱۳. باد: و اگر خویش نبودی

مالَکُمْ مِنْ وِلایَتِهِم مِنْ شَیءٍ حَتّیٰ یُهاجِرُوا»[۱]. آنگه این منسوخ گردید به آیتِ مواریث، و میراث به دو چیز مخصوص گردید: به سَبَب و نَسَب. نَسَب خویشی باشد و سَبَب نکاح باشد[۲]. و یا آن باشد که کسی بنده‌ای را آزاد کند وی را بر آن بنده بحقِّ آزادی کردن حقّی بحاصل آید، چنان که اگر این بنده بمیرد و وی را وارثی نباشد از نَسَب آن، آزادکننده عُصْبهٔ وی باشد. و تفصیلِ این اندر کتب فقه یاد کرده شود چنان‌که باید[۳]، إنْشاءالله تعالی.

و بدان که[۴] جابر بن عبدالله گوید: اندر سبب نزول[۵] آیةالمواریث، که من بیمار شدم به من فرا رسید مصطفی ـ صلّی‌الله علیه ـ و ابوبکر صدیق، و ایشان همی رفتند که به نزدیك من آیند پس من از هُش[۶] بشدم، پیغمبر ـ صلعم ـ آب خواست و دست و روی باز شست و آنگه آن آب بر من ریخت، باز هُش[۷] آمدم، گفتم: یا رسول‌الله! چه کنم اندر حال خویش؟ پیغمبر ـ صلعم ـ خاموش گشت، خداوند تعالی فرو فرستید[۸] و گفت:

[آیه ۱۱] یُوصِیکُمُ اَللهُ فِی اَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ اَلْأُنْثَیَیْنِ فَإِنْ کُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اِثْنَتَیْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَکَ وَ إِنْ کانَتْ واحِدَةً فَلَهَا اَلنِّصْفُ وَلِأَبَوَیْهِ لِکُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا اَلسُّدُسُ مِمّا تَرَکَ إِنْ کانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَواهُ فَلِأُمِّهِ اَلثُّلُثُ فَإِنْ کانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ اَلسُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصِی بِها أَوْ دَیْنٍ آباؤُکُمْ وَأَبْناؤُکُمْ لاتَدْرُونَ أَیُّهُمْ أَقْرَبُ لَکُمْ نَفْعاً فَرِیضَةً مِنَ اَللهِ إِنَّ اَللهَ کانَ عَلِیماً حَکِیماً؛ همی وصیت کند شما را خدای تعالی اندر فرزندان شما، همی فرماید نر را چندِ بَرْخ دو ماده، اگر همه زن باشند بیش از دو، ایشان را بُوَد دو بَرْخ از آنچه بگذاشته باشد، و اگر باشد یك زن وی را نیمه بود و پدر و مادر مرده را هریکی از ایشان شش یك از آنچه بگذاشته باشد اگر مرده را فرزندی بود

۱. الانفال (۸) ۷۲ ۲. باد: + و ولا ۳. باد: «چنانکه باید» ندارد
۴. باد: «بدان که» ندارد ۵. باد: «نزول» ندارد ۶. باد: هوش ۷. باد: باهوش
۸. باد: فرستاد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و اگر نبود وی را فرزند و میراث گیری، پدر و مادر باشد، مادر وی را سیّك باشد و باقی نر را باشد[1]. و اگر باشد وی را برادران، دو یا بیشتر، مادر را بود شش یك، و این ـ پس آن باشد که وصیتی کرده باشد بدان، و یا اوامی بُوَد پدران شما و پسران که ترکهٔ شما فراگیرند[2] ندانید که ازیشان کدام است که شما را نزدیکتر است به منفعت، مقدّر است از خدای تعالی که خدای تعالی علیم است و حکیم*

[آیه ۱۲] وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللهِ وَاللهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ؛ و شما را بُوَد نیمهٔ آنچه بگذارد زنان شما، اگر نباشد ایشان را فرزند، پس اگر باشد ایشان را فرزند، شما را بُوَد چهار یك از آنچه بگذاشته باشد از پس وصیتی که وصیت کنند آن زنان بدان اوامی[3] که بریشان باشد و ایشان را باشد چهار یك از آنچه بگذارید شما، اگر نباشد شما را فرزند، پس اگر بُوَد شما را فرزند، ایشان را هشت یك از آنچه شما بگذاشته باشید از پس آن وصیتی که شما کنید بدان اوامی که شما را بود. و اگر بود مردی که از وی میراث یابند[4] و وی را پدر و فرزند نباشد یا زنی، و وی را برادری یا خواهری بود از مادر[5]، هریکی را ازیشان شش یك، و اگر باشد بیش از آن ایشان انبازان باشند اندر سیّك از پس وصیتی که وصیت کنند بدان، و وامی که باشد بر وی بی‌آنکه ضرری به ورثه درآید ـ یعنی بیش از سیك وصیت نکند و بر وامی که بر وی نباشد اقرار بدهد[6] ـ وصیتی است از خدای شما، و خدا داناست به آنچه

۱. باد: «باشد» ندارد ۲. باد: شما گیرد ۳. باد: وامی ۴. باد: میراث برند
۵. باد: «از مادر» ندارد ۶. باد: «یعنی بیش... بدهد» ندارد

شما همی کنید، تأخیر کند عقوبت شما چندان‌که خواهد[1]*

و اندر خبرِ رسول ـ صَلَّی‌الله عَلَیْهِ وسلّم ـ آمده است که هرکه ببَرَد میراثی که خدای تعالی آن را مقدّر کرده باشد کسی را که خدای تعالی ببرد میراث وی را از بهشت.

و بدان که اندر باب فرایض و قسمت مواریث خبرها بسیار آمده است از پیغمبر ـصلعم ـ بیان این آیتها را که[2] در قرآن آمده است اندر باب فرایض؛ یکی آنست که پیغمبر ـ صلعم ـ گفت: «تَعَلَّمُوا الفَرائِضَ وعَلِّموها[3] النّاس فإنَّه نِصْفُ الْعِلْم وهو اوّل كُلِّ شيءٍ يَنْزَعُ من أمّتي». بیاموزید فرایض و آن را فرا خلق نمایید و آموزید که آن نیمی[4] است از علم، و آن اوّل چیزی است از علم که آن را امّت من بکَشند. یعنی از میان خلق بیرون برند.

انگاه گفت: تا بُوَد که دو تن اندر فریضه‌ای اختلاف کنند هیچ‌کس نیاوند[5] که آن میان ایشان قسمت کند.

و از شرفِ این علم بود که این را نصف‌العلم خواند نیمهٔ همه علمها[6]. و این از بهرِ آن گفت که هر آن علمی که اندر حال حیات بباید[7] اندر دیگر کتابها باشد و آنچه اندر حال وفات بباید[8] اندر فرایض باشد از بهرِ آن بود که این را نیمهٔ علم خواند. و نیز از بهرِ آن بود که چندانی فروع مسایل آید اندر فرایض که اگر آن[9] را جمع توانستی کرد جمع کردندی اندر مقابلهٔ همه علمها افتیدی[10] تا نیمی این بودی و نیمی آن.

و عمر بن خطاب ـ رضی‌الله عنه ـ گوید: «إذا تحدّثتم فتحدّثوا بالفرائض وإذَا لَهوتم فالهوا بالرّمی». چون حدیث کنید حدیث به فرایض کنید و چون خواهید که بازی کنید بازی[11] به تیر انداختن کنید.

۱. باد: خواید ۲. باد: آیت که ۳. باد: علموه ۴. باد: نصفی
۵. باد: نیابند ۶. باد: «نیمهٔ همه علمها» ندارد ۷ و ۸. باد: بیابد
۹. باد: فرایض که آن ۱۰. باد: افتادی ۱۱. باد: «بازی» ندارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بدان که[۱] کسی پرسید ابن سیرین را که من به[۲] خواب دیدم که همی رفتی تنی بی‌سر. ابن سیرین وی را گفت: قرآن جمع کرده‌ای؟ گفت: آری. گفت: فرایض آموخته‌ای؟ گفت: نه. گفت: فرایض بیاموز که آن کسی که قرآن داند و فرایض نداند چنان بُوَد که تنی که همی رود بی‌سر.

و بدان که آنچه اندرین باب بکار باید[۳] جمع کرده‌اند علما بر سبیلِ اختصار، تا ترا به فهم نزدیکتر باشد. و هرکسی را اندران باب فریقی[۴] دیگر بُوَد و از آن اختیار کرده‌اند فریقی[۵] خاص که مختصرتر[۶] و لطیفتر است تا آنجا که گفته شود به توفیق خدای عزّوجلّ.

بدان که اوّل چیزی که از تَرَکه بیرون باید کرد آن چیزی بود که مؤنت تجهیز را بکار آید. چنان‌که اندران اسرافی نبود و تقصیری نباشد. و دیگر آن چیزی که اندر دست وی بوده باشد از حقوق مردمان، چون ودیعت که باز باید داد[۷] و عاریت و چیزی که خریده باشد و شفیعی را اندران شفعت بُوَد، و یا چیزی که به غصب اندر دستِ وی بُوَد. و دیگر وامها که بر وی بُوَد، و دیگر آن چیزی که وصیّت کرده باشد. و این وصیّت و عطیّت از ثلث باشد، باقی که بماند حقِّ ورثه باشد میانِ ایشان قسمت باید کرد چنان‌که خدای تعالی فرموده است.

و جملهٔ ورثه از مردان[۸] و زنان بیست و پنج باشند اما از مردان[۹] که میراث یابند پانزده باشند، یک‌یک را یاد کنیم و احکام و احوالش بگوییم بر مذهبِ شافعی رحمة‌الله علیه[۱۰].

اوّل پسر، و میراث وی بر مثال تَعصیب باشد. و معنی تعصیب آن بُوَد که جمله مال فراگیرد و یا باقی فرا گیرد از پسِ فرایضها، و هرگز هیچ‌کس از میراث بَنَیفتد[۱۱].

و دوم پسرِ پسر، هرچند دورفرود باشد و میراث وی نیز هم بر سبیل تعصیب

۱. باد: «بدان که» ندارد ۲. باد: که به ۳. باد: آید ۴ و ۵. باد: طریقی
۶. باد: مختصرترین ۷. باد: «که باز... داد» ندارد ۸. باد: مردمان
۹. باد: اما مردانی ۱۰. باد: «بر مذهب... علیه» ندارد ۱۱. باد: بنه افتد

باشد ولیکن هرکه زَوَرِ[۱] وی بُوَد وی را از میراث بیفگند چنان‌که[۲] تا پسر بُوَد پسرِ پسر نیاود[۳]، و تا پسرِ پسر بُوَد پسرِ پسرِ پسر میراث نیاود[۴].

و سیم پدر وی نیز [به] هیچ‌کس نیفتد[۵] و وی را اندر میراث سه حال باشد: اندر یك حال عصیبه بُوَد و آن انگاه بُوَد که مرده را فرزند نبُوَد و فرزند پسر نبوَد. و اندر حالِ دیگر وی را فرض بُوَد بی‌تعصیب، و فریضهٔ وی شش یك بُوَد و آن انگاه بُوَد که مرده را پسر بُوَد یا پسرِ پسر. و اندر حال سیم، و این هم وی را فرض بود و هم تَعْصِیب، شش یك فراگیرد و آنچه از فریضه افزون بُوَد و آن انگاه بُوَد که اندر مسأله دختر بود یا دخترِ پسر، پدر شش یك فراگیرد و دختر یا دخترِ پسر، سیَك[۶] که بمانَد فرا پدر باید داد. بحقِّ تَعْصیب.

و چهارم جدّ پدرِ پدر، هرچند درجهٔ وی بلندتر بُوَد وی را اندر میراث پنج حال باشد: اندر یك حال بیفتد و آن انگاه بُوَد که اندر مسأله پدر بوَد. و اندر دیگر حال عصیبه[۷] باشد و آن انگاه بوَد که مرده را پسر نبوَد و پسر پسر نبوَد و پدر نبوَد. و اندر سیم حال وی را شش یك باشد و آن انگاه بوَد که مرده را فرزند بوَد[۸] و یا فرزند پسر. و اندر چهارم حال وی را دهند[۹] آنچه وی را بهتر بود از سه و یا مقاسمه[۱۰]، و آن انگاه باشد که با وی کسی بود از برادران و خواهران، هم پدری و هم مادری و یا هم پدری، و با ایشان هیچ خداوندِ فرضی نباشد پس هر انگاه که با وی قسمت کنند بیشتر باشند از دو مثل وی، ثلث وی را بهتر بود، و هرگاه که از ان کمتر باشند مقاسمت وی را بهتر باشد. و اندر پنجم حال وی را دهند آنچه وی را بهتر باشد از شش یك و یا مقاسمت و یا سیكِ باقی[۱۱]، و آن انگاه بوَد که با وی کسی بوَد از خداوندانِ فرایض، از برادران و خواهران هم پدری و هم مادری، و یا هم پدری؛ و با ایشان هیچ خداوندانِ فرایض نباشد و هر انگاه که فرض از نیمه افزون بوَد وی را ثلثِ شش یك[۱۲] بهتر باشد.

۱. باد: زبر ۲. باد: که ۳ و ۴. باد: نیابد ۵. باد: نه افتد
۶. باد: نیمهٔ باقی ۷. باد: عصبه ۸. باد: فرزند مرده را بود ۹. باد: دهد
۱۰. باد: سه یك مقاسمه ۱۱. باد: و باقی ۱۲. باد: ثلث مابقی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اینست احوالِ جدّ که ترا یاد کردیم، ولیکن اندر باب وی سه مسألهٔ دیگر بباید دانستن[1] تا اصل زید ترا معلوم گردد: یکی مسألهٔ معاده، و دیگر مسألهٔ اکدریه، و سدیگر[2] خرقا. امّا[3] معاده آن بود که با جدِّ برادران باشد و خواهران باشند که وی را با ایشان قسمت باید کرد از دو جنس، هم پدر و هم مادر. پس هردو جنس فراهم آیند اندر شمار قسمت با جدّ، و همگنان با جدّ مزاحمت کنند انگاه آنچه اندر نصیب ایشان افتد اولاد پدر، آن را[4] با اولاد پدر و مادر دهند. و اگر از پدر و مادر خواهر باشد وی را تمامی نیمه بدهند، و اگر دو باشند یا بیشتر، ایشان را بتمامی[5] دو برخ بدهند و اگر برادر وی باشد[6] جملهٔ آنچه دارد[7] با وی دهند.

و امّا[8] اکدریه آن بود که اندر مسأله شوهری بود و مادری و جدّی و خواهری هم پدری و هم مادری و یا هم پدری. شوهر را نیمه بود و مادر را سیك و جد را شش یك و خواهر را نیمه.

و زید بن ثابت هیچ جای خواهر را با جد فریضه ندهد مگر اندرین مسأله. و اصلِ مسأله از شش بود و عَوْل بود[9] تا شمار وی از نه باید کردن انگاه نصیب جدّ و نصیبِ اخت جمع کنند و آن قسمت کنند[10] میان جد و خواهر بر سه، و مسأله از بیست و هفت درست آید. اینست روایتِ خارجه پسر زید از پدر خویش زید بن ثابت.

و قَبیصه بن ذُؤَیْب از وی روایت کند که خواهر اینجا بیفتد و مسأله از شش بود.

و این مسأله را از بهرِ آن اکدریه خواندند که اوّل کسی که این مسأله پرسید مردی بود از بنی أکدر.

و امّا[11] خرقا آن بوَد که اندر مسأله مادری و خواهری و جدی بوَد. زید بن ثابت اندرین مسأله خواهر از فرض ندهد، و گوید: آنچه از فرض مادرِ پسر آید میان جد و

۱. باد: مسأله بباید دانست ۲. باد: «سدیگر» ندارد ۳. باد: «اما» ندارد
۴. باد: «آن را» ندارد ۵. باد: ایشان را تمامی ۶. باد: برادری باشد ۷. باد: دارند
۸. باد: «و اما» ندارد ۹. باد: عول کند ۱۰. باد: «کنند» ندارد ۱۱. باد: «واما» ندارد

خواهر قسمت باید کرد. لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ[1]. اصلش از سه بود و از نه درست آید.

و پنجم از اصل آن پانزده از مردان که میراث گیرند[2] برادرِ هم‌پدر و هم‌مادرِ وی نیز عصبه بوَد و بر سه تن بیوفتد: به پسر، و پسرِ پسر، و پدر.

و ششم برادرِ هم‌پدری، وی نیز عصبه بود و [به] چهار تن بیوفتد: به پسر، و پسرِ پسر، و پدر، و برادر هم‌پدر و هم‌مادر.

و هفتم پسر برادرِ هم‌پدری و هم‌مادری وی نیز عصبه بوَد از پسِ پسرِ برادرِ هم‌پدر و هم‌مادر وی نیز عصبه بود از پسِ پسرِ برادر هم‌پدر.

و هشتم پسر برادر هم‌پدرِ وی نیز عصبه بوَد از پسِ برادر هم‌مادر و هم‌پدر.

و نهم عمّ برادرِ پدر هم‌پدری و هم‌مادری وی نیز عصبه بود از پسِ برادران، برادر[3].

و دهم عمّ برادر پدر هم‌پدر وی نیز عصبه بود از پسِ عمّ هم‌پدر و هم‌مادر.

و یازدهم پسرِ عمّ هم‌پدر و هم‌مادری وی نیز عصبه بوَد از پس عمّ هم‌پدر و هم‌مادر.

دوازدهم پسرِ عمّ هم‌پدر، انگاه همین قیاس نگاه همی دار و عمّ پدر و پسران وی، انگاه اندر عمّ جد و پسران وی، بدان شرط که میراث ندهی به پسران پدری را که برتر باشد مادام که پسران پدری که از وی فروتر باشد وی نیز عصبه بود از پسِ پسر عمّ هم‌پدر و هم‌مادر زنده بود هرچند که دورفرود باشد[4].

و چون اندر درجه برابر باشد اولیترین ایشان آن کسی باشد که جهتِ پدر و مادر جمع کند و از بهرِ آن بود که پسر برادرِ هم‌پدر و هم‌مادر اولیتر بود، و همچنان پسر برادرِ هم‌مادر و هم‌پدر را اولیتر بود از پسر برادرِ هم‌پدر.

و سیزدهم شوهرِ وی نیز به هیچ‌کس بَنَیفتد اوی را نیمه بوَد چون با وی اندر مسأله

۱. النساء (۴) ۱۱ ۲. باد: «از اصل ... گیرند» ندارد ۳. باد: از پس پسران
۴. باد: فرو باشد

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

فرزند یا فرزندی پسر[۱] نبود، و چون بود وی را چهار یك بود.

و چهاردهم برادرِ هم‌مادر وی به چهار تن بیوفتد به فرزند و فرزند پسر و پدر و جد، و وی را که تنها بوَد شش یك بوَد. و اگر با وی دیگری بوَد یا بیشتر، ایشان را سیك بود، نر و ماده اندران برابر، و فرزندان پدر و مادر اندر سیك[۲] با ایشان شرکت کنند، هرگاه که با ایشان یکی نرینه باشد اندر مسأله مشرکه، بر اصل عثمان بن عفان رضی‌الله عنه[۳] و روایت خارجه از زید.

و مشرکه هر آن مسألتی بود که[۴] اندران شوهری بود و مادری یا جدّی و دو یا بیشتر از اولاد مادر و برادری از پدر و مادر. چون چنین بوَد سیك[۵] قسمت کنند[۶] میانِ فرزندان مادر و فرزندانِ پدر و مادر برابر[۷].

و پانزدهم مردی که بنده‌ای آزاد کرده باشد هرگاه که آن آزاد کرده را عصبه‌ای نبود[۸] آزادکننده عصبهٔ وی بود پس اگر آزادکننده برجای نباشد ذکورِ عصبهٔ وی بجای باشد چنان‌که اندر میراثِ وِلا واجب شود.

و اما آن زنان که میراث یاوند[۹] ده باشند:

اوّل دخترِ اوی نیز به کسی نیفتد وی را نیمه‌ای بود چون یکی بود و دو بَرْخ، چون با وی یکی دیگر باشد یا بیشتر میانِ ایشان برابر؛ و برادر وی وی را تعصیب کند تا که با وی[۱۰] بهم باشند مال میان ایشان دو بَرْخ و سیك باشد.

و دوّم دختر پسر، هرچند دورفرود باشد، و وی را نیمه بوَد چون یکی بوَد، و چون با وی دیگری بود یا بیشتر، ایشان را دو بَرْخ بوَد میانِ ایشان برابر. و چون با وی دختری از صلب نبوَد[۱۱]، وی را شش یك بوَد تمامی دو بَرْخ. پس اگر با وی دیگری بوَد یا بیشتر، آن شش یك میان ایشان بوَد برابر، و برادر وی را نیز تعصیب کند چون دختران صُلْب تمامی دو بَرْخ فرا گیرند وی بیوفتد مگر که با وی برابرِ وی یا فرودِ وی

۱. باد: فرزند پسر ۲. باد: فرزندان پدر به سیك ۳. باد: «عثمان... عنه» ندارد
۴. باد: مسألهٔ که ۵. باد: به + سیك ۶. باد: نکنند ۷. باد: پدر برابر
۸. باد: عصبه بود ۹. باد: یابند ۱۰. باد: که وی ۱۱. باد: دختری صلب بود

نرینه‌ای باشد تا وی را تَعصیب کند.

و سیوم مادرِ وی نیز به هیچ‌کس نیفتد و وی را سه حال بود: اندر یك حال سیك گیرد و آن انگاه بوَد که اندر مسأله فرزند یا فرزندِ پسر و دو تن از خواهران و برادران نباشد مگر اندر دو مسأله که بگوییم.

و اندر یك حال وی را سیك باقی باشد از پیِ فرض شوهر یا زن، و آن اندر دو مسأله بود: یکی آنکه شوهری بود و پدری و مادری. و دیگر آنکه زنی و پدری و مادری؛ مادر را اندرین هردو[۱] مسأله سیك باقی باشد از پیِ فریضهٔ شوهر و یا زن.

و اندر سیم حال وی را سدس باشد و آن، آن باشد که اندر مسأله فرزند باشد و یا فرزند پسر و یا دو از برادران و خواهران.

و چهارم جدّه از قِبَلِ[۲] مادر.

و پنجم جدّه از قِبَلِ[۳] پدر. و بیوفتد هردو به مادر[۴]. و یك جدّه را و یا بیشتر شش یك بوَد میان ایشان برابر. و شرط آن جدّه که میراث یابد آن بوَد که اندر نسب[۵]، وی تا بدان‌کس رسد که از وی میراث گیرد نرینه باشد میان دو ماده. چنان‌که گویی مادرِ مادرِ مادر میراث یاود[۶] و مادرِ مادرِ پدر میراث یاود و مادر پدر میراث یاود[۷] و پدر پدر میراث نیاود.

و ششم خواهرِ هم‌پدر و هم‌مادر وی را نیمه بوَد چون یکی بوَد دو بَرْخ، چون با وی دیگری بوَد[۸] یا بیشتر، میانِ ایشان برابر، و برادرِ وی، وی را عُصبَه گرداند تا مال میانِ آن برادران و خواهران «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ ٱلْأُنثَيَيْنِ»[۹] باشد اوی بیوفتد[۱۰] به پسر و پسرِ پسر و پدر.

و هفتم خواهرِ هم‌پدر، اوی[۱۱] را نیمه باشد چون یکی بود و چون با وی دیگری بود یا بیشتر، ایشان را دو بَرْخ باشد میان ایشان برابر. و هرگاه که با خواهرِ هم‌پدر و

۱. باد: اندرین دو ۲ و ۳. باد: از قبیل ۴. باد: هریك به مادر ۵. باد: در سبب
۶ و ۷. باد: یابد ۸. گن: نبود ۹. النساء(۴)۱۱ ۱۰. باد: وی بیوفتد، گن: نیفتد
۱۱. باد: وی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

همْمادر خواهری بود وی را شش یك بود تمامی دو بَرْخ. و هرگاه که با وی برادری بود وی را عُصَبه گرداند. «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ ٱلْأُنْثَيَيْنِ»[1] و بیوفتد به چهار تن: به پسر و پسرِ پسر و پدر و برادرِ همْپدر و همْمادر. و هرگاه که خواهرانِ همْپدر و همْمادری تمامی دو بَرْخ هاگیرند[2] وی بیوفتد مگر که با وی برادری بود که باقی میان ایشان «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ ٱلْأُنْثَيَيْنِ»[3] باشد.

و بدان که خواهرانِ همْپدر و همْمادر و یا همْپدر عصبه باشند یا دختر همچون برادران یا پسرِ برادر و عمّ و پسران عمّ نیوفتد با ایشان. چنان که نیوفتند به برادران، و آن خواهری که از پدر و مادر باشد چنان‌که برادر همْپدری و مادری اولیتر باشند به تعصیب از برادر همْپدری.

و هشتم زن وی نیز به هیچ‌کس نیوفتد و اوی[4] را چهار یك باشد هرگاه که اندر مسأله فرزند و فرزندِ پسر نبوَد[5]، و هشت یك[6]، هرگاه که بوَد.

و نهم خواهرِ همْمادری، و حکم وی حکم برادرِ همْمادر بوَد چنان‌که یاد کردیم.

و دهم زنی که بنده‌ای آزاد کرده باشد وی نیز عُصبه بوَد. و هر آن‌کس که وی را ازین بیست و پنج تن که یاد کردیم هیچ‌کس نباشد مال وی بیت‌المال را باشد مگر بر قول آن کسی[7] که ذَوِی‌الأرحام را میراث دهد و اندرین روزگار ایشان را باید داد و بالله التّوفیق.

و بدان که چهار تن میراث نیابند: کُشنده و مرتد و اهل دو ملت از یکدیگر میراث نیابند، و هر آن‌که آزادی وی تمام نباشد. و هر انگاه که صفتی ازین چهار صفت اندر کسی ازین بیست و پنج موجود گردد وی را میراث نباشد و بالله التّوفیق.

[آیه۱۳] تِلْكَ حُدُودُ ٱللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ

---

۱. النساء (۴) ۱۱ ۲. باد: فراگیرند ۳. النساء (۴) ۱۱ ۴. باد: وی
۵. باد: نباشد ۶. باد: هشتك ۷. باد: کس

خَالِدِينَ فِيهَا وَذٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ؛ آنکه یاد کردیم حدهای[1] خدای است[2] بر شما، و هرکه طاعت دارد خدای را[3] و رسول وی را، فرود آورد وی را اندر بهشتهایی که همی رود از زیرِ آن جویها، جاودان باشند اندران، و آنست رستگاری بزرگ*

[آیه۱۴] وَمَنْ يَعْصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ؛ و آن کسی که عاصی شود خدای را و رسولِ وی را، و اندر گذرد اندر حدهایی که وی اندر شریعت پدید کرد فرود آورد او را در دوزخ، جاودان باشد[4] اندران، و وی راست عذابی خوارتمای[5]*

[آیه۱۵] وَٱلَّتِي يَأْتِينَ ٱلْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَٱسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي ٱلْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ ٱلْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ ٱللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلاً؛ و آن زنانی که بکنند فاحشه ـ یعنی زنا ـ از زنان شما، گواهی بگیرید بریشان چهار تن ازجملهٔ شما، اگر آن گواهی بدهند بر وی، بازدارید ایشان را اندران خانه‌ها تا انگاه که فرا ایشان رسد مرگ، ای[6] پدید کند خدای تعالی ایشان را راهی*

و این پیش از آن بود که[7] حدها پدید آمد، چون حدها پدید آمد این حبس منسوخ گردید.

[آیه۱۶] وَٱللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ فَآذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ تَوَّاباً رَحِيماً؛ و آن دو تن که آن فاحشه کنند از میانِ ایشان[8]، برنجانید ایشان را، اگر[9] توبه کنند از فاحشه و به صلاح[10] گردند، پس از ان روی مگردانید ازیشان، و ایشان وا مرنجانید که خداوند توبه بیافریند[11] خلقان را و

---

۱. باد: حقهای ۲ و ۳. باد: خداست، خدا را ۴. باد: باشند
۵. باد: خوارکننده ۶. باد: یا ۷. باد: از آنکه ۸. باد: میان شما
۹. باد: و گر ۱۰. باد: و از صلاح ۱۱. باد: توبه آفریند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رحمت کند بریشان*

و بدان که رنجه داشتن اندرین آیت مطلق است و تفسیرش بعضی اندر قرآن است و بعضی اندر سنّت، و آن آنست که شریعت بدان قرار گرفته است که هرکه زنا کند و بِکْر باشد وی را صد تازیانه بزنند و یك سال وی را از وطن بیرون کنند و به غربت افکنند تا وبالِ آن بچشد، و هرکه ثَیِّب باشد وی را سنگسار کنند تا اندران کشته شود.

بِکْر آن بوَد از مردان یا زنان که وی جفتی را ندیده باشد به نکاحی درست. و ثَیِّب آن باشد که وی را این معنی بوده باشد که یاد کردیم[1].

[آیه۱۷] إِنَّمَا ٱلتَّوْبَةُ عَلَى ٱللهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلسُّوٓءَ بِجَهَٰلَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ ٱللهُ عَلِيماً حَكِيماً؛ خود توبه بر خدای تعالی آن کسانی راست که بدی کنند به نادانی، انگاه توبه کنند زود، پس ایشان باشند که توبه دهد خدای تعالی ایشان را، و خدای تعالی داناست و حکیم است[2]*

[آیه۱۸] وَلَيْسَتِ ٱلتَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلسَّيِّئَاتِ حَتَّىٰٓ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ ٱلْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ ٱلْآنَ وَلَا ٱلَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً؛ و نیست توبه آفریدن آن کسانی را که همی کنند معصیتها، تا انگاه که حاضر آید یکی را ازیشان[3] مرگ، گوید که من توبه کردم اکنون، و نه آن کسانی که بمیرند و ایشان کافر باشند، ایشان‌اند که باز نهاده‌ایم ایشان را عذابی دَرْدْنمای*

و بدان که اندر جاهلیّت و اندر اوّلِ اسلام هرکه بمُردی و زنی باز گذاشتی، بیامدی پسرِ آن مرد که نه از آن زن بودی، و یا خویشی دیگر که از عُصبهٔ آن مرد بودی و جامه‌ای بر آن زن افکندی و یا بر خیمهٔ وی افکندی که[4] تا به وی حق‌تر بودی از همگان[5]، و این زن را بر خویشتن[6] هیچ فرمان نبودی، انگه آن‌کس اگر خواستی او را

۱. باد: + قوله تعالی ۲. باد: «است» ندارد ۳. باد: یکی ازیشان
۴. باد: «و یا بر... که» ندارد ۵. باد: همگنان ۶. باد: بخود

بخواستی، و اگر خواستی به دیگر کس دادی[1]، و اگر خواستی وی را موقوف داشتی تا انگاه که تنگدل شدی و خویشتن را فدا کردی به مالی که فرا وی دادی تا وی دست از وی برگرفتی و یا بمُردی[2]، وی میراثش برگرفتی. و همچنین همی کردند تا که بوقبیس بن اسلت الانصاری بمرد، قَیْس بن أبی قبیس بیامد و جامه‌ای بر وی افکند. این زن نزدیك پیغمبر ـ صلعم ـ آمد و اوی[3] را خبر داد. پیغمبر ـ صلعم ـ وی را گفت: باز گرد و اندر خانهٔ خویش بنشین تا فرمان خدای تعالی اندر باب تو پدید آید. و زنان مدینه آن بشنیدند آمدند به نزدیكِ پیغمبر ـ صلعم ـ، گفتند: ما نیز اندرین محنت بمانده‌ایم[4] خداوند ـ سبحانه و تعالی ـ فرو فرستید[5]:

[آیه۱۹] يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا ٱلنِّسَآءَ كَرْهاً وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَآ ءَاتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّآ أَنْ يَأْتِينَ بِفَٰحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰٓ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَيَجْعَلَ ٱللهُ فِيهِ خَيْراً كَثِيراً؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید حلال نبود شما را که میراث فراگیرید زنان را به کُره، و ایشان را باز مدارید تا ببرند برخی از آنچه فراایشان[6] داده باشند مگر که بیاورند فاحشهٔ پیدا، و عشرت همی کنند وا ایشان[7] بحق، اگر کراهیت کنید ایشان را، بُوَد که شما کراهیت کنید چیزی را[8]، و خدای تعالی اندران نهاده باشد خیری بزرگ، فرزند شایسته و جز از آن*

[آیه۲۰] وَإِنْ أَرَدْتُمُ ٱسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَءَاتَيْتُمْ إِحْدَىٰهُنَّ قِنطَاراً فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئاً أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَٰناً وَإِثْماً مُبِيناً؛ و اگر خواهید که بَدَل کنید جفتی را بجای جفتی، و داده باشید یکی را ازیشان مال بسیار، فرا مگیرید ازیشان[9] هیچیز، فرا گیرید آن را بر سبیل بهتان و اندوختنِ بَرّه ظاهر*

[آیه۲۱] وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَٰقاً

۱. باد: به دیگری ۲. باد: گرفتی تا بمردی ۳. باد: وی ۴. باد: مانده‌ام
۵. باد: فرستاد ۶. باد: آنچه ایشان ۷. باد: عشرت کنند با ایشان
۸. باد: «را» ندارد ۹. باد: از آن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غَلِیظاً؛ و چون فرا گیرند آن را و خود شما به یکدیگر رسیده‌اید بی‌واسطه[1]، و فرا گرفته‌اند از شما عهدی محکم و قوی[2]*

و بدان که اندر میثاق غلیظ؛ برخی از مفسّران گفتند: آن آب مرد بوَد که از ان فرزند باشد و آن به نزدیك زن امانت باشد.

و حسن بصری گوید: میثاق غلیظ آنست که عاقد گوید اندر وقت نکاح که وی را به تو دادم بدانچه خدای تعالی زنان را بر مردان شرط کرده است به امساکی به معروف، یا فرو گذاشتی به نیکوکاری.

و بدان که کاوین اندك و بسیار از مال روا باشد. و عمر بن خطّاب گفت: دور اندر مشوید اندر کاوینهای زنان که اگر آن کرامتی بودی اندر دنیا و یا پرهیزگاری بودی[3] نزد خدای عزَّوجلَّ، اولیترین کسی بر آن پیغمبر بودی و وی هیچ زن را و هیچ دختر را بیش از دوازده اَوْقیه کاوین نکرده است.

و چون وی این سخن بگفت بر منبر، زنی سخنگوی برخاست و گفت: خدای تعالی می‌گوید «وآتَیْتُم إحْداهُنَّ قِنطاراً»[4]، و قِنْطار اندر بابِ ما یاد کرد، خدای تعالی ما را دهد و پسرِ خطّاب باز ستاند!

عمرِ خطّاب از بزرگی که بود در دین و امانت، چون این سخن بشنید و دانست که آنچه این زن همی گوید صواب است، حق را گردن بنهاد و گفت: «کُلُّ النّاسِ أفقَهُ مِنْ عُمرَ آصابَتْ إمْرأةٌ وأخْطأ عُمَر»، گفت[5]: همه مردمان بهتر دانند از عمر، زنی صواب کرد و عمر خطا کرد.

و دانستیم بدین قصّه که کاوین سبك و گران روا باشد هرچند سبك اولیتر باشد؛ چه[6] پیغمبر ـ صلعم ـ گفت: اوّل برکت زن به سبکی کاوین وی باشد.

و اندر کاوین گران آمده است که روایت کرده‌اند از نَجاشی که چهارصد دینار

۱. باد: «رسیده... واسطه» ندارد ۲. باد: عهدی غلیظ ۳. باد: بود
۴. النساء(۴) ۲۰ ۵. باد: «گفت» ندارد ۶. باد: «چه» ندارد

بداد اندر کاوین اُمِّ حبیبه بنت أبی سُفیان که وی را به پیغامبر ـ صلّی‌الله علیه ـ داد.

و بدان که مردی که نام وی حُصَین بن أبی قَیس بود زن پدر را بخواست و همچنین جماعتی آن همی کردندی تا انگاه که یکی از ان زنان گفت آن[1] پسر شوهر که[2] وی را همی خواست که: تو مرا بجای فرزندی، من به نزدیك پیغمبر شوم و خبر دهم. و بیامد نزدیك پیغمبر، و باز گفت، پیغمبر گفت: به خانه شو و بنشین تا خدای ـ عزَّوجلَّ ـ چه فرماید. پس خداوند تعالی فرو فرستید[3]:

[آیه۲۲] وَلاٰ تَنْكِحُوا مٰا نَكَحَ اٰبٰاؤُكُمْ مِنَ اَلنِّسٰاءِ اِلاّٰ مٰا قَدْ سَلَفَ اِنَّهُ كٰانَ فٰاحِشَةً وَمَقْتاً وَسٰاءَ سَبِيلاً؛ و بزنی مکنید آن کسی که بزنی کرده باشد وی را پدران شما از زنان، الاّ آنچه از پیش رفته باشد ـ و گفته‌اند یعنی آنچه از پیش کرده‌اند ـ که آن فضیحتی بود[4] و دشمنی سخت بود[5] و بد راهی بود آن*

و بدان که عادتِ عرب چنان بودی که فرزندی که ازین نکاح آمدی گفتندی مَقْتی[6]، یعنی بُغضی است بر آن معنی که آن‌کس که چنین کند دشمنی پدر اختیار کرده. و پس ازین خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ پدید کرد آن زنانی که حرام باشند بر مردان از نسب و رضاع و یا از قِبَلِ[7] مُصاهره و یا از قِبَلِ[8] تحریم جمع کردن میان وی و زن دیگر، و جز ان جمله‌هایی یاد کردیم و تفصیل آن اندر کتبهای فقه باشد. و اندر بیانِ این گفت خداوند تعالی جلَّ جلاله:

[آیه۲۳] حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ اُمَّهٰاتُكُمْ وَ بَنٰاتُكُمْ وَ اَخَوٰاتُكُمْ وَ عَمّٰاتُكُمْ وَخٰالاٰتُكُمْ وَبَنٰاتُ اَلاَخِ وَبَنٰاتُ اَلْاُخْتِ وَاُمَّهٰاتُكُمُ اَلّٰتِی اَرْضَعْنَكُمْ وَاَخَوٰاتُكُمْ مِنَ اَلرَّضٰاعَةِ وَاُمَّهٰاتُ نِسٰائِكُمْ وَرَبٰائِبُكُمُ اَلّٰتِی فِی حُجُورِكُمْ مِنْ نِسٰائِكُمُ اَلّٰتِی دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَاِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلاٰئِلُ اَبْنٰائِكُمُ اَلَّذِينَ مِنْ اَصْلاٰبِكُمْ وَاَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ اَلْاُخْتَيْنِ اِلاّٰ مٰا قَدْ سَلَفَ اِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ غَفُوراً رَحِيماً؛

۱. باد: «آن» ندارد ۲. باد: آن پسر که ۳. باد: به خانه شو تا خدا فرو فرستاد
۴ و ۵. باد: «بود» ندارد ۶. باد: معنی ۷ و ۸. باد: قبیل

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حرام بکرده‌اند بر شما مادران شما و دختران شما و خواهران شما و عمّتان شما، یعنی خواهرانِ پدرِ شما و خواهرانِ مادرِ شما و دخترانِ برادر و دخترانِ خواهر و مادرانِ شما که به شما شیر داده باشند و خواهران شما از شیر دادن و مادران زنان شما و دختران زنانِ شما، آن دخترانی که اندر تربیتِ شما باشند از زنانی که با ایشان بوده باشید، اگر نبوده باشید با ایشان، حَرَج نباشد بر شما خواستن ایشان[1]. و آن زنانی که حلال کرده باشند پسران شما، آن پسرانی که از پشتِ شما باشند نه پسرخوانده، و حرام کرده‌اند بر شما آنکه جمع کنید میان دو خواهر، مگر آنکه گذشته است ـ یعنی از پیشینِ این فرمان ـ که خدای تعالی آمرزگارست و رحیم است[2]*

[آیه ۲۴] وَٱلْمُحْصَنَاتُ مِنَ ٱلنِّسَآءِ إِلاَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ ٱللهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَاوَرَآءَ ذٰلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا ٱسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ ٱلْفَرِيضَةِ إِنَّ ٱللهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً؛ و آنکه محصن باشد از زنان دیگر که یاد کردیم الاّ مگر آنچه ملك شما باشد به نکاح باشدی که اینست نبشتهٔ[3] خدای تعالی بر شما، و حلال کرده است شما را آنچه جز از ان که بجویید ایشان را مالهای خویش به کاوینی[4] یا به بهایی، چنان‌که پرهیزکار باشد نه زناجویان، پس هر آن انتفاعی که شما را بوَد ازیشان، بدهید کاوینهای ایشان مقدّر به آنچه اندر[5] نکاح یاد کرده باشید، و جرح نباشد بر شما اندران چیزی که بدان رضا داده باشید پس از فریضهٔ عقد آن را یا زیادت که خدای تعالی علیم است به احوال شما، حکیم است اندر حکمهای شما[6]*

[آیه ۲۵] وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ ٱلْمُحْصَنَاتِ ٱلْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ ٱلْمُؤْمِنَاتِ وَٱللهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ

۱. یاد: دختران ٥ ایشان ۲. یاد: و رحمت کننده ۳. یاد: نوشته ۴. یاد: کابین
۵. یاد: در ۶. یاد: حکمهاش

فَٱنْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلاَ مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَآ أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى ٱلْمُحْصَنَاتِ مِنَ ٱلْعَذَابِ ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ ٱلْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَٱللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ و هرکه نتواند از شما چندانی توانگری که بخواهد از زنان آزاد که ایشان مؤمن باشند از ان کسانی که دستهای شما مالك ایشان شده از کنیزکان شما که مؤمن باشند، و خدای تعالی داناتر است به ایمان شما، برخی از شما از برخی هستید اندر حسب و نسب، بخواهید ایشان را به دستوری خداوندان ایشان، و بدهید کاوینهای ایشان بحق بی‌مدافعه، چنان‌که پرهیزگار باشید نه زناکردار[1]، و نه چنان‌که فراگیرید دوستانی که اندر سرّ ایشان[2] زنا کنند، پس اگر محصن گردند آن کنیزکان تیْب. چنان‌که یاد کردیم، اگر فاحشه بیاورند بریشان بُوَد نیمهٔ آنچه بر آزاد زنان[3] باشد از حدّ، آنست آن کسانی را که ترسند از جملهٔ شما، و اگر صبر کنید از نکاحِ کنیزکان[4]، و پرهیز کنید از ان، بهتر باشد[5] و خدای تعالی آمرزگار است و رحیم است بر بندگان خود*

بوهریره روایت کند از پیغمبر ـ صلعم ـ که وی گفت: آزاد زنان‌اند که ایشان صلاح خانه باشند و کنیزکان هلاك خانه باشند.

[آیه ۲۶] يُرِيدُ ٱللهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ ٱلَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَٱللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ؛ همی خواهد خدای تعالی که مبیّن بکند[6] شما را و بازنماید شما را سنّت آن امّتانی[7] که از پیش شما بودند اندر تحریمِ مادران و دختران و خواهران، و توبه دهد شما را، و خدای تعالی علیم است بر صلاح شما، حکیم است اندر تدبیرِ توبه*

[آیه ۲۷] وَٱللهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلاً

۱. یاد: زناکننده ۲. یاد: که ایشان ۳. یاد: آنکه به آزادان ۴. یاد: کنیزان
۵. یاد: ٥ شما را ۶. یاد: کند ۷. یاد: کسانی

pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir
mandegar.tarikhema.org

tarikhema.org

عَظِیماً؛ و خدای تعالی همی خواهد که درگذارد از شما تقصیری که افتیده است اندر فرمان وی[1]، و همی خواهد آن کسانی که متابعت هوای نفس کنند که شما بگردید از حق بگردیدنی[2] عظیم*

[آیه ۲۸] یُرِیدُ اَللّٰهُ اَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ وَخُلِقَ اَلْاِنْسٰانُ ضَعِیفاً؛ همی خواهد خدای تعالی که تخفیف کند از شما، و آفریده‌اند مردم را ضعیف اندر هر چیزی، بخاصه اندر کارِ زنان[3]*

بدان که سعید بن المُسَیّب گوید که هرگز شیطان نومید نگردد از بنی آدم اندر چیزی که نه ازسوی زنان اندر آید وی را، و مرادِ خویش از وی برگیرد، از آنکه مرا هشتاد سال برسیده است یك چشم بشده و دیگر خلل افتاده و از هیچیزی بر خویشتن نترسم جز از[4] فتنهٔ زنان.

[آیه ۲۹] یٰا اَیُّهَا اَلَّذِینَ اٰمَنُوا لاٰ تَأْکُلُوٓا اَمْوٰالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْبٰاطِلِ اِلاّٰ اَنْ تَکُونَ تِجٰارَةً عَنْ تَرٰاضٍ مِنْکُمْ وَلاٰ تَقْتُلُوٓا اَنْفُسَکُمْ اِنَّ اَللّٰهَ کٰانَ بِکُمْ رَحِیماً؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید مخورید مالهای یکدیگر میان شما به باطل، چون ربوا و قمار و خیانت و جز از ان[5] ولیکن اگر بود تجارتی درست بخشنودی از شما، و بنکُشید یکدیگر را که خدای تعالی به شما رحیم است*

[آیه ۳۰] وَمَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ عُدْوٰاناً وَظُلْماً فَسَوْفَ نُصْلِیهِ نٰاراً وَکٰانَ ذٰلِکَ عَلَی اَللّٰهِ یَسِیراً؛ و هرکه کند آنچه یاد کردیم از محرمات بتعدّی و ظلم، زود بود که نَوِش[6] آتش دوزخ به وی رسانیم، و این بر خدای تعالی آسان است و اندك است[7]*

[آیه ۳۱] اِنْ تَجْتَنِبُوا کَبٰآئِرَ مٰا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئٰاتِکُمْ وَنُدْخِلْکُمْ مُدْخَلاً کَرِیماً؛ اگر بپرهیزید از بزرگیها از آنچه شما را نهی کرده‌اند از ان بپوشیم از شما

۱. باد: افتد در فرمان وی ۲. باد: گردیدنی ۳. باد: «بخاصه... زنان» ندارد
۴. باد: چون فتنه ۵. باد: «چون... آن» ندارد ۶. باد: نیش
۷. باد: «اندك است» ندارد

بدیهایی که دون آن باشد و اندر آریم شما را آوردنی به صفت کرامت[1]*

و بدان که هر گناهی که بنده کند کبیره باشد اگر اندك و بسیار باشد از آنجا که متضمن باشد مخالفت خداوند را عزّ و جلّ، ولیکن برخی را اندر شریعت کبیره خوانند و برخی را صغیره، از[2] بهرِ آنکه اندران زیادت تهدیدی باشد و یا اندر تحریم آن زیادت تأکیدی باشد. و برخی را صغیره خوانند که دونِ آن باشد که اندرین صفت که یاد کردیم اندر تهدید و تأکید. و پس ازین خداوند گفت:

وَلاٰ تَتَمَنَّوْا مٰا فَضَّلَ اَللّٰهُ بِهِ بَعْضَکُمْ عَلیٰ بَعْضٍ لِلرِّجٰالِ نَصِیبٌ مِمّٰا اِکْتَسَبُوا [آیه ۳۲] وَلِلنِّسٰآءِ نَصِیبٌ مِمَّا اِکْتَسَبْنَ وَسْئَلُوا اَللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ اِنَّ اَللّٰهَ کٰانَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیماً؛ و تمنّا مکنید آن چیزی که فضل نهاده است خدای تعالی برخی را از شما[3] بر برخی، مردان را نصیبی است از آنچه[4] اندوخته باشند و زنان را نصیبی است از آنچه اندوخته باشند و بخواهید از خدای تعالی از فضلِ وی که خدای تعالی بر هر چیزی[5] علیم است*

و بدان که[6] مفسّران گفتند که زنی آمد به نزدیك مصطفی ـ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وسلّم ـ گفت: یا رسول‌الله! ای نه خدای تعالی خدای زنان و مردان است و نه تو رسولی به همگنان؟ حالِ ما چیست که مردان را همی یاد کند خدای تعالی، و ما را یاد نکند؟ ما همی ترسیم که چُنانستی[7] که اندر ما هیچ چیز نیستی. خدای ـ عزّ و جلّ ـ این آیت فرو فرستاد که «إِنَّ الْمُسْلِمِینَ وَالْمُسْلِمٰاتِ»[8]. و آن دیگر آیت[9] که گفت: «إِنِّی لاٰ أُضِیعُ عَمَلَ عٰامِلٍ مِنْکُمْ مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثیٰ بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ»[10].

قتاده گوید که چون خدای عزّوجلّ فرو فرستید این آیت: «لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ

۱. باد: صفت کرم ۲. باد: وز ۳. باد: برخی شما ۴. باد: نصیبی از آنچه
۵. باد: به چیزی ۶. باد: «و بدان که» ندارد ۷. باد: نه «چنانستی»
۸. الأحزاب (۳۳) ۳۵ ۹. باد: آن آیت ۱۰. آل عمران (۳) ۱۹۵

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

اَلأُنثَيَيْنِ[1]»، مردان گفتند: ما اومید[2] داریم که ما را تفضیل کند بر زنان اندر حسنات روز قیامت، چنان‌که ما را تفضیل کرد اندر میراث، تا مردان را از هر چیزی مزد دوچندان باشد که مزدِ زنان. و زنان گفتند: ما اومید[3] داریم که خدای ـ عزَّوجلَّ ـ گناهان ما بر نیمهٔ گناهان[4] مردان کند اندران روز، چنان‌که ما را[5] بر نیمهٔ ایشان کرد اندر میراث. خدای تعالی فرو فرستید[6]: «لِلرِّجالِ نصیبٌ مِمَّا اکْتَسَبوا وَلِلنِّساءِ نَصیبٌ مِمّا اکْتَسَبْنَ»[7].

و بدان که[8] روایت کرده‌اند از پیغمبر ـ صلعم ـ که وی گفت: چیزی که خواهید از فضلِ خدای تعالی خواهید که واجب چنان کند که از وی خواهید. و فاضلترین عبادتها آنست که فَرَجْ چشم[9] داری از وی.

و روایت کرده است ابوهریره از پیغمبر ـ صَلَّی الله عَلَیْهِ وسلَّم ـ که وی گفت: هر که آنچه خواهد از فضلِ خدای نخواهد خدای تعالی بر وی خشم گیرد.

و عایشه صدیقه گفت ـ رضی‌الله عنها وعن ابیها ـ: نخواها[10] هریکی از شما حاجت خویش از خدای ـ عزَّوجلَّ ـ، و اگرچه به مقدار دَوال نعلین بود.

و سفیان به عُیینه گفت: ای بندگان خدای نخواهید از خدای ـ عزَّوجلَّ ـ که نگفته است خدای عزَّوجلَّ که از من بخواهید[11] الاّ آن را که تا اجابت کند نخواهید، و بدهد آنچه بخواهید از فضلِ خویش.

[آیه ۳۳] وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ ٱلْوَالِدَانِ وَٱلْأَقْرَبُونَ وَٱلَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً؛ و هرکسی را پیدا کرده‌ایم گروهی از عصبه و ورثه از آن کسانی که باز گذاشته باشند پدران و مادران ایشان و خویشان ایشان و گروهانی[12] که عقد بسته باشند ایشان را، سوگندها بدهید شما ایشان را نصیب ایشان‌که خدای‌تعالی بر هر چیزی مطلع است و هیچ‌چیز از علم

۱. النساء (۴) ۱۱ ۲ و ۳. باد: امید ۴. باد: گناه ۵. باد: «ما را» ندارد
۶. باد: فرستاد ۷. النّساء (۴) ۳۲ ۸. باد: «بدان که» ندارد ۹. باد: چشم + نگاه
۱۰. باد: عائشة الصدیقه گفت نخواهد ۱۱. باد: که بگفت از من بخواهید ۱۲. باد: گروهی

وی غایب نیست یعنی اگر دهید نصیب ایشان، و اگر ندهید خدای داند.

و بدان که این مُعاقِدَت اندر جاهلیّت بودی و اندر اوّل اسلام نیز باقی بود، و ابوبکر صدّیق با یکی معاقدت کرده بود آن‌کس بمُرد، میراثش برداشت، پس از ان منسوخ گردید به آیت مواریث. چنان‌که یاد کردیم و آن «یُوصیکُم الله[1]» است.

و بدان که مقاتل گوید که مردی بود اندر صحابه[2]، نام وی[3] سعد بن ربیع بن عمرو بود[4] و از جملهٔ نقباء بود وی را زنی بود نام وی حبیبه، اندر وی عاصی شد او آن زن را تَوانچه بر رُو زد، پدر وی با وی آمد به نزدیك پیغمبر ـ صلعم ـ و گفت: بگوی یا رسول‌الله کمینهٔ خویش فراشِ او ساختیم وی را طپانچه زد. پیغمبر ـ صلعم ـ گفت: وی را بگوی[5] تا قصاص بستاند از شوهر خویش، و آن زن بازگردید با پدرِ خویش، تا قصاص از شوهر بستاند. چون ایشان برفتند گفت پیغمبر ـ صلعم ـ که بازگردید اینك[6] جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ آمد و بر من آورد قول خدای تعالی:

[آیه ۳۴] اَلرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ بِمَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمَآ أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَٱلصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ ٱللَّهُ وَٱللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَٱهْجُرُوهُنَّ فِي ٱلْمَضَاجِعِ وَٱضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيّاً كَبِيراً؛ و مردان قَیّمان‌اند مسلّط بر زنان، بر آنچه فضل نهاده است خدای تعالیٰ برخی را از ایشان بر برخی، و به آنچه نفقات همی کنند از مالهای خویش، پس آنچه شاهستگان[7] باشند مطیعان باشند اندر غیبت و ودیعت، نگاه‌داران باشند غیب ایشان را، یعنی خیانت نکنند به نگاه داشتن خدای ایشان را، و آن زنانی که ترسند از[8] عصیان ایشان، پند دهید ایشان را، اگر نپذیرند هجران کنید ایشان را اندر جامهٔ خوابها ـ و گفته‌اند پشت بریشان

۱. النساء (۴) ۱۱ ۲. باد: از صحابه ۳. باد: «نام وی» ندارد ۴. باد: «بود» ندارد
۵. باد: «وی... بگوی» ندارد ۶. باد: بگردید که ۷. باد: شایستگان
۸. باد: «از» ندارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کنید اگر باز نایستند بزنید ایشان را ـ پس اگر طاعت دارند شما را مجویید بریشان هیچ سبیلی یعنی گناهی، که خدای تعالی بزرگوار است بی‌نهایت[1]، مخالفت وی مجویید*

پس چون این آیت فرود آمد پیغمبر ـ صلعم ـ گفت: ما خواستیم که کاری کنیم و خدای تعالی خواست کاری دیگر، و آنچه خدای تعالی خواست بهتر، و قصاص بر داشت میان زن و شوهر اندر زخمی که از حدّ تعلیم و تأدیب بیرون[2] نبود اندر عادت.

[آیه ۳۵] وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَماً مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحاً يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً خَبِيراً؛ و اگر ترسید از خلافی مشکل میانِ ایشان که نتوان دانست[3] که گناه که راست، بفرستید حَکَمی[4] از اهلِ بیت مرد، و حکَمی از اهل بیت زن[5]، اگر خواهید که صلاحی کنند میان ایشان[6]، و الفت افکند[7] خدای تعالی میانِ ایشان، که خدای تعالی داناست به حالِ ایشان، شناساست به سرِّ ایشان*

و بدان که چون این دو حکَم فرستادند تا بنگرند میان ایشان اگر صواب بینند که میان ایشان جمع افتد جمع کنند[8]، و اگر صواب بینند که تفریق کنند به رضای ایشان، بر یك قول شافعی ـ رحمة‌الله علیه ـ و بی‌رضای ایشان بر دیگر قول[9].

[آیه ۳۶] وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَبِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالاً فَخُوراً؛ و بپرستید

۱. باد: «بی‌نهایت» ندارد ۲. باد: «بیرون» ندارد ۳. باد: «دانست» ندارد
۴. باد: حاکمی ۵. باد: حاکمی از زن ۶. باد: کنند ایشان ۷. باد: افکنید
۸. باد: افتد کنند ۹. باد: «قول» ندارد

خدای را و شریك مخوانید[1] با وی هیچ چیز را[2]، و با پدر و مادر نیکویی کنید و با خویشان و یتیمان و مسکینان نیکویی کنید و با همسایهٔ نزدیك اگر قرابت باشد و با همسرای دور که خویشی ندارد و آن که اندر پهلو باشد ـ گروهی گفتند که زن را همی خواهد و گروهی گفتند رفیق و صاحب باشد اندر سفر و حضر ـ و با راهگذریان، و با آن کسی که ملك شما باشد که خدای تعالی دوست ندارد هرکسی را که متجبّر و متکبّر بوَد و فخر آورد*

و بدان که خدای تعالی اندرین آیت فرمود نیکویی کردن با این گروهان که یاد کردیم، و احسان بر عموم با همهٔ خلق محمود است و بدان فرمان است از خدای عزّ و جلّ، چنان‌که گفت: «وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ[3]» و نیز گفت: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى[4]». و از بهرِ این گفت ابن عبّاس که شرم دارم که کسی سه بار پای بر بساطِ من نهد که اثرِ احسانِ من بر وی نتوان دید. و از بهرِ این آن گروهان را تخصیص کرد که احسان با ایشان اولیتر[5] و نیکوتر.

و از بهرِ این گفت مصطفی ـ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وسلّم ـ مردی را که فرا وی گله کرد از سخت‌دلی: اگر خواهی که دلِ تو نرم شود طعام ده مسکین را و دست بر سرِ یتیم بمال[6]، و طعام ده وی را.

و نیز گفت پیغمبر ـ صلعم ـ که همواره جبرئیل مرا وصیّت همی کرد بحقِّ همسایه، تا اندیشیدم که مگر وی را میراث همی خواهد داد. و آن آخر سخنهای مصطفی بود که همی گفت: «اَلصَّلاةَ وَمَا مَلَكَتْ أَيمانُكُم». یعنی نماز نگاه دارید و بپرهیزید از مخالفت خدای ـ عزّوجلّ ـ اندر حق بردگان خویش، یعنی رفق کنید با ایشان و ایشان را تکلیفی[7] مکنید که طاقت آن ندارند و کاری مفرمایید ایشان را که آن محرم باشد اندر شریعت[8]. و پس ازین یاد کرد خداوند ـ عزّوجلّ ـ اندر جملهٔ آن

۱. باد: شرك مجویید ۲. باد: «را» ندارد ۳. البقره (۲) ۱۹۵ ۴. المائده (۵) ۲
۵. باد: اولی ۶. باد: مال ۷. باد: تکلیف ۸. باد: در شریعت

tarikhema.ir
mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کسانی که ایشان را دوست ندارند[1]:

[آیه ۳۷] اَلَّذِینَ یَبْخَلُونَ وَیَأْمُرُونَ اَلنَّاسَ بِالْبُخْلِ وَیَکْتُمُونَ مٰا اٰتٰیهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاَعْتَدْنٰا لِلْکٰافِرِینَ عَذٰاباً مُهِیناً؛ و آن کسانی که بخل کنند و همی فرمایند مردمان را به بخل[2]، و پنهان کنند آن چیزی که خدای ایشان را داده است از فضل خویش، و باز نهاده‌ایم کافران را عذابی خواری نمای*

و بدان که بخل اندر زبان عرب آن باشد که کسی از تو چیزی خواهد منع کنی. و اندر شریعت آن باشد که چیزی بر تو واجب بوَد منع کنی[3].

و بدان که[4] ابن عبّاس گوید که کُردم بن زید و اُسامة بن حبیب و رافع بن أبی نافع همی آمدندی به نزدیك گروهی از جملهٔ انصار[5]، و با ایشان مخالطت همی کردندی و ایشان را نصیحت همی کردندی و ایشان را همی گفتندی[6]: نفقه مکنید مالهای خویش که ما همی ترسیم بر شما از درویشی، و شما ندانید که چه خواهد بودن. خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ اندر شأن ایشان فرو فرستید[7]: «اَلَّذِینَ یَبْخَلُونَ»[8] الآیة. چنان‌که یاد کردیم. و پس ازین خدای یاد کرد چهارم گروه[9] از آن کسانی که خدای ایشان را دوست ندارد و آن کسی بود که مُرایی بوَد، و مال[10] خویش به ریای خلق به نفقه کند[11]:

[آیه ۳۸] وَالَّذِینَ یُنْفِقُونَ اَمْوٰالَهُمْ رِئٰاءَ النّٰاسِ وَلاٰ یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَلاٰ بِالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَمَنْ یَکُنِ الشَّیْطٰانُ لَهُ قَرِیناً فَسٰاءَ قَرِیناً؛ و آن کسانی که به نفقه[12] کنند مالهای خویش از بهرِ ریا[13] مردمان را، و ایمان نیاورند به خدای تعالی و نه به روزِ بازپسین، و هرکه باشد شیطان او را قرین، بدا قرینا که او را باشد*

۱. باد: دارد ۲. گن: فرمایند به بخل ۳. باد: «و اندر شریعت... کنی» ندارد
۴. باد: «بدان که» ندارد ۵. باد: از انصار ۶. باد: گفتند ۷. باد: فرو فرستاد
۸. النساء (۴) ۳۷ ۹. باد: چهار گروه ۱۰. باد: که مال
۱۱. باد: ریای خلق نفقات کنند ۱۲. باد: که نفقه ۱۳. باد: به ریا

و چون باشد بتّر از آنکه[1] روز قیامت گوید وی را چنان‌که در سورت زُخْرُف گفت[2]: «یٰا لَیْتَ بَیْنِی وَبَیْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ فَبِئْسَ الْقَرِینُ»[3]. کاشکی میان من و تو چندان دوری هستی که میان مشرق و مغرب، و بدا قرینا که آن باشد.

[آیه ۳۹] وَمٰاذٰا عَلَیْهِمْ لَوْ اٰمَنُوا بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَاَنْفَقُوا مِمّٰا رَزَقَهُمُ اللّٰهُ وَکٰانَ اللّٰهُ بِهِمْ عَلِیماً؛ و چه زیان بودی بریشان که ایمان آوردندی به خدای تعالی و به روز قیامت، و نفقه کردندی به اخلاص از آنچه روزی کرده بودی ایشان را، خدای تعالی داناست به سرّ ایشان*

[آیه ۴۰] اِنَّ اللّٰهَ لاٰ یَظْلِمُ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ وَ اِنْ تَکُ حَسَنَةً یُضٰاعِفْه�ٰا وَیُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ اَجْراً عَظِیماً؛ که خود خدای تعالی نکند ظلم مثقال ذرّه‌ای، و اگر بود نیکویی بنده را آن را مضاعف بکند و وی را بدهد از نزد خود مزدی بزرگ*

و گروهی گفتند: «مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ» وزن مورچهٔ خرد باشد که هنوز اسپید[4] باشد از خردی.

و گروهی گفتند که «ذرّة» آن بوَد که هبائی بوَد که اندر خانه بتوان دید انگاه که آفتاب به روزن اندر افتد[5] اندر خانهٔ تاریك.

[آیه ۴۱] فَکَیْفَ اِذٰا جِئْنٰا مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ بِشَهِیدٍ وَجِئْنٰا بِكَ عَلیٰ هٰؤُلاٰءِ شَهِیداً؛ پس چون کنند آن وقت که بیاوریم از هر امّتی گواهی ـ یعنی پیغامبری ـ که گواهی دهد بریشان[6]، بر آنچه کرده باشد[7]، و بیاوردیم ترا یا محمّد بر اینان گواهی*

[آیه ۴۲] یَوْمَئِذٍ یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوّیٰ بِهِمُ الْاَرْضُ وَلاٰ یَکْتُمُونَ اللّٰهَ حَدِیثاً؛ آن روز تمنا کنند آن کسانی که کافر شده‌اند و عاصی گشته‌اند رسول را که

۱. باد: و چه بتر از آن باشد که ۲. باد: «وی... گفت» ندارد ۳. الزخرف (۴۳) ۳۸
۴. باد: مورچهٔ خرد که هنوز سفید ۵. باد: روزن افتد ۶. باد: امتی که گواهی دهد بر ایشان
۷. باد: «آنچه کرده باشد» ندارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

راست بکنندی با ایشان زمی[1]، و پنهان نکنند از خدای تعالی هیچ حدیثی ـ از بهرِ آنکه اندامهای ایشان به سخن آید، آن پنهان کردنِ ایشان سود ندارد ـ *

و بدان که مفسّران گفتند که پیش از آنکه خمر حرام بود گروهانی از مؤمنان خمر[2] خوردندی و به نماز آمدندی و ایشان سرگران و سرگردان[3] بودندی و ندانستندی که چه همی خوانند اندر نماز، و ندانستندی که چند رکعت نماز کرده‌اند[4]، خدای تعالی اندر شأن ایشان فرو فرستید[5] این آیت که بگوییم و پس از آن تحریم الخمرْ فرستید[6]. و ازین صَعْب‌تر چه باشد که ایشان را مؤمن خواند و انگاه از عبادت خویش براند و از مسجدهای مسلمانان دور کرد و آن ایمان[7] ایشان را اندران باب هیچ سود ندارد[8]، و این آیت که خداوند سبحانه و تعالی گفت، این است[9]:

[آیه ۴۳] يٰٓاَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا لاٰ تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ وَاَنْتُمْ سُكٰرىٰ حَتّٰى تَعْلَمُوا مٰا تَقُولُونَ ... ؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید نزدیك مگردید به نماز، و شما مستان باشید تا بدانید که چه همی گویید.

ضَحّاك گوید اندر تفسیر این آیت که این در مستی خواب[10] آمده است نه اندر مستی خمر، چنان‌که پیغمبر گفت: هر انگاه که یکی از شما در نماز همی خوابش آید بَخُسْبا[11] تا خوابش بشود که نباید که وی همی پندارد که اندر نماز[12] استغفار کند و وی دشنام همی دهد. پس ازین [گفت] اندرین معنی که اندر مسجدها نباید نشستن درحال جنابت. و از بهرِ این گفت شافعی که جُنُب نشاید[13] که به مزگت[14] بگذرد و ننشیند تا انگاه که غسل کند.

... وَلاٰ جُنُباً اِلاّٰ عٰابِرِي سَبِيلٍ حَتّٰى تَغْتَسِلُوا وَ اِنْ كُنْتُمْ مَرْضىٰ اَوْ عَلىٰ سَفَرٍ

۱. باد: زمین ۲. باد: «خمر» ندارد ۳. باد: «و سرگردان» ندارد ۴. باد: نماز کردند
۵. باد: فرستاد ۶. باد: «بگوییم و پس ... فرستید» ندارد ۷. باد: از ایمان
۸. باد: «هیچ سود ندارد» ندارد ۹. باد: «این است» ندارد ۱۰. باد: تفسیر خواب
۱۱. باد: بخسید ۱۲. باد: در نماز ۱۳. باد: شاید ۱۴. باد: مسجد

اَوْ جٰآءَ اَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغٰائِطِ اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسٰآءَ فَلَمْ تَجِدُوا مٰآءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَاَيْدِيكُمْ اِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَفُوّاً غَفُوراً؛ و نه که[1] جُنُب باشید اندر مسجد مشوید مگر بر[2] راه گذری، تا انگه که غسل[3] کنید، و اگر باشید بیمار و یا بر سفر باشید و آب نیابید یا همی آید یکی از شما از قضاء حاجت و یا ملامست کنید با زنان اگر ازین همه که گفتیم چیزی افتیده باشد پس اگر نیابید[4] آبی، قصد کنید به خاکی[5] پاك، پس مسح کنید به رویهای خویش و دستهای خویش که خدای تعالی عفوکننده است و آمرزگار است*

و بدان که[6] اندر ابتداء نزولِ تیمم روایت آمده است از عایشه صدیقه که وی گفت: با پیغمبر ـ صلعم ـ بودیم به ابواء، چون بیدار شدیم عِقْد من بگسست[8] و گم شد و آن بعاریت فراستده بودم از اسماء. پس پیغمبر را ـ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وسلّم ـ بدان خبر دادم، پیغمبر ـ صلعم ـ فرمود تا آن را بجویند، بجستند و باز نیافتند. پیغمبر ـ صلعم ـ اشتر را فرو خوابانید و مردمان اشتران[9] فرو خوابانیدند و آن شب آنجا بودند از بهرِ جُستن آن عِقْد، و نه بر آبی بودند و هیچ آب نبود تا مردمان آمدند به نزدیك ابوبکر، و گفتند: نبیتی که عایشه ما را بازداشت بر بی‌آبی[10]. پس ابوبکر آمد به نزدیك عایشه، پیغمبر ـ صلعم ـ سر بر زانوی او نهاده، با عایشه عتاب کرد و وی را از آن قِلادَه چیزها گفت، و گفت: خلق را بازداشتی به بی‌آبی[11] و نماز را وقت آمد، انگاه زخمی زد به دستِ خویش بر نُهیْ‌گاه وی. عایشه گفت: من برنتوانستم گردیدن[12] از آنکه سرِ[13] پیغمبر ـ صلعم ـ بر ران من بود، چون پیغمبر ـ صلعم ـ از خواب درآمد برخاست، آب نیافت که نماز کند خدای ـ عزّ و جلّ ـ آیت تیمم فرو فرستید. چون برگرفت و اشتر از جای برانگیخت آن قِلاده اندر زیرِ آن اشتر بود که من برنشستمی. پس

۱. باد: چون جنب که گفتم پس نیاید ۲. باد: به ۳. باد: تا که غسل ۴. باد: یا زنان یکی از این سه
۵. خاك ۶. باد: «بدان که» ندارد ۷. گن: شد
۸. باد: بگسیخت ۹. باد: شتران ۱۰ و ۱۱. باد: نه بر آبی
۱۲. باد: من نتوانستم گردید ۱۳. گر: «سر» ندارد

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

اُسید بن حُصین[1] گفت: نه این اوّل برکتی است از آل ابی‌بکر صدیق مسلمانان را. و گفت عایشه را که هیچ نَیُفتیده[2] است ترا که تو آن را کراهیت کرده‌ای که نه آن خیری بوده است مسلمانان را.

ابن عبّاس گوید که رِفاعَة بن زید و مالك بن دُخْشُم هرگاه که پیغمبر ـ صلعم ـ سخن گفتی، ایشان زفان[3] بگردانیدندی و بر وی[4] عیب کردندی، خدای فرو فرستید[5] اندر شأن ایشان:

[آیه ۴۴] اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ اُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتابِ يَشْتَرُونَ الضَّلالَةَ وَيُرِيدُونَ اَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ؛ ای نمی‌بینی آن کسانی را که ایشان را داده‌اند نصیبی[6] از کتاب، یعنی از جهودان مدینه، همی بخرند بیراهی، و همی خواهند که شما گم کنید راه*

[آیه ۴۵] وَاللهُ اَعْلَمُ بِاَعْدائِكُمْ وَكَفى بِاللهِ وَلِيًّا وَكَفى بِاللهِ نَصِيرًا؛ و خدای تعالی داناترست بر دشمنان شما از شما[7]، و کفایت است خدا شما را[8] یاری، و کفایت است شما را خدای مر ناصری[9]*

[آیه ۴۶] مِنَ الَّذِينَ هادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنا وَعَصَيْنا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَراعِنا لَيًّا بِاَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْناً فِي الدِّينِ وَلَوْ اَنَّهُمْ قالُوا سَمِعْنا وَاَطَعْنا وَاسْمَعْ وَانْظُرْنا لَكانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاَقْوَمَ وَلكِنْ لَعَنَهُمُ اللهُ بِكُفْرِهِمْ فَلا يُؤْمِنُونَ اِلاّ قَلِيلاً؛ از آن کسانی که جهودان‌اند کس هست که همی بگردانند[10] سخنهایی از جای خویش یعنی صفت مصطفی، و همی گویند بشنیدیم[11] قول تو، و عاصی گشتیم فرمان ترا، و مباشیا اشنوانیده[12]، و همی گوید راعِنا بگردانیدنی به زبانهای ایشان، و طعن جستی اندر دین، و اگر ایشان گویندی شنیدیم و طاعت داشتیم و بشنو و به ما نگر و ما را پای[13]، و نگویندی

۱. باد: حضر ۲. باد: نه افتاده ۳. باد: زبان ۴. باد: «و بر وی» ندارد
۵. باد فرستاد ۶. باد: کسانی نصیبی ۷. باد: «از شما» ندارد ۸. باد: خدا را
۹. باد: خدای ناصری ۱۰. باد: همی گرداند ۱۱. باد: شنیدیم
۱۲. باد: شنونده ۱۳. باد: «و ما را پای» ندارد

راعِنا، بهتر بودی ایشان را و صواب‌تر بودی، ولیکن به لعنت بکرده است[1] ایشان را خدای تعالی بسبب کفر ایشان، پس نیاوردند[2] ایمان الاّ اندکی*

بدان که[3] ابن عبّاس گوید که پیغمبر ـ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وسلّم ـ سخن گفت با گروهی از اَحبارِ جهودان چون عبدالله بن صوریا و کَعْب بن اسید، فرا ایشان گفت: از خدای بترسید و ایمان آرید به خدای که شما دانید که آنچه من به شما آورده‌ام حق است. گفتند: ما ندانیم، و انکار کردند خدای تعالی فرو فرستید اندر شأن ایشان، و گفت[4]:

[آیه ۴۷] يا اَيُّهَا الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتابَ اٰمِنُوا بِما نَزَّلْنا مُصَدِّقاً لِما مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلى اَدْبارِها اَوْ نَلْعَنَهُمْ كَما لَعَنّا اَصْحابَ السَّبْتِ وَكانَ اَمْرُ اللهِ مَفْعُولاً؛ ای آن کسانی که داده‌اند ایشان را کتاب ایمان آورید به آنچه فرو فرستیده‌ایم[5] باوردارنده آن را که با شماست پیش از ان که مُنْدرِس کنیم رویهای[6]، و آن را بازگردانیم با سوی قفا، و یا به لعنت بکنیم ایشان را، چنان که به لعنت بکردیم اصحاب سَبْت را که ایشان را خوك و کَپی گردانیدیم، و کاری که خدای خواسته باشد بباشد آن بی‌خلاف*

و بدان که[7] گروهی از مفسّران گفتند: «اَنْ نَطْمِسَ»[8] آن بوَد که روی یك لخته گرداند بی‌چشم و بی‌بینی و بی‌دهن، و آن را با سوی قفا گرداند نکال را.

و گروهی گفتند: آن بوَد که رویهای ایشان همه موی برآید تا چون روی کَپی گردد، و روی اندر زیر آن مندرس گردد، و انگاه آن را برگرداند با سوی قفا آرد و قفا سوی روی آرد. و این وعید ناچار اندر گروهی از ایشان رسید پیش از قیامت.

۱. باد: لیکن لعنت‌کرده ۲. باد: آوردند ۳. باد: «بدان که» ندارد ۴. باد: «وگفت» ندارد
۵. باد: فرستاده‌ایم ۶. باد: رویها ۷. باد: «بدان که» ندارد ۸. النساء (۴) ۴۷

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و گروهی گفتند[1]: این وعید ایشان را بشرط آن بود که اگر هیچ‌کس ازیشان مسلمان نگردد این اندر یشان رسد. و پس از ان جماعتی ازیشان مسلمان گشتند چون عبدالله بن سلام و جز از وی، و از بهرِ آن بود که این وعید ازیشان اندر گذشت، و گفت[2]:

[آیه۴۸] إِنَّ ٱللَّهَ لاَ يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مٰادُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشٰآءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱفْتَرىٰ إِثْماً عَظِيماً؛ خود خدای تعالی نیامرزد که شرك آورند[3] بر وی، و بیامرزد هرچه جز آنست کسی را که خواهد. و هرکه شرك آورد به خدای تعالی، خود فرا ساخته باشد گناهی بزرگ*

و بدان که کَلبی گوید: این آیت اندر گروهی از مشرکان فرود آمد: وحشی بن حَربْ و اصحاب وی. و سببِ آن آن بود[4] که چون وی حمزه را بکُشت وی را وعده کرده بودند که اگر تو وی را بکشی ما ترا آزاد کنیم[5]. پس وفا نکردند بدانچه گفتندی[6]، پس چون به مکّه رسید گروهی با وی اتفاق کردند و با پیغمبر ـ صلعم ـ نشستند[7] که ما پشیمانی همی خوریم بدانچه کرده‌ایم، و ما را هیچ چیز بازندارد از مسلمانی، مگر آنکه ما همی شنیدیمی انگاه که تو به مکّه بودی که تو همی گفتی: «والَّذِينَ لايَدْعُونَ مَعَ اللهِ إلٰهاً آخر»[8]. شرط کردی که اهلِ بهشت آن باشد که با خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ یکی دیگر نخوانده باشد و تنی که خدای تعالی حرام بکرده است نکشته باشد و زنا نکرده باشد و ما این همه کرده‌ایم، اگر این را نیستی، ما متابعت کردیمی ترا. پس خدای تعالی فرو فرستید: «إلاَّ مَنْ تٰابَ وآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صالحاً»[9] تا تمامی دو آیت. پس پیغمبر ـ صلعم ـ دو آیت را بفرمود نبشتن به وحشی و اصحاب وی. و چون ایشان برخواندند[10]، گفتند: این شرطی صَعْب است و ما ترسیم که عمل نیکو از ما حاصل

۱. باد: «و این وعید... گفتند» ندارد ۲. باد: درگذشت ۳. باد: شرك آوردند
۴. باد: سبب آن بود ۵. باد: آزادی دهیم ۶. باد: به آنکه گفته بودند
۷. باد: نوشتند ۸. الفرقان (۲۵) ۶۸ ۹. الفرقان (۲۵) ۷۰
۱۰. باد: فرمود نوشتن به وحشی و چون اصحاب خواندند

نیاید، خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ فرو فرستید[1]: «إنَّ اللهَ لاَ يَغْفِرُ أن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذٰلِكَ لِمَن يَشٰآءُ[2]». پیغمبر ـ صلعم ـ این آیت با ایشان[3] فرستاد، برخواندند و کس باز فرستادند که ما ترسیم که از اهل آن نباشیم که مشیّت و مغفرت[4] اندر ما رسد، خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ فرو فرستید[5]: «قُلْ يٰا عِبٰادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ لاَ تَقْنَطُوا مِن رَحْمَةِ اللهِ[6]». پیغمبر ـ صلعم ـ این با ایشان فرستید[7] چون برخواندند وحشی و اصحاب وی اندر مسلمانی آمدند و همه آمدند به نزدیك پیغمبر ـ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وسلّم ـ و پیغمبر ـ صلعم ـ گفت وحشی را: مرا بگوی تا حمزه بن عبدالمطلب، سیّدالشهداء[8] را چون کشتی و با وی چه کردی؟ وی بگفت[9]، پیغمبر ـ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وسلّم ـ گفت: وَيْحَكَ، روی از من بگردان. وی برخاست و به شام شد تا انگاه که آنجا بمرد.

و بدان که حسن بصری گوید: چون جهودان و ترسایان[10] گفتند: «نَحْنُ أَبنٰاءُ اللهِ وَأَحِبّٰاؤُهُ»[11]، و گفتند: «لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إلاَّ مَنْ كانَ هُوداً أَوْنَصٰارىٰ»[12]، خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ اندر شانِ ایشان گفت:

[آیه۴۹] أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ ٱللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشٰآءُ وَلاَ يُظْلَمُونَ فَتِيلاً؛ ای نبینی آن کسانی که تزکیه همی کنند و همی بستایند[13] خویشتن را، بل خدای تعالی بستاید آن را که خواهد، و ظلم نرود بریشان مقدار فَتیلی ـ وفَتیل آن بُوَد که در میان[14] استهٔ خرما بوَد ـ*

[آیه۵۰] أُنْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ وَكَفىٰ بِهِ إِثْماً مُبِيناً؛ بنگر یا محمّد تا چون فرا همی نهند بر خدای تعالی دروغ، و کفایت است آن را آن گناه ظاهر*

[آیه۵۱] أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ ٱلْكِتٰابِ يُؤْمِنُونَ بِٱلْجِبْتِ وَٱلطّٰاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هٰؤُلاٰءِ أَهْدىٰ مِنَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلاً؛ ای ندیدی آن

۱. باد: فرستاد ۲. النساء (۴) ۴۸ ۳. باد: بدیشان ۴. باد: مشیت مغفرت
۵. باد: فرستاد ۶. الزّمر (۳۹) ۵۳ ۷. باد: فرستاد ۸. باد: «بن... الشهداء» ندارد
۹. باد: چون کشتی وی بگفت ۱۰. باد: ترسایان ۱۱. المائده (۵) ۱۸
۱۲. بقره (۲) ۱۱۱ ۱۳. باد: ستایند ۱۴. باد: در مغاك

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کسانی را که داده‌اند نصیبی از کتاب، ایمان همی آورند[1] به اصنام و شیاطین، و همی گویند آن کسانی را که کافر شده‌اند ایشان هادی‌تراند از ان کسانی که ایمان آورده‌اند اندر[2] راه دین*

و بدان که[3] مفسّران گفتند که قصّهٔ این چنان بود که چون وَقْعتِ اُحُد بیفتاد، کَعْب بن الأشرف برخاست با هفتاد سوار، به نزدیك بوسفیان شد تا با ایشان عهد کند و آن عهدی که ایشان را با رسول خدا بود بشکستند، و چون به مکّه رسید، کعب آمد اندر سرای[4] بوسفیان فرود آمد، و جهودان اندر سرای قریشیان فرود آمدند، و مردمان مکّه گفتند: شما را کتاب است و محمّد را ـ صَلَّی الله عَلَیْهِ وسلّم ـ کتاب است ما ایمن نباشیم[5]، این از شما مکری باشد که با یکدیگر ساخته باشید. اگر خواهید که ما ایمن گردیم[6] این دو صنم را که ایشان را جِبْت و طاغوت خواندندی سجود[7] کنید. پس ایشان سجود کردند. کَعْب گفت: سی تن از شما[8] بیایید و سی از ما، تا دل و جگر به کعبه باز نهیم و عهد کنیم که ما جهد تمام بکنیم اندر جنگِ محمّد. چون ازین بپرداختند بُوسُفیان گفت، کَعْب را: تو مردی‌ای کتاب خوان[9] و دانا، و ما مردمانی‌ایم امّی، ندانیم که ما نزدیکتریم به حق اگر محمّد[10]. کعب گفت: شما دین خویش مرا بگویید، گفتند: ما حاجیان را اشتر کُشیم و ایشان را آب دهیم و میهمان[11] را نیکو داریم و اسیران[12] را بازخریم و رَحِم بپیوندیم، و خانهٔ خدای را زیارت کنیم، و ما اهل حرم‌ایم، و محمّد ـ صلعم ـ از دینِ پدران خویش بر گردیده است و رَحِم بریده و از حَرَم بیرون شده، و دینِ ما قدیم و آنِ وی مُحْدَث. کَعْب گفت: أَنْتُمْ واللهِ أَهدیٰ سَبیلاً ممّا علیه محمّد. شما هادی‌تر اید از محمّد ـ صلعم ـ. خدای تعالی فرو فرستاد: «أَلَمْ تَرَ إِلَی ٱلَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ ٱلکِتَابِ»[13] چنان‌که یاد کردیم، آنگه گفت اندر صفت

۱. باد: ایمان آورند ۲. باد: در ۳. باد: «بدان که» ندارد ۴. باد: بر سرای
۵. باد: نَنیم ۶. باد: باشیم ۷. باد: به + سجود ۸. باد: «از شما» ندارد
۹. باد: مردی کتاب خوانی ۱۰. باد: یا محمّد ۱۱. باد: مهمانی ۱۲. باذ: اسیر
۱۳. النساء (۴) ۵۱

ایشان:

[آیه ۵۲] أُوْلَٰئِكَ ٱلَّذِینَ لَعَنَهُمُ ٱللهُ وَمَنْ یَلْعَنِ ٱللهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِیراً؛ ایشان‌اند آن کسانی که لعنت کرده است ایشان را خدای تعالی، و هر که لعنت کند وی را خدای تعالی، نیابی وی را ناصری[1]*

[آیه ۵۳] أَمْ لَهُمْ نَصِیبٌ مِنَ ٱلْمُلْكِ فَإِذاً لاٰ یُؤْتُونَ ٱلنَّاسَ نَقِیراً؛ ای هست ایشان را بهره‌ای از مُلك، و اگر بودی به دست ایشان چیزی[2]، ندادندی مردمان را نَقیری از حَسَد و دشمنی*

و نَقِیر آن نقطه بوَد که بر پشتِ خرما استه بوَد که نخل از آنجا بر روید. و گروهی گفتند که آن سپیدی[3] باشد که اندر میانِ خرما استه بوَد.

و بدان که جهودان گفتند پیغمبر را ـ صلعم ـ: بنگرید فرا این مرد که همی گوید پیغمبرام، سیر همی نشود[4] از طعام، و هیچ همّت نیست وی را مگر کارِ زنان[5]. و پیغمبر را ـ صَلَّی الله عَلَیْهِ وسلّم ـ آن وقت نُه زن بود، خواستند که وی را بدان عیب کنند که وی زنان[6] بسیار دارد، خدای تعالی فرو فرستید[7] اندر جواب ایشان:

[آیه ۵۴] أَمْ یَحْسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلیٰ مَآ ءَاتیٰهُمُ ٱللهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ ءَاتَیْنَآ ءَالَ إِبْرٰهِیمَ ٱلْكِتٰابَ وَٱلْحِكْمَةَ وَ ءَاتَیْنٰاهُم مُلْكاً عَظِیماً؛ ای حسد همی کنند مردمان را بر آنچه داده باشد ایشان را خدای تعالی از فضلِ وی، خود دادیم ما آل ابراهیم را کتاب و حکمت و دادیم ایشان را مُلکی عظیم*

و بدان که[8] چون این آیت فرود آمد جهودان مُقِرّ آمدند که سلیمان را ـ علیه‌السَّلام ـ هزار زن بود سیصد به نکاح و هفتصد سُرِیَّت، و داود را صد زن

۱. باد: یاری‌دهنده ۲. باد: «چیزی» ندارد ۳. باد: سفید ۴. باد: نمی‌شود
۵. باد: مگر زنان ۶. باد: زن ۷. باد: فرستاد ۸. باد: «بدان که» ندارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بود. پس[1] پیغمبر فرا ایشان گفت: هزار زن نزدِ یك تن و صد زن نزدِ یك‌تن بیشتر بود اگر نُه[2] زن نزدِ یك تن؟ ایشان خاموش شدند و جوابی نیافتند، خدای تعالی گفت:

[آیه۵۵] فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيراً؛ ازیشان کس بود که ایمان آورد به وی، و ازیشان بود که برگردید[3] از وی، و کفایت است دوزخ ایشان را سوزنده*

[آیه۵۶] إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَاراً كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللهَ كَانَ عَزِيزاً حَكِيماً؛ خود آن کسانی که کافر شده‌اند به حجّتهای ما، زود بوَد که نَوِش[4] دهیم ایشان را به آتشی که هرگاه پخته شود پوستهای ایشان، بَدَل کنیم ایشان را پوستهایی جز از ان، تا بچشند[5] عذاب که خدای تعالی عزیز است باك ندارد آنچه کند، و حکیم است باك ندارد آنچه کند به حکمت کند*

بدان که[6] اگر کسی گوید ترا که[7] چون باشد پوستی بی‌گناه که تو بیافرینـد و آن را عقوبت کند و وی را هیچ گناه نه؟ گفتیم خدای تعالی پادشاه است و بر وی هیچ حَرَج نه[8]، و فوق فرمان وی کسی را فرمانی نیست، هرچه خواهد، کند. چنان‌که ابن عمر روایت کرد از مصطفی ـ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وسلَّم ـ که اندر هر ساعتی صد بار پوستِ ایشان بَدَل کند، یعنی تا رنجِ ایشان بیشتر باشد.

و گروهی از مفسّران گفتند که این تبدیل نه به معنی آنست که عینِ آن پوست به پوستی دیگر بَدَل کنند، ولیکن صفتِ آن بگردانند. چنان‌که پُخته شود وی را، باز سخت گردانند تا آتش فرا وی افتد. و این چنین است که خدای ـ عزّ و جلّ ـ همی

۱. باد: «پس» ندارد ۲. باد: یا نه ۳. باد: برگردند ۴. باد: تپش
۵. باد: بچشید ۶. باد: «بدان که» ندارد ۷. باد: «که» ندارد ۸. باد: نبود

گوید: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ﴾[1]. و بدین آن همی خواهد که صفات زمین بَدَل کند نه عین آن. و دیگر گفت[2]:

[آیه۵۷] وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلاً ظَلِيلاً؛ و آن کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای نیکو کرده، زود بوَد که فرو آریم[3] ایشان را اندر بهشتهایی که همی رود از زیرِ آن جویها، جاودان باشند اندران همیشه[4]، آن را آخر نه، ایشان را بوَد جفتهایی پاك کرده، و فرود آریم[5] ایشان را اندر سایه یك پُشت[6] که آفتاب آن را برندارد*

و بدان که[7] چنین گفتند مفسّران که عُثمان بن طَلْحَة الجُهنی از بنی عَبدالدّار خادم کعبه بود، چون[8] پیغمبر ـ صلّی الله علیه ـ اندر مکّه شد، خواست که اندر کعبه شود، عُثمان بن طَلْحَه کلید برگرفت و در ببست و بر بام کعبه شد. پیغمبر ـ صلعم ـ کلید طلب کردی، گفتند: عثمان دارد. از عثمان طلب کردندی[9] امتناع کرد و گفت: اگر دانستمی که وی رسول است کلید از وی منع نکردمی. علی بن أبی‌طالب ـ علیه‌السّلام ـ دست وی برپیچید و کلید از وی فراگرفت و در بگشاد، پیغمبر ـ صلعم ـ اندر خانه شد و دو رکعت نماز کرد، چون بیرون آمد عبّاس از وی خواست که کلید به وی دهد تا وی را هم سقایت باشد و هم سَدانَت، یعنی خدمت بیت‌المقدس[10]. خدای تعالی آیت فرو فرستاد و فرمود رسول را که ـ امانت با خداوندِ آن دهد. پیغمبر ـ صلعم ـ علی را ـ علیه‌السّلام ـ فرمود تاکلید با عثمان بن‌طَلْحَه دهد و عذر خواهد اندر وی. وی چنان‌کرد. عثمان‌بن‌طَلْحَه وی را گفت: یاعلی کُرْه کردی بر من، و مرا رنجه داشتی، اکنون آمدی و رفق همی کنی. امیرالمؤمنین علی وی را[11] گفت:

۱. ابراهیم (۱۴) ۴۸ ۲. باد: «و دیگر گفت» ندارد ۳. باد: آوریم
۴. باد: «همیشه» ندارد ۵. باد: فرو آوریم ۶. باد: نسیت ۷. باد: «بدان که» ندارد
۸. باد: «چون» ندارد ۹. باد: کردند ۱۰. باد: «یعنی ... المقدس» ندارد
۱۱. باد: «امیر ... را» ندارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خدای تعالی اندر شأنِ تو آیت فرستیده است. و این آیت برخواند[1]. عثمان گفت: أَشْهَدُ أن لا إله إلاّ الله وأشهد أنّ محمّداً رسول الله، و ایمان آورد.

پس جبرئیل آمد به پیغمبر ـ صَلَّی‌الله عَلَیْهِ وَآلِهِ ـ و گفت: تا این خانه بوَد و تا خشتی از وی برپای بوَد کلیدِ این خانه اندر اولاد عُثمان باشد، و امروز نیز هم اندر دستِ ایشان است، و این آیت اندر حال ایشان فرود آمده است:

[آیه۵۸] إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِ إِنَّ اللهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً؛ خود خدای تعالی همی فرماید که باز دهید امانتها با اهلِ آن، و چون حکم کنید میانِ مردمان که حکم کنید براستی، و خود خدای تعالی نیکا خیرا که شما را پند همی دهد، بدانکه خدای تعالی شنواست و بینا به کردارِ شما*

شافعی ـ رحمه الله ـ گوید: آن عرب که گرد واگردِ مکه بودندی کس را به امیری نشناختندی بر خویشتن، و ننگ داشتندی که برخی را از ایشان[2] طاعت امارت باشد[3] بر دیگری[4]. پس چون پیغمبر را ـ صلعم ـ گردن نهادند چنان اعتقاد داشتندی که نشاهد[5] که کسی را طاعت دارند، خدای تعالی فرو فرستید[6]:

[آیه۵۹] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید طاعت دارید خدای تعالی را، و طاعت دارید رسول را، و خداوندان فرمان را، اگر خلاف افتد شما را اندر چیزی، آن را باز نهید[7] با کتابِ خدای تعالی و با سنّتِ رسول، اگر شما ایمان همی آورید[8] به خدای تعالی و به روزِ بازپسین، آن بهتر بوَد شما را و نیکوتر عاقبت آن[9]*

۱. باد: آیت فرستاد و برخواند ۲. باد: برخی را ایشان ۳. باد: طاعت باشد ۴. باد: دیگر
۵. باد: نشاید ۶. باد: فرستاد ۷. باد: ردکنید ۸. باد: ایمان آورید
۹. باد: نیکوترین عاقبت‌تر

و عِکْرَمه گوید که با «أُولِی الْأَمْر» ابوبکر و عمر را می‌خواهد، از بهرِ آنکه پیغمبر ـ صَلَّی الله عَلَیْهِ وسلّم ـ گفت: اقتدا کنید پس از من به ابوبکر و عمر که مرا دو وزیر است اندر آسمان و دو وزیر است اندر زَمِی. اما اندر آسمان[1] جبرئیل و میکائیل ـ صلوات الله علیهما ـ و اندر زَمِی[2]: ابوبکر و عمر ـ رضی الله عنهما ـ، منزلتِ ایشان به نزدیکِ من چون منزلت سر است بر تن.

و گروهی گفتند که هر چهار خلیفه همی خواهد[3] بدین آیت، چنان‌که جابر روایت کرد از پیغمبر ـ صلعم ـ که وی گفت: خلافت پس از من اندرین جهان چهار تن را بُوَد: بوبکر و عمر و عثمان و علی[4].

و گروهی گفتند: همه صحابه را همی خواهد. چنانکه پیغمبر ـ صلعم ـ گفت: اصحاب من چون ستارگان‌اند. به هرکه اقتدا کنید بدیشان، به حق راه یابید.

[و بسیاری از مفسّران برآنند که بدین علما را همی خواهد که ایشان فقیه باشند و خلق را معالم دین بیاموزند و امر معروف و نهی از مُنکَر کنند. نبینی که اندر آیتی دیگر همی گوید: «وَلَوْرَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ»[5]. و مستنبطان علما باشند و ایمه[6]].

و گفته‌اند: هیچ چیز نیست بزرگتر از علم، از بهرِ آنکه ملوك بر همه[7] مردمان حکم کنند و علما بر ملوك حکم کنند تا ایشان هیچ کار نتوانند کرد بی‌اشارت ایشان، و اگر خلاف ایشان کنند وبال بوَد بر ایشان اندر دو جهان.

و بدان که حسن بصری گوید که مردی را با کسی حکمی افتیده بود، وی را گفت: برو تا به حکم پیغمبر ـ صلعم ـ شویم، خصم وی را گفت: لابل پیش فلان قبیله شویم تا وی میان ما حکم کند، خدای تعالی فرو فرستید[8]:

[آیه۶۰] أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ

۱. باد: «و دو وزیر... آسمان» ندارد ۲. باد: زمین ۳. باد: می‌خواهد
۴. بگن: + علیهم‌السلام ۵. النساء (۴) ۸۳ ۶. گن: عبارات داخل [ ] را ندارد
۷. باد: «همه» ندارد ۸. باد: فرستاد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

أَنْ يَتَحاكَمُوا إِلَى ٱلطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ ٱلشَّيْطانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلالاً بَعِيداً؛ ای نبینی آن کسی که همی نماید به زبان که ایشان ایمان آوردند به آنچه فرو فرستاده‌اند به تو، و آنچه فرو فرستاده‌اند از پیش تو همی خواهند که محکم شوند با صنم، و ایشان را فرموده‌اند که کافر شوند[1] به وی، و همی خواهد شیطان که ایشان را بیراه کند بیراهی دور*

[آیه ۶۱] وَإِذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلىٰ ما أَنْزَلَ ٱللهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ رَأَيْتَ ٱلْمُنافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُوداً؛ و چون گویند ایشان را: بیایید به آنچه فرو فرستیده است خدای تعالی و به رسول، بینی[2] منافقان را که از تو همی برگردند گردیدنی[3]*

[آیه ۶۲] فَكَيْفَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِٱللهِ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ إِحْساناً وَتَوْفِيقاً؛ چون کنند انگاه که فرا ایشان رسد عقوبتی به آنچه از پیش فرستاده باشند دستهای ایشان، پس به تو آیند سوگند خورند به خدای تعالی که ما نخواستیم الاّ نیکویی کردن و موافقت افکندن*

[آیه ۶۳] أُولٰئِكَ ٱلَّذِينَ يَعْلَمُ ٱللهُ ما فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِيغاً؛ ایشان‌اند آن کسانی که داند خدای تعالی آنچه در دلهای ایشان است، روی بگردان ازیشان، و پند ده ایشان را، و بگوی ایشان را اندر تنهای ایشان گفتاری بلیغ، یعنی تمام اندران معنی که باشد*

و بدان که ابن عبّاس گوید: این آیتها [را] سببی دیگر هست جدا از آنکه یاد کردیم، و آن آنست که مردی یهود منافق، نام وی بِشْر[4]، وی را خصومتی بود با جهودی؛ جهود گفت: برَو[5] تا به محمّد شویم[6]. منافق گفت که نزدِ کَعْب بن الأشرف شویم[7] که اوست که خدای تعالی وی را طاغُوت[8] نام کرده است. جهود گفت: نشویم

۱. باد: شوید ۲. باد: بینی ۳. باد: «گردیدنی» ندارد ۴. باد: شبر
۵. باد: زَو ۶ و ۷. باد: رویم ۸. باد: ویست طاغوت

الاّ به محمّد. منافق چون آن دید آمد به نزدیكِ پیغمبر ـ صلعم ـ، حکم کرد جهود را. چون بیرون آمدند منافق اندر وی آویخت، گفت: برو تا به عمرِ خطّاب شویم. آمدند به نزدیك وی. جهود گفت ما به خصومت[1] برِ پیغمبر ـ صلّی الله علیه ـ شدیم و حکم کرد میانِ ما، و وی رضا نداد به حکم پیغمبر ـ صلعم ـ و گفت ما این خصومت به نزدیكِ عمر بریم، و از من درآویخت، آمدم با وی. عمر گفت منافق را: چنین است که وی همی گوید؟ گفت: آری. عمر گفت: یك ساعت بایستید تا من بیرون آیم. آنگه اندر خانه شد و بیرون آمد و شمشیر به دست، و منافق را همی زد تا بکشت و گفت: چنین حکم کنم آن کسی را که وی رضا ندهد به حکم خدای و رسول. خدای ـ عزّ و جلّ ـ این آیت فرو فرستاد که یاد کردیم. «وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحاكَموا إِلَى الطّاغُوت[2]». و جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ چون این آیت فرود آورد، گفت: «إِنَّ عُمَرَ فَرَقَ بَيْنَ الحقّ والباطلَ». عمر فرق کرد میانِ حق و باطل. و از بهرِ این وی را نام فاروق کردند، و[3] اینست که خدای تعالی همی گوید: «فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُصِيبَةٌ[4]» یعنی کُشتنِ عمر منافق را. انگاه قوم منافق بیامدند و دِیَت همی جُستند و سوگند همی خوردند که ما بدین نخواستیم الاّ نیکویی. و «اذا» اندرین آیت به معنی «إذاً» است. پس گفت خدای تعالی اندر تمامیِ این قصّه.

[آیه ۶۴] وَما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ لِيُطاعَ بِإِذْنِ ٱللهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاءُوكَ فَٱسْتَغْفَرُوا ٱللهَ وَٱسْتَغْفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُوا ٱللهَ تَوّاباً رَحِيماً؛ و نفرستیدیم[5] هیچ رسول مگر آن که طاعت دارند وی را به فرمان خدای تعالی، و اگر ایشان انگاه که ظلم کردند بر تنِ خویش بازان تحاکم کردن[6] به طاغوت، به تو آمدندی و آمرزش خواستندی از خدای تعالی و آمرزش خواستی[7] ایشان را رسول، یافتندی خدای تعالی را توبه‌دهنده و رحیم[8]*

۱. باد: حکومت ۲. النّساء (۴) ۶۰ ۳. باد: و + ندانست ۴. النساء (۴) ۶۲
۵. باد: نفرستادم ۶. باد: کردند ۷. باد: خواستندی ۸. باد: رحیم + است

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و بدان که علی بن أبی طالِب ـ علیه السَّلام ـ گوید: از پسِ[1] آنکه پیغمبر را ـ صَلَّی الله عَلَیْهِ وسلَّم ـ دفن کردیم به سه روز، اعرابیی بیامد به گورِ[2] پیغمبر ـ صلعم ـ و خویشتن را به گور اندر مالید و خاك بر سر کرد و گفت: یا رسول‌الله! قول تو شنیدیم و آنچه بایست کرد، بکردیم[3] ولیکن یافتیم آنچه فرو فرستیده‌اند به تو: «وَلَوْ أَنَّهُم إذ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ»[4]. و من بر خویشتن ستم کرده‌ام و آمدم به تو تا مرا آمرزش خواهی. ندای آمد از گور که ترا بیامرزیدند.

و بدان که[5] گروهی از مفسّران گفتند: خصومتی افتید[6] زُبَیر بن العَوام را با خصمی از آنِ وی که نام وی[7] ثَعْلَبَة بن حاطِب بود[8]، و گروهی گفتند که حاطِب بن أبی بَلْتَعَه بود اندران آبی که از حرّه همی آمدی و ایشان آب دادندی نخیل را از ان، پیغمبر ـ صلعم ـ گفت که یا زُبَیر! نخیل خویش را آب ده و انگاه آب را فرا همسایه[9] گدار. آن مرد خشم گرفت و گفت: وَإنْ كَانَ اِبنُ عمّتك یا رسول الله؛ اگرچه پسر عمّ تو بُوَد خصم من ای که تو میل بدو همی کنی و از میل نبود که آبی که فرا رسد آن را باشد که زودتر فرا آن رسد. پس چون پیغمبر ـ صلعم ـ این بشنید از آن خصم، متغیّر ببود[10] و گفت: یا زُبَیر آب ده نخیل خویش را[11] تا انگاه که با اصل دیوار رسد، انگاه آب[12] فرا همسایه گدار. پس چون بیرون آمدند به مِقداد بگذشتند، مِقداد گفت: حکم که را کرد[13] یا أبا بَلْتَعَه؟ وی گفت: پسر عمّتِ خویش را، و دهن کوژکرد[14]. جهودی با مِقداد بود آن بدید، گفت: ایشان گواهی همی دهند که وی رسول خدای است انگاه وی را بتهمت همی دارند اندر حکمی که کند میان ایشان؛ والله که ما گناهی کردیم اندر روزگار[15] موسی ـ علیه‌السَّلام ـ، توبهٔ ما کشتن بود، چندین هزار خلق را بکشتیم[16] اندر طاعتِ خدای تعالی، تا خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ از ما اندر گذاشت[17]. ثابِت بن قَیس

۱. باد: پس از ۲. باد: خاك ۳. باد: کردیم ۴. النساء (۴) ۶۴
۵. باد: «بدان که» ندارد ۶. باد: افتاد ۷. باد: «که نام وی» ندارد
۸. باد: «بود» ندارد ۹. باد: فرو همسایه ۱۰. باد: متغیّرگشت ۱۱. باد: نخیل را
۱۲. باد: «آب» ندارد ۱۳. باد: که را گذارد ۱۴. باد: کج کرد ۱۵. باد: زندگانی
۱۶. باد: خلق بکشتیم ۱۷. باد: اندر گذشت

بن شمّاس این سخن بشنید، گفت: به خدای که خدای از من راستی داند اگر مرا فرماید خویشتن را بکش، بکشم. خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ فرو فرستید اندر شأن خصم زُبَیر، و گروهی گفتند اندر شأن بِشْرِ منافق و خصم وی:

[آیه ۶۵] فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً؛ نه و به خدای تو ایمان نیاورده باشند تا انگاه که ترا حاکم نکنند اندران چیزی که مختلط و مختلف باشد میان ایشان، پس نیاوَند[1] اندر تنهای خویش تنگی و شکّی از آنچه تو حکم کرده باشی حکمهای تو، و انقیاد کند آن را انقیاد کردنی*

[آیه ۶۶] وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِن دِيَارِكُم مَّا فَعَلُوهُ إِلاَّ قَلِيلٌ مِّنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْراً لَّهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتاً؛ و اگر ما واجب بکنیم بر ایشان که بکشید تنهای خویش، یا بدر شوید از خان‌ومان خویش[2]، نکردندی آن را مگر اندکی از ایشان ـ یعنی ثابت بن قیس ـ و اگر ایشان کردندی آنچه ایشان را همی فرماییم بدان، بهتر بودی ایشان را، و سخت‌تر بودی ثابت داشتن ایشان را[3] بر ایمان*

[آیات ۶۸-۶۷] وَإِذاً لَّآتَيْنَاهُمْ مِن لَّدُنَّا أَجْراً عَظِيماً * وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطاً مُّسْتَقِيماً؛ و انگاه بدادیمی ایشان را از نزد ما مزدی بزرگ* و بنمودیمی ایشان را راهی راست*

و بدان که قَتادَه گوید که اصحاب پیغمبر ـ صَلَّی الله عَلَیْهِ وسلَّم ـ وی را دوست داشتندی و گفتندی: یا رسول الله ما مُفارق نگردیم ترا؛ از بهرِ آنکه ما ترا اندر دنیا ببینیم و اما اندر آخرت ترا دَرجتی دهد فوق ما، و ما ترا نبینیم. خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ فرو فرستید[4]:

[آیه ۶۹] وَمَن يُطِعِ اللهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ

۱. باد: نیابند ۲. باد: از خانه‌های شما ۳. باد: «ایشان را» ندارد ۴. باد: فرستاد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَآءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقاً؛ و هرکه طاعت دارد خدای و رسول را، خود ایشان آن[1] کسانی باشند که نعمت کرده باشد خدای تعالی بریشان از پیغمبران و بزرگان و اصحابان[2] ایشان و شهدا و شایستگان امّتان، و نیکا که ایشان‌اند رفیقانی[3]*

[آیه ۷۰] ذَٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللهِ وَكَفَىٰ بِاللهِ عَلِيماً؛ آنست فضل و منّت از خدای تعالی و کفایت بود به خدای تعالی، دانای[4] به حال ایشان*

و اندرین آیت دلیل است که میانِ نبی و میانِ صدیق هیچ واسطه نباشد و جملهٔ امّت بُوبکر را صدیق خواندند. چنان‌که پیغمبر ـ صلعم ـ را رسول خواندند. پس چنان‌که نشاهَد که یکی ظالم باشد، نشاید که اندر[5] دیگر نیز ظالم باشد، و واجب بود که میان درجه بُوبکر صدّیق و میان درجتِ مصطفی ـ صلّی الله علیه ـ هیچ واسطه نباشد خلافِ قولِ رافضیان.

و هم اندرین دلیل است که نعمت خدای تعالی بدین گروه فضلِ وی است ابتدا، نه به طاعت خویش مستحِقّ آن گردیده‌اند خلافِ قولِ قَدَریان. نبینی که خدای ـ عزّ و جلّ ـ همی گوید: «ذَٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللهِ[6]».

پس اندرین آیت بطلانِ قولِ روافض، اندر بابِ امامت*، و بطلانِ قولِ قَدَریان اندر بابِ عدل و حکمت پیدا شد[7]. و پس ازین مؤمنان را بیاموخت صفت[8] حرب کردن و احتراز از دشمن کردن، و گفت:

[آیه ۷۱] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِيعاً؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید فراگیرید آلات حِذر از دشمنان ـ یعنی سلاح ـ و بشوید به حرب گروه گروه، یا بشوید بجمع*

۱. باد: با آن ۲. باد: بزرگان اصحاب ۳. باد: رفیقان ۴. باد: دانا
۵. باد: نشاید اندر ۶. النّساء(۴)۷۰ * این نظرِ مؤلّف بنا بر ادله و براهین شیعه امامیه مردود است. ر.ك: تعلیقات. ۷. باد: ظاهرگشت ۸. باد: «صفت» ندارد

و بدان که[1] فایده حِذْر کردن آن بَود که دلِ تو ساکن گردد و از فرمانبرداران باشی بدین که ترا فرمودند نه آنکه چیزی از قضا بدان دفع افتد.

چنان‌که پیغمبر ـ صلعم ـ آن مرد را گفت که اشتر گشاده بگذاشت به توکّل، گفت[2]: زانو ببَند، انگه توکّل کن. و خدای تعالی خبر داد از اصحاب پیغمبر ـ صلعم ـ که ایشان همی گفتندی: «قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلاَّ مَا كَتَبَ اللهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا»[3] دانستیم که هیچ چیز بی‌قضاء خدای ـ عزّ و جلّ ـ نبوَد.

[آیه ۷۲] وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيداً؛ و خود از شما[4] کس هست که بازپس همی افکند از حرب یعنی منافقان، اگر فرا رسد شما را مصیبتی، گوید خود نعمت کرده بود خدای تعالی بر من که من نبودم با ایشان مشاهد حرب*

[آیه ۷۳] وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً؛ و اگر فرا شما[5] رسد فضلی از خدای تعالی، یعنی غنیمتی و فتحی، گوید چنان‌که گویی نبوده است میان شما و میان وی دوستیی، ای کاشکی که[6] من بودمی با ایشان، تا رستگاری یافتمی، رستگاریِ بزرگ*

[آیه ۷۴] فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً؛ حرب کنادا اندر طاعت خدای تعالی، یعنی[7] ایمان آورد، پس حرب کند با آن کسانی که[8] خریده باشند زندگانی دنیا به آخرت، و هر که حرب کند اندر سبیل خدای تعالی، شهادت یابد و یا ظفر یاوَد[9]، زُود بُوَد که ما بدهیم وی را مُزدی بزرگ*

۱. باد: «بدان که» ندارد ۲. باد: توکّل * که ۳. التّوبه(۹)۵۱ ۴. باد: خود شما را
۵. باد: شما را ۶. باد: ای کاشکه ۷. باد: «یعنی» ندارد ۸. باد: «با آن... که» ندارد
۹. باد: نیاورد

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

انگاه مؤمنان را تحریص کرد بر تخلیص کردنِ مؤمنان، و گفت:

[آیه ۷۵] وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا؛ و چه بوده است شما را که جهاد نکنید اندر راه[1] خدای تعالی، و از قبلِ ضعیفان مؤمنان از مردان[2] و زنان و کودکان، و آن کسانی که همی گویند: بار خدایا ما را بیرون آر ازین دیه که ظالم است اهلش، و بده ما را از نزد تو مُعینی، و پدید کن ما را از نزد تو نصیری که ما را از مشرکان بازدارد*

[خدای ـ عزّوجلّ ـ دعای ایشان مستجاب کرد چون پیغامبر ـ صلّی‌الله علیه ـ مکّه بگشاد، عَتّاب ابن أسید را بر ایشان ولایت داد تا دادِ قوی از ضعیف همی بستُدی، تا چنان شد که مؤمنان به آنجا عزیزتر شدند از آنکه دشمنان ایشان بودند و پیش از آن. انگه صفت قوّت و قتال ایشان یاد کرد و گفت[3]:]

[آیه ۷۶] الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا؛ آن کسانی که مؤمنان‌اند جهاد کنند اندر طاعتِ خدای تعالی، و آن کسانی که کافران‌اند[4] جهاد کنند اندر طاعتِ شیطان، حرب کنید ای مؤمنان با گروه شیطان که کیدِ شیطان بوَد ضعیف ـ خاصه روز بدر ـ*

و بدان که گروهانی بودند از مسلمانان که منافق بودند، و همی گفتند که جنگ کنیم اگر جهاد بر ما نبیسند[5]. چون ایشان را جهاد فرمودند بد دل[6] شدند و تخلّف کردند، خدای ـ عزّ و جلّ ـ گفت اندر صفتِ ایشان[7]:

۱. باد: سبیل ۲. باد: مردمان ۳. باد: عبارات داخل [ ] را ندارد ۴. باد: کافرند
۵. باد: نویسند ۶. باد: بدل ۷. باد: «اندر... ایشان» ندارد

[آیه ۷۷] أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا؛ ای ندیدی یا محمد آن کسانی را که گفتند ایشان را که بازدارید دستها را[1] از حرب، و بدان مشغول شوید که به پای دارید نماز را و بدهید زکات، پس چون نبشتند بریشان[2] کارزار، خود گروهی ازیشان ترسیدندی از مردمان، چنان‌که باید ترسیدن[3] از خدای تعالی و سخت‌تر از ان ترسیدنی، و گفتند: ای بار خدای ما چرا نبشتی[4] بر ما جهاد، چه بودی اگر ما را تأخیر کردی تا اجلی[5] که به اجل خویش بمُردمانی[6] نزدیك، بگوی[7] یا محمّد ایشان را: منفعتِ دنیا اندك است و آخرت بهتر آن کسی را که[8] بپرهیزد از معصیت، و ستم نکنند بریشان مقدار فَتیلی ـ چنان‌که[9] یاد کردیم ـ*

[آیه ۷۸] أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا؛ هرکجا[10] که باشید اندر شما رسد مرگ، و اگرچه باشید اندر حصنهای مشیّد و محکم[11]، و اگر فرا ایشان رسد نیکویی، گویند این از نزدِ خدای است، و اگر فرا ایشان رسد بدیی، گویند این از سوی[12] توست. بگو ای محمّد که همه از نزدِ خداست، چه بوده است این گروه را که آنچه[13] بریشان تغییر کرده است آنچه همی گفتند نخواهند که بدانند حدیثی از حق*

و بدان که[14] سببِ نزول این آیت فصل[15] آن بود که منافقان و جهودان همی

۱. باد: دستهای شما ۲. باد: نوشتند ایشان ۳. باد: ترسید ۴. باد: نوشت
۵. باد: به اجل ۶. باد: بمردیمی ۷. باد: بگو ۸. باد: کسی که
۹. باد: فتیلی که ۱۰. باد: هرجا ۱۱. باد: بلند محکم ۱۲. باد: شومی
۱۳. باد: و آنچه ۱۴. باد: «بدان که» ندارد ۱۵. باد: این فصل

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گفتندی که تا این مرد به نزدیك ما آمده است ما نقصان همی بینیم اندر کشتزارهای خویش و اندر بستانهای خویش از شومیِ وی، و خدای ـ عزّ و جلّ ـ این آیت فرو فرستید.

و بدان که اندرین آیت رد[1] است بر معتزله اندر دو مسأله:

یکی آنست که ایشان گفتند: هرکه را نکشند پس از ان بزید تا اجلی دیگر، چنانکه منافقان گفتند آنجا که گفتند: «لَوْلاٰ أَخَّرْتَنٰا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ»[2]. چرا ما را تأخیر نکنی تا اجل مرگ که، نباید که ما را بکشند پیش از ان اجل؟ خدای ـ عزّ و جلّ ـ ایشان را جواب کرد: «أَيْنَما تَكُونُوا يُدْرِككُّمُ ٱلْمَوْتُ»[3]؛ هرکجا که باشید مرگ اندر شما رسد. پدید کرد اندرین جواب که مرگ با اجل اندر یشان رسد به هرکجا که باشند و آن را هیچ تأخیر نباشد[4] بدانکه حرب نکنند، که اگر افتادی ایشان را بودی که گفتندی: آری مرگ اندر ما رسد پس از ان به مدّتی.

و دیگر مسأله آنست که گفتند معتزلیان: نیکویی از خدای تعالی بود و بدی از ما. چنانکه منافقان گفتند پیغمبر را ـ صَلَّى الله عَلَيْهِ وسلَّم ـ، و گَوْران گفتند: نیکویی از یزدان باشد و بدی از اَهْرِمَنْ و چنانکه ثَنویان گفتند: نیکویی از نور باشد و بدی از ظلمت. خدای تعالی بر همگنان رد فرمود و گفت: «قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ ٱللهِ»[5] همه از نزد خدایست. و عیب کرد بریشان که این مقدار همی ندانید که گفت: «فَما لِهٰؤُلاَءِ ٱلْقَوْمِ لاٰ يَكٰادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثاً»[6]؛ چه بوده است ایشان را که هیچ چیز همی ندانند که همی گویند.

[آیه ۷۹] مٰا أَصٰابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ ٱللهِ وَمٰا أَصٰابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنٰاكَ لِلنّٰاسِ رَسُولاً وَكَفىٰ بِٱللهِ شَهِيداً؛ هرچه فرا تو رسد[7] از نیکویی، از خدایست؛ و هرچه فرا تو رسد از بدی، از تنِ توست. و بفرستیدیم[8] ترا یا محمّد به مردمان به رسولی، و کفایت است گواهی خدای بدانکه تو

۱. باد: اندرین رد ۲. النساء (۴) ۷۷ ۳. باد: النساء (۴) ۷۸ ۴. باد: نیفتد
۵ و ۶. النساء (۴) ۷۸ ۷. باد: رسید ۸. باد: بفرستادیم

رسولی راستگو[1]*

و بدان که نیکی و بدی همه از خدای است و بدین تنزیل که پیدا کردیم آیت «مٰا أَصٰابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ»[2] اندر صلتِ آن سخن بیشتر بود. «أم يَقُولُون» اندران مضمر بُوَد، و تقدیر چنان بُوَد که همی گوید: ایشان می‌ندانند و همی گویند: «مٰا أَصٰابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمن الله». معنیش چنان بُوَد که «يَقُولُونَ مَا أَصَابَكَ مِن حَسَنَةٍ فَمن الله». ایشان همی گویند: «مٰا أَصٰابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمن الله». و چنین اندر قرآن بسیار است «يقولون» اندران مضمر است. چنانکه همی گویند ایشان: آنچه فرا تو رسد از نیکویی، از خدای است عزّ و جلّ، و هرچه فرا تو رسد از بدی، ای از تن تو هست. و این همچنانست که[3] گفت[4]: «هَلْ هَذا إِلاّٰ بَشَرٌ مِثْلُكُم»[5]، يَقُولُونَ هَلْ هَذَا إِلاّٰ بَشَرٌ مِثْلُكُمْ».

و گروهی از مفسّران این إضمار نکنند و ابتداءِ سخن «مٰا أَصٰابَكَ» بنهند. پس نزدیك ایشان تأویلِ آیت آن بوَد که «مٰا أَصٰابَكَ مِن سَيِّئَةٍ فَمِن نَفْسِكَ»[6]. معنیش آن بوَد که آنچه ترا رسید از بدی، از قِبَلِ تنِ تو رسید. یعنی[7] به گناهانی که کرده باشی. چنانکه گفت اندر آیتی دیگر: «وما أَصٰابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِما كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ»[8] و آنچه شما را رسد از مصیبتی بدان رسد که اندوخته باشید از تن‌های خویش.

و چون این آیت فرود آمد پیغمبر ـ صلّی الله علیه وآله وسلّم ـ گفت: هیچ چیز نبود تا پرخاشی بجویی، و یا بر وی اندر آمدنی که نه آن به سبب[9] گناهانی بود که کرده باشد. چون اختلاج عرق و برجستن رگی از اندام[10]، و آنچه خداوند ـ عزّ و جلّ ـ عفو کند بیشتر.

و ضَحّاك گوید که هرگز بنده‌ای که قرآن یاد گرفته باشد فراموش نکند الاّ به

۱. باد: «راستگو» ندارد ۲. باد: النساء (۴) ۷۹ ۳. باد: «گویند ایشان... که» ندارد
۴. باد: گوید ۵. الانبیاء (۲۱) ۳ ۶. النساء (۴) ۷۹ ۷. باد: «یعنی» ندارد
۸. الشوریٰ (۴۲) ۳۰ ۹. باد: به آن سبب ۱۰. باد: «چون اختلاج... اندام» ندارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گناهی. و قرآن فراموش کردن از بزرگترین مصیبتهاست[1].

و بدان که پیغمبر ـ صلّی الله علیه ـ همی گفت: هرکه مرا طاعت دارد خدای ـ عزّوجلّ ـ را طاعت داشته باشد، و هر که مرا دوست دارد خدای را دوست داشته بود. منافقان گفتند: محمّد می‌خواهد که ما او را به خدایی گیریم چنان‌که ترسایان[2] عیسی را به خدایی گرفتند. خدای ـ عزّوجلّ ـ فرو فرستید:

[آیه ۸۰] مَنْ يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ ٱللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَآ أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً؛ هرکه طاعت دارد رسول را، خودطاعت داشته باشد خدای را، و آن کسی که برگردد نفرستیدیم[3] ترا بریشان نگاهبانی ـ بل حساب‌شان با خدای است ـ*

و این پیش از ان بود که آیة القتال فرود آمد[4]، و انگاه گفت اندر صفت منافقان[5]:

[آیه ۸۱] وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَآئِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ ٱلَّذِي تَقُولُ وَٱللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلاً؛ و همی گویند[6] منافقان ترا طاعت است از ما[7]، چون بیرون شوند از نزدیکِ تو، تدبیر کنند به شب طایفتی ازیشان جدا از آنکه تو گفته باشی، و خدای تعالی اثبات همی کند از چیزی که ایشان اندر سِرّ[8] همی دارند از نفاق، بگردان روی ازیشان ای محمّد، و توکّل کن بر خدای تعالی که کفایت است خدای، ناصریِ ترا[9]*

انگاه این آیت منسوخ گردید بدانکه خدای عزّوجلّ گفت: «یا ایّها النّبی جَاهد ٱلكفّار»[10]، و پس گفت منافقان را بر سبیلِ حجّتِ بریشان:

[آیه ۸۲] أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ ٱخْتِلاَفاً كَثِيراً؛ ای

۱. باد: معصیتهاست ۲. باد: ترسایان ۳. باد: نفرستادیم ۴. باد: بیامد
۵. باد: گفت منافقان را ۶. باد: گفتند ۷. باد: بر ما ۸. باد: اندر دل
۹. باد: خدای ترا ۱۰. التوبه (۹) ۷۳

فکرت نکنند اندر قرآن، و ناندیشند که اگر نه از نزدِ خدای تعالی بود یافتندی اندران اختلافِ بسیار ـ یعنی تناقض*

چنان‌که یکدیگر را برگرفتی و یا اختلاف افتیدی[1] اندر چیزی که از ان خبر دادی از آنچه بوده است یا خواهد بودن[2]. پس چون این اختلاف نبود دانستند که رسول ـ صلی الله علیه وسلّم ـ صادق است و قرآن حقّ است، پس خبرداد از فعلِ ایشان، و گفت[3]:

[آیه ۸۳] وَإِذَا جَآءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ ٱلأَمْنِ أَوِ ٱلْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى ٱلرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُوْلِي ٱلأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ ٱلَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلاَ فَضْلُ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ ٱلشَّيْطَانَ إِلاَّ قَلِيلاً؛ و چون با ایشان آید کاری از غنیمت، و یا بیم و هزیمت، فاش بکنند آن را، و اگر بازگذارندی[4] آن را با رسول[5] ـ صلعم ـ و با خداوندان کار، از ایشان بدانستندی بحقیقت کسانی که آن را بیرون آرند ازیشان، و اگر نه فضل خدای بودی بر شما و رحمت وی، متابعت کردندی[6] شما شیطان را مگر اندکی ـ یعنی اندکی بود ازیشان که آن را اذاعت و افشا نکردندی[7] یعنی آشکارا ـ*

و بدانکه[8] ابن عبّاس گوید: «وَاذَا جَاءَهم أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الخَوفِ»[9] معنیش آنست که چون منافقان را فرمودندی که جنگ کنید، طاعت نداشتندی، و چون ایشان را از چیزی نهی کردندی باز نایستادی[10]، و چون سرّی بدانستندی از آنِ پیغمبر[11] ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ و یا از لشکری از لشکرهای وی، افشا کردندی بر وجهی ناخوب، و نگذاشتندی تا آنکه اهل آن بودی آن را بر وجه

۱. باد: افتادی ۲. باد: خواهد بود ۳. باد: «و گفت» ندارد ۴. باد: بازگذراند
۵. باد: آن به رسول ۶. باد: کردند ۷. گر: افشان کردندی ۸. باد: «بدانکه» ندارد
۹. النساء (۴) ۸۳ ۱۰. باد: نه ایستادندی ۱۱. باد: از پیغمبر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بگفتی. خدای تعالی فرو فرستید[1] این آیت اندران معنی که اگر ایشان کارِ خویش اندر حلال و حرام و تصدیق خبر لشکرهای پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ و قبول آن با رسول‌الله ـ صلّی الله علیه وسلّم ـ گذاشتندی و بر آن کسانی که خداوندان[2] فرمان باشند، بدانستی حقیقتِ آن کسانی که علم بازپُرُوهَند، و حقیقتِ آن همی طلب کنند.

و بدان که اندران وقت که بُوسُفیان از حربِ اُحُد بازگردید وعده کرد با مصطفی ـ صَلَّی الله عَلَیْهِ وسلّم ـ بَدْرِ صُغریٰ دیگر سال را؛ چون وعده اندر آمد پیغمبر ـ صَلَّی الله عَلَیْهِ وسلّم ـ بر جهاد تحریص همی کرد و ایشان بازپس همی ایستادند تا مصطفی با هفتاد سوار برفت و از دیگران باك نداشت؛ خداوند ـ عزّ و جلّ ـ آن حرب کفایت کرد چنان‌که یاد کردیم، و اندر شأنِ این حال فرو فرستید و گفت[3]:

[آیه ۸۴] فَقَاتِلْ فِی سَبِیلِ اللهِ لاٰ تُکَلَّفُ اِلاّٰ نَفْسَکَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ عَسَی اللهُ اَنْ یَکُفَّ بَأْسَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَاللهُ اَشَدُّ بَأْساً وَاَشَدُّ تَنْکِیلاً؛ جهاد کن اندر سبیلِ خدای تعالی به تنِ خویش، که ترا تکلیف نکنند مگر تنِ تو، یعنی نگاهْ داشتِ تنِ تو بر طاعت، و اَفْزُول کن مؤمنان را تا مگر خدای تعالی بازدارد بأسِ آن کسانی که کافر شده‌اند. و خدای تعالی قادرتر است بریشان، و سخترِ[4] است عقوبتِ وی بریشان[5].

پس خدای تعالی کفایت کرد بأسِ ایشان رشرِّ ایشان آن سالِ بَدْرِ صُغری، چنان‌که وعده کرد، و پس از ان تعریض کرد ـ وَاللهُ أعلم ـ بدان کس که در بَدْرِ صُغریٰ سخن گفت با بوسفیان بازگردید از مَرِّ[6] ظَهْرِ آن، و آن شغل کفایت افتاد به سببِ گفتارِ وی.

[آیه ۸۵] مَنْ یَشْفَعْ شَفٰاعَةً حَسَنَةً یَکُنْ لَهُ نَصِیبٌ مِنْهٰا وَمَنْ یَشْفَعْ شَفٰاعَةً سَیِّئَةً یَکُنْ

۱. باد: فرستاد ۲. باد: خداوند ۳. باد: «و گفت» ندارد ۴. باد: سخت + تر
۵. باد: عقوبت را به ایشان ۶. باد: من.

لَهُ کِفْلٌ مِنْهٰا وَکٰانَ اللهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ مُقِیتاً؛ و هرکه گوید گفتاری نیکو، و اندر اصلاحِ ذات‌البین کوشد، وی را بُوَد حَظّی نیکو از ان؛ و هرکه گفتاری بد گوید[1] و فتنه انگیزد، بد بُوَد وی را نصیبی بد از ان، که[2] خدای تعالی بر همه چیزی قادر است و همه چیزی را حافظ است[3].

پس ازین مسلمان را آدابِ تحیّت بیاموخت و پدید کرد[4] که نشاید به جوابِ سلام بُخل کنی[5]، چنان‌که گروهی همی کردندی در ان وقت، و گفت:

[آیه ۸۶] وَاِذٰا حُیِّیتُمْ بِتَحِیَّةٍ فَحَیُّوا بِاَحْسَنَ مِنْهٰا اَوْ رُدُّوهٰا اِنَّ اللهَ کٰانَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ حَسِیباً؛ و چون سلام کنند شما را بنوعی از تحیّت، تحیّت کنید نیکوتر از ان، و یا آن را بعینه رد کنید که خود خدای تعالی هست بر هر چیزی جزا دهنده و شمارکننده.

و بدان که[6] معنی «اَحْسَن» آن بوَد که چون گویند: اَلسَّلام عَلَیْکُمْ، تو گویی: و عَلَیْکُم السَّلام وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاته. چنان‌که پیغمبر ـ صلّی الله علیه وآله ـ گفت: هر که برادرِ مسلمانِ خویش را گوید «اَلسَّلام عَلَیْکُم»، خدای تعالی وی را ده نیکویی بنبیسد[7]. و اگر گوید «وَرَحْمَةُ اللهِ»، وی را بیست نیکویی بنبیسند[8]. و همچنین آن کسی را که جواب دهد[9].

و ابن عبّاس گوید: هر که ده بار سلام کند همچنان بُوَد که بنده‌ای آزاد کرده بُوَد، و همچنان هرکسی که جواب[10] باز دهد.

و مفسّران گفتند: «اَوْ رُدُّوهَا» اهل کتاب[11] را همی گوید و مشرکان را. چنان‌که پیغمبر ـ صلّی الله علیه ـ گفت: «چون سلام کند بر شما یکی از

۱. باد: کند ۲. باد: و ۳. باد: و به همه چیز حافظ ۴. باد: آداب تحیه پدید کرد
۵. باد: بخل کردن ۶. باد: «بدان که» ندارد ۷ و ۸. باد: بنویسد ۹. گن: دهند
۱۰. باد: هرکه جواب ۱۱. باد: اهل الکتاب

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اهـلِ کتـاب[1]، باید گفت: «عَلَیْکُم». و این از بهرِ آن گفت[2] که ایشان تصد کردندی، بَدَلِ سلام، سام گفتندی. و سام به لغتِ ایشان مرگ بودی. پس با ایشان باید گفت: علیکم، تا چنان‌که گفته باشند با ایشان رد کرده آید. پس پدید کرد که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ ایشان را جمع کند شمار کردن را[3] و مکافات دادن را، و گفت:

[آیه ۸۷] اَللّٰهُ لاٰ اِلٰـهَ اِلاّٰ هُوَ لَیَجْمَعَنَّکُمْ اِلیٰ یَوْمِ الْقِیٰمَةِ لاٰ رَیْبَ فِیهِ وَمَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ حَدِیثاً؛ خدای آنست که نیست خدایی[4] جز از وی، جمع کند شما را در روز قیامت، شك نیست اندران، و کیست راستگوی‌تر از خدای تعالی اندر[5] وعده و قول*

[آیه ۸۸] فَمٰا لَکُمْ فِی الْمُنٰافِقِینَ فِئَتَیْنِ وَاللّٰهُ اَرْکَسَهُمْ بِمٰا کَسَبُوا اَتُرِیدُونَ اَنْ تَهْدُوا مَنْ اَضَلَّ اللّٰهُ وَمَنْ یُضْلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِیلاً؛ چه بوده است شما را که اندر[6] منافقان دو گُرُه گشتید، و خدای تعالی ایشان را نگوسار گردانیده است[7] بدانچه کسب کردند از نفاق، ای شما همی خواهید که راه نمایید آن کسی را که وی را بیراه کرده است خدای تعالی، و هرکه وی را بگردانیده است[8] از راه حق، و هر که بگرداند[9] خدای تعالی وی را از راه، تو وی را راهی نیاری[10] فراحق*

و بدان که ضَحّاك چنین گوید که ایشان گروهی بودند اندر مکّه که اسلام پیدا کردند، پس[11] چون پیغمبر ـ صلّی الله علیه وسلّم ـ به هجرت آمد، ایشان تخلّف کردند و مسلمانان دو گروه گشتند: گروهی گفتندی که ایشان معذوراند، و گروهی گفتند: بل منافق‌اند. خدای تعالی صفت ایشان پیدا کرد چنان‌که یاد کردیم، تا انگاه تأکید کرد بیانِ آن را، و گفت:

[آیه ۸۹] وَدُّوا لَوْ تَکْفُرُونَ کَمٰا کَفَرُوا فَتَکُونُونَ سَوٰاءً فَلاٰ تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ اَوْلِیٰاءَ حَتّٰیٰ

۱. باد: اهل الکتاب ۲. باد: این از آن گفت ۳. باد: «راه» ندارد ۴. باد: خدا
۵ و ۶. باد: در ۷. باد: کرده است ۸. باد: بگرداند ۹. باد: «و هرکه بگردانده» ندارد
۱۰. باد: بیابد راهی ۱۱. باد: «پس» ندارد

یُهٰاجِرُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلاٰ تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِیًّا وَلاٰ نَصِیراً؛ تمنّا همی کنند اگر شما بدین کافر شوید چنان‌که ایشان کافراند، و تمنّا همی کنند که باشند اندر کفر برابر، فرا مگیرید از ایشان دوستانی تا که هجرت کنند اندر طاعتِ خدای تعالی، پس اگر برگردند، بگیرید ایشان را به اسیری[1]، و بکشید ایشان را هر کجا که یابید ایشان را، و مگیرید از ایشان دوستی و نه یاری*

[آیه ۹۰] اِلاَّ الَّذِینَ یَصِلُونَ اِلیٰ قَوْمٍ بَیْنَکُمْ وَبَیْنَهُمْ مِیثٰاقٌ اَوْجٰاؤُکُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ اَنْ یُقٰاتِلُوکُمْ اَوْ یُقٰاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شٰاءَ اللّٰهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَیْکُمْ فَلَقٰاتَلُوکُمْ فَاِنِ اعْتَزَلُوکُمْ فَلَمْ یُقٰاتِلُوکُمْ وَاَلْقَوْا اِلَیْکُمُ السَّلَمَ فَمٰا جَعَلَ اللّٰهُ لَکُمْ عَلَیْهِمْ سَبِیلاً؛ مگر آن گروهانی را که[2] انتساب کنند با گروهانی که میان شما و میان ایشان عهدی باشد محکم ـ چون سلیمان که عهد بسته بود قوم خویش را ـ و هر آن کس که با ایشان انتساب کنند، و به شما آیند تنگ شده دلهای ایشان اندر آنکه حرب کنند با شما و یا حرب کنند با قوم خویش، و گر خواستی خدای تعالی ایشان را مسلّط کردی، پس ایشان حرب کردندی با شما، اگر جدا گردند[3] از شما اندر حرب، و حرب نکنند با شما، و صلح فراپیش آورند ـ چنانچه اهل مکّه صلح کردند روز فتح ـ خود نکرده است خدای تعالی شما را بریشان هیچ سبیلی*

[آیه ۹۱] سَتَجِدُونَ اٰخَرِینَ یُرِیدُونَ اَنْ یَاْمَنُوکُمْ وَیَاْمَنُوا قَوْمَهُمْ کُلَّ مٰا رُدُّوا اِلَی الْفِتْنَةِ اُرْکِسُوا فِیهٰا فَاِنْ لَمْ یَعْتَزِلُوکُمْ وَیُلْقُوا اِلَیْکُمُ السَّلَمَ وَیَکُفُّوا اَیْدِیَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَیْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَاُولٰئِکُمْ جَعَلْنٰا لَکُمْ عَلَیْهِمْ سُلْطٰاناً مُبِیناً؛ خود شما بیابید دیگرانی که همی خواهند که از شما ایمن گردند و ایمن گردند از قوم خویش هرگاه که ایشان را بازگردانند باز کفر[4]، سرنگون بکنند[5] ایشان را در ان اگر جدا نگردند از شما و فرا پیش شما نیارند صلح[6]، و باز نگیرند دستهای ایشان از جنگِ

۱. باد: «به اسیری» ندارد ۲. باد: گروهی که ۳. باد: جدا کنند ۴. باد: با کفر
۵. باد: بکند ۶. باد: نیایند به صلح

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شما، بگیرید ایشان را به اسیری و بکشید ایشان را هر کجا[1] که یابید ایشان را، و ایشان اند که شما را دادیم بریشان حجّتی ظاهر و دوستی مطلق*

و بدان که[2] این گروهانی بودند که به دین اندر آمدندی بر سبیلِ نفاق، و خواستندی که مسلمانان را خشنود بکنند بدان. پس چون با قومِ خویش شدندی[3] دین ایشان[4] اظهار کردندی، و چون قومِ ایشان، ایشان را گفتندی که به چه اسلام آوردید؟ گفتندی به دینِ قِرْد. و یا گفتندی به دینِ عَقْرَب، تا آن قومِ ایشان خُشنود گشتندی. خدای ـ عزّ و جلّ ـ اندر بابِ ایشان فرو فرستید[5] آنچه یاد کردیم.

و چون خداوند تعالی پدید کرد ـ [که] مشرکان را و کافران را، کُشتن واجب است و با ایشانه جنگ کردن فریضه است ـ پدید کرد که نشاید کُشتن مسلمانان را به هیچ حال، مگر که حقّی پدید آید، و حُکم آن پیدا کرد. چنان‌که گفت:

[آیه ۹۲] وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ اَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِناً اِلاَّ خَطَئاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَئًا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ اِلىٰ اَهْلِهِ اِلاَّ اَنْ يَصَّدَّقُوا فَاِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ ... ؛ و نبود روا مؤمنی[6] را که بکشد مؤمنی را، لیکن اگر خطایی بودی قصاص نباشد. و هر که بکشد مؤمنی را بر خطا، آزاد کند بنده مؤمن، و بدهد دِیَتی سپرده بتمامی فرا وارثانِ کُشته، مگر ایشان عفو کنند وی را، پس اگر مقتول از میان قومی باشد که ایشان دشمن شما باشند و او مؤمن باشد، بنده‌ای آزاد کند مسلمان، کشنده وی.

و این چنان بود که یکی مؤمن گردد و از میانِ کُفّارِ خویش بیرون نیاید تا چون قصدِ کُشتنِ ایشان[7] کنند وی نیز کُشته[8] شود اندر میانِ ایشان.

... وَاِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ اِلىٰ اَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ

۱. باد: هر جا ۲. باد «بدان که» ندارد ۳. باد: آمدندی ۴. باد: «ایشان» ندارد
۵. باد: فرستاد ۶. باد: نبود مؤمنی ۷. باد: قصد ایشان ۸. باد: وی کشته

رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اَللهِ وَكَانَ اَللهُ عَلِيماً حَكِيماً؛ و اگر باشد از قومی که میانِ شما و میانِ ایشان عهدی باشد چون اهل ذِمّت، دِیَتی بدهید سپرده فرا وارثانِ وی، و آزاد کنید بنده‌ای مسلمان، و هرکه نیابد بنده، روزه بدارد دو ماه پیوسته، تا آن توبتی باشد از خدای تعالی، و خدای تعالی علیم است بدانکه کسی خطا کند، حکیم است اندر آنچه فرماید[1]*

و بدان که[2] ابن عبّاس گوید که این آیت اندر شأنِ عَیّاش فرود آمد که زَیْد بن الحارِث را بکُشت پس از آنکه مسلمان شده بود به کینی که اندر دلِ اوی[3] بود، و عَیّاش ندانست که وی مسلمان شده است. پس چون وی را گفتند که وی مسلمان گشته بود[4]، آمد به نزدیکِ پیغمبر ـ صلّی الله علیه وسلّم ـ و حالِ خویش بر وی عرضه کرد، خداوند ـ سبحانه و تعالی ـ این آیت فرو فرستید و گفت[5]:

[آیه ۹۳] وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِداً فِيهَا وَغَضِبَ اَللهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَاَعَدَّ لَهُ عَذَاباً عَظِيماً؛ و هرکه بکُشد مؤمنی را بعَمد، و مُسْتَحل باشد، جزاء وی دوزخ باشد جاودان اندران، و اندر وی رسد خشمِ خدای تعالی و لعنت وی، و باز نهاده باشد وی را عذابی بزرگ[6]*

و اگر مُسْتَحِل نباشد جزاء وی قصاص باشد. چنان‌که اندر سورة البقرة یاد کردیم. و از بهرِ آن اندرین آیت تَخْلِیدِ قاتل اندر دوزخ یاد کرده است که آن کس که این اندر شأنِ وی فرود آمده است مُسْتَحل بود و مُرْتَد گشت. و سبب آنست[7] که مِقْیَس بن صُبابَة الکنانی برادر خویش را ـ هِشام بن صُبابَه ـ کُشته یافت اندر بَنی نجّار، و مسلمان بود و بیامد و پیغمبر را ـ صلّی الله علیه وسلّم ـ آن حال باز نمود، پیغمبر

۱. باد: فرمود ۲. باد: «بدان که» ندارد ۳. باد: وی ۴. باد: است
۵. باد: «و گفت» ندارد ۶. باد: عذابی خواری نمای ۷. باد: و آن آنست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ـ صلعم ـ رسولی از بَنی فِهر با وی بفرستاد و اوی[1] را گفت: سلام من بر بنی نجّار خوان و بگوی ایشان را که رسول خدای همی فرماید شما را که اگر دانید کشندهٔ هِشام بن صُبابَه را، تسلیم کنید به مِقْیَس بن صُبابَه، تا وی را قصاص کند به برادرِ وی، و اگر ندانید[2] دیه برادرِ وی فرا دهید[3]. پس بیامد و آن رسالت برسانید، گفتند: پذیرفتیم فرمانِ مصطفی را ـ صلّی الله علیه وآله ـ به سمع و طاعت، و به خدای که ندانیم کشندهٔ وی را، ولیکن دِیتِ وی بدهیم، صد اُشتُر فرا وی دادند[4] و هردو برگردیدند. شیطان مِقْیَس را وسوسه کرد اندر راه که این چیست که تو کردی، دِیَتِ برادر فرا گرفتی و این عاری بُوَد بر تو تا قیامت، ابن فِهری را بکُش تا تنی بُوَد به جای تنی. وی چنان کرد و بر اُشتُری نشست و باقی فراپیش گرفت و به راه مکّه برفت و مُرتَد شد و گفت: فَأَدْرَكْتُ ثاري وَاضْجَعْتُ موسداً * وكُنْتُ إلى الأوثان[5] اوّل راجع معنیِ این آنست که فِهری را کُشته بود کینِ خویشتن را اندر یافتم[6] و خوش بخفتم و من اوّل کسی بودم که با بُتان رجوع کردم.

پس دانسته شد برین جمله که این تهدید و تخلید[7] اندرین آیت آنست که آن‌کس که این اندر شأن وی فرود آمده است مُرتَد بود.

و اما آن کسی که مؤمن بود و کشتنی از دست وی بیرون آید هرچند خدای تعالی وی را اندر دوزخ کند اندر دوزخ جاودان نماند؛ زیرا که به گناه کافر نشود چنان‌که خوارج گویند، و از مسلمانی بیرون نیاید چنان‌که معتزله گویند[8]. هرکه بر مسلمانی ازین جهان بیرون شود عاقبت وی بهشت بود إمّا به شفاعت مصطفی ـ صلّی الله علیه وسلّم ـ و امّا به رحمت خدای عزّ و جلّ.

و بدان که ابن عبّاس گوید که مردی از بنی سَلیم بگذشت به گروهی از اصحابِ پیغمبر ـ صلعم ـ و با وی بسیاری گوسفند بود، بریشان سلام کرد، ایشان گفتند: بر ما سلام نکرد الّا از بیم، تا مگر از ما زینهار یابَد[9]، قصد وی کردند و وی را بکشتند و

۱. باد: وی ۲. باد: ندانند ۳. باد: برادر وی را دهید ۴. باد: صد اشتر به وی داد
۵. باد: الی اوثان ۶. باد: دریافتم ۷. باد: تحلیل ۸. باد: گوید ۹. باد: یابد

گوسپندان از وی فرا گرفتند و به نزدیکِ پیغمبر ـ صلّی الله علیه ـ بُردند. خدای ـ عزّ و جلّ ـ اندر شأنِ ایشان فرو فرستید[1]:

[آیه ۹۴] يٰٓاَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوٓا اِذٰا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَتَبَيَّنُوا وَلاٰ تَقُولُوا لِمَنْ اَلْقىٰ اِلَيْكُمُ السَّلاٰمَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيٰا فَعِنْدَ اللّٰهِ مَغٰانِمُ كَثِيرَةٌ كَذٰلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا اِنَّ اللّٰهَ كٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيراً؛

ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید چون سفر کنید اندر سبیل خدای تعالی بدانید و توقف کنید و مگویید کسی را که بر شما سلام کند نیستی مؤمن، بدان همی جویید عرض دنیا ای غنیمت[2]، که به نزدیک خدای تعالی است غنیمتهای بسیار[3]، یعنی ثوابهای بسیار بر آنکه[4] مؤمن نکشید همچنان همی بودید شما نیز از پیش هجرت، نعمت کرد[5] خدای تعالی بر شما به توفیق هجرت دادن، بدانید نعمت خدای خویش که خدای هست بر آنچه شما همی کنید از خیر و شرّ دانا*

و بدان که ابن عبّاس گوید که خدای ـ عزّ و جلّ ـ یاد کرد فضل مجاهدان بر نشستگان[6] که ایشان جهاد نکنند. عبدالله بن امّ کلثوم[7] و عبدالله بن جَحش هردو اعمی بودند آمدند[8] به نزدیک پیغمبر ـ صلّی الله علیه وسلّم ـ و گفتند: حال ما چنین است که همی بینی ما را هیچ رخصت هست؟ خدای تعالی فرو فرستاد و گفت:

[آیات ۹۵-۹۶] لاٰ يَسْتَوِي الْقٰاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ اُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجٰاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ بِاَمْوٰالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجٰاهِدِينَ بِاَمْوٰالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقٰاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلاًّ وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنىٰ وَفَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجٰاهِدِينَ عَلَى الْقٰاعِدِينَ اَجْراً عَظِيماً * دَرَجٰاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكٰانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً؛ برابر نباشد نشستگان از مؤمنان که جهاد نکنند و هیچ ضرر[9] نباشد بریشان با آن کسانی که جهاد کنند اندر طاعت خدای تعالی به مالهای خویش و به تن‌های خویش،

۱. باد: فرستاد ۲. باد: دنیای غنیمت ۳. باد: غنیمتها بسیار ۴. باد: بر آن
۵. باد: منّت کرد ۶. باد: کشتگان ۷. باد: ام‌مکتوم ۸. باد: آمد ۹. باد: حذر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فضل نهاده است خدای تعالی مجاهدان را به مالهای خود و تن‌های خود بر نشستگان به درجتی، و هریکی را از آنکه جهاد کنند و انگاه نکنند وعده کرده است خدای تعالی بهشت، و فضل نهاده است خدای تعالی مجاهدان را بر آن کسانی که جهاد نکنند مزدی بزرگ* درجتهای بسیار از وی و آمرزشی و رحمتی، و خدای تعالی آمرزگار است و رحیم است[1]*

و بدان که[2] مفسّران گفتند که گروهانی بودند از[3] اهل مکّه، ایمان آوردند چون قیس بن الولید و جماعتی از اهل مکّه که ایشان ایمان آورده بودند و اندر دل نفاق داشتند، چون روزِ بَدْر بود با مشرکان به حربِ مسلمانان آمدند، چون هردو لشکر فراهم رسیدند و ایشان بنگریستند مسلمانان را اندکی دیدند، گفتند: غرّ هؤلاء دینهم؛ غرّه کرد ایشان را دین ایشان. پس افتید آن گروه را که این گفتند که همه کشته شدند روز بدر، پس فریشتگان همی زدند[4] بر رویهای[5] ایشان، و همی گفتند ایشان را آنچه یاد کرده خدای تعالی اندرین آیت که همی گوید[6] عزّ و علا:

[آیه۹۷] إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَفَّىٰهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ ظَالِمِىٓ أَنفُسِهِمْ قَالُوا۟ فِيمَ كُنتُمْ ۖ قَالُوا۟ كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِى ٱلْأَرْضِ ۚ قَالُوٓا۟ أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةً فَتُهَاجِرُوا۟ فِيهَا ۚ فَأُو۟لَٰٓئِكَ مَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ ۖ وَسَآءَتْ مَصِيرًا؛ خود آن کسانی که جان ایشان برگرفتند فریشتگان و ایشان ستمکاران بودند به تنهای خویش از کفر و نفاق، گفتند ایشان را اندر[7] چه بودید شما که هجرت نکردید؟ گفتند: ما بودیم ضعیفان اندر زمین ـ یعنی اندر زمی مکّه[8] ـ فریشتگان گفتند ایشان را ای نبود زمین خدای تعالی ـ یعنی مدینه ـ فراخ تا شما هجرت کنید اندران، و ایشان‌اند که منزل ایشان دوزخ است و بدا بازگشتا[9] که آنست*

۱. باد: «است» ندارد ۲. باد: «بدان که» ندارد ۳. باد: گروهانی از
۴. باد: «پس افتید... زدند» ندارد ۵. باد: پشتها ۶. باد: می‌گوید
۷. باد: ایشان اندر ۸. باد: «یعنی... مکه» ندارد ۹. باد: بازگشتی

[آیه۹۸] إِلَّا ٱلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ ٱلرِّجَالِ وَٱلنِّسَآءِ وَٱلْوِلْدَٰنِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا؛ مگر آن کسانی که ضعیف باشند هجرت نتوانند از مؤمنان، از مردان و زنان و کودکان که نتوانند هیچ چاره هجرت را، و نیاوَند[1] فرا آن هیچ راه*

بدان که ابن عبّاس گوید: من و مادر از آن بودیم که هیچ حیلت همی نیافتیم و هیچ راه فرا هجرت ندیدیم و من غلامی بودم خُرد[2].

[آیه۹۹] فَأُو۟لَٰٓئِكَ عَسَى ٱللَّهُ أَن يَعْفُوَ عَنْهُمْ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا؛ پس ایشان را که بدین صفت‌اند، بُوَد که خدای تعالی ازیشان اندر گذارد و هست خدای تعالی پوشیدهٔ گناه و آمرزگارست*

[آیه۱۰۰] وَمَن يُهَاجِرْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ يَجِدْ فِى ٱلْأَرْضِ مُرَٰغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً ۚ وَمَن يَخْرُجْ مِنۢ بَيْتِهِۦ مُهَاجِرًا إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ يُدْرِكْهُ ٱلْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِ ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا؛ و هر که هجرت کند در طاعت[3] خدای تعالی، یاوَد[4] اندر زمین جایهای که اندران هجرت[5] بسیار کنند[6] و فراخی که از تنگی مکّه برَهَند، و هر که بشود از خانهٔ خویش[7] هجرت کننده به طاعت خدای تعالی و رسول وی، انگاه اندر رسد وُرا[8] مرگ، خود واجب شد مزد وی بر خدای تعالی، بر معنی آنکه خبر داد که وی را ثواب دهد، و هست خدای تعالی آمرزگار و رحیم*

و بدان که[9] چون این آیت فرود آمد جندع بن ضمره پیری بود بیمار از بنی لیث، گفتا[10]: به خدای که من حیله آن همی توانم کردن[11] که هجرت کنم، و نه از آنم که خدای تعالی ایشان را رخصت داده است اندر هجرت ناکردن، از بهرِ آنکه مرا مالی

۱. باد: ندانند ۲. باد: «بدان که... خُرد» ندارد ۳. گن: و طاعت ۴. باد: یابد
۵. باد: جایهای هجرت ۶. باد: «کنند» ندارد ۷. باد: خویشتن ۸. باد: وی را
۹. باد: «بدان که» ندارد ۱۰. باد: گفت ۱۱. باد: کرد

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

هست که مرا به مدینه رساند و پیشتر از ان، و به خدای که من امشب اندر مکّه نباشم. پس وی را برگرفتند تا چون به تنعیم رسید مرگ اندر وی رسید و خبرِ وی با اصحابان[1] پیغمبر ـ صلعم ـ رسید. ایشان گفتند اگر به مدینه رسیدی مزدش بیشتر بودی، و مشرکان مکّه سخریت همی کردندی و همی گفتندی: بنگر اندر نیافتِ آنچه همی جست. خدای ـ عزّ و جلّ ـ فرو فرستید[2]: «وَمَنْ يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ مُهَاجِراً»[3] چنان‌که یاد کردیم. پس چون خداوند ـ عزّ و جلّ ـ ایشان را سفر فرمود[4] و رخصتِ سفر ایشان را پیدا کرد، و گفت:

[آیه ۱۰۱] وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي ٱلْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ ٱلصَّلَوٰةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا إِنَّ ٱلْكَٰفِرِينَ كَانُوا۟ لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا؛ و چون سفر کنید اندر زمین، نبوَد بر شما هیچ حرجی که قصر کنید نماز را ـ یعنی چهار با دو کنید ـ اگر دانید که اندر میان نماز شما را فتنه کنند کافران، یعنی قصد کشتن شما خواهند کرد که کافران شما را دشمنانی‌اند ظاهر[5]*

و بدان که قصر آن بوَد اندر نماز که هرچه چهار رکعت است با دو رکعت آوری. و این چنین روا بوَد اندر سفری که شانزده[6] فرسخ بوَد و سفری مباح بوَد یا واجب، و اما اگر سفر معصیت بوَد اندر وی قصر روا نبوَد.

و ظاهرِ آیت واجب کند که قصر انگاه روا بُوَد که خوفی باشد، ولیکن قصر اندر حالِ امن ثابت شده است به سنّتِ مصطفی ـ صَلَّى الله عَلَيْهِ وسلّم ـ و به بیانِ وی، چنان‌که اندر حالِ خوف ثابت شده است به کتابِ خدای ـ عزّ و جلّ ـ ولیکن یکی اندر کتابِ خدای تعالی نبشته[7] باشد و یکی اندر سنّتِ رسول ـ صَلَّى الله عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم ـ آمده باشد[8].

و بدان که ابن عبّاس گوید رضی الله عنه: چون مشرکان پیغامبر را ـ علیه‌السّلام ـ

۱. باد: به اصحاب ۲. باد: فرستاد ۳. النساء(۴)۱۰۰ ۴. باد: سفرهجرت فرمود
۵. باد: ظاهراند ۶. باد: بیست ۷. باد: نوشته ۸. باد: «آمده باشد» ندارد

دیدند و اصحابانِ وی را که برخاستند[1] و به نماز پیشین مشغول شدند همگنان[2]، و پیغمبر ـ صلعم ـ ایشان را امامی کرد، پشیمانی خوردند و گفتند: چرا ما ایشان را اندر نماز فرو نگرفتیم و همه را بنکشتیم. پس گروهی گفتند ازیشان که ایشان را پس ازین نمازی است که آن دوستر دارند از پسران و پدران خویش، یعنی نماز دیگر. چون ایشان را ببینید که آن را برخیزند[3] ایشان را فرو گیرید. پس چون ایشان برخاستند نماز دیگر را، جبرئیل ـ علیه السّلام ـ فرود آمد و گفتا: یا محمّد نماز خوف همی باید کرد، خداوند ـ تعالی جلّ جلاله ـ ترا همی گوید:

[آیه ۱۰۲] وَإِذَا كُنتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ ٱلصَّلَوٰةَ فَلْتَقُمْ طَآئِفَةٌ مِّنْهُم مَّعَكَ وَلْيَأْخُذُوٓا۟ أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا۟ فَلْيَكُونُوا۟ مِن وَرَآئِكُمْ وَلْتَأْتِ طَآئِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا۟ فَلْيُصَلُّوا۟ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا۟ حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُم مَّيْلَةً وَٰحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِّن مَّطَرٍ أَوْ كُنتُم مَّرْضَىٰٓ أَن تَضَعُوٓا۟ أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا۟ حِذْرَكُمْ إِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَٰفِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا؛ و چون باشی اندر میانِ ایشان یامحمّد، و خواهی که امامی کنی ایشان را که برخیزند گروهی ازیشان با تو، و فرا گیرند[4] آلات حِذْرِ خویش و سلحهای ایشان، و چون سجود کنید باشند از پیِ شما، یعنی اندر صفی اندر روی کافران، و بیاید گروهی دیگر که نماز نکرده باشند نماز کنند با تو و فرا گیرند آلات حِذْرِ خویش و سلحهای ایشان، و خواستن آن کسانی که کافر شدند اگر شما غافل شوید از سلحهای خویش و از کالاهای خویش، تا بچسبند بر شما چسپیدنی یکی، و حَرَجی نیست بر شما اگر بر شما[5] بود رنجی از باران و یا بیمار باشید که فرو نهید سلاحهای خویش، و فرا گیرید آلات حِذْر خویش که بدان باز[6] نهاده است خدای تعالی کافران را عذابی خوارکننده*

۱. باد: «و بدان که... برخاستند» ندارد ۲. باد: همگنان ۳. باد: که برخیزند
۴. باد: فراگیرند ۵. باد: به شما ۶. باد: خودباز

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و بدان که اندرین آیت اندر دو معنی سخن باید گفت:

اوّل اندر صفت نمازِ خوف، و آن چنانست که پیغمبر ـ صَلَّی الله عَلَیْهِ وسلّم ـ نماز کرد به جایگاهی[1] که آن را ذاتُ‌الرِّقاع خوانند، لشکر را به دو گروه کرد: یك گروه صف برکشیدند اندر روی دشمن، و دیگر صف برکشیدند و از پس پیغمبر ـ صَلَّی الله عَلَیْهِ وسلّم ـ نماز همی کردند تا یك رکعت نماز بکردند چون رکعت دوم را برپای خاستند و قرآن همی خواند با این گروه که از پس وی بودند از نماز بپرداختند و با روی دشمن شدند، و آن گروه که اندر روی دشمن بودند بیامدند و نماز خویش به نماز پیغمبر[2] ـ صلعم ـ پیوستند و پیغمبر چندانی فرو ایستاد[3] که ایشان فاتحة‌الکتاب برخواندند انگاه به رکوع شد و این رکعت با ایشان تمام بکرد، و ایشان باقی رکعت[4] خویش تمام بکردند و با روی دشمن شدند. و این نماز بدین صفت اندر وقت خوف از بهرِ آن فرمود خدای تعالی تا کافران چنان غَدْر نتوانند کردن[5] که همی ساختند.

و دیگر اندر قصّهٔ قولِ خدای تعالی «وَلاَ جُنَاحَ عَلَیْکُم»[6]؛ ابن عبّاس گوید که پیغمبر ـ صلّی الله علیه ـ چون به غزای بنی محارب و بنی أنْمار رفت جایی فرود آمد با اصحاب خویش، و هیچ کس را از دشمنِ خویش نمی‌دید، سلاح فرو نهادند و پیغمبر ـ صلّی الله علیه وسلّم ـ سلاح فرو نهاد و رفت به قضاء حاجت، و همی شد تا به وادی بگذشت و بارانی خُرد همی آمد تا چنان شد که میان پیغمبر ـ صلّی الله علیه ـ و میان اصحاب[7] وی وادیی حایل گشت تا یکدیگر را همی ندیدند. پس پیغمبر ـ صَلَّی الله عَلَیْهِ وسلّم ـ اندر اصل درختی به قضاء حاجت بنشست، وی را بدید مردی که وی را حضرمی خواندندی، از کوه وی را بدید، گفتا[8]: اینك محمّد از اصحاب خویش بریده شده خدای مرا بِکُشاد اگر من وی را نکُشم. انگاه از کوه فرود آمد با شمشیر

۱. باد: نماز گفت جایگاهی ۲. باد: و نماز با پیغمبر ۳. باد: چندان بایستاد
۴. باد: تمام کرد باقی رکعت ۵. باد: چند غدر نتوانند کرد ۶. النساء (۴) ۱۰۱
۷. باد: و اصحاب ۸. باد: گفت

کشیده، انگاه بدانست[1] پیغمبر ـ صلعم ـ که او بر سرِ وی ایستیده[2] بود و شمشیر کشیده، گفت یا محمّد ترا که نگاه دارد اکنون از من؟ پیغمبر ـ صلعم ـ گفت: خدای، و گفت: اَللّهُمَّ اکْفِنِی شَرَّه بِمَ شِئتَ. بار خدایا مرا از شرِّ وی کفایت کن به آنچه خواهی. پس چون وی قصدِ آن کرد که شمشیر بر پیغمبر ـ صلعم ـ زند به روی اندر آمد و شمشیر از دست وی بیفتاد، پیغمبر ـ صلعم ـ شمشیر وی برگرفت انگاه وی را گفت[3]: که نگاه دارد ترا از من؟ حضرمی گفت: هیچ کس. گفتا گواهی دهی که خدای یکی است و من محمّد بندهٔ وی و رسول وی؟ گفتا: نه، ولیکن گواهی دهم که هرگز با تو حرب نکنم و هیچ دشمن را بر تو یاری ندهم. پیغمبر ـ صَلَّی الله عَلَیْهِ وسلّم ـ شمشیر با وی داد، وی گفت[4]: به خدای که تو از من بهتری. پس حضرمی رفت نزد اصحاب خویش، گفتند ما دیدیم بازبردی[5] که بر وی زنی، چه بازداشت ترا از آنکه نزدی ـ گفت: به خدای که ندانم آن که بود که یکی اندر میان دو کتف من زد تا من به روی اندر آمدم و شمشیر از دستم بیفتاد[6].

و پس از آن آب آن وادی بیارامید و پیغمبر ـ صلعم ـ رود را برید[7] و با نزدیكِ اصحاب آمد و ایشان وی را خبر دادند و این آیت فرود آمد: «لاَ جُنَاحَ عَلَیْکُم إن کَانَ بِکُمْ أذیً مِنْ مَطَرٍ»[8] چنان‌که یاد کردیم، و معنیش آنست که حرج نیست بر شما که سلاحها فرو نهید از رنج باران، ولیکن از دشمن احتراز کنید و غافل مباشید. پس فرمود که چون از ان خوف بپردازید بهمه حالها خدا را یاد کنید.

[آیه ۱۰۳] فَإذَا قَضَیْتُمُ الصَّلٰوةَ فَاذْکُرُوا اللهَ قِیٰاماً وَقُعُوداً وَعَلیٰ جُنُوبِکُمْ فَإذَا اطْمَأنَنْتُمْ فَأقِیمُوا الصَّلٰوةَ إنَّ الصَّلٰوةَ کَانَتْ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ کِتٰاباً مَوْقُوتاً؛ و چون بپردازید از نماز، یاد کنید خدای را برپای اندر حال صحت، و نشسته اندر بیماری[9] و بر پهلوها چون نشستن نتوانید، پس چون ساکن شوید و بیم بشود نماز به پای دارید

۱. باد: دانست ۲. باد: ایستاده ۳. باد: آنگاه گفت ۴. باد: و گفت
۵. باد: بر بردی ۶. باد: تا من بیفتادم و شمشیر بیفتاد ۷. باد: و پیغمبر صلعم برفت
۸. النّساء (۴) ۱۰۲ ۹. باد: برپای اندر نشسته بیماری

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به همان صفت که می‌کردید که نماز بَرِ مؤمنان نبشته[1] است مفروض موقت*

[آیه ۱۰۴] وَلاَ تَهِنُوا فِي ٱبْتِغَآءِ ٱلْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَـأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَـأْلَمُونَ كَمَا تَـأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ ٱللهِ مَا لاَ يَرْجُونَ وَكَانَ ٱللهُ عَلِيماً حَكِيماً؛ و ضعیف مشوید اندر طلب قوم بوسفیان ـ یعنی روزِ بَدْر[2] ـ اگر باشید که دردی رسد شما را، ایشان را نیز همان درد رسد، چنان که شما را همی رسد و شما امید[3] همی دارید از خدای تعالی آنچه ایشان امید ندارند و خدای تعالی دانا و حکیم است اندر آنچه همی کنید*

و بدان که ابن عبّاس گوید: مردی بود که وی را طعمة بن ابیرق خواندندی، و وی بدزدیده بود دِرْعی از همسرای خویش، که وی را قَتادة بن النّعمان گفتندی. و آن درع اندر انبانی بود که اندر وی آرد بود و آن آرد همی ریخت تا به در سرای. چون به در سرای[4] وی رسید آن پنهان کرد به نزدیك مردی از جهودان که نام وی زَید بن السّمین بود. پس درع بجستند به نزدیك طعمة بن ابیرق، و نیافتند. اوی[5] سوگند خورد که آن برنگرفته است و وی را بدان علم نیست. پس[6] خداوند درع گفت که[7] وی برگرفته است و ما اثر آن دیدیم بر درِ سرای وی. پس دیگر بار بیرون شدند از بهرِ آنکه وی سوگند خورده بود تا آمدند به سرای جهود، و آن را برگرفتند، جهود گفت: این را طعمه آورد به نزدیك من، و جماعتی از جهودان بر آن گواهی دادند. پس[8] قوم طعمه گفتند: برویم تا به نزدیك پیغمبر ـ صلعم ـ رویم و عذر طعمه بخواهیم و با خصمان وی مجادله کنیم و از پیغمبر ـ صلعم ـ اندر خواهیم[9] تا وی نیز ما را یاری دهد اندر مجادله با این جهودان، و گوییم اگر تو ما را یاری ندهی این یار ما را هلاك شود و فضیحت گردد و جهودان بری گردند. پس پیغمبر ـ صلعم ـ قصد کرد که آن یاری بدهد و جهودان را

۱. باد: نوشته ۲. باد: اُحُد ۳. باد: امید ۴. باد: «چون... سرای» ندارد
۵. باد: وی ۶. باد: «پس» ندارد ۷. باد: «که» ندارد ۸. باد: «پس» ندارد
۹. باد: هوا + خواهیم

عقوبت کند، خدای ـ عزّ و جلّ ـ فرو فرستید[1] و گفت:

[آیه ۱۰۵] إِنَّآ أَنْزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلْكِتَابَ بِٱلْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ ٱلنَّاسِ بِمَآ أَرَيٰكَ ٱللهُ وَلاَ تَكُنْ لِلْخَآئِنِينَ خَصِيماً؛ ما فرو فرستادیم به تو یا محمّد قرآن بحق، تا حکم کنی میان مردمان به آنچه باز نموده است ترا[2] خدای تعالی، و مباش کسانی را که خیانت کرده باشند سخت خصومت*

[آیه ۱۰۶] وَٱسْتَغْفِرِ ٱللهَ إِنَّ ٱللهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً؛ و آمرزش خواه از خدای تعالی که خدای تعالی آمرزگار است و رحیم است[3]*

[آیه ۱۰۷] وَلاَ تُجَادِلْ عَنِ ٱلَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ ٱللهَ لاَ يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّاناً أَثِيماً؛ و خصومت مکن از کسانی که همی خیانت کنند خویشتن را که خدای تعالی دوست ندارد آن کسی را که خیانت کننده بوَد و بزه‌مند*

[آیه ۱۰۸] يَسْتَخْفُونَ مِنَ ٱلنَّاسِ وَلاَ يَسْتَخْفُونَ مِنَ ٱللهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لاَ يَرْضَىٰ مِنَ ٱلْقَوْلِ وَكَانَ ٱللهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطاً؛ همی بپوشند از مردمان و نپوشند از خدای تعالی و شرم ندارند از وی[4]، و او با ایشان است انگاه که همی سازند آنچه نپسندد[5] از گفتار ـ یعنی از دروغ ـ و خود خدای تعالی بدانچه همی کنند داناست*

[آیه ۱۰۹] هَـٰأَنْتُمْ هَـٰؤُلاَءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي ٱلْحَيٰوةِ ٱلدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ ٱللهَ عَنْهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيٰمَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً؛ ای شما که اینانید خصومت کردید ازیشان اندرین جهان، که خصومت ازیشان کند یعنی جواب دهد خدای را بریشان روز قیامت که وی را اندر دوزخ کنند[6]، و یا که باشد بریشان کفیلی؟[7]*

[آیه ۱۱۰] وَمَنْ يَعْمَلْ سُوۤءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ ٱللهَ يَجِدِ ٱللهَ غَفُوراً رَحِيماً؛ و هرکه کند بدیی[8]، یا ستم کند بر تن خویش، انگاه آمرزش خواهد از خدای تعالی،

۱. باد: فرستاد ۲. باد: «ترا» ندارد ۳. باد: «است» ندارد ۴. باد: «و شرم... وی» ندارد
۵. باد: پسندند ۶. باد: «که وی... کنند» ندارد ۷. باد: وکیلی
۸. باد: بدی

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

بیابد[1] خدای تعالی را آمرزنده و رحیم*

[آیه ۱۱۱] وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْماً فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلىٰ نَفْسِهِ وَكَانَ ٱللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً ؛ و هرکه اندوزد بزهی[2]، خود آنچه اندوزد بر خویشتن اندوخته باشد و خدای تعالی داناست و حکیم است[3] اندر آنچه فرماید[4]*

[آیه ۱۱۲] وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْماً ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئاً فَقَدِ ٱحْتَمَلَ بُهْتٰاناً وَإِثْماً مُبِيناً ؛ و هرکه اندوزد گناهی یا بزه‌ای، پس آن را منسوب کند با کسی که از ان بی گناه باشد خود برداشته باشد دروغی بزرگ و گناهی ظاهر*

[آیه ۱۱۳] وَلَوْلاٰ فَضْلُ ٱللّٰهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طٰآئِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمٰا يُضِلُّونَ إِلاّٰ أَنْفُسَهُمْ وَمٰا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ ٱللّٰهُ عَلَيْكَ ٱلْكِتٰابَ وَٱلْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مٰا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكٰانَ فَضْلُ ٱللّٰهِ عَلَيْكَ عَظِيماً ؛ و اگر نه فضل خدای بودی بر تو ورحمت او بودی، قصد کرده بودند گروهانی ازیشان ـ یعن قوم طعمه ـ که ترا از راه بیفکنند، و از راه نیفکندند مگر تنهای ایشان، و هیچ زیان نکنند ایشان ترا از چیزی، و فرو فرستیده است[5] خدای بر تو قرآن و دانش آن، و بیاموخته[6] است ترا آن چیزی که نبودی که می‌دانستی از پیش وحی[7]، و فضل خدای تعالی بر تو بزرگ است که ترا پیغمبری داده است[8]*

[آیه ۱۱۴] لاٰ خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوٰاهُمْ إِلاّٰ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاٰحٍ بَيْنَ ٱلنّٰاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ ٱبْتِغٰآءَ مَرْضٰاتِ ٱللّٰهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً ؛ هیچ خیر نیست اندر بسیاری ازیشان که با تو سخن[9] سِرّ گویند ـ یعنی قوم طعمه ـ مگر کسی ازیشان که فرماید به صدقه دادن یا معروف کردنی و یا صلح دادنی میان دو گروه، و هرکه بکند آن جُستن رضای خدای را تعالی[10]، زود بوَد که وی را بدهیم مزدی بزرگ، یعنی بهشت[11]*

۱. باد: بیاید ۲. باد: گناهی ۳. باد: دانا وحکیم است ۴. باد «اندر... فرماید» ندارد
۵. باد: فرستاده ۶. باد: آموخته ۷. باد: «وحی» ندارد ۸. باد: که پیغمبری داد
۹. باد: «سخن» ندارد ۱۰. باد: خدای تعالی ۱۱. باد: «یعنی بهشت» ندارد

[آیه ۱۱۵] وَمَنْ يُشٰاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلْهُدىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ ٱلْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مٰا تَوَلّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسٰآءَتْ مَصِيراً ؛ و هرکه خلاف کند با رسول خدای[1]، پس از آنکه پیدا شد وی را حق، و متابعت کند جز از راه مؤمنان، باز گداریم وی را به آنچه دوست گرفته باشد وتَوِش[2] دهیم وی را به آتش دوزخ، و بدا بازگشتا[3] که آنست*

پس چون این آیت اندر طُعمه فرود آمد توبه نکرد و برخاست و به مکّه شد و بت پرستیدن فرا پیش گرفت و از اسلام برگردید و خانهٔ کسی اندر مکّه نقب زد[4] سنگی بر وی افتاد نتوانست که وا بیرون آید تا که بامداد بود وی را بگرفتند که بکُشند. و گروهی از مکّیان گفتند وی را مکُشید که وی با نزدیك شما آمده است وی را از مکّه بیرون کردند، وی[5] برفت با گروهی از بازرگانان، پس اندر برخی از منزلها چیزی از ان بازرگانان بدزدید، وی را بگرفتند و سنگسارش کردند تا انگاه که اندر زیر سنگ امد انگاه وی را همچنان بگداشتند تا آن گور وی بود.

و بدان که مفسّران گفتند که پیری از عرب آمد به نزدیك پیغمبر ـ صلعم ـ و گفت که من پیری‌ام که اندر[6] گناه بسیار اوفتم و خطاها بسیاری کنم ولیکن به خدای تعالی شرك نیاورده‌ام تا وی را بدانسته‌ام، و این معصیتها که کردم نه از دلیری کردم و نه از بهرِ آن کردم تا با خدای خویش مکایده کرده باشم و طرفة عینی را نیندیشم[7] که من خدای را عاجز توانم کرد از طلب خویش، و یا از وی بگریزم، و پشیمانی همی خورم به آنچه کردم و توبه کردم و استغفار همی کنم، حالِ من به نزد خدای تعالی چونست؟ خدای تعالی فرو فرستید[8] و گفت[9]:

[آیه ۱۱۶] إِنَّ ٱللّٰهَ لاٰ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مٰادُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشٰآءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِٱللّٰهِ فَقَدْ

۱. باد: با رسول ۲. باد: تپش ۳. باد: بداگشتا ۴. باد: سوراخ کرد
۵. باد: «وی» ندارد ۶. باد: در ۷. باد: نه اندیشم ۸. باد: فرستاد
۹. باد: قوله تعالی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ضَلَّ ضَلالاً بَعِيداً؛ خود خدای تعالی نیامرزد شرك بر وی، و بیامرزد هرچه دونِ آنست از گناهان، آن کسی را که خواهد، و هر که شرك آورد به خدای تعالی خود بیراه گردد بیراه گردیدنی دور که راه باز نیابد*

انگاه اندر صفت اهل مکّه و پرستیدن ایشان بُت را فرود آمد:

[آیات ۱۱۸-۱۱۷] إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاَّ إِنَاثاً وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلاَّ شَيْطَاناً مَرِيداً * لَعَنَهُ اللهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيباً مَفْرُوضاً؛ همی بخوانند از دونِ خدای تعالی مگر مادگانی را، یعنی لات و عزّی که کفایت ازیشان به علامت مادگان باشد، و همی بخوانند مگر دیوی را سِتیهنده[1] * که خدای وی را به لعنت بکرده است و گفت ـ یعنی ابلیس ـ خود فرا گیرم از بندگان تو حظّی معلوم مقدّر*

و بدان که[2] اندر تفسیرها آمده است که از هزار یکی[3] نصیب خدای تعالی باشد و باقی نصیب شیطان باشد[4]. و علی الجمله هرکه شرك نیاورد به عاقبت آن نصیب خدای تعالی باشد و هرکه با شرك ازین جهان برود آن نصیب شیطان باشد.

و امّا آن سخن که گفت: «وَ إِن يَدْعُونَ إِلاَّ شَيْطَاناً مَرِيداً»[5] آن خواست که با هر تنی شیطانی بود یا اندر جوف وی یا از برون وی[6]، گاه گاه پدید آمدی آن کسانی را که خدمت کردندی بُتان را، و یا کسانی را که جادوی[7] کردندی از کاهنان. و پس ازین خدای ـ عزّ و جلّ ـ خبر داد از تمامی سخن ابلیس و دعوی وی، چنانکه وی گفت:

[آیه ۱۱۹] وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيّاً مِنْ دُونِ اللهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَاناً مُبِيناً؛ و از راه خیر بیفکنم ایشان را و آرزوها اندر دل ایشان افکنم، و بفرمایم ایشان را تا بشکافند

۱. باد: مَرید ۲. باد: «بدان که» ندارد ۳. باد: هریکی ۴. باد: «باشد» ندارد
۵. النساء (۴) ۱۱۷ ۶. باد: یا نزدیك وی ۷. باد: جادوئی

گوش چهارپایان چون بَحِیرَه، و خود بفرمایم ایشان را تا بگردانند دین خدای را، و گفته‌اند خَصِی کند حیوان را، و هرکه فرا گیرد شیطان را به دوستی بی‌فرمانِ خدای تعالی، خودزیان کرده باشد زیانی ظاهر*

[آیه ۱۲۰] يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلاَّ غُرُوراً؛ وعده دروغ همی کند ایشان را و شهوتها اندر دل ایشان همی افکند[1]، و نکند[2] وعده ایشان را شیطان مگر آن چیزی که غرّه کند ایشان را[3]*

[آیه ۱۲۱] أُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلاَ يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصاً؛ ایشان‌اند که همه منزل[4] ایشان دوزخ است و نیابند[5] از آن گریختنْ گاهی*

و بدان که اگر کسی ترا گوید: این چیزها که شیطان گفت: من کنم، مگر غیب دانست والاّ وی چه دانست که وی چنین تواند کردن[6]؟ وی را بگوی که چون وسوسه کرد آدم را و حوّا را[7] اندر بابِ شَجَرَةُ الْخُلد، وی فرا پذیرفت و بدان سبب از بهشت بیایست آمدن[8]، دانست که ذُرّیّت وی نیز فرا بپذیرند، بخاصّه که شنیده بود قولِ خدای تعالی که گفت: «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»[9] من پُر برآرم[10] دوزخ را از پریان و آدمیان. همه طبقات ایشان دانست که فرمان وی برند که انگاه بر طاعت خدای باشد اندر دوزخ نشود.

و معنی آنکه ابلیس کسی را بیراه کند آنست که خلق را به بیراهی خواند و آن را به چشم وی مزیّن گرداند بدان معنی که ایشان را بیراهی آفریند که اگر چنین بودی همه خلق را بیراه کردی. چنان‌که از وی همی خواست و گفت:

[آیه ۱۲۲] وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً وَعْدَ اللهِ حَقّاً وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللهِ قِيلاً؛ و آن کسانی

۱. باد: می‌افکند ۲. باد: کند ۳. باد: مگر آنچه غرور دهد ایشان را
۴. باد: که منزل ۵. باد: نیابند ۶. باد: کرد ۷. باد: «و حوّا را» ندارد
۸. باد: از بهشت بیفتاد ۹. هود (۱۱) ۱۱۹ ۱۰. باد: من برآرم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که ایمان آورده باشند و کرده باشند کارهای شایسته، فرود آریم ایشان را اندر بهشتهایی که همی رود اندر زیرِ آن جویها، جاودان باشند اندران بهشتها، وعدهٔ خدای است و حقیقت، نه چون وعده ابلیس، و کیست راستگوی‌تر از خدای عزَّ و جلَّ*

و بدان که قَتادَه گفت که مسلمانان با اهل کتاب مفاخرت کردند، اهل کتاب گفتند که فضلِ ما بیشتر است که پیغمبر ما از پیش پیغمبر شما بوده است و کتاب ما پیش از کتاب شما بوده است و ما حق‌ترایم به خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ از شما. و مسلمانان گفتند: ما به خدای اولیتریم که پیغمبر ما ـ صلعم ـ خاتم الأنبیاء است و کتاب وی ناسخ کتابهاست و حکم وی بر همگنان روا است[1]. خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ فرو فرستید[2]:

[آیه ۱۲۳] لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلاَ أَمَانِيِّ أَهْلِ ٱلْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوٓءًا يُجْزَبِهِ وَلاَيَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ ٱللَّهِ وَلِيًّا وَلاَ نَصِيراً؛ نیست به آرزوهای شما و نه به آرزوهای اهل کتاب، بل[3] هر که بدی کند جزا اش[4] بدهند بدان، و نیابد[5] او را از دونِ خدای تعالی دوستی و نه یاری*

بدان که ابن عبّاس گفت که چون این آیت فرود آمد صَعْب آمد بر مسلمانان، و گفتند کیست از ما که بدیی نکرده است یا رسول الله. گفت خیر آن[6] بُوَد که اندر دنیا باشد و هرکه نیکویی کند خدای تعالی وی را ده نیکویی بفرماید نبشتن[7]، و چون بدیی کند از آن ده نیکویی که وی را نوشته باشد بدان بشویند[8] و بَنَماند وی را. پس خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ فرو فرستید[9]:

۱. باد: روان است ۲. باد: فرستاد ۳. باد: «بل» ندارد ۴. باد: جزاش
۵. باد: نیاید ۶. باد: آن + آن ۷. باد: نیکویی بنویسد ۸. باد: برود
۹. باد: فرستاد

[آیه ۱۲۴] وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ ٱلصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ وَلاَ يُظْلَمُونَ نَقِيراً؛ و هر که کند چیزی از کارهای شایسته از مردی یا از زنی، و وی مؤمن باشد ایشان را فرود آرند اندر[1] بهشت، و ستم نکنند بریشان به مقدار[2] نَقِیری ـ یعنی مغاکی که اندر پُشتِ اَسْتهٔ خرما بوَد ـ*

و بدان که[3] مَسْروق گوید که چون این آیت فرود آمد: «لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ»[4] الآیة، جهودان گفتند: ما و شما اندرین برابریم. پس خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ فرو فرستید[5] که «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أو أُنثى وَ هُوَ مؤمنٌ»[6]. پس قبول مقیّد بکرد با ایمان، و پدید کرد که از جهودان عمل ایشان نپذیرند بل از کسی پذیرند که وی مؤمن باشد.

[آیه ۱۲۵] وَمَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَٱتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرٰهِيمَ حَنِيفاً وَٱتَّخَذَ ٱللّٰهُ إِبْرٰهِيمَ خَلِيلاً؛ و کیست نیکو دین‌تر[7] از ان کسی که خالص کرده است عمل خویش خدای را، و او نیکوکار بود، و متابعت کرده است ملّت ابراهیم را[8]، برگردیده از شرك و فرا گرفته است خدای ـ یعنی قبول کرده ابراهیم را به دوستی، ای خالص گردانیده است وی را عبادت خود. چنان که اندر دوستی وی هیچ خلل نبود ـ*

ابن عبّاس گوید: ابراهیم ـ علیه‌السَّلام ـ را أبوالضَّیْفان خواندندی و میزبانی کردی مردمان را، پس مردمان را سالی پیش آمد که طعام سخت تنگ بود و مردم بغایت درمانده بودند و مضطر گشته، مردم بسیار بر درِ سرای وی گرد آمدند و عادت وی آن بودی که هر سال کس فرستیدی[9] به دوستی که وی را بود به مصر، تا

۱. باد: در ۲. باد: مقدار ۳. باد: «بدان که» ندارد ۴. النساء (۴) ۱۲۳
۵. باد: فرستاد ۶. النساء(۴)۱۲۴ ۷. باد: نیکوی دین ۸. باد: را + علیه‌السّلام
۹. باد: فرستادی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وی را طعـام فـرستیـدی[1].

پس چون خلق بر درِ سرای وی بسیار شد وی اشتربان و یاران خویش را بفرستید[2] بدان دوست که تا مگر وی را طعام فرستد. پس آن دوست[3] جواب داد که امسال سالی تنگ است و ما را همچنان تنگی رسیده است که دیگران را رسیده است و اگر وی طعام خود را خواستی تدبیر آن ساختیمی ولیکن وی مردمان را همی خواهد ما طاقت آن نداریم. پس چاکران[4] وی بازگردیدند[5] بی‌طعام.

چون فرابَطْحا رسیدند، گفتند: ما این جوالها پُر ازین خاك بکنیم[6] تا مردمان پندارند که ما طعام آورده‌ایم که ما شَرم داریم که به مردمان بگذریم و اشتران ما تهی باشد. ایشان غِراره‌ها پر از خاك کردند، چون رسیدند ساره خفته بود. آن حال با ابراهیم ـ علیه‌السَّلام ـ باز گفتند. ابراهیم اندوهگِن شد از بهرِ آن مردمان که بر درگاهِ وی بودند، و خواب بر وی غلبه کرد در خواب شد، و ساره از خواب اندر آمد روز دوز[7] برآمده بود، گفت: سبحان الله هنوز بازنیامدند. ایشان گفتند: آری بازآمدند. گفت: هیچیزی آوردید. گفتند: آری. وی برخاست و سرِ آن غِراره‌ها باز کرد آرد دید جواری از نیکوترین آردی که باشد[8]. پس نانبااان را بفرمود تا آن را بپختند و میهمانان را همی داد. ابراهیم ـ علیه السَّلام ـ از خواب اندر آمد بوی طعام شنید، گفت: یا ساره این از کجاست؟ گفت از نزدیك آن دوست تو، آن فلانِ مصری. ابراهیم ـ علیه‌السَّلام ـ گفت: بلکه این از نزدِ دوست من است خدا ـ عزَّ و جلَّ ـ، نه از نزدیك دوست مصری. پس از ان روز خدا وی را به دوستی گرفت و نام خلیل بر وی نهاد[9] صلوات الله علی جمیع الانبیاء قبله وبعده.

[آیه ۱۲۶] وَ لِلّٰهِ مٰا فِی اَلسَّمٰـوٰاتِ وَمٰا فِی اَلْاَرْضِ وَکٰانَ اَللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ مُحِیطاً؛ و خدای راست آنچه در آسمانهاست و آنچه اندر زمی[10]، و خدای تعالی بهمه چیزی

۱. باد: فرستادی ۲. باد: بفرستاد ۳. باد: «پس... دوست» ندارد ۴. باد: یاران
۵. باد: بازگردید ۶. باد: کنیم ۷. باد «دوز» ندارد ۸. باد: «جواری... باشد» ندارد
۹. باد: خلّت نهاد ۱۰. باد: زمین

داناست*

[آیه ۱۲۷] وَیَسْتَفْتُونَكَ فِی اَلنِّسٰاءِ قُلِ اَللّٰهُ یُفْتِیکُمْ فِیهِنَّ وَمٰا یُتْلیٰ عَلَیْکُمْ فِی اَلْکِتٰابِ فِی یَتٰامَی اَلنِّسٰاءِ اَلّٰتِی لاٰ تُؤْتُونَهُنَّ مٰا کُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ اَنْ تَنْکِحُوهُنَّ وَاَلْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ اَلْوِلْدٰانِ وَاَنْ تَقُومُوا لِلْیَتٰامیٰ بِالْقِسْطِ وَمٰا تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ فَاِنَّ اَللّٰهَ کٰانَ بِهِ عَلِیماً؛ و از تو فُتیا خواهند یا محمّد اندر باب زنان، بگو که خدای تعالی خبر دهد شما را اندر باب ایشان، و آنچه برخوانند بر شما در قرآن اندر حُکمِ یتیمان و زنان[1] آن کسانی که فرا ایشان ندهند آنچه نوشته‌اند ایشان را از میراث، و رَغبت همی کنند که ایشان را بخواهند از بهرِ مال ایشان، و اندر باب ضعیفان از کودکان، و همی فرماید که قیام کنید[2] اندر باب یَتیمان به عدل، و هرچه کنید از خیر[3]، خدای تعالی بدان علیم است*

مجاهد گوید[4] که اهل جاهلیّت زنان را و کودکان را میراث ندادندی، و اگر زنی یتیم بودی اندر جاهلیت، و وی را مالی بودی و نیکو نبودی، ولی وی بخواستی که وی را به شوهر دهد، از بهر[5] مالِ وی اندر خانه همی داشتی تا که بمیرد و میراث وی برگیرد. خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ اندرین آیت ایشان را از ان نهی کرد و ایشان را فرمود تا اندر بابِ یتیمان عدل کنند.

و بدان که البر بن عازب گوید که آخرین آیتی که[6] فرود آمده است «وَیَسْتَفْتُونَكَ فِی النِّسَاءِ قُلِ اَللّٰهُ یُفْتِیکُم»[7] بوده است، و آخر سورتی که فرود آمده است سورة براءت است.

و بدان که سَعید بن جُبَیر گوید که مردی بود و وی را زنی بود پیر شده[8]، و وی را از ان زن کودکان بودند[9]، خواست که وی را طلاق دهد و

۱. باد: یتیمان‌زنان ۲. باد: نمایید ۳. باد: به‌خیر ۴. باد: ابن عبّاس گوید ومجاهد
۵. گن: دهد + آنکه نیکو نبودی که بخواستی که وی را بدادی از بهر ۶. باد: «که» ندارد
۷. النساء (۴) ۱۲۷ ۸. باد: بزرگ شده ۹. باد: بود

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یکی دیگر[1] بخواهد. زن گفت وی را: بگذار مرا تا بر سرِ کودکان همی باشم و طلاق مده مرا، و هر دو ماهی مرا یك روز قسم بده، و اگر خواهی که مرا قسم ندهی شاهَد[2]. این مرد گفت: اگر این چنین روا باشد من این دوستر دارم. و آمد به نزدیك پیغمبر ـ صلعم ـ و این حال وی را باز نمود، پیغمبر گفت: خدای ـ عزّ و جلّ ـ شنود آنچه تو گفتی، اگر خواهد ترا جواب دهد. خدای ـ عزّ و جلّ ـ فرو فرستید[3]:

[آیه ۱۲۸] وَإِنِ ٱمْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزاً أَوْ إِعْرَاضاً فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَآ أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحاً وَٱلصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ ٱلأَنْفُسُ ٱلشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ٱللهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً؛ و اگر زنی ترسد از شوهرِ خویش بیرون شدنی از دوستی، یا روی گردانیدن از وی، نبود حَرَجی بریشان هردو که صلح کنند اندر باب قسم، و نَفَقه میان ایشان صلحی و صلح اولیتر، هرچند حاضر آورده‌اید تنها را به نزدِ بخل، یعنی هرکسی را دشوار آید از حق خویش دست باز داشتن[4]، و اگر نیکویی کنید و میان زنان سَوِیَّت نگاه دارید[5] و از میل بپرهیزید خود خدای تعالی بدانچه همی کنید داناست*

[آیه ۱۲۹] وَلَنْ تَسْتَطِيعُوٓا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ ٱلنِّسَآءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلاَ تَمِيلُوا كُلَّ ٱلْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَٱلْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ٱللهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً؛ و هرگز نتوانید که عدل کنید میان زنان اندر دوستی، و هرچند حَریص باشید بر عدل، میل مکنید بر جوان و نیکو بهمه وجهی[6]، یعنی هم به دل و هم به فعل اندر قسم نفقه، تا دیگر را بگذارید همچون آویخته نه با شوهر و نه بی‌شوهر، و صلح کنید و بپرهیزید خود خدای تعالی آمرزگار است و رحیم است[7]*

[آیه ۱۳۰] وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ ٱللهُ كُلاًّ مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ ٱللهُ وَاسِعاً حَكِيماً؛ و اگر بپراکنند از

۱. باد: دیگر + را ۲. باد: شاید ۳. باد: فرستاد ۴. باد: دست بداشتن
۵. باد: اگر نیکو باشید زنان را و آنان را بسویّت دارید ۶. باد: «وجهی» ندارد
۷. باد: «است» ندارد

یکدیگر بی‌نیاز کند خدای تعالی هریکی ازیشان اندر روزی خویش، و خدای تعالی غنی است و حکیم است*

[آیه ۱۳۱] وَلِلهِ مَا فِي ٱلسَّمٰوٰتِ وَمَا فِي ٱلأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ ٱتَّقُوا ٱللهَ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلهِ مَا فِي ٱلسَّمٰوٰتِ وَمَا فِي ٱلأَرْضِ وَكَانَ ٱللهُ غَنِيًّا حَمِيداً؛ و خدای راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و خود وصیت کرده‌ایم ایشان را که داده‌اند ایشان را کتابها از پیش شما، و شما را نیز ای اهل قرآن که بپرهیزید از معصیت خدای، و اگر کافر شوید خود خدای راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین از فریشتگان، و خدای تعالی بی‌نیاز است و ستوده به هرچه کند[1]*

[آیه ۱۳۲] وَلِلهِ مَا فِي ٱلسَّمٰوٰتِ وَمَا فِي ٱلأَرْضِ وَكَفَىٰ بِٱللهِ وَكِيلاً؛ و خدای راست آنچه اندر آسمانها و آنچه اندر زمین است و کفایت به خدای تعالی گواهی بدانکه هرکه در آسمان و زمین‌اند بندگان وی‌اند*

[آیه ۱۳۳] إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا ٱلنَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ وَكَانَ ٱللهُ عَلَىٰ ذٰلِكَ قَدِيراً؛ اگر خواهد بمیراند، ای شما که مردمان‌اید، و بیارد گروهی دیگر مطیع‌تر از شما، و بوَد خدای تعالی بر آن قادر*

[آیه ۱۳۴] مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ ٱلدُّنْيَا فَعِنْدَ ٱللهِ ثَوَابُ ٱلدُّنْيَا وَٱلآخِرَةِ وَكَانَ ٱللهُ سَمِيعاً بَصِيراً؛ هرکه خواهد ثواب دنیا که به نزدیك خدای است ثواب دنیا و آخرت، یعنی هرچه دهد خدا دهد، و خدای تعالی اشنواست[2] و بیناست به هرچه شما همی اندیشید*

[آیه ۱۳۵] يٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِٱلْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ ٱلْوَالِدَيْنِ وَٱلأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيراً فَٱللهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلاَ تَتَّبِعُوا ٱلْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ ٱللهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید باشید ایستیدگان[3] بعدل، گواهانی خدای را نه روی مردمان، و

۱. باد: «به هرچه کند» ندارد ۲. باد: شنواست ۳. باد: ایستادگان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اگرچه بر تنهای شما باشد و بر پدر و مادر و یا بر خویشان و نزدیکان، و اگر توانگر باشند و اگر درویش، خدای تعالی اولیتر باشد بریشان که ایشان را یاری دهد بحق[1]، و متابعت هوی مکنید تا نگردید از حق، و اگر بگردانید چیزی از گواهی به زبان، و یا روی از آن بگردانید و پنهان کنید خود خدای تعالی بدانچه شما همی کنید داناست*

و چون این آیت فرود آمد پیغمبر ـ صلّی الله علیه ـ گفت: هر که وی ایمان[2] دارد به خدای و به روز قیامت، گواهی خویش راست[3] بدهاد بر هر که باشد، و هرکه ایمان دارد به خدای و به روز[4] قیامت انکار مَکُناد حقّی که بر وی بُوَد و بدهاد آن را به آسانی، خصم خویش را به آن مه آراد که وی را به سلطانی برد، یعنی به حکم، تا با وی[5] خصومت کند، تا ببرد پاره‌ای از حقِّ وی که هرکه نزدیك من آید به خصومت و من حکم کنم وی را بر برادرِ وی به چیزی که وی را آن نباشد[6] بر وی آن فرا مگیراد که آنچه همی بریم بر دیگری پاره‌ایست از آتشِ دوزخ.

و بدان که ابن عبّاس گوید که گروهی ایمان آوردند از اهل کتاب، چون عبدالله بن سلام و جز از وی، آمدند به نزدیك پیغمبر ـ صلعم ـ و گفتند: ما[7] ایمان آوردیم به تو و به کتاب تو و موسی و تورات و به عُزَیر، و کافر شدیم بدانچه جز از آنست از کتابها و رسولان. پیغمبر ـ صلعم ـ گفت ایشان را، بل ایمان آورید به خدای و به محمّد ـ صلّی الله علیه وسلّم ـ رسول وی و به قرآن کتاب وی، و به هر کتابی و رسولی که از پیش آن بوده است. گفتند: چنین نکنیم، خداوند ـ سبحانه و تعالی ـ فرو فرستید:

[آیه ۱۳۶] يٰٓاَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوٓا اٰمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتٰابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلٰى رَسُولِهِ وَالْكِتٰابِ الَّذِيٓ اَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ وَمَلٰٓئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ

۱. باد: «که ایشان... بحق» ندارد ۲. باد: هرکه ایمان ۳. باد: گواهی راست
۴. باد: و روز ۵. باد: حکم با وی ۶. گن: شاهد ۷. باد: و گفتند ما

فَقَدْ ضَلَّ ضَلٰلاً بَعِيداً؛ ای آن‌کسانی که ایمان آورده‌اید به موسی و تورات، به خدای ایمان آورید و به محمّد رسول وی، و بدان کتاب که فرو فرستیده‌اند[1] بر رسول وی محمّد ـ یعنی قرآن ـ و آن کتاب که فرو فرستیده[2] آمده است پیش از آن، و هرکه کافر شود به خدای تعالی و به فریشتگان[3] او و به کتابهای او و به رسول او و به روز قیامت، خود خطا کرده باشد خطایی دور از صواب*

و چون این آیت فرود آمد، گفتند: یا رسول‌الله ایمان آوریم به خدای و رسول او و به قرآن و هر رسولی و کتابی که بود پیش ازین، و به روز قیامت و به فریشتگان. و گفتند: لاَ نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ[4].

و بیشترِ مفسّران بر آنند که این آیت خطاب است جمله مؤمنان را. و معنی آنکه همی گوید: «يا اَيُّها الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِه»[5]، آنست که ثابت باشید بر ایمان، نه آنکه ایمان آورید به ابتدا، چنان‌که گفت: «اِهدِنا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيم»[6]. معنیش آنست که ما را ثابت گردان بر حق، نه بر آن معنی که ایشان بناحق بودند. و پس ازین خبر داد از ان کسانی که ایمان نیاورند از اهل کتاب، و گفت:

[آیه ۱۳۷] اِنَّ الَّذِينَ اٰمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ اٰمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْراً لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلاٰ لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلاً؛ خود آن کسانی که ایمان آوردند[7] به موسی، انگاه کافر شدند به وی، انگاه ایمان آوردند[8] به عُزَیر، انگاه کافر شدند[9] به مَسیح، انگاه زیادت کردند کفری دیگر، نیامرزد خدای تعالی ایشان را مادام که بر کُفر باشند و ننماید ایشان را راه حق که کافر شدند به محمّد*

مُجاهِد گوید: «زیادت» آنست که بمیرد بر کفر. و اندر ظاهرِ این آیت دلیل

۱ و ۲. باد: فرستاده ۳. باد: فرشتگان ۴. باد: «و به روز قیامت... مسلمون» ندارد.
البقره (۲) ۱۳۶ ۵. باد: النساء (۴) ۱۳۶ ۶. الفاتحه (۱) ۶ ۷و۸. باد: آورید
۹. باد: شدید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

است بر آنکه ایمان، ایمان باشد و این نام را مستحق باشد هرچند به عاقبت پیوسته باشد.

[آیه ۱۳۸] بَشِّرِ ٱلْمُنَـٰفِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً؛ خبر ده ای محمّد منافقان را که ایشان راست عذابی دردنمای*

انگاه صفتِ منافقان یاد کرد و گفت:

[آیه ۱۳۹] ٱلَّذِينَ يَتَّخِذُونَ ٱلْكَـٰفِرِينَ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلْمُؤْمِنِينَ أَيَبْتَغُونَ عِندَهُمُ ٱلْعِزَّةَ فَإِنَّ ٱلْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً؛ آن کسانی که فرا گیرند کافران را بدوستی از دونِ مؤمنان، ای همی جویند[1] به نزدیك ایشان قوّت و یاری، خود قوّت و یاری خدای راست همه*

[آیه ۱۴۰] وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي ٱلْكِتَـٰبِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ ءَايَـٰتِ ٱللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِۦٓ إِنَّكُمْ إِذاً مِّثْلُهُمْ إِنَّ ٱللَّهَ جَامِعُ ٱلْمُنَـٰفِقِينَ وَٱلْكَـٰفِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً؛ و فرو فرستیده است[2] بر شما اندر قرآن که هر آن هنگام که بشنوید حجتهای خدای تعالی که بدان کافر همی شوند و استهزا همی کنند بدان، خود منشینید با آنان که آن همی کنند تا خوض کنند اندر حدیثی دیگر، که اگر نشینید[3] خود شما همچون ایشان باشید که خدای تعالی جمع خواهد کرد منافقان را و کافران را اندر دوزخ، همگنان را*

و بدان که معنی آن که همی گوید: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي ٱلْكِتَـٰبِ»[4] آن آیت را[5] همی خواهد که اندر مکّه فرو فرستید[6] گروهی از منافقان که ایشان با مسلمانان بنشستندی و قرآن بشنیدندی انگاه با نزدیك اَحبارِ جهودان شدندی و آن را به سُخریّت با ایشان همی گفتندی و چیزهایی از ان تحریف کردندی و دروغها

۱. باد: همی جوید ۲. باد: فرستاده ۳. باد: «که اگر نشینید» ندارد
۴. النساء (۴) ۱۴۰ ۵. باد: آن را ۶. باد: فرستاد

در ان افزودندی، خدای تعالی مؤمنان را نهی کرد از ان و فرمود تا با ایشان ننشینند آنجا که گفت: «وَ إِذَا رَأَيْتَ ٱلَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي ءَايَـٰتِنَا»[1]. چنانکه یاد کنیم إنْ شاءالله تعالی.

و ابن عبّاس گوید: این آیت هردو مَنْسُوخ است بدان دیگر آیت که گفت: «وَمَا عَلَى ٱلَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِم مِن شَيْءٍ»[2] نیست بر آن کسانی که بپرهیزند از شرك و استهزا چیزی از شمار ایشان، «وَلَـٰكِن ذِكْرَىٰ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ»[3] ولیکن ای شما که مؤمنان‌اید پند دهید ایشان را به قرآن، مگر بپرهیزند از استهزا. پس گفت هم در صفت منافقان:

[آیه ۱۴۱] ٱلَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ ٱللَّهِ قَالُوٓا أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَـٰفِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوٓا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُم مِّنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ فَٱللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ وَلَن يَجْعَلَ ٱللَّهُ لِلْكَـٰفِرِينَ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً؛ آن کسانی که چشم همی دارند[4] به احوال شما، اگر بود شما را فتحی و نصرتی از خدای تعالی، گویند نه ما نیز بودیم با شما، ما را غنیمت دهید و اگر کافران را بهری بود از حرب، گویند: ای نه ما غلبت کردیم برای شما[5] که فرا شما همی گفتیم دست شما را باشد، و دفع همی کردیم مؤمنان را از شما، خدای تعالی حکم کند میان شما روز قیامت، و هرگز ندهد خدای تعالی کافران را بر مؤمنان حُجَّتی*

[آیه ۱۴۲] إِنَّ ٱلْمُنَـٰفِقِينَ يُخَـٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوٓا إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ قَامُوا كُسَالَىٰ يُرَآءُونَ ٱلنَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ ٱللَّهَ إِلَّا قَلِيلاً؛ خود منافقان خِداع همی کنند[6] با خدای تعالی، و خود مکافات کند ایشان را بدان، و چون[7] برخیزند به نماز، برخیزند به کاهلی و گرانی، ریای مردمان را، و یاد نکنند خدای ـ عزّ و جلّ ـ مگر اندکی*

۱. الانعام (۶) ۶۸ ۲. الانعام (۶) ۶۹ ۳. الانعام (۶) ۶۹ ۴. باد: چشم دارند
۵. باد: بر شما ۶. باد: خداع کنند ۷. باد: و خود

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یعنی: هرچند یاد کنند آن اندکی باشد از بهرِ آنکه آن را به نزد خدای تعالی مقداری نباشد که آن به ریا کرده باشند و اگر بر اخلاص کرده بودندی اَندك آن بسیار بودی.

[آیه ۱۴۳] مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذٰلِكَ لاٰ إِلىٰ هٰؤُلاٰءِ وَلاٰ إِلىٰ هٰؤُلاٰءِ وَمَنْ يُضْلِلِ ٱللهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً؛ متحیّراند و متردّد نه با مؤمنانِ باعتقاد و نه با کافران[1] بظاهر، و هرکه بی‌راهی آفریند وی را خدای تعالی، هرگز نیاوی[2] وی را راهی بحق*

انگه[3] مؤمنان را یاد کرد و ایشان را نهی کرد از آنکه ایشان نیز همچنین کنند که منافقان همی کنند[4] و گفت:

[آیه ۱۴۴] يٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا ٱلْكٰفِرِينَ أَوْلِيٰٓاءَ مِنْ دُونِ ٱلْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلّٰهِ عَلَيْكُمْ سُلْطٰاناً مُبِيناً؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید فرا مگیرید کافران را به دوستی از دونِ مؤمنان، ای همی خواهید که بکنید خدای را ـ عزّ و جلّ[5] ـ بر خویشتن حجّتی ظاهر*

یعنی: عذر خویش به نزدیك وی باطل گردانید و خود مستحق عذاب گردید. و پس ازین منزلتِ منافقان را اندر آخرت ـ یاد کرد[6]، و گفت:

[آیات ۱۴۵-۱۴۶] إِنَّ ٱلْمُنٰافِقِينَ فِي ٱلدَّرْكِ ٱلْأَسْفَلِ مِنَ ٱلنّٰارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً * إِلاَّ ٱلَّذِينَ تٰابُوا وَأَصْلَحُوا وَٱعْتَصَمُوا بِٱللهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلّٰهِ فَأُولٰئِكَ مَعَ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِ ٱللهُ ٱلْمُؤْمِنِينَ أَجْراً عَظِيماً؛ خود منافقان اندر دَرَكِ زیرین باشند از آتش، و هرگز نیابی تو ایشان[7] را یاری* مگر آن کسانی که توبه کنند و به اصلاح آرند[8] کارهای خویش، و اعتماد دارند بر خدای ـ عزّ و جلّ ـ و خالص گردانند

۱. باد: نه به کافر ۲. باد: نیابی ۳. باد: پس ۴. باد: همی کردند
۵. باد: خدا عزّ و جلّ ۶. باد: منافقان یاد کرد ۷. باد: نیابی ایشان
۸. باد: یا اصلاح آورند

دین خویش خدای ـ عزّ و جلّ ـ را، ایشان باشند با مؤمنان بر دین ایشان، و زود بُوَد که بدهد خدای تعالی مؤمنان را اندر آخرت مُزدی بزرگ ـ یعنی بهشت ـ*

[آیه ۱۴۷] مٰا يَفْعَلُ ٱللهُ بِعَذٰابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَءَامَنْتُمْ وَكٰانَ ٱللهُ شٰاكِراً عَلِيماً؛ چه خواهد کرد خدای تعالی به عذاب شما، اگر شکر کنید و ایمان آورید و خدای تعالی شاکر است و داناست به حال ایشان*

و بدان که[1] معنی شکرِ بنده خدای را آن بُوَد که نعمت از وی داند بحقیقت، و معنی شکرِ خدای بنده را آن بُوَد که در طاعت وی را ثواب بسیار دهد.

[آیه ۱۴۸] لاٰ يُحِبُّ ٱللهُ ٱلْجَهْرَ بِٱلسُّوءِ مِنَ ٱلْقَوْلِ إِلاّٰ مَنْ ظُلِمَ وَكٰانَ ٱللهُ سَمِيعاً عَلِيماً؛ دوست ندارد خدای تعالی آواز برداشتن به گفتار بد، مگر کسی را که ستم رسیده باشد و انگاه دعا خواند بر ظالم[2]، و خدای تعالی شنواست و داناست به حقیقتِ حال[3]*

[آیه ۱۴۹] إِنْ تُبْدُوا خَيْراً أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ ٱللهَ كٰانَ عَفُوّاً قَدِيراً؛ اگر پیدا کنید نیکویی و یا بپوشید آن را[4]، و یا عفو کنید از بدی و ستمی که شما را رسیده باشد، خود خدای تعالی اندر گذارنده است و تواناست بر مکافات آن*

و پس ازین یاد کرد صفت جهودان که ایشان ایمان آورده بودند به موسی و عُزَیر ـ علیهما السَّلام ـ و کافر شدند به عیسی و به محمّد ـ علیهماالسَّلام ـ و گفت:

[آیه ۱۵۰] إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِٱللهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ ٱللهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيلاً؛ خود آن کسانی که کافر شدند به خدای تعالی و به رسولان وی، و خواهند[5] که فرق کنند میان خدای

۱. باد: «بدان که» ندارد ۲. باد: «و آنگاه... ظالم» ندارد ۳. باد: «به حقیقت حال» ندارد
۴. باد: «آن را» ندارد ۵. باد: خواهید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تعالی و رسولان وی اندر ایمان، و گویند ایمان آوردیم به برخی و کافر شدیم به برخی، و خواهند که فرا گیرند میان مسلمانی و جهودی راهی*

[آیه ۱۵۱] أُولٰئِكَ هُمُ ٱلْكَافِرُونَ حَقّاً وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً مُهِيناً ؛ ایشان‌اند که کافران‌اند بحقیقت، و باز نهادیم[1] کافران را عذابی خوارکننده*

[آیه ۱۵۲] وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا بِٱللهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ وَكَانَ ٱللهُ غَفُوراً رَحِيماً ؛ خود آن کسانی که ایمان آورده‌اند به خدای تعالی و رسولان او، و فرق نکنند میان یکی ازیشان، ایشان‌اند که زود بُوَد که بدهیم مزدهای ایشان بدانکه ایمان[2] آورده‌اند و خدای تعالی آمرزگار است ایشان را بیامرزد از شرکی که پیش ازین کردند، و رحیم است رحمت کند بریشان*

و بدان که دو تن از جهودان کَعْب بن الاشرف و فنحاص بن عازورا آمدند نزدیكِ پیغمبر ـ صلَّی الله علیه وسلَّم ـ و گفتند: اگر تو پیغمبری، کتابی بیار بیکبار، چنان‌که موسی تورات آورد، خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ اندر شأنِ ایشان گفت:

[آیه ۱۵۳] يَسْئَلُكَ أَهْلُ ٱلْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَاباً مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسىٰ أَكْبَرَ مِن ذٰلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا ٱللهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ ٱلصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ ٱتَّخَذُوا ٱلْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ ٱلْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذٰلِكَ وَآتَيْنَا مُوسىٰ سُلْطَاناً مُبِيناً ؛ همی خواهند از تو اهل کتاب که فرود آری بریشان کتابی از آسمان، خود خواستند از موسی بهتر[3] ازین، گفتند: فرا ما نمای[4] خدای را معاینه، خود بگرفت ایشان را صاعقه بدان ستم که بر خویشتن کردند، و انگاه فرا گرفتند گوساله‌ای را[5] به خدایی از پس آن که آمد بدیشان حجتهای ظاهر، پس عفو بکردیم[6] آن، و بدادیم موسی را ـ علیه السَّلام ـ حجّتی ظاهر ـ یعنی معجزات وی[7]*

۱. باد: بازنهیم ۲. باد: ایمان + که ۳. باد: مهتر ۴. باد: فرانمای
۵. باد: گوساله را ۶. باد: و عفو کردیم ۷. باد: «وی» ندارد

[آیه ۱۵۴] وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ ٱلطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمُ ٱدْخُلُوا ٱلْبَابَ سُجَّداً وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي ٱلسَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقاً غَلِيظاً ؛ و برداشتیم زبرِ ایشان کوه را بسبب محکمی عهد با ایشان، و گفتیم ایشان را اندر شوید بدان در بتواضع و خشوع اندر دیه اریحا، و گفتیم ایشان را ستم مکنید به صید ماهی اندر روز شنبه، و فرا گرفتیم ازیشان عهدی غلیظِ محکم ـ یعنی[1] اندر تورات ـ*

[آیه ۱۵۵] فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ ٱللهِ وَقَتْلِهِمُ ٱلْأَنْبِيَآءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ ٱللهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلاً ؛ پس بدانچه نقض همی کردند عهد محکم خویش را و کفر ایشان به حجّتهای خدای تعالی بر دلهای ایشان[2]، و کشتن ایشان پیغمبران را به ناحق، و گفتار ایشان که دلهای ما غلافهای محکم است، بلکه مُهر نهاده است خدای تعالی بر دلهای ایشان از بهرِ کفر ایشان، پس ایمان نیاورند مگر اندکی که مهرِ کفر نپذیرفتند دلِ[3] ایشان چون عبدالله بن سلام و اصحاب وی*

و تقدیر آیت چنانست که بدین فعلها که ایشان کردند لعنت کردیم ایشان را و مُهر بنهادیم[4] بر دل ایشان.

[آیه ۱۵۶] وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلىٰ مَرْيَمَ بُهْتَاناً عَظِيماً ؛ و نیز به کفر ایشان و گفتار ایشان بر مریم بهتانی بزرگ آن وقت که وی را قَذْف کردند[5] به زنا*

[آیه ۱۵۷] وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا ٱلْمَسِيحَ عِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ ٱللهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ ٱخْتَلَفُوا فِيهِ ... ؛ و نیز به گفتارِ ایشان که ما بکشتیم مسیح عیسی را پسر[6] مریم، رسول خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ را، و نکشتند

۱. باد: «یعنی» ندارد ۲. باد: «بر دلهای ایشان» ندارد ۳. باد: نبود بر دل
۴. باد: مهر نهادیم ۵. باد: کرد ۶. باد: عیسی + پسر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

او را، و نه بر درخت کردند[1] او را، ولیکن شبه وی را بر دیگر کس فکندند از بهرِ ایشان، چنان‌که یاد کردیم، و خود آن کسان که اندر حال وی[2] خلاف کردند، و گفتند ما بکشتیم وی را.

جَهودان بودند و گروهی از ترسایان[3]، آن نیز گفتند ما کشتیم، پس خداوند سبحانه و تعالی گفت:

...لَفِی شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِيناً؛ خود اندر شکی‌اند از خلاف وی، و نیست ایشان را به هیچ علمی، ولیکن متابعت کردند پنداشت را و بنکُشتند وی را به یقین*

و گفته‌اند: معنیش آنست: «وَمَا عَرَفوا قَتْله[4] يَقِيناً» که بَندانستند حقیقتِ حالِ وی، و صفت وی معلوم نشد ایشان را، چنان‌که بایست. و این چُنانست که عرب گوید: «قتلت الشیء علما و خبراً أی عرفته علی الحقیقة» یعنی بحقیقت بدانستم.

[آیه ۱۵۸] بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً؛ بلکه وی را برداشته کرد خدای تعالی بر وی، و خدای تعالی عزیز است عزّ دهد اولیاء خویش را، و به حکمت کند هرچه خواهد[5]*

[آیه ۱۵۹] وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلاَّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً؛ و نیست از اهل کتاب الاّ که ایمان آورند به وی از پیش مرگِ خویش و روز قیامت، - عیسی علیه‌السّلام - بر آنچه کردند گواهی دهد بریشان*

مُجاهِد گوید که معنی این آیت آنست که کس نبود از جهودان که نه چون

۱. باد: و بر درخت نکردند ۲. باد: کسانی اندر وی ۳. باد: ترسایان
۴. باد: قبله ۵. باد: «به حکمت... خواهد» ندارد

ملك‌الموت بیند ایمان آورد، ولیکن آن ایمان وی را سود ندارد اندران وقت. پس ازین پدید کرد خدای - عزّ و جلّ - که هم بسبب ستمکاری ایشان و مُستَحلیِ[1] ایشان چیزهایی که بریشان[2] حرام بکرده‌اند و چنین بودی سنّت خدای تعالی اندر بنی‌اسرائیل که هر آنگه که[3] گناهی بکردندی بزرگ، خدای عزّ و جلّ چیزی از طیّبات بریشان حرام بکردی[4]. چنان‌که گفت: «وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ»[5] و به آخرِ آن گفت[6]: «ذَلِكَ جَزَيْنَاهُم بِبَغْيِهِم»[7] و گفت:

[آیه ۱۶۰] فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيراً؛ پس به ظلمی از ان کسانی که جهود گشته‌اند حرام بکردیم بریشان خوشیهایی که حلال بکرده بودند ایشان را و بمنع ایشان خویشتن را و دیگران را به طاعت[8] خدای تعالی بسیاری*

[آیه ۱۶۱] وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً؛ و فرا گرفتن ایشان مال ربا[9]، و خود نهی کرده بودند ایشان را از ان، و خوردن ایشان مالهای مردمان به باطل، و باز نهادیم کافران را ازیشان عذابی دردنمای*

انگاه گروهی ازیشان استثنا کرد که ایشان عالم بودند و ایمان آوردند تا بدانی که همه اهل کتاب نه بدین صفت بودند.

[آیه ۱۶۲] لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْراً عَظِيماً؛ لیکن آن کسانی که ثابت گشته‌اند در علم ازیشان، و آن کسانی که مؤمنان‌اند ازیشان، کافر نشده‌اند به

۱. باد: مستحلّ ۲. باد: «چیزها... ایشان» ندارد ۳. باد: هرگه که ۴. باد: حرام‌کرد
۵. الانعام(۶)۱۴۶ ۶. باد: به آخرگفت ۷. الانعام(۶)۱۴۶ ۸. باد: از طاعت
۹. باد: ربوا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تحریف کردنِ تـورات، گفت ایمـان آورند بدانچه فـرو فرستیده[1] است بـه تو[2]، و آنچـه فـرو فـرسنیـده از پیش تـو، و آن کسـانی که بـه پـای دارنـد نمـاز را، و آن کسـانی کـه بـدهنـد زکـات، و آن کسـانی که ایمـان آورده‌اند بـه خدای تعـالی و به روزِ قـیامت[3]، ایشـان‌اند که زود بـُوَد که بدهیم ایشـان را مزدی بـزرگ*

و چون خداوند ـ عزَّ و جلَّ ـ فضیحت بکرد[4] جهودان را اندرین آیتها که یاد کردیم، و عیبهای ایشان یاد کرد، و ایشان را بدان گناهان که یاد کردیم سرزنش کرد خشم گرفتند و گفتند: «مَا أَنْزَلَ اللهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيءٍ»[5] و انکار کردند که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ به هیچ کس[6] وحی بکرده باشد از بشر؟ خدای تعالی فرو فرستاد: «وَمَا قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِن شَيءٍ»[7] چنان‌که یاد کردیم و فرو فرستیدیم[8]:

[آیات ۱۶۳-۱۶۴] إِنَّآ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ كَمَآ أَوْحَيْنَآ إِلَىٰ نُوحٍ وَٱلنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰ إِبْرَٰهِيمَ وَإِسْمَٰعِيلَ وَإِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ وَٱلْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَٰرُونَ وَسُلَيْمَٰنَ وَآتَيْنَا دَاوُۥدَ زَبُورًا * وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَٰهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا؛ ما وحی کردیم به تو چنان‌که وحی کردیم به نوح و به پیغمبران از پس وی، و وحی کردیم به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان وی و به عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان، و عطا دادیم داود را زبور * و بفرستیدیم[9] رسولان که یاد نکردیم ایشان را بر تو، و پس چون انکار کنند[10] وحی کردن، و بی‌واسطه سخن گفت با موسی ـ علیه‌السَّلام ـ سخن گفتنی*

۱. باد: فرستاده ۲. گن: «به تو» ندارد ۳. باد: روز بازپسین ۴. باد: کرد
۵. الانعام(۶)۹۱ ۶. باد: «به ... کس» ندارد ۷. الانعام(۶)۹۱ ۸. باد: فرستادیم
۹. باد: «و بفرستیدیم» ندارد ۱۰. باد: کنند «از پیش

[آیه ۱۶۵] رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللهُ عَزِيزًا حَكِيمًا؛ فرستیدیم[1] رسولانی بشارت‌دهندگان مطیعان را و بیم‌دهندگان عاصیان را، تا نباشد مردمان را بر خدای تعالی حُجَّتی از پس فرستادن رسولان[2]، و خدای تعالی عزیز گرداند آن را که خواهد به حکمت، و وحی فرستد بدان‌که خواهد*

[آیه ۱۶۶] لٰكِنِ اللهُ يَشْهَدُ بِمَآ أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلٰٓئِكَةُ يَشْهَدُونَ... ؛ لیکن خدای تعالی گواهی همی دهد[3] بدانچه فرو فرستیده[4] است به تو، فرو فرستیده[5] است آن را به علم وی، و فریشتگان[6] نیز گواهی همی دهند که تو اهل رسالتی*

و اندرین آیت دلیل است بر آنکه خدای را ـ عزَّ و جلَّ ـ علم است خلاف قول معتزله که گفتند: عالم است و وی را علم نه.

... وَكَفَىٰ بِاللهِ شَهِيدًا؛ و کفایت بود خدای تعالی که گواهی دهد*

و این آیت اندر سبب آن فرود آمد که رؤسای مکّه آمدند بر پیغمبر[7] ـ صلعم ـ و گفتند: یا محمّد! جهودان را پرسیدیم از تو و نعت و صفت تو اندر کتاب ایشان. گفتند: وی را ندانیم.

و جماعتی از جهودان آمدند نزدیك پیغمبر ـ صلعم ـ، گفت ایشان را[8]: شما دانید که من رسول خدایم؟ گفتند: ندانیم. خدای تعالی فرو فرستاد: «لٰكِنِ اللهُ يَشْهَدُ»[9] چنان‌که یاد کردیم، و انگاه فـرو فرستید[10] خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ اندر صفت کافـران:

۱. باد: فرستادیم ۲. باد: رسولان فرستادن ۳. باد: گواهی دهد ۴و ۵. باد: فرستاده
۶. باد: فرشتگان ۷. باد: به پیغمبر ۸. باد: «ایشان را» ندارد ۹. النّساء(۴)۱۶۶
۱۰. باد: فرستاد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه ۱۶۷] اِنَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اَللهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلٰالاً بَعِیداً؛ خود آن کسانی که کافر شده‌اند بازداشتند خویشتن را و دیگران را[1] از سبیل خدای تعالی، خود گم شدند، گم شدنی دور از راه حق[2]*

[آیه ۱۶۸] اِنَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ یَکُنِ اَللهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَلاٰ لِیَهْدِیَهُمْ طَرِیقاً؛ خود آن کسانی که کافر شدند و ستم کردند بر خویشتن، خود نیامرزید[3] ایشان را خدای، و ننماید ایشان را هیچ راهی*

[آیه ۱۶۹] اِلاّٰ طَرِیقَ جَهَنَّمَ خٰالِدِینَ فِیهٰا اَبَداً وَکٰانَ ذٰلِکَ عَلَی اَللهِ یَسِیراً؛ مگر راه دوزخ، جاودان باشند اندران همیشه، و آن بر خدای تعالی آسان بود ـ هرچند که بریشان دشخوار[4] است ـ*

و این اندر گروهانی فرود آمده است که اندر معلومِ خدای تعالی چنان بُوَد[5] که ایشان ایمان نیاورند، و انگاه تأکید کرد صفتِ مصطفی را ـ صلّی الله علیه وآله وسلّم ـ:

[آیه ۱۷۰] یٰا اَیُّهَا اَلنّٰاسُ قَدْ جٰاءَکُمُ اَلرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّکُمْ فَآمِنُوا خَیْراً لَکُمْ وَاِنْ تَکْفُرُوا فَاِنَّ لِلّٰهِ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَکٰانَ اَللهُ عَلِیماً حَکِیماً؛ ای شما که مردمان‌اید آمد به شما رسول بحق از خدای شما، ایمان آورید بهتر بود شما را، و اگر کافر شوید خود خدای راست آنچه در آسمانها و زمین است، و خدای تعالی علیم است احوال شما، حکیم است اندر هرچه کند[6]*

و بدان که ترسایان[7] اندر صفتِ عیسی ـ علیه‌السّلام ـ اندر گذشتند[8] تا یعقوبیان ایشان گفتند که او خدایست، و نَسطُوریان ایشان[9] گفتند: او پسرِ خدایست، و

۱. باد: «را» ندارد ۲. باد: از حق ۳. باد: آموزد ۴. باد: هرچند برایشان دشوار
۵. باد: شد ۶. باد: حکیم اندر اختیار کردنِ وی ۷. باد: ترسایان
۸. باد: از خدا + اندر گذشتند ۹. باد: «ایشان» ندارد

مرقوسیان ایشان[1] گفتند: ثالث ثلاثه است: أباً إبناً و رُوحاً قُدساً[2]. خدای تعالی پدید کرد که این قولهای ایشان همه خطاست، وصفت عیسی یاد کرد و ایشان را گفت[3]:

[آیه ۱۷۱] یٰا اَهْلَ اَلْکِتٰابِ لاٰ تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ وَلاٰ تَقُولُوا عَلَی اَللهِ اِلاَّ اَلْحَقَّ اِنَّمَا اَلْمَسِیحُ عِیسَی اِبْنُ مَرْیَمَ رَسُولُ اَللهِ وَکَلِمَتُهُ اَلْقٰاهٰا اِلیٰ مَرْیَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللهِ وَرُسُلِهِ وَلاٰ تَقُولُوا ثَلٰاثَةٌ اِنْتَهُوا خَیْراً لَکُمْ اِنَّمَا اَللهُ اِلٰهٌ وٰاحِدٌ سُبْحٰانَهُ اَنْ یَکُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَمٰا فِی اَلْاَرْضِ وَکَفیٰ بِاللهِ وَکِیلاً؛ ای شما که اهل کتاب‌اید تجاوز مکنید اندر باب دین خویش، و مگویید بر خدای تعالی مگر چیزی که حق باشد، وی را شریك ور منهید[4]، خود مسیح عیسی پسر مریم رسول خدای است و کلمه اوست که وی را گفت: کُنْ فَکٰانَ، بی‌پدری مخصوص گردانید مریم را بدان، و رحمتی بود از خدای بر خلق، ایمان آورید به خدای تعالی و رسولان او، و مگویید که ایشان سه‌اند، باز ایستید از کفر، بهتر بُوَد آن شما را، و خود خدای تعالی خدایست یکی، منزّه است از آنکه باشد وی را فرزندی، او راست هرچه اندر آسمانهاست و هرچه اندر زمین است[5] و کفایت است خدای تعالی نگهبانی وی را*

و بدان که وَفْدِ نَجران گفتند: یا محمّد چراست که صاحب ما را عیب همی کنی؟ پیغمبر ـ صلعم ـ گفت: صاحب شما کیست؟ گفتند: عیسی علیه‌السّلام. پیغمبر ـ صلعم ـ گفت: من چه همی گویم عیسی را علیه‌السّلام؟ گفتند: تو همی گویی که بندهٔ خدایست و رسول خدای. پیغمبر ـ صلعم ـ گفت: عیسی ـ علیه‌السّلام ـ باز اِستَد[6] از آنکه بندهٔ خدای بود؟ گفتند آری، خدای عزّ و جلّ فرو فرستید:

[آیه ۱۷۲] لَنْ یَسْتَنْکِفَ اَلْمَسِیحُ اَنْ یَکُونَ عَبْداً لِلّٰهِ وَلاَ اَلْمَلٰئِکَةُ اَلْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ

۱. باد: «ایشان» ندارد ۲. باد: وگفت حارسیون گفتند قدسنا ۳. باد: «و ایشان... گفت» ندارد
۴. باد: «شریك ور منهید» ندارد ۵. باد: «است» ندارد ۶. باد: ایستد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعاً؛ هرگز ننگ ندارد عیسی که باشد بندهٔ خدای تعالی، و نه نیز[1] فریشتگان مقرّب[2] ننگ دارد از پرستیدن خدای تعالی و بندگی وی، و تکبّر کند[3] و بزرگی کند، حشر کند ایشان را به وی همگنان*

[آیه ۱۷۳] فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذاباً أَلِيماً وَلا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللهِ وَلِيّاً وَلا نَصِيراً؛ اما آن کسانی که ایمان آورده باشند و بکنند کارهای شاهسته[4]، تمام بدهید ایشان را مزدهای ایشان، و بیفزاید ایشان را از فضل خویش، و اما آن کسانی که ننگ دارند و تکبّر کنند از سجود وی را، خود عذاب کند ایشان را عذابی[5] دردنمای، و نیابند ایشان را از دون خدای تعالی دوستی و نه یاری‌کننده‌ای*

[آیه ۱۷۴] يا أَيُّهَا النّاسُ قَدْ جاءَكُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً؛ ای شما که مردمان‌اید خود آمد به شما حجّتی از خدای شما، و فرو فرستیدیم[6] به شما نوری پیدا، یعنی قرآن*

[آیه ۱۷۵] فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِراطاً مُسْتَقِيماً؛ و امّا آن کسانی که ایمان آوردند به خدای تعالی، و پناه کردند[7] با وی، زود ایشان را فرود آورد[8] اندر رحمت خویش و اندر منّت خویش، و بنماید ایشان را به دینِ وی راه راست[9]*

و بدان که روایت کرده‌اند از جابر بن عبدالله که وی گفت: بیمار شدم، پیغمبر ـصلعم ـ و ابوبکر صدّیق به عیادتِ من آمدند، و من از هُش[10] بشده بودم.

۱. باد: «نیز» ندارد ۲. باد: مقرّب + است و هرکه ۳. باد: «کند» ندارد
۴. باد: شایسته ۵. باد: ایشان عذابی ۶. باد: فرستادیم ۷. باد: پناه آوردند
۸. باد: فرو آورد ۹. باد: و بنماید راه راست ایشان را ۱۰. باد: هوش

حکایت ـ چنانکه یاد کردیم ـ گفتم: یا رسول‌الله چون کنم اندر حال خویش؟ و مرا دو خواهر است و نه پدر و نه مادر و نه فرزند دارم، مرا هیچ جواب نداد[1] و بیرون شد، انگاه باز آمد و گفت: یا جابر چنان همی بینم که ترا ازین بیماری مرگ برسد[2]، و خدای تعالی فرو فرستید[3] اندر خواهران تو، و ایشان را دو بَرْخ کرد، و بر من خواند:

[آیه ۱۷۶] يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلالَةِ إِنِ امْرُؤٌا هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ ما تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثانِ مِمّا تَرَكَ وَإِنْ كانُوا إِخْوَةً رِجالاً وَنِساءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ؛ فتوی پرسند از تو یا محمّد اندر حکم کَلالَه، بگوی یا محمّد که[4] خدای خبر دهد شما را در حکم کَلالَه، اگر مردی بمیرد و وی را فرزند نبود و وی را خواهری بود نیمهٔ ترکهٔ وی را[5] باشد، و وی را باشد میراث آن خواهر، اگر وی را نباشد فرزند، اگر باشند[6] دو خواهر که از وی بازمانند ایشان را دو بَرْخ بوَد از آنچه بازگذارد، و اگر برادران و خواهران باشند مردان و زنان، ذکر[7] را باشد چند بهرهٔ دو ماده، و بیان همی کنند[8] خدای تعالی شما را، تا بیراه نگردید و خدای تعالی به هر چیزی[9] داناست*

۱. باد: بداد ۲. باد: نرسد ۳. باد: فرستاد ۴. باد: بگو یا محمد
۵. باد: نیمه وی را ۶. باد: باشید ۷. باد: نر ۸. باد: بیان کند
۹. باد: بر همه چیز

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سورة المائِدة

مائة و عشرون آية

این سورت مدنی است مگر یك آیت: «اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ»[1] تا آخر آیت. و آیاتهاش[2] صد و بیست است اندر عدد کوفی، و بیست و یك اندر عدد مدنی و بصری. و دو هزار و هشتصد و چهار کلمه است و یازده هزار و نهصد و سی و سه حرف است.

و اندر خبر اُبَیّ بن کَعْب است که: هرکه سورة المائدة برخواند، وی را بدهند به عددِ هر جهودی و ترسایی که اندر دنیا نَفَسی زده باشند ده حَسَنه، و از وی فرو نهند ده[3] سَیِّئه، و بردارند وی را ده[4] درجه میان هر درجتی بیشتر از آنکه میان مشرق و مغرب، و وی را بُوَد چند مزد هر آن کسی که حکم کرده باشد بدانچه فرو فرستیده[5] است خدای

۱. المائدة (۵) ۳ ۲. باد: آیتهاش ۳. باد: و + ده ۴. باد: بردارند ده
۵. باد: فرستاده

تعالی، یا برخوانده باشد آن را، یا ایمان آورده باشد[1] بدانچه بُوَد وی را نزد خدای تعالی از مزید. «طُوبیٰ لِمَنْ قَرَأَهُ فِی عُمْرِهِ مَرَّةً واحدةً» خُنك آن که در همه عمر یکبار بخواند. و اوّلش این است[2]:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

به نام خداوند مهربانِ بخشاینده

[آیه ۱] یٰاَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا اَوْفُوا بِالْعُقُودِ اُحِلَّتْ لَکُمْ بَهِیمَةُ الْاَنْعَامِ اِلاّٰ مٰا یُتْلیٰ عَلَیْکُمْ غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ وَ اَنْتُمْ حُرُمٌ اِنَّ اللّٰهَ یَحْکُمُ مٰا یُرِیدُ؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید وفا کنید به عهدهای شریعت و عقدهای آن، حلال بکرده‌اند شما رابی‌زفانان[3] از چهارپایان ـ یعنی آنچه اهل جاهلیت بر خود حرام کرده بودند از اشتر و گاو و گوسفند ـ مگر آنچه برخوانند بر شما نه چنان‌که حلال گردانید صید را و شما مُحرِم، خود خدای تعالی حکم کند آنچه خواهد*

و بدان که شُرَیح بن ضبیعة اَلْبَکْری که وی را حطیم خواندندی آمد اندر مدینه تنها، و لشکر خویش را بیرون بگذاشت و اندر آمد[4] نزدیك پیغمبر ـ صلعم ـ و گفت: تو خلق را بچه همی خوانی؟ گفت: بدانکه همی گویند «لا إلٰه إلاّ الله» و به نماز کردن و زکات دادن. گفت: نیکوست ولیکن ما را میران‌اند که ما هیچ کار بی‌ازیشان[5] بَنَبریم، و مگر که من[6] بازآیم و مسلمان گردم و ایشان را با خویش بیاورم[7]. و برخاست و بیرون شد. پیغمبر ـ صلعم ـ [گفت]: این اندر آمد با روی کسی که کافر باشد و بیرون شد با قفای کسی که غادِر[8] باشد و هرگز وی مسلمان نگردد. پس چون وی از

۱. باد: ایمان باشد ۲. باد: «و اولش ... است» ندارد ۳. باد: بی‌زبان
۴. باد: و درامد ۵. باد: بی‌ایشان ۶. باد: مگر من ۷. باد: و ایشان را بیارم
۸. باد: قادر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مدینـه بیرون شد گرازهٔ[1] مدینه براند انگاه تا سال [2] دیگر با حاجیان بَکر بن وایل بیرون آمد از یَمامه، و تجارتی عظیم داشت و ایشان هَدْی را[3] تقلید کرده بودند، یعنی قِلاده اندر گردن افکنده بـودند نشـان حـرم را. مسلمانان آمدند بـه نزدیك پیغمبـر ـ صلعم ـ و گفتند: حطیـم آمده است بـه حج، بگذار ما را با وی تاکین اندر یابیـم. پیغمبر گفت ـ صلعم ـ ایشان را هَدْی تقلید کرده‌اند. گفتند: یـا رسـول‌الله آن چیزی بود که انـدر جاهلیّت مـا همی گفتیمی. پیغمبر ـ صلعم ـ بنگذاشت[4]، خـدای تعالی فـرو فـرستید[5]:

[آیه ۲] يَـا اَيُّـهَا الَّذِينَ اٰمَنُـوا لا تُحِلُّوا شَعٰـآئِرَ اللهِ وَلاَ الشَّهْرَ الْحَرٰامَ وَلاَ الْهَدْىَ وَلاَ الْقَلاٰئِدَ وَلاَ آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرٰامَ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوٰاناً وَاِذٰا حَلَلْتُمْ فَـاصْطٰادُوا وَلاَ يَجْرِمَنَّكُمْ شَـنَاٰنُ قَوْم اَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرٰامِ اَنْ تَعْتَدُوا وَتَعٰاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوىٰ وَلاٰ تَعٰاوَنُوا عَلَى الْاِثْمِ وَالْعُدْوٰانِ وَاتَّـقُـوا اللهَ اِنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعِقٰابِ؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید حلال بمکنید[6] نشانهای عبادت خدای تعالی و نه ماه حرام را به حـرب کردن اندران، و نـه حیوانی که قـربان را فرستـاده‌اند برای خـدای، و نه حیـوانی که آن را قِلاده در گردن کـرده باشند حـرام را، و نه آن کسانی که قصد کرده باشند خانهٔ کعبه را، همی جویید فضلی از خـدای خـویش و خشنـودی بـر حسـاب اعتقـاد خـویش، و چـون حلال کردید صید کنید اگر خواهید[7] و حمل مکنـاد[8] شما را دشمنی گروهی، از بهرِ آنکه منع[9] کرده‌اند شمـا را از مسجد حـرام بدانکه تعـدّی کنید و یـاری کنید یك دیگر را بـر[10] طاعت و پـرهیزگاری از مخالفت، و یـاری مکنید یکدیگر را بـر معصیت و ستم کردن، و بترسید از خـدای تعالی، و خود خـدای تعـالی سخت عقوبت است مخالـفـان خـویش را[11] *

۱. باد: کراره ۲. باد: آنگاه سال ۳. باد: ایشان را ۴. باد: نگذاشت
۵. باد: فرستاد ۶. باد: مکنید ۷. باد: خواهد ۸. باد: مکنید
۹. باد: گروهی که منع ۱۰. باد: و یاری کنید بر ۱۱. باد: «مخالفان... را» ندارد

[آیه ۳] حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَـةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمٰـا اُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِـهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَـرَدِّيَـةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمٰـا اَكَلَ السَّبُعُ اِلاّٰ مٰاذَكَّيْتُمْ وَمٰا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَاَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْاَزْلاٰمِ... ؛ حرام بکرده‌اند بر شما مُردار خوردن[1] [بی‌بسمل، چون] ملخ و خون ریخته[2] و گوشت خوك و آنچه بر نام کُشته باشند جز از خدای، و آنچه آن را خَوَه کرده باشند[3] از حیوانات، و آنچه کشته باشند به زخم، و آنچه از بالا بیفتد و بمیرد، و آنچه بزخم سُرو مرده باشد، و آنچه نخورده باشد وی را دد و دامی که پاره‌ای مانده باشد مگر آنچه دَرْیابِید[4] کشتن وی، و آنچه بکشته باشند بر روی بتان، و آنچه قسمت احوال خود جویید[5]، یعنی به اَزْلام، یعنی[6] به تیرچه.

چنان‌که اهل جاهلیّت همی کردندی، چون خواستندی که سفر کنند یا تدبیری کنند به نزدیك بت آمدندی و چندین تیر بر آنجا[7] نهاده بودی پَر و پیکان نداشتی بر بَرْخی نبشته[8]: «أمرنی ربّی»، و بر برخی نوشته: «نَهانی ربّی». تدبیر خویش را بر آن بنا کردندی، خدای از ان نهی کرد اندر اسلام[9] و گفت:

... ذٰلِكُمْ فِسْقٌ اَلْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلاٰ تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى وَرَضِيتُ لَكُـمُ الْاِسْلاٰمَ دِيناً فَمَنِ اضْطُـرَّ فِى مَخْمَصَةٍ غَـيْـرَ مُتَجٰانِفٍ لِاِثْمٍ فَاِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ آن شما را فسق[10] است امروز، نومید گشتند آن کسانی که کافر شده‌اند از دین شما ـ یعنی آنان که از دین برگردند ـ مترسید ازیشان، و بترسید از من، امروز تمام بکردم شما را دین شما، و تمام کردم بر شما نعمت خویش، و پسندیدم شما را مسلمانی دینی، هرکه او را جهدی رسد انـدر گرسنه‌ای چنان‌که وی مـایل نبُوَد به

۱. باد: خوردن + مکر ماهی ۲. باد: «ریخته» ندارد ۳. باد: خواو بُرده باشند
۴. باد: دریابید ۵. باد: جویند ۶. باد: «یعنی» ندارد ۷. باد: تیر آنجا
۸. باد: نوشته ۹. باد: «اندر اسلام» ندارد ۱۰. باد: از شما فسق

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

معصیتی، خود خدای تعالی آمرزگار است و رحیم است[1]*

و معنی این سخن آنست که هرکه مضطر گردد فرا خوردن چیزی از آنچه یاد کردیم حرامی آن، اندر سفری یا اندر حضری، و آن سفر از بهرِ معصیتی همی نکند، وی را رو باشد که بضرورت[2] این چیزها بخورد.

و بدان که این آیت که همی گوید: «اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ»[3] فرود آمد روزِ آدینه و روز[4] عَرَفه از پس نماز دیگر اندر حَجّ وداع، و پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ ایستاده بود به عَرَفات، و نشسته بود بر ناقهٔ عضبا. و طارق بن شهاب گوید که: مردی از جهودان آمد به نزدیكِ عمر بن خطّاب و گفت: آیتی است که شما همی خوانید که اگر آن بر ما فرود آمدی از ان روز عیدی ساختمانی[5]. گفت: ما را این روز آدینه و روز عَرَفه فرود آمد و هردو بحمد الله[6] ما را عید است.

ابن عبّاس گوید: آن روز که این فرود آمد عید بود از پنج گونه: روز آدینه بود و روز عرفه بود و عید جهودان بود و عید ترسایان[7] و عید گَوْرَگان[8] بود و هرگز از پیشِ آن و از پسِ آن این همه منزلتها گرد نیامد اندر یك روز[9]. و چون عمر خطّاب این آیت بشنید که فرود آمد بگریست، پیغمبر ـ صَلَّی الله عَلَیْهِ وسلّم ـ گفت: چرا همی گریی یا عمر؟ گفت یا رسول الله از برای آنکه[10] هر روزی دین ما بر زیادت بود اکنون که تمام شد از پس تمامی نبود مگر نقصان. پیغمبر ـ صَلَّی الله عَلَیْهِ وسلّم ـ وی را گفت: صَدَقْتَ یا عُمر. و بدان که[11] پس از ان پیغمبر ـ صَلَّی الله عَلَیْهِ وسلّم ـ هفتاد ویك روز بزیست و ازین جهان بیرون شد[12].

و بدان که از پیغمبر ـ صَلَّی الله عَلَیْهِ وسلّم ـ همی پرسیدندی از حلال و حرام و طعامها و گوشتها و صیدها و طعامی که کافران ساخته باشند و حیوانی که کُشته باشند

۱. باد: «است» ندارد ۲. باد: باشد به‌ضرورت ۳. المائدة(۵)۳ ۴. باد «و روز» ندارد
۵. باد: ساختیمی ۶. باد: آمد و بحمد الله ۷. باد: ترسایان ۸. باد: گیران
۹. باد: «اندر یك روز» ندارد ۱۰. باد: «از... آنکه» ندارد ۱۱. باد: «بدان که» ندارد
۱۲. باد: از جهان برفت

و زنان ایشان را که به زنی نشاید[1] خواستن، خدای ـ تعالی جلّ جلاله ـ فرو فرستید[2] اندر صفت ایشان.

[آیه ۴] یَسْئَلُونَکَ مَاذَآ اُحِلَّ لَهُمْ قُلْ اُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُکَلِّبِینَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَکُمُ اللهُ فَکُلُوا مِمَّآ اَمْسَکْنَ عَلَیْکُمْ وَاذْکُرُوا اسْمَ اللهِ عَلَیْهِ وَاتَّقُوا اللهَ اِنَّ اللهَ سَرِیعُ الْحِسَابِ؛ همی پرسند ترا یا محمّد که چه حلال بکرده‌اند ایشان را، بگو یا محمّد: شما را پاکیها ـ یعنی آنچه کشته باشند ـ و آنچه آموخته‌اید از حیوانی که کسب کنید صید را با غالیدن ایشان را بیاموزید ایشان را، چون سگ و باز و آنچه شما را آموخته است خدای تعالی، بخورید از آنچه ایشان فرود آرند بر شما، یعنی بگیرید و بخورید، و یاد کنید نام خدای تعالی بر وی، و بترسید از خدای تعالی که خدای تعالی زود شمار است*

و بدان که این آیت دلیل است بر فضل علم؛ از بهرِ آنکه خسیس‌ترین حیوانات سگ است انگاه چون وی را تعلیم کنی تا آن مقدار بیاموزد که صید برای خداوند نگاه بایدداشت[3] صید وی حلال گردد و اگر این مقدار نداند و از ان صید که بگیرد بخورد، صید وی حرام باشد و اندرین باب وی را فضل باشد بر کسی که ایمان ندارد به خدای از جمله مردمان؛ از بهرِ آنکه اگر گَوْری گوسپندی[4] بکُشد از ان نشاید خوردن، و اگر سگی که این مقدار داند بکشد بشاهد خوردن[5]، وی را تمام بود از فضل علم آنکه به یك مسأله آن سگ بر جنسی از مردمان فضل گیرند.

[آیه ۵] اَلْیَوْمَ اُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِینَ اُوتُوا الْکِتَابَ حِلٌّ لَکُمْ وَطَعَامُکُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِینَ اُوتُوا الْکِتَابَ مِنْ قَبْلِکُمْ اِذَا اٰتَیْتُمُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ مُحْصِنِینَ غَیْرَ مُسَافِحِینَ وَلَا مُتَّخِذِی اَخْدَانٍ وَمَنْ یَکْفُرْ بِالْاِیمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِی الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِینَ؛ امروز

۱. باد: که نشاید ۲. باد: فرستاد ۳. باد: نگاه دارد ۴. باد: گیری گوسفندی
۵. باد: بشاید خورد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حلال بکردند شما را چیزهای پاك و طعام آن کسانی که داده‌اند ایشان را کتاب، حلال است شما را، و طعام شما حلال است ایشان را و زنان پرهیزگاران[1] از جملهٔ مؤمنات و زنان آزاد از ان کسانی که داده‌اند ایشان را کتاب از پیش شما انگاه که فرا ایشان دهید کاوین ایشان، پرهیزگاران باشید نه بر سبیل زنا کردن و نه فرا گرفتن زنی را بدوستی، و هرکه کافر شود[2] به ایمان، وی را ثواب نباشد به عملی که کرده باشد بی‌ایمان، و او در قیامت از زیانکاران باشد ـ یعنی اهل دوزخ[3] ـ*

[آیه ۶] يٰٓاَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوٓا اِذَا قُمْتُمْ اِلَى الصَّلٰوةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَاَيْدِيَكُمْ اِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَاَرْجُلَكُمْ اِلَى الْكَعْبَيْنِ وَاِنْ كُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا وَاِنْ كُنْتُمْ مَرْضٰى اَوْ عَلٰى سَفَرٍ اَوْجَآءَ اَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَآئِطِ اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَآءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَآءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَاَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید چون برخیزید از بهرِ نماز، بشویید رُویهای شما به نیّتِ دست و رُوی شُستن، و دستهای شما تا وارَن[4]، و مسح کشید بر سرهای خویش و بشویید پایها تا دو کَعب، و اگر موزه باشید پوشیده، مَسح کنید بر موزه، و اگر جُنُب باشید غُسل کنید، و اگر باشید بیمار و یا بر سفر باشید یا آید یکی از شما غایِط و یا بَرمجید زنان را و نیابید آبی، قصد کنید به خاکی پاك، پس مسح کشید بر رویهای خویش و دستهای خویش از ان خاك، نخواهد خدای تعالی که برنهد بر شما از سختی هیچیز، ولیکن خواهد که پاك بکند شما را از حَدَثها و از گناهان[5]، و تمام بکند نعمت خویش بر شما تا مگر شما وی را شکر کنید*

۱. باد: پرهیزگار ۲. باد: شَد. «شَد» در متون دیرینهٔ فارسی بجای «شود» مکرر بکار رفته است
۳. باد: «یعنی... دوزخ» ندارد ۴. باد: مرفق ۵. باد: «شما را... گناهان» ندارد

بدان که آن[1] چیزها که دست و روی شستن واجب بکند چهار چیز است[2]: اوّل آنکه چیزی[3] از دو سبیل، از پیشین یا از پسین[4]، بیرون آید هرچه باشد اندك یا بسیار، مُعتاد یا نادر، ظاهر، طاهر یا نَجِس.

و دیگر آنکه کف[5] دست به فَرجِ یکی از بنی آدم بازآید از[6] پیشین یا بازپسین، بقصد یا بی‌قصد، خُرد یا بزرگ، خویش یا بیگانه.

سیوم آنکه پوست مردی به پوست زنی بازآید خرد یا بزرگ، بقصد یا بی‌قصد، خویش یا بیگانه.

چهارم آنکه عقل زایل شود به هر وجه که باشد از خواب و از سُکر و از جنون، مگر آن کسی که در خواب شود راست نشسته، چنان که هیچ نجنبیده.

و آنچه غسل واجب کند بر مردان، دو چیز است[7]:

یکی آنکه آب مَنی از وی بیرون آید.

و دیگر آنکه خَتان مردی اندر فَرجی غایب گردد.

و آنچه غسل واجب کند بر زنان، چهار چیز است[8]: دو این که یاد کردیم.

سدیگر آنکه حَیْضش بریده شود.

چهارم آنکه نِفاسش بریده شود.

و هرکه فرمان یابد او را نیز بیاید شست. و آن کس که وی را بشُویَد غُسل بر وی واجب آید بر یك قولِ شافعی رحمة الله علیه[9].

و فرایض وضو[10] شش است:

اوّل نیّت کردن که بدین روی شستن نماز خواهد کردن و یا بدین حَدَث همی بردارد و با این دست وروی شستن واجب است. و این نیّت انگاه باید کرد به دل، که آب فرا چیزی از روی رسانی به قصدِ روی شستن. و اگر این نیّت به زبان بگوید بهتر باشد.

۱. باد: «آن» ندارد ۲. باد: چهار است ۳. باد: اول چیزی ۴. باد: از پیش یا از پس
۵. باد: کفت ۶. باد: «از» ندارد ۷. باد: دوست ۸. باد: چهارست
۹. باد: «رحمة... علیه» ندارد ۱۰. باد: «وضو» ندارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و دیگر آنکه روی بشوید از آنجا که رُستنِ[1] موی سر باشد اندر عادت، تا آنجا که آخرِ زنخ باشد، و از نرمهٔ گوش تا نرمهٔ گوش. چنان‌که فرا زیرِ ابرو و مُژه چشم و عذارَین و شارب رساند، و زیرِ هر موی دیگر که پوست اندر زیرِ آن پیدا بُوَد و بتوان دید[2].

و سیوم آنست که هردو دست بشُویَد تا به مرفقین[3]، چنان‌که مرفق را اندر شستن آرد.

و چهارم آنکه مسح کشد بر سر، آن مقدار که نام مسح بر آن افتد، و آن آن بُوَد که دست نیز بر سر نهد و آن را از خویش فراتر کشد.

و پنجم آنست که هردو پای بشوید تا کَعْبَین، و کعب نیز اندر شستن آرد.

و ششم آنست که ابتدا روی بشُویَد انگاه دست، انگاه مَسْحِ سر، انگاه پای. و اگر بخلاف این بشُویَد روا نباشد.

و شافعی ـ رحمه الله ـ اندر قدیم گفته است که اندر تتابع نیز شرط است و آن آن بُوَد که چون روی شویی، پیش از آنکه روی خشك شود و دیر برآید[4] دست بشُوری[5]، و همچنین هر عضوی تا به آخر.

و سنّتهای دست و روی شُستن بسیار است: یکی آنست که چون دست فرا آبی کنی، نامِ خدای بر وی بگوی[6]: «بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَعَلیٰ مِلَّةِ رَسُولِ الله». چنان‌که پیغمبر ـ صلّی الله علیه ـ گفت.

و دیگر آنکه سه بار کفِ دست بشویی پیش از روی شستن.

و سیوم آنکه آب اندر دهن کنی سه بار.

و چهارم آنکه آب اندر بینی کنی سه بار.

و پنجم آنکه مسواك کنی.

و ششم آنکه هر اندامی را که بشویی سه بار بشویی.

---

۱. باد: رستنگاه ۲. باد: توان دید ۳. باد: مرفق ۴. باد: «و دیر برآید» ندارد
۵. باد: بشوئی ۶. باد: گوئی

و هفتم آنکه خلال کنی موی را بر انگشتان دست و پای.

و هشتم آنکه دست راست و پای راست از پیش چپ بشویی.

و نهم آنکه پاره‌ای از زبرِ مِرفَقین و کَعْبَین اندر شستن آری.

و دهم آنکه مسح سر کنی سه بار.

و یازدهم آنکه جملهٔ سر مسح کشی.

و دوازدهم آنکه گوش را مسح برکَشی به آبی نو که آن را برگیری.

و سیزدهم انکه گردن[1] را مَسحْ برکَشی.

و اندر خبر آمده است که: هر آن کسی که[2] به آخرِ دست و روی شُستن بگوید: «لا إله إلاّ الله وَحْدَه لاَ شَرِیكَ لَه، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَ هُو یُحیی ویُمیتُ، وهُوَ عَلیٰ كُلِّ شیءٍ قَدِیرٌ، اَسْتَغْفِرُ اَللهَ واَتُوبُ إلیه» گناهان وی بریزد[3]. و نیز آمده است که دو رکعت نماز کند، بر اثرِ دست و روی شُستن، گناهان وی بریزد[4].

و نیز[5] احتیاط کند و اندر آب اسراف نکند هرچند بر لب جوی باشد.

و فریضه‌های غسل دو است:

نیّت کردن غسلِ واجب و یا برداشتن خبایث، و آب فرا همه پوست رسانیدن، چنان‌که به روی برود.

و بدان که[6] سنّتهای آن آنست که نخست خویشتن پاك بکند به آب، انگاه دست وروی بشوید چنان‌که نماز را شاهد. چون از پای شُستن بپردازد مَغاکها که اندر تن بُوَد بقصد، آب فراز آن رساند[7]. چون گوش سه بار آب برگیرد به دست، و به وی باز زند، تا به یقین بداند که آب اندرین رسید تا آنجا که آن سوراخ خرد باشد و بینی و دهن و زیر دستها و ناف و زیر زانوها و میان انگشتان[8]، و هریکی را بقصد آب فرا وی رساند و انگاه سه بار آب بر سر ریزد چنان‌که فرا همه تن رسد.

---

۱. گن: کرد ۲. باد: هرکسی که ۳. باد: «گناهان... بریزد» ندارد
۴. گن: «گناهان... بریزد» ندارد ۵. باد: «و نیز» ندارد ۶. باد: «بدان که» ندارد
۷. باد: فرا آن، گن: فراز رساند ۸. باد: انگشت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اینست تمامی سنّتهای غسل.

و هر آن کسی که مُحدث بود و یا جُنُب، و آب نیابد تیمّم کند به خاك پاك، پس از آنکه آب طلب کند و نیابد[1] و وقت نماز اندر آمده باشد، نیّت کند تیمّم واجب، و خاك فرا ظاهر وی رساند و ترتیب نگاه دارد. چندانی که اندر دست و روی شُستن[2]، انگاه فرا هردو دست رساند و ترتیب نگاه دارد. چنان‌که بر روی از پیش دست[3] تیمّم بکند. و اگر اندر حضر آب نیابد هم تیمّم کند بدین شرط که یاد کردیم، ولیکن نماز اعادت کند چون آب بیابد.

و اگر کسی ریشی دارد یا بیماریی، که از ان از هلاك[4] ترسد که آب فرا تن رساند، روا بُوَد که تیمّم کند.

و اگر کسی بُوَد که نه آب یابد و نه خاك که بدان تیمّم کند بدان حال که باشد نماز کند.

اگر کسی موزه پوشد و اندران حال که همی پوشد بر طهارتی تمام باشد، روا بوَد که مسح بر موزه کشد چندانی که[5] نام مسح بر آن افتد. و اگر اندر حضر باشد یك شبان روز، و اگر در سفر باشد سه شبان روز، ابتدا از انگاه که وی را حَدَث افتد از پس پوشیدن موزه، و نشاید که مسح کند بر موزه‌ای که اندران سوراخ باشد که پای را از ان بتوان دیدن[6]، اندك یا بسیار. و چون مدّت مَسح بگذرد دست و روی شُوی با سر گیرد[7].

[آیه ۷] وَٱذْكُرُوا نِعْمَةَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ ٱلَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَٱتَّقُوا ٱللَّهَ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ؛ و به یاد کنید[8] نعمت خدای تعالی بر شما و مُحکم عهد وی آنکه عهد کرده است با شما بدان، انگاه که گفتید: شنیدیم که ایشان را از صُلبِ آدم بیرون آورد، و طاعت داشتیم، و بترسید از خدای تعالی که

۱. باد: «و نیابد» ندارد ۲. گن: دست روی شوی شوند ۳. گن: از پس دست
۴. باد: اعلاك ۵. باد: چندان‌که ۶. باد: دید ۷. باد: دست و روی باز به سر شوید
۸. باد: یاد کنید

خدای تعالی داناست به هستی که اندر دلهاست از خیر و شرّ*

[آیه ۸] يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَـَٔانُ قَوْمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعْدِلُوا ٱعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَٱتَّقُوا ٱللَّهَ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید باشید ایستیده[1] خدای را گواهانی به عدل، و حمل مکناد شما را دشمنی گروهی بدانکه عدل نکنید، عدل کنید که آن نزدیك‌تر است به پرهیزگاری، و بترسید از خدای تعالی که خدای تعالی داناست به آنچه همی کنید*

[آیه ۹] وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ؛ وعده کرده است خدای تعالی آن کسانی را که ایمان آورده‌اند و کرده باشند کارهای شایسته، ایشان راست مغفرت و مزدی بزرگ[2]*

[آیه ۱۰] وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِـَٔايَـٰتِنَآ أُو۟لَـٰٓئِكَ أَصْحَـٰبُ ٱلْجَحِيمِ؛ و آن کسانی که کافر شدند و به دروغ داشتند[3] حُجّتهای ما را، ایشان‌اند اهل دوزخ*

و بدان که مُجاهِد گوید که پیغمبر ـ صلعم ـ مُنْذر بن عَمْرو الأنصاری را با سی سوار بفرستاد تا بشَوَند به نزدیكِ بَنی عامِر بن صَعْصَعَه، چون بیرون آمدند عامر بن الطُّفَیل را دیدند بر بِئرِ مَعُونه با قوم خویش جنگ کردند، مُنْذر کشته شد و جمله اصحاب وی مگر سه تن که بطلب ستوری شده بودند که ازیشان گم شده بود یکی ازیشان عبدالله بن اُمیّة الضمری بود وی نیز کشته شد، و آن دو تن باقی ماندند اندر راه دو تن دیدند از بنی سلیم، و میان پیغمبر و بنی سلیم مُوادِعَه بود، ایشان هردو تن آن هردو مرد را بکشتند قوم ایشان نزدیك پیغمبر ـ صلعم ـ آمدند و دِیَت خواستند، پیغمبر ـ صَلَّی‌الله عَلَیْهِ وسلّم ـ بیرون شد و با وی بود ابوبکر صدیق و عثمان ذی‌النّورین و امیرالمؤمنین علی[4] و طَلْحَه و عبدالرحمن بن عَوْف، و رفتند تا نزدیك کَعْب بن

۱. باد: ایستاده ۲. باد: مزد بزرگ ۳. باد: به دروغ زن داشتند
۴. باد: ابوبکر و عثمان و علی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

اَلْأَشْرَف و بنی‌النَّضِیر، و یاری همی خواستند ازیشان اندر دِیَت. آن دو مرد گفتند: آری یا ابا القاسم گاهِ آن آمد که از ما حاجتی خواهی، بیا بنشین تا طعامی[1] آوریم و آنچه همی خواهید شما را بدهیم. پیغمبر ـ صلعم ـ با اصحاب خویش بنشستند جَهودان با یکدیگر خالی شدند و گفتند: هرگز ما محمّد را نزدیکتر ازین نیابیم که یافتیم، کیست که بر پُشتِ این خانه شود و سنگی بر سرِ وی فرو گذارد[2] و ما را از وی برهاند؟ عَمرو بن جَحْش بن کَعْب گفت: مَنَم که این تمام کنم. پس آسیاب سنگی بزرگ[3] برگرفت، خدای ـ عزّ و جلّ ـ دستهای ایشان فرو گرفت تا آن را نتوانستند انداختن[4]، و جبرئیل بیامد و پیغمبر را ـ صلعم ـ از آن خبر داد، پیغمبر ـ صلعم ـ برخاست و با اصحابِ خویش بسلامت بیرون آمد، خدای تعالی اندر صفت آن حال[5] فرو فرستاد:

[آیه ۱۱] یٰٓاَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ اِذْ هَمَّ قَوْمٌ اَنْ یَبْسُطُوٓا اِلَیْکُمْ اَیْدِیَهُمْ فَکَفَّ اَیْدِیَهُمْ عَنْکُمْ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَعَلَی اللّٰهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید یاد کنید نعمت خدای تعالی بر شما انگه که قصد کردند گروهی که بگشایند بر شما دستهاشان، پس باز داشت دستهای ایشان از شما، و بترسید از خدای تعالی و بر خدای تعالی توکّل کنادا[6] مؤمنان*

و بدان که[7] چون این خیانت از جهودان یاد کرد پس ازین بسیاری از افعال زشت که ایشان کرده‌اند یاد کرد[8]. یکی از ان، آن بود که خدای تعالی موسی را ـ علیه‌السَّلام ـ وعده کرده بود که فرا قومِ وی دهد زمین شام را، و آن را اَرضُ المُقدَّسه خواند و آنجا جبّاران نشستندی، کنعانیان چون بنی‌اسرائیل اندر مصر قرار گرفتند خدای تعالی ایشان را فرمود تا به شام شوند و جهاد کنند با دشمنانِ خدای تعالی، و وی را وعده کرد نصرت

۱. باد: تا ایشان را ۲. باد: فرو زند ۳. باد: آسیا سنگی بزرگی، گن: سنگ آسیاب بزرگ
۴. باد: نتوانست انداخت ۵. باد: «اندر... حال» ندارد ۶. باد: کناد
۷. باد: «بدان که» ندارد ۸. باد: «یاد کرد» ندارد

بریشان، و وی را گفت: دوازده نقیب فراگیر از قومِ خویش، هر سِبْطی نقیبی، تا کفیل باشند بر قوم بدانکه وفا کنند بدانچه ایشان را فرمایند. پس موسی ـ علیه‌السَّلام ـ این دوازده نقیب را اختیار کرد از دوازده سِبْط، و برفت با بنی‌اسرائیل تا نزدیك زمین کَنْعان رسیدند، این نقیبان را بفرستاد تا خبرها تجسّس کنند، چون برفتند یکی از ان جباران ایشان را پیش آمد[1] که وی را عَوج بن عَنَق خواندندی بالای وی بیست هزار و سه هزار و سی ارش بود[2]. چنین گوید[3] ابن عمر که دست فرا قعرِ دریا کردی و ماهی برآوردی، و آن را بر بالای چشمهٔ آفتاب بداشتی[4] و بِرْیان کردی و بخوردی. خدای ـ عزّ و جلّ ـ هلاكِ وی بر دست موسی ـ علیه‌السَّلام ـ کرده بود و آن چنان بود[5] که موسی لشکری ساخته بود فرسنگی اندر فرسنگی، عَوْج بیامد و ایشان را بنگرست[6] انگاه از کوه پاره‌ای برکَنْد بر مقدار ایشان، و آن را برگرفت تا بریشان زند، خدای تعالی هُدهُد را بفرستاد تا منقار خویش بر آن سنگ زد سوراخی اندر وی پدید آمد و سنگ اندر گردن عَوْج افتاد، و وی را بیفکند. موسی ـ علیه‌السَّلام ـ بیامد و بالای وی ده گز بود و بالای عصای وی ده گز[7]، و ده گز برجَست تا عصا به کَعبِ وی باز زد[8]، و وی را بکُشت. چون بیفتاد بر نیلِ مصر افتاد و پُل ایشان بود اندران یك سال، و نام مادرش بود عَنَق، و گروهی گویند عَناق دختر آدم علیه‌السَّلام.

پس عَوْج این نقیبان موسی را ـ علیه‌السَّلام ـ دید ایشان را اندر نیفه‌های شلوار[9] پنهان کرد و ایشان را آورد نزدیك قوم خویش، و گفت این گروه را نگرید که به حرب ما آمده‌اند و ایشان را آنجای بیفکند و گفت: پای بریشان فرا مالَم و ایشان را آس بکنم[10]. زن گفت: نباید، ولیکن ایشان را بگذار تا بشوند و قوم خویش را خبر دهند. چون ایشان را یَلّه کرد ایشان آن گروه را تعرف همی کردند، انگور ایشان دیدند چنان‌که خوشه‌ای را پنج مرد باید که برگیرد واناری[11] که چون دانه‌ای بیرون کند پنج مرد اندر میان

۱. باد: آمدند ۲. باد: گز بود ۳. باد: گفته است ۴. باد: داشتی
۵. باد: «و آن... بود» ندارد ۶. باد: بنگریست ۷. باد: بالا عصا ده گز
۸. باد: وی زد ۹. باد: ازار ۱۰. باد: کنم ۱۱. باد: ناری

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پوست آن گنجیدی[1] . پس چون آن نقیبان آن احوال بدیدند[2] گفتند یکبار دیگر که ما را این خبر بنی‌اسرائیل را نباید گفت که اگر ایشان این بشنوند بددل شوند و مُرتد گردند و از موسی ـ علیه‌السَّلام ـ برگردند، ولیکن موسی را و هارون را ازین خبر دادند تا ایشان آنچه صواب بینند همی کنند.

و برین جمله عهد بر یکدیگر برگرفتند و آمدند تا نزدیك موسی ـ علیه‌السَّلام ـ و یك دانه از ان انگور ایشان بیاوردند نزدیكِ وی، یك پشته مردی بود. چون این نقیبان هریکی با سِبْطِ خویش رسیدند عهد بشکستند و هریکی سِبْطِ خویش را از ان خبر دادند و ایشان را از قتال ایشان نهی کردند مگر دو تن: یوشع بن نون و دگر[3] کالب بن یوفنا. پس خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ از حال ایشان خبر داد و گفت:

[آیه۱۲] وَلَقَدْ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَاقَ بَنِيٓ إِسْرَٰٓئِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ ٱثْنَىْ عَشَرَ نَقِيباً وَقَالَ ٱللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَيْتُمُ ٱلزَّكَوٰةَ وَءَامَنتُم بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ ٱللَّهَ قَرْضاً حَسَناً لَّأُكَفِّرَنَّ عَنكُمْ سَيِّـَٔاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ فَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ؛ و خود فرا گرفت خدای تعالی محکم عهد بنی‌اسرائیل، و بفرستادیم ازیشان دوازده نقیب، و گفت خدای تعالی: من با شمااام اگر بپای دارید نماز را، و بدهید زکات، و ایمان آورید بر[4] رسولان من، و نصرت کنید[5] ایشان را، و وام دهید خدای را وامی نیکو، تا کفایت کنم از شما بدیهای شما، و فرو آرَم شما را اندر بهشتهایی که همی رود[6] از زیرِ آن جویها، هرکه کافر شُود پس از ان از شما، خود گم کرده باشد[7] میان راه، یعنی راه راست*

[آیه۱۳] فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَٰقَهُمْ لَعَنَّٰهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَٰسِيَةً يُحَرِّفُونَ ٱلْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظّاً مِّمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىٰ خَآئِنَةٍ مِّنْهُمْ إِلَّا قَلِيلاً مِّنْهُمْ فَٱعْفُ عَنْهُمْ وَٱصْفَحْ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُحْسِنِينَ؛ پس به

۱. باد: گنجید ۲. باد: آن دیدند ۳. باد: «دگر» ندارد ۴. باد: به
۵. باد: نصرت دهید ۶. باد: که برود ۷. باد: گم کند

نقضِ ایشان[1] عهدِ خویش را، لعنت کردیم ایشان را؛ و کردیم دلهای ایشان سخت تا همی بگردانیدندی[2] سخنهای کتاب را از جایگاه خویش، و فراموش کردند[3] حَظّی از آنچه ایشان را[4] فرموده بودند بدان، و همواره مطّلع همی کردی[5] بر خیانتی ازیشان، مگر اندکی ازیشان ـ یعنی عبدالله بن سلام ـ اندر گذار ازیشان، و روی بگردان ازیشان که خدای تعالی دوست دارد نیکوکاران را*

[آیه۱۴] وَمِنَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّا نَصَٰرَىٰٓ أَخَذْنَا مِيثَٰقَهُمْ فَنَسُوا حَظّاً مِّمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ ٱلْعَدَٰوَةَ وَٱلْبَغْضَآءَ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ ٱللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ؛ و از ان گروهانی که گفتند ما ترساییم فرا گرفتیم میان ایشان، پس[6] فراموش کردند حظّی از آنچه ایشان را فرموده بودند بدان اندر صفت عیسی و محمّد، اندر افکندیم میانِ[7] ایشان دشمنی و بُغضِ یکدیگر تا روز قیامت، و لازم گردانیدیم میان ایشان چنان‌که آن گروهان که یاد کردیم، و زود بوَد که خبر دهد ایشان را خدای تعالی بدانچه همی کردندی[8]*

[آیه۱۵] يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ قَدْ جَآءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيراً مِّمَّا كُنتُمْ تُخْفُونَ مِنَ ٱلْكِتَٰبِ وَيَعْفُوا عَن كَثِيرٍ قَدْ جَآءَكُم مِّنَ ٱللَّهِ نُورٌ وَكِتَٰبٌ مُّبِينٌ؛ ای شما که اهلِ کتاب‌اید، خود آمد به شما رسولِ ما ـ محمّد مصطفی ـ تا بیان کند شما را بسیاری از آنچه شما پنهان همی کنید از کتاب، چون صفتِ محمّد، و عفو همی کند از بسیاری، خود آمد به شما از خدای تعالی نوری ـ یعنی محمّد[9] ـ و کتابی پیدا ـ یعنی قرآن*

[آیه۱۶] يَهْدِي بِهِ ٱللَّهُ مَنِ ٱتَّبَعَ رِضْوَٰنَهُ سُبُلَ ٱلسَّلَٰمِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ؛ راه نماید بدان خدای تعالی آن

۱. باد: پس نقض ایشان ۲. باد: می‌بگردانیدن ۳. باد: فراموش کنند
۴. باد «را» ندارد ۵. باد: همی کردی + یا محمّد ۶. باد: «پس» ندارد
۷. باد: اندر + میان ۸. باد: کردند ۹. باد: نوری یا محمد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کسی را که[1] متابعت کند رضای وی را، راههای خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ و بیرون آورد ایشان را از تاریکیهای کفر به روشنایی[2] ایمان بتوفیق و مشیّت خویش، و راه نماید ایشان را به راه راست*

[آیه ۱۷] لَقَدْ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓا إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ ٱلْمَسِيحَ ٱبْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُۥ وَمَنْ فِى ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا ۗ وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۚ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ ۚ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ؛ خود کافر شدند آن کسانی که گفتند خدای تعالی، او، عیسی پسر مریم است. بگو یا محمّد: کیست که تواند که دفع کند از خدای تعالی چیزی، اگر خواهد که هلاك کند عیسی پسر مریم را و مادر وی را، و هرکه اندر زمی[3] است بجملگی، و خدای راست مُلْکِ آسمانها و زمی[4]، و آنچه میان این هر دوان[5] است[6]، بیافریند[7] هر آنچه خواهد، و خدای تعالی بر هر چیزی که شاید توانستن، تواناست*

[آیه ۱۸] وَقَالَتِ ٱلْيَهُودُ وَٱلنَّصَٰرَىٰ نَحْنُ أَبْنَٰٓؤُا۟ ٱللَّهِ وَأَحِبَّٰٓؤُهُۥ ۚ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُم ۖ بَلْ أَنتُم بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ ۚ يَغْفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ ۚ وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۖ وَإِلَيْهِ ٱلْمَصِيرُ؛ و گفتند جهودان و ترسایان که ما[8] پسران خداییم و دوستان وی‌ایم، بگوی یا محمّد[9]: پس چرا شما را عذاب کنند به گناهان شما[10]، بل شما بشری هستید آنان که آفریده است، بیامرزد آن را که خواهد به فضل، و عذاب کند آن را که خواهد به عدل، و خدای راست مُلکِ آسمانها و زمی[11]، و آنچه در میان این هردو است، و با وی است بازگشت*

و بدان که گروهی از ترسایان[12] گفتند که عیسی ـ علیه‌السَّلام ـ پسر خدای است.

۱. باد: کسی که ۲. باد: از تاریکیها به روشنایی ۳ و ۴. باد: زمین ۵. باد: هردو
۶. باد: «است» ندارد ۷. باد: آفریند ۸. باد: ترسایان ما ۹. باد: دوستان وی
بگو محمد ۱۰. باد: گناه شما ۱۱. باد: زمین ۱۲. باد: ترسایان

خداوند تعالی از کافری[1] ایشان خبر داد که ایشان گفتند: «ما پسران خداییم». چون این صفت مهتر خویش را دعوی کردند جمله اتباع وی را بدین صفت یاد کرد و جهودان گفتند که خدای تعالی وحی کرد به اسرائیل که هیچ کس از فرزندانِ تو بیش از چهل روز اندر دوزخ نکنم، چنان‌که گفت: «لَنْ تَمَسَّنا النّار إلاّ أيّاماً مَعْدُودَةً»[2]. و خدای تعالی پدیدار کرد[3] که ایشان دروغ همی گویند و اندر عذاب مخلَّد باشند مگر به مصطفی ـ صلّی الله علیه وآله ـ ایمان آورند. و گفت:

[آیه ۱۹] يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ قَدْ جَآءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِّنَ ٱلرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا۟ مَا جَآءَنَا مِنۢ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ ۖ فَقَدْ جَآءَكُم بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ ۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ؛ ای شما که اهل کتاب‌اید آمد به شما رسولِ ما محمّدِ مصطفی تا بیان کند شما را بر حال فَتْرتی از آمدن رسولان[4] ـ یعنی إنقطاع ایشان پانصد سال میانِ عیسی و محمّد ـ تا نگویند[5] نیامد به ما کسی که ما را بشارت دهد و نه کسی که ما را بترساند. پس خود آمد به شما بشیری و نذیری ـ یعنی محمّد علیه‌السَّلام[6] ـ، و خدای تعالی بر هر چیزی که شاید توانست تواناست*

[آیه ۲۰] وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِۦ يَٰقَوْمِ ٱذْكُرُوا۟ نِعْمَةَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنۢبِيَآءَ وَجَعَلَكُم مُّلُوكًا وَءَاتَىٰكُم مَّا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ ٱلْعَٰلَمِينَ؛ و یاد کن انگاه که گفت موسی قوم خویش را: یا قوم یاد کنید نعمت خدای تعالی بر شما انگه که بفرستاد اندر میان شما پیغمبرانی[7] و گردانید شما را ملوك، تا خویشتن مالك گشتید، پس از ان فرعون شما را سُخره داشت، و عطا داد شما را آنچه نداد هیچ‌کس را از عالمیان اندر[8] زمانِ شما*

انگاه ایشان را گفت موسی ـ علیه‌السَّلام ـ که اندر زمین مقدّس شوید.

۱. گن: کافهٔ ۲. البقره (۲) ۸۰ ۳. باد: پیدا کرد ۴. باد: از رسولان
۵. باد: «تا نگویند» ندارد ۶: باد: «یعنی... السلام» ندارد ۷. باد: پیغمبران
۸. باد: «اندر» ندارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قَتاده گوید که زمین مقدس جملهٔ شام است. و مُجاهد گوید: زمین مقدّس کوه طور است و آنچه گِرد واگِردِ آن است[1].

و قوم موسی شنیده بودند از ان ده نقیب که ایشان نقض عهد کرده بودند و خبر این جبّاران ایشان را بگفته بودند[2]. چون بشنیدند آنچه ایشان گفته بودند از حال آن جبّاران، خروش از میان ایشان برخاست و همی گفتند[3]: کاشکی که ما بَمُردمانی[4] اندر زمینِ مصر، و کاشکی که ما بَمُرْدِیمی اندر بیابان، و ما را نفرمودندی که اندر زمین ایشان شوید که اکنون زنان و فرزندانِ ما[5] اندر دست ایشان غنیمت باشند[6]. گفتند یکدیگر را: بیایید تا مهتری فرا کنیم و ما برگردیم از موسی و به سوی مصر شویم. خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ خبر داد اندرین آیت از حالِ ایشان، و گفت که موسی ـ علیه‌السَّلام ـ ایشان را[7]:

[آیه ۲۱] يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ؛ یا قوم اندر شوید اندر زمین مقدّس، آنکه نبشته است خدای تعالی شما را، و پس[8] باز مگردید از آنجا که بیامدید، تا گردید زیانکار*

[آیه ۲۲] قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ؛ گفتند: یا موسی! خود اندر زمین قومی جبّاران‌اند و ما هرگز اندران زمی[9] نشویم تا بیرون شوند از آنجا، اگر بیرون شوند از آنجا ما اندر شویم*

[آیه ۲۳] قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ گفت دو مرد ازیشان که همی ترسیدند از خدای[10] ـ یعنی یوشع و کالب ـ نعمت کرده بود

۱. باد: «است» ندارد ۲. باد: بگفته ۳. باد: و گفتند ۴. باد: بمردیمی
۵. باد: شوید اکنون و فرزند ما ۶. باد: باشد ۷. باد: + گفت ۸. باد: و بیش
۹. باد: زمین ۱۰. باد: خدا

خدای تعالی بریشان، اندر شوید بریشان از درِ آن شهر[1]، چون اندر شوید اندران شهر، شما غالب شوید که خدا چنین وعده کرده است، و بر خدای[2] تعالی توکّل کنید اگر شما مؤمنان‌اید[3]*

[آیه ۲۴] قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ؛ گفتند یا موسی ما اندر نشویم اندران شهر هرگز[4] تا ایشان باشند اندر آنجا، بشوید تو و خدای تو، و جنگ کنید که ما آنجا همی نشینیم*

[آیه ۲۵] قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ؛ موسی[5] گفت: ای خدای من، من مالك نیَم به سرِ ایشان مگر خویشتن را و برادر خویش را، فَصْل کُن میانِ ما و میانِ این قومِ عاصِیان[6]*

چون موسی ـ علیه‌السَّلام ـ این دعا بخواند خدای تعالی وحی کرد به وی که تا کی درگدارم من ازیشان، ایشان را هلاك کنم و ترا گروهی بهتر ازیشان بدهم. موسی ـ علیه‌السَّلام ـ گفت: یا رب اگر تو ایشان را هلاك کنی، مردمان گویند: موسی ایشان را بکُشت[7] اندران بیابان که قوّتِ آن نداشت که ایشان را به زمینِ جبّاران بَرَد، یاربّ ایشان را بیامرز[8]. خدای تعالی وحی کرد به موسی ـ علیه‌السَّلام ـ که من ایشان را بیامُرزیدم از بهرِ این دعای تو، لیکن پس از آنکه تو ایشان را فاسق خواندی و بریشان دعای بد کردی حرام بکردم بریشان آن زمین مقدّس، مگر به آن دو بندهٔ خویش یوشع و کالب، که ایشان وفا کردند[9] به عهد، و ایشان را اندرین بیابان به تیه[10] چهل سال بدارم ـ یعنی مُتحیّر ـ که راه بازنیابند[11] به عدد هر روزی که تجسّس کرده بودند آن نقیبان سالی، تا ایشان مرده شوند اندران بیابان[12]، انگاه که فرزندان ایشان

۱. گن: اندران شهر ۲. باد: و خدای را ۳. باد: اگر هستید مؤمنان
۴. باد: نشویم هرگز ۵. باد: «موسی» ندارد ۶. باد: فاسقان ۷. باد: ایشان بکشت
۸. باد: یا رب بیامرز ۹. باد: که وفا کردند ۱۰. باد: بیابان تیه ۱۱. باد: راه نیابند
۱۲. باد: اندر بیابان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

علیه وسلّم ـ تا بداند که اندر وقتی عِصیان و تمرُّد بوده است و اولیا از اعدا رنج همی کشیدند و بدان سبب از حق بنگردیدند[1].

[قصّهٔ هابیل و قابیل]

و قصّهٔ ایشان چنان بود که اهلِ علم گفتند که حوّا ـ علیها السَّلام ـ به هر شکمی دختری و پسری زادی، مگر شیث را ـ علیه‌السَّلام ـ که تنها زاد. و اوّل فرزندِ وی قابیل بود و آنکه با وی اندر شکم بود خواهر وی، نام وی اقلیمیا بود[2].

ابن عبّاس گوید: جملهٔ آنکه حوّا بزاد بیست شکم بود، انگه خدا تعالی برکت بر نَسْلِ آدم ـ علیه‌السَّلام ـ کرد و وی بَنَمُرد تا آن که فرزندانِ وی و فرزندانِ فرزندانِ وی چهل هزار حاصل آمد و آدم اندر ایشان هر چیزی از فَساد بدید. چون کُشتن و زنا کردن و خُمر خوردن[3] و جز از ان.

و محمّد بن اِسحاق گوید: آدم با حوّا نزدیکی کرد اندر بهشت بعد از آنکه از ان[4] درخت بخورد و عاصی گشت بار برگرفت به قابیل و خواهر وی اقلیمیا. وی را از ان بار رنجی و بیماریی نرسید و بر خویشتن اثر ندید از بهرِ پاکی بهشت. پس چون به زمین آمدند و ساکن گشتند آدم با وی نزدیکی کرد حوّا بار برگرفت به هابیل و خواهرِ وی[5]، وی را اندران بار نهادن رنج رسید. پس چون فرزندان وی پدید آمدند و فرا رسیدند[6] دخترِ این شکم به پسرِ آن شکم همی دادی، و پسر آن شکم به دختر این شکم همی دادی تا هرکسی ازیشان بخواستی زان خواهران خویش آن را که خواستی، مگر آن را که با وی اندر شکم بوده بودی. و فرمان خدای تعالی چنان بود که هابیل خواهر قابیل اقلیمیا را بخواهد[7] و قابیل خواهر هابیل را که نام وی کبودا بود بخواهد. و

۱. گن: برگردیدند ۲. باد: اندر شکم بود اقلیمیا بود ۳. باد: خون خوردن ۴. باد: آنکه آن
۵. باد: «به هابیل و خواهرِ وی» ندارد ۶. باد: فرزند وی فرا رسید ۷. باد: اقلیمیا بخواهد

آن گناه[1] نکرده باشند، اندر شوند اندر زمین مقدّس، و بیابند مُلکت از پسِ ایشان، و ایشان بماندند[2] متحیّر اندران زمی[3] چهل سال اندران شش فرسنگ، و همی رفتندی به حدّی[4] هر روزی تا شبانگاه بودی[5]، هم بر آن جای بودندی که بامداد برگرفته بودندی و ایشان ششصد هزار مرد بودند جنگی، و آن ده نقیب که نقض عهد کرده بودند بمردند اندران تیه، و هر که بیست ساله افزون بود آن وقت که اندر تیه شد همه بمردند مگر یُوشَع وکالب.

چون همه هلاك شدند و چهل سال تمام شد و آنکه کودکان بودند اندر ابتدا، همه را موی سپید گشت، رفتند به حَرْبِ جبّاران و فتح کردند.

گروهی از مفسّران گفتند که این فتح موسی ـ علیه‌السَّلام ـ کرد و یوشع بر مقدّمهٔ وی بود.

و گروهی گفتند: موسی و هارون ـ علیهم‌السَّلام ـ هردو اندر تیه[6] فرمان یافتند و این فتح یوشع کرد. و آن قولِ پیشین[7] درست‌تر است از بهرِ آنکه خلاف نیست میانِ علما، که عَوْج بن عَناق را موسی ـ علیه‌السَّلام ـ کُشت و آن از پسِ تیه بود. و از پسِ موسی ـ علیه‌السَّلام ـ یُوشَع بن نون را خدای تعالی به پیغمبری بفرستاد[8] به بنی‌اسرائیل، و بود از حال وی آنچه بود. اینست معنی آنکه خداوند ـ سبحانه و تعالی ـ می‌گوید:

[آیه ۲۶] قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ؛ گفت خدای تعالی پس آن زمین حرام است بریشان، چهل سال متحیّر همی باشند اندر زمین، اندوهمند مباش بر آن قوم فاسقان*

بدان که پس ازین حق تعالی قصّهٔ هابیل و قابیل یاد کرد مصطفی را ـ صلّی‌الله

۱. باد: «ایشان آن» ندارد ۲. باد: از پس ایشان بماندند ۳. باد: اندر زمی
۴. باد: به حد ۵. باد: «بودی» ندارد ۶. باد: در تیه ۷. باد: پیش
۸. باد: فرستاد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خواهر قابیل از نیکوترین زنان بود، هابیل بدان فرمان رضا داد و قابیل خشم گرفت و گفت: خواهرِ من نیکوتر است من به وی أولیترم که با من اندر یك شکم بوده است و من و وی هردو از حملِ بهشتیم و هابیل از حملِ زمین است. آدم وی را گفت: این چنین روا نباشد[1]. قابیل گفت: نه از فرمان خدای است ولیکن از تدبیر آدم ـ علیه‌السَّلام ـ است. گفت ایشان را قربانی کنید هریکی هر که از شما قربانِ وی بپذیرند اوی اولیتر باشد[2] به اقلیما. و نشان قربان پذیرفته آن بودمی که آتشی سپید[3] از آسمان اندر آمدی[4] و وی را بخوردی.

پس ایشان هردو بیرون شدند تا قربان کنند. قابیل خداوند زرع بود صره‌ای[5] طعام گرد کرد از بتّرینِ کشت وی؛ و اندر دل کرد که اگر قربان وی پذیرد، و اگر نپذیرند[6] نگذارد که خواهر وی را به هابیل دهند.

و اما هابیل خداوند چهارپای بود گوسپندی[7] بیاورد فربه از گوسپندان[8] وی، از عزیزی که وی را بود آن را بر پشت همی داشتی و بَنگداشتی که فرا رفتی. پس آن گوسپند[9] را با پاره‌ای شیر و پاره‌ای زبد قربان کرد، و اندر دل کرد که رضا دهد بدانچه خداوند ـ سبحانه و تعالی ـ حکم کند.

پس ایشان هردو قربان خویش بر کوهی نهادند و آدم ـ علیه‌السَّلام ـ دعا کرد آتشی[10] فرود آمد از آسمان، و آن گوسپند[11] و آن شیر و آن زبد بخورد، و یك دانه از آنِ قابیل نخورد. و آن گوسپند[12] اندر بهشت همی بود تا انگاه که اسماعیل را ـ علیه‌السَّلام ـ بدان فدا کرد.

پس چون قربان قابیل پذیرفته نشد از بهرِ آنکه دل وی پاك[13] نبود، ایشان از کوه فرود آمدند و بپراکندند. قابیل خشم گرفت و حسد اندر وی پدید آمد تا انگاه که آدم ـ علیه‌السَّلام ـ خواست که به مکّه شود به زیارت خانه، و چون قصد آن کرد

۱. باد: حلال نباشد ۲. باد: بپذیرند اولیتر باشد ۳. باد: سفید ۴. باد: درامدی
۵. باد: حیره‌ای ۶. باد: پذیرد یا نپذیرد ۷ و ۸ و ۹. باد: گوسفند ۱۰. باد: آتش
۱۱ و ۱۲. باد: گوسفند ۱۳. باد: دل پاك

آسمان را گفت: فرزندان مرا نگاه دار به امانت. گفت: نتوانم. زمین را گفت: فرزندان مرا نگاه دار به امانت. گفت نتوانم. کوهها را گفت: فرزندان مرا نگاه دار به امانت. گفت: نتوانم. قابیل را گفت[1]: تو ایشان را بدار. گفت: بدارم تا انگه که تو بازآیی، چنان‌که تو شاد گردی. انگاه خیانت کرد چنان‌که بگوییم. اینست معنی آنکه خدای ـ عزّ و جلّ ـ همی گوید: «إِنَّا عَرَضْنَا ٱلْأَمَانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَٱلْأَرْضِ» إلىٰ قَوْلِهِ «جَهُولاً»[2].

چون آدم ـ علیه‌السَّلام ـ برفت قابیل بیامد به نزدیك هابیل، و وی بر سرِ گوسپند[3] بود، گفت: من ترا بخواهم کشتن. گفت: چرا؟ گفت: از بهرِ آنکه خدای ـ عزّ و جلّ ـ قربان ترا فرا پذیرفت و آنِ من نپذیرفت، و تو خواهرِ نیکوی مرا بخواهی و من خواهر زشت تو بخواهم. انگاه مردمان گویند مگر تو فاضلتری از من، و فرزندان تو بر فرزندان من فخر کنند بدان. هابیل گفت: پس مرا چه گناه «إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ ٱلْمُتَّقِينَ»[4]. خداوند ـ عزّ و جلّ[5] ـ قربان از متّقیان پذیرد از کسی که دلی پاك دارد نه از کسی که غل و غش دارد اندر دل.

و مجاهد گوید که اندران زمان چنان بودی که هرکه قصد کُشتن کردی وی را نشایستی که دست بر قاتل آوردی و دفع کردی از خویشتن و الاّ هابیل نامردتر نبود از قابیل.

و ابن عمر گوید که هابیل از بهرِ تحرّج را و ورع[6] را دست بر[7] برادر خویش نیاورد نه از بهرِ آنکه نشایست یا نتوانست و هابیل وی را گفت: اگر تو دست بر من آری، من دست بر تو نیاورم تا بزه من اندر گردنِ تو باشد با آن گناههای دیگر که داری.

چون قصد قابیل درست گشت اندران باب، هابیل از وی بگریخت و بر سرِ

۱. باد: فرزند مرا نگاه دار به امانت. قابیل گفت: ۲. الأحزاب (۳۳) ۷۲ ۳. باد: گوسفند
۴. المائده (۵) ۲۷ ۵. باد: «خداوند عزّ وجلّ» ندارد ۶. باد: از بهر تحرج و ورع
۷. باد: به

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کوهها دوید، پس قابیل وی را اندر یافت روزی از روزها خفته، سنگی بر سرِ وی زد و سرِ وی را بکوفت و وی را بکشت.

ابن جریح چنین گوید که چون ظفر یافت بر وی، ندانست که وی را چون باید کشت، ابلیس وی را پدید آمد و مرغی فرا گرفت و سرِ وی بر سنگی نهاد و سنگی فرا گرفت و سرِ وی را بکوفت تا قابیل آن بیاموخت و همچنان کرد با برادرِ خویش. و عمر هابیل آن روز که کشته شد بیست سال بود.

پس چون هابیل کشته شد ندانست که با وی چه باید کرد که آن اوّل مرده‌ای بود[1] به روی زمین از بنی‌آدم، وی را بر روی زمین بگذاشت تا دد[2] و دام قصدِ وی کردند، قابیل وی را اندر انبانی نهاد و اندر پشت بست یك سال، تا بوی گرفت و دد و دام و مرغان گردِ وی برآمدند تا مگر وی را بیفکنند و بخورند. خدای تعالی بفرستاد ده کلاغ تا جنگ کردند با یکدیگر، یکی‌یکی را بکشت، انگه به چنگ زمین را بکَنْد و گوِی بکرد و آن دیگر مرغ را اندران گو[3] افکند و وی را به خاك بپوشید، و قابیل همی نگریست. چون آن دید، گفت من عاجز نه‌ام که چنین نکنم و پشیمان شد بر کشیدنِ وی، و وی را دفن کرد.

آدم چون باز آمد گفت: برادرت هابیل کجاست؟ گفت: ندانم، نه من نگهبان وی بودم. آدم ـ علیه‌السَّلام ـ گفت: بدان که خون برادرت همی منادی کند از زمی[4]، چرا کشتی وی را؟ گفت: اگر وی را بکشته‌ام خون وی کجاست؟ خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ حرام کرد بر زمین پس از ان تا خون هیچ‌کس زمین بنخورد[5]. چنان‌که وی را بر زمین هیچ اثر نماند.

و از ابن عبّاس روایت کرده‌اند که گفت: آن وقت که[6] قابیل هابیل را بکشت، آدم ـ علیه‌السَّلام ـ به مکّه بود درختان همه خار[7] برآوردند و طعامها همه به روی زمین متغیّر گردید و میوه‌ها تُرش گشت و آبها تلخ شد و از زمی[8] گرد برخاست. پس آدم

۱. باد: مرده بود ۲. باد: بگذاشت دد ۳. باد: گوی ۴. باد: زمین
۵. باد: نخورد ۶. باد: «آن ... که» ندارد ۷. باد: درخت خار ۸. باد: زمین

ـ علیه‌السَّلام ـ گفت: چیزی افتیده[1] است اندر زمی[2]، چون با هند رسید قابیل هابیل را بکشته بود پس آدم ـ علیه‌السَّلام ـ این[3] شعر در مرثیهٔ هابیل گفت:

تغیرت البلاد و من علیها فوجه الأرض مُغبر[4] قبیح
تغیر کلّ ذی لون و طعم وقلّ بشاشة الوجه الصبیح[5]
ومالی لا اجود بسکب[6] دمعٍ و هابیل تضمّنه الضَّریح
و جاورنا عدوّاً لیس[7] یفنی لعین ما یموت فنستریح

پس حوّا ـ علیها السَّلام ـ وی را جواب داد و گفت:

دع الشکوی فقد هلکا جمیعاً یهلك لیس بالثمن الرّبیح
وما یغنی البکاء عن البواکی اذا ما المرء وغیب فی الضّریح
فبکی النّفس منك ودع هواها فلستَ مخلّداً[8] بعد الذّبیح

پس ابلیس ایشان را جواب داد اندر میان شب و گفت:

تنح عن البلاد و ساکنیها فبی‌الخلد ضاق بك الفسیح[9]
وکنت بها وزوجك فی رَخاءٍ وقلبكَ من اذی الدنیا مریح
فما زالت مکایدتی ومکری الی ان فاتك الخلد الرّبیح
فلولا رحمة الجبّار اضحی بکفك من جنان الخلد ریح

و آمده است اندر اخبار که آدم از بهر[10] هابیل یك سال اندوهگن بنشست[11] و بنخندید[12]، و چون صد و سی سال از عمرِ وی تمام شد حوّا شیث را بزاد. و معنیِ شیث، هِبَةُ الله بود. یعنی که وی عوضی بود ایشان را از هابیل و خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ وی را بیاموخت ساعت روز و شب و عبادات هر ساعتی، و بر وی فروستید[13] پنجاه صُحُف[14]، و وی وصی[15] آدم بود و ولی عهدِ او بود.

و اما قابیل؛ وی را گفتند که اندر زمین همی رو پراکنده و بیمناك و رانده، و هرکه

۱. باد: افتاده ۲. باد: زمین ۳. باد: بکشته این ۴. باد: مغبّر
۵. باد: الملیح ۶. باد: بسیل ۷. باد: و + لیس ۸. گن: مخلّد
۹. باد: فبی ضاقت بك الخلد الفسیح ۱۰. باد: «بهر» ندارد ۱۱. باد: اندوهگین بود
۱۲. باد: نخندید ۱۳. باد: فرو فرستاد ۱۴. باد: صحیفه ۱۵. باد: و وصی

pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir
mandegar.tarikhema.org

tarikhema.org

را بینی از وی همی ترسی. پس وی برفت و دست خواهر خویش گرفت اقلیمیا، و همی رفت تا به عدن از زمی[1] یمن. ابلیس آمد به نزدیك وی، گفت: از بهرِ آن قربان تو نپذیرفتند که تو آتش را خدمت نکرده‌ای و آن را نپرستیده‌ای، اکنون آتشی برانگیز تا ترا و فرزندان ترا باشد. وی آتشخانه‌ای بنا کرد و آتش را همی پرستید و هر که از فرزندان وی بودی بگدشتی چیزی به وی انداختی. و وی را پسری بود اَعْمی، و آن پسر را پسری بود که[2] دست وی گرفته بود و وی را همی کشید. چون فرا آنجا رسید گفت اعمی را آنکه پدر تو قابیل گفت وی را، اعمی چیزی به قابیل انداخت و اوی[3] را بکشت. پسر اعمی گفت وی را: قابیل را بکشتی توانچه‌ای[4] بزد و پسر را نیز بکشت، و انگاه گفت: پدر را کشتم به انداختن، و پسر را کشتم به این زدن.

و پس از وی فرزندان قابیل آلتهای لهو بساختند[5] چون طبل و آنچه بدین مانَد، و بربط و نای وَ چنگ و رود و می‌خوردن و زنا کردن و آتش پرستیدن نهادند، انگاه خدای تعالی ایشان را غرقه کرد به طوفان نوح، و بنماند[6] مگر نسل شیث علیه‌السَّلام.

و بدان که[7] پیغمبر ـ صلّی الله علیه ـ گوید: هرگز مسلمانی را بَنکشتند[8] که نه بهری از خونِ وی اندر گردنِ قابیل نباشد[9] از بهرِ آنکه اوّل کُشتنی بود که کرد اندر زمی[10].

و بدان که این قصّه که یاد کردیم از حال هابیلِ و قابیل آنست که خدای تعالی همی گوید:

[آیه۲۷] وَٱتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ٱبْنَيْ ءَادَمَ بِٱلْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ ٱلْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلْمُتَّقِينَ؛ برخوان یا محمّد بریشان خبرِ دو پسرِ آدم بحق، آن وقت که قربان کردند فرا پذیرفتند یکی ازیشان، و فرا نپذیرفتند از دیگر[11]. گفت: من خود ترا بکُشم[12]. گفت

۱. باد: زمین ۲. باد: «که» ندارد ۳. باد: و وی ۴. باد: طبانجة
۵. باد: بساخت ۶. باد: نماند ۷. باد: «و بدان که» ندارد ۸. باد: مسلمانی نکشتند
۹. باد: باشد ۱۰. باد: زمین ۱۱. باد: از یکی ۱۲. باد: بکشتم

برادرش: خود قبول کند خدای تعالی از ان کسانی که[1] پرهیزگاران باشند*

[آیه۲۸] لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَآ أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّيٓ أَخَافُ ٱللَّهَ رَبَّ ٱلْعَٰلَمِينَ؛ اگر تو بکَشی بر من دست خویش تا بکُشی مرا، من بنکَشم[2] دست خویش به تو، که ترا بکُشم، که من ترسم[3] از خدای تعالی پروردگار عالمیان*

[آیه۲۹] إِنِّيٓ أُرِيدُ أَنْ تَبُوٓأَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَٰبِ ٱلنَّارِ وَذَٰلِكَ جَزَٰٓؤُا ٱلظَّٰلِمِينَ؛ می‌خواهم که تو بازگردی بدان بزه‌های خویش که داری[4] و بزه کشتن من، تا باشی از جملهٔ دوزخیان، و آن جزای بیدادگران است*

[آیه۳۰] فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ ٱلْخَٰسِرِينَ؛ پس فرمانبرداری کرد وی را نفس وی اندر کشتنِ برادرِ وی، پس بکشت وی را، و گشت از جملهٔ زیانکاران*

[آیه۳۱] فَبَعَثَ ٱللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي ٱلْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَٰرِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَٰوَيْلَتَىٰٓ أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَٰذَا ٱلْغُرَابِ فَأُوَٰرِيَ سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ ٱلنَّٰدِمِينَ؛ بفرستید خدای تعالی کلاغی تا همی پژوهید اندر زمی ـ یعنی گوی ـ، تا فرا نماید[5] وی را که چون پوشد عورت برادر خویش را[6]، گفت: ویل بر من باد که من عاجزم که باشم همچون این کلاغ، و پنهان کنم عورت برادر خویش[7]، و گشت از جملهٔ آن کسانی که پشیمانی خوردند*

و گفته‌اند پشیمانی وی نه از بهرِ کُشتنِ وی بود بلکه از بهرِ آن بود که آن برادر را یك سال همی کشید اندر پشت، پشیمانی خورد تا چرا وی را زودتر دفن نکردم. و اگر نه چنین بودی، بایستی که پشیمانی وی بر کُشتن توبه بودی وی را.

۱. باد: که + و ۲. باد: نکشم ۳. باد: می‌ترسم ۴. باد: دارد
۵. باد: تا همی برو دهد اندر زمین تا فرا نماید ۶. باد: که چون همی پوشد برادر را
۷. باد: و پنهان سازم برادر را

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چنان‌که پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: «النَّدم توبةٌ». و شاید گفتن که[1] حکم این خبر اندر شریعت ایشان نبود که این از خواصّ ایّن شریعت است.

[آیه ۳۲] مِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ كَتَبْنا عَلىٰ بَنِيٓ اِسْرٰٓئِيلَ اَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ اَوْ فَسادٍ فِي اَلْاَرْضِ فَكَاَنَّمٰا قَتَلَ اَلنّٰاسَ جَمِيعاً ... ؛ از بهرِ آن نبشتیم بر بنی اسرائیل که هر که بکُشد تنی را نه اندر مقابلهٔ تنی و نه از بهرِ فساد اندر زمی، چنان باشد[2] که خلق[3] را جمله از پس وی بکشته باشد[4].

یعنی تا چنان فساد که افتید از قابیل، دیگران را نیفتد[5] که از قصاص بترسند و از اِثْمِ عظیم احتراز کنند. و بُوَد که آن اندر شریعت ایشان بود خاص، و محتمل بود که آن همی خواهد که بر وی بود بزهٔ آن کسی که از پس وی کشتن کند. چنان‌که پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم ـ گفت: «مَنْ سَنَّ [سُنَّةً] سَيِّئَةً فَلَهُ وِزْرُها وَ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِها اِلىٰ يَوْمِ القِيامَةِ» صَدَقَ رَسُولُ اللهِ.

... وَمَنْ اَحْياٰها فَكَاَنَّمٰا اَحْيَا اَلنّٰاسَ جَمِيعاً؛ و هرکه یك تن را زنده کند ـ یعنی وی را نکشد[6] ـ چنان باشد که زنده کرده است همه خلق را.

از بهرِ آنکه همگنان از وی سلامت یاوَند[7] بسبب آن اعتقاد، یعنی برهاند وی را از کشتن، و چنان داند که کشتن نشاید کردن[8].

... وَلَقَدْ جٰٓاءَتْهُمْ رُسُلُنٰا بِالْبَيِّنٰاتِ ثُمَّ اِنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ بَعْدَ ذٰلِكَ فِي اَلْاَرْضِ لَمُسْرِفُونَ؛ و خود آمده با ایشان[9] رسولان ما با حجّتها، انگاه خود بسیاری از ایشان پس از ان اندر زمین اسراف‌کنندگان بودند*

۱. باد: شاید که ۲. باد: اندر زمین چنانکه بکشته باشند ۳. باد: همه + خلق
۴. باد: «از پس... باشد» ندارد ۵. باد: نه افتد ۶. باد: «یعنی... نکشد» ندارد
۷. باد: به سلامت یابند ۸. باد: «کردن» ندارد ۹. باد: بریشان

و بدان که چون فساد اندر زمی[1] یاد کرد، پس از ان جزای آن یاد کرد و گفت:

[آیه ۳۳] اِنَّمٰا جَزٰٓؤُا اَلَّذِينَ يُحٰارِبُونَ اَللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي اَلْاَرْضِ فَسٰاداً اَنْ يُقَتَّلُوٓا اَوْ يُصَلَّبُوٓا اَوْ تُقَطَّعَ اَيْدِيهِمْ وَاَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلاٰفٍ اَوْ يُنْفَوْا مِنَ اَلْاَرْضِ ذٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي اَلدُّنْيٰا وَلَهُمْ فِي اَلْاٰخِرَةِ عَذٰابٌ عَظِيمٌ؛ خود جزای آن کسانی که حرب کنند با خدای تعالی و رسول وی، و همی روند اندر زمین به دزدی بر سبیلِ فساد ـ یعنی راه بزنند ـ آنست که ایشان را بکشند و یا بر درخت کنند و یا ببرند دست راست ایشان و پای چپ ایشان از خلاف، و یا نفی کنند ایشان را از زمین، آن حدّ ایشان[2] را فضیحتی است اندر دنیا، و ایشان را اندر آخرت عذابی بزرگ بوَد*

و بدان که ضَحّاك گوید که این آیت اندر شأنِ گروهی آمده است از اهلِ کتاب که ایشان با پیغمبر ـ صلعم ـ عهد کرده بودند انگاه آن عهد را نقض کردند و راه زدند و اندر زمین فساد کردند. خدای تعالی این آیت را اندر عقوبت ایشان فرو فرستاد.

و کَلْبی گوید که اندر شأنِ هلال بن عویمر فرو آمد، پیغمبر ـ صلعم ـ با وی صلح کرده بود[3] بر آنکه وی را یاری نکند و وی را یاوری ندهد[4]، و هرکه از مسلمانان به نزدیك ایشان شود ایمن بود، و هرکه ازیشان به نزدیك مسلمانان آید ایمن بوَد. پس گروهی از بنی‌کنانه به ایشان بگذشتند که نزدیك مسلمانان همی آمدند و هلال بن عویمر حاضر بود اندر میان ایشان، قوم وی ایشان را بکشتند و مالهای ایشان فراگرفتند، خدای ـ عزّ و جلّ ـ اندر شأنِ ایشان فرو فرستید[5] این آیت.

و سَعید بن جُبَیر گوید: این اندر شأنِ گروهی فرود آمد از غرینه و عکانیه، ایشان آمدند[6] به نزدیك پیغمبر ـ صلّی الله علیه وسلّم ـ و با وی بیعت کردند به دین مسلمانی، و ایشان دروغ همی ساختند و قصدِ ایشان نه مسلمانی بود. انگاه گفتند: ما هوای

۱. باد: زمین ۲. باد: آن ایشان را ۳. باد: صلح کرد ۴. باد: یاری ندهد
۵. باد: فرستاد ۶. باد: و عسکل ایشان آمد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مدینه را کراهیت همی کنیم. پیغمبر ـ صلعم ـ گفت: نزدیك اشتوران[1] ما شوید و از بول ایشان و شیر ایشان بخورید. ایشان آنجا شدند و اشتربانان را بکشتند و اشتران را براندند و مرتد شدند از مسلمانی[2]. پس منادی کردند اندر مدینه[3] که ای لشکر خدای برنشینید. زود برنشستند که یکدیگر را چشم همی نداشتند[4] و برفتند اندر طلب ایشان، و همه را برگرفتند و بیاوردند به نزدیك پیغمبر ـ صلّی الله علیه وسلّم ـ؛ بفرمود تا دستهای ایشان ببریدند و چشمهای ایشان برکَنْدند و ایشان را اندر سنگْلاخی بگذاشتند تا بمردند. خدای تعالی این آیت فرو فرستید[5] اندر شأن ایشان.

و از جمله آنکه اندرین[6] حدیث است سه چیز منسوخ گردید: چشم کَنْدن و مُثْلَه کردن و بَوْل خوردن. و پیدا گردید حکم کسی که راه زند، و قرار گرفت بدانکه اگر قاطعُ‌الطَّریق مال برده باشد و مردم کشته، حدِّ وی آن باشد که وی را بر دار کنند، و اگر مردم کشته باشد و مال نبرده باشد وی را بازکشند و بر دار نکنند، و اگر مال مردم برده باشد و مردم را نکشته باشد دست راستش ببرند و پای چپ؛ و اگر راه بیمناك داشته باشد و مردم را ترسانیده و از آنهای دیگر هیچ‌کدام نکرده باشد وی را نفی‌کنند از زمی[7].

ابوحنیفه گوید: نفی آن بوَد که وی را حبس کنند. و شافعی گوید: نفی آنکه وی را نگداری که جایی قرار گیرد چنان‌که هر ناحیتی به یکدیگر مکاتبت کنند اندر باب ایشان، تا ایشان را اندر ناحیت قرار ندهند و جهان بریشان تنگ گردد چون حلقهٔ انگشتری[8].

و این که یاد کردیم حدِّ ایشان سه است مگر توبه کنند پیش از آنکه امام بریشان قادر شود و حقوق خدای تعالی ازیشان بیفتد و حقوق آدمی بماند چون غرامت اموال که برده باشند و قصاص تن‌ها که کشته باشند چنان‌که خداوند ـ سبحانه و تعالی ـ گفت:

۱. باد: شتران ۲. باد: و از دین بگشتند ۳. باد: به مدینه
۴. باد: که یکی را چشم نداشتند ۵. باد: فرستاد ۶. باد: آنکه این ۷. باد: زمین
۸. باد: انگشترین

[آیه ۳۴] إِلاَّ ٱلَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَٱعْلَمُوٓا أَنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ مگر آن کسانی که توبه کنند پیش از آنکه قادر گردند[1] بریشان، بدانید که خدای تعالی آمرزگار است و رحیم است[2]*

[آیه ۳۵] يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا ٱتَّقُوا ٱللَّهَ وَ ٱبْتَغُوٓا إِلَيْهِ ٱلْوَسِيلَةَ وَجَٰهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید بترسید از خدای تعالی، و بجویید به وی وسیلت، و جهاد کنید اندر سبیل خدای، تا مگر شما رستگاری یابید*

و بدان که[3] «وسیلت» نزدیکی بود اندر لغت. پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: «وسیلت» درختی است اندر بهشت که نیاود[4] آن را مگر[5] یك بندهٔ او، اومید دارم[6] که من باشم.

[آیه ۳۶] إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي ٱلْأَرْضِ جَمِيعاً وَمِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ ٱلْقِيٰمَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ خود آن کسانی که کافر شده‌اند اگر ایشان را بوَد آنچه اندر زمین[7] است همه و همچندان با آن تا فدا کنند بدان، تا برهند از عذاب روز قیامت، قبول نکنند ازیشان، و ایشان را بوَد[8] عذابی دردنمای[9]*

[آیه ۳۷] يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ ٱلنَّارِ وَمَا هُم بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ؛ خواهند که بیرون شوند از دوزخ و نیستند ایشان بیرون شوندگان از ان، و ایشان راست عذاب دایم*

[آیه ۳۸] وَٱلسَّارِقُ وَٱلسَّارِقَةُ فَٱقْطَعُوٓا أَيْدِيَهُمَا جَزَآءً بِمَا كَسَبَا نَكَٰلاً مِنَ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ و مردی که[10] دزدی کند و زنی که دزدی کند ببرید دستهای ایشان، جزای

۱. باد: از آنکه شما قادر گردید ۲. باد: «است» ندارد ۳. باد: «و بدان که» ندارد
۴. باد: نیابد ۵. باد: آن مگر ۶. باد: امید دارم ۷. باد: در زمین
۸. باد: راست ۹. باد: عذابی الیم ۱۰. باد: و آنکه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آنچه کردند از دزدی عقوبتی از خدای تعالی، و خدای تعالی عزیز است و حکیم اندر آنچه کند*

[آیه۳۹] فَمَنْ تَابَ مِن بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ هر که توبه کند از پسِ ظلم وی، و باصلاح آرد کردارِ خویش، خود خدای تعالی توبه دهد بر وی که خدای تعالی آمرزگار است و رحیم است[1]*

و این آیتِ سرقه اندر شأن طعمة بن ابیرق فرود آمده است[2] که قصّهٔ وی اندر سورتِ پیشین یاد کردیم.

و فُقَها را خلاف است اندران مقداری که[3] دست بریدن بدان[4] واجب شود. اهلِ ظاهر گویند: اندك و بسیار دست بریدن واجب شود. شافعی گوید که اندر دانگی و نیم زر، یا آن چیزی که قیمت آن دیناری زر بُوَد دست بریدن واجب شود و آنچه از ان کمتر بود، اندران واجب نبود. ابوحنیفه گوید رحمة الله علیه: دست بریدن واجب شود با آن چیزی که قیمت دیناری بود، و آنچه از ان کمتر بوَد اندران واجب نشود[5]. و حجّتها اندر کتب فقها باشد. و پس ازین خدای ـ عزّ و جلّ ـ رسولِ خویش را گفت:

[آیه۴۰] أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ ای ندانی یا محمّد که خدای تعالی، وی راست مُلکتِ آسمانها و زمی[6]، عذاب کند آن را که خواهد، و بیامرزد آن را که خواهد، و خدای تعالی بر هر چیزی تواناست*

[آیه۴۱] يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِن بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَٰذَا

۱. باد: «است» ندارد ۲. باد: اندر شأن آن فرو آمد ۳. باد: دران مقدار که
۴. باد: «بدان» ندارد ۵. باد: «ابوحنیفه گوید... واجب نشود» ندارد ۶. باد: زمین

فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَن يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَن تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَن يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ ای تو که رسولی، اندوهگین بمکناد[1] ترا آن کسانی که بشتابند اندر کفر[2] ـ یعنی در دوستی کردن با اهل کفر[3] ـ از ان کسانی که گفتند: ایمان آوردیم، به زبانهای ایشان، و ایمان نیاورده باشد[4] دلهای ایشان ـ یعنی منافقان ـ و از ان کسانی که جهودان‌اند فراشنوندگان دروغ همی گویند، ـ یعنی دروغ همی شنوند ـ و همی گویند شنوندگان[5] گروهی دیگر را که به تو نیامده‌اند[6] ـ یعنی جاسوسی همی کنند بر تو که همی گردانند سخنها را ـ پس از آنکه نهاده بود بر جایگاههای خویش، همی گویند قوم خویش را اگر بدهند شما را این حکم قبول کنید، و اگر نیاورند[7] شما را بپرهیزید، و هرکه خواهد خدای تعالی بیراه بکردنِ اوی[8]، تو نتوانی اوی را هیچ چیزی از نصرت ایشان، ایشان‌اند آن کسانی که نخواست خدای تعالی که پاك کند دلهای ایشان، ایشان راست اندر دنیا فضیحتی، و ایشان راست اندر آخرت عذابی بزرگ جاویدان، چون کشتن و گزیت و غارت کردن، و صعب‌ترین چیزی بریشان دولت و دیدن نصرت[9] مسلمانان بُوَد*

و بدان که این آیت «سمّاعون[10]» اندر گروهی فرود آمده است از جهودان از اهلِ خیبر؛ و آن، آن بود که مردی و زنی از بزرگان جهودان زنا کردند حدِّ زنا اندر کتاب ایشان رجم بود، و جهودان کراهیت کردند از بزرگی ایشان که بودند[11]، و گفتند: این مرد که به یثرب پدید آمده است به نزدیك وی زخم است و رجم نیست. گفتند ما را کس باید فرستید[12] به برادرانِ ما از بَنی قُرَیْظَه، تا از وی بپرسند پنهان، از حکم زانی که محصن باشد. اگر زخم فرماید از وی هاپذیرید[13] اندر حُکمِ ایشان، و اگر رجم

۱. باد: اندوهگین مکناد ۲. باد: بکفر ۳. باد: با کفّار ۴. باد: باشند
۵. باد: دروغ همی گویند وهمی شنوند شنوندگان ۶. باد: نه آمده‌اند ۷. باد: و اگرندهندند
۸. باد: بیراه کردنِ وی ۹. باد: و نصرت دیدن ۱۰. باد: و این سماعون
۱۱. باد: بود ۱۲. باد: فرستاد ۱۳. باد: فرا پذیرد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فرماید همه پذیرید[1].

و گروهی بدین سبب بفرستیدند[2] نزدیك بنی قُرَیْظَه، تا اشراف ایشان برخاستند چون کعب بن الاشرف و مالك بن الضَّیف، و آمد[3] به نزدیك پیغمبر ـ صلعم ـ، و گفتند: چیست اندر کتابِ تو؟ پیغمبر ـ صلَّی الله علیه وسلَّم ـ گفت ایشان را: رضا دهید؟ گفتند: آری. جبرئیل ـ علیه السَّلام ـ فرود آمد و رجم فرمود ایشان را؛ امتناع کردند. جبرئیل ـ علیه السَّلام ـ پیغمبر را ـ صلَّی الله علیه وسلَّم ـ گفت: ابن صوریا را حکم کن[4] میانِ خویش و میانِ ایشان تا حُکمِ رجم بحقیقت از تورات بگوید. و صفتِ ابن صوریا بگفت. پیغامبر ـ صلَّی الله علیه وسلَّم ـ گفت: از جملهٔ شما مردی است سپید[5] اعور، مسکنِ وی فَدَك، که وی را ابن صوریا خوانند. گفتند: آری. گفتا: چه مردی است؟ گفتند: عالمترینِ جهودان است که بر پُشتِ زمین مانده‌اند بدان چیزی که خدای تعالی اندر تورات فرو فرستیده است[6]. گفتا: بفرستید تا وی بیاید.

پس وی بیامد و پیغمبر ـ صلعم ـ گفت: رضا همی دهید به آنچه وی همی گوید؟ گفتند: آری. پیغمبر ـ صلَّی الله علیه وسلَّم ـ گفت وی را: به خدایی که جز از وی خدا نیست و بدان خدایی که تورات فرو فرستید[7] به موسی ـ علیه‌السَّلام ـ و بیرون آورد شما را از مصر، و بشکافت از بهرِ شما دریا، و غرقه کرد آل فرعون را، و میغ سادَه‌بان[8] شما گردانید اندر تیه، و فرو فرستید[9] بر شما منّ و سَلْوی که شما همی رجم یابید[10] اندر کتاب، رجم بدان کسی که زنا کند که مُحصنْ باشد؟ ابن صوریا گفت: اگر نه بیم آن را استی که تورات مرا بسوزد اگر دروغ گویم اقرار ندادمی، ولیکن بگوی[11] یا محمّد تا اندر کتابِ تو چگونه است؟ گفتا: چون گواهی دهند[12] چهار تن از عدول، بر آن رجم واجب آید. گفتا بدان خدایی که تورات فرو فرستیده است[13] بر موسی ـ علیه‌السَّلام ـ که همچنین فرو فرستیده است[14]. پیغمبر گفت: چرا خویشتن را

۱. گن: نیز نپذیرند ۲. باد: بفرستاد ۳. باد: آمدند ۴. باد: ابن سوریا حکم کن
۵. باد: جوانمردسفید ۶. باد: فرستاده است ۷. باد: توراة فرستاد ۸. باد: سایه‌بان
۹. باد: فرستاد ۱۰. باد: بیامد ۱۱. باد: بگو ۱۲. باد: گواهی دهد
۱۳. باد: فرستاده است ۱۴. باد: «که همچنین ... است» ندارد

رخصت داده‌اید؟ گفت: از بهرِ آنکه هرگاه که شریفی از ما زنا کردی وی را بگذاشتیمی[1]، و هرگاه که ضعیفی زنا کردی وی را رجم کردیمی. پس بدان سبب زنا بسیار شد اندر بزرگان، تا انگاه که ابن عمِّ مَلِکی از ما[2] زنا کرد، وی را رجم نکردند، پس یکی دیگر از اهلِ بیتی زنا کرد، مَلِك خواست که وی را رجم کند قوم آن مرد برخاستند و گفتند: تو وی را رجم نکنی تا انگاه که پسر عمِّ خویش رجم کنی، و خواست که از ان فتنهٔ عظیم برخیزد.

پس گفتیم که ما را اتفاق باید کرد بر چیزی یا بجای رجم که شریف و وضیع اندران برابر باشند. پس[3] اتفاق کردیم بدانکه هر که زنا کند وی را چهل تازیانه بزنند به رسنی اندوده به قیر، و روی ایشان سیاه کنند[4]، و هر یکی ازیشان بر خری نشانند و روی از سوی دنبال خر کنند و ایشان را گردِ شهر بگردانند، انگاه ما این را بجای رجم بنهادیم.

چون ابن صوریا زود خبر دادی وی را، و آن ثنا که ما بر تو کردیم نه چنان بود که گفتیم، ولیکن از بهرِ آن گفتیم که تو غایب بودی و نخواستیم که ترا غیبت کنیم. گفتا: من از بهرِ آن سوگند این بگفتم که وی بر من داد، و ترسیدم[5] که اگر پنهان کنم، تورات مرا هلاك کند. پیغمبر ـ صلَّی الله علیه وسلَّم ـ فرمود تا ایشان را رجم کنند بر در مسجد خویش؛ و گفت: من اولیترم که زنده گردانم سنّتی را که ایشان[6] مرده گردانیده‌اند. و فرود آمد اندر معنی اهل کتاب[7]: «قَدْ جاءَكُمْ رَسُولُنا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيراً مِمّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ»[8] الآیة.

ابن صوریا چون این بشنید[9]، دست بر زانوی پیغمبر نهاد[10] و گفت: به خدای که بگوی آن چیست که ترا فرموده‌اند که از ان عفو کنی و آن را پیدا نکنی[11]؟ پیغمبر ـ صلَّی الله علیه وسلَّم ـ روی از وی اندر گردانید. پس ابن صوریا گفت: مرا جواب ده

۱. باد: وی بگذاشتمی ۲. باد: از آن ما ۳. باد: «پس» ندارد
۴. باد: و رویش سیاه کند ۵. باد: ترسید ۶. باد: ایشان + را ۷. باد: یا اهل‌الکتاب
۸. المائده (۵) ۱۵ ۹. باد: این بدید ۱۰. باد: بنهاد ۱۱. باد: پیدا نسازی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از سه چیز که من ترا از ان بپرسم : صفتِ خواب خویش مرا بگوی . پیغمبر ـ صلّی الله علیه ـ گفت : چشم من بخسبد و دلِ من بیدار باشد .

ابن صوریا گفت : راست گویی[1] ، پس گفت : مرا خبر ده تا چرا فرزندی با پدر مانَد که از شبه مادر اندر وی هیچ چیز نبود ، و فرزندی به مادر مانَد که از شِبهِ پدر هیچ چیز اندر وی نبود؟ پیغمبر ـ صلّی الله علیه ـ گفت : هر که وی را ازیشان آبِ وی از پیش بود و غلبه دارد شبه وی را باشد .

ابن صوریا گفت : صَدَقْتَ راست گویی[2] . پس دیگر گفت : مرا بگوی که چیست از فرزند که از آبِ مرد بوَد ، و چیست که از آبِ زن بود؟ پیغامبر را ـ صلّی الله علیه وسلّم[3] ـ تغیّر درآمد و انگاه که بازِ جای آمد[4] سرخ برآمده بود روی مبارك وی ، و عرق همی ریخت و گفت : گوشت و خون و ناخن و موی از آبِ زن[5] باشد .

ابن صوریا گفت : راست می‌گویی ، کار تو کارِ پیغمبری است ، و مسلمان شد ، انگه گفت : یا محمّد که آید بر تو از فریشتگان؟ گفت : جبرئیل ـ علیه السّلام . گفت صفت وی بگوی مرا . پیغمبر ـ صلعم ـ صفت وی بگفت . گفت گواهی دهم که همچنین صفت وی اندر تورات نبشته است[6] و گواهی دهم که تو رسول خدایی بحق .

چون ابن صوریا مسلمان شد جهودان اندر وی افتیدند[7] و وی را دشنام دادند ، چون خواستند که برخیزند بنی قُرَیْظَهْ از بنی نَضِیر اندر آویختند ، گفتند یا محمّد! برادرانِ ما از بنی نَضِیراند ، پدر ما یکی است و دین ما یکی است و پیغمبر ما یکی است چون از ما بکشند و ما را قصاص ندهند و دِیَتِ وی ندهند[8] هفتاد وَسْق خرما ، و چون ما یکی ازیشان بکشیم دوچندان دیت خواهند از ما ، و مردی را بکشند به زنی ازیشان ، و دو مرد از ما بکشند به مردی ازیشان ، و آزادی را از[9] ما بکشند به بنده‌ای

۱ . باد: راستی گویی ۲ . باد: «راست گویی» ندارد ۳ . باد: پیغمبر صلعم
۴ . باد: از هوش بشد و انگاه که بازِ هوش آمد ۵ . باد: آنِ زن ۶ . باد: نوشته است
۷ . باد: افتادند ۸ . باد: «و دیتِ وی ندهند» ندارد ۹ . باد: آزادی از

ازیشان ، و جراحتهای ما بر نیمهٔ جراحتهای ایشان باشد اندر غرامت ؛ حکم کن میان ما و ایشان[1] . خدای ـ عزّ و جلّ ـ فرو فرستید[2] اندر شأنِ رجم و قصاص : «وَلاَ يَحْزُنْكَ ٱلَّذِينَ يُسارِعُونَ فِي ٱلْكُفْرِ»[3] تا آنجا که گوید : «فأولئكَ هُمُ ٱلظَّالِمُون»[4] . چنان که یاد کردیم اندر باب رَجْم ، و یاد کنیم اندر حکم قصاص . و پس ازین نیز گفت اندر صفت جهودان :

[آیه ۴۲] سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَآؤُكَ فَٱحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئاً وَ إِنْ حَكَمْتَ فَٱحْكُمْ بَيْنَهُم بِٱلْقِسْطِ إِنَّ ٱللهَ يُحِبُّ ٱلْمُقْسِطِينَ ؛ نیوشندگان‌اند دروغ را ـ یعنی که از[5] آن همی گویند و همی شنوند ـ خورندگان حرام‌اند ـ یعنی رشوت ـ اگر آیند به تو یا محمّد حُکم کن میانِ ایشان اگر خواهی ، و روی در گردان[6] ازیشان اگر خواهی[7] . و اگر روی بگردانی ازیشان ، هیچ زیان ندارد ترا چیزی ، و اگر حکم کنی حکم کن میان ایشان به عدل که خدایِ تعالی دوست دارد عادلان را*

[آیه ۴۳] وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ ٱلتَّوْرٰيةُ فِيهَا حُكْمُ ٱللهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَمَآ أُولٰئِكَ بِٱلْمُؤْمِنِينَ ؛ و چون رضا بدهند به حکم تو ، و نزدیك ایشان است تورات ، و اندر وی است حکم خدای تعالی ، پس همی برگردند[8] ایشان از پس آن بیان ، و نه اند ایشان مؤمنان*

[آیه ۴۴] إِنَّا أَنْزَلْنَا ٱلتَّوْرٰيةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا ٱلنَّبِيُّونَ ٱلَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَٱلرَّبَّانِيُّونَ وَٱلْأَحْبَارُ بِمَا ٱسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ ٱللهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَآءَ فَلاَ تَخْشَوُا ٱلنَّاسَ وَٱخْشَوْنِ وَلاَ تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَناً قَلِيلاً وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَآ أَنْزَلَ ٱللهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ ٱلْكَافِرُونَ ؛ ما فرو فرستادیم تورات اندر وی بیانی و روشناییی ، حکم کند بدان پیغمبرانی که ایشان مخلص‌اند خدای را ، آن کسانی که جهودان‌اند

۱ . باد: و + میان ایشان ۲ . باد: فرستاد ۳ . آل عمران(۳)۱۷۶ ۴ . المائده(۵)۴۵
۵ . باد: یعنی از ۶ . باد: بگردان ۷ . باد: + مجاهد گوید این منسوخ است بدانکه گفت و ان احکم بینهم بما انزل الله ۸ . باد: پس برگردند

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhe

tarikhema.org

و حکم کنند بدان ربانیان و علما بدانچه ودیعت نهاده بودند نزدیك ایشان، تا نگه دارند کتاب خدای را تعالی[1]، و بودند بر آن گواهان که آن چنان است، مترسید شما از مردمان، و از من بترسید، و بَدَل مستانید[2] به حکمهای من به بهایی اندك، و هرکه حکم نکند به آنچه فرو فرستیده[3] است خدای تعالی، ایشان‌اند که ایشان کافران‌اند*

[آیه۴۵] وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَآ أَنَّ ٱلنَّفْسَ بِٱلنَّفْسِ وَٱلْعَيْنَ بِٱلْعَيْنِ وَٱلْأَنفَ بِٱلْأَنفِ وَٱلْأُذُنَ بِٱلْأُذُنِ وَٱلسِّنَّ بِٱلسِّنِّ وَٱلْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِۦ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُۥ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ؛ و نبشته[4] بودیم بریشان ـ یعنی بر[5] بنی اسرائیل اندر تورات ـ که تن کشنده تنی کشته بوَد و همچنان چشمی به چشمی و بینی‌ای به بینی‌ای و گوشی به گوشی و دندانی به دندانی، و دیگر جراحتها حکمش برابر بوَد، و هر که چیزی از ان صدقه کند ـ یعنی عفو کند جانی را ـ آن کفارتی باشد گناهان وی را، و هر که حکم نکند به آنچه فرو فرستیده است[6] خدای تعالی، خود ایشان ظالمان‌اند[7]*

[آیه۴۶] وَقَفَّيْنَا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم بِعِيسَى ٱبْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ ٱلتَّوْرَىٰةِ وَءَاتَيْنَٰهُ ٱلْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ ٱلتَّوْرَىٰةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ؛ و پس بفرستیدیم[8] بر اثرِ آن پیغمبرانی که حکم می‌کردند به تورات[9] عیسی پسر مریم، باوردارنده آن را که از پیش آنست از تورات، و عطا دادیم وی را انجیل اندران راه نمودن و روشنایی، و باوردارنده آن را که از پیش آنست از تورات، و بیانی و پندی پرهیزگاران را*

[آیه۴۷] وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ ٱلْإِنجِيلِ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فِيهِ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ؛ و نیز تا حکم کند اهل انجیل یعنی ترسایان[10] آنچه فرو

۱. باد: نزدیك ایشان از کتاب خدای تعالی ۲. باد: ستایند ۳. باد: فرستاده
۴. باد: نوشته ۵. باد: «بر» ندارد ۶. باد: فرستاده ۷. باد: خدای تعالی ایشان‌اند ظلمان ۸. باد: فرستادیم ۹. باد: «به تورات» ندارد ۱۰. باد: ترسایان

فرستاده است خدای تعالی در وی، و هر که حکم نکند به آنچه فرو فرستیده[1] است خدای تعالی، ایشان‌اند که ایشان فاسقان باشند*

[آیه۴۸] وَأَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ ٱلْكِتَٰبِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَٱحْكُم بَيْنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَآءَهُمْ عَمَّا جَآءَكَ مِنَ ٱلْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَٰحِدَةً وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِى مَآ ءَاتَىٰكُمْ فَٱسْتَبِقُوا۟ ٱلْخَيْرَٰتِ إِلَى ٱللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ؛ و فرو فرستیدیم بر تو[2] یا محمّد قرآن بحق، باوردارنده آن را که از پیش[3] آنست از کتابها، و گواهی بر درستی آن حکم[4]، حکم کن یا محمّد میان ایشان ـ یعنی اهل کتاب ـ با آنچه فرو فرستیده است[5] خدای تعالی، و متابعت مکن هوای ایشان را از آنچه به تو آمده است از حق ـ یعنی مگرد از آن ـ هرکسی را کردیم از شما شریعتی و راهی، و اگر خواستی خدای تعالی کردی شما را یك امّت راست، ولیکن تا شما را بیازماید هرچند وی داناست اندر آنچه داده است شما را از کتاب، پس بشتابید به طاعتها، با خدای تعالی است[6] بازگشتِ شما همگنان، پس خبر دهد شما را بر آنچه[7] شما همی بودید اندران مختلف*

و بدان که ابنِ عبّاس گوید که کَعْب بن الاسید و عبدالله بن صوریا و شاس بن قیس با یکدیگر بساختند که بیایند، و پیغمبر را ـ صلّی الله علیه وسلّم ـ فتنه کنند از دینِ اوی[8]. انگاه آمدند به نزدیك وی، گفتند: ما آحبارِ جهودان‌ایم و اشراف ایشانیم[9]، اگر ما ترا متابعت کنیم هیچ کس ترا مخالفت نکند و میان ما و گروهی خصومتی است باید که ما را حکم کنی بریشان تا ما[10] به تو ایمان آوریم. پیغمبر ـ صلّی الله علیه وسلّم ـ از ان امتناع کرد، و خدای ـ عزّ و جلّ ـ فرو فرستید[11] اندر شأنِ ایشان، و گفت:

۱. باد: فرستاده ۲. باد: فرستادیم به تو ۳. باد: که پیش ۴. باد: «حکم» ندارد
۵. باد: به آنچه فرو فرستاد ۶. باد: «است» ندارد ۷. باد: هر آنچه
۸. باد: دین وی ۹. باد: و بزرگان ایشان ۱۰. باد: و ما ۱۱. باد: فرو فرستاد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه ۴۹] وَاَنِ اَحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمٰٓا اَنْزَلَ اللّٰهُ وَلاٰ تَتَّبِعْ اَهْوٰٓاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ اَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مٰٓا اَنْزَلَ اللّٰهُ اِلَيْكَ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ اَنَّمٰا يُرِيدُ اللّٰهُ اَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَاِنَّ كَثِيراً مِنَ النّٰاسِ لَفٰاسِقُونَ؛ و فرمودیم ترا یا محمّد که حکم کن میان ایشان بدانچه فرو فرستیده است[1] خدای تعالی، و متابعت مکن[2] مراد ایشان را، و بپرهیز ازیشان که فتنه کنند ترا از برخی از آنچه فرو فرستیده[3] است خدای تعالی به تو، اگر برگردند از تو، بدان که خود همی خواهد خدای تعالی که فرا رساند فرا ایشان[4] عقوبتی به برخی از گناهان ایشان، و خود بسیاری از مردمان فاسقان‌اند یعنی جهودان*

[آیه ۵۰] اَفَحُكْمَ الْجٰاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ؛ ای حکم جاهلیت همی خواهند از تو یا محمّد، و کیست نیکوتر از خدای تعالی در حکم کردن گروهانی را که ایشان به یقین[5] دانند یگانگی وی[6]*

[آیه ۵۱] يٰٓاَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصٰارىٰ اَوْلِيٰٓاءَ بَعْضُهُمْ اَوْلِيٰٓاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ اِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰالِمِينَ؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید فرا مگیرید جهودان را و ترسایان[7] را به دوستی، که ایشان دوست یکدیگر باشند، و هرکه ایشان را به دوستی گیرد از شما، و موافقت کند ایشان را بر دینِ ایشان، وی ازیشان بوَد که خدای تعالی راه ننماید قومی را که ایشان ظالمان‌اند*

و بدان که[8] سُدّی گوید: این آیت اندران حال[9] فرود آمد که روزِ اُحُد یکی از مسلمانان همی گفت که می‌ترسم که یکبار کافران را دولتی باشد که من شَوَم به نزدیك دهلك الیهودی، و از وی زینهار فرا ستانم، و دیگری همی گفت:

۱. باد: فرستاده است ۲. باد: مکنید ۳. باد: فرستاده ۴. باد: به ایشان
۵. باد: ایشان یقین ۶. باد: «یگانگی وی» است ۷. باد: مگیرید جهودان و ترسایان
۸. باد: «و بدان که» ندارد ۹. باد: این آیت در حال آن

من بشوم[1] به نزدیك فلان ترسا و از وی زینهار فراستانم، خدای تعالی این آیت فرو فرستید[2] و ایشان را از ان نهی کرد و گفت:

[آیه ۵۲] فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسٰارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشىٰ اَنْ تُصِيبَنٰا دَآئِرَةٌ فَعَسَى اللّٰهُ اَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ اَوْ اَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلىٰ مٰٓا اَسَرُّوا فِي اَنْفُسِهِمْ نٰادِمِينَ؛ بینی یا محمّد تو آن کسانی که اندر دلهای ایشان بیماری نفاق است که همی شتابند اندر دوستی ایشان و همی گویند که ترسیم که فرا ما رسد محنتی، و روزگار بر ما گردد[3]، بوَد که خدای تعالی فتح مکّه پدید آرد و عذابی ایشان را از نزد وی، پس شوند[4] بر آنچه پنهان همی داشتند اندر تنهای خویش پشیمانان*

[آیه ۵۳] وَيَقُولُ الَّذِينَ اٰمَنُوا اَهٰؤُلاٰءِ الَّذِينَ اَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَيْمٰانِهِمْ اِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ اَعْمٰالُهُمْ فَاَصْبَحُوا خٰاسِرِينَ؛ و آنکه گویند[5] آن کسانی که ایمان آورده‌اند ای ایشان‌اند آن کسانی که سوگند یاد همی کنند به خدای تعالی بغایت اجتهاد ایشان اندر سوگندهای ایشان، که[6] ایشان با شمااند حبط شد کردارهای ایشان بر آن ثواب و گشتند زیانکار و مغبون[7]*

[آیه ۵۴] يٰٓاَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللّٰهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ اَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ اَعِزَّةٍ عَلَى الْكٰافِرِينَ يُجٰاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَلاٰ يَخٰافُونَ لَوْمَةَ لاٰئِمٍ ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشٰآءُ وَاللّٰهُ وٰاسِعٌ عَلِيمٌ؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید هر که برگردد از شما از دین خویش، زود بُوَد که بیارد خدای تعالی قومی که دوست دارد ایشان را و دوست دارند وی را، رحیم باشند بر مؤمنان، و سخت[8] باشند بر کافران، و جهاد کنند اندر سبیلِ خدای تعالی، و نترسند از ملامتِ کسی که ملامت کند ایشان[9] [را]، آن فضل خدای است عطا دهد آن را که خواهد، و خدا بسیار عطاست[10]، و دهد آن را که خواهد و داناست

۱. باد: و دیگر گفت من شوم ۲. باد: بفرستاد ۳. باد: بگردد ۴. باد: بشوند
۵. باد: و گویند ۶. باد: «که» ندارد ۷. باد: زیانکار مغبون ۸. باد: شدید
۹. باد: «ایشان» ندارد ۱۰. باد: + و داناست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به بندگان خویش[1]*

و چون این آیت فرود آمد پیغمبر ـ صلّی الله علیه ـ اشارت کرد فرا ابا موسی اشعری[2]، و گفت: ایشان قوم این‌اند ـ یعنی اهل یمن[3] ـ. و نیز گفت پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم: ایمان یمنی است و حکمت یمنی است.

و بدان که ابن عبّاس گوید که چون عبدالله بن اُبَیّ بن سلول مسلمان گشت بظاهر، انگاه گفت: میان من و بنی قُرَیْظَه و بنی نَضِیر سوگند است، و من ترسم که این کار برگردد، و مرتد گردد[4]. و عُبادة بن صامِتْ گفت: من بیزارم از عهد بنی قُرَیْظَهْ و بنی نَضِیر، و موالات کنم با خدای و رسول وی و مؤمنان. خدای تعالی فرو فرستید[5]: «یا اَیُّها الَّذِیْنَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا اَلْیَهُودَ وَالنَّصارَی اَوْلِیاءَ»[6] الی قوله «فَتَرَی اَلَّذِیْنَ فی قُلُوبِهِم مَرَضٌ»[7] اندر شأنِ عبدالله بن أبیّ سَلول و عُبادة بن صامِت فرود آمد.

[آیه۵۵] اِنَّما وَلِیُّکُمُ اَللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا اَلَّذِینَ یُقِیمُونَ اَلصَّلٰوةَ وَیُؤْتُونَ اَلزَّکٰوةَ وَهُمْ رٰاکِعُونَ؛ خود ولی شما خدای تعالی است و رسول وی، و آن کسانی که ایمان آورده‌اند، آن کسانی‌اند که[8] بپای همی دارند نماز و همی دهند زکات، و ایشان رکوع کنان‌اند*

ابن عبّاس گوید: مراد بدین آیت ابوبکر صدیق است ـ رضی‌الله عنه ـ و گروهی گفتند مراد ازین امیرالمؤمنین[9] علیّ مرتضی است ـ رضی‌الله عنه ـ که سایلی به وی بگذشت در مسجد، و او در رکوع بود انگشتری خویش فرا وی داد[10].

[آیه۵۶] وَمَن یَتَوَلَّ اَللهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اَللهِ هُمُ اَلْغٰالِبُونَ؛ و هر که

۱. باد: «آن را... خویش» ندارد ۲. باد: «اشعری» ندارد ۳. باد: «یعنی... یمن» ندارد
۴. باد: گردند ۵. باد: فرستاد ۶و ۷. المائده (۵)۵۱ـ۵۲ ۸. باد: کسانی که
۹. باد: «امیرالمؤمنین» ندارد ۱۰. باد: به او داد

موالات کند با خدای تعالی و رسول وی، و آن کسانی که ایمان آورده‌اند خود گروه خدای تعالی، ایشان‌اند که غالب‌اند*

و بدان که ابن عبّاس گوید که رِفاعَة بن زید بن تابوت، و سُوَید بن الحارث اسلام پیدا کردند و انگاه منافق گشتند، و گروهی از مسلمانان با ایشان دوستی همی کردند خداوند ـ سبحانه و تعالی ـ اندر شأنِ ایشان فرو فرستید:

[آیه۵۷] یٰاَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا اَلَّذِینَ اَتَّخَذُوا دِینَکُمْ هُزُواً وَلَعِباً مِنَ اَلَّذِینَ اُوتُوا اَلْکِتٰابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَالْکُفّٰارَ اَوْلِیٰاءَ وَاتَّقُوا اَللهَ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید فرا مگیرید آن کسانی که فرا گرفتند دین شما به استهزا و بازی، از آن کسانی که داده‌اند ایشان را کتاب از پیش شما ـ یعنی جهودان ـ و کافران را به دوستی[1]، و بترسید از خدای تعالی اگر شما مؤمنان‌اید*

[آیه۵۸] وَاِذٰا نٰادَیْتُمْ اِلَی اَلصَّلٰوةِ اَتَّخَذُوهٰا هُزُواً وَلَعِباً ذٰلِکَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَعْقِلُونَ؛ و چون ندا کنند و خلق را به نماز خوانند[2]، فرا گیرند کافران آن را به استهزا و بازی، آن از بهرِ آنست که ایشان گروهی‌اند که خرد ندارند، یعنی خرد ایشان سود ندارد*

و این حال چنان بود که خدای ـ عزّ و جلّ ـ پیغمبر را ـ صلعم ـ بانگ نماز فرمود، جهودان گفتند یا محمّد! بدعت آوردی چیزی که اندر امّتهای پیشین نبود اگر دعوی پیغمبری همی کنی[3] پیغمبران پیشین را چرا خلاف کردی، و اگر درین خیری بودی پیغمبران پیشین بدین اولیتر بودندی. و از کجا آوردی بانگی همچون بانگ بز، اینت زشت کاری و اینت زشت آوازی[4].

و کودکانِ کافران چون آوازِ بانگ نماز شنیدندی آن را به استهزا حکایت همی

۱. باد: کافران به دوستان ۲. باد: + خوانید کافران را ۳. باد: می‌کنی
۴. باد: کاری و آوازی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و بدان که قَتاده گوید: خدای عزَّ و جلَّ ـ نعمت بر جهودان بگسترانید تا ایشان توانگرترین خلق بودند، چون پیغمبر ـ صلعم ـ بیامد وی را تکذیب کردند و عاصی گشتند، خدای تعالی آن نعمت ازیشان اندر گذرانید. فنحاص بن عازورا ازیشان گفت: «یَدُاللهِ مَغْلُولَةٌ»[1]. مگر دست خدای محبوس است و باز[2] داشته است از خیر. و دیگر جهودان برین قول رضا دادند، خدای تعالی این قول با جملهٔ ایشان[3] منسوب کرد و گفت:

[آیه۶۴] وَقَالَتِ ٱلْيَهُودُ يَدُ ٱللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَآءُ... ؛ و گفتند[4] جهودان: ای دست خدای تعالی غل برنهاده است[5] که نعمت نگستراند بر ما. خدای گفت: غل برنهاده[6] دستهای ایشان[7]، و لعنت کرده‌اند ایشان را به آنچه گفتند، بل دستِ وی گسترانیده است ـ یعنی اختیار کند به نعمت آن را که خواهد ـ نفقت کند آن را که خواهد.

و «یَد» خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ صفتی است از صفاتِ قدرت، که بدان اصطفا و اکرام افتد اندر حالِ آفریدن. و یك صفت است ولیکن از ان خبر دهد گه به تَثْنیه از وی عبارت دویی کند، و گاهی عبارت جمع[8]. چنان‌که گفت: «خَلَقْتُ بِيَدَيَّ»[9] و «مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا»[10]. و آن بر سبیلِ اجلال و تعظیم بود نه بر سبیل عدد. چنان‌که از هستی خبر داد و گفت: «فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ»[11] و این بر سبیلِ تعظیم بود نه بر سبیل تعدید.

... وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِّنْهُم مَّآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ طُغْيَاناً وَكُفْراً وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ ٱلْعَدَاوَةَ وَٱلْبَغْضَآءَ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَـٰمَةِ كُلَّمَآ أَوْقَدُوا نَارًا لِّلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا ٱللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِى ٱلْأَرْضِ فَسَاداً وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلْمُفْسِدِينَ؛ و بیفزاید بسیاری را

۱. المائده (۵) ۶۴ ۲. باد: و بر آن ۳. باد: با ایشان ۴. باد: و گفت
۵. باد: غلی نهاده ۶. باد: «خدای گفت... نهاده» ندارد ۷. باد: ایشان + بخیر
۸. باد: گاهی جمع ۹. ص(۳۸)۷۴ ۱۰. یس(۳۶)۷۱ ۱۱. المرسلات(۷۷) ۲۳

ازیشان آنچه فرو فرستیده است به تو از خدای تو طغیانی و کفری بر مخالفت ایشان، و بیفکندیم میان ایشان دشمنی و بغض تا روز قیامت ـ یعنی جهودان و ترسایان[1] ـ هر انگاه که برافروزند آتشی حربی را ـ یعنی مخالفت دین را ـ بنشاند آن آتش را خدای تعالی، و سعی همی کنند اندر زمین به فساد، و خدای تعالی دوست ندارد مفسدان را*

یعنی جهودان را که فساد کردند و حکم تورات را مخالفت کردند بُخت نَصَّر را بریشان مسلّط کرد[2]، انگاه پس از ان فساد کردند و تورات را مخالفت کردند. و تطوس الرّومی را بریشان مسلّط کرد تا هرگاه که حربی را بسازیدندی[3] خدای تعالی ایشان را مقهور بکردی[4] و دین خویش را نصرت کردی. انگاه خداوند ـ سبحانه و تعالی ـ گفت:

[آیه۶۵] وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ ٱلْكِتَـٰبِ ءَامَنُوا وَٱتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّـَٔاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَـٰهُمْ جَنَّـٰتِ ٱلنَّعِيمِ؛ و اگر اهلِ کتاب ایمان آوردندی و بپرهیزیدندی از کفر، کفارت کردیمی ازیشان بدیهای ایشان، و فرود آوردیمی ایشان را اندر بهشتهای آراسته به نعمت*

[آیه۶۶] وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا ٱلتَّوْرَىٰةَ وَٱلْإِنجِيلَ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْهِم مِّن رَّبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِم مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَآءَ مَا يَعْمَلُونَ؛ و اگر ایشان بپای داشتندی احکام تورات و انجیل و آنچه فرو فرستیده‌اند[5] بریشان از خدای ایشان ـ یعنی قرآن ـ آن[6] بخوردندی از بالای ایشان، نعمت بریشان فراخ کردندی ـ یعنی باران[7] ـ، و از زیرِ پایهای ایشان ـ یعنی نبات[8] ـ گروهی[9] اند عادل[10] ـ یعنی ایمان آورده‌اند ـ و بسیاری ازیشان بدا که همی کنند*

۱. باد: «و ترسایان» ندارد ۲. باد: بریشان فرستاد ۳. باد: بساختندی ۴. باد: کردی
۵. باد: فرستاده ۶. باد: «یعنی... آن» ندارد ۷. باد: «یعنی باران» ندارد
۸. باد: «یعنی نبات» ندارد ۹. باد: ازیشان + گروهی ۱۰. باد: عادله

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه۶۷] يٰٓاَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مٰٓا اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمٰا بَلَّغْتَ رِسٰالَتَهُ وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّٰاسِ اِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكٰافِرِينَ؛ ای تو که رسولی! برسان آنچه فرو فرستیده[1] اند به تو از خدای تو، و اگر نکنی، نرسانیده باشی رسالتِ وی بجملگی، و خدای تعالی نگاه می‌دارد ترا از مردمان[2]، که خدای راه ننماید گروهانی را که ایشان کافر[3] باشند*

بدان که[4] انَس روایت کرد که پیغمبر را ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ به شب نگاه داشتندی، پس عایشه گفت: شبی نزدیك پیغمبر ـ صلعم ـ بودم و پیغمبر ـ صلعم ـ بی‌خواب گردید، گفتم: یا رسول الله چه بود ترا؟ گفت: هیچ مردی پارسا نیست که مرا نگاه دارد امشب. گفتا: ما درین بودیم، بانگ سلاح شنیدیم، پیغمبر ـ صلعم ـ گفت: این کیست؟ گفتند: سعد و حُذَیفَه، آمدیم که ترا نگاه داریم. پیغمبر ـصلّی‌الله علیه وسلّم ـ بخفت، پس این آیت فرود آمد: «وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّٰاسِ»[5]. پیغامبر ـ صلّی‌الله علیه ـ سر از[6] قبهٔ ادیم بیرون کرد و گفت: بازگردید که مرا نگاه داشت از خلق، خدای عزّ و جلّ. پس خدای تعالی گفت:

[آیه۶۸] قُلْ يٰٓاَهْلَ الْكِتٰابِ لَسْتُمْ عَلٰى شَيْءٍ حَتّٰى تُقِيمُوا التَّوْرٰيةَ وَالْاِنْجِيلَ وَمٰٓا اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ مٰٓا اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيٰاناً وَكُفْراً فَلاٰ تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكٰافِرِينَ؛ بگوی[7] یا محمّد! ای شما که اهلِ کتاب‌اید، نیستید بر هیچ چیز از دین[8]، تا انگاه که بپای دارید حکم تورات و حکم انجیل، و آنچه فرو فرستیده[9] اند بر شما از خدای شما، و بیفزایید بسیاری را ازیشان آنچه فرو فرستیده[10] اند به تو یا محمّد از خدای تو، بسر بشدی و انکاری، اندوهگِن[11] مباش بر قوم کافران*

۱. باد: فرستاده ۲. باد: مردمان + که فرا کشتی تو نرسند ۳. باد: که کافر
۴. باد: «بدان که» ندارد ۵. المائده (۵) ۶۷ ۶. باد: «بخفت... سر از» ندارد
۷. باد: بگو ۸. باد: «از دین» ندارد ۹و۱۰. باد: فرستاده ۱۱. باد: اندوهگین

[آیه۶۹] اِنَّ الَّذِينَ اٰمَنُوا وَالَّذِينَ هٰادُوا وَالصّٰابِؤُنَ وَالنَّصٰارىٰ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَعَمِلَ صٰالِحاً فَلاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ؛ خود آن کسانی که ایمان آوردند و آن کسانی که جهود شدند و آن کسانی که صابیان بودند و ترسان[1]، هر که ایمان آورد به خدای تعالی و به روز قیامت، و کند کار شایسته، نبود هیچ بیم بریشان، و نه ایشان باشند اندوهگن[2]*

[آیه۷۰] لَقَدْ اَخَذْنٰا مِيثٰاقَ بَنِي اِسْرٰآئِيلَ وَاَرْسَلْنٰآ اِلَيْهِمْ رُسُلاً كُلَّمٰا جٰاءَهُمْ رَسُولٌ بِمٰا لاٰ تَهْوىٰ اَنْفُسُهُمْ فَرِيقاً كَذَّبُوا وَفَرِيقاً يَقْتُلُونَ؛ خود فرا گرفتیم محکم عهد بنی اسرائیل اندر توحید و نبوّت، و فرو فرستیدیم[3] بریشان رسولانی[4] هرگاه که آمدی به ایشان رسولی به آنچه هوای تنهای ایشان نبودی گروهی را همی تکذیب کردند[5] و گروهی را بکشتند[6]*

[آیه۷۱] وَحَسِبُوٓا اَلاّٰ تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَصَمُّوا ثُمَّ تٰابَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِمٰا يَعْمَلُونَ؛ و پنداشتند[7] که هیچ اختیار نخواهد بود، پس کور شدند از حق، و کر شدند، و آن عقوبتی بود ایشان را، انگاه توبه داد خدای ایشان را، انگاه کور شدند و کر شدند بسیاری ازیشان، و خدای بیناست بدانچه شما همی کنید[8]*

[آیه۷۲] لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قٰالُوٓا اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقٰالَ الْمَسِيحُ يٰا بَنِي اِسْرٰآئِيلَ اعْبُدُوا اللّٰهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ اِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوٰيهُ النّٰارُ وَمٰا لِلظّٰالِمِينَ مِنْ اَنْصٰارٍ؛ خود کافر شدند[9] آن کسانی که گفتند که خدای تعالی، مسیح پسر مریم [است]. و گفت مسیح: یا بنی‌اسرائیل بپرستید خدای را پروردگار من و پروردگار شما، که هرکه شرك آورد[10] به خدای تعالی، خود حرام کرده است خدای تعالی بر وی بهشت، و جایگاهِ وی دوزخ است و نیست

۱. باد: ترسایان ۲. باد: اندوهگین ۳. باد: فرستادیم ۴. باد: رسولی
۵. باد: تکذیب همی کردند ۶. باد: نگذاشتند ۷. باد: ندانستند
۸. باد: می‌کنید ۹. باد: شُد، تلفظی است گونه‌ای بجای شوند ۱۰. باد: انباز گیرد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ظالمان را هیچ یارانی*

[آیه ۷۳] لَقَدْ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓا إِنَّ ٱللَّهَ ثَالِثُ ثَلَٰثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّآ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ خود کافر شدند آن کسانی که گفتند که خدای تعالی ثالِثُ ثَلٰثَةٍ است، و نیست هیچ خدای مگر خدای یکی، و اگر باز نایستند[1] از آنچه همی گویند، فرارسد فرا آن کسانی که کافر شده‌اند از ایشان عذابی دردنمای*

[آیه ۷۴] أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى ٱللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُۥ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ؛ ای نکنند توبه و بازنگردند با خدای تعالی، و نخواهند آمرزش از وی، و خدای تعالی آمرزگار است و رحیم*

[آیه ۷۵] مَّا ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ ٱلرُّسُلُ وَأُمُّهُۥ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ ٱلطَّعَامَ ٱنظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ ٱلْءَايَٰتِ ثُمَّ ٱنظُرْ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ؛ نیست مسیح پسر مریم مگر رسولی که خود بگذشته است از پیش رسولان، و مادرش صدیق بود و هردو بودند که می‌خوردندی[2] طعام، ـ یعنی خدایی را نشایستندی ـ بنگر یا محمّد تا چون بیان همی کنیم ایشان را حجّتها، انگاه بنگر تا چون همی گردانند ایشان را از حق[3]*

[آیه ۷۶] قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَٱللَّهُ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ؛ بگو یا محمّد ایشان را: ای شما همی پرستید از دونِ خدای تعالی آن چیزی را که نتوانند که شما را زیان‌کنند و نه سودی، و خدای تعالی شنواست و داناست[4]*

[آیه ۷۷] قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ لَا تَغْلُوا فِى دِينِكُمْ غَيْرَ ٱلْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوٓا أَهْوَآءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِن قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَن سَوَآءِ ٱلسَّبِيلِ؛ بگو یا محمّد: ای شما که اهل کتاب‌اید دور اندر مشوید اندر دین شما[5] نه بر حق، و متابعت مکنید

۱. باد: نایستد ۲. باد: هردو بود خوردندی ۳. باد: «ایشان ... حق» ندارد
۴. باد: «سمیع است و علیم است» ندارد ۵. باد: از حد درمگذرید در دین شما

مرادهای گروهی[1] که ایشان بیراه شده‌اند از پیش، و بیراه بکرده‌اند بسیاری را، و بیراه شدند از راه راست*

[آیه ۷۸] لُعِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا مِنۢ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُۥدَ وَعِيسَى ٱبْنِ مَرْيَمَ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا وَّكَانُوا يَعْتَدُونَ؛ لعنت کرده‌اند آن کسانی را که کافر شدند از بنی‌اسرائیل بر زفان[2] داود و به زفان[3] عیسی پسر مریم، آن از بهرِ آن عصیان ایشان بود ـ که روز شنبه ماهی گرفتند داود علیه‌السّلام ایشان را لعنت کرد تا کَپی گشتند و بر زبان عیسی پسر مریم یعنی اصحاب مائده که ایمان نیاوردند عیسی علیه‌السّلام ایشان را لعنت کرد تا خوك گشتند ـ و آن از[4] بهرِ ظلم و اعتداء ایشان بود*

[آیه ۷۹] كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَن مُّنكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ؛ و ایشان نهی نکردندی[5] یکدیگر را از مُنکَری که کردندی[6]، بدا آن که ایشان همی کردند*

[آیه ۸۰] تَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَن سَخِطَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِى ٱلْعَذَابِ هُمْ خَٰلِدُونَ؛ بینی یا محمّد بسیاری ازیشان ـ یعنی جهودان چون کَعْبِ اشرف ـ موالات کنند با آن کسانی که کافر شده‌اند، بدا آنکه از پیش بفرستیده است[7] ایشان را به تنهای[8] ایشان، آنکه خشم گرفته است خدای تعالی بریشان، و ایشان اندر عذاب[9] جاودان باشند*

[آیه ۸۱] وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلنَّبِىِّ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا ٱتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَآءَ وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ فَٰسِقُونَ؛ و اگر ایمان آوردندی به خدای تعالی و به پیغمبر ـ یعنی محمّد ـ و آنچه فرو فرستیده آمده است[10] بر وی، فرا نگرفتندی مشرکان را به دوستی ولیکن بسیاری ازیشان فاسقان اند، یعنی که مسلمان نشدند*

[آیه ۸۲] لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ ٱلنَّاسِ عَدَٰوَةً لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا ٱلْيَهُودَ وَٱلَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا ٱلَّذِينَ قَالُوٓا إِنَّا نَصَٰرَىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ

۱. باد: مرادها گروهی ۲ و ۳. باد: زبان ۴. باد: و از ۵. باد: نکردند
۶. باد: کردند ۷. باد: فرستاده ۸. ایشان تنهای ۹. باد: و اندر عذاب ایشان
۱۰. باد: فرستاده است

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

وَرُهْبَاناً وَأَنَّهُمْ لاَ يَسْتَكْبِرُونَ؛ خود یابی یا محمّد سختترین مردمان دشمنی با آن کسانی که ایمان آورده‌اند جهودان را و آن کسانی که مشرك‌اند، و یابی یا محمّد نزدیکترین ایشان دوستیی با آن کسانی که مؤمن‌اند آن کسانی که گفتند ما ترسا‌انایم ـ یعنی نجاشی و اصحاب وی که مسلمان[1] شدند ـ این از بهرِ آن بود که ایشان علما بودند و زاهدان[2]، گردن نهادند حق را[3]، و ایشان تکبّر کار نفرمودند در خدمت خدای تعالی*

[آیه۸۳] وَإِذَا سَمِعُوا مَآ أُنزِلَ إِلَى ٱلرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ ٱلدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ ٱلْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَآ ءَامَنَّا فَٱكْتُبْنَا مَعَ ٱلشَّٰهِدِينَ؛ و چون بشنوند[4] آنچه فرو فرستیده‌اند[5] به رسول ـ یعنی محمّد ـ یاوِی[6] چشمهای ایشان، همی ریزد اشك، از بهرِ آنچه بدانسته باشند از حق، گویند: ای خدای ما ایمان آوردیم بنبیس[7] با گواهان، یعنی امّت محمّد علیه‌السّلام*

[آیه۸۴] وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَمَا جَآءَنَا مِنَ ٱلْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَن يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ ٱلْقَوْمِ ٱلصَّٰلِحِينَ؛ و چه بوده است ما را که ایمان نیاریم به خدای تعالی و آنچه بیامده است[8] به ما از حق، و طمع می‌داریم که فرود آورد ما را خدای ما با گروهانی شایستگان، یعنی امّتِ محمّد*

[آیه۸۵] فَأَثَٰبَهُمُ ٱللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلْمُحْسِنِينَ؛ پس ثواب داد ایشان را خدای تعالی به آنچه گفتند بهشتهایی که همی رود در زیرِ آن جویهای[9]، جاودان باشند اندران بهشتها، و آنست جزاء نکوکاران*

[آیه۸۶] وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِـَٔايَٰتِنَآ أُولَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلْجَحِيمِ؛ و آن کسانی که کافر شدند و به دروغ داشتند[10] حجّتهای ما را، ایشان‌اند از اهلِ دوزخ*

۱. باد: و اصحاب که مسلمان ۲. باد: عالم‌اند و زاهد ۳. باد: به حق
۴. باد: شنوند ۵. باد: فرستاده‌اند ۶. باد: یابی ۷. باد: بنویس
۸. باد: آنچه آمدست ۹. باد: جویها ۱۰. باد: و تکذیب کردند

و بدان که[1] مفسّران گفتند که پیغمبر ـ صلّی الله علیه وسلّم ـ روزی نشسته بود[2] و تذکیر همی کرد اصحابِ خویش را، و صفت قیامت و دوزخ همه کرد، و خلق را همی ترسانید، و مردمان از ان دلتنگ شدند و بترسیدند[3]، و ده تن اصحاب فراهم آمدند اندر خانهٔ عثمان بن مَظْعُون، و ابوبکر صدیق بود و امیرالمؤمنین علی مرتضی بود و عبدالله[4] بنِ مسعود و عبدالله بن عمر و ابوذر غفاری[5] و سالم مولای ابوحُذَیْفَه و مِقداد بن أَسْوَد و سلمان پارسی[6] و مَعْقِل بن مقرن ـ رضی‌الله عنهم اجمعین[7] ـ، و اتفاق کردند بر آنکه روزه همی دارند به روز، و نماز همی کنند به شب، و نخسبند بر فراش، و گوشت و روغن نخورند، و نزدیکی نکنند با زنان، و گردِ بوی خوش نگردند و پلاس پوشند و خویشتن را حصنی بکنند و دنیا را بگذارند و اندر زمین سیاحت همی کنند[8] و رهبانیّت همی بَرْزَند[9].

آن خبر به پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ رسید، آمد به سرای عثمان بن مَظْعُون، وی را نیافت، زن وی را ـ امّ حکم ـ گفت: به من رسیده است از شوهر تو چنین و چنین. آن زن نخواست که سرِّ شوهر بگوید[10]، و نخواست که فرا پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه ـ دروغ گوید، گفت: اگر عثمان ترا بدین خبر داده است راست گفته است. پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ بازگردید و عثمان بن مَظْعُونَ آمد با آن گروه نزدیكِ پیغمبر ـ صلّی الله علیه وسلّم ـ؛ پیغمبر گفت: مرا از چنین و چنین خبر دادند. گفتند: آری، و ما نخواستیم بدان مگر خیر. پیغمبر ـ صلعم ـ گفت: مرا نفرموده‌اند اندرین؛ انگاه گفت ایشان را: تنهای شما را بر شما حقّی است، روزه دارید و بگشایید و برخی از شب برخیزید و برخی بخسبید که من برخیزم و بخسبم و روزه دارم و بگشایم و گوشت و چربش خورم و گردِ زنان گردم. و هر که در سنّت[11] رغبت کند از من است، و هر که[12] از آن بچسبد[13]، نه از من است. و اندرین باب فرو

۱. باد: «و بدان که» ندارد ۲. باد: روزی بنشست ۳. باد: «و بترسیدند» ندارد
۴. باد: و بوبکر صدیق و علی مرتضی و عبدالله ۵. باد: الغفاری ۶. باد: الفارسی
۷. باد: «رضی ... اجمعین» ندارد ۸. باد: سیاحت کنند ۹. باد: برند
۱۰. باد: شوهرگوید ۱۱. باد: ازسنّت ۱۲. باد: «ازمن ... که» ندارد ۱۳. باد: بخسید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فرستید[1] خدای تعالی:

[آیه ۸۷] يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تُحَرِّمُوا۟ طَيِّبَـٰتِ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوٓا۟ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْمُعْتَدِينَ؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید حرام بمکنید[2] خوشیهایی که حلال بکرده است خدای تعالی شما را، و از حد اندر مگذارید[3] که خدای تعالی دوست ندارد آن کسی را که از حد اندر گذرد*

[آیه ۸۸] وَكُلُوا۟ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ حَلَـٰلًا طَيِّبًا وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ٱلَّذِىٓ أَنتُم بِهِۦ مُؤْمِنُونَ؛ و بخورید از آنچه روزی کرده است شما را خدای تعالی حلال و پاکیزه[4]، و بپرهیزید از عذاب خدای تعالی[5] که شما به وی ایمان آورده‌اید*

و بدان که[6] روایت کرده است عایشه و ابوموسی الاشعری از پیغمبر ـ صلّی الله علیه وسلّم ـ که وی دوست داشتی حلوا را و انگبین، و گفت: مؤمن شیرین است و دوست دارد شیرینی را[7].

و گفت: اندر شکم مؤمن گوشه‌ایست که سیر نکند آن را مگر حلوا.

و اندر خبر آمده است که: مردی آمد به نزدیك حسنِ بَصْری، و گفت: مرا همسایه‌ای هست که پالوده نخورد. گفت: چرا؟ گفت: همی گوید من شکر آن بنتوانم کرد[8]. گفت این همسایهٔ تو آب سرد خورد؟ گفت: خورد[9]. گفت: نعمت خدای اندر آبِ سرد بیش است از آنکه در پالوده.

و حسن بَصْری فالوده همی خورد فرقد السبخی اندر آمد[10]. وی را گفت: یا فرقد! چه گویی اندرین؟ فرقد گفت: من ازین نخورم و من این را دوست ندارم. حسن بَصری گفت بتعجب: لعابِ نَحل و لباب برّ و سَمْنُ البَقَر، مسلمان بوَد که این را دوست ندارد و عیب کند؟!

۱. باد: فرستاد ۲. باد: مکنید ۳. باد: مگذرید ۴. باد: حلال پاکیزه
۵. باد: از خدای ۶. باد: «بدان که» ندارد ۷. باد: «را» ندارد ۸. باد: نتوانم کرد
۹. باد: «گفت: خورد» ندارد ۱۰. باد: فرقد السبخی آمد

و بدان که ابن عبّاس گوید که چون این آیت فرود آمد، ایشان گفتند: یا رسول‌الله! پس ما چه کنیم با این سوگندها که خورده‌ایم، انگاه خدای ـ عزّ و جلّ ـ فروفرستید[1]:

[آیه ۸۹] لَا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ بِٱللَّغْوِ فِىٓ أَيْمَـٰنِكُمْ وَلَـٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدتُّمُ ٱلْأَيْمَـٰنَ فَكَفَّـٰرَتُهُۥٓ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَـٰكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَـٰثَةِ أَيَّامٍ ذَٰلِكَ كَفَّـٰرَةُ أَيْمَـٰنِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَٱحْفَظُوٓا۟ أَيْمَـٰنَكُمْ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ ءَايَـٰتِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛ فرا نگیرد شما را خدای تعالی بدانچه لغو باشد اندر سوگندهای شما، ولیکن فرا گیرد شما را به آنچه قصد کرده باشید از سوگندها، و کفارت آن سوگند معقود هست[2] هرگه که خلاف کنید آن را آن بود که طعام دهید ده درویش را ـ یعنی هر یکی را مدّی ـ از بهترین آنچه همی دهید عیال خویش را[3]، و یا جامه کنید ده[4] درویش را، و یا آزاد کنید بنده‌ای را، و هرکه نیاود[5] چیزی ازین که یاد کردیم بر وی بوَد که روزه دارد سه روز، آنست کفارت سوگندِ شما، چون سوگند خورید و خلاف کنید. و چون سوگند خورده باشید نگاه دارید سوگند شما، همچنان بیان کند خدای تعالی شما را حکمهای خویش تا مگر شما شکر کنید*

[آیه ۹۰] يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِنَّمَا ٱلْخَمْرُ وَٱلْمَيْسِرُ وَٱلْأَنصَابُ وَٱلْأَزْلَـٰمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ ٱلشَّيْطَـٰنِ فَٱجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید که می و قمار و پرستیدن بتان و تیرها فرا گرد گردانیدن پیش بتان تدبیرها را، آن[6] پلیدی است از عمل شیطان، بپرهیزید از ان تا مگر شما[7] فلاح یابید*

[آیه ۹۱] إِنَّمَا يُرِيدُ ٱلشَّيْطَـٰنُ أَن يُوقِعَ بَيْنَكُمُ ٱلْعَدَٰوَةَ وَٱلْبَغْضَآءَ فِى ٱلْخَمْرِ وَٱلْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ ٱللَّهِ وَعَنِ ٱلصَّلَوٰةِ فَهَلْ أَنتُم مُّنتَهُونَ؛ خود همی خواهد شیطان که بیفکند میانِ شما دشمنی و بغض اندر می و قمار، چنان‌که یاد کردیم،

۱. باد: آنگاه این آیت فرود آمد دران ۲. باد: «معقود هست» ندارد ۳. باد: «را» ندارد
۴. باد: جامه کنند ۵. باد: نیابد ۶. باد: «تدبیر... آن» ندارد ۷. باد: «شما» ندارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و بازدارد شما را از یادکردِ خدای و از نماز، ای شما باز ایستید ـ و این بر سبیلِ تهدید است ـ*

[آیه۹۲] وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ؛ و طاعت دارید خدای تعالی را، و طاعت دارید رسول را، و بپرهیزید از حرامها، پس اگر برگردید[1] بدانید که خود بر رسول ما رسانیدن است پیدا، فأمّا توفیق و خذلان به خدای است*

و بدان که[2] روایت کرده است امیرالمؤمنین[3] علی بن أبی طالب ـ علیه‌السّلام ـ از پیغمبر ـ صلّی الله علیه وسلّم ـ که وی گفت: هرکه خمر خورد پس از آنکه خدای تعالی آن را حرام بکرد نیست وی را که وی را زن دهند هرگاه که خطبه کند، و نیست وی را که راستگوی دارند وی را انگاه که خبر دهد، و نه که شفاعتش بدهند انگاه که شفاعت کند، و نه که امینش دارند بر امانتی. پس هر که وی را امین کند بر امانتی، اوی[4] آن را هلاك کند، خدای ـ عزّ و جلّ ـ وی را خلف باز ندهد.

و ابوهریره روایت کند که پیغمبر ـ صلّی الله علیه ـ گفت: هر که بر خمر خوردن ایستیده[5] باشد همچون کسی باشد که بت پرستد.

و ابن عمر روایت کرده است از پیغمبر ـ صلّی الله علیه ـ که گفت: هر که خمر خورد اندر دنیا، خدای تعالی وی را اندران جهان[6] بدهد از زهر ماران و از زهرِ گَزْدُمان[7] که هر که آن بخورده باشد گوشت[8] روی وی اندر جام افتد پیش از آنگه که آن را بخورد. و چون بخورده باشد گوشت از تن وی فرو ریزد چنان‌که گوشتِ جیفه، و همه اهلِ قیامت را از وی رنج رسد[9]، انگاه بفرماید تا وی را به دوزخ برند. و بلعنت

۱. باد: پس برگرد ۲. باد: «بدان که» ندارد ۳. باد: «امیرالمؤمنین» ندارد
۴. باد: و وی ۵. باد: ایستاده ۶. باد: اندر جهان ۷. باد: ماران و گزدمان
۸. باد: آن نخورد گوشت ۹. باد: باشد

است خورندهٔ آن و افشارندهٔ آن و بر آن کسی که فرماید افشاردن[1] آن و فروشندهٔ آن[2] و خَرّندهٔ آن و حامل آن که آن را برگیرد، و آن کسی را که آن به نزدیكِ وی برند و خورندهٔ بهای آن، همه برابر باشند اندر بزه و اندر عذاب آن[3]. خدای تعالی نپذیرد نمازِ وی و نه روزهٔ وی و نه حجّ وی و نه عمره وی، تا انگاه که توبت کند. اگر بمیرد پیش از آنکه توبه کند حق بود بر خدای ـ عزّ و جلّ ـ که وی را بدهد به هر جرعتی که بخورده باشد اندر دنیا شربتی از ریم دوزخیان.

و هرچه آن مستی آرد خمر بود، و هر چه خمر است حرام است.

و ابن عمر گوید که گواهی دهم که شنیدم از پیغمبر ـ صلّی الله علیه وسلّم ـ که گفت: ملعون بکرده است خدای تعالی می را و خورندهٔ آن را و ساقی آن را و فروشندهٔ آن را و خَرّندهٔ آن را و افشارنده[4] آن را، و آن را که فرماید افشاردن[5] آن، و یا آن که برگیرد، و آن را که آن به نزدیكِ وی برند و آن را که بهای آن خورد[6].

و ابن عبّاس گوید که پیغمبر ـ صلعم ـ گفت: بپرهیزید از خمر که[7] این کلیدِ همه شرّهاست.

و بدان که چون خداوند تعالی تحریم خمر و مَیْسر فرو فرستید[8]، صحابه گفتند: یا رسول‌الله! چون بُوَد حالِ آن برادران که ایشان بمرده‌اند[9] و خمر و مَیْسر خورده‌اند اندر زندگانی خویش؟ خدای تعالی فرو فرستید[10] و گفت[11]:

[آیه۹۳] لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛ نیست بر کسانی که ایمان آورده‌اند و کرده‌اند کارهای شایسته هیچ حرج اندر آنچه خورده‌اند انگاه که پرهیزند از شرك و ایمان آرند و کنند کارهای شاهسته[12]، انگاه پرهیزند از آنچه[13] خدا حرام بکرده است[14] و اخلاص آورند، و

۱. باد: افشردن ۲. باد: «و فروشندهٔ آن» ندارد ۳. باد: عار آن ۴. باد: افشرنده
۵. باد: افشردن ۶. باد: و آن را که به بهای آن زیید ۷. باد: خمری که ۸. باد: فرستاد
۹. باد: مرده‌اند ۱۰. باد: فرستاد ۱۱. باد: «و گفت» ندارد ۱۲. باد: شایسته
۱۳. باد: پرهیزند از هرچه ۱۴. باد: کرده است

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خدای تعالی دوست دارد نیکوکاران را، أی مخلصان را[1] *

و از جملهٔ آنکه حرام بکرده است خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ و واجب بکرده است بپرهیزیدن از ان[2]، آنست که حرام بکرده است صید بر مُحْرِم، چنان‌که گفت:

[آیه ۹۴] يٰٓاَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللّٰهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ اَيْدِيكُمْ وَرِمٰاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللّٰهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدٰى بَعْدَ ذٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ اَلِيمٌ؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید! بیازماید شما را خدای تعالی به چیزی از صید که بیارد آن را دستهای شما چون خایه و بچّهٔ صید که نتواند گریخت[3]، و تیرهای شما چون صیدها که بدست اندر توان یافت، تا بیند خدای تعالی آن کسی را که بترسد از وی نه اندر حال مشاهدت، و نکند صید اندر احرام، پس هرکه ستم کند و صید به حلال[4] دارد اندر إحرام، پس از ان وی را بُوَد عذابی دردنمای*

و این آیت اندر عامِ حُدَیْبِیَّه فرود آمد که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ ایشان را مبتلا کرده بود به صید، تا بر حیله‌های[5] ایشان همی افتیدند[6] چون ایشان همی رفتند[7] میان مکّه و مدینه، گوری وحشی پدید آمد یکی ازیشان بر آن حمله کرد و وی را به نیزه بکشت. وی را گفتند: تو صید کُشتی و تو مُحْرِم آمدی. آمد به نزدیکِ پیغمبر ـ صلَّی الله علیه ـ و پرسید، خداوند تعالی اندر حکم آن فرو فرستید و گفت[8]:

[آیه ۹۵] يٰٓاَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَاَنْتُمْ حُرُمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَٓاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ اَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ اَوْ عَدْلُ ذٰلِكَ صِيَاماً لِيَذُوقَ وَبَالَ اَمْرِهِ عَفَا اللّٰهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللّٰهُ مِنْهُ وَاللّٰهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ؛ ای آن کسانی که ایمان

۱. باد: «أیّ مخلصان را» ندارد ۲. باد: «از آن» ندارد ۳. باد: «صیدکه نتوانندگریخت» ندارد
۴. باد: صید حلال ۵. باد: حلّهای ۶. باد: افتادند ۷. باد: می‌رفتند
۸. باد: «و گفت» ندارد

آورده‌اید مکشید صید را و شما محرم باشید، و هرکه بکشد آن را از شما متعمداً[1]، بر وی است جزای مثل آن که کشته است از جملهٔ نَعم، حکم کنند بدان دو عدل از شما آنکه مثل آن را هَدْی سازد رسیده به کعبه، و یا کفارتی طعام مسکینان مکّه و یا مثل آن روزه، تا بچشد جزای آن معصیت که کرده باشد. عفو بکرده است[2] خدای تعالی چیزی[3] که گذشته است، و هر که با سرِ صید کردن شود، داد بستاند خدای تعالی از وی اندر قیامت، و خدای[4] عزیز است خداوند انصاف و کینه کشیدن از دشمنان*

و حکم این آیت چنانست که هر که صیدی اندر احرام بکشد جزائی بر وی واجب شود، و آن جزا آن بُوَد[5] که مثلِ آن از جملهٔ أنعام بجوید به اجتهاد و مرد فقیه عدل، اگر اندر شریعت منصوص نباشد. چنان‌که آمده است از صحابه ـ رضوان الله علیهم ـ که ایشان حکم کرده‌اند و گفته‌اند که هر که آهویی بکشد، گوسپندی[6] جزای آن باشد، و اگر گاوی نه اهلی[7] بکشد گاوی اهلی جزای آن باشد، و اگر مرغی دون کبوتری بکشد اندران قیمت آن باشد. اگر خواهد این جزا مثل آنکه یاد کردیم به حرم رساند و آنجا بکشد و به درویشان حرم بدهد[8]، و اگر خواهد قیمت آن مثل این بیرون کند و بدان طعام خَرَد و بر مسکینان حرم نفقه کند، و اگر خواهد بَدَل هر مدّی طعام روزی روزه دارد.

و بدان که چون خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ گفت: «لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللّٰهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ»[9] ازین مفهوم گشت که برخی حرام خواهد کرد؛ ازیرا که[10] به لفظ «مِن» گفت، وبرخی حلال بخواهد کرد[11] پس آن را که حرام بکرد[12] اندرین آیت پیشین پدید کرد خدای عزَّ و جلَّ، و پیدا کرد آنچه حلال خواست کرد اندر دیگر آیت، و گفت[13]:

۱. باد: متعمد ۲. باد: کرده است ۳. باد: به + چیزی ۴. باد: خدا
۵. باد: آنست ۶. باد: گوسفندی ۷. باد: گاوی حشی ۸. باد: دهد
۹. المائده (۵) ۹۴ ۱۰. باد: زیرا که ۱۱. باد: حلال خواهد کرد
۱۲. باد: حرام نخواهد کرد ۱۳. باد: + قوله تعالی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه ۹۶] أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ ٱلْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعاً لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ ٱلْبَرِّ مَادُمْتُمْ حُرُماً وَٱتَّقُوا ٱللهَ ٱلَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ؛ حلال بکرده‌اند شما را صید دریا و ماهی و آنچه بدان مانَد، و آنچه دریا به کناره افکند مُرده، منفعتی است آن شما را و راهگذریان را، و حرام بکرده‌اند بر شما صید دشت، مادام تا مُحرِم باشید و بپرهیزید از عذاب خدای تعالی آنکه بر وی حشر کنند شما را*

ابن عبّاس گوید که مردمان غارت همی کردندی یکدیگر را، و جنگ همی کردند با یکدیگر؛ خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ فرو فرستید[1] و گفت[2]:

[آیه ۹۷] جَعَلَ ٱللهُ ٱلْكَعْبَةَ ٱلْبَيْتَ ٱلْحَرَامَ قِيَاماً لِلنَّاسِ وَٱلشَّهْرَ ٱلْحَرَامَ وَٱلْهَدْيَ وَٱلْقَلَائِدَ ذٰلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ ٱللهَ يَعْلَمُ مَا فِي ٱلسَّمٰوٰاتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ وَأَنَّ ٱللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ؛ کرده است خدای تعالی کعبه را خانهٔ محرم بزرگ، حرمت قوامی مردمان را ـ یعنی اندر نسك[3] و تجارت ـ و کرده است مردمان را ماه حرام، یعنی بدان چهار ماه حرب نکنند و هَدْی و قلاید که به کعبه رسانند به ایمنی[4]، آن از بهرِ آنست تا بدانید که خدای تعالی می‌داند آنچه اندر آسمانهاست و آنچه اندر زمین است[5]، و بدانید که خدای تعالی به هر چیزی داناست از مصالح شما*

[آیه ۹۸] أَعْلَمُوا أَنَّ ٱللهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ وَأَنَّ ٱللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ و بدانید که خدای تعالی سخت عقوبت است، و بدانید که خدای تعالی بسیار آمرزش است و رحیم است*

[آیه ۹۹] مَا عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلَّا ٱلْبَلَاغُ وَٱللهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ؛ نیست بر رسول مگر رسانیدن و خدای تعالی داند آنچه شما همی پیدا کنید و آنچه شما همی پنهان دارید*

۱. باد: فرستاد ۲. باد: «و گفت» ندارد ۳. باد: نسل ۴. باد: «به ایمنی» ندارد
۵. باد: «است» ندارد

[آیه ۱۰۰] قُلْ لَا يَسْتَوِي ٱلْخَبِيثُ وَٱلطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ ٱلْخَبِيثِ فَٱتَّقُوا ٱللهَ يَا أُولِي ٱلْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ بگوی[1] یا محمّد! برابر نباشد حرام و حلال[2]، و اگرچه ترا به شگفت[3] آرد بسیاری حرام، بترسید از خدای تعالی ای خداوندان خرد تا مگر شما فلاح کنید*

و این اندر شأنِ شریح بن ضبیعه[4] فرود آمد که به حج آمده بود، و صحابه خواستند که وی را بگیرند[5].

و بدان که ابن عبّاس گوید که گروهانی پیغمبر را ـ علیه السَّلام ـ پرسیدندی بر سبیل استهزاء، و گاه بر سبیل امتحان، یکی گفتی: پدر من کیست، و یکی گفتی: من پسرِ که‌ام، و یکی گفتی: اشترِ خویش گم کرده‌ام کجاست؟ خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ فرو فرستید[6]: «لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ»[7].

و امیرالمؤمنین[8] علی بن ابی طالب ـ علیه السَّلام ـ گوید: خطبه کرد ما را پیغمبر ـ صلعم ـ و گفت: بر شما نبشته[9] است خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ حج. مردی برخاست از بنی‌اسد که وی راعُکاشَة بن مِحْصَن گفتندی، و اندر برخی از اخبار آمده است که این سایل اَقْرَع بن حابِس بود، و گفت: یا رسول‌الله! ای هر سال است این؟ پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلَّم ـ روی از وی بگردانید تا دو بار و سه بار بگفت. پیغمبر ـ صلعم ـ گفت: ویحك چه ایمن باشی که گویم: آری. و اگر گفتی آری، واجب گشتی، و اگر واجب گشتی[10] شما را طاقت آن نبودی و اگر فرو گذاشتیدی[11]، آن شما را کفر بودی و آن کسانی که از پیش شما بدان هلاك شدند که سؤال بر پیغمبران خویش بسیار کردندی[12]؛ مرا بگذارید هرگاه که من شما را گذاشته باشم، و چون شما را فرمایم به چیزی، بکنید از ان آنچه[13] توانید، و چون شما را نهی کنم از چیزی،

۱. باد: بگو ۲. باد: برابر بُوَد حرام و حلال؟ ۳. باد: اگر به شگفت
۴. باد: صبیعه ۵. باد: و صحابه قصد وی کردند ۶. باد: فرستاد ۷. مائده(۵)۱۰۱
۸. باد: «امیرالمؤمنین» ندارد ۹. باد: نوشته ۱۰. باد: «و اگر واجب گشتی» ندارد
۱۱. باد: «اگر فرو گذاشتیدی» ندارد ۱۲. باد: کردند ۱۳. گن: از آنچه

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بپرهیزید. و خدای تعالی فرو فرستید[1]:

[آیات ۱۰۱-۱۰۲] يٰٓاَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا لاٰ تَسْئَلُوا عَنْ اَشْيٰٓاءَ اِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ وَ اِنْ تَسْئَلُوا عَنْهٰا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْاٰنُ تُبْدَ لَكُمْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهٰا وَاللّٰهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ * قَدْ سَاَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ اَصْبَحُوا بِهٰا كٰافِرِينَ؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید مپرسید از چیزها که اگر پیدا کنند شما را اندوهگن شوید که بر شما دشخوار بود[2]، و اگر بپرسید از ان انگاه که فرو فرستید قرآن پیدا باشد شما را، عفو بکرده است[3] خدای تعالی از ان، و خدای تعالی بسیار آمرزش است و تأخیرکنندهٔ عقوبت * خود بپرسیدند آن را گروهی از پیش شما، آنگاه گردیدند بدان کافر*

یعنی چون قوم عیسی که مائده خواستند انگاه بدان کافر شدند. و قوم صالح که ناقه خواستند و بدان کافر شدند، خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ ایشان را هلاك کرد و آن چیزها که بپرستیدندی[4] از حال آن بَحیره و سائبه بودی، خدای تعالی گفت:

[آیه ۱۰۳] مٰا جَعَلَ اللّٰهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلاٰ سٰآئِبَةٍ وَلاٰ وَصِيلَةٍ وَلاٰحٰامٍ وَلٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ وَاَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْقِلُونَ؛ نفرستیده است خدای آنچه کافران می‌گفتند هیچ چیز اندر حکم بَحیره و سایبه و وَصِیلَه و حام، ولیکن آن کسانی که کافر شده‌اند همی فرا نهند بر خدای تعالی دروغ، و بیشتری ازیشان ندانند ـ که همی گویند: والله اَمَرنا بِها ـ*

بدان که[5] ابوهریره روایت کرده است از پیغمبر ـ صلَّی الله علیه وسلَّم ـ که گفت: من عمرو بن یحیی بن قمعة بن خندق[6] را دیدم که امعای خویش را همی کشید اندر آتش دوزخ، و اهل دوزخ[7] را رنج بسیار می‌رسید از گندِ آن امعای وی. و آن از بهرِ آن

۱. باد: فرستاد ۲. باد: «که بر شما... بود» ندارد ۳. باد: کرده است
۴. باد: پرستیدندی ۵. باد: «که همی گویند... بها» ندارد ۶. باد: «بدان» ندارد
۷. باد: خندف ۸. باد: اهل آتش

بود که اوّل کسی بود که بگردانید دین اسماعیل، و بت نهاد و بَحیرة نهاد و سایبه نهاد و وَصیلَه نهاد و حام نهاد.

و بدان که هریکی ازین صفتی است به نزدیك ایشان که هر آن ناقه‌ای که پنج شکم بزادی اگر پنج شکم[1] نر بودی آن را بکشتندی و زنان و مردان آن را بخوردندی؛ و اگر ماده بودی گوشِ وی بشکافتندی و موی وی بریدندی و نام خدای بردندی بر وی که بنشستندی[2]، و یا بار برنهادندی. چنان‌که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ خبر داد ازیشان و گفت: «و اَنْعامٌ لاٰ يَذْكُرُونَ اسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهٰا اِفْتِرٰاءً عَلَيْهِ»[3]. و حرام بکردندی بر زنان شیر وی، و شیر و منفعت وی خاصه مردان را بودی. پس اگر بمردی مردان و زنان از گوشتِ وی بخوردندی.

و اما «سائبة» آن بودی که مردی ازیشان مال خویش بیاوردی و فرا سَدَنَه دادی یعنی خادمانِ بتخانه[4]، تا از ان همی طعام دادندی راهگذریان را از شیر و از گوشت[5] آن، و هیچ زن را از ان ندادندی تا که بمردی، انگاه مردان و زنان از ان بخوردندی.

و علقمه گوید که سائبه بنده‌ای بودی که بگذاشتندی بر آن که بر وی وِلا نه و میراث نه و عقل نه[6]. پس پیغمبر ـ صلَّی الله علیه وآله وسلَّم ـ گفت: «إنَّما الوِلاءُ لِمَنْ اَعْتَق.» وِلا آن را بوَد که آزاد کرده باشد.

و اما «وَصِیلَه» آن بودی که گوسپندی[7] هفت شکم بزادی، هفتم شکم را بنگرستندی[8] اگر نر بودی آن را بکشتندی از بهرِ بتان، و اگر ماده بودی بنکشتندی[9]، و اگر نر و ماده به یك شکم بزادی نر را بنکشتندی[10] از بهرِ آن ماده؛ و گفتندی: «وَصَلَتْ أخاها» بپیوست با برادر خویش، وی را نیز نکشیم از بهرِ وی.

و اما «حام» آن بودی که فَحْلی از فُحُولِ اشترانِ ایشان فرزند فرزندان وی را

۱. باد: و پنج شکم ۲. باد: نام خدای بزدندی که بر وی نشستندی ۳. الانعام (۶) ۱۳۸
۴. باد: کعبه ۵. باد: و از شیر و گوشت ۶. باد: نه ولا و میراث و نه عقل
۷. باد: گوسفند ۸. نگریستندی ۹ و ۱۰. باد: نکشندی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

برنشستندی[1] و بار برنهادندی و باز بداشتندی از آب و چَرا، تا انگاه که بمردی انگاه مردان و زنان از گوشت وی بخوردندی.

و گروهی گفته‌اند که چون ناقه‌ای دوازده شکم بزادی از پیِ یکدیگر همه ماده نیز بر وی ننشستندی و موی بازنکردندی و شیرِ وی نخوردندی إلاّ به میهمانی[2]. پس اگر بزادی پس از ان ماده‌دیگر، گوش وی‌بشکافتندی و وی را بگذاشتندی هم بر آن جمله که گفتیم با ماده، انگاه[3] آن بحیره بودی[4] دختر سائبه، پس خدای ایشان را بر آن ملازمت کرد[5] و گفت:

[آیه۱۰۴] وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ؛ و چون گویند ایشان را: بیایید بدان حکم که فرو فرستیده[6] است خدای تعالی، و بیایید به طاعت رسول؛ گویند: کفایت است ما را آنچه یافته‌ایم بر آن پدرانِ خویش را از دین خدای، گفت: ای اگر بودند پدران ایشان که همی ندانستندی چیزی و همی باز نیافتندی راه ـ یعنی چون حال پدران این باشد فرزندان با ایشان چون اقتدا کنند ـ*

و بدان که چون کسی مسلمان شدی گفتندی وی را: پدران خویش رابه نادانی فرو نهادندی[7] و ایشان را بیراه خواندندی[8]، خدای تعالی فرو فرستید[9]:

[آیه۱۰۵] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید بر شما باد که نگاه دارید تنِ خویش را[10]، زیان ندارد شما را آن کسی که راه گم کرده باشد هر آنگه که شما[11] راه یافتید، با خدای تعالی است بازگشت شما

۱. باد: فرزندِ فرزند برنشستندی ۲. باد: مهمانی ۳. باد: ماده را نگاه
۴. باد: «بودی» ندارد ۵. باد: ایشان‌را الزام کرد بدان ۶. باد: فرستاده ۷. باد: نهاد
۸. باد: نهاد ۹. باد: فرستاد ۱۰. باد: تنِ خویشتن ۱۱. باد: هر آنکه شما

همه، پس خبر دهد شما را بدانچه همی کنید*

و گروهی گفتند: معنی این آیت آنست که شما را زیان ندارد بیراهی کسی، هر گاهی که امر معروف کردید شما را خلاف کردند.

فأمّا امرِ معروف بگذاشتن به هیچ وجه نشاهَد[1]، مگر اندر حال ضرورت که آن سببِ هلاك جماعت باشد.

و امّا[2] حسنِ بَصْری ـ رحمة الله علیه ـ این آیت را بر ظاهر براندی و همی گفتی: شکر خدای را بر این آیت که هیچ مؤمنی نبوده است و نَبُوَد که کارِ نیکو کند که نه منافقی در پهلویِ وی کاره باشد[3] عمل وی را، و مخالف باشد راه وی را؛ و خدای ـ عزّ و جلّ ـ می‌گوید که بر وی از بزهْ آن منافق هیچ چیز نباشد چنان‌که فرمود: «لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ»[4]. و شکر خدای را که حکم چنین کرد و چنین فرمود.

و بدان که مفسّران گفتند: سه تن برفتند از مدینه بسوی شام تجارت را: عَدّی بن سدا، و تمیم و بدیل. و این بدیل مسلمان بود و ایشان هردو ترسا. چون به شام رسیدند، بدیل بیمار گشت کاغذ و قلم فراگرفت و نامه بنبشت[5] بتفصیل، آنچه با وی بود اندك و بسیار، و نسخهْ آن اندر باد نهاد. چون بیماری وی سخت گشت وصیّت کرد فرا تمیم و عدی، و ایشان را فرمود تا بضاعت وی را فرا قوم[6] وی رسانند. و بدیل بمرد، ایشان هردو بضاعت وی بجستند و از آنجا جامی برگرفتند سیمین، نقش کرده به زر، سیصد درم به سنگ؛ و آن را پنهان کردند و شغلِ خویش راست کردند[7] و آمدند به مدینه، و بضاعت وی را با قوم وی دادند[8]. ایشان بضاعت او را بجستند نسخهْ بضاعت باز یافتند، آمدند به نزدیك عدی و تمیم، گفتند: این خویش ما از پیش

۱. باد: نشاید ۲. باد: «و امّا» ندارد ۳. باد: کارهْ بد باشد ۴. المائده (۵) ۱۰۵
۵. باد: بنوشت ۶. باد: وی را با قوم ۷. باد: شغل خویش بگذاردند
۸. باد: با قوم دادند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وصیت هیچ نفروخت؟ گفتند: نه. پس ایشان گفتند: این جام که از سیم بود سیصد درم به سنگ، زر بر وی تاخته[1]، کجاست؟ گفتند: ما خبر نداریم ازین هیچیز ما را وصیت نکرد بدین[2] و بیش از این خبر نداریم. و ایشان را بردند به نزدیك پیغمبر ـ صلعم ـ و خدای فرو فرستید[3]:

[آیه ۱۰۶] يٰٓاَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا شَهٰادَةُ بَيْنِكُمْ اِذٰا حَضَرَ اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنٰانِ ذَوٰا عَدْلٍ مِنْكُمْ اَوْ اٰخَرٰانِ مِنْ غَيْرِكُمْ اِنْ اَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْاَرْضِ فَاَصٰابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمٰا مِنْ بَعْدِ الصَّلٰوةِ فَيُقْسِمٰانِ بِاللّٰهِ اِنِ ارْتَبْتُمْ لاٰ نَشْتَرِي بِهٖ ثَمَناً وَلَوْ كٰانَ ذٰا قُرْبىٰ وَلاٰ نَكْتُمُ شَهٰادَةَ اللّٰهِ اِنّٰا اِذاً لَمِنَ الْاٰثِمِينَ؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید گواهی اندر میان شما، انگاه که حاضر آید به یکی از شما اجل اندر وقت، وصیت آن باشد که گواهی دهند دو تن خداوندان عقل و امانت از شما ـ یعنی از قبیلهٔ موصی ـ و یا دو تن از غیر قبیلهٔ موصی، اگر شما سفر کنید اندر زمی[4]، فرا شما رسد مصیبتِ مرگ، بازدارند ایشان را از پس نمازِ دیگر، تا سوگند خورند به خدای تعالی اگر شما را شکی باشد که ما فرا نگیریم بدین سوگند هیچ بهایی ـ یعنی انکار نکنند[5] بدین[6] ـ و اگرچه باشد خویش، و پنهان مکنید[7] گواهی خدای به نزدیك ما که ما اگر کنیم از جملهٔ بزه‌مندان باشیم*

و بدان که گروهی از مفسّران گفتند که این که همی گوید «ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُم[8]» از جمله مسلمانان همی خواهد. و این گروه روا ندارند گواهی کافران بر مسلمانان، مگر اندر سفر اندر باب وصیّت؛ انگاه ایشان را سوگند دهند بر این قول از پس نمازی که اندر دین ایشان باشد نه از پس نماز ما.

۱. باد: به زر نقش کرده ۲. باد: «بدین» ندارد ۳. باد: و این آیت فرود آمد
۴. باد: زمین ۵. باد: نکنیم ۶. باد: «بدین» ندارد ۷. باد: نکنیم
۸. المائده (۵) ۹۵

و بر مذهب[1] فُقَها سوگند دادن گواه متروك است به دلیل اجماع. و بر مذهب شافعی ـ رحمة الله علیه[2] ـ پذیرفتن گواهی کافران نشاید به هیچ حال. و این منسوخ باشد به دلیلهای ظاهر بر قول وی، و تأویلِ درسترین[3] آیت را و موافق ظاهرِ لفظ را.

و حُکم مصطفی ـ صلّی الله علیه وسلّم ـ اندرین حادثه چنان‌که اندر دیگر آیت خبر داده است، آنست که همی گوید: «ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ»[4] وصی را همی خواهد، چنان‌که پیدا کنیم اندر تأویلِ این آیت. و هرکه این معنی گوید «شهادة» را تأویل کند اندر اوّل آیت بر معنی حضور، یعنی حضورِ وصی. پس چون معنی این آیتها آن بود که[5] ای شما که مؤمنان‌اید حاضر آمدن آنکه میان شما بودند و نیز وصیت آن باشد که انگاه که حاضر آید اجل یکی از شما دو تن عدل، قبول کنند وصیت، یا دو تن از غیر دین شما، چنان‌که عدّی و تمیم بودند. اگر شما سفر کنید اندر زمی[6]، و فرا شما رسد مصیبت مرگ، و دعوی افتد چنان‌که افتاده بود با تمیم و عدّی، سوگند خورند این[7] دو وصی.

و دلیلِ درستیِ این تأویل آنست که چون آیت فرود آمد پیغمبر ـ صلعم ـ از پس نمازِ دیگر تمیم و عدّی را بخواند و ایشان را سوگند داد به نزدیك منبر به خدایی که جز وی خدا نیست که شما خیانت نکرده‌اید اندر آنچه فرا شما داده‌اند؟ سوگند بخوردند بر آن، و دست ازیشان بداشتند. ایشان برفتند[8] و آن جام را پنهان کردند ناگاه بر دستِ ایشان پدید آمد.

ابن عبّاس گوید که آن را به مکّه بیافتند، گفتند ما این را از عدی و تمیم خریده‌ایم. قوم بدیل[9] آمدند و اندریشان آویختند، گفتند: ما این از وی خریدیم. ایشان را گفتند که وی چیزی نفروخت، گفتند آن از بهرِ آن گفتیم که

۱. باد: به مذهب ۲. باد: «رحمة... علیه» ندارد ۳. باد: درست‌ترین
۴. المائده (۵) ۱۰۶ ۵. باد: «که» ندارد ۶. باد: زمین ۷. باد: «این» ندارد
۸. باد: شدند ۹. باد: قوم عدیل

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گواه نداشتیم. پس ایشان را به نزدیكِ پیغمبر ـ صلّی الله علیه وسلّم ـ آوردند، این آیت فرود آمد[1]:

[آیه۱۰۷] فَإِنْ عُثِرَ عَلىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقّا إِثْماً فَآخَرانِ يَقُومانِ مَقامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلَيانِ فَيُقْسِمانِ بِاللهِ لَشَهادَتُنا أَحَقُّ مِنْ شَهادَتِهِما وَمَا اعْتَدَيْنا إِنّا إِذاً لَمِنَ الظّالِمِينَ؛ اگر مطلع گردند که ایشان مستوجب گناهی گردیده‌اند به خیانت، و سوگند دو تن دیگر که اولیتر باشد بپای خیزند بجای این دو وصی، از ان کسانی که مستوجب گناه گردیده‌اند[2] اندر حق ایشان سوگند خورند به خدای تعالی که سوگند ما اولیتر از سوگند ایشان هردو، و هیچ ستم نکردیم اندر سخن خویش که ما انگه خود از جملهٔ ظالمان باشیم*

و «أَوْلَيان»[3] صفتِ «آخَران»[4] است بدان معنی که دو تن از اولی. بدین قول آن مرده بیرون کنند یا سوگند خورند.

چون این آیت فرود آمد برخاست عَمرو بن العاص و مُطَّلِب بن أبی وَداعَه از قوم بدیل، و سوگند خوردند از پسِ نمازِ دیگر به خدای، پس جام فرا ایشان دادند. چون تمیم الدّاری مسلمان شد، گفت: راست گفت خدای و رسول که من برگرفته بودم جام. و از بهرِ آن بود که سوگند با سوی اولیای میّت گردید[5] که هردو وصی اقرار دادند که جام ایشان داشتند، ولیکن دعوی کردند که آن را بخریده‌اند[6] و وارث آن را انکار همی کرد؛ لاجرم قول قول مُنکِر بود چنان‌که اگر کسی بر دیگری مال[7] دعوی کند خصم گوید: داده‌ام یا مرا بیزار کرده‌ای، مدعی گوید: نداده‌ای و بیزار نکرده‌ام، سوگند بر مدعی باشد که انکار همی کند بیزار شدن را و مال دادن را. انگاه خدای تعالی گفت: این سوگند رد کردن بر مدعی نزدیکتر باشد[8] فرا آنکه خصم سخن بر وجه گوید و همچنین اندر دیگر سوگندها چنان‌که گفت:

۱. باد: آیت آمد ۲. باد: گردید ۳. باد: اولین ۴. باد: آخرین
۵. باد: کردند ۶. باد: خریدند ۷. باد: مال دیگری ۸. باد: نزدیك باشد

[آیه۱۰۸] ذٰلِكَ أَدْنىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهادَةِ عَلىٰ وَجْهِها أَوْ يَخافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمانٌ بَعْدَ أَيْمانِهِمْ وَاتَّقُوا اللهَ وَاسْمَعُوا وَاللهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ؛ آن نزدیکتر است بدانکه بیارند گواهی یعنی جواب دعوی کنند[1] بر وجه خویش و ترسند که رد کنند[2] سوگندهای ایشان، و بترسید[3] از عذاب خدای تعالی، و بشنوید حکم خدای تعالی، که خدای تعالی راه ننماید گروهی را که فاسقان باشند[4]*

و بدان که ابن عبّاس گوید: این آیت منسوخ است. و بیشتری از مفسّران بر آن‌اند که این آیت محکم و مقرّر است. چنان‌که پیدا کردیم اندر فصلِ خصومات؛ ولیکن بر برخی از تأویلات چیزی از ان به دلیلی دیگر مخصوص گردیده است. و چون خدای تعالی سوگند و خصومت و خیانت و امانت یاد کرد صفت حشر اندر قیامت پدید کرد تا آن تحذیری باشد از خیانت، و حَثّی باشد[5] بر ادای امانت و بیرون آمدن از حقها، و گفت:

[آیه۱۰۹] يَوْمَ يَجْمَعُ اللهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ ماذا أُجِبْتُمْ قالُوا لا عِلْمَ لَنا إِنَّكَ أَنْتَ عَلّامُ الْغُيُوبِ؛ آن روز که جمع کند خدای تعالی رسولان را، گوید ایشان را چون[6] جواب دادند شما را، یعنی امّتان شما؟ گویند ـ ابن جریح گوید[7] ـ ما را هیچ علم نیست با آنچه کردند از پس[8]، که تو توبی[9]، شناسندهٔ غیبهایی*

[آیه۱۱۰] إِذْ قالَ اللهُ يا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلىٰ والِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلاً وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْراةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيها فَتَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ

۱. باد: «کنند» ندارد ۲. باد: رد کنند سوگندها یعنی سوگندهایشان ۳. باد: بترسند
۴. باد: راه ننماید قوم فاسقان را ۵. باد: «باشد» ندارد ۶. باد: چُه
۷. باد: «ابن... گوید» ندارد ۸. گن: از پس * از پس ۹. باد: که توبی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

هٰذَا اِلاَّ سِحْرٌ مُبِينٌ؛ انگاه که گفت خدای تعالی: ای عیسی پسر مریم[1] یاد کن نعمت من بر تو و بر مادر تو، وقتی که ترا قوّت دادم به جبرئیل، سخن همی گفتی[2] با مردمان در گهواره، اندر حال کودکی[3]، و یاد کن انگاه که بیاموختیم ترا کتاب ـ یعنی علم و فهم و تورات و انجیل ـ و انگاه که صورت همی کردی از گل چون هیئت[4] مرغی به مشیّتِ من و امر من، و همی دمیدی اندران، تا باشد مرغی زنده به فرمانِ من، و درست می‌کردی نابینای مادرزاد را، و لکهٔ سپید را[5] به فرمانِ من، و انگاه که بیرون همی آوردی مرده را زنده کرده به امر من، و انگاه که بازداشتم بنی‌اسرائیل را از تو، انگاه که بیاوردی به ایشان حجّتها، پس گفت آن کسانی که کافر شده بودند[6] ازیشان، نیست این مگر جادویی پیدا*

[آیه ۱۱۱] وَاِذْ اَوْحَيْتُ اِلَى الْحَوَارِيِّينَ اَنْ اٰمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوٓا اٰمَنَّا وَاشْهَدْ بِاَنَّنَا مُسْلِمُونَ؛ و انگاه که الهام دادم حواریان را که ایمان آورید به من و به رسول من، گفتند: ایمان آوردیم، و گواه باش[7] بر آنکه ما مسلمانانایم*

[آیه ۱۱۲] اِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ اَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَآئِدَةً مِنَ السَّمَآءِ قَالَ اتَّقُوا اللّٰهَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ انگاه گفتند[8] حواریان: ای عیسی پسر مریم، ای تواند ـ یعنی اجابت کند ـ خدای تو که فرو فرستید بر ما خوانی آراسته از آسمان، گفت عیسی ایشان را: بترسید از خدا و شك مکنید[9] اندر قدرت، اگر هستید مؤمنان*

[آیه ۱۱۳] قَالُوا نُرِيدُ اَنْ نَاْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ اَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشّٰهِدِينَ؛ گفتند همی خواهیم که بخوریم از ان و بیارامد دلهای ما، و بدانیم که تو راست گفتی که تو رسولی[10]، و باشیم بر آن از گواهان به نزدیك بنی‌اسرائیل چون نزدیك ایشان رویم*

۱. باد: مریم + را ۲. باد: می‌گفتی ۳. باد: بزرگی ۴. باد: میته
۵. باد: پیس را ۶. باد: کافر شدند ۷. باد: گوا باشی ۸. باد: گفت
۹. باد: میرید ۱۰. باد: + ما را

[آیه ۱۱۴] قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللّٰهُمَّ رَبَّنَآ اَنْزِلْ عَلَيْنَا مَآئِدَةً مِنَ السَّمَآءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِاَوَّلِنَا وَاٰخِرِنَا وَاٰيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَاَنْتَ خَيْرُ الرّٰزِقِينَ؛ پس گفت عیسی پسر مریم: ای بار خدای فرو فرست بر ما خوانی آراسته[1] از آسمان، بدان صفت و آن حال که باشد ما را عیدی اوّل و آخر ما را، و حجّتی باشد[2] از تو، و روزی ده ما را، و تو بهترین روزی دهندگانی*

[آیه ۱۱۵] قَالَ اللّٰهُ اِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَاِنِّي اُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا اُعَذِّبُهُ اَحَدًا مِنَ الْعٰلَمِينَ؛ گفت خدای اندر جواب[3] وی: من فرو فرستیده‌ام[4] بر شما هر که کافر شود پس از آن از شما عذاب کنم او را، عذابی که نکنم چنان عذاب هیچ‌کس را از خلق اندران زمان*

پس کافر شدند، پس از ان خدای ـ عزّ و جلّ ـ ایشان را منسوخ گردانید و کپی[5] و خوك بکرد[6].

عبدالله بن عمر گوید که سخترین خلق به عذاب[7] روز قیامت منافقان[8] باشد و آن کسی که کفر آورد از اصحاب مائده و آل فرعون.

و بدان که گروهی از مفسّران گفته‌اند که مائده فرو نیامد بلکه آن گروه چون شرط آن بشنیدند که گفت: هر که بدان کافر شود من او را عذاب کنم عذابی عظیم، استغفار خواستند، و گفتند: ما را مائده همی نباید[9]، پس فرو نیامد. و این طریقهٔ حسنِ بَصْری است رحمة‌الله علیه.

و بیشتری از مفسّران بر آن‌اند که مائده فرود آمد[10] از بهرِ آنکه خدای ـ عزّ و جلّ ـ وعده کرده بود و اندر وعده[11] وی خلاف نبود.

و عمّار بن یاسر روایت کند از پیغمبر ـ صلّی الله علیه وآله وسلّم ـ که وی

۱. باد: «آراسته» ندارد ۲. باد: حجّت بود ۳. باد: صواب ۴. باد: فرستاده
۵. باد: پرکی ۶. باد: کرد ۷. باد: سخت‌ترین عذابی ۸. باد: + را
۹. باد: نیابد ۱۰. باد: فرو آمد ۱۱. باد: و وعدهٔ

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گفت: فرو آمد مائده، و بر وی[1] نان بود و گوشت، و ایشان از عیسی طعامی خواسته بودند که بنرسد. پس ایشان را گفتند: این به نزدیك شما مقیم است تا انگاه که شما خیانت کنید و یا چیزی از ان خوان پنهان کنید، اگر چنان کنید شما را عذاب کنند. پس یك روز برنیامد که ایشان خیانت کردند، مائده با آسمان شد.

و اسحاق بن عبدالله گوید که برخی ازیشان گفتند که بود که هرگز این مائده فرو نیاید و از آنجا چیزی بدزدید، پس آن را برداشتند و به آسمان بردند و ایشان را مسخ بکردند[2].

و ابن عبّاس گوید که عیسی ـ علیه‌السّلام ـ بنی‌اسرائیل را گفت: روزه دارید سی روز، انگاه بخواهید از خدای تعالی آنچه خواهید تا شما را بدهد. آن سی روز روزه بداشتند[3]، چون بپرداختند از روزه، گفتند: یا عیسی اگر ما کسی را کاری همی کردیمی چون از کار بپرداختیمی ما را طعام دادی. پس روزه بداشتیم و گرسنگی کشیدیم، بخوان خدای را تا فرو فرستد بر ما خوانی از آسمان. فریشتگان همی آمدند که عیسی ـ علیه‌السّلام ـ دعا کرد، خوانی همی آوردند بر آنجا هفت گرده و هفت ماهی، و آن را اندر پیش ایشان نهادند اوّل و آخر ایشان از ان بخوردند[4].

و اندر خبر آمده است که ایشان پنجهزار و چیزی بودند. پس چون با ناحیتهای خویش شدند از ان خبر دادند، و گروهانی که آن را ندیده بودند ایشان بخندیدند[5] و گفتند: عیسی شما را جادویی کرده است. و گروهی ازیشان قبول نکردند و با کافر شدند[6]، خدای ـ عزّ و جلّ ـ ایشان را مسخ کرد کپی و خوك، سه روز بماندند و انگه[7] هلاك شدند.

و مفسّران را اندر صفتِ مائده خلاف بسیار است و اندر احوال آن سخن بسیار

۱. باد: «و بر وی» ندارد ۲. باد: مسخ کردند ۳. باد: روزه داشتند، ۴. باد: بخورند
۵. باد: بخندید ۶. باد: فرا نپذیرفتند و با کفر گشتند ۷. باد: «آنگه» ندارد

است، و آنچه مختصرتر و پیداتر، یاد کردیم تا بدانی به توفیق خدای عزّ و جلّ. پس از ان خدای تبارك و تعالی[2] گفت:

[آیه ۱۱۶] وَإِذْ قَالَ ٱللَّهُ يَا عِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ءَأَنتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ ٱتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ مِن دُونِ ٱللَّهِ... ؛ و یاد کن ای محمّد آن وقت را که[3] گوید خدای عیسی پسر مریم را: ای تو گفتی مردمان را که فرا گیرند مرا و مادر مرا به خدایی از دونِ خدای تعالی؟

و بدان که[4] هرچند که حال دانستند تا قوم وی را بترساند از آنچه کرده‌اند و ایشان را بیاگاهانند که عیسی ـ علیه‌السّلام ـ بنده است و ایشان خطا همی گفتند اندر آنچه گفتند.

... قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِن كُنتُ قُلْتُهُۥ فَقَدْ عَلِمْتَهُۥ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَآ أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّٰمُ ٱلْغُيُوبِ ؛ گفت عیسی: تو[5] منزّهی از آنکه ترا انبازی بودَ[6]، نبود مرا که گویم آن چیزی که حقّ من نبود، اگر گفته باشم تو خود دانسته باشی، تو دانی آنچه اندر سرّ من است، و من ندانم آنچه در سرّ تو است، که تویی شناسندهٔ غیبها[7] *

[آیه ۱۱۷] مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَآ أَمَرْتَنِي بِهِۦٓ أَنِ ٱعْبُدُوا ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ؛ نگفتم ایشان را الّا آنچه تو فرمودی مرا بدانکه بپرستند خدای را که پروردگار من است و پروردگار شما، و شرك مه آرید[8] و بودم بریشان گواهی، چندان که مقیم بودم اندر میانِ ایشان، چون فرا گرفتی مرا[9] از میانِ ایشان، بودی تو نگاهبان بریشان، و تو بر هر چیزی گواهی از کار و گفتارِ ایشان[10] *

۱و۲. باد: «عزّوجلّ، و، تبارك وتعالی» ندارد ۳. باد: آن وقت که ۴. باد: «بدانکه» ندارد
۵. باد: «تو» ندارد ۶. باد: انباز بود ۷. باد: غیبهایی ۸. باد «و شرك مه آرید» ندارد
۹. باد: «مرا» ندارد ۱۰. باد: از کرد و گفتِ ایشان

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه ۱۱۸] إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛ اگر عذاب کنی ایشان را[1] بندگان تو اند، و اگر بیامرزی ایشان را خود تویی که تو[2] عزیزی اندر ملکت[3] و نعمت، و حکیمی اندر قضای خویش*

[آیه ۱۱۹] قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛ گفت خدای تعالی این آن روز است که سود کند راستگویان را که اندر دنیا راست گفته باشند راست گفتن ایشان، ایشان راست بهشتهایی که همی رود از زیر آن جویهای[4]، جاودان باشند اندران بهشتها همیشه خشنود بوده خدای از ایشان و خشنود بوده ایشان از خدا، آنست رستگاری بزرگوار که پرستند آنچه همی پرستیدند و یافتند آنچه همی بپرسیدند[5]*

انگاه خدای تعالی پدید کرد که وی منزّه است از ان بهتان که ترسایان[6] بر وی همی گویند، و بزرگتر از آنست که با وی شریکی باشد.

[آیه ۱۲۰] لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ خدای راست ملکت آسمانها و زمی[7]، و آنچه هست اندران، کس را اندران شرك نه[8]، و خدا بر هر چیزی که شاید توانست تواناست*

۱. باد: + ایشان ۲. باد: که تویی تو ۳. باد: ملك ۴. باد: جویها
۵. باد: می‌پرسیدند ۶. باد: ترسایان ۷. باد: زمین ۸. باد: هیچ‌کس را شرکت نه

سورة الأنعام

مائة و خمس و ستّون آیةً[1]

و جملهٔ این سورت مکّی است و در شب فرود آمده است مگر شش آیه که به مدینه فرود آمده است[2]: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حقّ قدره» تا آخر سه آیت[3]، و «قُلْ تَعَالَوْا» تا آخرِ سه آیت[4]. این شش آیت[5] مدنی است و باقی سورت به مکّه فرود آمده است بیك بار به شب. و بدان که[6] هفتاد هزار فریشته به تشییع این سورت بیامده است.[7] چنان‌که میانِ مشرق و مغرب فرو گرفته بودند و تسبیح و تهلیل همی کردند خدای را. و کرامت این سورت را که جملهٔ این اندر اصولِ توحید و نبوّت بود.

چون پیغمبر ـ صلّی الله علیه وسلّم ـ این بشنید گفت: سبحان الله العظیم، و به سجود شد و هم اندر شب کس بخواند و گفت[8] تا این بنبشتند[9].

۱. باد: مائة و عشرون و خمسة آیةً ۲. باد: «است» ندارد ۳. مراد آیات ۹۱ ـ ۹۳ است
۴. مراد آیات ۱۵۱ ـ ۱۵۳ است ۵. باد: «آیت» ندارد ۶. باد: «بدان که» ندارد
۷. باد: فرود آمده است ۸. باد: «گفت» ندارد ۹. باد: نوشتند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و پیغامبر ـ صلعم ـ گفت: هرکه این سورت بخواند هفتاد هزار فریشته بر وی صلوات همی فرستند به عددِ هر آیتی که اندرین سورت است شبان روزی.

و جملهٔ آیاتهای[1] این سوره صد و شصت و پنج است اندر عددِ کوفی، و شش اندر عددِ بصری، و هفت اندر عددِ حجازی. و کلمات این سوره سه هزار و هشتصد و پنج است، و دوازده هزار و دویست و چهل حرف است[2].

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند مهربانِ بخشاینده[3]

[آیه ۱] اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمٰاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِینَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ؛ سپاس آن خدایی را که بیافرید[4] آسمانها و زمین، و بیافرید تاریکیها و روشنایی، پس ازین آن کسانی که کافر شدند به خدای ایشان و بگردیدند از راه*

مقاتل گوید که مشرکان گفتند پیغمبر را ـ صلّی الله علیه وسلّم ـ که خدای تو کیست؟ گفت: آن که آسمانها و زمین آفرید. گفتند: دروغ همی گویی. خدای تعالی ابتدای این سورت فرو فرستید[5] تصدیقِ وی را، و فرا نمود[6] دلالت بر وجودِ وی و توحید وی[7]، و بیافرید آسمانها را اندر[8] دو روز یکشنبه و دوشنبه، و زمین را اندر دو روز سه‌شنبه و چهارشنبه، و بیافرید تاریکی شب و روشنایی روز.

و بدان که[9] وهب بن مُنَبِّه گوید که اوّل چیزی که[10] خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ بیافرید، جایگاهی آفرید تاریك، انگاه جوهری بیافرید روشن، انگاه اندران جوهر نگریست به نظرِ هیبت، آن جوهر آبی گردید، از ان آب بخاری و کفی برخاست، از ان بخار

۱. باد: آیتهای ۲. باد: + اوّلش ۳. گن: «به نام خدای ... بخشاینده» ندارد
۴. باد: بیافرید + خلق ۵. باد: «فرو فرستید» ندارد ۶. باد: وی را فرمود
۷. باد: «روی» ندارد ۸. باد: در ۹. باد: «بدان که» ندارد ۱۰. باد: گوید اوّل که

آسمانها را بیافرید و از ان کف زمینها را بیافرید.

و کَعْب گوید که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ تورات را ابتدا به حَمْد کرد به معنی «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰاواتِ والأَرْضَ»[1]، و خاتمتِ وی نیز هم به حَمْد کرد بر آن معنی که گفت: «وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِی الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيراً»[2]. و پس از ان دلیلی دیگر از نشانهای آفرینش خود یاد کرد، و گفت:

[آیه ۲] هُوَ الَّذِی خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضىٰ اَجَلاً وَاَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ اَنْتُمْ تَمْتَرُونَ؛ او آنست که بیافرید شما را ـ یعنی پدر شما را از گلی ـ انگاه قضا کرد عمرهای شما تا وقت مرگ و اجلی نام برده به نزدِ وی ـ یعنی آن وقت مرگ تا به حشر ـ پس شما شك همی کنید اندر قیامت*

و بدان که[3] ابوهریره روایت کند از پیغمبر ـ صلعم ـ که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ بیافرید آدم را از خاکی، انگه وی را گلی کرد، انگاه وی را بگذاشت[4] تا آن گلی گردید متغیّرِ بوی‌دار، انگاه وی را بیافرید و صورت کرد، انگاه آن را بگذاشت تا سخت شد همچون[5] خزف، پس ابلیس به وی بگذشت و گفت: ترا آفریده‌اند کاری عظیم را، انگاه روح اندر وی بیافرید.

و بدان که[6] سُدّی گوید که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ جبرئیل ـ علیه‌السَّلام ـ را بفرستاد تا پاره‌ای خاكِ زمین بیاورد آفریدنِ آدم را ـ علیه‌السَّلام ـ؛ زمین گفت جبرئیل را: من پناه با خدای[7] کنم از تو که چیزی از من نکاهی[8]. جبرئیل ـ علیه‌السَّلام ـ بازگردید و چیزی برنگرفت. پس میکائیل را ـ علیه‌السَّلام ـ بفرستاد[9] همچنین زمین از وی استعاذت کرد[10]. خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ ملك‌الموت را بفرستاد، زمی[11] گفت: أَعُوذُ

۱. الانعام (۶) ۱ ۲. الأسریٰ (۱۷) ۱۱۱ ـ ر.ك: تعلیقات ۳. باد: «و بدان که» ندارد
۴. باد: بگذاشت ۵. باد: چون ۶. باد: «بدان که» ندارد ۷. باد: خدا
۸. باد: نکاهانی ۹. باد: «بفرستاد» ندارد ۱۰. باد: اعادت کرد ۱۱. باد: زمین

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بِاللهِ مِنْكَ . گفت پناه کنم از تو. ملك‌الموت گفت: من نیز پناه با خدای کنم از آنکه خلاف کنم امرِ وی را؛ و خاك از روی زمی[1] برداشت و بیامیخت سرخ و سپید و سیاه بهم؛ از بهرِ آنست که[2] آلوانِ بنی‌آدم مختلف گردید، انگاه از ان گلی فراکرد به آب خوش و به آب شور و تلخ؛ و از بهرِ آن بود که خویهای بنی‌آدم مختلف گردید و خدای ـ عزَّوجلَّ ـ ملك‌الموت را گفت که جبرئیل و میکائیل ـ علیهماالسَّلام ـ بر زمین رحمت کردند و تو نکردی و فرمانِ من بجای آوردی؛ لاجرم به تو گیرم[3] روح کسانی که ازین گل بیافریدم. انگاه خدای تعالی دلیلی دیگر پیدا کرد بر هستی خود و گفت:

[آیه ۳] وَهُوَ ٱللَّهُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ فِي ٱلْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ؛ و اوست خدای اندر آسمانها و اندر زمی[4]، همی داند[5] سرِّ شما و ظاهر شما اندر زمین، و همی داند آنچه شما کسب همی کنید از خیر و شرّ*

[آیه ۴] وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ ءَايَةٍ مِنْ ءَايَٰتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ؛ و هیچ نیاید بریشان از آیتی از جملهٔ آیتهای خدای عزّ و جلّ چون بشکافتن ماه و جز آن، مگر نباشند[6] از ان برگردیده*

[آیه ۵] فَقَدْ كَذَّبُوا بِٱلْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنۢبَٰٓؤُا۟ مَا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ؛ خود تکذیب کردند حق را ـ یعنی محمّد را ـ آن وقتی که آمد بدیشان؛ زود بُوَد که بیاید بدیشان خبرِ آنچه ایشان بدان استهزا همی کنند ـ و این وعیدی است که اندر یشان رسید[7] روزِ بَدْر ـ*

[آیه ۶] أَلَمْ يَرَوْا۟ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ مَّكَّنَّٰهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّن لَّكُمْ وَأَرْسَلْنَا ٱلسَّمَآءَ عَلَيْهِم مِّدْرَارًا وَجَعَلْنَا ٱلْأَنْهَٰرَ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَٰهُم بِذُنُوبِهِمْ وَأَنشَأْنَا مِنۢ بَعْدِهِمْ قَرْنًا ءَاخَرِينَ؛ ای نبینند چند هلاك کردیم از پیش

۱. باد: زمین ۲. باد: بهر آنکه الوان ۳. باد: کردم ۴. باد: زمین
۵. باد: می‌داند ۶. باد: از آیتی از آیتها چون خدای ایشان و جز آن، مگر باشند
۷. گن: اندر رسید

ایشان از جماعتی که ما ایشان را مکمن داده‌ایم[1] اندر زمی[2] آنچه نداده‌ایم شما را، و فرو فرستیدیم[3] باران بریشان بسیار و دایم، و بنهادیم[4] جویها که همی رفت از زیر ایشان، پس هلاك بکردیم ایشان را به گناهان ایشان، و بیافریدیم از پس ایشان گروهی دیگر*

مقاتل گوید: نَضر[5] بن ٱلحارِث و عبدالله بن اُمیّه و نَوفَل بن خُوَیلِد گفتند: یا محمّد[6]! ما به تو ایمان نیاوریم تا انگاه که تو کتابی بیاری[7] از نزدِ خدای تعالی، و با آن چهار فریشته، که گواهی دهد که آن از نزدِ خدای است و تو رسولِ خدایی. پس خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ فرو فرستید[8]:

[آیه ۷] وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَٰبًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ؛ و اگر فرو فرستادمی بر تو یا محمّد نوشته‌هایی اندر صحیفه از نزد خویش، تا بَبَرْمَجِنَد[9] آن را به دستهای خویش، گفتی آن کسانی که کافر شده‌اند، نیست این مگر سِحْری پیدا*

[آیه ۸] وَقَالُوا۟ لَوْلَآ أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَّقُضِيَ ٱلْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ؛ و گفتند: چه بود اگر فرو فرستند بر وی ـ یعنی محمّد ـ فریشته‌ای[10]، و اگر فرو فرستادمی[11] فریشته‌ای، واجب گشتی عذاب بریشان، پس هیچ[12] مهلت ندادندی ایشان را*

[آیه ۹] وَلَوْ جَعَلْنَٰهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَٰهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسُونَ؛ و اگر بفرستیدیمی[13] فریشته، کردیمی آن را اندر صورت مردی آدمی که ندارند طاقت فریشتگان، و پوشیده بکردیمی بریشان[14]، چنان‌که ایشان اندر شك افتیدندی[15]، و ندانستندی که وی آدمی است یا فریشته*

۱. باد: گردانیده‌ایم ۲. باد: زمین ۳. باد: فرستادیم ۴. باد: و نهادیم
۵. باد: نصر ۶. باد: + صلّی الله علیه وسلّم ۷. باد: بیاری ۸. باد: فرستاد
۹. باد: ببیند ۱۰. باد: فرشته ۱۱. باد: فرستادیمی ۱۲. باد: «هیچ» ندارد
۱۳. باد: بفرستادمی ۱۴. باد: کردیمی و ایشان ۱۵. باد: افتادندی

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه ۱۰] وَلَقَدِ ٱسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِٱلَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ؛ و خود استهزا کردند به رسولانی از پیش تو، پس فرود آمد[1] با آن کسانی که سُخریّت همی کردند ازیشان، جز از آنچه همی کردند با ایشان از استهزا[2]*

[آیه ۱۱] قُلْ سِيرُوا فِي ٱلْأَرْضِ ثُمَّ ٱنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ ٱلْمُكَذِّبِينَ؛ بگوی[3] یا محمّد! این مکذّبان را که سفر کنید اندر زمین، پس بنگرید به اعتبار، تا چون بوده است عاقبتِ آن کسانی که دروغ‌زن داشتند رسولان [را] پیش از شما*

[آیه ۱۲] قُلْ لِمَنْ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَاتِ وَٱلْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ ٱلرَّحْمَةَ... ؛ بگوی[4] یا محمّد که راست آنچه اندر آسمانهاست و آنچه اندر زمین است[5]؛ اگر ترا جواب دهند، و إلاّ بگوی[6]: خدای راست نبشته[7] بر دست خویش رحمت بر خلق، به فضل خویش وعده کرده است نعمت کردن بر خلق.

انگاه گفت:

... لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ ٱلَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ؛ به خدای که جمع کند شما را اندر روز قیامت، هیچ شکی نیست اندران آن کسانی که زیان کرده‌اند تن خویش را، خود ایشان ایمان نیاوردند یعنی به قیامت*

و بدان که مفسّران گفتند که اهل مکّه گرد آمدند بدو، و گفتند[8]: یا محمّد! ما بدانستیم که ترا هیچ چیز برین همی ندارد[9] که تو همی گویی مگر حاجت، ما ترا مال جمع کنیم تا تو توانگر[10]ترینِ ما گردی. خداوند سبحانه و تعالی فرو فرستاد:

۱. باد: فرو آمد ۲. باد: بدان استهزا ۳. باد: بگو ۴. باد: بگو
۵. باد: آسمانهاست و اندر زمین ۶. باد: بگو ۷. باد: نوشته
۸. باد: فراهم آمدند و گفتند ۹. باد: هیچ برین نمی‌دارد ۱۰. باد: تا توانگر

[آیه ۱۳] وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ؛ وی راست آنچه بیارامد اندر شب و روز، و او إشنواست[1] گفتارهای خلق را[2]، و داناست بر اسرار شما*

[آیه ۱۴] قُلْ أَغَيْرَ ٱللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَاتِ وَٱلْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ؛ بگوی[3] ای محمّد! جز از خدای فرا گیرید[4] ناصری و مُعینی، آن خدایی که آفریدگار آسمانها و زمین است، اوی[5] روزی دهد شما را، و وی را به روزی‌دهنده حاجت نه. بگو ای محمّد! مرا فرموده‌اند که من باشم اوّل کسی که مسلمان گردد، و مرا گفته‌اند: مباش از مشرکان*

[آیه ۱۵] قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ؛ بگوی[6] یا محمّد! که من ترسم اگر عاصی شوم[7] خدای خویش را، و پرستم دیگری را[8]، از عذاب روز قیامت*

[آیه ۱۶] مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْمُبِينُ؛ هر که بگردانند از وی آن عذاب آن روز، خود رحمت کرده باشد بر وی خدای ـ عزّ و جلّ[9] ـ، و آن بود رستگاری ظاهر*

[آیه ۱۷] وَإِنْ يَمْسَسْكَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ و اگر فرا تو رساند[10] خدای تعالی رنجی، هیچ‌کس دفع نکند آن را مگر وی، و اگر فرا تو رساند نیکویی، خود او بر هر چیزی از خیر و شرّ تواناست*

بدان که[11] ابن عبّاس گوید که پیغمبر ـ صلّی الله علیه وسلّم ـ بر اشتری نشست

۱. باد: شنواست ۲. باد: گفتار خلق را ۳. باد: بگو ۴. باد: گیرم
۵. باد: وی ۶. باد: بگو ۷. باد: شَدَم ۸. باد: «را و پرستم... را» ندارد
۹. باد: «خدای عزّ و جلّ» ندارد ۱۰. باد: رسانند ۱۱. باد: «بدان که» ندارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که وی را هدیه فرستاده بود کسی[1]، و مرا از پس وی[2] اندر نشاند، و انگاه با من نگرست و گفت: یا غلام. گفتم: لَبَّیْکَ یا رسول الله. گفت: نگاه دار تا نگاه دارد ترا، نگهدار خدای را تا یابی وی را اندر[3] پیش خویش، خدای ـ عزّ و جلّ ـ را بشناس اندر حالِ رضا تا خدای ترا بشناسد اندر حالِ سختی؛ و چون چیزی خواهی از خدای خواه، و چون یاری خواهی از خدای خواه، که قلم برفته است بدان چیزی که خواهد بود تا قیامت. و گر جهد کنند همه خلقِ خدای که ترا منفعتی کنند بدانچه خدای تعالی قضا نکرده باشد نتوانند، و گر[4] خواهند که ترا زیانی کنند بدانچه خدای بر تو نبشته باشد نتوانند[5]؛ و گر توانی که کاری کنی بصبر، بیقینی بَدَل کن، و اگر نتوانی صبر کن که اندر صبر بر آن چیزی که تو آن را کاره باشی چیزی بزرگ باشد. و بدان که نصرت با صبر است و با اندوه[6] فرج است و با سختی آسانی. و پس ازین خدای تعالی گفت:

[آیه۱۸] وَهُوَ ٱلْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْخَبِيرُ؛ و خدای تعالی قادر و غالب است زَوَر[7] بندگان خویش به قهر و غلبه، و وی حکیم است اندر کار خویش، خبیر است بر کارهای خویش*

و بدان که کَلْبی گوید که اهل مکّه آمدند به نزدیک پیغمبر ـ صلعم ـ و گفتند: خدای رسولی نیافت جز از تو، ما هیچ‌کس را همی نبینیم[8] که ترا باور همی دارد و از جهودان و ترسایان پرسیدیم، گفتند: ما هیچ ذکر همی نیابیم وی را؛ فرا ما نمای کسی که ترا گواهی دهد بر آنکه تو رسولی. خدای ـ عزّ و جلّ ـ فرو فرستید[9]:

[آیه۱۹] قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ ٱللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا ٱلْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُم بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ ٱللَّهِ آلِهَةً أُخْرَىٰ قُل لَّا أَشْهَدُ قُلْ

۱. باد: فرستاده بودند کسری ۲. باد: از ورای خویش ۳. باد: در ۴. باد: و اگر
۵. باد: بر تو نوشته است نباشد نتوانند ۶. باد: به اندوه ۷. باد: زَبَر
۸. باد: کس را نبینیم ۹. باد: فرستاد

إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ؛ بگوی[1] یا محمّد که چیست که بزرگتر است گواهی او، اگر ترا جواب دهند، بگوی[2] خدای تعالی گواه است میان من و شما بدانکه من همی گویم، و وحی کرده‌اند به من این قرآن، تا بترسانم شما را که عرب‌اید، و آن کسی را که به وی برسد[3] این قرآن، ای شمااید که گواهی همی دهید که با خدای تعالی خدایانی دیگر است، بگوی ای محمّد! اگر شما گواهی دهید من ندهم، بگوی[4] که خود او خدای است یکی، و من بیزارم از آنچه شما انباز همی نهید با وی*

[آیه۲۰] ٱلَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ ٱلْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ ٱلَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ؛ آن کسانی که داده‌ایم ایشان را کتاب، همی دانند[5] محمّد را ـ علیه‌السّلام ـ چنان که همی دانند پسران خویش را از[6] میان کودکان، آن کسانی که زیان کرده‌اند تن خویش را، پس ایشان ایمان نیاورده‌اند[7]*

[آیه۲۱] وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ ٱلظَّالِمُونَ؛ و کیست کافرتر از ان کسی که فرا نهد بر خدای تعالی دروغی که کسی را شریكِ وی خواند[8] و یا تکذیب کند به دین وی که فلاح نکند ظالمان*

[آیه۲۲] وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ ٱلَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ؛ و یاد کن یا محمّد آن روز که حشر کنیم ایشان را، هم عابد و هم معبود، پس انگاه گوییم آن کسانی را که شریك آورده‌اند: کجاست آن انبازان[9] شما، کو آن کسانی که همی گفتید که آن[10] شفاعت کنند شما را؟*

۱ و ۲. باد: بگو ۳. باد: بوی رسد ۴. باد: بگو ۵. باد: می‌داند
۶. باد: همی دانند محمّد را پسران خویش از ۷. باد: نیاورند ۸. باد: خوانند
۹. باد: هنبازان ۱۰. باد: «که آن» ندارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه۲۳] ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ اِلاَّ اَنْ قَالُوا وَاللهِ رَبِّنا ما كُنّا مُشْرِكِينَ ؛ انگاه نبود جواب آن تجربهٔ ایشان مگر آنکه گویند به خدای عزّ و جلّ : پروردگار ما[1] ما نبودیم مشرك*

چنان‌که اندر خبر آمده است که روز قیامت کافران مغفرت خدای ـ عزّ و جلّ ـ ببینند اهل توحید را، گویند: یك بار دیگر ما را نیز شرك پنهان بباید[2] کرد تا مگر ما را نیز بیامرزد با اهل توحید، پس گویند: «وَاللهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ»[3]. پس خدای مُهر بر دهنهای[4] ایشان نهد، و اندامهای ایشان را به سخن آرد[5] تا گواهی دهند بریشان بر کفر، و آن دروغ ایشان باطل شود چنان‌که خدای تعالی همی گوید:

[آیه۲۴] اُنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلىٰ اَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ ؛ بنگر یا محمّد که چون دروغ همی گویند بر تنهای خویش، و گم شد از ایشان آنچه فرا همی نهادند[6] از شرك بتان*

و بدان که بُدَیل گفت: من همی پندارم که برخی از آنکه وی همی گوید[12] حق است. بُوجهل گفت: حقّا که نیست. و خداوند ـ سبحانه و تعالی ـ فرو فرستید[13] و گفت:

۱. باد: و به خدای پروردگار ما ۲. باد: پنهان باید ۳. الأنعام(۶)۲۳ ۴. باد: دهان
۵. باد: اندامهای ایشان به سخن آورد ۶. باد: فرانهادند ۷. باد: همی شنیدند
۸. باد: گفت ۹. باد: می‌جنباند ۱۰و۱۱. باد: پیشینیان ۱۲. باد: از آنکه همی گوید
۱۳. باد: فرستاد

[آیه۲۵] وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ اِلَيْكَ وَجَعَلْنا عَلىٰ قُلُوبِهِمْ اَكِنَّةً اَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي اٰذانِهِمْ وَقْرًا وَاِنْ يَرَوْا كُلَّ اٰيَةٍ لا يُؤْمِنُوا بِها حَتّىٰ اِذا جاؤُكَ يُجادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا اِنْ هٰذا اِلاَّ اَساطِيرُ الْاَوَّلِينَ ؛ و از ایشان کس است که گوش همی دارد به تو، ولیکن ما پوشیده‌ایم بر دلهای ایشان غطایی[1] تا دور باشند از دانستنِ آن، و اندر گوشهای ایشان گرانی‌ای، و اگر ببینند هر حُجّتی که باشد، یعنی همه، ایمان نیاورند بدان، تا آنگاه که به تو آیند و با تو خصومت کنند و گویند آن کسانی که کافر شده‌اند این نیست مگر افسانهٔ پیشینگان[2]*

و بدان که[3] مُقاتِل گوید که پیغامبر ـ صلّی الله علیه وسلّم ـ گفت ابوطالب را: مسلمان شو. و قریش فراهم آمده بودند به نزدیك ابوطالب، تا مگر بدیی بکنند. پیغمبر ـ صلعم ـ این بگفت و بریشان خواند:

والله لن يصلوا إليك بجمعهم حتّى اوسدّ في التُّراب دفيناً

به خدای که فرا نرسند فرا تو ایشان[4]، تا انگاه که مرا بالین کنند اندر خاك نهان کرده[5].

فاصْدع بأمرك ما عليك غضاضةً وبَشّر وقر بذاك[6] منك عيوناً

ظاهر بکن کارِ خویش، نیست بر تو هیچ شکّی، بشارت باد ترا، و روشن باد بدان چشم تو.

و دعوتني وزعمت انك ناصحي ولقد صدقت وكنت ثمّ اميناً

و دعوت کردی و نمودی مرا که من ناصحم ترا، و خود راست گفتی و بودی تو آنجا امین.

وعرضت ديناً لامحالة انه من خير اديان البرّية ديناً

و عرضه کردی دینی که لامحاله آن بهترینِ دینهای خلق است.

۱. گن: + بپوشیده‌ایم ۲. باد: پیشینیان ۳. باد: «بدان که» ندارد
۴. باد: فرا تو به اجتماع ایشان ۵. باد: پنهان کرده ۶. باد: فداك

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

لـولا الملامة او حـداری سبّةً[1] لـوجدتنـی سمحـاً بـذاك متینـاً

اگر نه ملامت را آستی[2] و بیم عار مرا یافتی که بدان مسامحت کردمی و اندران دین متین بودمی.

و اندر خبر آمده است که پیغمبر ـ صلعم ـ ایمان بر وی عرضه کردی، وی گفتی: وَالنَّار وَلا عار. آتش اختیار کنم[3] و آن عار نیارم که به تو[4] ایمان آورم تا مردمان مرا بدان عیب کنند[5]. خدای ـ عزّ و جلّ ـ فـرو فـرستید[6] عزّ من قائل:

[آیه ۲۶] وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْـَٔوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلاَّ أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ؛ و ایشان نهی همی کنند مردمان را از رنجهٔ داشتنِ وی، و دور همی باشند از وی، و هلاك همی نکنند مگر تنهای خویش را، و همی ندانند که آن چنانست*

محمّد بن الحَنَفِیّه با سُدّی و ضحّاك گفتند که این آیت اندر شأنِ کفّارِ مکّه فرود آمده است که همی گوید اندر صفتِ ایشان که ایشان[7] مردمان را زجر همی کنند از مسلمانی، و خود نیز دور همی باشند از ان. و انگاه خطاب کرد با مصطفی ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم ـ اندر صفت ایشان[8]، و گفت:

[آیه ۲۷] وَلَوْ تَرىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَى ٱلنَّارِ فَقَالُوا يٰلَيْتَنَا نُـرَدُّ وَلاَ نُكَذِّبَ بِـَٔايَاتِ رَبِّنَا وَنَـكُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ؛ و اگر بینی یا محمّد انگاه که باز دارند ایشان را بر آتش دوزخ، پس[9] گویند ایشان: ای کاشکی ما را باز بردندی با دنیا[10]، و ما تکذیب نکنیم

۱. باد: سبّته ۲. باد: بودی ۳. باد: آتش گیرم ۴. باد: به دین + تو
۵. گن: کنند + لیس هذا فی الأصل المصنّف: سمعت محمّد بن الحسین الجرجانی الفقیه یقول سمعت اباعبدالله الیمانی یروی عن شیوخه عن ابن عبّاس انّه قال: دخلت علی النّبیّ ـ صلّی الله علیه ـ فرأیته ضاحکاً مستبشراً فقلت أبی أنت و امّی یا رسول‌الله أی شیء حدث، فقال رسول‌الله ـ صلّی الله علیه وسلّم ـ «أتانی جبرئیل(ع) وقال لی انّ الله تبارك و تعالی حرّم علی النّار ثلاثة بطن حملك و حجر کفلك وظهر نفلك فی النسخة الّتی استنسخ منها هذا الأصل ان هذا الخبر کتبت المتصوّفة بأستراباد. ۶. باد: فرستاد
۷. باد: «که ایشان» ندارد ۸. باد: «اندر صفت ایشان» ندارد ۹. باد: «پس» ندارد
۱۰. باد: به دنیا ،

حجّتهای خدای ما را، و باشیم از جملهٔ مؤمنان*

[آیه ۲۸] بَلْ بَـدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْـلُ وَلَـوْ رُدُّوا لَعَـادُوا لِمَـا نُهُوا عَنْـهُ وَإِنَّهُمْ لَـكَـٰذِبُونَ؛ بل که پیدا شد ایشان را آنچه بودند که پنهان می‌داشتند از پیش، و اگر ایشان را باز دادندی دنیا، بازِ آن شدندی که ایشان را نهی کردند از آن ـ یعنی از کفر[1] ـ، و ایشان خود دروغ‌زنان اند اندر آنچه همی گویند[2] که اگر ما را به دنیا برند تکذیب کنیم*

[آیه ۲۹] وَقَالُوا إِنْ هِيَ إِلاَّ حَيَاتُنَا ٱلدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ؛ و گفتند نیست این مگر زندگانی دنیا، و ما را نخواهند انگیختن[3]*

[آیه ۳۰] وَلَـوْ تَـرىٰ إِذْ وُقِفُـوا عَلىٰ رَبِّهِمْ قَـالَ أَلَيْسَ هَـٰذَا بِـٱلْحَـقِّ قَـالُـوا بَلىٰ وَرَبِّنَـا قَـالَ فَـذُوقُـوا ٱلْعَـذَابَ بِمَـا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ؛ و اگر بینی تو یا محمّد انگاه که بـاز دارنـد[4] ایشـان را در دوزخ بـر حکم خـدای، گویند خازنـان دوزخ ایشـان را: ای نـه عـذاب شما حـقّ است؟ گویند: آری بـه خـدای که ایـن حـقّ است. گویـد ایشـان را: بچشیـد عـذاب بـدانچه همـی آوردیـد[5] از کفـر انـدر دنیـا*

[آیه ۳۱] قَـدْ خَسِـرَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَـآءِ ٱللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَـآءَتْهُمُ ٱلسَّاعَـةُ بَغْتَـةً قَـالُوا يٰحَسْرَتَنَا عَلىٰ مَا فَـرَّطْنَا فِيهَـا وَهُمْ يَحْمِلُـونَ أَوْزَارَهُـمْ عَلىٰ ظُهُورِهِمْ أَلاَ سَـآءَ مَا يَزِرُونَ؛ خود زیانکار گشت و هلاك گشت[6] آن کسانی که تکذیب کردند بدیدار خدای تعالی ـ یعنی قیامت[7] ـ تا انگاه که آمد به ایشان قیامت، ناگاه گفتند: وا اندوهها[8] بر آنچه کردیم از تقصیر اندر طاعت، و ایشان همی برگیرند گرانی گناهان ایشان بر[9] پشتهای ایشان، ای نه بد است آنچه برگیرند از زور وبـال[10]*

۱. باد: «یعنی ازکفر»ندارد ۲. باد: می‌گویند ۳. باد: انگیخت ۴. باد: آنگاه باز دارد
۵. باد: همی آورید ۶. باد: «و هلاك گشت» ندارد ۷. باد: «یعنی قیامت» ندارد
۸. باد: گفتند اندوها ۹. باد: به ۱۰. باد: «وبال»ندارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و بدان که اندر خبر آمده است[1] که چون مؤمن از گور برآید صورتی پیش وی آید[2] نیکو، و خوشبوی نماید، و وی را گوید: مرا همی دانی[3]؟ مؤمن گوید: نه، ولیکن خدای ـ عزّ و جلّ ـ ترا سخت نیکو و خوشبوی آفریده است. آن صورت مؤمن را گوید که من آن عمل نیکوی[4] توأم که تو اندر دنیا همی کردی، بسا که من بر تو نشسته‌ام اندر دنیا ـ یعنی که ترا مشغول بکرده‌ام ـ بیا بر من نشین امروز که من نشستهٔ توأم. و تصدیق این آنست که خدای تعالی همی گوید: «يَوْمَ نَحْشُرُ ٱلْمُتَّقِينَ إِلَى ٱلرَّحْمَٰنِ وَفْداً»[5].

بدان‌که[6] چون کافر سر از گور برکُنَد[7] پیش وی آید صورتی زشت و ناخوشبوی، وی را گوید که مرا همی دانی؟ کافر گوید: نه، ولیکن خدای تعالی ترا زشت صورت و ناخوشبوی آفریده است. آن صورت وی را گوید: همچنین بود عملِ تو اندر دارِ دنیا[8]، من آن عمل[9] بدِ توأم، بسا که تو بر من بنشستی[10] اندر دارِ دنیا[11]، و من بر تو نشینم امروز. چنان‌که گفت خدای عزّ و جلّ: «وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ»[12].

انگاه خدای تعالی کافران را تکذیب کرد اندران که ایشان گفتند: «إِنْ هِيَ إِلاَّ حَيَاتُنَا ٱلدُّنْيَا.»[13] نیست این مگر زندگانی ما اندر دنیا. خدای تعالی ایشان را جواب داد و گفت[14]:

[آیه ۳۲] وَمَا ٱلْحَيٰوةُ ٱلدُّنْيَآ إِلاَّ لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ ٱلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ؛ و نیست زندگانی دنیا مگر باطل و غرور، و خوشا[15] سرای آخرت ـ یعنی بهشت ـ بهترتر آن[16] کسانی را که همی بپرهیزند[17] از شرك، ای همی ندانند که آخرت فاضلتر از دنیاست*

۱. باد: و درخبرست ۲. باد: «آید» ندارد ۳. باد: گویدمی‌دانی ۴. باد: من عمل نیکوی
۵. مریم(۱۹)۸۵ ۶. باد: «بدان که» ندارد ۷. باد: برآورد ۸. باد: اندر دنیا
۹. باد: من عمل ۱۰. باد: بسا بر من نشستی ۱۱. باد: اندر دنیا ۱۲. الانعام(۶)۳۱
۱۳. الانعام(۶)۲۹ ۱۴. باد: «و گفت» ندارد ۱۵. باد: و خود ۱۶. باد: بهتران
۱۷. باد: که بپرهیزید

و بدان که مفسّران گفتند: ابوجهل، اَخْنَس بن شَرِیق را گفت که من دانم که محمّد راستگوی است و هرگز دروغ نگفته است[1]، ولیکن چون اولاد قُصَیّ سَقایت و حجابت و نَدوت و لوا و نبوّت ببردند[2] دیگر قریشیان را چه ماند[3]. و ناحیة بن کَعْب گوید که بوجهل گفت محمّد را ـ صلعم ـ که ما ترا به تهمت همی نداریم و قول ترا تکذیب همی نکنیم ولیکن آن را که آورده‌ای به تهمت همی داریم و تکذیب همی کنیم. خدای تعالی فرو فرستاد[4]:

[آیه ۳۳] قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ ٱلَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لاَ يُكَذِّبُونَكَ وَلَٰكِنَّ ٱلظَّالِمِينَ بِآيَاتِ ٱللَّهِ يَجْحَدُونَ؛ خود ما همی دانیم که ترا اندوهگن همی بکنند[5] آنچه ایشان همی گویند خود ایشان ترا به دروغ زن ندارند[6]، ولیکن کافران حجّتهای خدای تعالی را انکار همی کنند*

انگاه پند داد پیغمبر را ـ صلعم ـ و وی را دل باز داد بر آن معنی که اگر این مشرکان ترا تکذیب کنند از پیش تو بسیاری[6] رسولان را تکذیب کرده‌اند قوم ایشان. و گفت[7]:

[آیه ۳۴] وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلاَ مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ ٱللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِن نَّبَإِيْ ٱلْمُرْسَلِينَ؛ و خود منسوب کرده‌اند با[8] دروغ رسولان را از پیش تو، و صبر کردند بر آن از تکذیب، و رنجه داشتند ایشان را تا انگاه که بیامد با ایشان[9] نصرت ما، و هیچ تبدیل کننده نیست کلمات خدای را ـ یعنی که گفت: إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا[10]، الآیة[11] ـ و خود آمده است به تو از خبر آن کسانی که ایشان را فرستاده‌ایم به رسولی، آنچه ترا اندران پیداست*

۱. باد: «است» ندارد ۲. باد: ببرند ۳. باد: چرا ماند ۴. باد: + قوله تعالی
۵. باد: اندوهگین کنند ۶. باد: از پیش بسیاری ۷. باد: «و گفت» ندارد
۸. باد: کرده با ۹. باد: آمد بریشان ۱۰. المؤمن (۴۰) ۵۱
۱۱. گن و باد: إنّا لَنَنصُرُنّا ـ الآیة.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و بدان که کلبی گوید که حارِث بن عامِرْ گفت پیغمبر را ـ یا محمّد! حجّتی بیار ما را، چنان‌که دیگر پیغمبران بیاوردند[1]، تا ما به تو ایمان آوریم. خدای نخواست که اندر وقتِ سؤالِ ایشان وی آن بیاورد، پس ایشان اعراض کردند و پیغمبر ـ صلعم ـ آن را صَعْب آمد خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ فرو فرستید[2]:

[آیه۳۵] وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ ٱسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقاً فِي ٱلْأَرْضِ أَوْ سُلَّماً فِي ٱلسَّمَآءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى ٱلْهُدىٰ فَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْجَاهِلِينَ؛ و اگر صعب همی آید بر تو اعراضِ ایشان، اگر توانی که بجویی سوراخی که ترا گذر دهند اندر زمین، و یا درجه‌ای که ترا گذر دهد اندر آسمان تا بیاوری ایشان را آیتی، چنان‌که همی خواهند[3]، و اگر خواستی خدا جمع کردی ایشان را بر حق، پس تو مباش از جاهلان*

باید که بدانی که گروهانی ازیشان ایمان آورند به تو، و گروهی کافر شدند چنان‌که رفته است اندر سابق علم و ارادتِ خدای تعالی، و اگر خدای خواستی ایشان را جمع کردی بر حق، و اگر نخواسته است پس تو اندوهگن مباش بدانکه ایشان ایمان نیاوردند[4].

[آیه۳۶] إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ ٱلَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَٱلْمَوْتىٰ يَبْعَثُهُمُ ٱللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ؛ خود استجابت آن کسانی کند که فرا بشنوند[5] ذکر خدای، و مردگان را برانگیزاند خدای تعالی، پس همه با وی گردند بدانچه سابق حکم وی باشد*

[آیه۳۷] وَقَالُوا لَوْلاَ نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ ٱللَّهَ قَادِرٌ عَلىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ؛ و گفتند الحارث بن العاص و اصحاب وی، چه بودی که اگر فرو فرستید[6] بر وی حجّتی از خدای وی، بگوی یا محمّد[7] که خدای قادر

۱. باد: آوردند ۲. باد: فرستاد ۳. باد: می‌خوانند ۴. باد: نیاورند + قوله تعالی
۵. باد: که بشنوند ۶. باد: و اصحاب فرو فرستاد ۷. باد: بگو محمّد

است بر آنکه فرو فرستد حجّتی ولیکن بیشتری ازیشان[1] همی ندانند*

انگاه خدای ـ عزَّ وجلَّ ـ پدید کرد که همچنان که حال مردمان بر سابق علم خدای تعالی همی رود یکی مؤمن و یکی کافر و یکی محروم و یکی مرزوق، همچنان جملهٔ انواع خلق بر آنچه اندر سابق علم وی رفته است همی باشند و همه ملكِ وی اندر حکمِ وی همی کردند، و گفت:

[آیه۳۸] وَمَا مِنْ دَآبَّةٍ فِي ٱلْأَرْضِ وَلاَ طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلاَّ أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي ٱلْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ؛ و نیست هیچ جنبده‌ای اندر زمین و نه هیچ مرغی[2] که همی پرّد به دو پرِ خویش، مگر آنکه امثالی‌اند همچون شما را، فرو نگذاشته‌ایم از ان هیچ اندر لوح[3] محفوظ از چیزی، انگاه با خدای خویش حشر کنند ایشان را*

و بدان که گروهی از مفسّران گفتند که معنی آنکه همی گوید: «ایشان امثالی[4]اند همچون شما»، آنست که ایشان نیز آفریده‌اند همچون شما.

و گروهانی[5] گفتند که ایشان نیز همچون شمااند در توحید و معرفت.

و گروهانی گفتند که همچون شمااند مصوّر و مسخّر[6].

و اما معنی «حشر» اندر باب ایشان، ابن عبّاس و ضَحّاك گفتند: معنی حشر ایشان مرگ ایشان بود.

ابوهریره گفت اندر معنی این آیت که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ حشر کند همه خلق را روز قیامت، جُمْبَندگان[7] را و مرغان را و روندگان را و پرندگان را[8] و همه چیزی را از حیوانات، و عدل کند میان ایشان تا حق گوسپندی[9] که سُرو دارد که یکدیگر را زده

۱. باد: بیشتر ایشان ۲. باد: پرندهٔ ۳. باد: در لوح ۴. باد: اُمّتانی
۵. باد: گروهی ۶. باد: «و گروهانی... مسخّر» ندارد ۷. باد: جنبندگان
۸. باد: «و روندگان... را» ندارد ۹. باد: گوسفندی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

باشند، انگاه ایشان را گوید که خاك گردید. چون کافران آن را بینند، گویند: «یَا لَیْتَنِی کُنْتُ تُرَاباً»[1] کاشکی من خاك ببودمی[2] همچون ایشان.

و ابوذر روایت کند از پیغامبر ـ صلعم ـ که وی گفت ما را اندر دو گوسپند[3] که ایشان با یکدیگر سُرو همی زدند که شما دانید که ایشان سُرو به چه می زنند[4]؟ گفتیم که ندانیم. پیغامبر ـصلعمـ گفت: ولیکن خدای ـعزّ وجلّـ داند و حکم کند میانِ ایشان.

و پس ازین پدید کرد که حالِ کافران[5] هرچند حجّتها همی بینند راه نیابد کسی ازیشان که خداوند ـ سبحانه و تعالی ـ از وی ایمان نخواسته باشد[6].

[آیه۳۹] وَٱلَّذِينَ كَذَّبُوا بِـَٔايَـٰتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِى ٱلظُّلُمَـٰتِ مَنْ يَشَإِ ٱللَّهُ يُضْلِلْهُ وَمَنْ يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ؛ و آن کسانی که تکذیب کردند به حجّتهای ما، کراناند چیز نشنوند[7]، گنگاناند بحق زبان نگردانند، اندر تاریکیهای کفر گرفتاراند، هرکه خواهد خدای تعالی بیراه گرداند[8] وی را، و هر که خواهد بدارد وی را به راه راست*

[آیه۴۰] قُلْ أَرَءَيْتَكُمْ إِنْ أَتَىٰكُمْ عَذَابُ ٱللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ ٱلسَّاعَةُ أَغَيْرَ ٱللَّهِ تَدْعُونَ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ؛ بگو ای محمّد همی بینید شما خویشتن را که اگر به شما آید عذاب خدای تعالی چون روز بدر، و اگر به شما آید قیامت، ای جز از خدای تعالی کسی را خوانید تا عذاب از شما دفع کند[9]، اگر شما راستگویان‌اید*

[آیه۴۱] بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَآءَ وَتَنسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ؛ انگاه گفت: وی[10] را خوانید تا دفع کند آنچه همی خوانید بدان اگر خواهید، و فراموش کنید شرك خویش*

[آیه۴۲] وَلَقَدْ أَرْسَلْنَآ إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَـٰهُم بِٱلْبَأْسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ لَعَلَّهُمْ

۱. باد: النبأ (۷۸) ۴۰ ۲. باد: بودمی ۳. باد: اندر گوسفند
۴. باد: ایشان اندر چه همی زنند ۵. باد: که کافران ۶. باد: + قوله تعالی
۷. باد: کراناند نشنوند ۸. باد: بی‌راه کند ۹. باد: از خدای تعالی دفع کند تا کسی را خوانند تا عذاب از شما ۱۰. باد: یکی + وی

يَتَضَرَّعُونَ؛ و خود فرو فرستادیم[1] ما به امّتانی از پیش تو، پس[2] فرا گرفتیم ایشان را به سختی و بیماری تا مگر ایشان تضرّع کنند و توبه کنند ایمان آورند*

[آیه۴۳] فَلَوْلَآ إِذْ جَآءَهُم بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَـٰكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَـٰنُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ پس چه بودی که اگر انگاه که به ایشان آمدی عذاب ما، تضرّع کردندی و ایمان آوردندی تا کشف کردمی ازیشان[3]، ولیکن سخت شده است دلهای ایشان، و آراسته گردانیده است ایشان را شیطان، آنچه بودند همی کردند از کفر و معصیت*

[آیه۴۴] فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِۦ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَٰبَ كُلِّ شَىْءٍ حَتَّىٰٓ إِذَا فَرِحُوا بِمَآ أُوتُوٓا أَخَذْنَـٰهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ؛ پس چون فراموش کردند و بگذاشتند[4] آنچه فرمود ایشان را بدان بگشادیم بریشان درهای هر چیزی از اموال و تندرستی تا انگاه که شاد گشتند به آنچه به ایشان داده بودیم[5]، فرا گرفتیم ایشان را ناگاه، پس انگه ایشان نومید گشتند از همه نیکویی*

[آیه۴۵] فَقُطِعَ دَابِرُ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ وَٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ؛ پس ببریدند آخر آن گروه که ستم کرده بودند بر تن خویش، و سپاس خدای را پروردگارِ همه خلق که ایشان را هلاك کرد*

[آیه۴۶] قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ ٱللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَـٰرَكُمْ وَخَتَمَ عَلَىٰ قُلُوبِكُم مَّنْ إِلَـٰهٌ غَيْرُ ٱللَّهِ يَأْتِيكُم بِهِۦٓ ٱنظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ ٱلْـَٔايَـٰتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ؛ بگوی[6] یا محمّد ایشان را: ای همی بینید که اگر فرا گیرد خدای تعالی اشنوایی[7] و بیناییهای شما، و آن را ببرد و مُهر برنهد بر دلهای شما، کیست خدای جز از خدای تعالی که بیارد آن را به شما، بنگر یا محمّد که چون همی گردانیم از بهرِ ایشان حجّتهای خویش را، پس ایشان روی بگردانیدند از ان*

[آیه۴۷] قُلْ أَرَءَيْتَكُمْ إِنْ أَتَىٰكُمْ عَذَابُ ٱللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ إِلَّا ٱلْقَوْمُ

۱. باد: و خود فرستادیم ۲. باد: «پس» ندارد ۳. باد: «تا کشف... ازیشان» ندارد
۴. باد: گذاشتند ۵. باد: بودند ۶. باد: بگو ۷. باد: شنوایی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اَلظّـالِمُونَ؛ بگوی[1] یا محمّد ایشان را: ای همی بینید شما خویشتن را، اگر آید به شما عذاب خدای تعالی، ناگاه یا پیدا، چنان‌که همی بینید که فرود آید ـ آی هلاك کنند ـ بدان عذاب[2] مگر گروهانی را که ایشان ظالم باشند*

[آیه۴۸] وَمٰا نُرْسِلُ اَلْمُرْسَلِينَ اِلاّٰ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ فَمَنْ اٰمَنَ وَاَصْلَحَ فَلاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ؛ و نفرستیدیم[3] ما رسولان را مگر ایشان بشارت دهند خلق را، و بترسانند هرکه ایمان آورد و باصلاح آرد کردارِ خود، هیچ بیم نبود بریشان، و هیچ اندوه نبود بر دل ایشان، چنان‌که اهل دوزخ را باشد[4]*

[آیه۴۹] وَاَلَّـذِينَ كَذَّبُوا بِـاٰيـاٰتِنٰا يَمَسُّهُمُ اَلْعَذٰابُ بِمٰا كٰانُوا يَفْسُقُونَ؛ و آن گروهانی که تکذیب کردند حجّتهای ما، فرا ایشان رسد عذاب بدانچه همی کردند از فسق ـ یعنی از کفر[5] ـ*

[آیه۵۰] قُلْ لاٰ اَقُولُ لَـكُـمْ عِنْدِى خَزٰائِنُ اَللّٰهِ وَلاٰ اَعْلَمُ اَلْغَيْبَ وَلاٰ اَقُولُ لَـكُـمْ اِنِّى مَلَكٌ اِنْ اَتَّبِـعُ اِلاّٰ مٰا يُوحىٰ اِلَىَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِى اَلْاَعْمىٰ وَاَلْبَصِيرُ اَفَلاٰ تَـتَـفَـكَّـرُونَ؛ بگوی[6] ای محمّد: من همی نگویم شما را که نزدیك من است خزانه‌های روزی خدای تعالی، و ندانم آنچه خدا پوشیده بکرده، و نگویم شما را که من مَلَکی‌ام تا شما را این همه انکار باید کرد، متابعت همی نکنم الاّ آن چیز که وحی همی کنند[7] بر من، و این نه محال است و نه منکر، بگوی[8]: ای برابر باشد آن‌که نابینا بود با بینا ـ یعنی کافر با مؤمن ـ ای نااندیشید تا بدانید که ایشان برابر نباشند*

[آیه۵۱] وَاَنْذِرْ بِـهِ اَلَّذِينَ يَخٰافُونَ اَنْ يُحْشَرُوا اِلىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِـهِ وَلِىٌّ وَلاٰ شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ؛ و بترسان بدین قرآن آن کسانی را که[9] ترسند که ایشان را حشر کنند با خدای ایشان، نبود ایشان را از دونِ خدای تعالی ناصری و شفیعی تا مگر ایشان بترسند و ایمان آورند*

۱. باد: بگو ۲. باد: بر عذاب ۳. باد: نفرستیم ۴. باد: «چنان که... باشد» ندارد
۵. باد: «یعنی از کفر» ندارد ۶. باد: بگو ۷. باد: وحی کنند ۸. باد: بگو
۹. باد: کسانی که

بدان که جماعتی از اشراف قریش بگذشتند بر پیغامبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ نشسته با صُهَیْب و عمّار و خبّاب و بلال و سلمان، با جماعتی از ضعفای مؤمنان، و لباس ایشان جبّه‌های پشمین بود، گفتند آن قریشیان: یا محمّد! راضی شَدِی[1] بدین گروه که گردِ تو انـدر نشسته‌اند ما بیـاییم و تبـع ایشـان باشیم، و ایشان بندگان ماانـد و خلیفتـان[2] مـاانـد و مـزدوران مـاانـد، ایشـان را از خـویشتن دور بکن[3] تـا مـا تـرا متـابعت کنیـم.

و اندر خبرها آمده است که گفتند: تـو اندر صدرِ مسجد بنشین، تـا ما به گردِ تـو انـدر نشینیم، و ایشـان را دور بنشـان تـا ما را ازین بوی جُبّه‌های پشمینِ ایشـان رنـج نبـاشد[4].

پیغمبر ـ صلّی الله علیه وسلّم ـ گفت: «وَمَا أَنَا بِطَارِدِ ٱلْمُؤْمِنِين»[5] من مؤمنان را بنرانم از خویشتن.

گفتند: پس ما را مجلسی کن جدا تا عرب فضلِ ما بدانند به نزدیكِ تو، که ما را بر نَیِسْتَد[6] که وفودِ عرب بیایند و ما را با این بندگان نشسته ببینند[7]، چون ما بیاییم ایشان را برانگیز، چون ما برخیزیم تو با ایشان همی نشین اگر خواهی.

پیغمبر ـ صلّی الله علیه وسلّم ـ گفت: آری. گفتند[8] ما را برین جمله نامه‌ای بنویس. پیغمبر ـ صلعم ـ کاغذ بخواست و امیرالمؤمنین علی را ـ رضی‌الله عنه ـ بخواند[9] تا بنبیسد، خدای ـ عزّ و جلّ ـ جبرئیل را فرو فرستاد[10] بدین آیت که گفت: «وَلا تَطْرُدِ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بالغَدٰاةِ وَٱلْعَشِيِّ.»[11] پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ کاغذ بیفکند.

سلمان گوید: ما اندر گوشهٔ مسجد نشسته بودیم تا این آیت فرود آمد و گفت: «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ.»[12] پس با وی همی نشستیمی، چون خواستی که

۱. باد: راضی شوی ۲. باد: خلیفگان ۳. باد: دور کن ۴. باد: رنج نیاید
۵. الشعراء (۲۶) ۱۱۴ ۶. باد: نه ایستد ۷. باد: بینند ۸. باد: «گفتند» ندارد
۹. باد: و مرتضی را بخوانند ۱۰. باد: جبریل را فرستاد ۱۱. الانعام (۶) ۵۲
۱۲. الانعام (۶) ۵۴

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

برخیزد برخاستی و ما را بگذاشتی، خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ فرو فرستید[1]: «وَٱصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِٱلْغَدَاةِ وَٱلْعَشِيِّ»[2] پس پیغمبر ـ صلَّی‌الله علیه وسلَّم ـ بنشستی[3] با ما چنان‌که زانوی وی بر زانوی ما بودی. چون بدان ساعت رسیدی که وی را باید خاست، وی همی گفتی: شکر خدای را که مرا بَنَمیرانید[4] تا انگاه که مرا فرمود که صبر کنم با گروهی از مؤمنان؛ با شماست زندگانی من و با شماست مرگ من.

کَلْبِی گوید: قریشیان[5] گفتند با پیغمبر ـ صلَّی‌الله علیه وسلَّم ـ که ما را روزی کن و ایشان را روزی؛ پیغمبر ـ صلَّی‌الله علیه وسلَّم ـ گفت: نکنم. پس گفتند اندر مجلس که بنشینی روی فرا ما کن و پشت فرا ایشان کن.

و گروهی گفتند: اگر ترا به ما فرستیده‌اند[6] ایشان را بَران، تا ما با تو بنشینیم. و گروهی گفتند که: چون نماز کنیم صفِ ایشان از پسِ صف[7] ما بدار.

و عِکْرِمَه گوید: [ایشان آمدند به نزدیكِ بُوطالب، و گفتند: چون مردمان ما را بینند با وی نشسته، وی را مطیع‌تر باشند از آنکه این بندگان را بینند؛ بگوی وی را تا ایشان را دور کند تا ما به وی ایمان آوریم. پس بوطالب این پیغام بداد[8]]، عمر خَطّاب ـ رضی‌الله عنه ـ حاضر بود، گفت[9]: چنین کن یا رسول‌الله ـ صلَّی‌الله علیه وسلَّم ـ تا بنگریم که چه کنند از آنچه همی گویند. پس چون این آیتها فرود آمد، عمر بن خطّاب بیامد و عذر خواست از آنچه گفته بود. و این آیتها آنست که گفت[10]:

[آیه ۵۲] وَلَا تَطْرُدِ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِٱلْغَدَوٰةِ وَٱلْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُۥ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَىْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِم مِّن شَىْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ؛ و دور بمکن[11] آن کسانی که همی خوانند خدای خویش را بامداد و

۱. باد: فرستاد ۲. اَلْکَهْف (۱۸) ۲۸ ۳. باد: بنشست ۴. باد: نمیرانید
۵. باد: سران قریش ۶. باد: فرستاده‌اند ۷. باد: «صف» ندارد
۸. گن: عبارات داخل [ ] را ندارد ۹. باد: عمر خطّاب گفت ۱۰. باد: + قوله تعالی
۱۱. باد: دور مکن

شبانگاه، و همی خواهند بدان قصد طاعت خدای عزَّ و جلَّ[1]، نیست بر تو از شمار ایشان هیچ چیز، و نیست شمار از تو[2] بریشان هیچ چیز، دور نکنی تو ایشان را تا باشی[3] از ظالمان*

[آیه ۵۳] وَكَذَٰلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِّيَقُولُوٓا أَهَٰٓؤُلَآءِ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَيْهِم مِّنۢ بَيْنِنَآ أَلَيْسَ ٱللَّهُ بِأَعْلَمَ بِٱلشَّٰكِرِينَ؛ و همچنین فتنه کرده‌ایم برخی را به برخی، یعنی آزموده کرده[4]ایم شریف را به وضیع و غنی را به فقیر، تا همی گویند: ای ایشان‌اند که خدای فضل کرده است بریشان از میانِ ما، خدای گفت اندر جواب ایشان: ای نه خدای داناتر است با آن کسانی که شاکر باشند*

[آیه ۵۴] وَإِذَا جَآءَكَ ٱلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِـَٔايَٰتِنَا فَقُلْ سَلَٰمٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ ٱلرَّحْمَةَ أَنَّهُۥ مَنْ عَمِلَ مِنكُمْ سُوٓءًا بِجَهَٰلَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنۢ بَعْدِهِۦ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُۥ غَفُورٌ رَّحِيمٌ؛ و چون آیند[5] به تو آن کسانی که ایمان آورده باشند به حجّتهای ما، بگوی ایشان را: سلام بادا[6] بر شما، نبشته[7] است خدای شما بر ذات خویش رحمت، یعنی خبر داده است ازین صفت و وعده کرده است به فضلِ خویش، هر که از شما بکند بدی به نادانی ـ یعنی نداند آنکه عقوبت آن بدی هست[8] ـ، انگاه توبه کند از پس آن بدی، و باصلاح آورد کارِ خویش، خود خدای بسیارْ آمرزش است و رحمتْ کننده*

[آیه ۵۵] وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلْـَٔايَٰتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ ٱلْمُجْرِمِينَ؛ و همچنین مبیّن بکنیم حجّتهای مخالفان، و تا[9] ظاهر گردد ترا راه فاسقان و حیلِ ایشان*

و از حسنِ بَصْری آمده است که وی را گفتند: یا بَاسَعِید! این که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ همی گوید: «ولا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعَوْن رَبَّهُم بِٱلْغَدَاةِ

۱. باد: «خدای عزَّ و جلَّ» ندارد ۲. باد: شمار تو ۳. باد: ایشان را باشی
۴. باد: آزموده کردیم ۵. باد: آید ۶. باد: باد ۷. باد: نوشته
۸. باد: «یعنی... هست» ندارد ۹. باد: تا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وَٱلْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ»[1] قصّاص را همی خواهد بدین؟ گفت: نه، آن کسانی را همی خواهد[2] که حافظ باشند بر نمازها اندر جماعت.

و گروهی[3] گفتند: آن کسانی را همی خواهد که قرآن همی خوانند بامداد و شبانگاه. پس[4] گفت خداوند ـ سبحانه و تعالی ـ پیغمبر را ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم ـ:

[آیه۵۶] قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ ٱللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَآءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ ٱلْمُهْتَدِينَ؛ بگوی که[5] مرا نهی کرده‌اند که من پرستم آن چیزها که همی خوانید شما از دونِ خدای عزّ و جلّ، بگوی[6] یا محمّد که من متابعت نکنم مرادِ شما را اندر پرستیدنِ بتان[7]، خود بیراه گشته باشم انگاه و من نباشم از راه یافتگان*

[آیه۵۷] قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ ٱلْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ ٱلْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ ٱلْفَاصِلِينَ؛ بگوی[8] یا محمّد نصر بن الحارث را که من بر بصیرتی‌ام و بر حجّتی از خدای خویش، و تکذیب کردند شما را بدانچه نزدیکِ من است آنچه شما همی بشتابید[9] بدان ـ یعنی آوردن قیامت ـ نیست حکم مگر خدای را عزّ و جلّ، حکم کند حکمی بحقّ، و وی بهترین آن کسانی است که ایشان فصل کنند میان خصمان با وی[10]*

[آیه۵۸] قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ ٱلْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِٱلظَّٰلِمِينَ؛ اگر بودی نزدیک من آنچه شما استعجال همی کنید از عذاب، حکم کرده[11] آمده بودی حکم میان من و میان شما ـ یعنی پرداخته بودی از عذاب ـ و خدا داناتر است به حالِ ظالمان از بندگان*

[آیه۵۹] وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ ٱلْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَآ إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ

---

۱. انعام (۶) ۵۲ ۲. باد: قصاص خواهد نه آن کسانی می‌خواهد ۳. باد: گروهانی
۴. باد: و + پس ۵ و ۶. باد: بگو که ۷. باد: «بتان» ندارد ۸. باد: بگو
۹. باد: شتابید ۱۰. باد: «نیست حکم... با وی» ندارد ۱۱. باد: حکم گزارده

مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ ٱلْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَٰبٍ مُبِينٍ؛ و نزدیکِ وی است دانستنِ غیبها ـ یعنی آنچه غایب است از خلق پیدا کند ایشان را انگاه که خواهد از روزی و اجل و آنچه بدین مانند است[1] ـ نداند آن مگر وی، و داند هر آنچه اندر دشت و دریاست، و بَیُفْتَد[2] برگی از درختی که نه وی آن داند ـ و نه از دانه اندر تاریکی زمی[3] ـ یعنی اندر زیرِ آن ـ و نه چیزی‌تر از نبات و نه چیزی خشک از نبات، مگر که آن اندر کتابی است ظاهر ـ یعنی لوح[4]*

[آیه۶۰] وَهُوَ ٱلَّذِي يَتَوَفَّىٰكُمْ بِٱلَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِٱلنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ؛ و اوست که فرا گیرد روحهای شما به شب و داند آنچه کسب کرده باشید اندر روز، انگاه شما را برانگیزاند اندر روز ـ یعنی از خواب ـ تا تمام شود اجل که نام برده است ـ یعنی اجل زندگانی ـ پس با وی بود بازگشت شما اندر آخرت، انگاه خبر دهد شما را به آنچه شما کرده[5] باشید ـ یعنی مکافات دهد*

[آیه۶۱] وَهُوَ ٱلْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَآءَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ؛ و وی قاهر است، و قادر است زیرِ بندگان خویش به قهر و قدرت، نه به مکان و مسافت، و وی همی بفرستد[6] بر شما نگاهبانی[7] ـ یعنی فریشتگان که اعمال بندگان می‌نبیسند[8] ـ تا که چون بیاید به یکی از شما اجل مرگ[9]، قبض کند روح وی رسولان ما ـ یعنی یارانِ مَلِكُ‌المَوْت که قبض کنند و انگه به[10] مَلِكُ‌الموت دهند ـ و ایشان هیچ تقصیر نکنند اندر فرمان*

---

۱. باد: مانند باشد ۲. باد: نه افتد ۳. باد: زمین ۴. باد: «یعنی لوح» ندارد
۵. باد: به آنچه کرده ۶. باد: همی فرستد ۷. باد: نگاهبان ۸. باد: نویسند
۹. باد: از شما مرگ ۱۰. باد: و به

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه۶۲] ثُـمَّ رُدُّوٓا اِلَى اللّٰهِ مَوْلٰيهُمُ الْحَقِّ اَلاٰ لَـهُ الْحُكْمُ وَهُـوَ اَسْرَعُ الْحٰاسِبِينَ؛ انگاه باز برند ایشان را به امر خدا که مولی ایشان است و حق است نه چونان بتان که باطل‌اند[1]، ای نه وی راست قضا به خلق؟ و وی زودترین شمارکنندگان است، وی را هیچ حاجت نیست به عقدی یا فکری[2]*

[آیه۶۳] قُـلْ مَـنْ يُنَجِّيكُمْ مِـنْ ظُلُمٰـاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَـهُ تَضَرُّعاً وَخُفْيَـةً لَـئِنْ اَنْجٰينٰا مِـنْ هٰـذِهِ لَـنَـكُـونَـنَّ مِـنَ الشّٰـاكِرِينَ؛ بگوی[3] یا محمّد که برهاند شما را از تاریکیهای بر و بحر، انگاه همی ترسید که راه گم کنید و همی خوانید وی را به زاری اندر سرّ، اگر بَـرَهانی ما را ازین ظلمات، خود باشیم از جملهٔ شاکران و مؤمنان*

[آیه۶۴] قُلِ اللّٰهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهٰا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ اَنْتُمْ تُشْرِكُونَ؛ بگوی یا محمّد[4]: خدای تعالی برهاند شما را از تاریکیها و از هر اندوهی که باشد، انگاه شما شرك همی آورید*

[آیه۶۵] قُلْ هُوَ الْقٰادِرُ عَلىٰ اَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذٰاباً مِنْ فَوْقِكُمْ اَوْ مِـنْ تَحْتِ اَرْجُلِكُمْ اَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعاً وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ اُنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْاٰيٰاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ؛ بگوی[5] ای محمّد: اوست که قادر است بر آنکه بگمارد بر شما عذابی از فوق شما ـ چون صیحه و باد و سنگ و طوفان و سلطانان جابر که مکروهی بفرستد بر شما چون کسانی را که از پیش شما بوده‌اند ـ یعنی عاد و ثمود و قوم نوح و قوم لوط ـ و یا از زیر پایهای شما ـ چون خَسْفِ قارون و رنج بندگانِ بد و خصمان خسیس[6] ـ و یا آمیخته بکند شما را گروهانی مختلف، و بچشاند برخی را از[7] شما سختی دیگران. بنگر یا محمّد! تا چون همی گردانیم[8] حجّتها تا مگر ایشان بدانند*

۱. باد: «نه چونان ... اند» ندارد ۲. باد: «هیچ ... فکری» ندارد ۳. باد: بگو
۴. باد: «و مؤمنان» ندارد ۵. باد: بگو ۶. باد: «خسیس» ندارد ۷. باد: برخی از
۸. باد: گردانم

روایت آمده است از پیغامبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ که وی گفت: «من از خداوند تعالی سه چیز بخواستم[1]، دو بداد و یکی نداد: یکی آنکه خواستم که بر امّتِ من مسلّط نکند دشمنی را از بیرونِ ایشان؛ مرا اجابت کرد. و دیگر آنکه خواستم که عذابی نفرستد ایشان را از فوقِ ایشان یا از تحتِ ایشان، و قحط بریشان مسلّط نکند یعنی بر عموم امّت؛ مرا اجابت کرد. سدیگر آنکه خواستم که شمشیر مخالف اندر میان ایشان نیفکند؛ مرا اجابت نکرد و مرا جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ خبر داد که فنای امّت من به شمشیر خواهد بود». و پس از این پدید کرد خدای تعالی که قومِ مصطفی ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ وی را تکذیب کردند به قرآن و بدین عذاب که یاد کرد، و گفت[2]:

[آیات ۶۶ـ۶۷] وَكَذَّبَ بِـهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُـلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ * لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ؛ و تکذیب کردند بدان قوم تو، و آن حق است نزد خدای تعالی، بگوی[3] یا محمّد که نه‌ام بر شما نگاهبانی مسلّط، بلکه من رسولی‌ام * هر چیزی را قرارگاهی هست که راست از دروغ پیدا شود، و زود بُوَد که بشناسید شما آن را[4]*

[آیه۶۸] وَاِذٰا رَاَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِيٓ اٰيٰاتِنٰا فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتّٰى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَاِمّٰا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطٰانُ فَلاٰ تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرىٰ مَـعَ الْقَوْمِ الظّٰالِمِينَ؛ و چون بینی آن کسانی را که[5] خوض کنند اندر باب قرآن بر سبیل استهزا، روی بگردان ازیشان تا اندر شوند اندر حدیثی دیگر، و اگر فراموش کند ترا شیطان از مجالست ایشان، منشین ـ پس از آنکه یاد آید فرمانِ حق ـ با قومِ ایشان [که] ستمکاران‌اند[6]*

و چون خداوند ـ سبحانه و تعالی ـ مسلمانان را نهی کرد از مجالستِ مشرکان،

۱. باد: خواستم ۲. باد: قوله تعالی ۳. باد: بگو ۴. باد: «شما آن را» ندارد
۵. باد: کسانی که ۶. باد: آید فرمان حق با گروه ستمکاران

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از بهر آنکه چون مشرکان[1] مؤمنان را دیدندی خوض کردندی اندر باب قرآن، و استهزا کردندی بدان، پس مؤمنان گفتند: چون ما با ایشان بنشینیم ترسیم که ما را بزه باشد که ایشان خوض کنند اندر باب قرآن، و ما با ایشان زجر نکنیم از ان.

و گروهی گفتند: چون ما با ایشان بنشینیم ما اندر مسجد حرام نتوانیم نشست و طواف نتوانیم کرد، خدای تعالی فرو فرستید[2] اندرین باب و گفت[3]:

[آیه ۶۹] وَمَا عَلَى ٱلَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَٰكِنْ ذِكْرَىٰ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ؛ و نیست بر آن کسانی که بپرهیزند و خوض نکنند از شمارِ ایشان که خوض کنند هیچیز، ولیکن پند دهند ایشان را تا مگر ایشان بپرهیزند از خوض[4]*

[آیه ۷۰] وَذَرِ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِباً وَلَهْواً وَغَرَّتْهُمُ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ ٱللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا أُولَٰئِكَ ٱلَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ؛ و بگذار آن کسانی را که فرا گرفته‌اند دینِ خویش به بازی و باطل و شادی کردن، و غرّه[5] کرده است ایشان را زندگانیِ این جهان، و پند ده ایشان را به قرآن تا هلاك شود تنی بدانچه اندوخته باشد از بدیها که نبود وی را از دونِ خدای تعالی یاری و نه شفیعی، و اگر فدا کند همه فداها، فرا نگیرند از وی، ایشان باشند آن کسانی که ایشان را فضیحت گردانیده‌اند بدانچه اندوخته باشند اندر دنیا، ایشان را بوَد شرابی از گرمای دوزخ[6]، و عذابی دردنمای بدانچه کرده‌اند از کفر*

[آیه ۷۱] قُلْ أَنَدْعُوا مِنْ دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا ٱللَّهُ كَٱلَّذِي ٱسْتَهْوَتْهُ ٱلشَّيَاطِينُ فِي ٱلْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى ٱلْهُدَى ٱئْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَى ٱللَّهِ هُوَ ٱلْهُدَىٰ وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ ٱلْعَالَمِينَ؛ بگوی یامحمّد: ای پرستیم از دونِ خدای تعالی آن چیزی که ما را سود ندارد اگر پرستیم

۱. باد: «از بهرِ آنکه ... مشرکان» ندارد ۲. باد: فرستاد ۳. باد: «اندرین ... گفت» ندارد
۴. باد: «از خوض» ندارد ۵. باد: و شادی غرّه ۶. باد: آب گرم دوزخ

و زیان ندارد اگر پرستیم و بازگردانند ما را بر پیهای خویش پس از آنکه راه نموده است ما را خدای تعالی، چون کسی که وی را بیراه کرده باشد شیاطین اندر زمین، تا مانده باشد[1] حیران چون کسی که وی را غول سرگردان کرده باشد، یاران‌اند که وی را همی خوانند ـ یعنی اصحاب محمّد ـ به راه راست، همی گوید وی را به دینِ ما آی، بگوی[2] یا محمّد که راه نمایشِ خدایست راه راست بحقیقت، و بگوی که ما را فرموده‌اند که مخلص گردیم خدای خلقان را*

[آیه ۷۲] وَأَنْ أَقِيمُوا ٱلصَّلَوٰةَ وَٱتَّقُوهُ وَهُوَ ٱلَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ؛ و فرموده‌اند ما را که به پای دارید نماز و بترسید از خدای، و ویست آنکه با وی شما را حشر خواهند کرد یعنی به فرمان وی[3]*

[آیه ۷۳] وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَاتِ وَٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ ٱلْحَقُّ وَلَهُ ٱلْمُلْكُ يَوْمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ عَالِمُ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَادَةِ وَهُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْخَبِيرُ؛ و او آنست[4] که آفریده است آسمانها[5] و زمین بحق نه به بازی، و یاد کن[6] آن روز که گوید آن را که بباش، بباشد. گفتارِ وی صدق است و وی راست پادشاهی آن روز که دمند در صور ـ یعنی قیامت ـ داناست به هرچه پوشیده است و پیداست[7]، و وی حکیم است و داناست به هرچه آفریده است به اوّل و آخر آن*

و بدان که مفسّران گفتند چون ضَحّاك و کلبی و محمّد بن اسحاق که: آزَرْ پدر ابراهیم بود و نام وی تارَخْ بود و آزر لقب وی بود[8]. و معنی آزر به پارسی پیر شده باشد. و از سواد کوفه بود از دهی که وی را کوثی گویند.

و مُجاهِد گوید: آزر نام وی بود نه لقب؛ و ابراهیم خلیل الرّحمن ـ صلوات‌الله علیه ـ فرزندِ وی بود، و مولودِ ابراهیم اندر روزگارِ نَمرود بن کَنْعان بود. و نَمرود اوّل

۱. گن: + بدان که ابن عبّاس گوید رضی‌الله عنه ۲. باد: بگو ۳. باد: «وی» ندارد
۴. باد: و اوست ۵. باد: سمان ۶. باد: یادآر ۷. باد: پوشیده و پیداست
۸. باد: «بود» ندارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کسی بود که تاج بر سر نهاد اندر زمین، و به عبادتِ خویش خواند خلق را. و وی را کاهنان بودند و منجّمان؛ وی را گفتند که اندرین سال اندر شهرِ تو غلامی بزید[1] که دین اهل زمین بگرداند و زوال ملك تو و هلاك تو بر دست وی باشد. و چنین گویند که ایشان اندر[2] کتبِ انبیا یافته بودند.

و سُدّی گوید[3] که نمرود اندر خواب[4] دید که ستاره‌ای برآمد و روشنی آفتاب و ماه بستد[5]، ازین خواب بترسید، کاهنان و معبّران را بخواند[6]، گفتند: اندر ناحیّتِ تو امسال مولودی پدید آید که هلاك تو و اهلِ بیت تو بر دست وی باشد. پس وی بفرمود[7] تا مردان از زنان جدا شوند و بر هر زنی موکّلی کرد تا هرگاه که وی پاك بودی وی را از مرد جدا داشتی.

و سُدّی گوید که نمرود مردان را همه به لشکرگاه برد تا از زنان جدا گردیدند انگاه ایشان را شغلی پدید آمد که با شهر بایست آمد هیچ کس نیافت که وی را امین داشتی بریشان مگر[8] آزر را. وی را بخواند و سوگند داد که نزدیکی نکند با اهلِ خویش. وی را بفرستاد. پس چون آن روز خواست که از شهر بازگردد خواست که مادرابراهیم را ببیند و انگاه بازگردد. چون مادر ابراهیم را بدین تنِ وی بر او[9] غلبه کرد پس نزدیکی کرد با وی؛ بار برداشت به ابراهیم پیغمبر علیه‌السّلام[10].

ابن عبّاس گوید که آن شب کاهنان گفتند نمرود را که مادر آن کودك بار گرفت به وی. نمرود بفرمود تا هر غلام که از مادر جدا شدی وی را بکشتندی. پس چون آن وقت نزدیك آمد که وی از مادرش جدا گردد مادرش بگریخت از بیم آن کودك، پس بار بنهاد اندر جوی، و وی را پنهان[11] کرد و بیامد[12] و پدرش را خبر داد. پدرش بیامد و وی را از آنجا برگرفت و سنبه‌ای بساخت نزدیكِ آن جوی، و در ان به سنگی فرو کوفت تا دد و دام به وی قصد نکنند. و مادر ابراهیم آنجا همی شدی و وی را شیر همی دادی

۱. باد: براید ۲. باد: که اندر ۳. باد: و گروهانی دیگر گویند ۴. باد: بخواب
۵. باد: بگرفت ۶. باد: جمع کرد ۷. باد: پس بفرمود ۸. باد: امین داشتی مگر
۹. باد: تن وی را ۱۰. باد: «علیه‌السّلام» ندارد ۱۱. باد: بار بنهاد و پنهان
۱۲. باد: و آمد

تا وی قوی شد و بُرنا شد.

آزر گفت یاران خویش را: مرا پسری است بزرگ، وی را پیش ایشان برد از بزرگی و قوّت وی، ایشان چنان پنداشتند که وی پیش از ان تاریخ بوده است به مدّتی بسیار.

و ابوروق مفسّر گوید که مادرِ ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ اندر نزدیكِ وی شد به کودکی؛ وی را دیدی که انگشتهای خویش همی مزیدی، مادرش گفت: مرا بباید نگرست کی آن[1] چیست که وی همی کُند، بنگرست[2] از یك انگشت شیر همی مزید[3] و از دیگر آب و از دیگر انگبین[4] و از دیگر خرما و از دیگر روغن.

و جمله مفسّران گفتند که چون ابراهیم بزرگ شد اندر شب، مادر را گفت: خدای من کیست؟ گفت: منم. پس گفت خدای تو کیست؟ گفت: پدرِ تو. گفت: خدای پدر من کیست؟ گفت: خاموش باش. چون به نزدیكِ پدرِ وی شد، گفت آن غلام که همی گفتند که دینِ اهلِ زمی[5] بخواهد گردانیدن، این است. وی را خبر داد به آنچه[6] گفته بود.

پس آزر به نزدیك وی آمد، ابراهیم گفت: ای پدرِ من، خدای من کیست؟

گفت: مادرت.

گفت: خدای مادرم کیست؟

گفت: منم.

گفت: پس خدای تو کیست؟

گفت: نمرود.

گفت: خدای نمرود کیست؟ آزر تَوَنْجَه‌ای[7] بزد بر وی[8]، و گفت: خاموش باش.

۱. باد: باید نگریست تا ان ۲. باد: بنگریست ۳. باد: مکید
۴. باد: «و از دیگر انگبین» ندارد ۵. باد: زمین ۶. باد: بدانچه ۷. باد: طپانچة
۸. باد: بروی وی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پس گفت پدر و مادر را که مرا بیرون برید. وی را بیرون بردند چون گوسپند و اشتر[1] و اسب دید، پدر را گفت: این چیست؟ گفت: این اشتر و اسب و گوسپندان است[2]. وی گفت: چاره‌ای نبود که این را خدایی بوَد و آفریدگاری بوَد. انگاه بیندیشید اندر آفرینش آسمان و زمین، انگاه گفت: آن کس که مرا آفرید و روزی داد و طعام داد و شراب داد، خدای من است و مرا جز از وی خدایی نیست. انگاه فرا نگریست ستارهٔ مشتری دید برآمده ـ و گروهی گفتند: زُهره ـ چنان که یاد کنیم.

و محمّد بن اسحاق گوید که آزر پرسید مادر ابراهیم را از حمل وی که چه کردی؟ گفت: پسری زادم بمُرد. و وی را پنهان کرده بود، و روزی که بر وی آمدی چون ماهی بودی و ماهی چون سالی. پس ابراهیم اندر بیابان بَنّه ایستید[3] مگر پانزده روز، انگاه با نزدیكِ پدر آمد و خبر داد وی را که او پسرِ وی است و مادرش وی را بگفت آنچه اندر بابِ وی ساخته بود، وی شادی کرد از ان پسر[4]. و بود از حال ایشان آنچه بود. و خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ قصّهٔ ابراهیم ـ علیه‌السَّلام ـ یاد کرد و گفت:

[آیه ۷۴] وَإِذْ قَالَ إِبْرٰهِيمُ لِأَبِيهِ ءَازَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَاماً ءَالِهَةً إِنِّيٰ أَرٰيكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ؛ و یاد کن یا محمّد انگاه که گفت ابراهیم پدر خویش را آزر: ای تو همی فرا گیری بتانی را به خدایی[5]، من ترا همی بینم و قوم ترا اندر بیراهی پیدا[6]*

[آیه ۷۵] وَكَذٰلِكَ نُرِيٓ إِبْرٰهِيمَ مَلَكُوتَ ٱلسَّمٰوٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ ٱلْمُوقِنِينَ؛ و همچنان که فرا ابراهیم نمودیم دین وی، فرا نمودیم ابراهیم را ملکوت آسمانها و زمین، و تا باشد از مؤمنان بیقین که شرك فرا وی راه نیابد[7]*

مجاهد گوید که اندران وقت که وی از سنب بیرون آمد پیش از آنکه شب اندر آمد ستاره‌ای دید خدای تعالی حجاب برداشت از وی[8]، تا جملهٔ آسمانها بدید تا

۱. باد: گوسفند و شتر ۲. باد: «است» ندارد ۳. باد: نایستند
۴. باد: بعد از ساخته بود تا از ان سر سفید است ۵. باد: خدایانی ۶. باد: بیراهی
۷. باد: راه نباشد ۸. باد: بر وی

عرش، و جملهٔ زمینها بدید[1] تا زمین زیرین، و بهشت را بدید و جایگاه خویش اندر بهشت بدید. و آن آنست که خدای تعالی می‌گوید: «وَآتَيْنٰاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيٰا»[2] یعنی جایگاه وی فرا وی نمودیم اندر بهشت و اندر دنیا.

امیرالمؤمنین[3] علی بن أبی طالب ـ علیه‌السَّلام ـ روایت کند از پیغمبر ـ صلَّی‌الله علیه وسلَّم ـ که وی گفت: اندران وقت که خدای عزَّ و جلَّ ملکوت آسمانها و زمین وی را بنمود، ابراهیم ـ علیه‌السَّلام ـ مردی را دید بر معصیتی[4] از معصیتها، بر وی دعا خواند، خدای تعالی بر وی وحی کرد که یا ابراهیم! تو مُسْتَجابُ‌الدَّعوتی، نگر تا بر بندگان من دعا نخوانی که حال عاصی از سه بیرون نبوَد: اگر توبه کند وی را توبه دهم، و یا تسبیحی کند وی را بیامرزم. و اگر با نزدِ من آید اگر خواهم وی را بیامرزم و اگر خواهم وی را عقوبت کنم.

و انگاه خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ صفتِ فکرتِ ابراهیم ـ علیه‌السَّلام ـ اندر دینِ خویش و استدلالِ وی بر دانستنِ خدای[5] خویش پیدا کرد بر تفصیل، تا هرکسی را مُمَهَّد گردد اندر باب توحید؛ و گفت[6]:

[آیه ۷۶] فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ ٱلَّيْلُ رَءَا كَوْكَباً قَالَ هٰذَا رَبِّي فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَآ أُحِبُّ ٱلْآفِلِينَ؛ چون تاریك شد بر وی شب، بدید ستاره‌ای، گفت: این خدای من است. چون فرو شد، گفت: دوست ندارم آن چیزی که فرو شود ـ یعنی که متغیّر گردد و از حال بحال[7] شود ـ*

و چنین گفته‌اند اهلِ تحقیق که اوّل کسی که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ از وی خبر داد که وی استدلال کرد به تغیّرِ بر حدوثِ جسمی، ابراهیم بود. و خدای تعالی آن را حجّت خواند و بر آن ثنا کرد چنان‌که بگوییم. انگاه برآمد ماه، ابراهیم آن را دید، گفت: این خدای من است. چون فرو شد از ان نیز

۱. باد: «بدید» ندارد ۲. العنکبوت (۲۹) ۲۷ ۳. باد: «امیرالمؤمنین» ندارد
۴. باد: دید معصیتی ۵. باد: + تعالی ۶. باد: «و گفت» ندارد ۷. باد: به حالی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بیزار[1] شد چنان‌که خدای تعالی گفت:

[آیه۷۷] فَلَمَّا رَءَا ٱلْقَمَرَ بَازِغاً قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلضَّآلِّينَ؛ پس چون دید ماه را برآمده، گفت این خدای من است و آن را همی پرستید[2] چون فرو شد، گفت: اگر راه ننماید مرا پروردگارِ من، خود باشم از گروهی که ایشان راه گم کرده باشند*

و از ماه نیز بیزار شد چون بدانست که آن نیز متغیّر است از حالی به حالی همی گردد[3] و متغیّر آفریده باشد، آفریدگاری را نشاید.

انگاه پس از ان آفتاب برآمد، گفت: این خدای من است که این مهتر است، وی را ترجیح کرد بر ماه و ستاره، بدانکه مهتر بود و روشن‌تر بود. چنان‌که ماه و ستاره ترجیح کرد بر اجسام دیگر بروشنی و بلندی، پس چون فرو شد، گفت: من بیزارم ازین، چنان‌که خدای تعالی گفت:

[آیه۷۸] فَلَمَّا رَءَا ٱلشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَا أَكْبَرُ فَلَمَّآ أَفَلَتْ قَالَ يَٰقَوْمِ إِنِّي بَرِيٓءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ؛ پس چون دید آفتاب را برآمده، گفت اینست خدای من، و آن را همی پرستید که این بزرگتر است، چون فرو شد، گفت یا قوم! من بیزارم از آنچه شما شرك همی آورید ـ یعنی از شركِ شما ـ*

و اهل[4] معارف اندر صفتِ وی خلاف کردند درحال استدلال، گروهی گفتند که همی ندانست و متحیّر بُد[5]، و این تفکّر بر سبیلِ استر شاد همی کرد[6] اندر حالِ طفولیّت. و اندران حال بر وی تکلیف نبود و کفر و ایمان اندر صفت وی محال بود.

و دلیل برین آنست که روایت کند بُوطَلْحَه از ابن عبّاس که وی گفت که: چون

۱. باد: از آن بیزار ۲. باد: می‌پرسید ۳. باد: می‌گردد ۴. باد: «و اهل» ندارد
۵. باد: بود ۶. باد: می‌کرد

وی ستاره دید، گفت: این خدای من است آن را همی پرستید تا که فرو شد و همچنان بُد[1] اندر بارهٔ شمس و قمر.

و گروهی گفتند: محال بود که این سخن از وی بر سبیل اعتقاد بوَد و خدای ـ عزّ و جلّ ـ همی گوید اندر صفتِ وی: «آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ»[2]. و همی گوید: «إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»[3]. و چون بُوَد این بر سبیلِ تحقیق و خدای تعالی همی گوید: «وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»[4]؟ و این از پیش آن بود که وی اَستاره[5] اندر نگرست[6].

پس محال بود که از موقنان بود و چون ستاره بیند گوید: «هذا ربّی»[7] و آن را معتقد باشد. پس پدید آمد برین جمله که وی آن سخن نه بر سبیلِ اعتقاد گفت ولیکن بر سبیل استدراج آن قوم گفت که اندر میانِ ایشان بود که موافقت فرا نمود با ایشان اندران چیزی که ایشان همی پرستیدند.

و عادتِ ایشان آن بودی که ستاره پرستیدندی و بدان حکم کردندی و آن را بزرگ داشتندی. پس چون دلِ ایشان با وی قرار گرفت بسبب آن موافقت که فرا نمود، نقصِ آن معبودِ ایشان فرا ایشان نمود تا بدانند که بر خطا ایستیده‌اند[8].

و گروهی گفتند: آن بر سبیلِ استفهام و توبیخ گفت، و معنیش آنست که «هٰذا رَبّی»[9]؛ اینست خدای من؟ یعنی که[10] این نیست خدای من چنان که اندر آیتی همی گوید: «أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ»[11]. و معنیش آنست «أفهم الخالدون».

و اندر آیتی دیگر گفت: «وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ»[12]. یعنی: أو تلك نعمة[13]. و گروهی گفتند: اندرین آیت اضماری است، و تقدیرش آنست که گویی: «يَقُولُونَ هٰذا رَبّی». ای که ایشان همی گویند که آن خدای است. انگاه گفت: «لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ»[14] من دوست ندارم چیزی را که از حالی به حالی گردد. یعنی نپرستم و طاعت

۱. باد: «بُد» ندارد ۲. الأنبیاء(۲۱)۵۱ ۳. الصافات(۳۷)۸۴ ۴. الانعام(۶)۷۷
۵. باد: «ستاره» ندارد ۶. باد: نگریست ۷. الانعام(۶)۷۷ ۸. باد: ایستاده‌اند
۹. الانعام(۶)۷۷ ۱۰. باد: «که» ندارد ۱۱. الانبیاء(۲۱)۳۴
۱۲. الشعراء(۲۶)۲۲ ۱۳. باد: «یعنی ... نعمة» ندارد ۱۴. الانعام(۶)۷۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ندارم چیزی را که بدین صفت بوَد. و مثال این چنان بود که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ همی گوید[1]: «وَاِذْ یَرْفَعُ اِبْراهِیمُ اَلْقَواعِدَ مِنَ اَلْبَیْتِ واِسْمٰعِیلُ رَبَّنا»[2]، و «قول» اندران مضمر است و تقدیرش آنست که گویی: «یَقُولُونَ ربّنا تقبّل منّا». پس از آنکه نظر بکرد[3]، گفت:

[آیه ۷۹] اِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ اَلسَّمٰوٰاتِ وَاَلْاَرْضَ حَنِیفاً وَمٰا اَنَا مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ؛ من بنهادم روی خویش به عبادت آن کسی که آفریده است آسمانها و زمی[4]، پر گردیده است از شرك، و من نه‌ام از جملهٔ مشرکان*

و اندر روایت چنین آمده است که آزر بُتان همی کردی، چون ابراهیم را با نزدیكِ خویش بُرد بُتی بکردی و فرا وی[5] دادی تا بفروشد. ابراهیم ـ علیه‌السَّلام ـ آن را همی گردانیدی و منادی همی کردی که خَرَد چیزی را که زیان ندارد و سود هم ندارد، هیچ‌کس بنخریدی[6]. چون بخریدی آن را به لب جوی[7] بردی و سرِ وی را اندران آب همی زدی و همی گفت: بخور آب، و استهزا همی کردی به قوم خویش، و فرا ایشان همی نمودی[8] که ایشان بر بیراهی‌اند تا انگاه که در میان ایشان معروف شد که او بتان را عیب همی کند و با ایشان استهزا همی کند[9]، قوم با وی خصومت کردند و خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ گفت:

[آیه ۸۰] وَحٰاجَّهُ قَوْمُهُ قٰالَ اَتُحٰاجُّوٰنِّی فِی اَللّٰهِ وَقَدْ هَدٰنِ وَلاٰ اَخٰافُ مٰا تُشْرِکُونَ بِهِ اِلاّٰ اَنْ یَشٰاءَ رَبِّی شَیْئاً وَسِعَ رَبِّی کُلَّ شَیْءٍ عِلْماً اَفَلاٰ تَتَذَکَّرُونَ؛ و خصومت کرد با وی قوم وی اندر دین، گفت ایشان را[10]: خصومت همی کنید با من اندر توحید خدای تعالی، و خود خدای تعالی مرا راه نموده است[11]، و نترستم از آنچه شما شرك آورید بدان ـ یعنی بتان ـ مگر که خواهد خدای من

۱. باد: گوید ۲. البقره (۲) ۱۲۷ ۳. باد: کرد ۴. باد: زمین
۵. باد: و به وی ۶. باد: نخریدی ۷. باد: لب آب ۸. باد: و بریشان نمودی
۹. باد: می‌کند ۱۰. باد: «راه ندارد ۱۱. باد: + خدا

چیزی، پس آن نباشد که وی خواهد و محیط است علم خدای من همه چیزها را، ای نپدیرید شما پند*

و این از بهرِ آن گفت که ایشان وی را گفتند: تو خدایان ما را عیب همی کنی؟ بترس[1] که ایشان بدیی فرا تو رسانند و ترا دیوانه بکنند[2]. وی جواب داد که من ازیشان نترسم مگر خدای من چیزی به من خواسته باشد. و نیز گفت:

[آیه ۸۱] وَکَیْفَ اَخٰافُ مٰا اَشْرَکْتُمْ وَلاٰ تَخٰافُونَ اَنَّکُمْ اَشْرَکْتُمْ بِاللّٰهِ مٰا لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ عَلَیْکُمْ سُلْطٰاناً فَاَیُّ اَلْفَرِیقَیْنِ اَحَقُّ بِالْاَمْنِ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؛ و چون بترسم از ان چیزی که شما به شرك کرده‌اید، و شما نترسید که شما شرك آورده‌اید[3] به خدای تعالی آن چیزی را که فرو نفرستاده است بدان بر شما حجّتی، پس کدام گروه‌اند اولیتر بدان که ایمن گردد اگر شما همی دانید[4]*

خدای تعالی حکم کرد میانِ ایشان، و گفت:

[آیه ۸۲] اَلَّذِینَ اٰمَنُوا وَلَمْ یَلْبِسُوا اِیمٰانَهُمْ بِظُلْمٍ اُولٰئِکَ لَهُمُ اَلْاَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ؛ آن کسانی که ایمان آورده باشند[5] و نه آمیخته‌اند ایمان خویش را به شرکی، ایشان‌اند که ایشان راست ایمنی[6]، و ایشان‌اند راه یافتگان*

[آیه ۸۳] وَتِلْکَ حُجَّتُنٰا اٰتَیْنٰاهٰا اِبْرٰهِیمَ عَلیٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجٰاتٍ مَنْ نَشٰاءُ اِنَّ رَبَّکَ حَکِیمٌ عَلِیمٌ؛ و آن حجّتهای ماست عطا داده‌ایم آن ابراهیم را بر قوم وی، برداشته بکنیم[7] درجات آن کسی که خواهیم به علم و حکمت که خود هست خدای تو حکیم و علیم*

[آیه ۸۴] وَ وَهَبْنٰا لَهُ اِسْحٰقَ وَیَعْقُوبَ کُلاً هَدَیْنٰا وَنُوحاً هَدَیْنٰا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ دٰاوُدَ وَ سُلَیْمٰنَ وَ اَیُّوبَ وَیُوسُفَ وَمُوسیٰ وَهٰرُونَ وَکَذٰلِکَ نَجْزِی اَلْمُحْسِنِینَ؛ و

۱. باد: بترسی ۲. باد: دیوانه کنند ۳. باد: شرك آورید ۴. باد: می‌دانید
۵. باد: که مؤمن باشند ۶. باد: ایشانند که ایمن‌اند ۷. باد: برداشته کنیم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بدادیم او را اسحق و یعقوب، و ایشان را همه راه نمودیم و نوح را راه نمودیم از پیش ابراهیم و از فرزندان نوح راه نمودیم پیغمبران را[1] : داود و سلیمان و ایّوب و یوسف و موسی و هارون، و همچنین جزا دهیم شاهستگان را[2]*

[آیات ۸۵-۸۷] وَزَكَرِيَّا وَيَحْيىٰ وَعِيسىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ ٱلصَّالِحِينَ * وَإِسْمٰعِيلَ وَٱلْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطاً وَكُلاًّ فَضَّلْنَا عَلَى ٱلْعَالَمِينَ * وَمِنْ ءَابَآئِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَٱجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ؛ و زکریّا و یحیی و عیسی و الیاس هریکی ازیشان از جمله[3] نیکوکاران اند* و اسماعیل و یَسَعْ و یونس و لوط و هریکی را ازیشان فضل نهادیم بر جملهٔ خلقان آن زمان * و از پدران ایشان و فرزندان ایشان و برادران ایشان، و اختیار کردیم ایشان را، و راه نمودیم[4] ایشان را به راهی راست*

[آیه۸۸] ذٰلِكَ هُدَى ٱللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ؛ آنست دین خدای تعالی، راه نماید بدان، آن را که خواهد از بندگان خویش، و گر[5] شرك آوردندی این پیغمبران ـ که ایشان را نام برد ـ باطل شدی از ایشان آنچه همی کردند[6]*

[آیه۸۹] أُولٰئِكَ ٱلَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ ٱلْكِتَابَ وَٱلْحُكْمَ وَٱلنُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هٰؤُلاَءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْماً لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ ؛ ایشان‌اند آن کسانی که دادیم ایشان را کتابها و حکمت و نبوّت، اگر کافر گردند بدان پیغمبری تو این قوم ـ یعنی قریش ـ خود فرو فرستیم[7] به نگاه داشتِ آن قومی که نه‌اند ایشان بدان کافر، یعنی اهل مدینه و انصار*

و قتاده گوید : یعنی هژده هزار پیغامبر که یاد کرد[8] .

۱. باد: پیغمبران مذکور ۲. باد: نیکوکاران را ۳. باد: جملهٔ ۴. باد: راه نمودم
۵. باد: و اگر ۶. باد: آنچه بودند که همی کردند ۷. باد: فرو گماستیم ،
۸. باد: «قتاده... یاد کرد» ندارد

[آیه۹۰] أُولٰئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُ فَبِهُدَيٰهُمُ ٱقْتَدِهْ قُلْ لاَ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِكْرىٰ لِلْعَالَمِينَ ؛ ایشان‌اند آن کسانی که راه نموده است ایشان را خدای، پس تو یا محمّد! به سیرت و سنّتِ ایشان اقتدا کن، بگوی[1] یامحمّد که من نخواهم از شما بدان مُزدی، نیست آن ـ یعنی محمّد یا قرآن ـ مگر پندی خلقان[2] را*

سَعید بن جُبَیْر گوید که مردی از جهودان که نام وی مالك بن الضَّیف بود، و گروهی گفتند: منحاص[3] بن عازورا بود، که خصومت کرد با پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ و سوگند به وی داد بدان کسی که تورات فرو فرستیده است[4] که تو نیابی اندر تورات که خدای تعالی دشمن دارد حبر سمین را ـ و حبر آن بُوَد که عالم و زاهد بُوَد و این کس حبری بود زاهد و سمین[5] ـ گفت که خدای هرگز هیچیز[6] به هیچ بشر فرو نفرستیده[7] است. آن یاران که با وی بودند، گفتند: ویحك، بر موسی نیز فرو نفرستیده[8] است؟ گفت: نه. خدای ـ عزّ و جلّ ـ فرو فرستید[9] .

[آیه۹۱] وَمَا قَدَرُوا ٱللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَآ أَنْزَلَ ٱللَّهُ عَلىٰ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ ٱلْكِتَابَ ٱلَّذِي جَآءَ بِهِ مُوسىٰ نُوراً وَهُدىً لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيراً وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلاَ آبَآؤُكُمْ قُلِ ٱللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ؛ و صفت نکردند خدای را بحقیقت صفت وی انگاه که گفتند: فرو نفرستیده است خدای تعالی بر هیچ‌کس از بشر هیچیز[10]، بگوی یا محمّد ایشان را که فرو فرستیده است آن کتاب که بیاورد آن را موسی که نوری بود و راه‌نمایشی خلق را، که شما آن را همی کنید[11] صحیفه‌ها، پیدا همی کنید آن را و پنهان همی کنید بسیاری، و بیاموختند شما را آنچه ندانستید شما و نه پدران شما،

۱. باد: بگو ۲. باد: عالمیان را ۳. باد: فنخاص ۴. باد: فرستاده بود
۵. باد: حبری بود سمین ۶. باد: هیچ چیز ۷ و۸. نفرستاده ۹. باد: فرو نفرستاد
۱۰. باد: هیچ چیز ۱۱. باد: می‌کنید

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بگوی: خدای فرو فرستیده، پس بگذار ایشان را در خوض کردن ایشان تا بازی همی کنند[1] *

[آیه ۹۲] وَهٰذا كِتابٌ أَنْزَلْناهُ مُبارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرىٰ وَمَنْ حَوْلَها وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلىٰ صَلاتِهِمْ يُحافِظُونَ؛ و

این کتابی است آنکه فرو فرستیده‌ایم[2] مبارك ـ یعنی با خیر است ـ باورکننده آنکه از پیش وی بوده از کتابها، و تا بترسانی اهل مکّه را و آن کسانی که گرد واگردِ آناند از شرق و غرب، و آن کسانی که ایمان آوردند به قیامت و ایمان آوردند بدان ـ یعنی قرآن ـ و ایشان بر نمازِ خویش مداوم[3] باشند *

و علی بن أبی طالب ـ علیه‌السّلام ـ روایت کرده است از ابن عبّاس که این آیت اندر جملهٔ کافرانْ فرود آمده است که انکار کردند قدرت خدای ـ عزّ و جلّ ـ را بریشان. پس هر که اقرار دهد که خدای تعالی قادر است بر هرچه شاید توانستن، وی را صفت کرده باشد بحقیقت صفت وی، و از ان جمله نباشد که خدای ـ عزّ و جلّ ـ گفت: «وَمَا قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ»[4]. پس گفت ـ عزّ من قائل ـ:

[آیه ۹۳] وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً أَوْ قالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ ما أَنْزَلَ اللهُ وَلَوْ تَرىٰ إِذِ الظّالِمُونَ فِي غَمَراتِ الْمَوْتِ وَالْمَلائِكَةُ باسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ بِما كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آياتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ؛ و که ستمکارتر است از ان کسانی که[5] فرا نهد بر خدای تعالی دروغ ـ یعنی مشرکان ـ و یا گوید: به من[6] وحی کردند و وحی نکرده باشند بدین چیزی، و آن کسی که گوید: من نیز فرو فرستم چنان‌که فرو فرستیده است خدای تعالی؛ اگر بینی یا محمّد که ظالمان ـ یعنی که ایشان را یاد کرد اندر سکرات مرگ باشد و

۱. باد: در شروع کردن ایشان بازی‌کنندگان ۲. باد: کتاب است فرو فرستاده‌ایم
۳. باد: مدام ۴. الانعام (۶) ۹۱ ۵. باد: کسی که ۶. باد: به او

فریشتگان بگسترانیده باشند[1] دستهای خویش به عذاب و زخم ـ بیرون دهید جانهای خویش به کره[2] که مؤمن جان به طوع دهد و کافر به کره، و گویند: امروز شما را جزا دهد عذاب و خواری بدانچه همی گفتید بر خدای تعالی ناحق، و بودید از قبول حجّتهای خدای که همی کردید ترفّع و تعظّم *

و بدان که مُسَیْلِمة الکذّاب از بَنی حَنیفه بود و سَجْعها گفتی و کهانت کردی و دعوت نبوّت کردی و گفتی که خدای ـ عزّ و جلّ ـ بر من وحی همی فرستد. و دو رسول نزدیكِ پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه ـ فرستید[3]. پیغمبر ـ صلعم ـ ایشان را گفت: شما گواهی دهید که مُسَیْلِمه پیغمبر است؟ گفتند: آری. گفت: اگر نه آن را بودی که رسولان را نکشند من گردن شما را بَزَدَمی. و نبشته[4] به پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ: «أمّا بعد، فَإن الأرضَ نصفٌ لی و نصفٌ لك». معنیش آنست که زمین نیمی مرا و نیمی ترا. پیغمبر ـ صلعم ـ فرمود تا جواب باز نبشتند[5]: «أمّا بعد، فإنَّ الأَرْضَ لِلّهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَالْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»[6]. معنیش آنست که زمین مرا و ترا نیست، زمین خدای راست آن را دهد که خواهد و عاقبت نیکو پرهزگاران راست که بپرهیزند از دروغ گفتن بر خدای عزّ و جلّ.

و بدان که عبدالله بن سعد بن أبی سرح القرشی وحی پیغمبر ـ صلعم ـ همی نبشتی[7] و تبدیل همی کردی[8]. چون بر وی املا کردی: «سمیعاً»، وی نوشتی: «علیماً حکیماً»، و چون املا کردی: «علیماً حکیماً»، بنبشتی: «غفوراً رحیماً».

پس چون فرود آمد تفصیلِ خلقتِ مردم اندر قولِ خدای تعالی: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِينٍ»[9]، و پس پیغمبر ـ صلعم ـ به وی املا کردی، وی عَجَب

۱. باد: باشد ۲. باد: جانها بکره ۳. باد: فرستاد ۴. باد: نوشتهٔ
۵. باد: نوشتند ۶. الاعراف (۷) ۱۲۸ ۷. باد: نوشتی ۸. باد: کردی
۹. المؤمنون (۲۳) ۱۲

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بماند از نیکویی آن تفصیل، و گفت: تَبارَكَ‌اللهُ اَحْسَنُ اَلْخالِقِينَ.[1] پیغمبر ـ صلعم ـ گفت: بنویس که چنین فرود آمده است. عبدالله بن سعد اندر شك افتید[2] و گفت: اگر محمّد راستگوی است اندران که همی گوید، اینك به من نیز وحی همی آید[3]، و اگر دروغ‌زن است اندران که همی گوید اینك من نیز گفتم چنان‌که او همی گوید، و مرتد شد و از مسلمانی برگردید به نزدیك مشرکان شد و گفت: من از شما بهتر دانم که محمّد چگونه مردی است، وی بر من املا همی کردی قرآن[4]، و من آن را همی گردانیدمی چنان‌که خواستمی. انگاه با مسلمانی آمد از پیش فتح مکّه، انگاه که پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ فرود آمده بود به مَرّ ظَهران. و پس ازین خداوند تعالی خبر داد از صفتِ ایشان در روزِ قیامت، و گفت:

[آیه۹۴] وَلَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادىٰ كَما خَلَقْناكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ ما خَوَّلْناكُمْ وَراۤءَ ظُهُورِكُمْ وَما نَرىٰ مَعَكُمْ شُفَعاۤءَكُمُ اَلَّذِينَ زَعَمْتُمْ اَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكاۤؤُا لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ ما كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ؛ و خود آمدید با ما تنهای مجرّد از خویش و پیوند و مال و حشم، چنان‌که آفریدیم شما را اوّل بار، و بگذاشتید مال و فرزند و خدم و آنچه بدان ماند که داده بودیم شما را از پس پشتهای شما اندر دنیا[5]، و همی بینیم با شما آن[6] شفیعان شما را که همی گفتید به نادانی که ایشان اندر شما انبازان اند با خدای، خود بریده شد پیوند شما و گم شد از شما آنچه همی گفتید به نادانی و جهل[7]*

روایت کند بوهریره از پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ که وی گفت: چون اندر دَمَند اندر صُور برانگیختنِ خلق را، روحهای خلق بیرون آید همچون نحل[8]، و میان آسمان و زمین فرو گیرد؛ خدای ـ عزّ و جلّ ـ گوید: به عزّت و جلالِ من

۱. المؤمنون (۲۳) ۱۴ ۲. باد: افتاد ۳. باد: می‌آید ۴. باد: «قرآن» ندارد
۵. باد: «اندر دنیا» ندارد ۶. باد: از ۷. باد: «و جهل» ندارد ۸. گن: نخل

که هر روحی بازِ تن[1] خویش شود، روحها با تن فرو شود و به بینیها فرو شود و اندر تن برود. چنان‌که زهر اندر تنِ مارگزیده برود، انگاه زمین بشکافد و اوّل کسی که از زمی[2] برآید من باشم و خلق از زمی[3] برآیند بزودی، برهنه بر سنِّ سی سالگی، سر اندر پیش افکنده، تن برهنه و پای برهنه، و ایشان را بدارند اندر موقف هیبت، و حکم نکنند میان ایشان اندرین موقف، و خطاب نکنند با ایشان. پس همه خلق بگریند تا انگه که[4] دمع‌شان برسد، و همه خلق اندر[5] عرق گرفتار آیند از قدم تا انگه که عرق نزدیك به لب ایشان رسد. همچنان‌که به لجامی[6] بود استور را.

و امّ‌المؤمنین عایشه صدیقه همی خواند[7] قولِ خدای عزّ و جلّ: «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرادىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ.»[8] پس گفتا: یا رسول‌الله[9]! زنان و مردان را حشر کنند برهنه، و فرا عورت یکدیگر همی نگرند[10]. پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: «لِكُلِّ اِمْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَاْنٌ يُغْنِيهِ»[11]. آن روز هرکسی را شغلی باشد که وی را مشغول دارند تا مردان فرا زنان ننگرند و زنان فرا مردان ننگرند[12].

و چون خداوند تعالی برانگختن[13] خلق یاد کرد آنچه برهان آن باشد از عجایب فعلهای وی یاد کرد. چون آفریدنِ درختهای گوناگون و نباتهای مختلف که بیافرید از دانه و اَشتَه، و صبح که پدید آورد از پس تاریکی، و پدید کرد که مرده را زنده کند. چنان‌که از دانه‌ای نباتی آفرید، و روشنایی روز که تاریکی آن را ببرده باشد باز آرد، و گفت:

[آیه۹۵] اِنَّ اللهَ فالِقُ اَلْحَبِّ وَالنَّوىٰ يُخْرِجُ اَلْحَيَّ مِنَ اَلْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ اَلْمَيِّتِ مِنَ اَلْحَيِّ ذٰلِكُمُ اللهُ فَاَنّىٰ تُؤْفَكُونَ؛ خود خدای تعالی همی بشکافد دانه و استه، و بیرون آرد زنده را از مرده، و بیرون آرد مرده را از زنده، آنست خدای شما چون باز همی گردانند[14] شما را از حق*

۱. باد: با تن ۲ و ۳. باد: زمین ۴. باد: «انگه که» ندارد ۵. باد: همه اندر
۶. باد: به عامی ۷. باد: و عایشه همی خواند ۸. الانعام(۶)۹۴ ۹. باد: یارسول
۱۰. باد: می‌نگرند ۱۱. عبس (۸۰) ۳۷ ۱۲. باد: «و زنان... ننگرند» ندارد
۱۳. باد: برانگیختن ۱۴. باد: می‌گرداند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه ۹۶] فَالِقُ ٱلْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ ٱلَّيْلَ سَكَناً وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ حُسْبَاناً ذٰلِكَ تَقْدِيرُ ٱلْعَزِيزِ ٱلْعَلِيمِ؛ و ویست که همی بشکافد عمود صبح را از تاریکی شب، و اوست کنندهٔ شب[1] آرامیدن را با وی، و آفتاب را و ماه را از بهر شمارِ وقتها، آنست تقدیرِ خدای عزیز بی‌همتا به هر چیزی دانا*

[آیه ۹۷] وَهُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلنُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا ٱلْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ؛ و ویست آن که آفریده است شما را اِسْتارگان تا راه یاوید[2] بدان اندر تاریکیهای دشت[3] و دریا، خود مفصّل بکردیم حجّتها[4] آن گروهانی را که بشناسند[5] حقیقتِ آن*

[آیه ۹۸] وَهُوَ ٱلَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا ٱلْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ؛ و اوست آن که آفریده است شما را بر ابتدا از یك تن ـ یعنی آدم ـ پس از شما مستقر گشت اندر شکم مادران، و بعضی ودیعت گشت اندر صُلب پدران، خود مبیّن گردانیدیم به حجّتها[6] آن گروهانی را که شناسند حقیقت آن*

[آیه ۹۹] وَهُوَ ٱلَّذِي أَنْزَلَ مِنَ ٱلسَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِراً نُخْرِجُ مِنْهُ حَبّاً مُتَرَاكِباً وَمِنَ ٱلنَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَٱلزَّيْتُونَ وَٱلرُّمَّانَ مُشْتَبِهاً وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ ٱنْظُرُوا إِلَىٰ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذٰلِكُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ؛ و اوست آن که فرو فرستیده است[7] از آسمان آبی، پس بیرون آوردیم بدان نبات هر چیزی، پس بیرون آوردیم بدان آب سبزی، بیرون آوردیم از آن دانه‌ها به یکدیگر نشسته چون خوشهٔ گندم و برنج و از درخت خرما از طَلْعِ آن خوشه‌ها نزدیك دست، نشسته و برپای، و بیرون آوردیم بوستانها از انگور و زیتون و انار، برخی از ان مشتبه یکدیگر و برخی از ان را مشتبه[8]، فرا نگرید[9] فرا

۱. باد: «و اوست کنندهٔ شب» ندارد ۲. باد: راه یابید ۳. باد: تاریکیها دشت
۴. باد: حجّتهای ۵. باد: شناسند ۶. باد: مبین گردانیدیم حجّتها
۷. باد: فرستاده ۸. باد: برخی مانندهٔ یکدیگر و برخی از ان نه مانند ۹. باد: نگیرند

میوهٔ آن انگاه که میوه برآرد و فرا رسیدن آن، خود اندران است نشانهای بسیار گروهانی را که ایمان آورده باشند*

[آیه ۱۰۰] وَجَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَكَاءَ ٱلْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَصِفُونَ؛ و نهادند خدای را انبازانی از پریان، و خدای آفریده است ایشان را، و فرا نهادند به دروغ وی را پسران و دختران، بی‌علمی بدان، پاکا خدایا و بزرگا از انچه ایشان صفت همی کنند وی را*

و بدین انکار همی کند بر جهودان که گفتند: «عُزَیر ابن الله.» و ترسایان[1] که گفتند: «المسیحُ ابنُ الله.» و بر مشرکان عرب که گفتند: «المَلائِکةُ بَناتُ الله.» پس چون خداوند تعالی خویشتن را تنزیه کرد از آنچه کافران وی را بدان صفت همی کردند، صفتِ خویش یاد کرد و گفت:

[آیه ۱۰۱] بَدِيعُ ٱلسَّمَاوَاتِ وَٱلْأَرْضِ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ؛ هست‌کنندهٔ آسمانها و زمی است[2]، چون شاید که بُوَد وی را فرزندی؟! و نبوده است هرگز وی را جُفتی[3]، و وی بیافریده است همه چیزی، و وی به همه چیزی[4] داناست*

[آیه ۱۰۲] ذٰلِكُمُ ٱللّٰهُ رَبُّكُمْ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَٱعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ؛ آنست خدای که پروردگار شماست، نیست خدا إلاّ او بحقیقت آفریدگارِ همه چیزها[5]، و وی را پرستید که اوست بر هر چیزی نگهبان*

[آیه ۱۰۳] لَا تُدْرِكُهُ ٱلْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ ٱلْأَبْصَارَ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلْخَبِيرُ؛ نگردد محیط به وی دیدارها، و دیدارِ وی محیط گردد بر همه دیدارها[6]، و وی لطیف است کارها کند بر تاریکی، داناست به سرِّ چیزها*

۱. باد: ترسایان ۲. باد: نو آفریننده آسمانها و زمین ۳. باد: و نبود و نباشد او را جفتی
۴. باد: بر هر چیز ۵. باد: + است ۶. گن: + و دیدارِ وی محیط گردد بر همه دیدارها

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ابن عبّاس گوید: معنی «لاٰ تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ»[1] آنست که چشمها وی را نبینند اندر دنیا، و اما اندر آخرت بینند. چنان‌که گفت: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ»[2] مقیّد بکرد با آن روز[3].

و گروهی گفتند: معنیش آنست که چشمهای کافران وی را نبینند[4] چنان‌که خدای تعالی اندر صفتِ ایشان گفت: «كَلاَّ إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ»[5]. و چشمهای مؤمنان وی را بیند. چنان‌که خدای عزّ و جلّ گفت: «وُجوهٌ يومَئِذٍ نَاضِرَةٌ، إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»[6]. و نیز گفت: «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يُلْقَوْنَهُ سَلامٌ»[7].

و گروهی از مفسّران[8] گفته‌اند که ادراك آن باشد که چیزی را بینی که تو اندر حالِ دیدنِ آن عالِم باشی بدانکه آن را حدّ و نهایت باشد و محلّ ادراك آن محلّ احاطت است از علم. پس دانستن بر خدای تعالی شاهَد[9] و احاطت بر وی نشاهَد[10]. چنان‌که گفت: «لا تُدْرِكُهُ الأَبْصَارُ»[11]. [همچنان دیدن بر وی شاید چنان‌که گفت: «وُجوهٌ يَومئِذٍ ناضِرَةٌ إِلىٰ ربِّها ناظِرَةٌ»[12]، و ادراك بر وی نشاید. چنان‌که گفت: «لاٰ تُدْرِكُهُ الأبصار»]•[13].

انگاه این صفتها را که یاد کرده است صفت کرد و گفت:

[آیه ۱۰۴] قَدْ جَاءَكُم بَصَائِرُ مِن رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ؛ خود آمده است به شما حجّتهای روشن از خدای شما، که فصل افتد بدان حقّ از باطل، و هر که بداند آن را بحقیقت و ایمان آورد بدان[14]، خویشتن را کوشیده باشد، و هر که آن را نشناسد بر خویشتن خیانت کرده باشد، و من نیستم بر شما نگهبانی بلکه رسولی‌ام مبلّغ[15]*

۱. الانعام(۶)۱۰۳ ۲. القیامه(۷۵)۲۲ ۳. باد: مقید کرد آن روز ۴. باد: نبیند
۵. المطففین(۸۳)۱۵ ۶. القیامه(۷۵)۲۲ ۷. الأحزاب(۳۳)۴۴ ۸. باد: محصّلان
۹ و ۱۰. باد: شاید، نشاید ۱۱. الانعام(۶)۱۰۳ ۱۲. القیامه(۷۵)۲۲ و ۲۳
۱۳. گن: عبارات داخل [ ] را ندارد • بنگرید به تعلیقات
۱۴. باد: «و ایمان... بدان» ندارد ۱۵. باد: «بلکه... مبلّغ» ندارد

[آیه ۱۰۵] وَكَذٰلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ؛ و همچنان بیان همی کنیم[1] حجّتها، و نگویند کافران که تو این برخوان از جای، و تا مبیّن بکنیم قرآن گروهانی را که ایشان بشناسند حق*

[آیه ۱۰۶] اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِن رَبِّكَ لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ؛ متابعت کن آن چیزی را که وحی کرده‌اند به تو از خدای تو، نیست خدای بر حقیقت مگر او، و بگردان روی از مشرکان*

[آیه ۱۰۷] وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ؛ و اگر خواستی خدای تعالی شرك نیاوردندی، و بدان که[2] ما ترا نکرده‌ایم بریشان نگهبانی، و نیستی تو بریشان نگاهبان*

یعنی بر تو آنست که تبلیغ کنی، و ایمان کسی آرد که خدای تعالی خواسته است و شمارِ ایشان با خدای است، تو با ایشان خصومت مکن و ایشان را عقوبت مکن.

انگاه این آیت اعراض منسوخ گردید به آیتِ سیف، آنجا که گفت: «اُقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُم»[3].

ابن عبّاس گوید که چون فرود آمد: «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ»[4] مشرکان گفتند: یا محمّد! اگر باز ایستی[5] از دشنام دادن خدایانِ ما، وإلاّ ما هجا کنیم خدای ترا. خدای ـ عزّ وجلّ ـ نهی کرد مسلمانان را از آنکه چیزی گویند ایشان را، افزونِ آنکه در قرآن باشد، و گفت:

[آیه ۱۰۸] وَلاٰ تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلىٰ رَبِّهِم مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ و دوشنام[6] مدهید آن چیزها را که[7] همی پرستند از دونِ خدای تعالی که انگاه ایشان جفا

۱. باد: و همچنان همی گردانیم ۲. باد: بآنکه ۳. البراءة(۹)۵ ۴. الانبیاء(۲۱)۹۸
۵. باد: بایستی ۶. باد: دشنام ۷. باد: «که» ندارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گویند خدای را به جهل و نادانی، همچنان مزیّن گردانیده بودیم هر امّتی را عمل ایشان، انگاه با خدای ایشان باشد بازگشت ایشان، انگاه خبر دهد ایشان را بدانچه کرده باشند*

[آیه ۱۰۹] وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ؛ و سوگند یاد کردند به خدای بغایت طاقت خویش اندر سوگندهای ایشان که اگر بیاید با ایشان معجزی[1]، خود ایمان آوردمانی[2] بدان، بگوی یا محمّد! نه خود[3] حجّتها نزد خدای است ـ یعنی قادر است بر وی ـ و چه بیاگاهانیده است[4] شما را از حالِ ایشان، خود آن حجّتها چون بیاید ایمان بیاورند*

کَلْبی گوید: این آیت اندر شأنِ قریشیان فرود آمده است که ایشان گفتند: یا محمّد! تو ما را خبر دادی از موسی که وی عصا داشت بر سنگ زد دوازده چشمه از آن بگشاد، و آن عیسی که وی مُرده زنده کردی، و آن ثمود که خدای تعالی ایشان را ناقه فرستاد. یا محمّد[5] تو نیز این کوهِ صفا ما را زر گردان، یا کسی را از مُردگانِ ما زنده گردان تا ترا گواهی دهیم[6] که تو صادقی، و یا خدای را و فریشتگان را به یاوریِ خویش آر. و اگر چنین کنی ما ایمان آوریم به تو بجملگی[7].

مسلمانان گفتند[8]: بخواه از خدای این که ایشان همی گویند تا ببینند و ایمان آورند. پس پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ برپای خاست[9] و دعا کرد تا خدای ـ عزّ و جلّ ـ کوهِ صفا را زر گرداند؛ جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ فرود آمد و گفت: اگر خواهی تا کوه صفا را زر گردانم بدان شرط که اگر ایمان نیاورند ایشان را عقوبت کنم اگر خواهی

۱. باد: بایشان معجزه ۲. باد: ایمان آوردند / ۳. باد: بگو یا محمّد خود
۴. باد: و چه بیاگاهانید ۵. باد: «یا محمّد» ندارد ۶. باد: گواهی دهد
۷. باد: «بجملگی» ندارد ۸. باد: جمله + گفتند ۹. باد: برخاست

ایشان را بگذارم تا توبه کنند از ایشان آن کسی که اهل توبه باشند[1]. پیغمبر ـ صلعم ـ گفت: آن خواهم که بگذاری ایشان را تا توبه کنند آن کسی که توبه خواهد کرد. پس از ان تمامی آنکه همی گوید: چه دانید که اگر آنکه همی گویند از اینها بیاید[2] ایمان نیاورند.

[آیه ۱۱۰] وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ؛ و برگردانیم دلهاشان و چشمهاشان چنان‌که ایمان نیاورند بدان اوّل بار ـ یعنی انگاه که ماه بشکافت ـ و بگذاریم ایشان را[3] اندر ضلالت ایشان تا متحیّر[4] همی باشند*

[آیه ۱۱۱] وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ؛ و اگر ما فرو فرستیم بریشان ملایکه، و سخن گویند[5] با ایشان مردگان، و جمع کنیم بریشان هر چیزی جماعتْ جماعت، نبودی که ایمان آوردندی، مگر آنکه خواسته بودی خدای تعالی، ولیکن بیشتری از یشان نمی‌دانند[6] که آن چیست*

[آیه ۱۱۲] وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ؛ و همچنان ما کردیم هر پیغمبری را از پیش تو دشمنی از[7] شیطانان مردمان و پریان، تا وحی همی کنند[8] برخی ازیشان به برخی آراستهٔ سخنها تا غرّه کند وی را، و اگر خواستی خدای تو نکردندی آن، بگذار ایشان را بدان دروغ که همی سازند*

عِکْرَمَه گوید که ابلیس لعین[9] لشکر خویش را دو فریق بکرده باشد: گروهی را

۱. باد: باشد ۲. باد: «بیاید» ندارد ۳. باد: «و بگذاریم... را» ندارد
۴. باد: ایشان متحیّر ۵. باد: سخن گوید ۶. باد: همی نداتند ۷. باد: «از» ندارد
۸. باد: تا وحی کنند ۹. باد: ابلیس اللعین

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

به جن فرستد و گروهی را به انس فرستد[1] تا ایشان را بیراه بکند[2]. و بُوَد که آن شیاطین فرا یکدیگر رسند[3]، آن شیاطین که به انس شده باشند و آن را که به جن شده باشند گویند[4]: من فلان را بیراه کردم همچنین و چنین، شما نیز همچنان کنید[5]. و آن دیگر نیز همچنین می‌گوید وی را. این آنست که همی گوید: «یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلَیٰ بَعْضٍ»[6]. و آن کسی که این قول گوید از جملهٔ انس شیاطین نباشد.

و گروهی از مفسّران گفتند که شیاطین الانس گروهی از مردمان باشند که ایشان عاصی و متمرّد باشند. و گفتند که چون شیطان عاجز گردد از بیراه کردنِ کسی، یکی را از شیاطین انس بر مؤمن بگمارد تا وی را فتنه کند. چنان‌که پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وآله ـ بوذر غفاری را گفت: یا اباذر هیچ استعاذت کردی به خدای از شرّ شیاطینِ جن و انس؟ بوذر گفت: یا رسول‌الله! وی از جملهٔ شیاطین بود؟ گفت آری و ایشان بتر باشند از شیاطین جن.

و در میانهٔ خبرها که همی آید پیوستهٔ این آیت، یکی آنست که[7] پیغمبر ـصلعم ـ گفت: هیچ‌کس نیست از شما که نه موکّل است بر وی قرینِ وی از جن[8]. گفتند: نه تو[9] یا رسول‌الله؟ گفت: نه من، ولیکن خدای ـعزّ و جلّ ـ مرا بر وی یاری[10] داده است تا بر دستِ من مسلمان شده است و نفرماید مرا الاّ نیکویی.

و اندر روایت آمده است از مالك بن دینار که وی گفت: شیطان انس بتر[11] بُوَد از شیطان جن؛ زیرا که هرگاه که گویم «أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیمِ» شیطان جن از من دور گردد و شیطان انس بیاید و معاینه با من بنشیند و مرا همی کَشَد به معصیتها. انگاه گفت از تمامی آن سخن که گفت: «فَذَرهُم وَ مَا یَفْتَرُونَ»[12].

[آیه ۱۱۳] وَلِتَصْغیٰ اِلَیْهِ اَفْئِدَةُ اَلَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِالْاٰخِرَةِ وَلِیَرْضَوْهُ وَلِیَقْتَرِفُوا مٰا هُمْ

۱. باد: «فرستد» ندارد ۲. باد: بیراه کنند ۳. باد: فراهم رسند ۴. باد: گوید
۵. باد: تو نیزهمچنان کن ۶. الانعام(۶)۱۱۲ ۷. باد: «و درمیانهٔ خبرها... آنست که» ندارد
۸. باد: نه موکّل است او را جن ۹. باد: و نه تو ۱۰. باد: غلبت ۱۱. باد: بدتر
۱۲. الانعام (۶) ۱۱۲ و ۱۳۷

مُقْتَرِفُونَ؛ و تا میل کرد[1] بدان دلهای آن[2] کسانی که ایمان نیاورده‌اند به قیامت، و تا بپسندند آن را، و تا کسب کنند آنچه کسب خواهند کرد ایشان را از شرّ و فتنه بر خویشتن[3]*

[آیه ۱۱۴] اَفَغَیْرَ اَللهِ اَبْتَغِی حَکَماً وَهُوَ اَلَّذِیَ اَنْزَلَ اِلَیْکُمُ اَلْکِتٰابَ مُفَصَّلاً وَاَلَّذِینَ اٰتَیْنٰاهُمُ اَلْکِتٰابَ یَعْلَمُونَ اَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّکَ بِالْحَقِّ فَلاٰ تَکُونَنَّ مِنَ اَلْمُمْتَرِینَ؛ ای جز از خدای تعالی جویم کسی که حکم کند میان من و شما، و اوست آن که فرو فرستیده است[4] به شما کتابی مفصّل، و آن کسانی که داده‌ایم ایشان را تورات و انجیل، همی دانند که آن فرو فرستیده است[5] از نزدِ خدای تو به صدق، پس مباش از جمله[6] کسانی که اندر شك باشند*

[آیه ۱۱۵] وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ صِدْقاً وَعَدْلاً لاٰ مُبَدِّلَ لِکَلِمٰاتِهِ وَهُوَ اَلسَّمِیعُ اَلْعَلِیمُ؛ و تمام شد وعدهٔ خدای تو به فرستیدن[7] قرآن و نصرتْ کردنِ مسلمانان به راستی و عدل، هیچ‌کس نگرداند حُکمهای خدای را و وعده‌ها اوی را، و اوست اِشْنَوا[8] به آنچه ایشان همی گویند[9]، دانا به آنچه همی اندیشند*

[آیه ۱۱۶] وَاِنْ تُطِعْ اَکْثَرَ مَنْ فِی اَلْاَرْضِ یُضِلُّوکَ عَنْ سَبِیلِ اَللهِ اِنْ یَتَّبِعُونَ اِلاَّ اَلظَّنَّ وَاِنْ هُمْ اِلاَّ یَخْرُصُونَ؛ و اگر طاعت داری تو یا محمّد بیشترین آن کسانی که اندر زمی‌اند، یعنی کافران، بیراه کنند[10] ترا از دینِ خدای تعالی و طاعتِ وی، و متابعت همی نکنند مگر پنداشتی را، و نیستند ایشان مگر اندر دروغی که همی گویند*

[آیه ۱۱۷] اِنَّ رَبَّکَ هُوَ اَعْلَمُ مَنْ یَضِلُّ عَنْ سَبِیلِهِ وَهُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ؛ خود خدای تو، او بهتر داند آن کسی را که گُم شود از راهِ وی، و او داناتر است بدان کسانی که راه یافته باشند به حق[11]*

۱. باد: میل کند ۲. باد: دلها آن ۳. باد: «ایشان را... خویشتن» ندارد ۴. باد: فرستاده
۵. باد: آن را فرستاده است ۶. باد: جملهٔ ۷. باد: فرستادن ۸. باد: شنوا
۹. باد: می‌گوید ۱۰. باد: گمراه کند ۱۱. باد: «به حق» ندارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ابن عبّاس گوید که مشرکان گفتند مؤمنان را: شما همی گویید ما خدای را همی پرستیم، پس چراست که همی بخورید از آنچه شما کشته باشید و نخورید از آنچه خدای کُشته باشد. پس خدای ـ عزّ و جلّ ـ گفت[1]:

[آیه ۱۱۸] فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ ٱسْمُ ٱللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنتُمْ بِـَٔايَاتِهِ مُؤْمِنِينَ؛ بخورید از آنچه یاد کرده باشند نام خدای تعالی بر آن در وقت کشتن، اگر هستید به احکام خدای و حجّتهای وی مؤمن*

و این از بهرِ آن گفت که ایشان حرام همی کردند[2] نوعهایی از حیوان، و حلال همی کردند مردارِ ایشان را؛ پس گفتند ایشان را حلال آن بکنید که خدای ـ عزّ و جلّ ـ بکرده‌است[3]، و حرام بکنید که خدای تعالی آن را حرام کرده است. و پس ازین گفت خداوند سبحانه و تعالی:

[آیه ۱۱۹] وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ ٱسْمُ ٱللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُم مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا ٱضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيراً لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَآئِهِم بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِٱلْمُعْتَدِينَ؛ و چه بوده است شما را که همی نخورید از آنچه یاد کرده‌اند نام خدای تعالی بر آن، و خود مفصل بکرده‌اند شما را آنچه حرام بکرده‌اند بر شما، مگر اندر حال اضطرار بدان، و خود بسیاری از مردمان بیراه همی کردند به مراد خویش بی‌علمی که مردمان همی خوانند که خدای تو داناتر است بدان کسانی که از حلال بگذرند و قصد حرام کنند*

[آیه ۱۲۰] وَذَرُوا ظَاهِرَ ٱلْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكْسِبُونَ ٱلْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ؛ و بگذارید ظاهرِ گناهها و باطن آن، خود آن کسانی‌که کسب کنند گناه، زود بُوَد که جزا دهند ایشان را اندر آخرت بدانچه همی اندوختند اندر دنیا*

۱. باد: از آنچه خدای بکشد، این آیت آمد ۲. باد: نکردند ۳. باد: کرده است

ضحّاك گوید که اندر جاهلیّت زنا کردندی پنهان، و گفتندی: هرچه بدین صفت بُوَد حلال بُوَد و هرچه ظاهر بُوَد حرام بُوَد؛ خدای تعالی فرو فرستید[1]: «وَذَرُوا ظَاهِرَ ٱلْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ»[2].

و گروهی گفتند: اشراف عرب زنا کردندی بسرّ، و ادنیای ایشان زنا کردندی بعلانیه؛ پس این آیت فرود آمد اندر حکم ایشان.

و کلبی گوید: «ظَاهِرَ ٱلْإِثْمِ» آن بودی که مردان طواف کردندی به روز برهنه، و به شب[3] زنان طواف کردندی برهنه[4]. پس ازین گفت[5]:

[آیه ۱۲۱] وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ ٱسْمُ ٱللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ ٱلشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰٓ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ؛ و مخورید از آنچه یاد نکرده باشند نام خدای تعالی بر آن، که آن خوردن فسق است[6]، و خود شیاطین وسوسه همی کنند به اولیای خویش تا ایشان خصومت کنند با شما، چنان‌که یاد کردیم، و اگر طاعت دارید ایشان را اندر خوردنِ مردار، خود شما مشرکان باشید*

[آیه ۱۲۲] أَوَمَن كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي ٱلنَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي ٱلظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ ای آن کسانی که بُد مُرده، و ما وی را زنده بکردیم و بدادیم وی را روشنایی ـ یعنی نور مسلمانی ـ که بدان همی رَوَد اندر میانِ مردمان، اندر[7] راهِ راست، چون کسی بُوَد مثالِ وی که اندر تاریکیها بود ـ یعنی تاریکی کفر و ضلالت ـ بیرون نیامد از ان، همچنان آراسته بکرده‌اند کافران را آنچه همی کنند از کفر و معصیت*

ابن عبّاس گوید: «أَوَ مَن كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ»[8]، بدین[9] حمزة بن عبدالمطلّب را

۱. باد: گفت ۲. الانعام(۶)۱۲۰ ۳. باد: و شب ۴. باد: «برهنه» ندارد
۵. باد: خدا + گفت، ۶. باد: که آن خود فقست ۷. باد: در ۸. الانعام(۶)۱۲۲
۹. باد: «بدین» ندارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

می‌خواهد، و بدین که همی گوید[1] : «كَمَن مَّثَلُهُ فِي ٱلظُّلُمَاتِ»[2] ابوجهل بن هشام را همی خواهد. و قصّهٔ این چنان بود که بُوجهل چیزی اندر پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه ـ انداخت و حمزه ایمان نیاورده بود هنوز، و کمانی اندر دست وی بود قصد بُوجهل کرد بدان. بوجهل گفت: یا حمزه همی بینی که وی چه همی کند، آلهۀ ما را دشنام همی دهد و پدران ما را خلاف همی کند و ما را به نادان همی دارد. حمزه گفت: کیست نادانتر از شما که سنگ را همی پرستید و طاعت ندارید و نپرستید خدای هفت آسمان و زمین. أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَه، وأَشْهَدُ أَنَّ محمّداً عَبْدُه وَرَسُولَه. پس خدای ـ عزّ و جلّ ـ این آیت اندر شأنِ ایشان بفرستاد، و پس ازین پدید کرد که همچنان‌که کافران را مزیّن بکرده‌ایم افعالِ ایشان بریشان، همچنان کردیم اندر جایگاهی بزرگترینان[3] ایشان را فاسقانِ ایشانِ. و گفت:

[آیه ۱۲۳] وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكٰابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلاَّ بِأَنفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ؛ و همچنان کردیم اندر هر دیهی بزرگترینان ایشان[4] فاسقان ایشان، یعنی در دهی[5] خواستیم تا آن را هلاك کنیم تا مگر سازند اندران دهها، و مکر نسازند الاّ با تنِ خویش، از بهرِ آنکه آن وبالِ ایشان گردد و همی ندانند که چنانست*

و مقاتل گوید که بوجهل بن هشام گفت که بنوعبد مناف با ما منازعت کردند اندر شرف که تا چون برابر گشتیم اندران؟ گفتند از ما پیغمبری است که خدای ـ عزّ و جلّ ـ بر وی وحی همی فرستد به خدای که ایمان نیاوریم مگر که ما را[6] نیز وحی آید. خدای ـ عزّ و جلّ ـ گفت[7]:

[آیه ۱۲۴] وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَن نُّؤْمِنَ حَتّٰى نُؤْتٰى مِثْلَ مَآ أُوتِيَ رُسُلُ اللهِ اللهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ ٱلَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِندَ اللهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ

۱. باد: «و بدین... گوید» ندارد ۲. الانعام(۶)۱۲۲ ۳. باد: همچنان‌کردیم هرجایی بزرگ
۴. باد: بزرگترِ ایشان ۵. باد: دیهی ۶. باد: مگر ما را ۷. باد: + قوله تعالی

بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ؛ و چون آید بدیشان حُجّتی، گویند: ایمان نیاریم تا ما را بدهند چنان‌که بداده‌اند رسولان خدای را از نبوّت[1]، خدای گفت که: خدای بهتر داند که کجا باید نهاد رسالاتهای[2] خویش، از بهرِ آن بود که محمّد[3] را بدان مخصوص گردانید، و زود بوَد که اندر رسد آن کسانی را که مجرم باشند ذلّی و خواریی از نزدِ خدای تعالی، و عذابی سخت بداتچه همی کردند از مکر*

[آیه ۱۲۵] فَمَن يُرِدِ اللهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ وَمَن يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي ٱلسَّمَآءِ كَذٰلِكَ يَجْعَلُ اللهُ ٱلرِّجْسَ عَلَى ٱلَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ؛ هر که خواهد خدای تعالی که وی را راه نماید روشن بکند دل وی مسلمانی را، و هر که خواهد که وی را بیراه کند بکند دلِ وی تنگ سخت، چنان‌که مسلمانی را در دل وی راه نباشد، چنان‌که بر شدن بر آسمان بر وی دشخوار[4] است، همچنان برنهد خدای ـ عزّ و جلّ ـ عذاب بر آن کسانی که ایمـان نیـاورند*

و اندرین آیت ظاهرترین دلیلی است بر آنکه هدایت و ضلالت بنده را خدای آفریند[5] خلاف آنکه معتزلیان گفتند که بندهٔ خود را آفریند به این[6] صفتها، و بدان خلاف اجماع مسلمانان گویند که جملهٔ مسلمانان گفتند: «لا خَالِقَ إِلاَّ اللهُ» چنان‌که گفتند: «لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ». پس ایشان بیامدند[7] و هزاران خالق اثبات کردند اندر اعصارِ پیشین، و قولِ قولِ مسلمانان است.

[آیه ۱۲۶] وَهٰذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيماً قَدْ فَصَّلْنَا ٱلْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ؛ چه این راهِ خدای توست راست ـ یعنی مسلمانی[8] ـ، خود مفصّل بکردیم حُجّتهای گروهانی را که پند پذیرند*

[آیه ۱۲۷] لَهُمْ دَارُ ٱلسَّلاٰمِ عِندَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ ایشان راست بهشت

۱. باد: «نبوت» ندارد ۲. باد: رسالتهای ۳. باد: از بهرِ آن محمّد ۴. باد: دشوار
۵. باد: آفرید ۶. باد: بر این ۷. باد: ایشان آمدند ۸. باد: «یعنی مسلمانی» ندارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که آنجا سلامت بود نزد خدای ایشان، و وی ناصر ایشان بود بدانچه همی کردند طاعتها*

[آیه ۱۲۸] وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً يَامَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَيكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ؛ و یاد کن آن روز که حشر کنیم ایشان را همه، و گوییم ایشان را[1]: ای گروه پریان! بسیار بکردید از بیراه کردنِ مردمان، و گویند کسانی که طاعت ایشان داشته باشند از مردمان: ای بار خدای ما، انتفاع افتاد برخی را از ما به برخی، و رسیدیم به آن اجل ما که تو ما را تقدیر کرده بودی ـ یعنی[2] مرگ ـ، گفت: دوزخ ماوای شماست جاودان اندران [بباشید]، مگر آنکه خدای خواسته باشد ـ یعنی آن مدّت که میان آن باشد که خلق برخیزد از گور تا انگه که اندر بهشت شود، و گفته اند الاّ آن کسی که ایمان آورد از شما ـ که خدای تو حکیم است اندر افعال خویش، داناست بر اسرار شما*

[آیه ۱۲۹] وَكَذَلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ و همچنان مسلّط گردانیم برخی از ظالمان بر برخی، بدانچه ایشان کسب همی کردند از ظلم*

و بدان که برخی از مفسّران گفتند: استمتاع[3] جنّ و اِنس با یکدیگر آنست که مردمان هر گروهی از جنّیان جادویی و کاهنی بیاموزند و ازیشان اَراجِیف فرا گیرند.

و استمتاع جنّیان با ایشان آن بُوَد که ایشان را متابعت کنند و فرمانِ ایشان بَرَند.

و گروهی گفتند: استمتاع ایشان با یکدیگر آنست که یکدیگر را طاعت دارند.

۱. باد: «و گوییم ایشان را» ندارد ۲. باد: «یعنی» ندارد ۳. گن: استمتاع

خدای ـ عزّ و جلّ ـ ایشان را گوید[1]:

[آیه ۱۳۰] يَامَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا... ؛ ای جماعت پریان و مردمان ای نیامد به شما رسولانی از شما که همی خواندند[2] بر شما آیتهای من، و همی بترسانند[3] شما را از دیدار این روز شمار، یعنی قیامت[4].

ابن عبّاس گوید: رسولانِ جن آن گروهی بودند که بیامدند و قرآن بشنیدند از پیغمبر ـ صلعم ـ و به قوم خویش رسانیدند[5].

... قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ؛ گفتند گواهی دهیم بر خویشتن، و غرّه کرد ایشان را زندگانی دنیا، و اقرار دادند بر خویشتن که ایشان بودند کافران[6]*

[آیه ۱۳۱] ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ؛ و آن از بهرِ آن بود که نبود خدای تو هلاک‌کنندهٔ شهرها ـ یعنی امّتان ـ به شرکی که ازیشان حاصل آید، و اهل آن دیه غافل*

بدیشان رسولی نیامده بود بل عذاب کند آنگه که مخالفت کند که آید. چنان‌که گفت: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً»[7]. و این دلیل است بر آنکه چیزی بر کس واجب نگردد تا رسولی نیاید و نفرماید[8]. خلاف قول معتزله[9] که گفتند: برخی از چیزها[10] واجب شود دانستن آن به مجرّد عقل و برنا داشتنِ آن از عقوبت باشد[11].

[آیه ۱۳۲] وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ؛ و هرکسی را

۱. باد: «خدای... گوید» ندارد ۲. باد: که خوانند ۳. باد: بترساندند
۴. باد: «یعنی قیامت» ندارد ۵. باد: + یعنی قیامت ۶. باد: کافر
۷. الإسراء(۱۷)۱۵ ۸. باد: بفرماید ۹. باد: معتزلیه ۱۰. باد: گفتند آن چیزها
۱۱. باد: و برنا داشتن آن عقوبت باشد + قوله تعالی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

درجتهاست[1] از ثواب و عقاب از جهت آنچه کرده‌اند در دنیا، و نیست خدای تو غافل از آنچه ایشان همی کنند از طاعت و معصیت*

[آیه ۱۳۳] وَرَبُّكَ ٱلْغَنِيُّ ذُوالرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَآءُ كَمَآ أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ ءَاخَرِينَ؛ و خدای تو بی‌نیاز است از خلق، و[2] وی را رحمت است اگر خواهد ببرد شما را و بیافریند خلقی از پس شما آنچه خواهد از خلق خویش مطیع‌تر از شما[3]، چنان‌که بیافرید شما را از فرزندان گروهی دیگر ـ یعنی اهل کشتی نوح ـ*

[آیه ۱۳۴] إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ وَمَآ أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ؛ خود آنچه شما را وعده همی کنند بخواهد بود[4] ـ یعنی قیامت ـ و شما عاجز نگردانید وی را، و فائت نگردید[5] از وی*

[آیه ۱۳۵] قُلْ يَا قَوْمِ ٱعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ ٱلدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ ٱلظَّالِمُونَ؛ بگو یا محمّد! ای گروه من بکنید بر قدر امکان خویش آنچه توانید که من همی کنم اندر کار شما آنچه شما را هلاك کند، زود بوَد که بدانید که کیست که بود او را بهشت، که رستگاری نیابند کافران*

و مفسّران گفتند: عادت مشرکان آن بودی که برخی[6] از کشت و چهارپای و میوه‌ها و از[7] هر چیزی از مالها جدا کردندی و گفتندی: این نصیبِ بُتان است. پس آنچه نصیبِ بتان کردندی بر وی نفقه کردندی و آنچه نصیب خدای کردندی به درویشان نفقه کردندی و فرا مهمانان دادندی و از هر دو[8] نصیب هیچ نخوردندی. و اگر چیزی از نصیب خدای تعالی اندر نصیب بُتان افتیدی[9] بیرون نکردندی و

۱. باد: درجهاست ۲. باد: «از خلق و» ندارد ۳. باد: «خواهد از... شما» ندارد
۴. باد: وعده کنند خواهد بود ۵. باد: نکردند ۶. باد: بعضی
۷. باد: میوه و آن ۸. باد: و از دو ۹. باد: رفتی

همچنان بگذاشتندی و گفتندی[1]: خدای ازین بی‌نیاز است. و اگر چیزی از نصیب بتان اندر نصیب خدای تعالی افتادی، بیرون کردندی و گفتندی: بت درویش است.

و اگر از زمینی که اندر نصیبِ خدای بودی آب اندر زمینِ بُتان شدی بَبَستندی[2]، و اگر از زمینِ بتان اندر نصیب خدای شدی ببستندی.

و اگر آنچه بُتان را بودی هلاك شدی، گفتندی: بتان را چاره نیست از نفقات، از آنِ خدای وی را عوض دادندی. و اگر آنچه خدای را بودی هلاك شدی، گفتندی: خدای را بدین[3] حاجت نیست. و این آنست که خدای تعالی می‌گوید:

[آیه ۱۳۶] وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ ٱلْحَرْثِ وَٱلْأَنْعَامِ نَصِيباً فَقَالُوا هَٰذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَٰذَا لِشُرَكَآئِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَآئِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى ٱللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَآئِهِمْ سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ؛ و کردند خدای را از آنچه آفریده است از کشت و چهارپایان نصیبی، پس گفتند این خدای راست به گفتارِ ایشان از جهل، و این بتان ما راست، پس آنچه[4] بتان ایشان را بودی[5] فرا نرسیدی فرا خدای تعالی، و آنچه بودی خدای را آن فرا رسیدی فرا بتان ایشان، بدا که حکم همی کنند ـ که از خلق چیزی از ملك وی همی بیرون بدارند و بی‌فرمان خدای تعالی اندر ملك وی همی حکم کنند*

کَلْبی گوید که عادتِ عرب آن بودی که نذر کردندی که هر انگاه که یکی ازیشان را چندین پسر آید آخر ایشان را قربان کند. چنان‌که عبدالمطّلب سوگند خورده بود به پسرِ خویش عبدالله پدر مصطفی ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ. و این تلقین ایشان را خادمان بُتان کردندی که ایشان را «سَدَنَةُ الْأَصْنام» خواندندی، و این اندر دلِ ایشان مزیّن بکردندی تا ایشان این نذر کردندی و بدین سوگند خوردندی.

۱. باد: و همچنان گذاشتند وگفتند ۲. باد: نبستندی ۳. باد: برین ۴. باد: + بودی
۵. باد: «بودی» ندارد

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

چنان‌که خداوند تعالی گفت:

[آیه ۱۳۷] وَكَذَٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَٰدِهِمْ شُرَكَآؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ؛ و همچنان آراسته بکردیم[1] بسیاری را از مشرکان کشتنِ فرزندانِ ایشان و انبازان ایشان ـ یعنی شیاطین ـ تا هلاك کنند ایشان را، و تا تخلیط بکنند بریشان دین ایشان، تا حقّ از باطل بازدانند اندر شرك[2]، و اگر خواستی خدای ایشان را توفیق دادی تا[3] آن نکردندی ولیکن بگذار ایشان را بدانچه همی سازند ایشان از دروغ اندر باب حرث و انعام[4]*

[آیه ۱۳۸] وَقَالُوا هَٰذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَآ إِلَّا مَنْ نَشَآءُ بِزَعْمِهِمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ ٱسْمَ ٱللَّهِ عَلَيْهَا ٱفْتِرَآءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ؛ و گفتند مشرکان که این چهارپایانی است و کشتی است حرام، نخورد آن إلاّ آن کسی که ما خواهیم به دروغ ایشان ـ یعنی مردان دونِ زنان ـ و چهارپایانی که حرام بکرده‌اند پشتهای ایشان و چهارپایانی که نبرندی نام خدای تعالی بر آن، چنان‌که بگفتیم، و همی گفتندی: خدای ما را فرموده است بدین، از بهر دروغ ساختن بر خدای[5]، زود جزا دهد ایشان را خدای بدان دروغها که همی گفتندی بر وی[6]*

[آیه ۱۳۹] وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ ٱلْأَنْعَٰمِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَآءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ؛ و گفتند: آنچه اندر شکمهای این چهارپایان است ـ یعنی شتر ـ خالص است مردمان ما را، و حرام است بر زنان ما، و اگر بود مرده، ایشان اندران شریك باشند مردان و زنان، زود بُوَد که جزا دهد ایشان را بر آنچه وصف می‌کنند از

۱. باد: بکرد ۲. باد: «بازدانند... شرك» ندارد ۳. باد: «ایشان رادادی... تا» ندارد
۴. باد: «از دروغ... انعام» ندارد ۵. باد: «است بدین... خدای» ندارد
۶. باد: بر او

دروغ، که خدای حکیم است و داناست[1]*

مفسّران گفتند که مُضَر و رَبیعه و بسیاری از عرب دختران را زنده اندر گور کردندی[2] از بیم درویشی، مگر بنی‌کنانه که ایشان نکردندی[3]. خدای در مذمّت ایشان که همی کردندی[4] فرو فرستاد و گفت[5]:

[آیه ۱۴۰] قَدْ خَسِرَ ٱلَّذِينَ قَتَلُوٓا أَوْلَٰدَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ ٱللَّهُ ٱفْتِرَآءً عَلَى ٱللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ؛ خود زیان کردند آن کسانی که بکشتند[6] فرزندانِ خویش از نادانی و بی‌علمی[7]، و حرام بکردند آنچه ایشان را روزی کرده بود خدای تعالی ـ یعنی بَحِیره و سائِبه اندر دروغ گفتن بر[8] خدای تعالی ـ خود راه گم کردند و نبودند هرگز راه یافته*

و پس ازین خدای پدید کرد آن نعمتها که بندگان را آفریده است تا بدانند که همه آفریدهٔ وی است، وی را رسد که بر آن حکم کند و اندران باب فرمان دهد. و گفت[9]:

[آیه ۱۴۱] وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنْشَأَ جَنَّٰتٍ مَعْرُوشَٰتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَٰتٍ وَٱلنَّخْلَ وَٱلزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ وَٱلزَّيْتُونَ وَٱلرُّمَّانَ مُتَشَٰبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَٰبِهٍ... ؛ و اوست آن‌که بیافریده است بوستانهایی که چَفت[10] دارد چون رز، و بی‌چَفت[11] چون درختهای دیگر، و بیافریده است درخت خرما و کِشتهای گوناگون[12] میوهٔ آن و طعم آن، و آفریده است شما را زیتون و انار، برخی از ان مانند یکدیگر، و برخی از ان مختلفتر بود که مانند بوَد به هیأت و نه مانند بود به طعم. چون انار که یکدیگر را مانَد و یکی ترش بوَد و یکی شیرین.

۱. باد: که حکیم است وداتا ۲. باد: کردند ۳. باد: «که ایشان نکردندی» ندارد
۴. باد: «همی کردندی» ندارد ۵. باد: «و گفت» ندارد ۶. باد: بکشند
۷. باد: بی‌علم ۸. باد: از دروغ بر ۹. باد: «و گفت» ندارد ۱۰. باد: چفته
۱۱. باد: بی‌چفته ۱۲. باد: کشتها گوناگون

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

انگاه خدای تعالی بفرمود مؤمنان را که بخورید آن را، و حرام مکنید آن را بر خویشتن، چنان‌که مشرکان کردند، و برخی از ان به فرمانِ خدا بکار برید خلاف آنکه مشرکان کردند. و گفت:

... كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَآ أَثْمَرَ وَ ءَاتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوٓا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلْمُسْرِفِينَ؛ بخورید از میوهٔ آن انگاه که میوه بردارد، و بدهید حقّ خدای تعالی روزِ درودنِ آن ـ یعنی زکات ـ و اسراف مکنید که خدای دوست ندارد مسرفان را*

ابن عبّاس گوید که گروهانی همی گفتند[1] که ما هیچ سائل را منع نکنیم تا انگاه که ثابت بن قیس بن شماس پانصد درختِ خرما باز کرد و همه به درویشان داد[2] و اهلِ خویش را چیزی باز نگذاشت. خدای ـ عزّ و جلّ ـ این آیت فرو فرستاد که: «وَلَا تُسْرِفُوا»[3]. زهری گوید: معنیش آنست که نفقه مکنید اندر معصیت.

و مجاهد گوید: اگر کوه بُوقُبَیس زرین بود[4] و کسی را بود که آن را نفقه کند اندر خیر، مسرف نبود و اگر یك درم اندر معصیتی بکار برد، مسرف بود.

و حاتم را گفتند: خیر نبود اندر اسراف[5]، حاتم گفت: اسراف نبود در خیر. و خدای تعالی گفت[6]:

[آیه ۱۴۲] وَمِنَ ٱلْأَنْعَٰمِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَٰتِ ٱلشَّيْطَٰنِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ؛ و بیافرید از چهارپای از آنچه بار برنهند[7] و برنشینند و آنچه خرد و لطیف بوَد بخورند از آنچه شما را روزی کرده است خدای تعالی، و متابعت مکنید اثرهای[8] شیطان را که او شما را دشمنی است ظاهر*

۱. باد: گفتند ۲. باد: درویشان را داد ۳. الانعام(۶) ۱۴۱ ۴. باد: زر بود
۵. باد: در اسراف ۶. باد: + قوله تعالی. ۷. باد: بار نهند ۸. باد: اثری

آنگه خدای ـ عزّ و جلّ ـ تفصیلِ حَمُولَه و فَرش از انعام پیدا کرد:

[آیه ۱۴۳] ثَمَٰنِيَةَ أَزْوَاجٍ مِّنَ ٱلضَّأْنِ ٱثْنَيْنِ وَمِنَ ٱلْمَعْزِ ٱثْنَيْنِ قُلْ ءَآلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ ٱلْأُنثَيَيْنِ أَمَّا ٱشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ ٱلْأُنثَيَيْنِ نَبِّـُٔونِى بِعِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ؛ و آفریدم هشت جفت[1] از میشینه جفتی نر و مادّه، و از بُزینه جُفتی نر و ماده، بگوی[2] یا محمّد: این دو نر را حرام گردانیده خدای تعالی یکی گاو و یکی اشتر، و با آنکه مشتمل گردیده است بر آن رحمها ماده گاو و ماده شتر، از هر دو خبر دهید مرا اگر راست همی گویید که این را خدای حرام کرده است*

[آیه ۱۴۴] وَمِنَ ٱلْإِبِلِ ٱثْنَيْنِ وَمِنَ ٱلْبَقَرِ ٱثْنَيْنِ قُلْ ءَآلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ ٱلْأُنثَيَيْنِ أَمَّا ٱشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ ٱلْأُنثَيَيْنِ... ؛ و از اشتر جفتی نر و ماده، و از گاو جفتی نر و ماده. و بگوی[3] یا محمّد: این دو نر را خدای تعالی حرام کرده است یکی اشتر و یکی گاو، و این دو ماده را یکی اشتر و یکی گاو، با آنکه[4] مشتمل بکرده است بر آن رحمها، یعنی ماده گاو و ماده اشتر.

و تقدیر این سخن چنانست که همی گوید[5] که نر است که حرام بکرده است و یا ماده، و یا حمل ماده از هردو جنس نر بود یا ماده.

... أَمْ كُنتُمْ شُهَدَآءَ إِذْ وَصَّىٰكُمُ ٱللَّهُ بِهَٰذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا لِّيُضِلَّ ٱلنَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ؛ ای بودید شما حاضر آن وقتی که شما را بفرمود خدای تعالی بدین، کیست ستمکارتر[6] که فرا نَهَد بر خدای تعالی دروغی تا بیراه کند مردمان را، بی‌آنکه وی را دانشی بُوَد که خدای تعالی راه ننماید گروهی که ایشان ظالم باشند ـ یعنی کافر اندر سابقِ علم وی ـ*

۱. گن و باد: صفت ۲. باد: بگو ۳. باد: بگو ۴. باد: به آنکه
۵. باد: می‌گوید ۶. باد: بدین ستمکارتر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و بدان که مشرکان چیزهایی از[1] حیوانات حرام بکردندی. چنان‌که خدای تعالی خبر داد از یشان که ایشان گفتند: «هٰذِهِ أَنْعٰامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ»[2]. و نیز گفت: «وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هٰذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا»[3] و چنان‌که یاد کردیم از قصهٔ بَحِیرَه و سَائِبَه و وَصِیلَه و حامّ.

پس چون قدم اسلام ثابت شد و احکام اسلام پیدا شد ایشان بیامدند که اندرین باب مناظره کنند با پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ و خطیبِ ایشان مالك بن عوف الجشمی بود، گفت: یا محمّد! تو حرام همی کنی چیزی که پدرانِ ما حرام همی کردند. پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: شما حرام بکنید اصنافی را از حیواناتِ اهلی[4] که آن را همی واجب بکند، یا قیاسی که آن را همی اقتضا کند، خدای ـ عزّ و جلّ ـ این هشت جُفت[5] را از حیوانات که بیافریده است انتفاع خلق را آفریده است نشاید که آن را محظور و محجور[6] گردانند تا انتفاع خلق از ان بریده شود. و مرا بگویید که از کجا حرام بکردید ذکران این حیوانات بر زنانِ خویش دونِ مردان، از جهتِ نر یا از جهتِ ماده. اگر از جهتِ نر حرام بکردید[7] آن را، واجب کردی تا ماده را نیز[8] حرام بکنید که فَحْل را اندر وی حظّی باشد یعنی که ماده از آبِ نر باشد، چنان‌که از آبِ ماده باشد. و اگر گویید که آن را از جهت ماده حرام بکردیم واجب گردید که حرام بکنید نر را، از بهرِ آنکه ماده را اندر وی برخی است که وی از آب هردو باشد. و اگر گویید تحریم به آن از بهرِ آنست که آب نر و ماده گرد آمده است اندر رَحِم، واجب کند تا هم نر حرام بکنید و هم ماده، و هم زنده حرام بکنید و هم مرده، که آب نر و ماده اندر هریکی ازین مجتمع باشد. پس چراست که یکی را حرام بکنید و یکی را حرام نکنید؟

چون مالك این سخن بشنید متحیّر شد، خواست که بر خدای دروغ

---

۱. باد: «چیزهایی از» ندارد ۲. الانعام (۶) ۱۳۸ ۳. الانعام (۶) ۱۳۹
۴. باد: حیوانات اصلی ۵. باد: صفت ۶. باد: مهجور ۷. باد: حرام کردید
۸. باد: ماده نیز

گوید، گفت ما را خدای فرموده است که «أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصّٰيكُمُ اللّٰهُ بِهٰذَا»[1] ای حاضر بودید انگاه که خدای شما را بدین فرمود و این انکار است بر یشان. یعنی نفرمود هرگز.

و پس ازین خدای پدید کرد که آن چیست که خدای تعالی حرام بکرده[2] است بر خلق، تا پیدا شود دروغ گفتنِ ایشان که ما را ازین[3] خدای فرموده است، و گفت:

[آیه ۱۴۵] قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلٰى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّٰهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ بگوی[4] یا محمّد: همی نیاوَم[5] اندر آنچه وحی کرده‌اند به من چیزی حرام بر خورنده‌ای که آن بخورد[6] مگر که بوَد مردار، یا خونی ریخته یا گوشت خوك که آن پلید است یا معصیتی که نام جز از خدای برده باشد بران، پس هر که مضطر گردد تعدی نکند از حدّ، و نجوید معصیتی از ان، خود خدای تعالی آمرزگار است و رحمت‌کننده*

[آیه ۱۴۶] وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذٰلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ؛ و بر آن کسانی که جهودان‌اند حرام بکردیم هرچه مخلب[7] دارد از مرغان و هرچه سُنْب[8] دارد از گاو و گوسفند، و حرام بکردیم بریشان پیه ایشان مگر آنچه به پشت و پهلو باز گرفته باشد یا به شکُنبه بازگرفته باشد و یا آمیخته باشد این حرام بکردند بریشان، یا استخوان چون دنبه و سینه، آن جزائی بود که بریشان کردیم بر ستم کردنِ ایشان، راستگویم اندران خبر که دادم چنان‌که گفت: «وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ

---

۱. الانعام (۶) ۱۴۴ ۲. باد: حرام کرده ۳. باد: این ۴. باد: بگو
۵. باد: نیابم ۶. باد: خورندهٔ آن بخورد ۷. باد: کلب ۸. باد: حافر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بِغَيْرِ حَقٍّ »[1]*

[آیه ۱۴۷] فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلاَ يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ؛ اگر تکذیب کنند ترا، بگوی که خدای شما را رحمتی است تمام، هرکسی را فرا رسد[2] و ردّ نکنند عذابِ او از گروهانی که ایشان گناهکاران‌اند*

[آیه ۱۴۸] سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلاَ آبَاؤُنَا وَلاَ حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلاَّ تَخْرُصُونَ؛ و زود بود که گویند آن کسانی که ایشان مشرک‌اند: چون حجّت لازم گردد اگر خواستی خدای تعالی شرك نیاوردیمی و نه پدران ما، از ان بازداشتی[3]، و حرام نکردیمی هیچ چیز از حیوانات، همچنین وی قادر است که ما را از ان بازداشته تکذیب کردند آن کسانی که از پیش ایشان بودند تا انگاه که بچشیدند عذاب ما، بگو یا محمّد ایشان را: ای[4] هست نزدیكِ شما حجّتی بر آنکه همی گویید تا بیرون آرید آن ما را؟ متابعت همی نکنید مگر پنداشت را، و نیستید شما بر چیزی مگر بر دروغی که همی گویید*

و بدان که ایشان گفتند: اگر خدای خواستی ما شرك نیاوردیمی و نه پدران ما، و ما را از عبادتِ بُتان بازداشتی[5]، و چون[6] همی باز ندارد دانستیم که این که ما همی کنیم پسندیده است از ما. خدای ـ عزّ و جلّ ـ گفت: همچنین دروغ گفتند آن کسانی که از پیش ایشان بودند. ایشان را تکذیب کرد اندران که ایشان گفتند[7] که این که ما بر آنیم خدای تعالی از ما پسندیده است نه اندران که گفته‌اند: «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا»[8]. و

۱. النساء (۴) ۱۵۵ ۲. باد: «هرکسی... رسد» ندارد ۳. باد: حجت از پیش
۴. باد: «ای» ندارد ۵. باد: باز می‌داشتی ۶. باد: چون ۷. باد: که گفتند
۸. الانعام (۶) ۱۴۸

دیگر جای همی گوید: «مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلاَّ أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»[1].

و مشرکان این سخن بر جهل گفتند و بر سبیلِ جدل[2] و استهزا، و خدای را همی نداستند، و از بهرِ آن بود که ناپسندیده بود ازیشان. چنان‌که اندر دیگر آیت همی گوید: «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ»[3]، «لکان» از علم و معرفت گویند؛ لاجرم پسندیده و محمود باشد[4] نه مذموم.

[آیه ۱۴۹] قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ؛ بگوی[5] یا محمّد! خدای راست حُجّت تمام بر خلق، اگر خواستی راه نمودی شما را همه*

[آیه ۱۵۰] قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلاَ تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَلاَ تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ؛ بگوی[6] یا محمّد! بیاورید گواهان شما که گواهی دهند که خدای تعالی حرام بکرده است این حیوانات را[7]، اگر چنان بود که ایشان گواهی دهند تو گواهی مده با ایشان، و متابعت مکن مراد آن[8] کسانی را که تکذیب کردند به حُجّتهای ما، و آن کسانی که ایمان نیاورند به قیامت، و ایشان به خدای خویش شرك همی آرند[9]*

[آیه ۱۵۱] قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلاَّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلاَ تَقْتُلُوا أَوْلاَدَكُمْ مِنْ إِمْلاَقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلاَ تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلاَ تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّيكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ؛ بگوی یا محمّد که بیایید[10] تا برخوانیم بر شما[11] آنچه حرام کرده است خدای شما، انگاه گفت: بر شماست که شرك نیارید[12] به وی چیزی، و با پدر و مادر نیکویی کنید و مَکُشید فرزندانِ خویش را از درویشی ـ یعنی دختران ـ ما روزی همی دهیم شما را و ایشان را، و نزدیك مشوید[13] به فعلهای فاحش

۱. الانعام(۶)۱۱۱ ۲. باد: هزل ۳. الانعام(۶)۱۳۷ ۴. باد: پسندیده باشد
۵ و ۶. باد: بگو ۷. باد: «را» ندارد ۸. باد: مکن آن ۹. باد: آورند
۱۰. باد: بگو یا محمّد بیایند ۱۱. باد: «بر شما» ندارد ۱۲. باد: نیاورید
۱۳. باد: «مشوید» ندارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یعنی زنا ـ آنچه ظاهر باشد از ان و آنچه باطن باشد، و مکشید تنی را که حرام
کرده است خدای تعالی مگر بدانچه خدای مباح بکرده است آنست[1] که وصیّت
کرده است شما را بدان، تا مگر شما بدانید*

[آیه ۱۵۲] وَلاٰ تَقْرَبُوا مٰالَ اَلْيَتِيمِ اِلاّٰ بِاَلَّتِي هِيَ اَحْسَنُ حَتّٰىٰ يَبْلُغَ اَشُدَّهُ وَاَوْفُوا اَلْكَيْلَ
وَاَلْمِيزٰانَ بِاَلْقِسْطِ لاٰ نُكَلِّفُ نَفْساً اِلاّٰ وُسْعَهٰا وَاِذٰا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كٰانَ
ذٰا قُرْبىٰ وَبِعَهْدِ اَللّٰهِ اَوْفُوا ذٰلِكُمْ وَصّٰيكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ؛ و نزدیك مگردید
به مالِ یتیمان مگر بدان وجهی[2] که نیکوترین چیزی که اندران سودی و صلاحی
باشد[3] تا انگاه که فرا رسد بدانکه نیکی و بدی بر وی نبیسند[4]، و تمام کنید پیمودن
و ترازو و سختن به عدل[5]، تکلیف نکنیم نفسی را مگر آنچه طاقتِ وی باشد، و
چون سخن گویند راست گویند اندر حکم و گواهی، و اگرچه آن کسی که به وی
حکم همی کنید خویش شما باشد، و به عهد خدای تعالی وفا کنید آنست که
شما را وصیت کرده است بدان تا مگر شما پند فرا پذیرید[6]*

[آیه ۱۵۳] وَاَنَّ هٰذٰا صِرٰاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلاٰ تَتَّبِعُوا اَلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ
ذٰلِكُمْ وَصّٰيكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ؛ و وصیّت کرد شما را که اینکه یاد کرده‌اند راه
من است راست، متابعت کنید آن را، و متابعت مکنید راههای پراکنده را که[7]
پراکنده بکند شما را از راه وی ـ یعنی دین وی ـ وصیت کرد شما را، تا مگر شما
بپرهیزید از شرك*

و بدان که اعدای دین اسلام[8] دو گروه‌اند: گروهانی‌اند[9] که با مسلمانان
بیامیخته‌اند[10] و فتنهٔ ایشان اندر دولت اسلام پدید آمده است و خویشتن را از مسلمانان
شمارند، ولیکن ایشان را کَیْد سازند اندر سرّ برایشان باشند و اندر ظاهر خویشتن را

۱. باد: مباح کرده آنست ۲. باد: بدان جهتی ۳. باد: اندران صلاحی باشد
۴. باد: نویسند ۵. باد: ترازوستجی به عدل ۶. باد: پند پذیرید
۷. باد: راههای پراکنده که ۸. باد: دین مسلمانان ۹. باد: «اند» ندارد
۱۰. باد: آمیخته‌اند

ازیشان نمایند.

و آن هفتاد و دو فریق‌اند که ایشان مخالفِ فرقهٔ ناجیه‌اند ازجملهٔ فِرَقِ
اسلام، چنان‌که یاد کردیم تفصیلِ آن بر جمله. و بسیاری از مُلحِدان خویشتن را
بدین[1] هفتاد و دو گروه بندند و گفتِ یکی ازیشان بر خویشتن افکنند تا بدان
سبب اندر میانِ مسلمانان همی زِیَند. چون سَبّابیان و غُرابیان و بیانیان[2] و معینیان
و منصوریان و جناحیان[3] و خطّابیان و غالیان از جملهٔ روافض، و چون سَبْعِیان
که ایشان را باطنی خوانند خویشتن را بر امامیان بندند تا مگر ایشان را از[4] جملهٔ
فِرَقِ اسلام شمارند، و چون حلوانیان[5] و مُقنّعیان و مُبَیّضهٔ ماوراءالنهر و مُحمّرهٔ
آذربایجان و محمرّهٔ[6] طبرستان، و آن کسانی که به تناسخِ ارواح گویند، و حایطیانِ
معتزله و یزیدیانِ خوارج گویند: شریعتِ مسلمانی منسوخ گردد به پیغمبری که از
عجم بیرون بیاید[7]. و چون مِیْمُونیانِ خوارج که نکاحِ دختران روا دارند، و چون
کاملیّان که تکفیرِ صحابه کنند بدانکه علیّ مرتضی را بیعت نکردند، و تکفیر علیّ
مرتضی کنند بدانکه با ایشان حرب نکرد. و حُکم این گروهان که یاد کردیم حُکم
مرتدان باشد[8].

و دیگر گروهانی‌اند که از پیشِ اسلام بودند. چون گروهی که بُتِ مصوّر[9]
می‌پرستیدندی، و چون گروهانی[10] که سنگ همی پرستیدندی، و ایشان که فرعون
همی پرستیدندی، و چون گروهانی که مردی را همی پرستیدندی چُنانِ قومِ جمشید که
او را می‌پرستیدند، و آنان که نمرود بن کنعان را همی پرستیدندی[11]، و چون گروهی که
عادت ایشان آن بود که هر چیزی که به چشم ایشان نکوتر آید از صورتهای مختلف، آن
را همی پرستیدند و ایشان را حلولیان گویند[12]، و گروهی که آفتاب و ماهتاب را و
ستارگان را همی پرستیدندی مانند شَعْریٰ و جوزا و غیر آن، و چون گروهی که

۱. باد: برین ۲. باد: بیابیان ۳. باد: حاحان ۴. گن: ایشان از ۵. گن: حلوالیان
۶. باد: مجمره ۷. باد: بیرون آید ۸. باد: «و حکم این گروهان... باشد» ندارد
۹. باد: بُتی مصوّر ۱۰. باد: گروهی ۱۱. باد: + و ایشان را حلولیان گویند
۱۲. باد: «عادت ایشان... گویند» ندارد

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فریشتگان پرستند و ایشان را «بَناتُ الله» خوانند، و ایشان را که اندر صفت ایشان خدای تعالی همی گوید: «اِنَّ الَّذِینَ لاٰ یُومِنُونَ بِالآخِرَةِ لَیُسَمُّونَ اَلْمَلائِکَةَ تَسمِیَةَ الأُنثی»[1]. و چون گروهی که شیطان را همی پرستند، و چون گروهی که گاو را همی پرستند. و چون گروهانی که از پیش اسلام بودند ایشان را سوفسطائیان خوانند، حقایق چیزها انکار کنند. و چون گروهانی که ایشان را سَمَنیان خوانند نظر و استدلال انکار کنند و قِدَمِ عالم گویند.

و چون گروهی که ایشان را دهریان خوانند به قدم عالم گویند و صانع را انکار کنند.

و چون گروهی که ایشان را اصحابُ الهَیولیٰ خوانند به قِدَم اصلِ عالم گویند و به حدوث اَعراض اِقرار دهند.

و چون گروهی که ایشان را فلاسفه خوانند اقرار دهند که عالم را صانعی است قدیم، و گویند عالم نیز با وی قدیم است، صُنْع و صانع را، هردو را قدیم گویند. و این بودی مذهبِ ابن فلیس[2].

و چون گروهی از فلاسفه که ایشان گویند: چهار طبع قدیم است، و گویند چهار عنصر قدیم است: زمی[3] و آب و آتش و هوا.

و چون گروهی که این چهار را قدیم خوانند، و نیز افلاك و کواکب را قدیم خوانند، و گروهی ازیشان به طبیعت خامس گویند، و آن را نیز قدیم گویند.

و چون گروهی که ایشان را گَوْرکان[4] خوانند و ایشان چهار فریق‌اند: گروهی زُرْوانیان، و گروهی مستحبیان، و گروهی خُرَّم‌دینان، و گروهی قِرْمتیان. و ایشان همه از جملهٔ گَوْرکان[5] اند.

و چون گروهی که ایشان را صابیان خوانند و مذهبِ اصحابِ هیولی خوانند.

و چون گروهی که ایشان را بَراهَمَه خوانند پیغمبران را انکار کنند و به حدوثِ عالم و توحیدِ صانع گویند.

۱. النّجم (۵۳) ۲۷ ۲. باد: ابن قلیس ۳. باد: زمین ۴و۵. باد: گیرکان

و چون گروهانی که ایشان را جهودان گویند.

و گروهانی که ایشان را نَصاریٰ و سَامِرَه خوانند و مذاهبِ ایشان معروف است.

و چون گروهی که ایشان را ثَنَویان خوانند و ایشان سه گروه‌اند: مانویان[1] و دیصانیان‌اند و مرقونیان، که ایشان به نور و ظلمت گویند و خیر و شرّ و ضرّ و نفع ازان بینند. و جملهٔ این گروهان که ترا یاد کردیم کافران‌اند و حُکم ایشان اندر کفر مختلف باشد چنان‌که[2] اندر کتب فقه پیدا کرده، و حُکمِ جملهٔ آنکه یاد کردیم حُکمِ مرتدان باشد، والله أعلم.

[آیه ۱۵۴] ثُمَّ اٰتَیْنا مُوسَی اَلْکِتابَ تَماماً عَلَی اَلَّذِیَ اَحْسَنَ وَتَفْصِیلاً لِکُلِّ شَیْءٍ وَهُدًی وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ یُؤْمِنُونَ؛ انگاه عطا دادیم موسی را تورات، و آن تمامی نعمت بود[3] بر آن کسی که نیکو کرد آن را قبول و بیانی هر چیزی را از دین وی، و راهنمودی و رحمتی، تا مگر ایشان به قیامت و دیدارِ خدای ایمان آورند*

[آیه ۱۵۵] وَهٰذا کِتابٌ اَنْزَلْناهُ مُبارَکٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ؛ و این قرآن کتابی است که فرو فرستیدیم[4] آن را مبارك و نیکوییها اندر وی ثابت، متابعت کنید آن را، و بپرهیزید[5] از آنکه گویند، تا مگر بر شما رحمت کنند*

[آیه ۱۵۶] اَنْ تَقُولُوا اِنَّمٰا اُنْزِلَ اَلْکِتابُ عَلیٰ طٰائِفَتَیْنِ مِنْ قَبْلِنا وَاِنْ کُنّا عَنْ دِرٰاسَتِهِمْ لَغٰافِلِینَ؛ و بپرهیزید از آنکه گویند: خود فرو فرستیده‌اند[6] کتاب بر دو طایفه از پیش ما ـ یعنی جهودان ـ و خود بودیم ما از خواندن ایشان، ایشان را[7] غافلان*

[آیه ۱۵۷] اَوْ تَقُولُوا لَوْ اَنّا اُنْزِلَ عَلَیْنَا اَلْکِتابُ لَکُنّا اَهْدیٰ مِنْهُمْ فَقَدْ جٰاءَکُمْ بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَهُدًی وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ کَذَّبَ بِاٰیاتِ اَللهِ وَصَدَفَ عَنْها سَنَجْزِی اَلَّذِینَ یَصْدِفُونَ عَنْ اٰیاتِنا سُوءَ اَلْعَذابِ بِما کانُوا یَصْدِفُونَ؛ و بپرهیزید از آنکه

۱. باد: دیمانیان‌اند ۲. باد: «اندر کفر... چنانکه» ندارد ۳. باد: «نعمت بود» ندارد
۴. باد: فرستادیم ۵. باد: بپرهیزد ۶. باد: فرستاده‌اند ۷. باد: ازخواندن ایشان را

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گویند فرو فرستیدی[1] به ما کتابی، ما بودیمی راهْ یافته‌تر ازیشان، پس خود آمد به شما حجّتی ظاهر از خدای شما و بیانی و نعمتی بر مطیعان ـ یعنی قرآن ـ که بود ستمکارتر از آنکه تکذیب کند به حجّتهای خدای، و اعراض کرد از ان، زود بُوَد که جزا دهیم آن کسانی را که اعراض همی کنند از حجّتهای ما سختی عذاب بدان اعراضی که همی کنند*

[آیه ۱۵۸] هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلٰئِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ ءَايٰتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ ءَايٰتِ رَبِّكَ لاَ يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمٰنُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمٰنِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ؛ ای انتظار همی کنند مگر آنکه با ایشان[2] آید فریشتگان، تا جان ایشان فرا گیرد، یا بیاید به ایشان روز قیامت امر خدا، یا بیاید چیزی از علاماتِ خدای تو آن روز که بیاید برخی از علاماتِ خدای تو، سود ندارد تنی را ایمانِ وی که ایمان نیاورده باشد از پیشِ آن، و نه اندوخته باشد اندر حال ایمان خویش نیکویی، بگوی[3] یا محمّد ایشان را: چشم دارید که ما چشم همی داریم هلاك شما[4]*

و بدان که ابوهریره روایت کرده است از پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ که گفت: قیامت برنخیزد تا انگاه که آفتاب از مغرب برآید. پس چون برآید از مغرب، همه خلق ایمان آورند، آنست که خدای تعالی همی گوید: «لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ»[5] الآیة.

و روایت کرده است ابن عبّاس از پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ که وی گفت: چون آفتاب فرو شود، وی را بردارند و به آسمان هفتم برَند، همچنان رَوَد که پریدنِ فریشتگان باشد، وی را باز دارند اندر زیرِ عرش، پس دستوری خواهد تا وی را دستوری دهند تا برآید اهلِ دنیا را از سوی مشرق تا سوی مغرب. انگاه وی را دستوری

۱. باد: فرستادی ۲. باد: به ایشان ۳. باد: بگو ۴. باد: «هلاك شما» ندارد
۵. الانعام (۶) ۱۵۸

دهند و نورِ وی اندر پوشند، و وی فرو آید به یك یك[1] آسمان بزودی. چون به آسمان زیرین[2] رسد آن وقتِ صبح باشد که برآید و روز روشن گردد.

و همچنین باشد حالِ آفتاب و ماه، تا انگاه که اندر آید[3]، انگه آخر وقت توبه باشد و معصیتها بسیار[4] شود، و امرِ معروف برخیزد و مُنکَر بسیار شود و نهی از ان برخیزد.

پس چون چنین کنند آفتاب را حبس کنند زیرِ عرش، مقدارِ شبی. پس وی سجود کند و دستوری خواهد که از کجا برآید، جواب نیابد[5] و همچنان محبوس همی باشد تا انگاه که ماه نیز اندر وی رسد، و سجود کند با وی، و دستوری خواهند تا از کجا برآیند، جواب نیابند، و همچنین محبوس همی باشند تا[6] مقدارِ سه شب.

و شب دراز گردد بر اهلِ دنیا بدان سبب، و ندانند درازی آن شب، إلاّ گروهانی که شب بیدار باشند اندر زمین، و به عبادت مشغول باشند و اندران وقت ایشان اندکی باشند اندر هر شهری از شهرهای مسلمانان، و خوار باشند اندر میان مردمان.

یکی ازیشان بخسبد آن شب، همچندان که[7] همی خفتی هر شبی؛ انگاه برخیزد و دست و روی بشوید و به نمازگاه شود و وردِ خویش بکند، صبح برنیاید و شب را برجای خویش بیند[8]، و ستارگان را بیند با جای خود شده، چنان‌که اندر اوّلِ شب بودی، آن را انکار کند و از ان بترسد و اندیشد که مگر قرآن را سبکتر خوانده و یا نماز کوتهْتر کرده[9]، و یا پیش از وقت برخاسته است. پس به نمازگاه خود شود و نماز کند همچندان‌که دیگر شب می‌کردی[10]، انگاه فرا آسمان نگرد صبح نبیند و شب فرا جای خویش بیند، بیم وی بیفزاید با سرِ ورد شود و یکبار دیگر ورد بجای آورد، باز بنگرد

۱. باد: فرود آید یك یك ۲. باد: آسمان دنیا ۳. باد: درآید
۴. باد: معصیتهای بسیار ۵. باد: جواب نیاید ۶. باد: «تا» ندارد
۷. باد: همچنانکه ۸. باد: برجای بیند ۹. باد: کوتاهتر کرده است
۱۰. باد: شب کردی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ستارگان بر جای خویش بیند، بترسد ترسیدنی سخت. انگاه یکدیگر را بانگ کنند و آنچه اندر هر شهری باشند از مجتهدان اندر یك مسجد گِرْد آیند[1] و زاری همی کنند و زینهار[2] همی خواهند و بانگ همی کنند.

پس چون مقدارِ سه شب تمام برگردد[3] جبرئیل ـ علیه‌السَّلام ـ بیاید و آفتاب و ماه را گوید که خدای تعالی همی فرماید که با مغرب شوید و از انجا برآیید و شما را به نزدِ ما نور و روشنایی نه. ایشان بگریند از ان، و از بیم و هول روز قیامت، گریستنی که آن را بشنود حَمَلَهٔ عرش[4]. و فریشتگان[5] آسمان و زمین همه بگریند از بیم مرگ و قیامت.

پس ماه و آفتاب از مغرب برآیند و آن مجتهدان زمی[6] همی گریند و تضرّع کنند و آن‌که غافلان باشند اندر غفلت خویش باشند.

پس منادی برآید که ماه و آفتاب از مغرب برمی‌آید مردمان بنگرند و آفتاب و ماه را بینند سیاه شده[7] و ایشان را روشنایی نه، چنان‌که اندر وقت خسوف و کسوف باشد[8]. آنست که خدای تعالی همی گوید: «وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ»[9] و همی گوید: «إِذَا الشَّمسُ كُوِّرَتْ»[10]. و ایشان بالا همی گیرند چون دو اشتر، و اهل دنیا با ایشان همی نگرند و خروش همی کنند و زاری همی کنند[11] و مادران از کودکان مشغول گردند و دوستان از دوستان مشغول گردند[12] و هرکسی را اندوه تن خویش گیرد و بانگ و گریستن از میانِ ایشان برخیزد.

فأمّا آن که پارسایان باشند آن گریستن ایشان را سود دارد و آن ایشان را از عبادتی شمارند و اما آن که فاسقان باشند و فُجّار باشند گریستن ایشان را هیچ سود ندارد[13] و بریشان بدان سبب کبیره بنبیسند[14].

۱. باد: فراهم آیند ۲. باد: زینهار ۳. باد: تمام گردد ۴. باد: حملة‌العرش
۵. باد: فرشتگان ۶. باد: زمین ۷. باد: «سیاه شده» ندارد ۸. باد: وقتِ کسوف باشد
۹. القیامه (۷۵) ۹ ۱۰. تکویر (۸۱) ۱ ۱۱. باد: «و زاری همی کنند» ندارد
۱۲. باد: «و دوستان ... گردند» ندارد ۱۳. باد: گرستن ایشان سود ندارد
۱۴. باد: بنویسند

پس چون ماه و آفتاب به میانِ آسمان رسند جبرئیل ـ علیه‌السَّلام ـ بیاید و ایشان را با مغرب بَرَد و به مغرب فرو نَبَرَد ایشان را، ولیکن به باب توبه فرو برد.

عُمرِ خطّاب گفت: یا رسولَ‌الله! درِ توبه چه باشد؟ گفت: یارا! خدای تعالی درِ توبه بیافریده است از پیس مغرب دری، و آن را دو مصراع از زر و مرصّع به جواهر، میانِ این مصراع تا آن مصراع، چندان‌که[1] سواری زود براند یك سال. و آن در گشاده است از ان وقت که خدای تعالی خلق را بیافریده است[2] تا آن بامداد که آفتاب و ماه از مغرب برآیند و هیچ بنده از بندگان خدای ـ عزّ و جلّ ـ توبتی نصوح[3] نکرد از آن روز که خدای ـ عزّ و جلّ ـ آدم را آفریده است تا آن روز که نه توبه بدان در اندر شود؛ آن وقت آن را به فرمان خدای ـ عزّ و جلّ ـ بردارند.

و معاذ بن جَبَل گفت: یا نَبِیَّ‌الله توبهٔ نصوح کدام باشد؟ گفت: آنکه پشیمانی خُورَد وَر گناه[4]، و عذر خواهد از ان فرا خدای عزّ و جلّ، و هرگز با سرِ آن گناه نشود[5]. چنان‌که شیر از پُستانِ گوسفند بیاید و بازِ پستان[6] نشود.

پیغمبر ـ صلعم ـ گفت: انگاه جبرئیل ـ علیه‌السَّلام ـ ایشان را به درِ توبه فُرو بَرَد و درِ توبه فرا کند و هردو در فراهم شود. چنان‌که گویی که یکی بوده است و هرگز میانِ ایشان هیچ فُرْجَت نبوده است.

چون درِ توبه ببستند، فرا نپذیرند از هیچ‌کس، و ندارد او را هیچ سود به هر نیکویی[7] که کند ولیکن کسی که نیکوکار بوده باشد کارِ وی بر آنکه از پیش رفته باشد همی رانند. آنست که خدای ـ عزّ و جلّ ـ همی گوید: «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَايَنفَعُ نَفْساً إِيمانُها»[8] الآیة.

أُبَیّ بن کَعْب گفت: یا رسول‌الله! چون باشد حال آفتاب و ماه، و چون باشد حال مردمان با دنیا؟ پس از ان گفتا که آفتاب[9] و ماه را نور اندر پوشند[10] و از مطلع

۱. باد: چنانکه ۲. باد: آفریدست ۳. باد: توبهٔ نصوح ۴. باد: بر گناه
۵. باد: و با سرِ آن نشود ۶. باد: باز به پستان ۷. باد: نیکوئی ۸. الانعام(۶)۱۵۸
۹. باد: گفتا آفتاب ۱۰. باد: تو و آدر پوشند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

همی برآیند و به مغرب همی فرو شوند. چنان‌که از پیش بودی. و اما مردمان با سرِ دنیا شوند و بنایها[1] همی کنند و درختها همی کارند و جویها همی رانند و سخت حریص باشند بر آن.

و امّا دنیا چنان باشد که اگر کسی را اسب کره‌ای بزاید هنوز برننشسته باشد که قیامت برخاسته باشد. آن بُوَد مدّت میانِ آنکه آفتاب از مغرب برآید و میانِ آنکه اندر صُور دَمَند.

و بدان که البَرّاء بن عازب و حُذَیفة بن اُسَید گفتند: ما اندر باب قیامت مذاکرت همی کردیم[2]، پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ پدید آمد، گفت[3]: چه همی گویید؟ گفتیم که مذاکرات همی کنیم اندر بابِ قیامت. پیغامبر ـ صلّی‌الله علیه ـ گفت که[4] قیامت برنخیزد تا انگاه که ببینند از پیشِ آن ده نشان: دخان، و دابّةُ الأرض، و خسفی به مشرق، و خسفی به مغرب، و خسفی به جزیرهٔ عرب، و دجّال، و یأجوج و مأجوج، و آتشی که بیرون آید از زبر[5] عَدَنْ، و فرو آمدن عیسی ـ علیه‌السّلام ـ و برآمدنِ آفتاب از مغرب.

و گفته‌اند که این علامتها از پسِ یکدیگر آید سال تا سال. و حکمت اندران که آفتاب از مغرب برآید آنست که ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ گفت نمرود را: «فَأْتِ بِها مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ»[6] و تا ملحدان و منجّمان که آن را انکار کنند آن را ببینند و اقرار دهند که آفتاب خلقی است از جملهٔ خلقان[7] خداوند ـ سبحانه و تعالی ـ از هرکجا که خواهد آن را برآورد. و پس ازین گفت[8]:

[آیه ۱۵۹] إِنَّ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَکانُوا شِیَعاً لَسْتَ مِنْهُمْ فِی شَیْءٍ إِنَّما أَمْرُهُمْ إِلَی اللهِ ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ بِما کانُوا یَفْعَلُونَ؛ بدرستی آن کسانی که پراکنده بکردند دین خویش، و به چندین گروه گردیدند تو نَه اِی ازیشان در هیچ چیز، خود کار ایشان با خدای

۱. باد: گناهان ۲. باد: اندر باب مذاکرت همی کردیم اندرقیامت ۳. باد: پیغمبر گفت
۴. باد: «چه همی... که» ندارد ۵. باد: از بر. شاید: بئر عدن ۶. البقره (۲) ۲۵۸
۷. باد: خلقهای ۸. باد: گفت + قوله تعالی

بُوَد، انگاه خبر دهد ایشان را بدانچه همی کردند*

پیغمبر ـ صلعم ـ گفت: جهودان به هفتاد و یك فرقه[1] بپراکندند، و ترسایان[2] به هفتاد و دو فرقه بپراکندند، و امّت من به هفتاد و سه بپراکنند، و همه اندر دوزخ شوند مگر یکی. گفتند: یا رسول‌الله! آن کدام است که رستگاری یابد؟ گفتا آن‌که من و اصحابان من[3] بر آنیم.

و اندر روایتی دیگر آمده است که وی را گفتند: ناجی کدام است؟ گفتا: جماعت. پس خدای ـ عزّ و جلّ ـ پدید کرد ثوابِ آن کسی که دین را مفارق نگردد و نگه دارد و توحید[4] بجای آرد، و گفت:

[آیه ۱۶۰] مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَمَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَةِ فَلا یُجْزی إِلاَّ مِثْلَها وَهُمْ لا یُظْلَمُونَ؛ هر که بیارد حَسَنَتی، وی را ده چندان جزا دهیم و هرکسی که بیارد بدیی، جزا ندهند وی را مگر همچندان[5]، و به ایشان ظلم نکنند*

و سفیان الثّوری گوید: چون این آیت فرود آمد پیغمبر ـ صلعم ـ گفت: یا ربّ بیفزای؛ خدای ـ عزّ و جلّ ـ فرو فرستید[6]: «مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ»[7]. مَثَلِ آن کسانی که مال نفقه کنند اندر سبیلِ خدای تعالی چون مَثَلِ کسی باشد که از یك دانهٔ جو وی را هفت خوشه برآریم[8] اندر هر خوشه صد دانه. پیغمبر ـ صلعم ـ گفت: یاربّ بیفزای اُمّتِ مرا، خدای ـ عزّ و جلّ ـ فرو فرستید[9]: «مَنْ ذا الَّذِی یُقْرِضُ اللهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً کَثِیرَةً»[10]. پیغمبر ـ صلعم ـ گفت: یا ربّ بیفزای، خدای عزّ و جلّ فرو

۱. باد: فرقت ۲. باد: ترسایان ۳. باد: اصحاب من ۴. باد: دین را مفارق نکردوتوحید
۵. باد: همچنان ۶. باد: فرستاد ۷. البقره(۲)۲۶۱ ۸. باد: خوشه باشد
۹. باد: فرستاد ۱۰. البقره (۲) ۲۴۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فرستید: «إِنَّما يُوَفَّى اَلصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ»[1].

پس خدای تعالی گفت: بگوی[2] یا محمّد آن کسانی را که برگردیده‌اند از توحید، و گرفته‌اند راههای مختلف و گفت:

[آیه ۱۶۱] قُلْ إِنَّنِي هَدٰنِي رَبِّي إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِيناً قِيَماً مِلَّةَ إِبْرٰهِيمَ حَنِيفاً وَمٰا كٰانَ مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ؛ بگوی[3] یا محمّد که مرا راه نموده است خدای من بر راه[4] راست، دین اسلام دینی است راست ایستاده، ملّت ابراهیم برگردیده از شرك، و نبود ابراهیم از جملهٔ مشرکان[5]*

[آیه ۱۶۲] قُلْ إِنَّ صَلاٰتِي وَنُسُكِي وَمَحْيٰايَ وَمَمٰاتِي لِلّٰهِ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ؛ بگوی ای محمّد که نمازِ من و حجّ من و زندگانیِ من و مرگِ من همه خدای راست[6] خدایی که پروردگار خلقان است*

[آیه ۱۶۳] لاٰ شَرِيكَ لَهُ وَبِذٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ اَلْمُسْلِمِينَ؛ همتا نیست وی را، و بدین دین فرموده‌اند مرا، و من اوّل مسلمانانم ازین امّت*

[آیه ۱۶۴] قُلْ أَغَيْرَ اَللّٰهِ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلاٰ تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلاّٰ عَلَيْهٰا وَلاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرىٰ ثُمَّ إِلىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ؛ بگوی یا محمّد که جز از خدای تعالی نجویم[7] خداوندی را، و وی خداوند هر چیزهاست، و نه اندوزد هیچ تن گناهی مگر بر خویشتن، و برمگیرد تنی[8] ـ یعنی هرکس بر گناه[9] خویش گیرند بار دیگری ـ پس با خدای شما بود بازگشت شما، خبر دهد شما را بدانچه اندران خلاف همی کردید*

[آیه ۱۶۵] وَهُوَ اَلَّذِي جَعَلَكُمْ خَلاٰئِفَ اَلْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجٰاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مٰا آتٰاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ اَلْعِقٰابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ؛ و وَیست آن که کرده است شما را خلیفهٔ زمین، یعنی امّتان پیشین تا هلاك کرده و زمین شما را داده و برداشته بکرده است[10] برخی از زیرِ برخی به درجتهای بسیار، تا اختیار کند

۱. الزّمر (۳۹)۱۰ ۲و۳. باد: بگو ۴. باد: به راه ۵. باد: و نبود از مشرکان ۶. باد: «که
۷. باد: جویم ۸. باد: «تنی» ندارد ۹. باد: به گناه ۱۰. باد: «بکرده است» ندارد

شما را اندر آنچه شما را داده است ـ یعنی که پدید آرد[1] بریشان آنچه معلوم وَیست از تُوانگری و درویشی ـ که خدای تو زودْ عقاب است آن را که خواسته باشد از دشمنان، و وی آمرزگار است و رحیم با اولیای خویش[2]*

و از خواصِ این سورت آنست که ابتداء این سورت به حمد کرده است و خَتْمَش به مغفرت و رحمت، چنانچه سورة المؤمنین را ابتدا به فلاح کرد و ختمش به مغفرت. وبالله التوفیق[3].

۱. باد: بد ندارد ۲. باد: «با اولیای خویش» ندارد ۳. باد: «و بالله التوفیق» ندارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سورة الأعراف

مائتان و ستّ آيات مكيّه

این سوره به مکه فرود آمده است[1] و جملهٔ آیاتهاش[2] دویست و شش است اندر عدد حجازی و کوفی، و پنج اندر عدد بصری و شامی. وکلماتش سه هزار و هشتصد و بیست و پنج است. و حروفش سیزده هزار وهشتصد وهفتاد وهفت است.

و روایت کند اُبیّ بن کعب از پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ که وی گفت: هر که سورهٔ اعراف برخواند خدای تعالی میانِ وی و ابلیس ستری کند، و آدم ـ علیه‌السّلام ـ روز قیامت شفیع بُوَد[3] وی را.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

[به نام خداوند مهربان بخشاینده[4].]

[آیات ۱ و ۲] الٓمٓصٓ * كِتَٰبٌ أُنزِلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُن فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِتُنذِرَ بِهِۦ وَذِكْرَىٰ

۱. باد: این سورت مکّی است ۲. باد: آیتهاش ۳. باد: شفیع گردد ۴. گن: ترجمهٔ بسمله راندارد

لِلْمُؤْمِنِينَ؛ [منم خدای صادق اندر وعده[1]]* این کتاب فرو فرستیده آمد[2] به تو یا محمّد، مبادا اندر دل تو تنگیی از ان، تا بترسانی بدان خلقان را، و پندی است مؤمنان را*

[آیه ۳] ٱتَّبِعُوا مَآ أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ؛ و بگوی[3] ایشان را متابعت کنید آنچه فرو فرستیده‌اند[4] به شما از خدای شما، و متابعت مکنید از دونِ خدای یاران دیگر را، و اندکی[5] بود نپذیرفتن شما*

[آیه ۴] وَكَم مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَٰهَا فَجَآءَهَا بَأْسُنَا بَيَٰتًا أَوْهُمْ قَآئِلُونَ؛ و چند بوده است از شهرها که ما هلاك کردیم آن را به عذاب که بیامد[6] با ایشان[7] عذاب ما به شب یا روز اندر حال قیلولهٔ ایشان*

[آیه ۵] فَمَا كَانَ دَعْوَىٰهُمْ إِذْ جَآءَهُم بَأْسُنَآ إِلَّآ أَن قَالُوٓا إِنَّا كُنَّا ظَٰلِمِينَ؛ پس نبود گفتار ایشان و دعای ایشان انگاه که آمد بدیشان عذاب ما، مگر آنکه گفتند: ما بودیم ستمکاران*

[آیه ۶] فَلَنَسْـَٔلَنَّ ٱلَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْـَٔلَنَّ ٱلْمُرْسَلِينَ؛ پس ما خود بپرسیم امّتان را تا چون اجابت کردند رسولان را، و خود بپرسیم رسولان را تا چون رسانیدند رسالت ما*

[آیه ۷] فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَآئِبِينَ؛ پس خبر دهیم ایشان را بدانکه ما را علم است بر آن، و نبودیم از دانستن آن غایب ـ یعنی از دانستن حال رسولان و امّتان*

[آیه ۸] وَٱلْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ ٱلْحَقُّ فَمَن ثَقُلَتْ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُولَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ؛ و وزن آن روز به عدل باشد، هر که گران گردد ترازوی نیکوییهای وی، ایشان باشند رستگاران*

[آیه ۹] وَمَنْ خَفَّتْ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُولَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓا أَنفُسَهُم بِمَا كَانُوا بِـَٔايَٰتِنَا

۱. باد: ترجمهٔ فارسی آیهٔ یکم را ندارد ۲. باد: فرستاده آید ۳. باد: بگو
۴. باد: فرستاده‌اند ۵. باد: دیگر را اندکی ۶. باد: عذاب بیامد ۷. باد: بدیشان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

يَظْلِمُونَ؛ و هرکه سبك گردد ترازوهای نیکویی وی، ایشان باشند آن کسانی که زیان کرده باشند تن خویشتن را[1] به آنچه همی کردند از انکار حجّتهای ما*

و بدان که حقیقتِ وزن اندر قیامت آن بُوَد که[2] خدای تعالی بفرماید روز قیامت ترازویی که آن را دو کفه باشد و زَوانه[3]. و بدان بسنجند صحیفهٔ حسنات و سیّئات. هرکه حسنات وی سبك گردد نشان[4] هلاك وی بُوَد، و هر که جانب حسنات وی گران آید نشان نجات وی بود.

حُذَیفه گوید که صاحب‌الموازین روز قیامت جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ باشد، وی را گویند: یا جبرئیل! بسنج کارهای ایشان، و باز ده حقِّ هرکسی با اوی[5].

و آنجا زر و سیم نباشد اگر ظالم را حسنات باشد، آن حسنات وی فرا گیرند و فرا مظلوم دهند، و اگر وی را حسنات نباشد سیّئات خصمان فرا گیرند و بر وی نهند تا بر وی بار بسیار گردد چندِ کوهها. و میزان را جمع کرده است و مراد بدان جمع اعمال است که بدان بسنجد.

و فایدهٔ بسختن[6] اعمال آن بُوَد که بندگان بحقیقت بدانند اهل شقاوت را از[7] اهل سعادت، هرچند خدای ـ عزّ و جلّ ـ می‌داند حقیقتِ آن.

و نیز حجّت باشد به بندگان، چنان‌که خداوند گفت: «انّا کنّا نستنسخ ما کنتم تعملون[8].» و خدای تعالی عالم بود بدان، ولیکن آن کتاب از بهرِ حجّت باشد بر بندگان.

[آیه ۱۰] وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي ٱلْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلاً مَا تَشْكُرُونَ؛ و خود[9] شما را مُلکتِ زمی[10] دادیم و قرارگاه شما زمی ساختیم[11] و کردیم شما را

۱. باد: خویش را ۲. باد: اندر قیامت که ۳. باد: زقانه ۴. باد: «نشان» ندارد
۵. باد: با وی ۶. باد: بسنجیدن ۷. باد: «از» ندارد ۸. جاثیه (۴۵) ۲۹
۹. باد: خود ۱۰. باد: زمین ۱۱. باد: زمین ساخت

اندر زمی[1] اسباب زندگانی چون مأکول و مشروب و ملبوس[2]، اندکی شکر کنید شما*

[آیه ۱۱] وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوٓا إِلَّآ إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ ٱلسَّاجِدِينَ؛ و خود بیافریدیم شما را اندر رحم مادر[3]، انگاه صورت کردیم وی را از گل، پس گفتیم فریشتگان را: سجود کنید آدم را، سجود کردند مگر ابلیس نبود از جملهٔ ساجدان*

[آیه ۱۲] قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ؛ گفت خدای: چه باز داشت ترا که سجود نکردی ـ و گفته‌اند[4] انگاه که من فرمودم ترا ـ گفت ابلیس: من بهترم از وی ـ یعنی آدم ـ مرا آفریده‌ای از آتش، و آفریده‌ای وی را از گل ـ و آتش فاضل‌تر و روشن‌تر از گل ـ*

و آن غلط بود از وی، که سکینت و وقار در گل باشد، و خفّت و تپش[5] اندر آتش. و آتش را فرا خاك محتاج است که وی را از جای چاره نیست، و خاك از آتش مستغنی است. و اندر بهشت خاکی باشد از مشك، و هیچ آتشی نباشد اندر بهشت.

[آیه ۱۳] قَالَ فَٱهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَٱخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ ٱلصَّاغِرِينَ؛ گفت: فرو شو به زمین[6] از بهشت که نیست ترا که تکبّر کنی اندر بهشت، و مخالفت کنی خدای را، بیرون شو که تویی از خواران*

[آیات ۱۵-۱۴] قَالَ أَنظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ * قَالَ إِنَّكَ مِنَ ٱلْمُنظَرِينَ؛ گفت ابلیس: مرا مهلت ده تا آن روز که ایشان را برانگیزی از گور * خدای گفت: تو از جملهٔ مهلت‌دادگانی[7]*

۱. باد: زمین ۲. باد: مأکول و ملبوس ۳. باد: «اندر رحم مادر» ندارد
۴. باد: گفته آمد ۵. باد: طیش ۶. باد: فرو اندر زمین شو ۷. باد: منتظرانی

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

[آیه۱۶] قَالَ فَبِمَآ اَغْوَيْتَنِي لَاَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ؛ گفت ابلیس : پس بدانکه[1] مرا بیراه کردی بنشستم ایشان را بدان راه راست ـ یعنی طریق اسلام*

[آیه۱۷] ثُمَّ لَاٰتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ اَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ اَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَآئِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ اَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ؛ انگاه به ایشان آیم از پیش ایشان، و ایشان را گویم: بهشت نیست و دوزخ نیست و قیامت نیست از پیش ایشان ـ یعنی دنیا بریشان آراسته کنم و از درویشی بترسانم ـ و از راست ایشان ـ یعنی از نیکی ـ بازدارم، و از چپ ایشان ـ یعنی ایشان را به بدی خوانم ـ و نیاوی[2] تو بیشتری[3] ایشان شاکر ـ یعنی موحّد[4]*

[آیه۱۸] قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْؤُمًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَاَمْلَاَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ اَجْمَعِينَ؛ خدای گفت ابلیس را: بیرون شو از بهشت نکوهیده و معیوب به شرك و مخالفت، رانده از رحمت خدای، خود[5] هر که متابعت کند ترا ازیشان ـ یعنی بنی‌آدم ـ پُر برآرم دوزخ را از شما[6] همگان*

[آیه۱۹] وَيَا اٰدَمُ اسْكُنْ اَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ؛ و یا آدم بیارام تو با جفت خویش[7] اندر بهشت، و بخورید از آنجا که خواهید و نزدیکی مکنید با این درخت که انگاه باشید از بیدادگران ـ یعنی از عاصیان*

[آیه۲۰] فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُرِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءَتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهٰكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ اِلَّا اَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ اَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ؛ پس وسوسه کرد ایشان را ابلیس تا پیدا کند ایشان را آنچه پوشیده گرداند ازیشان از عورتهای ایشان، و گفت ابلیس اندر حال وسوسه کردن که[8] نهی نکرد شما را

۱. باد: بر آنکه ۲. باد: نیابی ۳. باد: بیشترین ۴. باد: موجد
۵. باد: «خدای، خود» ندارد ۶. باد: دوزخ از شما ۷. باد: تو و جفت تو
۸. باد: «که» ندارد

خدای شما ازین درخت ـ یعنی گندم ـ الّا از بهرِ آنکه اگر بخورید بباشید[1] دو فریشته، یا باشید از آن کسان که جاودان باشند و نمیرند*

[آیه۲۱] وَقَاسَمَهُمَآ اِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ؛ و سوگند یاد کرد با ایشان که من شما را از جملهٔ ناصحانم*

قتاده گوید: سوگند خورد ایشان را به خدا تا ایشان را بفریفت. و مؤمن را به خدا بتوان[2] فریفت.

و پیغامبر[3] گفت: مؤمن عزیز[4] و کریم باشد و فاجر فریبنده[5] و لئیم باشد.

[آیه۲۲] فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادٰيهُمَا رَبُّهُمَآ اَلَمْ اَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَاَقُلْ لَكُمَآ اِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ؛ ایشان را به باطلی، پس چون بچشیدند آن درخت، پیدا شد ایشان را عورتهای یکدیگر که جامه ازیشان فرو ریخت تا عورت یکدیگر بدیدند، و ایشان فرا ایستیدند[6]، و برهم می‌دوختند بر خویشتن از برگ بهشت ـ از برگ انجیر ـ تا جامه گشت، و ندا کرد ایشان را خداوند ایشان: ای نه نهی کرده بودم شمارا از ان درخت، و گفتم شما را که شیطان شما را دشمنی است ظاهر*

محمّد بن قیس گوید که خدای آدم را گفت: یا آدم! چرا خوردی از ان، و من ترا از ان نهی کرده بودم؟ گفت: ای بار خدای مرا حوّا داد.

حوّا را گفت: چرا دادی؟ گفت: مرا ابلیس فرمود. خدای تعالی با حوّا گفت: یا حوّا[7] جزای تو آنست که هر ماهی اثرِ خون تو پیدا شود. و با تو که ماری، باز استدیم دست و پای تو تا بر[8] شکم همی روی، و هر که ترا بیند سَرَت بکوبد.

۱. باد: باشید ۲. گن: نتوان ۳. باد: پیغمبر ۴. باد: عزّ
۵. باد: و بفریبانید ۶. باد: فرو ایستادند ۷. باد: «یا حوّا» ندارد ۸. باد: تو بر

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

و اما تو یا ابلیس[1] ملعون رانده باشی از رحمت خدای.

و ابن عبّاس گوید که خدای تعالی آدم را گفت: این همه نعمت بهشت ترا مباح بکرده بودم، چرا گردیدی گردِ این درخت؟ گفت: ندانستم که کسی به تو سوگند خورد به دروغ. خدای ـ عزّ و جلّ ـ گفت: به عزّتِ من که ترا فرو آورم اندر زمین، انگاه نبوَد عیش تو آنجا الاّ به دشخواری[2] و سختی.

چون وی را به زمین آورد، وی را صفت آهن بیاموخت و وی را بر دیگری فرمود. پس آدم ـ علیه‌السّلام ـ کشت[3] کرد و آب داد و بدرود و نرم کرد و به باد برداد، انگاه آس کرد، انگاه خمیر کرد، انگاه نان پخت، انگاه بخورد، انگاه ببود اندر تن وی آنچه نبود. پس خدای ـ عزّ و جلّ ـ ایشان را ندا کرد و با ایشان عتاب کرد و گفت[4]:

[آیه۲۳] قَالاَ رَبَّنَا ظَلَمْنَآ اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛

گفتند: ای پروردگارِ ما، ما ستم کردیم بر تنِ خویش، و اگر بَنیامرزی[5] ما را و رحمت نکنی ما را، ما باشیم از هالکان*

[آیه۲۴] قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ اِلَى حِينٍ؛

گفت: فرو زمین شوید برخی از شما برخی را دشمن، و شما راست اندر زمین قرارگاهی[6] و منفعتی تا وقتی ـ یعنی تا قیامت[7]*

[آیه۲۵] قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ؛ گفت: اندر زمی[8] باشد زندگانی شما، و اندر زمی[9] باشد مرگ شما، و از ان زمین بیرون آورند شما را*

[آیه۲۶] يَا بَنِي آدَمَ قَدْ اَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاساً يُوَارِي سَوْءَاتِكُمْ وَرِيشاً وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ؛ ای پسران آدم فرو فرستیدیم[10] ما بر شما لباسی که بپوشد عورتهای شما و مالی ظاهر و لباس پرهیزیدن از دشمن

۱. گن: ابلیس + خود ۲. باد: دشواری ۳. باد: «آدم علیه‌السّلام» ندارد
۴. باد: + قوله تعالی ۵. باد: نه آمرزی ۶. باد: قرارگاه ۷. باد: یعنی قیامت
۸. باد: زمین ۹. باد: اندران ۱۰. باد: فرستادیم

چون مِغْفر[1] و آنچه بدان ماند[2]، ـ و گروهی گفتند: ترسیدن از خدا ـ آن بهتر است، آن از جملهٔ آیتهای خدای تعالی است[3]، تا مگر ایشان با یاد آورند[4] نعمتهای خدای تعالی*

[آیه۲۷] يَا بَنِي آدَمَ لاَ يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَآ اَخْرَجَ اَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَاتِهِمَآ اِنَّهُ يَرِيكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لاَ تَرَوْنَهُمْ اِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ اَوْلِيَآءَ لِلَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ؛ ای شما که فرزندان آدم‌اید فتنه مکناد شما را شیطان، چنان‌که بیرون کرد پدر و مادر شما را از بهشت، و همی بکشید ازیشان لباس ایشان، تا فرا ایشان نماید عورتهای ایشان، که شیطان همی بیند شما را، او و اتباع او، از آنجا که شما ایشان را نبینید، ما کرده‌ایم دیوان را یارانِ آن کسانی را که ایمان نیارند*

[آیه۲۸] وَاِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَآ اٰبَآءَنَا وَاللهُ اَمَرَنَا بِهَا قُلْ اِنَّ اللهَ لاَ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَآءِ اَتَقُولُونَ عَلَى اللهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ؛ و چون فاحشه کنند ـ یعنی طواف کنند برهنه ـ گویند یافتیم بر آن پدران خویش را، و خدای فرموده است ما را بدان، بگوی[5] ای محمّد که خدای تعالی نفرماید به خصلتی فاحش، ای همی گویید بر خدای تعالی آنچه ندانید*

[آیه۲۹] قُلْ اَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَاَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَاَكُمْ تَعُودُونَ؛ بگو ای محمّد! فرمود خدای من به عدل، و روی به خدای[6] آورید به اخلاص[7] نزدیك هر نمازی که کنید و بخوانید وی را بر آن حال که خالص کرده باشید وی را دین، چنان‌که ابتدا کرد شما را، چنان‌که دانست بازگردید با حکم آن که دانست[8]*

[آیه۳۰] فَرِيقاً هَدَى وَفَرِيقاً حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلاَلَةُ اِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ اَوْلِيَآءَ مِنْ

۱. باد: مغفرت ۲. باد: «و آنچه بدان ماند» ندارد ۳. باد: «است» ندارد
۴. باد: یاد آرند ۵. باد: بگو ۶. باد: و به خدای ۷. باد: رویهای شما اخلاص
۸. باد: آن دانست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دُونِ ٱللهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ؛ گروهی را راه نمود و گروهی را ثابت شد ایشان را بیراهی که ایشان فرا گرفتند شیاطین را خدایانی از دونِ خدای تعالی، و همی پندارند که ایشان راه یابندگان[1] اند*

و بدان که عادتِ بنی عامر آن بودی[2] که طواف کردندی مردان برهنه به روز و زنان به شب، و اگر کسی ازیشان جامه در پوشیدی اندر حال[3] طواف، وی را بزدندی و جامه از وی بکندندی، و اندر روزگارِ حجّ هیچیز نخوردندی مگر مقدارِ قُوتی گوش[4] بخوردندی، این آیت فرود آمد:

[آیه ۳۱] يَا بَنِيٓ ءَادَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَٱشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوٓا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلْمُسْرِفِينَ؛ ای پسران آدم! فرا گیرید زینت خویش ـ یعنی جامهٔ خویش به مقدار ستر[5] و عورت ـ به نزدیك هر مسجد که باشید، و بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید که خدای تعالی دوست ندارد مسرفان را*

و اندر حکایتها آمده است از هارون الرشید که وی را طبیبی بود ترسا، سخت استاد و ماهر، علی بن الحسین واقد را گفت که اندر کتاب شما هیچ چیز از طب نیست؟ علی جواب داد که خدای ـ عزّ و جلّ ـ جملهٔ طب ما را جمع کرده است اندر نیم آیت، و این آیت را برخواند: «كُلُوا وَٱشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا»[6].

پس آن[7] ترسا گفت: از رسول شما هیچیز[8] از طب روایت نکنند. علی گفت: پیغمبر ما ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ جملهٔ طب جمع کرده است اندر لفظی چند، و آن آنست که گفته است: «المعدة بيت الدّاء.» معده خانهٔ بیماریهاست، «والحمية رأس كلّ دواءٍ» و احتراز کردن از خوردنی و آنچه بدان ماند سرِ همه داروهاست.

۱. باد: راه یافتگان ۲. باد: بود ۳. باد: درحال ۴. باد: گوشت
۵. باد: جامهٔ خود مقدار ستر ۶. الاعراف (۷) ۳۱ ۷. باد: «پس آن» ندارد
۸. باد: هیچ چیز

«واعط كلّ ذی بدن ما عوّدته» و فرا ده خداوند هر تنی را زانچه[1] وی را عادت کرده باشی[2]. پس ترسا گفت: کتاب شما و رسول شما هیچ طب باز نگذاشته است[3] جالینوس را.

و بدان که پیغمبرِ خدای ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفته است: «كل وَ أنت تشتهی وَامسك وَأنت تشتهی.» یعنی بخور آنکه ترا آرزو کند و دست بازدار از خوردن، نه چنان‌که ترا آرزو همی کند[4].

و هرچه اندر باب حمیّت و ریاضت و حفظ صحّت بکار باید[5] اندرین یك سخن مجموع است و هر که بر این عادت رود از بیماریها سلامت یابود[6].

و بدان که مفسّران گفتند که: گروهی بودندی که چون حج کردندی و عمره کردندی گوسپند[7] بر خویشتن حرام کردندی، و هرچه از وی بیرون آید از شیر و روغن و گوشت و غیره. پس خدای ـ عزّ و جلّ فرو فرستید[8] و گفت[9]:

[آیه ۳۲] قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللهِ ٱلَّتِيٓ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَٱلطَّيِّبَاتِ مِنَ ٱلرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلْءَايَٰتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ؛ بگوی[10] ای محمّد که[11] حرام بکرده است زینت خدای تعالی، آنکه بیرون آورده است خدای بندگان خویش را و حلالها از روزی، بگوی آن کسانی راست که ایمان آورده باشند اندر[12] زندگانی دنیا خالص ایشان را روز قیامت، همچنان مبیّن بکنیم حجّتها گروهانی را که[13] دانند*

[آیه ۳۳] قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ ٱلْفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَٱلْإِثْمَ وَٱلْبَغْيَ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِٱللهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَٰنًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى ٱللهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ بگوی[14] ای محمّد که خود حرام بکرده است[15] خدای من فواحش را آنچه ظاهر بود از آن، چون طواف برهنه کردن[16]، و آنچه نهان بود چون زنا و

۱. باد: هر تنی آنچه ۲. باد: عادت کرده ۳. باد: باز نگذاشته ۴. باد: آرزوکند
۵. باد: بکار آید ۶. باد: یابد ۷. باد: گوسفند ۸. باد: فرو فرستاد
۹. باد: «و گفت» ندارد ۱۰. باد: بگو ۱۱. باد: «که» ندارد ۱۲. باد: در
۱۳. باد: گروهی که ۱۴. باد: بگو ۱۵. باد: کرده است ۱۶. باد: + از آن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

معصیت و ظلم و کبر به ناحق، و شرك آوردن به خدای، آن چیزی را که خدای اندران فرو نفرستیده[1] است حجّتی، و آنچه همی گویید بر خدای و لباس و طعام و آنچه بدان ماند اندر تحریم انعام*

[آیه۳۴] وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ؛ و هر گروهی را اجلی است مرگ را و عقاب را، چون اندریشان[2] رسد بیاید اجل ایشان، باز پس نتوانند شد یك ساعت، و فرا پیش نتوانند شد یك ساعت[3]*

[آیه۳۵] يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَىٰ وَأَصْلَحَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ؛ مقاتل گوید: ای مشرکان عرب اگر به شما آید رسولانی از شما ـ یعنی محمّد ـ برخوانند بر شما کتاب من، پس هر که بپرهیزد و به اصلاح آرد عمل خویش، نبود هیچ بیم بریشان، و نه ایشان اندوهمند گردند[4].*

[آیه۳۶] وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛ و آن کسانی که دروغ گویند[5] به حجّتهای ما، و تکبّر کنند از ان، ایشان‌اند اهل دوزخ، ایشان‌اند اندر آتش[6] جاودان*

[آیه۳۷] فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَٰئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ؛ کیست ستمکارتر[7] از ان کسی که دروغ سازد بر خدای تعالی دروغی، یا تکذیب کند به آیتهای خدای تعالی، ایشان اند که فرا ایشان رسد بَرْخِ ایشان از کتاب ـ یعنی لوح محفوظ ـ هرچه ایشان را نبشته‌اند[8] چون احوالهای دنیا و عقوبت آخرت[9]، تا انگاه که با ایشان آید رسولان ما، قبض کنند روح ایشان،

۱. باد: نفرستاده ۲. باد: به ایشان ۳. باد: «یك ساعت» ندارد
۴. باد: اندوهگین شوند ۵. باد: تکذیب کنند ۶. باد: ایشان اندر آتش
۷. باد: ستم‌کننده‌تر ۸. باد: نوشته‌اند ۹. باد: «آخرت» ندارد

گویند فرا ایشان: کجاست آنکه شما بودید همی خواندید از دونِ خدای تعالی؟ گویند: گم شدند از ما، و اقرار دادند بر تنهای خویش که ایشان بودند کافران*

[آیه۳۸] قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعاً قَالَتْ أُخْرَيٰهُمْ لِأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَاباً ضِعْفاً مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلَٰكِنْ لاَ تَعْلَمُونَ؛ خدای گوید ایشان را روز قیامت: اندر شوید اندر میان امّتانی که گذشته‌اند از پیش شما از پری و آدمی اندر دوزخ، هرگاه که اندر دوزخ شود جماعتی ازیشان[1]، لعنت کند همدین خویش را چون جهود و ترسا و رؤسای ایشان، تا انگاه که فراهم رسند اندر دوزخ همگنان[2]، گویند اتباع ایشان و بازپسین ایشان سرانِ ایشان را که[3] پیشتر اندر دوزخ کنند، ای بار خدای ما ایشان ما را بیراه کردند، بده ایشان را عذابی مضاعف از دوزخ. گفت همه را عذاب[4] مضاعف خواهد بود ولیکن همی ندانید تا که همی بینید[5]*

[آیه۳۹] وَقَالَتْ أُولَاهُمْ لِأُخْرَيٰهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ؛ و گفتند سرانِ ایشان اتباع ایشان را: نبود شما را بر ما هیچ فضلی، یکی آنِ شما بود و یکی آنِ ما، بچشید عذاب بدانچه همی کردید از کفر*

[آیه۴۰] إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لاَ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلاَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ؛ آن کسانی که تکذیب کردند به حجّتهای ما و تکبّر کردند بر آن[6]، نگشادند ایشان را درهای آسمان ـ یعنی خانه‌ها و علمهای ایشان به آسمان نبرند

۱. باد: هرگاه جماعتی از آنان به دوزخ شوند ۲. باد: همه ۳. باد: ایشان که
۴. باد: «عذاب» ندارد ۵. باد: ولکن ندانند تا بینند ۶. باد: بدان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بـل به سجّین برند اندر زیر سنگی ستُرگ[1] که اندر زیر زمینهاست ـ و انـدر نشوند اندر[2] بهشت تا اندر نشود[3] اشتری اندر[4] سوراخ سوزن، و چنین جزا دهیم فاسقان را*

[آیه ۴۱] لَهُمْ مِـنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِـهِمْ غَوَاشٍ وَكَذٰلِكَ نَجْـزِي ٱلظَّـالِمِينَ؛ ایشان راست اندر[5] دوزخ فراشی، و از زَوَر[6] ایشان از دوزخ پوششی، و چنین جزا دهیم فاسقان را*

و بـراء بـن عـازب گویـد که پیغمبـر ـ صلعم ـ گفت: کافـران را در گور انـدر پـوشند لباسی از آتـش، چنـان‌که همی گویـد: «لَهُم مِن جَهَنَّم مِهَـادٌ وَمِن فَوْقِهِم غَـوَاشٍ».

[آیه ۴۲] وَٱلَّذِينَ ءَامَنُـوا وَعَمِلُوا ٱلصَّـٰلِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَـآ أُولَـٰئِكَ أَصْحَـٰبُ ٱلْجَنَّـةِ هُمْ فِيهَا خَـٰلِدُونَ؛ و آن کسانی که ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته، تکلیف نکنیم تنی را از ایشان[7]، مگر آنچه طاقت وی باشد، ایشان باشند اصحاب بهشت، و ایشان[8] اندر بهشت جاودان‌اند*

[آیه ۴۳] وَنَـزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِنْ غِـلٍّ تَجْـرِي مِـنْ تَحْتِهِمُ ٱلْأَنْهَارُ وَقَالُوا ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي هَدَىٰنَا لِهَـٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَـوْلَآ أَنْ هَدَىٰنَا ٱللَّهُ لَقَدْ جَـآءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِٱلْحَقِّ وَنُودُوٓا أَنْ تِلْكُمُ ٱلْجَنَّـةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ؛ و بیرون کرده باشیم آنچه اندر دلهای ایشان است از کینه، تا حسد نکنند یکدیگر را، همی رود از زیرِ ایشان جویهای[9]، و گویند: سپاس خدای را، آن‌که ما را راه نمود بدین بهشت، و ما نبودیم که راه یافتیم بدین[10]، اگر نه آن را بودی که راه نمودی ما را خدای عزّ و جلّ، خود آمد[11] به ما رسولان خدای ما بحق، و ندا کنند ایشان را که آنست

۱. باد: «سترگ» ندارد ۲. باد: و نشود در ۳. باد: اندر شوند ۴. باد: در
۵. باد: از ۶. باد: زیر ۷. باد: تکلیف نکنم بریشان ۸. باد: بهشت، آنان
۹. باد: جویها ۱۰. باد: برین ۱۱. باد: خدای تعالی آمد

بهشت که شما را میراث داده‌اند بدانچه شما همی کردید*

و انـدر خبـر آمده است که هیچ‌کس نبوَد از مؤمنان که نه وی را انـدر بهشت منزلی باشد، و هیچ‌کس نبـوَد از کافران که نـه وی را اندر دوزخ منزلی باشد. و چـون اهل بهشت را انـدر منزلهای خـویش فـرود آورند شکر گویند، گویند: «ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي هَدَانَا لِهَٰذَا[1]». و نـدا کنند ایشـان را که درست بـاشید هرگز بیماری نـه، بـه نعمت بـاشید هرگز درویشی نـه، جـوان باشید هرگز پیری نه، جاودان بـاشید هـرگز مرگ نه[2]، و کافـران را مطلع بکنند بـدانکه منـزلت مؤمنان است و گویند ایشان را که اگر آن گروه بودی که ایشان[اند] آن یافتـه بودی که ایشان یافتنـد، تا حسـرتِ ایشان زیادت باشد.

[آیه ۴۴] وَنَادَىٰٓ أَصْحَـٰبُ ٱلْجَنَّـةِ أَصْحَـٰبَ ٱلنَّـارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُـمْ حَقًّا قَـالُوا نَـعَمْ فَـأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَـةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلظَّـٰلِمِينَ؛ و ندا کنند اهلِ بهشت اهلِ دوزخ را که ما خود یافتیم آنچه وعده کرده بود ما را خدای ما براستی[3] از ثواب، ای شما یافتید آنچه وعده کرده بود شما را خدای شما از عذاب براستی؟ گفتند: بلی. پس ندا کند منادی میان ایشان که لعنت خدای تعالی بر ظالمان باد[4]*

[آیه ۴۵] ٱلَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيـلِ ٱللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجاً وَهُمْ بِٱلْـَٔاخِـرَةِ كَـٰفِرُونَ؛ آن کسانی که ایشان[5] باز دارند از راه خدای تعالی، و همی جویند آن را کژی، و ایشان به آخرت کافر باشند*

[آیه ۴۶] وَبَيْنَـهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى ٱلْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَـٰهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَـٰبَ ٱلْجَنَّـةِ أَنْ سَلَـٰمٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَـا وَهُمْ يَطْمَعُونَ؛ و میان ایشـان حجابی بـود[6] و بر اعراف مردانی باشند که باز دانند هر گروهی را، سیمای روی مؤمنان را

۱. الاعراف(۷)۴۳ / ۲. باد: «هرگز مرگ نه» ندارد ۳. باد: به کسی ۴. باد: باد
۵. باد: ایشان + را ۶. باد: باشد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به سپیدی[1] و کافران را به سیاهی، و ندا کنند ایشان اهل بهشت را که سلام بادا[2] بر شما، نشده باشند در آن، ولیکن ایشان طمع همی دارند*

و آن طمع از بهرِ آن دارند که خدای ـ عزّ و جلّ ـ نور از منافقان باز استده باشد[3] و ازین گروه باز نستده باشد؛ لاجرم ایشان را طمع بهشت همی باشد.

و بدان که «اعراف» دیواری است کشیده و برداشته به میان بهشت و دوزخ. حسین بن الفضل گوید که آن صراط باشد[4].

ابن عبّاس گوید که اصحاب الأعراف گروهی باشند که برابر شده باشد سیّئات و حسنات ایشان، سیّئات ایشان را از بهشت باز دارد و حسنات ایشان را از دوزخ بازدارد. خدای ـ عزّ و جلّ ـ ایشان را بر اعراف باز دارد چندان‌که خواهد، انگاه ایشان را به فضل و رحمت خویش اندر بهشت فرود آورد[5].

و بدان که دو گروه دیگر از اهل اعراف باشند: یکی آن کسی باشد که اندر فترت بمیرد و دعوت هیچ پیغمبری به وی[6] نارسیده باشد.

و دیگر اطفالِ مشرکان را[7]؛ خدای ـ عزّ و جلّ ـ ایشان را در اعراف فرود آورد و اندر عرصات قیامت آتشی برافروزد و ایشان را گویند: شما چه خواستید کرد اگر بالغ شدی؟ ایشان گویند: طاعت تو داشتمانی[8] و فرمان رسول تو کردمانی[9]. خدای تعالی ایشان را گوید: پس بدین آتش اندر روید. پس هر که [را] خدای ـ عزّ و جلّ ـ داند از وی که اگر بالغ شدی ایمان آوردی، او اندر رود و از آنجا به بهشت رسد؛ و هر که را خدای تعالی دانسته باشد که اگر وی بالغ شدی ایمان نیاوردی بدان آتش اندر نرود و اندر نشود[10]، و خدای تعالی وی را گوید: تو فرمانِ من نبری با این اهوال که بدیدی، فرمان رسول من کی خواستی برد، و ایشان را به دوزخ فرستد.

۱. باد: سفید ۲. باد: سلام باد ۳. باد: باز ایستاده ۴. باد: بود
۵. باد: فرو آرد ۶. باد: «به وی» ندارد ۷. باد: «را» ندارد ۸. باد: داشتیمی
۹. باد: کردیمی ۱۰. باد: «و اندر نشود» ندارد

ابن عبّاس گوید: چون خدای ـ عزّ و جلّ ـ خواهد که اهل اعراف را به بهشت فرستد ایشان را به جویی برند که آن را «نهرالحیاة[1]» خوانند کناره‌های آن جوی از زر بود مرصّع به مروارید، و خاکش مشك بود. ایشان را اندران جوی افکنند تا رنگهای ایشان به اصلاح آید و اندر سینهٔ ایشان خالکی سپید[2] پیدا شود ایشان را به بهشت برند، خدای ـ عزّ و جلّ ـ گوید ایشان را: بخواهید هرچند که توانید. بخواهند هرچند که بتوانند تا همّت ایشان برسد[3]، خدای ـ عزّ و جلّ ـ ایشان را هفتاد چندان که خواسته باشند بدهد. و ایشان را بدان نشان سپید[4] از جملهٔ دیگر بهشتیان باز دانند و ایشان را مساکین اهل الجنّة خوانند.

و بدان که این موافق است آن را که عایشه گفت پیغمبر را ـ صلعم ـ تا حال اطفال مشرکان اندر آخرت چون باشد؟ پیغمبر ـ صلعم ـ گفت: ایشان خدّام اهلِ بهشت باشند. یعنی منزلت ایشان دونِ منزلت دیگران باشد که ایشان را اعمالی نبوده باشد که آن منزلت دیگران بیابند.

گروهی گفتند که اهلِ اعراف کسی باشند که وی غزا کند بی‌فرمان پدر، و شهادت یابود[5]، پس روزِ قیامت آن شهادت، وی را به بهشت می‌کشند و آن مخالفت پدر، وی را به دوزخ همی کشد[6].

و همچنان اگر کسی کاری کند به فرمان پدر نه به فرمان مادر، گفتند: این کس نیز از اهل اعراف باشد که این فعل وی از وجهی طاعت است و از وجهی معصیت، تا انگاه که خدای ـ عزّ و جلّ ـ به رحمت خویش وی را باز به بهشت برد. و این داخل است اندران جمله که از ابن عبّاس روایت کردیم که اهل اعراف گروهانی باشند که حسنات و سیّئات ایشان برابر باشد.

و پس ازین پدید کرد خدای ـ عزّ و جلّ ـ که اهل اعراف چون[7] روی به دوزخیان کنند، چه گویند؟

۱. باد: نهر حیات ۲. باد: ایشان همچون خالی سفید ۳. باد: بسر آید
۴. باد: سفید ۵. باد: یابد ۶. باد: به دوزخ کشد ۷. باد: «چون» ندارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه۴۷] وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ و چون بازگردانند چشمهای ایشان برابر اهل دوزخ، گویند: ای پروردگارِ ما مکن ما را با گروه ظالمان اندر دوزخ*

[آیه۴۸] وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ؛ و ندا کنند اصحاب اعراف مردانی را از اهل دوزخ، بدانند ایشان ایشان را به سیمای ایشان، گویند ایشان را: چه سود داشت شما را جمع کردن شما دنیا، و آنچه همی کردید از تکبّر بر مؤمنان[1] *

کلبی گوید که[2] چون ایشان به دوزخ نگرند بوجهل و بولهب را و بزرگان مکّه را نگرند، و چون به بهشت نگرند سلمان و صُهَیب و ضعفا[3] و مساکین را بینند، ندا کنند[4] ایشان را:

[آیه۴۹] أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ؛ ای ایشان‌اند آن کسانی که سوگند یاد همی کردند اندر دنیا که فرا ایشان نرساند خدای هیچ رحمت، انگاه گویند اهل اعراف را[5]: اندر شوید به بهشت، هیچ[6] بیم نیست بر شما، و نه شما اندر اندوه باشید*

[آیه۵۰] وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ؛ و ندا کنند اهل دوزخ اهل بهشت را که بریزند بر ما چیزی از آب یا از آنچه روزی[7] کرده است شما را خدای تعالی از طعام بهشت، گویند بهشتیان که خدای تعالی هردو طعام را حرام بکرده است بر کافران[8] *

[آیه۵۱] الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا

۱. باد: تکبر مؤمنان ۲. باد: «که» ندارد ۳. باد: سنان ۴. باد: ندا کنند
۵. باد: آنگاه اهل اعراف گویند ۶. باد: «هیچ» ندارد ۷. باد: روز
۸. باد: حرام کرده بر کافر

نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَٰذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ؛ آن کسانی که فرا گرفته‌اند دین خویش به لهو و به باطل[1] ـ بحیره و سائبه ـ مکّار و غرّه کرده است ایشان را زندگانی دنیا، پس امروز بگذاریم ایشان را اندر دوزخ، چنان‌که بگذاشتند ایشان تیمارْدیدِ این[2] روز، و چنان‌که همی کردند حجّتهای ما را انکار*

[آیه۵۲] وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ؛ و خود آوردیم با ایشان[3] کتابی ـ یعنی قرآن ـ که مبیّن گردانیده بودیم آن را با دانستن ما به عاقبت آنکه انکار کنند و قبول نکنند بیانی و رحمتی آن کسانی را که ایمان آوردند*

[آیه۵۳] هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ؛ ای چشم همی دارند مگر عاقبت ـ یعنی اندریشان[4] رسد عقابی که ایشان را وعده کرده‌اند روز قیامت آن روز که بیابند تأویل آن، گویند آن کسانی که فراموش کرده‌اند از پیش خود: آمد رسولان خدای ما بحق، ای هست ما را شفیعانی که شفاعت کنند ما را و یا ما را باز برند با دنیا[5]، پس ما[6] عملی کنیم جز آنکه همی کردیم، خود زیان کردند نفس خویش را، ایشان آنچه فرا همی ساختند[7] از شرك، یعنی بتانی که[8] همی گفتند ایشان شفیعان ماانند*

[آیه۵۴] إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ...؛ خود پروردگار شما خدای است آنکه آفریده است آسمانها و زمین اندر شش روز.

و قادر بود که اندر یك لحظه بیافریند، لیکن خواست[9] که خلق را رفق و تثبیت

۱. باد: بلهو و باطل ۲. باد: تیمار این ۳. باد: به ایشان ۴. باد: در آنان
۵. باد: به دنیا ۶. باد: «پس ما» ندارد ۷. باد: آنچه می‌سازند
۸. باد: «از... که» ندارد ۹. باد: بخواست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اندر کارها بیاموزد.

... ثُمَّ ٱسْتَوىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ يُغْشِى ٱلَّيْلَ ٱلنَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثاً وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ وَٱلنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ اَلاَ لَهُ ٱلْخَلْقُ وَٱلاَمْرُ تَبَارَكَ ٱللهُ رَبُّ ٱلْعَالَمِينَ؛

انگاه قصد کرد بر آفریدن عرش ـ و گروهی عرش را[1] بر معنی ملك نهاده‌اند ـ اوست که برپوشد شب را روز، چنان‌که همی جوید وی را روز به شتاب، و بیافریده آفتاب و ماه و ستارگان مسخّر به فرمان وی، ای نه وی راست آفریدن و فرمان دادن، بزرگا خدایا که همه چیزی اندر خزانهٔ وی ثابت است و پروردگار جملهٔ خلقان است[2]*

و بدان که خداوند تعالی اندرین آیت فرق کرده است میان خلق و میان امر، و پیدا کرده است که «خلق» و «امر» خدای راست، هرکه گوید: ما را خلق است یا چیزی از کارها بجملگی به ما است؛ و یا گوید که کلام خدای مخلوق است•، خلاف کرده باشد این آیت را؛ از بهرِ آنکه خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ فرق کرده است میان خلق و امر. پس هر که جمع کند میان ایشان، مخالفت این آیت کرده باشد.

و پیغامبر[3] ـ صلَّی‌الله علیه ـ گفته است: هر که خدای را ـ عزَّ و جلَّ ـ حمد نکند[4] بر کاری نیکو که کند، و خویشتن را بستاید بدان، عمل وی باطل شود؛ و هرکه گوید که خدای تعالی چیزی از کار به بندگان خویش کرده است کافر شده باشد به آنچه خداوند تعالی به پیغمبران خود فرو فرستیده است و وی را[5] خوانده «اَلاَ لَهُ ٱلْخَلْقُ وَٱلاَمْرُ تَبَارَكَ ٱللهُ رَبُّ ٱلْعَالَمِينَ»[6].

[آیه۵۵] ٱدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَخُفْيَةً إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ ٱلْمُعْتَدِينَ؛ بخوانید خدای خویش را به تضرّع و تواضع اندر سرّ، که خدای تعالی دوست ندارد آن کسانی را

۱. باد: «و گروهی عرش را» ندارد ۲. باد: همه چیز در خزانهٔ وی و پروردگار جمله خلقان
• ر.ك: تعلیقات
۳. باد: پیغمبر ۴. باد: حمدکند ۵. باد: فروفرستاده وی را ۶. الاعراف(۷)۵۴

که تجاوز کنند از حدّ اندر دعا[1]*

گروهی گفتند: «تجاوز» آن بوَد که چیزی خواهد که آن را وجه[2] نباشد چنان‌که محلِّ انبیا جوید یا بر مؤمنان لعنت کند.

ابن جریح گوید: معنی تجاوز اندر دعا آن بوَد که بانگ بردارد فاحش، چنان‌که از حدّ بیرون برد[3].

و ابوموسی الأشعری[4] روایت کرده است از پیغمبر ـ صلَّی‌الله علیه ـ که وی به غزا همی شد فرا وادیی رسیدند مردمان[5] بانگ برداشتند و تکبیر و تهلیل همی کردند، پیغمبر ـ صلَّی‌الله علیه ـ ایشان را گفت: شما کری[6] را همی نخوانید و نه غایبی را، شما آن را همی خوانید که سمیع است و قریب است و با شماست.

و حسن بصری گوید: میان دعای سرّ و دعای علانیت هفتاد درجه است و مسلمانان اجتهاد همی کردندی و هیچ‌کس نشنیدندی[7] از آن بانگ إلاّ اندکی، از بهرِ آنکه خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ فرمود بر آن و گفت: «اُدْعُواْ رَبَّكُم تَضَرُّعاً وَخُفْيَةً»[8].

و نیز خدای تعالی بندهٔ شایسته را یاد کرد[9] و ازو خشنود شد و گفت: «إذ نادی ربّه نداءً خفیّاً»[10].

[آیه۵۶] وَلاَ تُفْسِدُوا فِى ٱلاَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا وَٱدْعُوهُ خَوْفاً وَطَمَعاً إِنَّ رَحْمَتَ ٱللهِ قَرِيبٌ مِنَ ٱلْمُحْسِنِينَ؛ و فساد مکنید اندر زمین پس از آنکه خدای آن را به اصلاح آورد به فرستیدن پیغمبران، و بخوانید او را از بیم عذاب و امید ثواب که رحمت خدای تعالی نزدیك است به نیکوکاران ـ یعنی ثواب وی*

[آیه۵۷] وَهُوَ ٱلَّذِى يُرْسِلُ ٱلرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَىْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَآ أَقَلَّتْ سَحَاباً ثِقَالاً سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ ٱلْمَآءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ ٱلثَّمَرَاتِ كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ

۱. باد: تجاوز کرده‌اند در دعا ۲. باد: وجهی ۳. باد: بشود
۴. باد: «الاشعری» ندارد ۵. باد: «مردمان» ندارد ۶. باد: کر ۷. باد: هیچ نشنیدند
۸. باد: الاعراف (۷) ۵۵ ۹. باد: بنده یاد کرد ۱۰. مریم (۱۹) ۳

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اَلْمَوتیٰ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ؛ و اوست آن‌که بفرستید[1] بادها تا بپراکند ابرها از رحمت وی[2] ـ یعنی از پیش باران[3] ـ تا چون بردارد میغهای را گرانبار برانیم آن را سوی شهری مرده، پس فرو فرستیم بدان شهر بارانی، پس بیرون آوریم بدان سبب از هر جفتی[4] میوه‌ها، همچنان بیرون آریم مردگان را تا مگر شما پند پذیرید*

ابن عبّاس گوید: اوّل دمیدن که اندر صور بدَمَند خدای ـ عزّ و جلّ ـ چهل سال بارانی بباراند بر خلق از آبی که اندر زیر[5] عرش بود که آن را آب حیات خوانند تا تن‌های خلق بدان بروید، همچنان‌که کشت بروید، انگاه چون تن‌های ایشان تمام شده باشد روح اندر دمند اندریشان، انگاه خوابی بریشان افکند تا انگاه که دوم نفخه اندر صور بدمند ایشان بدان زنده گردند و طعم خواب اندر سر و چشم خویش همی یابند چون کسی که از خواب اندر آید. پس ایشان اندران[6] وقت گویند: یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا، که برانگیخت ما را ازین خوابگاه ما. ندایی شنوند: «هذا ما وعد الرّحمن وصدق المرسلون.» اینست آنکه که[7] وعده کرده است شما را خدای ـ عزّ و جلّ ـ و راست گفتند رسولان.

[آیه۵۸] وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ؛ و زمین خوش بیرون آید نبات آن به فرمان خدای خویش، و آنکه خبیث باشد ـ یعنی شورستان[8] ـ از وی بیرون نیاید الّا اندکی به رنج و مشقّت، همچنین می‌گردانیم نشانه‌ها گروهی که شکر کنند خدای را، و ایمان آورند*

و بدان که این مثلی است که خدای تعالی یاد کرده است مؤمن را و کافر را.

۱. باد: بفرستد ۲. باد: از پیش باران رحمت وی ۳. باد: پیش وی ۴. باد: جنسی
۵. باد: در زیر ۶. باد: پس اندران ۷. باد: این آیت که
۸. باد: «یعنی شورستان» ندارد

مؤمن چون زمینی خوش باشد که آب و تخم فرا وی رسد بر بدهد و هر روزی اندر زیادت باشد. همچنان مؤمن رسولان را تصدیق کند و به ایشان ایمان آرد و هر روزی طاعت و عبادت وی اندر زیادت[1] باشد. و کافر همچون زمین شوره باشد که تخم و آب اندر وی ضایع شود. همچنان پند[2] رسولان و سخن ایشان[3] اندر کافران اثر نکند و دعوت ایشان، ایشان را سود ندارد[4].

و بدان که خداوند تعالی صفت کمال قدرت خویش اندرین آیتها یاد کرد و نشان درستی قیامت[5] پدید کرد و پس ازین یاد همی کند رسولان خویش را که فرستیده است[6] از فرزندان آدم، اوّل یاد کرد نوح را ـ علیه‌السّلام ـ و از فرزندان شیث بن آدم ـ علیهماالسّلام ـ و اوّل پیغمبری از پس ادریس وی بود و پنجاه ساله بود که خدای ـ عزّ و جلّ ـ وی را به قوم وی فرستید[7] و خداوند تعالی از قصّهٔ وی خبر داد و گفت:

[آیه۵۹] لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ؛ خود بفرستیدیم نوح را به قوم وی، پس وی گفت: یا قوم بپرستید خدای را، نیست شما را خدایی جز از وی، و من همی ترسم بر شما اگر ایمان نیاورید[8] [از] عذاب روز بزرگ ـ یعنی قیامت*

[آیه۶۰] قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ؛ گفتند جماعت بزرگان از قوم وی: ما ترا همی بینیم خود اندر بیراهی پیدا*

[آیه۶۱] قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ گفت نوح: یا قوم[9] نیست با من هیچ بیراهی، ولیکن من رسولی‌ام از خدای همه عالم*

[آیه۶۲] أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ همی

۱. باد: بر زیادت ۲. باد: ایذاء ۳. باد: «و سخن ایشان» ندارد
۴. باد: عبارت «و دعوت... ندارد» را ندارد ۵. باد: و قیامت ۶. باد: فرستادست
۷. باد: به قوم فرستاد ۸. باد: «اگر... نیاورید» ندارد ۹. باد: + من

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

برسانم به شما[1] رسالتهای خدای خویش، و نصیحت همی کنم شما را، و همی دانم از کار خدای تعالی آنچه شما همی ندانید*

[آیه۶۳] أَوَ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ؛ ای شگفت همی دارید که آمد به شما بیانی از خدای شما، و رسالتی[2] بر مردی از شما، تا بترساند شما را، و بپرهیزد شما را از عذاب خدای[3] و تا مگر خدای شما[4] رحمت کند بر شما*

[آیه۶۴] فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْماً عَمِينَ؛ به دروغ زن داشتید وی را، پس برهانیدم وی را از طوفان و آن کسانی را که[5] با وی بودند اندر کشتی چهل مرد و زن[6]، و غرقه کردیم آن کسانی را که تکذیب کردند به حجّتهای ما که ایشان بودند گروهی کوردل*

[آیه۶۵] وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُوداً قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ؛ و بفرستیدیم[7] به عاد اوّل ـ و آن عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح بود ـ برادر ایشان اندر نسب نه اندر دین، و هود[8] گفت: یا قوم من بپرستید خدای را که[9] نیست شما را جز از وی خدایی؛ ای نترسید از خدای؟*

[آیه۶۶] قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ؛ گفتند بزرگانی که کافر بودند از گروه وی: ما ترا همی بینیم اندر نادانی[10]، و ما همی پنداریم ترا از دروغ زنان*

[آیه۶۷] قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ گفت هود: یا قوم نیست با من هیچ نادانی، ولیکن من رسولی‌ام از خدایِ همهٔ خلق[11]*

[آیه۶۸] أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ؛ همی رسانم به شما رسالتهای

۱. باد: همی رسانم شما را ۲. باد: «و رسالتی» ندارد ۳. باد: خدا
۴. باد: مگر شما ۵. باد: آن کسانی که ۶. باد: «و زن» ندارد
۷. باد: و فرستادیم ۸. باد: هود بن ریاح بن الخلود بن عاد ۹. باد: «که» ندارد
۱۰. باد: نادانی ۱۱. باد: خدای عالمیان

خدای خویش، و من شما را نصیحت کننده‌ام امین بر رسالت[1]؛ و اندر میان شما امین بود پیش ازین[2]*

[آیه۶۹] أَوَ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً... ؛ ای شگفت همی دارید که به شما همی آمد[3] رسالتی از خدای شما بر مردی از شما، تا بترساند شما را، و یاد کنید آن وقت که خدای شما را خلیفه[4] کرد اندر زمین از پس هلاك قوم نوح، و بیفزود شما را اندر[5] خلقت شما بالایی و قوّتی.

کلبی گوید: هر که دراز بودی ازیشان صد گز بودی، و هر که کوتاه بودی شصت گز بودی. و گروهی گفتند: هفتاد گز بودندی. مقاتل گوید: دوازده گز بودندی.

... فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ پس یاد کنید نعمتهای خدای تعالی تا مگر شما فلاح یابید[6]*

[آیه۷۰] قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ؛ گفتند: ای آمدی به نزدیك ما تا بپرستیم خدای را به یگانگی، و بگذاریم آنچه همی پرستیدند پدران ما، بیار به ما آنچه وعده همی کنی از عذاب، اگر تو از راستگویانی*

[آیه۷۱] قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ؛ هود گفت: خود واجب شد بر شما از خدای شما عذابی و خشمی، ای خصومت همی کنید با من اندر نامهایی که شما نهاده‌اید[7] ـ یعنی به

۱. باد: به رسالت ۲. باد: «و اندر میان... ازین» ندارد ۳. باد: به شما آمد
۴. باد: خلیفت ۵. باد: در ۶. گن: فلاح کنید ۷. باد: نهادید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بتان شما و پدران شما ـ فرو نفرستیده است[1] خدای عزّ و جلّ بر درستی آن[2] هیچ حجّت، پس چشم همی دارید[3] عذاب خدای را که من با شما از جملهٔ منتظرانم آن را[4]*

[آیه ۷۲] فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ؛ پس[5] برهانیدیم هود را و آن کسانی که با وی بودند از مؤمنان به رحمتی از ما، و ببریدیم آخر آن کسانی که تکذیب کرده بودند به آیاتهای[6] ما، و همی نبودند باوردارنده رسولان ما را*

و بدان که مفسّران و اصحاب تواریخ گفتند که قوم عاد را نشست به یمن بودی به حدّ شحر و احقاف. و آن ریگهاست که آن را رمل عالج خوانند میان عمان و حضرموت. و ایشان اهل زمین را قهر کرده بودند از ان قوّت که خدای ایشان را داده بود، و مردمانی بت‌پرست بودند، و ایشان را بتی بود که او را ثمود خواندندی، و یکی که آن را هبار خواندندی، و دیگری که آن را صداف خواندندی.

خدای عزّ و جلّ هود را با ایشان[7] فرستاد، و وی از بزرگترین ایشان بود اندر حسب و نسب؛ ایشان را فرمود تا خدای را به پاکی و بر یکانگی بدانید و از ان بت پرستیدن و ستم کردن بر مسلمان باز ایستید. ایشان وی را تکذیب کردند و گفتند: که راست این قوّت که ما راست؟ خدای ـ عزّ و جلّ ـ باران ازیشان بازگرفت تا ایشان را بلایی[8] بسیار رسید. و عادت ایشان آن بود که حاجت خواستندی و به مکّه خواستندی به نزدیک کعبه.

پس ایشان جماعتی را از بزرگان قوم با تمامی هفتاد مرد به مکّه فرستادند تا باران خواهند. و مهتر مکّه اندران وقت معویه بن بکر بود وی را اندر میان قوم ایشان اخوان و احبار بود و از جملهٔ عمالقه بود. و اهل مکّه را آن وقت عمالیق خواندندی که پدر

۱. باد: نفرستادست ۲. باد: بر آن ۳. باد: چشم دارید ۴. باد: «آن را» ندارد
۵. باد: «پس» ندارد ۶. باد: آیتهای ۷. باد: به آنان ۸. باد: جهد و بلائی

ایشان عملیق بن الاوذ بن سام بن نوح بود، چون ایشان نزدیک مکّه رسیدند وی را بیرونِ مکّه یافتند، ایشان را فرود آورد[1] و گرامی داشت و یک ماه نزدیک وی بودند و یک ماه ایشان را اندر راه[2] شده بود.

معویه اندیشید که آن قوم ایشان هلاک شوند آنجا، و شرم داشت که فرا مهمانان خویش اشارت کند تا از پس شغل خویش شوند[3]. وی را ده کنیزک بود مطرب، ایشان را جرادَتان[4] خواندندی، وی ایشان را فرمود تا بیتی برخوانند اندر مجلس بدان معنی که آنجا به لهو مشغول‌اید و قوم شما اندر بلا و قحط گرفتاراند[5].

پس ایشان گفتند: بد کردیم ما که قوم خویش را ضایع کردیم و ایشان ما را فرستادند تا ایشان را باران خواهیم، خود ما ازیشان غافل گشتیم، برخیزید تا اندر حرم شویم و باران خواهیم قوم خویش را.

و اندر میانِ ایشان مهتری بود نام وی مرثد بن سعد بن عقیر، و وی ایمان آورده بود به هود، اندر سرّ[6]. ایشان را گفت: شما را سود ندارد دعا مگر طاعت دارید پیغمبر خویش را، تا شما را باران دهند[7]. و اسلام خویش پیدا کرد. ایشان آمدند به نزدیک معویه بن بکر، و گفتند که وی را از ما بازدار[8] تا به مکّه نیاید با ما، که از دین ما بیرون شده است، و خود رفتند از سوی مکّه.

چون ایشان پشت برگردانیدند[9] مرثد از سرای معاویه بیرون آمد چنان‌که ایشان را اندر یافت به مکّه، پیش از ان دعا که ایشان کردند، چون آنجا رسید برخاست و دعا همی کرد، و قوم عاد دعاها همی کردند. مرثد گفت[10]: یا رب حاجت من بده و مرا ازین قوم جدا کن.

و اندر جملهٔ آن قوم مهتری بود وی را لقمان بن عاد بن صد بن عاد الأکبر خواندندی، ازیشان بازپس ایستیده بود[11] تا از دعا بپرداختند، برخاست و گفت:

۱. باد: فرو آورد ۲. باد: به راه ۳. باد: روند ۴. باد: جرادان
۵. باد: گرفتار ۶. باد: بخفیه ۷. باد: باران آید ۸. باد: بازدارد
۹. باد: ایشان برفتند ۱۰. باد: همی گفت ۱۱. باد: بازپس بود

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یارب به حاجتی آمده‌ام، حاجتِ من بده. و از خدای تعالی درازی عمر خواست. خدای ـ عزّ و جلّ ـ وی را عمرِ هفت کرکس بداد.

و مهترِ این گروه قیل بن عنز[1] بودی، برخاست و دعا همی کرد. و قوم وی همی گفتند: ما را بده آنچه قیل بن عنز همی خواهد. قیل دعا کرد و گفت: یارب اگر هود راستگوی است ما را باران بده[2]. خدای ـ عزّ و جلّ ـ سه پاره میغ پدید آورد، یکی سپید[3] و یکی سیاه و یکی سرخ. قیل بانگی شنید از ان میغ که وی را گفت: ای قیل قوم خویش را اختیار کن ازین سه میغ یکی. وی گفت: اختیار کردم میغ سیاه که آب آن بیشتر بوَد. منادی شنید که وی را ندا کرد که اختیار کردی خاکستر سیاه که نگذارد از قوم عاد هیچ‌کس را مگر فرزند اوذیه را.

و ایشان قومی بودند از قوم عاد، به مکّه نشستندی و ایشان را عادالاخیره خواندندی، آن کسانی که بماندند[4] از عاد، از نسل ایشان بودند.

و خدای ـ عزّ و جلّ ـ آن میغ سیاه براند تا چون نزدیك قوم عاد رسید ایشان شادی کردند، و گفتند: «هذا عارض ممطرنا». این میغی است که ما را باران خواهدداد. خدای ـ عزّ و جلّ ـ گفت: «بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُم بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ[5] تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا.[6]» بل اینست که شما بشتاب همی خواستید، بادی اندر وی است[7] و عذابی الیم، هلاك کند هر چیزی را که بر آن رود[8] به امر خدای.

و آن را بریشان مسلّط کردند هفت شب و هشت روز، تا هیچیز بنگذاشت[9] از قوم عاد که آن را هلاك نکرد[10]. و هود ـ علیه‌السّلام ـ جدا باز شد از جملهٔ ایشان اندر حظیره‌ای، با آن کسانی که به وی ایمان آورده بودند و ایشان را از ان[11] هیچ رنج نرسید.

۱. باد: فیل بن عتر ۲. باد: باران ده ۳. باد: سفید ۴. باد: آنکه بماندند
۵. الاحقاف(۴۶)۲۴ ۶. الاحقاف(۴۶)۲۵ ۷. باد: «است» ندارد ۸. باد: برود
۹. باد: نگذاشت ۱۰. باد: هلاك کرد ۱۱. باد: «از ان» ندارد

و قوم عاد از مکّه بیرون آمدند و نزدیك معاویه بن بکر فرود آمدند[1]، مردی را دیدند شباهنگام[2] سیوم که ایشان را خبر داد از هلاك قوم ایشان.

و چنین گفته‌اند که اندران وقت که به مکّه دعا همی کردند مرثد و قیل و لقمان، ایشان را گفتند: بخواهید آنچه خواهید که شما را بدهند مگر جاودانی اندر دنیا که هیچ‌کس را از اهل دنیا چاره نیست از مرگ.

مرثد گفت: یارب مرا طاعت و راستی روزی کن؛ وی را توفیق طاعت بدادند[3].

لقمان عمر دراز خواست، وی را عمر هفت کرکس بدادند[4] هر کرکسی هشتاد سال، و نامِ آخرْ کرکس لبد؛ چون لبد بمرد لقمان بمرد با وی.

و اما قیل گفت: من آن خواهم که هر انچه[5] قوم مرا رسد، مرا نیز رسد. گفتند: قوم ترا هلاك خواهد رسیدن[6]. گفت: مرا شاهَد[7]، و من از پیِ ایشان زندگانی نخواهم. پس آن عذاب که اندر قومِ وی رسید اندر وی نیز رسید، و هلاك شد.

و سفیان ثوری روایت کرده است از عطا، و او از عبدالرحمن بن سایط[8] که میان رکن و مقام زمزم گورِ نود و نه پیغامبر است صلوات‌الله علیهم اجمعین[9]، از جملهٔ آن گورهای هود است[10] و شعیب و صالح و اسماعیل علیهم السّلام.

و اندر روایتی دیگر آمده است که هر پیغامبری[11] را که قومش هلاك شدندی[12]، وی با آن کسانی که با وی بودندی خدای را همی پرستیدندی تا به آخر عمر.

و پس ازین خدای ـ عزّ و جلّ ـ یاد کرد قوم ثمود را. و وی ثمود بن عاثر بن ارم

۱. باد: بیرون شدند نزدیك معاویه بن بکر ۲. باد: شبانگاه ۳. باد: دادند
۴. باد: یداد ۵. باد: هرچه ۶. باد: خواهد رسید ۷. باد: شاید
۸. باد: از عطا از عبدالرحمن بن سایط ۹. باد: پیغمبرست ۱۰. باد: گورها هود
۱۱. باد: پیغمبری ۱۲. باد: شدی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بن سام بن نوح برادر جدیس.

و ثمود اندر لغت آب اندك باشد و اینجا قبیلهٔ وی را همی خواهد، و ایشان را آبی اندك بود خدای تعالی با ایشان[1] فرستید صالح را ـ علیه‌السّلام ـ از جملهٔ ایشان. و صالح از فرزندان ثمود بود، چنان که گفت:

[آیه ۷۳] وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ و بفرستیدیم به ثمود برادر ایشان را صالح[2]، گفت ایشان را: یا قوم من بپرستید خدای را، نیست شما را جز از وی خدایی، خود به شما آمد حجّتی از خدای شما، این ناقه خدای شما را حجّتی است بگذارید وی را تا همی خورد اندر زمی[3] خدای تعالی، و فرا وی مرسانید بدی‌ای، که انگاه فرا گیرد شما را[4] عذابی دردنمای*

[آیه ۷۴] وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُوراً وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتاً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ؛ و یاد کنید آنگه که کرد[5] شما را خلیفتان از پس قوم عاد، و فرود آورد[6] شما را اندر زمی[7]، بنا همی کنید اندر هامونهای آن کوشکهایی و همی کنید[8] از کوهها خانه‌ها، پس[9] یاد کنید نعمتهای خدای تعالی و فساد مکنید اندر زمین*

[آیه ۷۵] قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ؛ گفتند مهتراتی که استکبار همی کردند از قوم وی آن کسانی را که ضعیف بودند ـ یعنی اتباع وی را[10] ـ آن کسانی را که ایمان آورده بودند ازیشان، ای همی دانید که

۱. باد: به ایشان ۲. باد: ایشان صالح ۳. باد: زمین ۴. باد: «شما را» ندارد
۵. باد: آنکه کرد ۶. باد: فرو آورد ۷. باد: زمین ۸. باد: همی تراشید
۹. باد: «پس» ندارد ۱۰. باد: اتباع را

صالح پیغمبری است مرسل از خدای وی به شما؟ گفتند: ما بدانچه فرستیده‌اند[1] به وی مؤمن‌ایم*

[آیه ۷۶] قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ؛ پس جواب دادند آن کسانی که استکبار همی کردند که ما بدانچه شما ایمان آورده‌اید کافرانیم و آن را منکریم*

[آیه ۷۷] فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ؛ پس بکشتند آن ناقه را و باز ایستیدند[2] از فرمان خدای ایشان، و گفتند: یا صالح بیار به ما آنچه ما را وعده همی کنی، اگر تو از جملهٔ رسولانی[3]*

[آیات ۷۸ـ۷۹] فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ * فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَٰكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ؛ پس بگرفت ایشان را بانگ و زلزله تا گشتند اندر زمین افتیده[4] و هلاك شده * پس اعراض کرد پیغمبر ایشان و گفت: یا قوم خود برسانیدم[5] به شما رسالت خدای خویش، و نصیحت کردم شما را، ولیکن دوست ندارید آن کسانی را که نصیحت کنند شما را[6]*

و بدان که مفسّران و اهل تواریخ چنین گفتند: پس از آنکه خداوند تعالی عاد را هلاك کرد و ثمود را عمر دراز داد تا بسیار شدند و عمر ایشان دراز بودی تا یکی ازیشان سرایی بکردی از گل، چندان بزیستی تا آن سرای ویران شدی و وی زنده. پس گفتند که ما را اندر سنگ مسکن باید ساخت تا آن را بقا باشد با عمر ما. پس برفتند و میان کوه بکندندی و مسکن ساختندی تا محکم باشد و خدای ـ عزّ و جلّ ـ نعمت بریشان فراخ گردانیده بودی[7]، طاغی گشتند و اندر زمی[8] فساد بسیار کردند و بت همی

۱. باد: فرستاده‌اند ۲. باد: باز ایستادند ۳. باد: از رسولانی ۴. باد: افتاده
۵. باد: رسانیدیم ۶. باد: «شما را» ندارد ۷. باد: گردانیده بود ۸. باد: زمین

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پرستیدند. خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ صالح را ـ علیه‌السَّلام ـ با ایشان[1] فرستید. و ایشان از عرب بودند[2] و صالح شریفترینِ ایشان بود اندر نسب، و جوان بود که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ وی را بفرستید[3] و خلق را همی خواند به خدای تا انگاه که کهل شد و بزرگ گشت[4]، و هیچ‌کس وی را متابعت نکرده بود مگر اندکی از ضُعَفای ایشان.

پس چون وی الحاح کرد بریشان، و بسیار بترسانید از عذاب، گفتند: فرامانمای[5] نشانی که دلیل کند بر پیغمبری تو.

گفت: ایشان را چه همی خواهید[6]؟

گفتند: آنکه تو بدین[7] عید ما آیی و تو خدای خویش را بخوانی و ما خدایان خویش را بخوانیم، اگر ترا اجابت کند ما ترا اجابت کنیم و اگر نکند تو ما را متابعت کنی.

پس بیرون شدند روز عید، و بتان خویش بردند، و از ان بتان بخواستند و گفتند: حاجت ما آنست که دعای صالح مستجاب نباشد اندر هرچه خواهد. انگاه مهتران ایشان جندع بن عمرو بن جواس گفت: یا صالح! بیرون آر ما را ازین سنگ خارا. و آن سنگی بود متفرد اندر ناحیت آن حجر پیوسته[8]، نام آن صخره بود کتاتبه. ایشان گفتند: بیرون آر ما را ازین سنگ اشتری ماده، بزرگْ شکم، بسیارْموی. و گفتند: اگر بیاوری، ما ایمان آوریم به تو.

صالح ـ علیه‌السَّلام ـ بریشان عهد برگرفت و دو رکعت نماز کرد و دعا کرد، کوه بجنبید و بشکافت و از آنجا ناقه‌ای بیرون آمد باردار، سخت بزرگ[9]، بر آن صفت که ایشان گفته بودند، و ایشان همی نگرستند[10]، انگاه بار بنهاد، چون آن بدیدند جندع بن عمرو به وی ایمان آورد و مهتران ثمود خواستند که ایمان آورند پس ایشان را از ان

۱. باد: بدیشان ۲. باد: «و ایشان... بودند» ندارد ۳. باد: بفرستاد
۴. باد: پیر گشت ۵. باد: فرامای ۶. باد: چه خواهید ۷. باد: آنکه بدین
۸. باد: منفرد بجانب حجر پیوسته ۹. باد: سخت عظیم ۱۰. باد: همی نگریستند

بازداشت مردی که نام وی دواب بن عمرو بن اسید[1] بود، و دیگری که بتخانه به دست وی بود نام وی جباب.

و چون آن ناقه بیرون آمد صالح ـ علیه‌السَّلام ـ گفت: یك روز آبْ شما را، و دیگر روز وی را. آن روز که نوبت او بودی سر بنهادی و همه آب بخوردی تا یك قطره بنگذاشتی[2] و باستیدی[3] تا ایشان شیر وی بدوشیدندی[4] چندانکه خواستندی[5] و چون آب بخوردی بازگشتی و به شعبی دیگر بیرون شدی که آن راه که آمده بودی[6] بر وی تنگ شده بودی ـ ابوموسی اشعری گوید: به ارض ثمود شدم و بپیمودم آن راه که وی بدان گذشتی، شصت گز برآمدی پهنای آن ـ و آن روز که نوبت مردمان بودی آب بخوردندی. چندانکه خواستندی و بنهادندی چندانکه دیگر روز را بایستی[7].

و چون اشتر به دشت شدی و چره کردی[8] از بزرگی که بود که گوسپندان[9] ایشان از وی بگریختندی و چرا نکردندی تا گوسپندان[10] ایشان از وی نزار شدند. زنی بود اندر میان ایشان که او را امّ غنم عنترة بن غنم[11] گفتندی و دختران نیکو داشت و زن دواب بن عمرو بود. و زنی دیگر بود که وی را صدوف خواندندی سخت با جمال بود و مال بسیار داشت. و این هردو زن را اشتر و گوسپند[12] بسیار بود و از بهرِ آن دشمنی داشتندی با صالح علیه‌السَّلام. ایشان تدبیر ساختند اندر کشتن ناقهٔ صالح علیه‌السَّلام[13]. صدوف ابن عم[14] خویش را بخواند و گفت: زن تو باشم اگر تو ناقه را بکشی. وی اجابت کرد و نام ابن عمّ وی مصدع بن مهرج بن مخیّا بود و عنتره قدار بن سالف بن جندع را بخواند و وی را گفت: اگر تو ناقه را بکشی[15] هر که را خواهی از دختران، به تو دهم. و این قدار مردی بود سرخ ازرق کوتاه، و چنین گویند که حرام‌زاده بود، و اندر میان قوم خویش مردی عزیز بود. ایشان هردو برفتند

۱. باد: لبید ۲. باد: نگذاشتی ۳. باد: «و باستیدی» ندارد ۴. باد: بدوختندی
۵. باد: خواستی ۶. باد: آن را آمده بود ۷. باد: دیگر روز بایستی ۸. باد: چراکردی
۹ و ۱۰. باد: گوسفندان ۱۱. باد: جنترة بن غنم ۱۲. باد: گوسفند
۱۳. باد: «ایشان تدبیر... السَّلام» ندارد ۱۴. باد: ابن عمر ۱۵. باد: تو ناقه بکشی

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

قدار و مصدع و هفت مرد دیگر با ایشان برفتند جمله نُه مرد بودند و قصدِ ناقه کردند.

سُدّی و جماعتی از مفسّران گویند که خدای ـ عزّ و جلّ ـ وحی کرد با صالح ـ علیه‌السّلام ـ که قوم تو این ناقه را بخواهند کشت. صالح فرا ایشان بگفت، ایشان گفتند: ما این نکنیم. صالح گفت: اندرین ماه غلامی زاید از مادر اندر میان شما که وی را بکشد و هلاك شما بر دست[1] وی خواهد بود. گفتند: هر پسر که ما را بوَد اندرین ماه، همه را بکشیم.

پس نُه تن را ازیشان اندران ماه هر یکی را پسری آمد ایشان پسر خویش را بکشتند، چون دهم را پسری آمد، گفت: من پسر خویش را نکشم که وی را هرگز جز از ان پسری نبوده بود[2]. و آن پسری بود سرخ ازرق، و زود همی بالید، و هرگاه که بدان نه تن بگذشتی[3] ایشان را اندوه آمدی و گفتندی که اگر پسرانِ ما نیز زنده بودندی همچنین بزرگ شدندی.

پس بدان سبب خشم گرفتند بر صالح، و گفتند: سبب کشتن پسران ما وی بود. «قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ.»[4] پس سوگند خوردند با یکدیگر که ایشان وی را بکشند[5]، گفتند: بیرون شویم و فرا مردمان نماییم خود را که ما به سفر می‌رویم و اندر غار بنشینیم[6] تا که صالح به مسجد آید وی را بکشیم انگاه به آن غار شویم انگاه باز آییم. «مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ.»[7] و گوییم ما حاضر نبودیم اندر وقت هلاك وی، و ما اندرین راست همی گوییم، تا کسان ندانند که ما وی را کشتیم.

و عادت صالح ـ علیه‌السّلام ـ آن بود که اندر دیه با ایشان نبودی اندر شب، بلکه بامداد نزدیكِ ایشان آمدی و پند همی دادی ایشان را، و چون شبانگاه بودی با مسجد شدی که آن را مسجدِ صالح خواندندی.

پس ایشان رفتند بدان غار، و آنجا همی بودند تا شب درآمد. چون قصد کردند

۱. باد: بدست ۲. باد: پسری نبود ۳. باد: گذشتی ۴. النمل (۲۷) ۴۹
۵. باد: باهم که وی را بکشند ۶. باد: شویم ۷. النمل (۲۷) ۴۹

که از ان غار بیرون آیند آن غار فرود آمد و ایشان کشته شدند. پس گروهانی که خبر داشتند از مردمانِ دیه، شدند به طلب ایشان، ایشان را کشته یافتند. پس بازگردیدند و بانگ همی زدند[1] اندر دیه، و همی گفتند: صالح را آن نه بس بود که پسران ایشان را بکشت ایشان[2] را هم بکشت. و همه مردمان دیه فراهم آمدند بر آنکه ناقهٔ وی را بکشند[3].

و محمّد بن اسحاق بن یسار[4] گوید که این قصد کردن نُه تن به کشتن صالح از پسِ آن بود که ایشان ناقه را بکشتند و صالح ـ علیه‌السّلام ـ گفت: اکنون عذاب خدای تعالی اندر شما رسد.

و آن بود که گفتند: ما ناقه نکشیم، صالح را بکشیم، اگر راست همی گوید که عذاب خواهد آمد تا ما وی را از پیش کشته باشیم، و اگر دروغ همی گوید تا شغل وی کفایت افتد.

پس ایشان آمدند به خانهٔ وی به قصدِ کشتنِ وی، فریشتگان ایشان را سنگسار کردند[5] تا کشته شدند چون دید باز پس همی آمدند با قوم خویش ایشان به طلب ایشان آمدند ایشان را کشته یافتند، گفتند: صالح کشته است[6] ایشان را، قصد کردند که وی را بکشند. پس اهلِ بیت صالح فراهم آمدند، گفتند: وی را مکشید که وی شما را عذاب وعده کرده است، اگر دروغ می‌گوید[7] انگاه وی را بکشید و اگر راست همی گوید خشم خدای ـ عزّ و جلّ ـ بر خود زیادت مکنید.

و سُدّی گوید: پسر آن مرد چون بُرنا شد[8] و قوی گشت با گروهی به می خوردن نشست. ایشان را حاجت افتید[9] به آبی که شراب را بدان بیامیزند. و آن روز نوبتِ آب از آنِ ناقه بود، ایشان هیچ آب نیافتند، پس گفتند: ما چه خواهیم کرد این ناقه را و شیر وی را؛ اگر این آب است که همی خورد ما فرا کشت و چهارپایان دهیم بهتر از ان. آن

۱. باد: و بانگ کردند ۲. باد: و + ایشان ۳. باد: بر آنکه ناقه را بکشند
۴. باد: «این پسار» ندارد ۵. باد: به سنگ زدند ۶. باد: صالح کشت
۷. باد: همی گفت ۸. باد: آن مرد بُرنا شد ۹. باد: افتاد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پسر دهم گفت: اگر خواهید من وی را بکشم. گفتند: آری.

و این قولِ پیشین معروفتر است اندر میان اهل تواریخ که اندر آثار و اخبار همچنان است که قدار قاتلِ ناقه بود[1] پس قدار و مصدع[2] با آن هفت تن دیگر قصد کردند به کشتن ناقه، قدار اندر پسِ سنگی بنشست به راه ناقه، و مصدع اندر پس سنگی دیگر بنشست. چون ناقه پدید آمد مصدع تیری بیفکند بر عضلهٔ ساق ناقه زد، و قدار به شمشیر حمله برد و شمشیر بر ساقِ وی زد، ناقه بیفتاد و بانگی بکرد[3] تا بچّهٔ وی بترسید و برفت.

و مردمان دیه گوشت آن ناقه قسمت کردند و بخوردند، و آن بچّهٔ ناقه بگریخت و بر کوهی شد بلند[4]، وی را صنو خواندندی، چون خبر به صالح رسید که ناقه را بکشتند وی بیرون آمد و مردمانِ بی‌گناه پیش وی می‌شدند و عذر او همی خواستند که ما نکشته‌ایم و ما را اندرین گناهی نیست، صالح گفت: بنگرید تا مگر بچّهٔ وی را اندر یابید[5] مگر بدان سبب عذاب را دفع کند[6].

پس بیرون آمدند به طلبِ وی، چون وی را دیدند بر کوه، چنان‌که دست کس به وی نرسد، آن بچّهٔ ناقه سه بانگ کرد، صالح بگریست و گفت: هر بانگی ازین بانگهای وی نشانِ اجل روزی است. «تَمَتَّعُواْ فِی دَارِكُمْ ثَلَٰثَةَ أَيَّامٍ ذَٰلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ»[7] بباشید[8] اندر زمی[9] سه روز، این وعده‌ایست راست.

و گروهی گفتند که بچّه را نیز بکشتند و گوشتِ وی بخوردند. و آن ناقه را روز چهارشنبه کشتند، صالح گفت ایشان را: نشان عذاب آنست که روز پنجشنبه برخیزید و رویهای شما زرد باشد و روز آدینه برخیزید و رویهای شما سرخ باشد و روز شنبه برخیزید و همه رویهای شما سیاه باشد، انگاه روز یکشنبه عذاب اندر شما رسد.

۱. باد: همچنانست قدار عاقر ناقه را بکشت ۲. باد: مصداع ۳. باد: بانگی بزد
۴. باد: بر کوه بلند شد ۵. باد: یابوید ۶. باد: عذاب دفع کند ۷. هود(۱۱)۶۵
۸. باد: «بباشید» ندارد ۹. باد: زمین

پس چون روز شنبه بود برخاستند رویهای ایشان همه زرد بود[1] از خرد و بزرگ، زن و مرد بر یك حال[2]، چنان‌که پنداشتندی[3] که خلوق اندر رویهای ایشان مالیده است. پس یقین[4] بدانستند که عذاب است گفتند: وی را بباید کشت. صالح ـ علیه‌السَّلام ـ بگریخت و به نزدیك قبیله‌ای شد که ایشان را بنوغنم گفتندی، و ایشان را مهتری بود نام وی نفیل، و مشرك بود وی را پنهان بکرد[5] و ایشان اصحاب صالح را عذاب همی کردند تا ایشان[6] بر وی دلالت کنند. ایشان گفتند صالح را که ما را عذاب همی کنند، صالح ـ علیه‌السَّلام ـ گفت: ایشان را بر من دلالت کنید. گفتند: وی نزدیك نفیل است، آمدند به نزدیكِ نفیل، صالح را طلب کردند، نفیل گفت: صالح به نزدیك من است ولیکن شما را فرا نزدیك وی هیچ راهی نیست[7].

ایشان وی را بگذاشتند و مشغول گردیدند به اندوه آن عذاب، و یکدیگر را خبر همی دادند به آنچه اندر رویهای یکدیگر همی دیدند. چون روز به شبانگاه رسید همگنان[8] بانگی کردند که آه که روزی گذشت از اجل. چون روز دوم برخاستند رویهای ایشان سرخ گشته بود. چنان‌که پنداشتی که خون اندر رویهای ایشان مالیده‌اند بانگ همی کردند و همی بگریستند[9] بحقیقت که عذاب خواهد بود. چون شبانگاه شد بانگ کردند که آه که گذشت روزی دیگر از اجل[10]، چون روز سیوم برخاستند رویهای ایشان همه سیاه گشته بود چنان‌که گفتی: قیر اندر رویهای ایشان مالیده‌اند. ایشان بانگ همی کردند که آه[11] که عذاب آمد.

چون روز یکشنبه اندر آمد صالح از میانِ ایشان بیرون شد با آن کسانی که ایمان آورده بودند و همی رفت تا به شام رسید و نزدیك فلسطین فرود آمد. چون روز یکشنبه بود آن قوم برخاستند و کفن اندر پوشیدند و حنوط بر خویشتن کردند.

۱. باد: رویهای شان زرد شد ۲. باد: «بر یك حال» ندارد ۳. باد: پنداشتند
۴. باد: بعین ۵. باد: پنهان کرد ۶. باد: ایشان + را ۷. باد: راه نیست
۸. باد: «همگنان» ندارد ۹. باد: همی گریستند ۱۰. باد: گذشت روز اجل
۱۱. باد: بانگ کردند: آه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و کفنهای ایشان نطعهای ادیم بود و حنوط ایشان الوا بودی و خویشتن بر زمی افکندند[1] و چشم اندر آسمان و زمی[2] همی گردانیدند، و ندانستند که عذاب از کجا خواهد آمد، تا روز یکشنبه به چاشتگاه رسید[3] بانگی آمد از آسمان، عظیم، دلهای ایشان بگسست[4] و بجملگی هلاك شدند مگر زنی مقعده کافره[5]، نام وی زریعه بنت سلق بود که آن عذابها همه بدید و هلاك نشد و خداوند تعالی پای وی با وی داد تا هرچند زودتر[6] به وادی‌القری آمد و خبر ایشان بداد انگاه آب خواست، چون آب بخورد بمُرد، و پس از ان وفات صالح بود و پنجاه و هشت سال عمرِ وی بود و اندر میان قوم خویش بیست سال بایستیده بود[7].

و پس ازین یاد کرد خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ قصّهٔ لوط ـ علیه‌السَّلام ـ و آن لوط بن هاران بن تارخ ابن اخ ابراهیم ـ علیه‌السَّلام ـ بود، و خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ وی را با اهل سدوم فرستاد. و آن چنان بود که لوط به عمّ خویش ابراهیم ـ علیه‌السَّلام ـ ایمان آورده بود و با وی از بابل به شام هجرت[8] کرده بود. ابراهیم ـ علیه‌السَّلام ـ فرود آمد به فلسطین، و وی را فرود آورد[9] اندر زمین اردن[10]. خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ وی را رسول کرد با اهلِ سدوم، چنان‌که گفت:

[آیه ۸۰] وَلُوطاً اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ؛ و بفرستیدیم[11] لوط را انگاه که گفت قوم خویش را: ای همی کنید فعل فاحش ـ یعنی قصد مردان ـ که سبقت نکرده است بر شما به آن هیچ کس از خلق*

[آیه ۸۱] اِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ؛ ای شما خود همی آیید به مردان به طلب شهوت از دونِ زنان، بل شما گروهی مسرفان‌اید از حلال به حرام شوید[12]*

۱. باد: بر زمین افکنده ۲. باد: زمین ۳. باد: «رسید» ندارد ۴. باد: بگسیخت
۵. باد: مقعدکافر ۶. باد: زوتر ۷. باد: بیست سال بود ۸. باد: از بابل هجرت
۹. باد: فرو آورد ۱۰. باد: اندر اردن ۱۱. باد: بفرستادیم ۱۲. باد: به حرام شده

[آیه ۸۲] وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ اِلاَّ اَنْ قَالُوا اَخْرِجُوهُم مِنْ قَرْيَتِكُمْ اِنَّهُمْ اُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ؛ و بس نبود جواب قوم وی مگر آنگه که گفتند: بیرون کنید لوط را از دیه خویش که ایشان گروهی‌اند که تخرّج[1] همی کنند ازین کارها*

[آیه ۸۳] فَاَنْجَيْنَاهُ وَاَهْلَهُ اِلاَّ امْرَاَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ؛ پس ما برهانیدیم لوط را و اتباع وی را، مگر زن وی را[2] که بود از جمله آن کسانی که باقی بودند اندر عذاب*

[آیه ۸۴] وَاَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ؛ و فرو بارانیدیم بریشان بارانی از سنگ، بنگر تا چون بود عاقبت آن مفسدان که فساد همی کردند[3]*

محمّد بن اسحاق بن یسار گوید که اندر ناحیت ایشان میوه‌های بسیار بود و دیهای[4] بسیار، چنان‌که اندر زمین چُنان نبود، و مردمان بسیار قصد شهر ایشان همی کردند و ایشان را همی رنجانیدند، ابلیس لعین به نزدیك ایشان آمد بر صورتِ پیری و گفت: اگر آن کنید که من گویم شما را، ازیشان برهید. و فعلِ خبیث ایشان را بیاموخت. پس چون مردان قوت بریشان کردند ایشان[5] غلامان نیکو انتخاب همی کردند و با ایشان فساد همی کردند تا بر آن ستم همی کشتند[6].

حسن بصری گوید: نکردندی آن فعل، مگر با غریبان تا قصدِ دیارِ ایشان نکنند.

و کلبی گوید: ابلیس بیامد بر صورت بُرنایی نیکو، و ایشان را با خویشتن خواند تا آن فعل با وی بکردند؛ چون آن فعل اندر میانِ ایشان بسیار شد، زمین خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ را بخواند و آسمان به فریاد آمد و عرش بانگ برآورد و به[7] خدای تعالی بنالید،

۱. باد: تحرّج ۲. باد: «مگر زن وی را» ندارد ۳. باد: «که فساد همی کردند» ندارد
۴. باد: دههای ۵. باد: «ایشان» ندارد ۶. باد: ستم‌کشتند ۷. باد: برآورد به خدای

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خدای ـ عزّ و جلّ ـ سنگ را بفرمود تا[1] بریشان بپارید و زمین را بفرمود[2] تا ایشان را فرو برد.

ابن عبّاس روایت کند از پیغمبر که وی گفت: هر که وی را یابید که عمل قوم لوط کند، بکشید فاعل را و مفعول را. و تمامی قصّهٔ ایشان گفته شود پس ازین إنْ‌شاءالله تعالی.

پس ازین خدای تعالی یاد کرد قصّهٔ شعیب با اهلِ مَدْیَن، و ایشان فرزندان مدین بودند پسر ابراهیم پیغمبر ـ علیه‌السَّلام ـ، و ایشان را اصحاب الأیکه خوانند.

و شعیب النّبی ـ علیه‌السَّلام ـ از[3] اولاد مدین بود شعیب بن میکیل[4] بن مدین بن ابراهیم. و شعیب نابینا بود وی را خطیب الانبیاء خوانند از نیکویی مناظره که با قوم خویش کرده است.

و قوم وی اهلِ کفر بودند و عادتِ ایشان آن بود که اندر مکیال و میزان خیانت کردندی، کمتر سنجیدندی و کمتر پیمودندی، خدای تعالی شعیب را با ایشان فرستاد چنان‌که گفت عزّ من قائل:

[آیه۸۵] وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْباً قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ و بفرستیدیم[5] به مدین برادر ایشان را اندر نسب شعیب، گفت: یا قوم بپرستید خدای را که نیست شما را خدای جز از وی، خود آمد به شما حجّتی از خدای شما، تمام کنید مکیال و میزان، و بمکاهانید[6] مردمان را چیزهای ایشان، و مکنید فساد اندر زمین پس از آنکه خدای آن را به اصلاح آورد به فرستیدن پیغامبران[7]، آنکه یاد کردیم بهتر شما را اگر هستید شما مؤمن[8]*

۱. باد: «بفرمودتا» ندارد ۲. باد: فرمود ۳. باد: و شعیب از ۴. باد: + بن یشجن
۵. باد: بفرستادیم ۶. باد: بنکاهید ۷. باد: فرستادن پیغمبران
۸. باد: اگر هستید مؤمن

[آیه۸۶] وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ... ؛ و منشینید بر[1] هر راهی، تهدید همی کنید.

و آن چنان بود که ایشان نشسته بودندی بر راهها تا هر که قصد شعیب کردی وی را منع کردندی که وی کذّاب است.

و گروهی گفتند عادت ایشان آن بودی که راه زدندی. و گروهی گفتند: عشار آن بودند که باژ گرفتندی[2].

... وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجاً وَاذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلاً فَكَثَّرَكُمْ وَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ؛ و منع همی کنید از دین خدای تعالی آن کس را که ایمان آورد بدان، و همی جویید آن را به کژی[3]، و یاد کنید آن وقت که شما بودید اندك از پس قوم ثمود، پس بسیار بکرد عدد شما، و بنگرید که چگونه بود عاقبتِ مفسدان ـ یعنی قوم ثمود ـ*

[آیه۸۷] وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ؛ و اگر گروهی از شما ایمان آورده‌اند بدانکه مرا بفرستیده‌اند[4] بدان، و گروهی ایمان نیاورده‌اند صبر کنید تا حکم کند خدای تعالی میان ما، که وی[5] بهترین حکم کنندگان است*

[آیه۸۸] قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ؛ گفتند مهتران آن کسانی که استکبار همی کردند از قوم وی: خود بیرون کنیم ما ترا ای شعیب، و آن کسانی که ایمان آورده‌اند با تو از دیههای ما، و یا بازگردید اندر ملّت ما آیید. گفت شعیب: ای اگر ما آن را کاره باشیم شما ما را[6] بدان اجبار کنید[7]؟*

[آیه۸۹] قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِباً إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ

۱. باد: به ۲. باد: بودند بار گرفتند ۳. باد: کژی بدان ۴. باد: بفرستاد
۵. باد: و وی ۶. باد: «شما ما را» ندارد ۷. باد: کنند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

لَنَآ اَنْ نَعُودَ فِيهَا اِلَّآ اَنْ يَشَآءَ اللّٰهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً عَلَى اللّٰهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا اَفْتَحْ بَيْنَنَاوَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَاَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ؛ خود فرا ساخته باشیم بر خدای تعالی دروغی، اگر بازگردیدم و اندر[1] ملّت شما آییم پس از آنکه برهانید ما را خدای تعالی از ان، و نبود که ما[2] باز آییم به ملت شما مگر که خواسته باشد خدای تعالی پروردگار ما، محیط است علم خدای ما به هرچه بود و خواهد بود[3]، بر خدای تعالی توکّل کردیم، ای بار خدای ما حکم کن میان ما و میان قوم ما بحق، و تو بهترین حکم‌کنندگانی*

[آیه۹۰] وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا اِنَّكُمْ اِذًا لَخَاسِرُونَ؛ و گفتند آن مهتران آنان که کافر شده بودند از قوم وی: اگر متابعت کنید شعیب را شما انگاه مغبون باشید و زیانکار*

[آیه۹۱] فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَاَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ؛ پس بگرفت ایشان را زلزلت، پس گشتند اندر زمین خویش همه افتیده[4] و مرده*

ابوعبدالله البجلی گوید که ابوجاد[5] و هوّز و حطّی و کلمن و سَعْفص و قَرشت نامهای ملوكِ مَدْیَن بود، و مُلکتِ ایشان آن روز که عذاب یوم الظلّة اندر ایشان افتید اندر وقت[6] شعیب کلمن بود. و آن عذاب چنان بود که خدای ـ عزّ و جلّ ـ دری از درهای دوزخ بریشان بگشاد تا گرما ایشان را غلبت کرد و نفس ایشان فرو گرفت، ایشان اندر خانه‌های خویش گریختند از بهرِ آن گرما، و آب و سایه ایشان را سود نداشت. و آن گرما ایشان را چنان بکرد که گوشتِ پخته. پس خدای ـ عزّ و جلّ ـ بریشان بفرستید[7] بادی خوش و میغی خنك، چون از ان راحت یافتند همه یکدیگر را بخواندند مردان و زنان و کودکان فراهم آمدند به دشت اندر زیرِ آن میغ. چون همه آنجا مجتمع شدند خدای ـ عزّ و جلّ ـ زلزله اندر زمین افکند و از

۱. باد: بازگردیم اندر ۲. باد: و نبود ما را ۳. باد: و خواهد ۴. باد: افتاده
۵. باد: اباجاد ۶. باد: رسید در وقت ۷. باد: فرستاد

ان میغ آتشی بفرستید[1] تا ایشان[2] را بسوخت تا همه خاکستر گردیدند[3]. اینست که خدای ـ عزّ و جلّ ـ همی گوید: «فَاَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ»[4]. پس ازین همی گوید[5] اندر صفت ایشان:

[آیه۹۲] اَلَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَاَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا اَلَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ؛ آن کسانی که تکذیب کردند شعیب را، گویی نبودند آنجا آن کسانی که تکذیب کردند شعیب را، ایشان بودند مغبون‌ترِ آن کسانی که وی را متابعت کردند*

[آیه۹۳] فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ اٰسَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ؛ پس روی بگردانید ازیشان شعیب، چون عذاب آمد بدیشان از میان ایشان بیرون آمد و گفت: ای قوم خود برسانیدم[6] به شما رسالتهای[7] خدای خویش، و نصیحت کردم شما را، چون اندوهگن یافتم[8] بر گروهی کافران که تکذیب همی کردند مرا[9]*

[آیه۹۴] وَمَا اَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ اِلَّا اَخَذْنَا اَهْلَهَا بِالْبَاْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ؛ و نفرستیدیم ما اندر[10] هیچ دیه پیغمبری که وی را تکذیب کردند که نه فرا گرفتیم اهل آن دیه را به سختی و درویشی، تا مگر ایشان تضرّع کنند و توبه کنند به خدای خویش[11]*

[آیه۹۵] ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتّٰى عَفَوا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ اٰبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَاَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ؛ انگاه بَدَل کردیم ما جای[12] شدّت به نعمت، تا بسیار گشتند و پامال گشتند و گفتند: خود رسیده است به پدران ما سختی‌گاهی و شادی گاهی، پس فرا گرفتیم ایشان را ناگاه، و ایشان همی ندانستند بآمدنِ عذاب[13]*

۱. باد: بفرستاد ۲. باد: و ایشان ۳۰. باد: گردید ۴. الشعراء(۲۶)۱۸۹
۵. باد: پس ازین گوید ۶. باد: رسانیدیم ۷. باد: رسالت ۸. باد: باشم
۹. باد: «که تکذیب... مرا» ندارد ۱۰. باد: نفرستادیم اندر ۱۱. باد: به خدای
۱۲. باد: بجای ۱۳. باد: بآمد عذاب

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه ۹۶] وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُرىٰ اٰمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّمآءِ وَالْاَرْضِ وَلٰكِنْ كَذَّبُوا فَاَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ؛ و اگر اهلِ دیهها ایمان آوردندی و بپرهیزیدندی[1]، بگشادمانی[2] بریشان برکات از آسمان ـ یعنی باران ـ و از زمین ـ یعنی نبات ـ ولیکن تکذیب کردند، فرا گرفتیم ایشان را به عقوبت آنچه اندوختند*

[آیه ۹۷] اَفَاَمِنَ اَهْلُ الْقُرىٰ اَنْ يَاْتِيَهُمْ بَاْسُنا بَياتاً وَهُمْ نائِمُونَ؛ ای ایمن گشته است اهل دیهها که تکذیب کردند که به ایشان آید عذاب ما به شب، و ایشان خفته باشند؟*

[آیه ۹۸] اَوَ اَمِنَ اَهْلُ الْقُرىٰ اَنْ يَاْتِيَهُمْ بَاْسُنا ضُحىً وَهُمْ يَلْعَبُونَ؛ ای[3] ایمن گشته‌اند اهل دیهها که به ایشان آید عذاب ما به روز، و ایشان بازی همی کنند به غفلت[4]؟*

[آیه ۹۹] اَفَاَمِنُوا مَكْرَ اللّٰهِ فَلا يَاْمَنُ مَكْرَ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ؛ ای[5] ایمن گشته‌اند از مکر خدای تعالی؟ و ایمن نگردد از مکر خدای تعالی مگر گروهانی که مغبون باشند*

و مکر خدای تعالی با کافران آن بُوَد که ایشان را مال و تندرستی دهد بر سبیلِ استدراج.

[آیه ۱۰۰] اَوَ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْاَرْضَ مِنْ بَعْدِ اَهْلِها اَنْ لَوْ نَشاءُ اَصَبْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَسْمَعُونَ؛ ای ننموده است راه، آن کسانی که خلیفت زمی[6] کرده‌اند از پس هلاك دیگران با آنکه[7] اگر ما خواهیم هلاك کنیم ایشان را به[8] گناهان ایشان، و مُهر نهیم بر دلهای ایشان تا ایشان

۱. باد: پرهیز کردندی ۲. باد: بگشادیمی ۳. باد: «ای» ندارد
۴. باد: «به غفلت» ندارد ۵. باد: «ای» ندارد ۶. گن: خلیفت زمی، باد: زمین
۷. باد: بدان ۸. باد: نیز

فرا نپذیرند پند[1]*

[آیه ۱۰۱] تِلْكَ الْقُرىٰ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ اَنْبائِها وَلَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ عَلىٰ قُلُوبِ الْكافِرِينَ؛ آنکه یاد کردیم دیهاست[2] یا محمّد که همی خوانیم بر تو از خبرهای آن، و خود آمد با ایشان[3] رسولان ایشان به حجّتها، پس نبودند که ایمان آوردندی به آنچه تکذیب کرده بودند از پیش ـ یعنی اندر معلوم خدای عزّ و جلّ[4]، و روز اخذ میثاق اظهار کردند ایمان و اضمار کردند کفر ـ همچنان مُهر برنهد[5] خدای تعالی بر دلهای کافران که دانسته باشد که ایمان نیارند[6]*

[آیه ۱۰۲] وَما وَجَدْنا لِاَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَاِنْ وَجَدْنا اَكْثَرَهُمْ لَفاسِقِينَ؛ و نیافتیم بیشتری[7] ایشان را عهدی، و یافتیم بیشتری[8] ایشان را[9] بیرون آمدگان از عهد[10]*

[آیه ۱۰۳] ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسىٰ بِاٰياتِنا اِلىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ فَظَلَمُوا بِها فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ؛ آنگاه فرستیدیم[11] از پس ایشان موسی را به حجّتهای ما نزدیك فرعون و گروه وی[12]، جحد کردند آن را و کافر شدند بدان، بنگر[13] یا محمّد تا چون بود عاقبت این[14] مفسدان*

گروهی گفتند: نام فرعون قابوس بود. وَهْب بن مُنَبِّه گوید: ابو الولید بن مصعب بن ریان بود، و عمر وی چهارصد سال و اند بود[15] و میان آن روز که یوسف ـ علیه‌السَّلام ـ اندر مصر شد و آن روز که [بنی‌اسرائیل از مصر بیرون آمد[16]] چهارصد سال بود.

۱. باد: «پند» ندارد ۲. باد: «دیهاست» ندارد ۳. باد: به ایشان ۴. باد: خدا
۵. باد: برنهاد ۶. باد: نیاورند ۷ و ۸. سرا، باد: بیشترین ۹. سرا: ازیشان
۱۰. سرا: بیرون آمده بودند از عهد ۱۱. باد: فرستادیم ۱۲. سرا: او
۱۳. سرا: بگو ۱۴. سرا: آن ۱۵. باد: سال بود
۱۶. سرا: و آن روز که موسی اندر مصر شد آمدند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه ۱۰۴] وَقَالَ مُوسىٰ يٰا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ ٱلْعٰالَمِينَ؛ و گفت موسی: ای[1] فرعون من رسولم به تو از خدای همه خلقان[2] *

[آیه ۱۰۵] حَقِيقٌ عَلىٰ أَنْ لاٰ أَقُولَ عَلَى ٱللّٰهِ إِلاَّ ٱلْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِيٓ إِسْرٰائِيلَ؛ سزاوارم به رسالت[3] که خدای مرا اهل آن کرده است بر آن صفت که نگویم[4] بر خدای تعالی مگر حق، خود آوردم به شما حجّتی از خدای شما، بگذار با من بنی اسرائیل را، و برگیر دست از یشان[5] *

[آیه ۱۰۶] قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهٰا إِنْ كُنْتَ مِنَ ٱلصّٰادِقِينَ؛ گفت فرعون اگر آورده‌ای نشانی، بیار آن را اگر تو هستی از راستگویان *

[آیات ۱۰۷-۱۰۸] فَأَلْقىٰ عَصٰاهُ فَإِذٰا هِيَ ثُعْبٰانٌ مُبِينٌ * وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذٰا هِيَ بَيْضٰاءُ لِلنّٰاظِرِينَ؛ پس بیفکند موسی عصای[6] خویش اندر حال ثعبانی گردید پیدا[7] * و بیرون آورد دست از جیب خویش اندر حال اسپید، آن کسانی را که بدان همی نگرستند[8] *

سُدّی گوید که چون موسی ـ علیه‌السّلام ـ عصا از دست بیفکند ماری گردید بزرگ، دهن باز کرده[9]، میان دهن وی هشتاد گز[10]، لب زیرین بر زمین داشت و لبِ زبرین بر سر[11] کوشك داشت، روی به فرعون نهاد تا وی را بگیرد، فرعون از تخت بجست و حدث کرد از بیم وی، [و پیش از ان حدث نکردی. چنان‌که مردمان را از ان خبر بودی. مردمان همه بگریختند و ثعبان حمله برد بریشان، و بیست و پنجهزار خلق خویشتن را بر یکدیگر کشتند از بیم وی. و فرعون[12]] اندر خانه شد و بانگ کرد که یا موسی این فرا بگیر[13] تا من به تو ایمان آورم[14] و بنی‌اسرائیل را اطلاق کنم.

۱. سرا: یا ۲. باد، سرا: خلق ۳. سرا: بر رسالت ۴. سرا: نگویم + من
۵. سرا: و دست ازیشان بگذار ۶. سرا: آنگاه بیفکند عصا ۷. سرا: ظاهر
۸. سرا: بدان نگریستند ۹. سرا: باز کرد ۱۰. سرا: رش ۱۱. سرا: زیر
۱۲. سرا: «و پیش از آن حدث نکردی... فرعون» ندارد ۱۳. باد: این را بگیر، سرا: این فرو گیر
۱۴. سرا: آرم

موسی ـ علیه‌السّلام ـ آن را بگرفت[1] عصا گردید[2] اندر دست وی، چنان‌که بود. پس فرعون گفت: یا موسی حجّتی دیگر داری؟ گفت: آری. و دست وی سیاه چرده بودی[3]، اندر جیب کرد و پس بیرون آورد آن را روشن. چنان‌که شعاع آن نور آفتاب را غلبه کرد[4]، انگاه دست اندر جیب[5] کرد و باز بیرون آورد همچنان با لون[6] خلقت [خود شده بود[7]].

[آیه ۱۰۹] قَالَ ٱلْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هٰذٰا لَسٰاحِرٌ عَلِيمٌ؛ گفتند اشراف قوم فرعون، خود این جادوی است دانا *

[آیات ۱۱۰-۱۱۲] يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمٰاذٰا تَأْمُرُونَ * قٰالُوٓا أَرْجِهْ وَأَخٰاهُ وَأَرْسِلْ فِي ٱلْمَدٰائِنِ حٰاشِرِينَ * يَأْتُوكَ بِكُلِّ سٰاحِرٍ عَلِيمٍ؛ گفت فرعون[8]: همی خواهد که بیرون کند شما را از زمین شما، چه فرمایید؟ * گفتند: تأخیر کن وی را و برادر وی را، و بفرست اندر شهرها جادوان[9] باشند[10] * تا بیارند به تو[11] هر جادویی که عالم[12] باشند[13] *

بدان که[14] عکرمه گوید: ایشان هفتاد هزار جادو بودند. محمّد بن المنکدر[15] گوید: هشتاد هزار بودند. مقاتل گوید: سرِ آن جادوان شمعون بود. و ابن جریج گوید: یوحنّه[16] بود.

[آیات ۱۱۲-۱۱۳] وَجٰاءَ ٱلسَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قٰالُوٓا إِنَّ لَنٰا لَأَجْراً إِنْ كُنّٰا نَحْنُ ٱلْغٰالِبِينَ * قٰالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ؛ و بیامدند جادوان به فرعون[17]، گفتند: ای[18] ما را باشد مزدی[19]، اگر ما باشیم[20] غلبه‌کننده وی را[21] * گفت فرعون: آری، و نیز شما

۱. سرا: فرو گرفت ۲. سرا: عصایی گردید ۳. سرا: بود ۴. سرا: همی‌کردی
۵. سرا: باز در جیب ۶. سرا: آورد به لون ۷. سرا: خلقت شد ۸. سرا: فرعون گفت
۹. سرا: شهرهای چاوشان ۱۰. باد، سرا: «باشند» ندارد ۱۱. سرا: «به تو» ندارد
۱۲. سرا: دانا، باد: علیم ۱۳. سرا، باد: باشد ۱۴. باد: «بدان که» ندارد
۱۵. سرا: المنکدب ۱۶. باد: ابوحنه ۱۷. باد، سرا: پیش فرعون ۱۸. باد: «ای» ندارد
۱۹. باد: سرا: مزدی دهی ۲۰. سرا، باد: باشیم ما ۲۱. سرا: غلبه کننده او

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

از مقرّبان باشید به من*

[آیه ۱۱۵] قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ؛ گفتند: ای[1] موسی إمّا بیفکنی تو عصای خویش[2] و إمّا بیفکنیم ما[3] عصاها و رسنهای خویش*

[آیه ۱۱۶] قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ؛ گفت موسی: شما[4] بیفکنید، چون بیفکندند جادویی کردند چشمهای مردمان را، و بترسانیدن آوردند[5] ایشان را و بیاوردند جادوی بزرگ*

و این آن[6] بود که رسنهای ایشان [همه چون[7]] مار گردید و چون کوهی فراهم آمد از ان بر یکدیگر نشسته و جنبان[8].

[آیه ۱۱۷] وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ؛ [و ما وحی کردیم[9]] به موسی که بیفکن[10] عصای خویش، بیفکند، اندر حال[11] فرو برد آن عصاها و رسنها* که ایشان بدان تزویر همی کردند و آن جمله نیست گشت[12].

ایشان گفتند اگر این سحر بودی رسنها و عصاها بماندی هرچند صفتش بگردیدی*

[آیات ۱۱۸-۲۰] فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ * وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ؛ پس ظاهر شد حق و باطل شد آنچه [همی کردند ایشان[13]]* و غلبه کردند ایشان را آنجا و بازگردیدند خوار و مقهور* و اندر[14] [افکند بدان] جادوان را به سجود کردنِ خدای تعالی، چون بدانستند که آن آسمانی است*

۱. سرا: یا ۲. باد: «عصای خویش» ندارد ۳. سرا: ای موسی تو بیفکنی عصای خویش و امّا ما بیو کنیم ۴. سرا: بلکه + شما ۵. گن، باد: بترسانیدند آوردن ۶. سرا: و آن آن ۷. سرا: «همه چون» ندارد ۸. باد: + قوله تعالی ۹. سرا: و وحی کردیم ما ۱۰. سرا: + همچون ۱۱. سرا: پس + اندر حال ۱۲. سرا: گردید ۱۳. سرا: ایشان همی کردند ۱۴. باد: «اندر» ندارد

[آیات ۱۲۱-۲] قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ * رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ؛ گفتند: ایمان آوردیم به خدای همه خلق * فرعون گفت: مرا خواهید بدین، [پس گفتند[1]]: خدای موسی و هارون*

[آیه ۱۲۳] قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَٰذَا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ؛ گفت[2] فرعون جادوان را که ایمان آورید به وی[3] پیش از آنکه من دستوری دهم شما را که این مکری است که [شما ساخته‌اید از پیش][4] اندر مصر، تا بیرون کنید از مصر اهل[آن را][5]، زود بود که بدانید که من چه کنم با شما*

[آیه ۱۲۴] لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ؛ خود بیرم دستهای شما و پایهای شما از خلاف ـ یعنی از هر شقّی[6] طرفی ـ پس بر دار کنم شما را [همگنان][7]*

[آیات ۱۲۵-۶] قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ * وَمَا تَنقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ؛ ایشان گفتند[8] فرعون را که ما با خدای[9] خویش شویم اندر آخرت * و چه[10] کینه داری از ما[11] مگر آنکه ما ایمان آوردیم[12] به حجّتهای خدای خویش چون بیامد به ما، انگاه با[13] خدای شدند و گفتند: ای خدای ما فرو ریز[14] بر ما صبری، و جانهای ما فراگیر[15]، و ما مسلمانان باشیم[16]*

[آیه ۱۲۷] وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ... ؛ و گفتند اشرافِ قوم[17] فرعون، وی را[18]: ای همی بگذاری موسی

۱. سرا: گفتند: نه، بلکه ۲. سرا: پس + گفت ۳. سرا: آوردید به او ۴. سرا: که ساخته‌ی از پیش شما ۵. سرا: اهل مصر را ۶. سرا: از شقی ۷. سرا: شما همگان را ۸. سرا: گفتند ایشان ۹. سرا: به خدای ۱۰. سرا: چی ۱۱. سرا: بر ما ۱۲. سرا: آوریم ۱۳. سرا: به ۱۴. سرا: بر ریز ۱۵. سرا: فرو گیر ۱۶. سرا: و ما مسلمان ۱۷. سرا: از + قوم ۱۸. سرا: او را

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

را و قوم وی را تا فساد کنند اندر زمین مصر، پس[۱] خادمان ترا و بندگان ترا از تو باز کنند[۲].

ابن عبّاس همی گوید که[۳] ایشان فرعون را همی پرستیدندی و هر گاوی را که نیکو بودی پرستیدندی و اصنام را همی پرستیدندی و فرعون همی گفت[۴]: من خدای شمالم و خدای ایشان.

... قَالَ سَنُقَتِّلُ اَبْنَآءَهُمْ وَنَسْتَحْيِۦ نِسَآءَهُمْ وَاِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ؛ گفت فرعون: ما بکشیم پسران ایشان را، چنان‌که از پیش همی کشتیم[۵] ایشان را ـ یعنی آن سال مولود موسی ـ[۶] و زنده بگذاریم زنان ایشان را، و ما از زَوَر ایشان قاهراییم[۷]*

[آیه ۱۲۸] قَالَ مُوسىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا اِنَّ الْاَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛ گفت موسی قوم خویش را: استقامت کنید به خدای، و صبر کنید که زمین خدای راست[۸]، میراث دهد آن را که خواهد از بندگان خویش، و عاقبت پرهیزگاران را بود. ـ یعنی نصرت اندرین جهان و بهشت اندران جهان[۹] ـ*

ابن عبّاس گوید: چون جادوان ایمان آوردند به موسی ـ علیه‌السّلام ـ ششصد هزار بنی‌اسرائیل وی را[۱۰] متابعت کردند. پس گفتند موسی ـ علیه‌السّلام ـ را اندرین حال که ما را برنجانیدند پیش از آنکه تو آمدی به رسولی، و پُسران ما را[۱۱] بکشتند و دختران ما را خدمت فرمودند [و به جادویی ما را برنجانیدند. و آن از

۱. سرا: یعنی ۲. سرا: و تا بگذاردموسی خدایان تو وترا ۳. سرا: «ابن عباس... که» ندارد
۴. سرا: گفتی که ۵. سرا: همی بکشتیم، باد: می‌کشتند ۶. باد: تولد موسی، سرا: «یعنی آن... موسی» ندارد ۷. سرا: و باشیم زیر ایشان قاهر ۸. سرا: + یعنی مصر
۹. سرا: یعنی بهشت ۱۰. سرا: موسی را ۱۱. سرا: «را» ندارد

ان گفتند که فرعون شهرها داشتی که همه جادوان بودندی[۱] و چون ایشان را[۲] شغلی پیش آمدی ایشان را بخواندی و فرعون بنی اسرائیل را به چندین صف[۳] کرده بودی هر گروهی را کاری سخت همی فرمودی. اقویا را فرمودی تا استونها[۴] از کوهها بیاوردندی تا پشتها و گردنهای ایشان [همواره[۵] ریش و مجروح بودی[۶]]. و گروهی را فرمودی تا سنگ و گل همی آوردندی و وی را کوشکها بنا کردندی[۷] و گروهی را فرمودی تا خشت همی زدندی و خشت همی پختندی. و گروهی را درودگری وآهنگری[۸] و کارهای خسیس همی فرمودی. و هر که ازیشان ضعیف بودی وی را گزیت برنهادی و هر روزی درمی گرفتی اگر آفتاب فرو شدی و[۹] آن درم نداده[۱۰] بودی یك ماه دست وی را غل برنهادی و با گردن بهم بستی[۱۱] تا هیچ کار نتوانستی کردن[۱۲]، از بهرِ این گفتند قوم موسی آنکه خدای ـ عزّ و جلّ ـ ازیشان خبر داد و گفت[۱۳]:

[آیه ۱۲۹] قَالُوا اُوذِينَا مِنْ قَبْلِ اَنْ تَاْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسىٰ رَبُّكُمْ اَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِى الْاَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ؛ گفتند قوم موسی: ما را رنجه داشتند از پیش آن که[۱۴] تو با ما آمدی و از پس آن که آمدی به ما به رسالت، گفته بود که خدای شما هلاك برآرد از دشمن شما[۱۵]، و خلیفت کند شما را اندر زمین تا بنگرد[۱۶] که چون کار کنید [به طاعت وی[۱۷]]*

[آیه ۱۳۰] وَلَقَدْ اَخَذْنَآ اٰلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ؛ و خود فرا گرفتیم[۱۸] قوم فرعون را به قحط سالی از پس سالی[۱۹]، و بنقصان گردانیدیم

۱. سرا: «و به جادویی ما را... بودندی» ندارد ۲. سرا: او را ۳. سرا: صنف
۴. باد: ستونها ۵. باد، سرا: همه ۶. سرا: بیودی ۷. سرا: همی کردندی
۸. سرا: + و دباغی ۹. سرا: و + او ۱۰. سرا: بنداده ۱۱. باد، سرا: و به گردن بستی
۱۲. باد، سرا: نتوانستی کرد ۱۳. باد: «و گفت» ندارد ۱۴. سرا: از پیش رسالت تو که
۱۵. سرا: گفت که خدا لا محالت هلاك برآرد ازیشان معنی آنکه همی گوید عیسی من الله واجب
۱۶. سرا: ببیند ۱۷. سرا: «به طاعت وی» ندارد. ۱۸. سرا: پس ها گرفتیم
۱۹. باد: قحط سال از پس سالی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

میوه‌ها[1] و غله‌ها، و آفت به ایشان مسلط گردانیدیم تا مگر ایشان پند گیرند و بگروند[2]*

[آیه ۱۳۱] فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَـٰذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ پس چون با ایشان آمدی خصب و فراخی نعمت، گفتندی: این ما را است و اگر فرا رسیدی فرا ایشان تنگی، تطیر کردندی به موسی و گفتندی: این شومی ایشان راست که ما هیچ بهی ایشان را ندیدیم[3]؛ ای طایر ایشان ـ یعنی آنچه بریشان قضا کرده‌اند ـ[4] نزد خدای تعالی است ولیکن بیشتری ایشان ندانند[5] که آنچه ایشان را همی رسد[6] از قضاء خدای است*

[آیه ۱۳۲] وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ؛ و انگاه گفتند قبطیان موسی را: هرچند که تو به ما آری چیزی از علامتها تا بگردانی ما را[7] از دین ما، ما به تو ایمان نیاوریم[8]*

[آیه ۱۳۳] فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ؛ پس بفرستیدیم بریشان غرق[9]، گروهی گفتند مرگ و ملخ تا غلهٔ[10] ایشان نیست کرد[11] و سوس که اندر طعام ایشان افتاد[12] و بزغ که بریشان همی رفتی، و خون که انذر اوانی ایشان پدید آمدی نشانهای مبیّن، پس برگردیدند[13] و بودند گروهی مفسدان*

و سبب این علامتها و این عذابها که خدای ـ عزّ و جلّ ـ بریشان گماشت آن

۱. سرا: نقصان از میوه‌ها ۲. سرا: تا ایشان پند پذیرند، باد: و برگردند
۳. سرا: و اگر ها رسیدی به ایشان بدی‌یی، یعنی تنگی، تطیر کردندی به موسی و به آن کسانی که با او بودند از قوم او و گفتندی: این از شومی شماست که ما هیچ بدی ندیدیم تا شما ندیدیم ۴. باد: کردست
۵. سرا: همی ندانند ۶. سرا: می‌رسد ۷. سرا: برگردانی ما را بدان ۸. سرا: نیاریم
۹. سرا: پس فرستادیم بریشان طوفان ۱۰. سرا: غله‌های ۱۱. سرا: کند
۱۲. سرا: طعامهای‌شان افتد ۱۳. سرا: تکبّر کردند

بود که چون آن جادوان ایمان آوردندی[1] به موسی ـ علیه‌السّلام ـ فرعون برگردید مغلوب و مقهور، و نخواست که وی را متابعت کند. موسی دعا کرد که یا رب ایشان برگردیدند عذابی بریشان بگمار[2] که ایشان عبرتی گردند امّتانی را که از پس ایشان باشند. خدای ـ عزّ و جلّ ـ بفرستید به ایشان طوفانی[3]؛ و آن آبی بود که از آسمان فرو همی آمد[4] تا غلبه گرفت بر خانه‌های ایشان. چنان‌که چون بنشستندی غرق شدندی، و چون برخاستندی تا به گردن اندر آب بودندی و خانه‌های ایشان با خانه‌های بنی‌اسرائیل آمیخته بودی[5]، یك قطره از ان آب اندر خانه‌های بنی‌اسرائیل نشدی[6].

و آن آب آمدن هفت روز برداشت پس موسی را ـ علیه‌السّلام ـ گفتند: دعا کن خدای را ـ عزّ و جلّ ـ تا خدای این بلا از ما بازدارد[7] تا به تو ایمان آوریم و بنی‌اسرائیل[8] با تو دهیم. موسی ـ علیه‌السّلام ـ دعا کرد، ایمان نیاوردند و بنی‌اسرائیل را با وی ندادند خدای تعالی ایشان را آن سال نعمتی[9] بسیار پدید آورد از کشت و میوه و گیاه. ایشان گفتند: آن نبود آن باران[10] مگر نعمتی بر ما، و چندین سالها بود که ما اندر آرزوی چنین بارانی بودیم که چندین نعمت پدید آید بدان باران.

یك ماه آن نعمت بدیدند خدای تعالی ملخ را بفرستاد تا کشتها و میوه‌های ایشان را بخورد بجملگی[11]، تا برگ درخت و چوب و هرچه یافت[12] نیست کرد[13]، و یکی از ان ملخ به خانهٔ هیچ بنی‌اسرائیل[14] اندر نشد. پس قوم فرعون عاجز گردیدند، گفتند: یا موسی دعا کن اگر این عذاب از ما اندر گذارد[15] ما به تو ایمان آوریم و

۱. سرا: آوردند ۲. باد، سرا: گماو ۳. سرا: طوفان ۴. باد: می‌آمد، سرا: از آسمان همی آمد ۵. باد: بود، سرا: پیوسته بود ۶. سرا: نشد ۷. سرا: بردارد
۸. سرا: + را ۹. باد، سرا: نعمت ۱۰. سرا: نبود این باران مارا
۱۱. باد: میوها ایشان را بیشتری بخورد، سرا: میوه‌های ایشان بخورد ۱۲. سرا: همی یافت
۱۳. باد: «نیست کرد» ندارد، سرا: نیست همی کرد ۱۴. سرا: و یکی ازجملهٔ آن به هیچ خانه ازآن بنی‌اسرائیل ۱۵. سرا: گذاری

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بنی‌اسرائیل را با تو[1] دهیم. موسی ـ علیه‌السَّلام ـ دعا کرد پس از آنکه آن ملخ هفت روز بود که بریشان مسلط شده بود[2] روز شنبه تا روز شنبه.

پس موسی ـ علیه‌السَّلام ـ بیرون آمد و بدان عصای خویش اشارت کرد از سوی مشرق و مغرب، تا آن ملخ همچنان‌که آمده بودند[3] باز گردیدند[4]، و ایشان را برخی از غله هنوز[5] مانده بود، ایشان گفتند موسی را ـ علیه‌السَّلام ـ که ما را این غله که مانده است تمام است و ما از دینِ خویش[6] دست باز نداریم و بنی‌اسرائیل با تو باز ندهیم[7] و آن عهد که کرده بودند با وی[8] نقض همی کردند و با سرِ کارهای خویش شدند.

خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ قُمَّل بریشان بگماشت ـ یعنی سپوش[9]، تا باقی طعامهای ایشان‌بخوردند[10] و مویها بر تن ایشان همه بخوردند[11] تا ایشان را ابروی و مژهٔ چشم هیچ نماند و همچنان قصد[12] پوستهای ایشان کرد که آن را فرا خوردن گیرد[13]، بر تنِ ایشان نشستندی[14] هر یکی همچون آبله‌ای تا ایشان عاجز گشتند و خواب و قرار ازیشان بشد[15]، و فریاد خواندند که یا موسی دعا کن تا خدای این بلا را از ما بگرداند[16] تا به تو ایمان آریم و این عهد را نقض نکنیم. موسی ـ علیه‌السَّلام ـ دعا کرد پس از آنکه یك هفته آن بلا بریشان مسلّط بود خدای تعالی آن بلا را ازیشان برداشت. پس ایشان باز با سرِ کار خویش شدند و ایمان نیاوردند[17] تا یك هفته[18] برآمد خدای تعالی بزغ بریشان مسلط کرد[19] تا سرایها و خانه‌ها و طعامهای ایشان همه از[20] بزغ برآمد تا اگر خواستی یکی ازیشان که سخن[21] گفتی بَزَغی اندر دهان وی شدی، و هر

۱. سرا: به تو ۲. سرا: پس از آنکه هفت روز ملخ بریشان مسلط بود از
۳. سرا: همه چنانکه آمده بود، باد: «بودند» ندارد ۴. باد، سرا: بازگردید
۵. باد، سرا: «هنوز» ندارد ۶. باد: و ما دین خویش را ۷. باد، سرا: به تو ندهیم
۸. سرا: عهد که با او کرده بود ۹. باد: موش، سرا: سوس ۱۰ و ۱۱. باد، سرا: بخورد
۱۲. سرا: وقصد ۱۳. سرا: هاخوردن گیرد و ۱۴. سرا: + سپید ۱۵. سرا: برفت
۱۶. سرا: از ما بردارد ۱۷. سرا: انگاه ایمان نیاوردند و به سر کار خویش شدند
۱۸. سرا: یك ماه ۱۹. سرا: بکرد ۲۰. سرا: پر از ۲۱. سرا: سخنی

آتشی و چراغی که برافروختندی[1] همه بکشتی و اندر دیگ جوشان و تنورهای پر آتش همی جَستندی و باك نداشتندی.

چون آن دیدند بگریستند و گفتند: یا موسی خدای را بخوان تا توبه دهیم[2] و به تو ایمان‌آوریم[3] و دیگر مخالفت نکنیم.

موسی ـ علیه‌السَّلام ـ دعا کرد پس از آنکه موسی دعا کرد از آنکه[4] یك هفته آن عذاب بریشان مسلط بود از شنبه تا شنبه، تا خداوند تعالی آن عذاب ازیشان برداشت یك ماه به عافیت بزیستند، انگاه باز سرِ کفر[5] شدند. خدای عزَّ و جلَّ خون بریشان گماشت تا نیل جمله[6] به خون برفت و هیچ چیز از ان آب برنکشیدندی از چاه یا از جوی[7] که نه خون بودی سرخ.

به فرعون گله کردند از بی‌آبی، فرعون یکی از بنی‌اسرائیل و یکی را از قبط بفرمود[8] تا آب خوردند از یکجایگه[9]، تا مگر خون نگردد. خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ آن جانب که با قبطی داشتی خون گردانیدی[10] و آن جانب که با بنی‌اسرائیل داشتی[11] آب همی‌بودی[12] و قبطی و بنی‌اسرائیل از یك جوی آب برکشیدندی[13] قبطی را خون آمد[14] و بنی‌اسرائیل[15] را آب.

و بودی که زنی از قبطیان زنی را از بنی‌اسرائیل گفتی که مرا آب ده. چون او آب اندر اناء او کردی[16] خون گردیدی، و گفتی که آب اندر[17] دهن خویش گیر[18] و از دهن خویش اندر دهن من ریز. چون اندر دهن قبطی رسیدی خون گردیدی.

و فرعون چنان مضطر گردید از تشنگی که[19] درختِ تربخاییدی و تری آن بچشیدی آن اندر[20] دهن وی تلخ و شور گردیدی.

۱. سرا: بر او روختندی ۲. سرا: توبه کنیم ۳. باد، سرا: آریم
۴. سرا: موسی انگاه دعا کرد پس از آنکه ۵. سرا: به سر کفر و تکذیب ۶. سرا: همه
۷. سرا: «یا از جوی» ندارد ۸. سرا: بفرمودی ۹. سرا: از یك آنیه خوردند
۱۰. سرا: گردانید ۱۱. سرا: داشت ۱۲. سرا: بود ۱۳. سرا: برکشیدند
۱۴. سرا: آمدی ۱۵. سرا: و اسرائیلی ۱۶. باد، گن: آب ده، اندر اوانی کردی
۱۷. باد، سرا: که اندر ۱۸. سرا: دهن گیر ۱۹. سرا: تا از ۲۰. سرا، باد: در

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و ایشان اندرین[1] بلا بماندندی[2] یك هفته هیچ[3] نخوردند الاّ خون، گفتند: یا موسی دعا کن تا خدای تعالی این بلا از ما برگیرد تا ما ایمان به تو آریم[4] و بنی‌اسرائیل را با تو دهیم[5]. موسی ـ علیه‌السّلام ـ دعا کرد، خدای ـ عزّ و جلّ ـ آن بلا از ایشان برداشت.

پس عهد را نقض کردند[6] خدای ـ عزّ و جلّ ـ ایشان را غرق کرد[7] اندر دریا، چنان‌که خدای ـ عزّ و جلّ ـ خبر داد و گفت[8]: «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ ٱلطُّوفَانَ وَٱلْجَرَادَ وَٱلْقُمَّلَ وَٱلضَّفَادِعَ وَٱلدَّم»[9] تا آنجا که گفت[10]:

[آیه ۱۳۴] وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ ٱلرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ٱدْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا ٱلرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ؛ و چون فرود آمد بریشان عذاب، یعنی طوفان و آنچه یاد کردیم، گفتند: یا موسی بخوان از بهرِ ما خدای خویش را بدانچه وصیت کرده است به تو[11]، اگر کشف کنی از ما عذاب را، خود تصدیق کنیم ترا و بفرستیم با تو بنی‌اسرائیل را*

[آیه ۱۳۵] فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ ٱلرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُم بَالِغُوهُ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ؛ پس چون کشف کردیم ازیشان عذاب تا اجلی که ایشان بدان خواستند برسید[12]، ایشان نقض همی کردند عهد را*

سعید بن جبیر گوید: «رِجْز» طاعون بود و این عذابی بود ششم[13] که خدای تعالی بریشان مسلط کرد[14].

[آیه ۱۳۶] فَٱنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي ٱلْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا

۱. باد: و اندرین ۲. سرا: بماندند ۳. سرا: «هیچ» ندارد ۴. سرا: تا به توایمان آریم
۵. باد: فرستیم، سرا: بفرستم ۶. سرا: پس نقض کردند آن عهد را ۷. سرا: غرقه کرد
۸. سرا: و همی گوید ۹. الاعراف (۷) ۱۳۳ ۱۰. سرا: «فارسلنا... گفت» ندارد
۱۱. سرا: به آنچه خدای برآن وصیت فرموده است تورا ۱۲. سرا: که ایشان به آن خواهندرسیدیعنی غرق
۱۳. سرا: عذابی ششم بود ۱۴. سرا: بکرد

غَافِلِينَ؛ تا[1] داد بستدیم ازیشان و غرق کردیم[2] ایشان را اندر[3] دریا با آنکه[4] ایشان تکذیب همی کردند به حجّتهای ما و بودند[5] از آن غافل*

[آیه ۱۳۷] وَأَوْرَثْنَا ٱلْقَوْمَ ٱلَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ ٱلْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا ٱلَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ ٱلْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ؛ و میراث دادیم[6] آن گروهانی را که ایشان بودند مقهور ـ یعنی بنی‌اسرائیل ـ زمین مشرق و مغرب ـ یعنی مصر و شام ـ آنکه ما برکات پدید آوردیم اندران از آب و میوه[7]، و تمام شد وعدهٔ خدای تو، آن وعدهٔ نیکو بر بنی‌اسرائیل که[8] ایشان را وعده کرده بود به نصرت بدان صبر که ایشان کردند بر دین خویش، و هلاك کردیم آنچه بودند فرعون اندر مصر و قوم وی از عمارتها[9] و آن چفته که همی ساختند میوه‌ها را و رزها را، پس ازین علامت کنیم[10]*

[آیه ۱۳۸] وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ ٱلْبَحْرَ... ؛ و بگذاشتیم بنی اسرائیل را به دریا[11].

یعنی روز عاشورا، و آن روز غرقه کردن فرعون بود[12]، و موسی ـ علیه‌السّلام ـ روزه داشت آن روز[13]، شکرِ خدای را عزّ و جلّ.

... فَأَتَوْا عَلَىٰ قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى ٱجْعَلْ لَنَا إِلَٰهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ؛ پس بیامدند بر قومی[14] که ایشان مقیم همی بودند[15] بر پرستیدن بتانی که ایشان را بود[16] بر صورت گاو، پس گفتند: یا موسی ما را نیز بکن بتی[17]، تا آن را پرستیم[18]، چنان‌که ایشان را بتان است که

۱. سرا: ما ۲. سرا: وغرقه کردیم ۳. سرا: در ۴. سرا: به آنچه ۵. سرا: + ایشان
۶. سرا: + ازیشان ۷. سرا: آنکه برکه کرده‌ایم ما اندران و پدید آوردیم از آب و درخت و میوه
۸. سرا: یعنی آن + که ۹. سرا: و هلاك برآوردیم از آنچه همی کردی و قوم او از عمارتها اندر مصر
۱۰. سرا: علامت که بگفتیم ۱۱. سرا: اسرائیلی را دریا ۱۲. سرا: غرقه کرد فرعون را
۱۳. باد: وموسی عاشورا روزه داشت ۱۴. سرا: پس بگذشتند بر گروهی ۱۵. سرا: مقیم بودند
۱۶. سرا: بود ایشان را ۱۷. سرا: بکن ما را بتی ۱۸. سرا: تا ما آن را همی پرستیم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

همی پرستند. گفت: موسی: شما گروهی‌اید که همی ندانید عظمت خدا و نعمت وی[1].

[آیه ۱۳۹] إِنَّ هٰؤُلاٰءِ مُتَبَّرٌ مٰا هُمْ فِيهِ وَبٰاطِلٌ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ؛ خود ایشان آنانند که هلاك کرده شده است[2] آنچه ایشان اندرانند، و باطل است آنچه ایشان همی کردند*

[آیه ۱۴۰] قٰالَ أَغَيْرَ اللّٰهِ أَبْغِيكُمْ إِلٰهاً وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعٰالَمِينَ؛ گفت موسی: ای جز از خدای تعالی[3] جویم شما را خدای دیگر، و وی تفضیل کرده است شما را بر جملهٔ خلقان اندر زمان شما[4]*

[آیه ۱۴۱] وَإِذْ أَنْجَيْنٰاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذٰابِ يُقَتِّلُونَ أَبْنٰاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسٰاءَكُمْ وَفِي ذٰلِكُمْ بَلاٰءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ؛ و یاد کنید انگاه که برهانیدیم شما را از آل فرعون، تکلیف[5] همی کردند شما را به سختی عذاب[6]، و بسیار همی کشتندی[7] پسران شما را و زنده همی گذاشتندی[8] زنان شما را از بهرِ خدمت خویش، و اندران بود شما را بلایی[9] از خدای شما بزرگ*

[آیه ۱۴۲] وَوٰاعَدْنٰا مُوسىٰ ثَلاٰثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنٰاهٰا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقٰاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقٰالَ مُوسىٰ لِأَخِيهِ هٰارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلاٰ تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ؛ و وعده کردیم موسی را سی شب ـ یعنی ماه[10] ذی‌القعده ـ و تمام گردانیدیم[11] آن را به ده روز[12] از ذی‌الحجة، پس تمام شد وعدهٔ [خدای] چهل روز، و گفت موسی برادر خویش هارون را[13]: خلیفت من باش اندر قوم من بر طاعت خدای و به اصلاح ایشان، و متابعت مکن راه مفسدان را[14]*

۱. سرا: و نعمت او بر شما ۲. گن: خود ایشان هلاك کرده است ۳. باد: جز خدای
۴. باد: «اندر زمان شما» ندارد ۵. سرا: که + تکلیف ۶. باد، سرا: به سخت عذاب
۷. سرا: و همی کشتند ۸. سرا: گذاشتند ۹. سرا: نعمتی ۱۰. باد: «ماه» ندارد
۱۱. باد: گردانیم، سرا: کردیم ۱۲. سرا: شب ۱۳. باد: خود را هارون
۱۴. باد: «را» ندارد

و این حال چنان بود که از پیش یاد کردیم که خدای تعالی موسی را ـ علیه‌السَّلام ـ وعده کرده بود که دشمنان وی را هلاك کند و قوم وی را از دست ایشان برهاند و کتابی بر وی فرو فرستد. چون خدای ـ عزَّ وجلَّ ـ دشمنان وی را هلاك کرد موسی ـ علیه‌السَّلام ـ از خدای تعالی کتاب خواست، خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ وی را فرمود تا روزه دارد سی روز ماه ذی‌القعده.

چون موسی ـ علیه‌السَّلام ـ روزه[1] بداشت مسواك کرد تا بوی دهن وی خوشتر شود، فریشتگان وی را گفتند: ما از دهنِ تو بوی مشك همی شنیدیم و تو آن را هلاك کردی بدین مسواك. پس خدای تعالی وی را فرمود که روزه دارد ده روزِ دیگر از ماه ذی‌الحجّه. و وی را گفت: تو ندانستی که بوی دهنِ روزه‌دار نزد من خوشتر از بوی مشك است؟ و این ده روز اندر وعدهٔ وی افزون شد. قوم وی اندر ده روز فتنه شدند. چنان‌که یاد کردیم.

و چون میعاد وی تمام شد چهل شب، موسی ـ علیه‌السَّلام ـ تنِ خویش را پاك کرد و جامه‌ها پاك کرد و آمد به طور سینا بر وعدهٔ خدای تعالی، و با وی مناجات کرد و وی را نزدیك کرد نزدیکی کرامت. چنان‌که چرویدنِ قلم[2] بشنید و کلام خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ بشنید، و وی را آرزو آمد به دیدارِ خدای عزَّ و جلَّ، و طمع آن افتاد و گفت: «ربِّ أرنی، [أنظر إلیك[3]».][4] خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ گفت وی را[5]: تو مرا نبینی، یعنی طاقت نداری نگرستن به من اندر دارِ دنیا، که هر که اندر دارِ دنیا به من نگرد هلاك شود.

موسی ـ علیه‌السَّلام ـ گفت: ای[6] بار خدای، کلام تو بشنیدم و آرزومند دیدار تو همی باشم، مرا شاهد[7] که ترا ببینم و بمیرم، و آن دوستر دارم از آنکه همی زیم و ترا نبینم[8].

۱. باد: چون روزه ۲. باد: چرشت قلم ۳. الاعراف(۷)۱۴۳
۴. سرا: عبارات داخل [ ] را ندارد ۵. سرا: او را ۶. سرا: یا ۷. باد، سرا: شاید
۸. باد: نمی‌بینم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خدای ـ عزّ و جلّ ـ وی را گفت: فرا کوه نگر. و آن کوه بزرگترین کوههای مَدْیَن بود وی را[1] زبیر خواندندی. چون کوهها این سخن بشنیدند[2] همه سر برآوردند تا مگر آن نظر ایشان را بُوَد، و کوه زبیر تواضع آورد[3] خدای ـ عزّ و جلّ ـ را [پس خداوند تعالی آن را مخصوص گردانید به آن نظر[4]].

پس انگه که[4] خدای ـ عزّ و جلّ ـ سخن گفت با موسی ـ علیه‌السّلام[5] ـ، ابلیس لعین بر زمی[6] فرو شد و آنجا که دو قدم موسی بود برآمد و گفت: خدای ـ عزّ و جلّ ـ با تو مناجات کند تو از وی[7] دیدار خواه.

چون از وی دیدار خواست خدای تعالی گفت: «لَنْ تَرانِی[8].» تو مرا نبینی انذر دنیا[9]، یعنی پیش از[10] محمّد ـ علیه افضل الصلوات ـ و امّتِ وی[11]، بلکه بینی با ایشان[12]، چنان‌که گفت: «وجوه یومئذٍ ناضرة. الی ربّها ناظرة»[13].

و معتزلیان گفتند که چون «لَنْ تَرانِی» گفت، دانستیم که هرگز نتوان دید نه اندرین جهان و نه اندران جهان؛ از بهرِ آنکه گفتِ «لَنْ تَرانِی»، و «لَنْ»[14] تأبید را بُوَد.

گفتیم: آن[15] تأبید را بُوَد ولیکن در دارِ دنیا نه اندر آخرت[16]، چنان‌که خدای ـ عزّ و جلّ ـ خبر داد از جهودان، و گفت که ایشان مرگ تمنّا نکنند هرگز، و گفت: «وَلَن یَتَمَنَّوهُ أَبَداً»[17]، و این دنیا را بُوَد نه آخرت را. نبینی که خبر داد ازیشان اندر آخرت که مرگ تمنا کنند و گفت: «وَنَادَوْا یا مالِكُ لِیَقْضِ عَلَیْنَا رَبُّكَ.»[18] بمیرانا[19] ما را خدای تو تابرهیم[20] از عذاب دوزخ.

---

۱. سرا: او را ۲. سرا: کوهها بشنیدند این سخن ۳. گن، باد: عبارت بین [ ] را ندارند
۴. سرا: و شُدّی گوید انگاه که موسی را ۵. سرا: خداوند سبحانه و تعالی خواست که سخن خویش بشنواند ۶. باد، سرا: زمین ۷. سرا: کند از او ۸. الاعراف(۷)۱۴۳
۹. سرا: دارِ دنیا ۱۰. سرا: از پیش ۱۱. سرا: او ۱۲. سرا: با ایشان بینی
۱۳. القیامه(۷۵)۲۳ ـ ۲۲. باد، گن: «و لن» ندارند ۱۵. سرا: لن ۱۶. سرا: ولکن دار دنیا را باشد نه آخرت را ۱۷. البقره(۲)۹۵ ۱۸. الزخرف (۴۳) ۷۷ ۱۹. باد: بمیراناد
۲۰. باد: یاابراهیم

و اندرین آیت که گفت: «لَنْ تَرانِی»[1]، از پنج گونه[2] دلیل است بر آنکه خدای را ـ عزّ و جلّ ـ بشاهد دیدن[3]:

اوّل آنست که موسی ـ علیه‌السّلام ـ از خدای تعالی دیدار خواست، اگر دیدنِ خداوند تعالی[4] محال بودی وی نخواستی. چنان‌که نشاید که کسی مؤمن باشد یا پیغامبر باشد، زن و فرزند خواهد خدای را عزّ و جلّ؛ از بهرِ آنکه این[5] معنی محال است بر خدای تعالی.

و دوّم[6] آنست که گفت: «لَنْ تَرانِی». و اگر نشایستی دیدن، گفتی مرا نبینند. چنان‌که اگر کسی شمشیری دارد دیگری وی را گوید: بیار تا چیزی به این ببرّم. او گوید که[7] تیزی دلیل باشد که[8] شمشیر برّان است ولیکن وی از بریدن[9] ممنوع است اندران وقت. و اگر گوید: نبرّد، دلیل بر آن باشد که آن شمشیر برّان نیست.

و سدیگر[10] آنست که خدای ـ عزّ و جلّ ـ گفت: «فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكانَهُ فَسَوْفَ تَرانِی.»[11] اگر کوه قرار گیرد زود بُوَد که تو مرا ببینی[12]. دیدن او بر شرطی آویخت که بودن آن رواست.

پس دانستیم که دیدن رواست که اگر[13] دیدن روا نبودی بر شرطی آویختی آن را که[14] وجود آن محال بودی. چنان‌که نخواست بودن کافر اندر بهشت[15]؛ لاجرم آن بر شرطی محال آویخت و گفت: «حَتّیٰ یَلِجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیاطِ»[16]. یعنی که کافر اندر بهشت نشود تا انگاه که اشتری به سوراخ سوزنی رود[17] و هردو به حال[18] خویش اندر بزرگی و خردی.

---

۱. الاعراف(۷)۴۳ ۲. گن، باد: «از پنج گونه» ندارد ۳. باد: بتوان دیدن، سرا: شاید دید
۴. سرا: دیدن او ۵. سرا: از بهر این ۶. سرا: و دلیل دوم
۷. گن، باد: «بیار... گوید که» ندارند ۸. سرا: بر آنکه ۹. سرا: ازین بردن
۱۰. سرا: و دلیل سدیگر ۱۱. الاعراف(۷) ۱۴۳ ۱۲. سرا، باد: بینی
۱۳. گن، باد: رواست اگر ۱۴. باد: آویختی که ۱۵. سرا: چنانکه چون نخواست اندر بهشت شدن کافران را ۱۶. الاعراف(۷)۴۰ ۱۷. سرا: به سوراخ درزنی نشود
۱۸. سرا: بر حال

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و چهارم[1] آنست که گفت[2] : «فَسَوْفَ تَرانِی»[3]، و نگفت : تو نبینی[4] . پس دانستیم که آنکه بر استقرار کوه آویخته شد، زودیِ دیدار بود اندر حال[5]، نه اصل[6] دیدار. بر جمله این دلیلی است ظاهر[7] بر آنکه دیدار بر آن جمله رواست .

وپنجم[8] آنست که گفت : «فَلَمّا تَجَلّیٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ»[9] . پس چون خدای ـ عزّ و جلّ ـ پیدا شد، کوه را این واجب کند که تا آن کوه را پیدا شدنِ خدای[10]، خاصیتی بود که دیگر کوهها را نباشد، و این کوه را نیز از پیشِ آن نبوده باشد[11]، و آن نبود مگر آنکه کوه را حیات و ادراك آفریده باشد تا وی را بیند و بدین صفت ممیّز گردیده[12] آن کوه از دیگر کوهها، تا زلزله اندر وی افتاد و پراکنده شد[13] و اگر نه بدین معنی بودی[14] تجلّی وی را با کوه هیچ معنی نبود[15] که آن کوه از دیگران ممیّز گردیدی[16] و فرق شدی[17] میان آن کوه[18] و دیگر کوهها .

و گروهی از مفسّران گفتند : «تَجَلّیٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ»[19] معنیش آنست که نور خدای متجلّی گردید کوه را . و یا گویند امر خدای تعالی پیدا شد بر کوه، یعنی فرمانِ وی پیدا شد به تکوین بر آن[20] . هم این زیادتی است بر ظاهر آیت[21]، و هیچ تعلّق ندارد به رؤیت خدای ـ عزّ و جلّ ـ اندر حقیقت . و نور نیز[22] نبیند کوه الاّ بدانکه وی را حیات و ادراك حاصل شود به آفریدن خدای عزّ و جلّ .

وَهْب بن مُنَبِّه گفت که چون موسی ـ علیه‌السَّلام ـ از خدای تعالی رؤیت خواست، خدای ـ عزّ و جلّ ـ نژم و تاریکی و رعد و برق را[23] بفرستاد تا گردِ آن کوه که موسی ـ علیه‌السَّلام ـ بر آن بود اندر ایستند، و فریشتگان آسمان دنیا را فرمود تا بیامدند

۱ . سرا: دلیل + چهارم ۲ . سرا: گفتی ۳ . الاعراف(۷)۱۴۳ ۴ . سرا: و نگفت: تراتی
۵ . سرا: اندر دیدار ۶ . سرا: نه اندر اصل ۷ . سرا: دلیلی ظاهرست
۸ . سرا: دلیل پنجم ۹ . الاعراف (۷) ۱۴۳ ۱۰ . سرا: + او را
۱۱ . باد، گن: آن حال نباشد ۱۲ . سرا: ممیز گردیدن ۱۳ . سرا: پراکنده گشت
۱۴ . سرا: بود ۱۵ . سرا: ندارد ۱۶ . سرا: ممیزگردد بدان ۱۷ . سرا: والاّ فرق نبودی
۱۸ . سرا: میان او ۱۹ . الاعراف (۷) ۱۴۳ ۲۰ . سرا: به تکوین زلزله، باد، گن: فرمان وی به تکوین بر آن ۲۱ . سرا: «آیت» ندارد ۲۲ . باد، گن: و نیز
۲۳ . سرا: برق و صواعق را

هر یکی از یشان بر صورت گاوِ برزایِ بزرگ[1] ، و ایشان را فرمود تا بر چهار[2] فرسنگ از[3] هر سویانِ موسی ـ علیه‌السَّلام ـ بایستادند، و تسبیح و تقدیس همی کردند خدای تعالی را به بانگی[4] ، چون بانگ رعد. انگاه فرمود[5] فریشتگان آسمان دوم را تا فرود آمدند هریکی ازیشان بر صورت شیری، و بانگ همی کردند به تسبیح و تقدیس خدای را عزّ و جلّ. چون موسی آن بشنید، بترسید از ان، و پشیمانی خورد از ان سؤال که کرده بود، و گفت که هیچ چیز[7] مرا ازین برهاند؟ سرِ این فریشتگان ـ یعنی مهتر ایشان[8] ـ وی را گفت[9] : یا موسی بدانکه[10] خواسته‌ای این که تو دیدی اندك[11] است اندران که خواهی دید. انگاه فرود آمد فریشتگان آسمان سیوم[12] ، هریکی بر صورت کرکسی، و بانگ همی کردند. چنان‌که آتش از دهن ایشان بیرون همی آمد به تسبیح خدای ـ عزّ و جلّ ـ و تقدیس وی[13] . انگاه فرود آمد فریشتگان آسمان چهارم[14] ، و لون ایشان همچون لون آتش بود[15] و خلقت ایشان همچون برق، و بانگ همی کردند به تسبیح و تقدیس خدای[16] ـ عزّ و جلّ ـ، بانگی[17] هولتر از بانگ آن فریشتگان که از پیش دیده بود.

انگاه فرو فرستید فریشتگان آسمان پنجم را بر هفت لون، موسی ـ علیه‌السَّلام ـ طاقت نداشت که اندریشان نگریستی، و هرگز آوازی نشنیده بود از ان صعبتر آواز[18] تسبیح ایشان. موسی ـ علیه‌السَّلام ـ بترسید از ان، ترسیدنی عظیم، و بسیاری[19] بگریست از بیم.

انگاه فرو فرستید فریشتگان آسمان ششم، و گفت ایشان را که فرو شوید[20] و عرضه کنید خویشتن را[21] بر آن بنده که همی خواست که مرا بیند. ایشان همی آمدند و

۱ . سرا: بصورت برزای بزرگ ۲ . سرا: به چهار ۳ . سرا: اندر
۴ . باد، گن: به پاکی ۵ . سرا: بفرمود ۶ . باد: خدای تعالی ۷ . سرا: هیچیز
۸ . سرا: نرهاند. پس آن فریشتگان ۹ . سرا: گفتند ۱۰ . سرا: بر آنکه
۱۱ . سرا: اندکی، ۱۲ . سرا: سوّم ۱۳ . سرا: به تسبیح و تقدیس خدای را عزّوجلّ
۱۴ . سرا: انگاه فریشتگان... چهارم فروآمدند ۱۵ . سرا: «بود» ندارد ۱۶ . سرا: خدای + را
۱۷ . سرا: به + بانگی ۱۸ . سرا: صعبتر از ان آواز ۱۹ . سرا: بسیار
۲۰ . گن، باد: و گفت فرو شوید ۲۱ . سرا: و خویش عرضه کنید

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

به دست هریکی ازیشان چیزی بلند[1]، چون درختی خرما[2] از آتش، روشنتر از آفتاب، و جامهٔ ایشان از آتش، و تسبیح و تهلیل همی کردندی[3]، و هر که پیش ایشان بود ایشان را به تسبیح و تهلیل جواب همی دادندی. و تسبیح ایشان آن بودی[4] که همی گفتندی[5]: «سبُّوح قدّوس ربّ العزّة أبداً لا یموت». و هر فریشته‌ای را ازیشان چهار روی بودی[6]. چون موسی ـ علیه‌السَّلام ـ ایشان را بدید[7]، بانگ برداشت و با ایشان تسبیح همی کرد و همی گفت و همی گریست که یارب مرا یاد کن و بنده را اندر[8] میان بمگذار[9]، یا ربّ اگر از میان این بیرون شوم بسوزم، و اگر بباشم[10] بمیرم، مهترِ آن[11] فریشتگان وی را گفت[12]: تو سزاواری یابن عمران که بیم تو سخت شود و دلِ تو از تن[13] بیرون شود، صبر کن آن را که خواسته‌ای.

انگاه خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ فرمود فریشتگان آسمان هفتم را که حمله عرش وی بودند[14] تا عرش فرا وی[15] نمودند. چون نور عرش کوه را پیدا شد پراکنده گشت[16] و با زمین راست شد[17]، و موسی ـ علیه‌السَّلام ـ بیفتاد و به روی اندر آمد از بیم خدای عزَّ و جلَّ. آن سنگ را که وی بر آن بود برگردانید تا از زبرِ وی همچون قبه‌ای گشت[18] تا وی سوخته نیامد. چون موسی ـ علیه‌السَّلام ـ با هوش[19] آمد، برخاست و تسبیح همی کرد و گفت: ایمان آوردم که تو خدای منی، و هر که ترا بیند اندرین جهان زنده نماند، و هرکه فریشتگان ترا بیند دلش[20] از جای برود. بزرگا خدا[21] که تویی، و بسیارا که[22] فریشتگانِ تواند. «انت ربّ الأرباب و اله الآلهة وربّ الملوك تبت إلیك ولك الحمد[23] لاشریك لك».

۱. باد: «چیزی بلند» ندارد، سرا: هریکی چیزی بلند ۲. سرا: درخت خرما
۳. سرا: همی کردند ۴. سرا: آن بود ۵. سرا: + به بانگی بلند ۶. سرا: بود
۷. سرا: دید ۸. سرا: اندرین ۹. باد: گن: بگذار ۱۰. باد: باستم، سرا: بیستم
۱۱. سرا: پس مهتران ۱۲. سرا: گفتند ۱۳. سرا: تن + تو
۱۴. سرا: حملة‌العرش بودند ۱۵. سرا: ها وی ۱۶. سرا: پیدا شد کوه را، کوه پراکنده شد
۱۷. سرا: گشت ۱۸. سرا: از بر او همچنان گشت چون قبه‌ای ۱۹. سرا: بَهُش
۲۰. سرا: دل او ۲۱. سرا: خدایا ۲۲. باد: و بسیار ۲۳. سرا: والحمد لك

و پیغامبر ـ صلَّی‌الله علیه وآله[1] ـ گفت: «فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ»[2]، آن بود که کوه از عظمت خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ شش پاره گشت، سه از ان به مدینه افتاد، و آن کوه اُحد است و رقان[3] و رضوی؛ و سه از ان[4] به مکّه افتاد و آن کوه ثور است و ثبیر و حرا.

و ابن عبّاس گوید که چون موسی ـ علیه‌السَّلام ـ به کوه طور سینا[5] رسید میقات را، خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ گفت[6]: چه همی جویی یا موسی؟ گفت: راه حق. گفتا[7]: یافتی یا موسی؟ گفت موسی علیه‌السَّلام: یا رب کدام است از بندگانِ تو تا دوستر است به نزد[8] تو؟ گفت: آن‌که مرا یاد کند و فراموش نکند. گفت موسی علیه‌السَّلام: کدام است از بندگان تو که داناتر است؟ گفت آن‌که علم دیگران بجوید و با علم خویش جمع کند، و اندر طلب آن باشد که بشنود کلمتی که وی را راه نماید به هدی، و یا دور کند از رَدی، یعنی هلاك[9].

و ابن مسعود گوید که موسی ـ علیه‌السَّلام ـ بنده‌ای دید از بندگان خدای تعالی اندر سایهٔ عرش، گفت[10]: یا رب این کیست؟ گفت[11]: بنده‌ای است که حسد نکند مردمان[12] را بر آنچه خدای تعالی ایشان را داده باشد و نمامی نکند میان خلق خدای عزَّ وجلَّ[13].

واقدی گوید: آن وقت که موسی ـ علیه‌السَّلام ـ بیفتیده بود اندر صعقه، فریشتگان آسمان گفتند: ابن عمران را چه کار بود با سؤال رؤیت.

و گروهی همی گفتند[14] که فریشتگان به موسی[15] ـ علیه‌السَّلام ـ همی گذشتند اندران وقت، و پای فرا وی همی زدند[16] و همی گفتند: «یابن النساء الحیض الطمعتَ فی رؤیة ربّ العزَّة.» ای پُسر زنانی که ایشان را حیض افتد[17] تو طمع کردی اندر

۱. سرا: «و آله» ندارد ۲. الاعراف(۷)۱۴۳ ۳. سرا: و رفان ۴. سرا: «ازان» ندارد،
۵. سرا: به طور سینا ۶. سرا: او را گفتی ۷. سرا: گفت ۸. سرا: نزدیك
۹. سرا: کند از هلاك وردی ۱۰. باد، سرا: خدای تعالی گفت ۱۱. سرا: + این
۱۲. سرا: بندگان ۱۳. سرا، باد: «خدای عزّوجلّ» ندارد ۱۴. سرا، باد: گروهی گفتند
۱۵. سرا: فریشتگان آسمان دنیا بر موسی ۱۶. سرا: پای با او زدند ۱۷. سرا: رسد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دیدار ربّ‌العزّة.

و خدای تعالی جملهٔ این حالها را[1] یاد کرد بر سبیل اختصار و گفت:

[آیه ۱۴۳] وَلَمَّا جَآءَ مُوسىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِيٓ أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرَىٰنِي وَلَٰكِنِ ٱنظُرْ إِلَى ٱلْجَبَلِ فَإِنِ ٱسْتَقَرَّ مَكَانَهُۥ فَسَوْفَ تَرَىٰنِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُۥ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُۥ دَكًّا وَخَرَّ مُوسىٰ صَعِقًا فَلَمَّآ أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ ٱلْمُؤْمِنِينَ؛ و چون آمد موسی با میقاتِ ما[2]، و سخن گفت با وی خدای وی، گفت موسی: ای خدای من بنمای ما را[3] دیدار خویش تا بینم ترا. گفت خدای: نبینی مرا، ولیکن بنگر به کوه اگر بایستد به جای[4] خویش، زود بُوَد که بینی[5] مرا. پس چون پیدا شد فرمان خدای وی کوه را[6]، کرد آن را با زمین برابر، و بیفتید موسی از هش بشده[7]، چون با هش آمد گفت: منزّها که تویی[8] از همه نقصها، توبه کردم و با تو آمدم و من اول مؤمنانم از بنی اسرائیل به آنکه ترا ببینند اندر دنیا[9]*

کلبی گوید که صعقهٔ موسی ـ علیه‌السّلام ـ روز پنجشنبه بود روز عرفه، خدای ـ عزّ و جلّ ـ وی را تورات[10] داد روز آدینه، و گفت[11]:

[آیه ۱۴۴] قَالَ يَٰمُوسىٰٓ إِنِّي ٱصْطَفَيْتُكَ عَلَى ٱلنَّاسِ بِرِسَٰلَٰتِي وَبِكَلَٰمِي فَخُذْ مَآ ءَاتَيْتُكَ وَكُن مِّنَ ٱلشَّٰكِرِينَ؛ گفت[12]: یا موسی! من ترا اختیار کرده‌ام بر مردمان به رسالتهای[13] خویش و به کلام خویش، فراگیر[14] آنچه ترا داده‌ام، و باش ازجملهٔ آن کسانی که شکر کنند خدای را*

[آیه ۱۴۵] وَكَتَبْنَا لَهُۥ فِي ٱلْأَلْوَاحِ مِن كُلِّ شَيْءٍ مَّوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ

۱. سرا: و خدای این حالها جمله ۲. باد، سرا: به میعاد ما ۳. باد، سرا: بده مرا
۴. سرا: برجای ۵. سرا: ببینی ۶. سرا: خدای کوه را ۷. سرا، باد: بیفتاد موسی بی‌هوش
۸. باد، سرا: منزهی تو ۹. باد: از بنی‌اسرائیل که ترا در دنیا نبینم از بنی‌اسرائیل آنکه ترا اندر دنیا ببیند، سرا: ترا اندر دنیا نبینند ۱۰. سرا: توبه ۱۱. باد: روز آدینه، روز عید سخر و گفت
۱۲. سرا: + خدای ۱۳. باد: رسالتهای ۱۴. سرا: هاگیر

وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُورِيكُمْ دَارَ ٱلْفَٰسِقِينَ؛ بنبشتیم ما موسی را اندر ده لوح زمرد سبز از هر چیزی پندی و بیانی، همه[1] چیزی را از حلال و حرام، فراگیر[2] آن را بجدّی[3]، و به فرمای[4] قوم خویش را تا فرا گیرند نیکوترین آن[5]، یعنی جمع کنند میان فرایض و نوافل[6]، زود بُوَد که فرا ایشان[7] نماییم که عاقبت کافران چون باشد، از بهرِ آن گفت تا ایشان بپرهیزند از کفر*

[آیه ۱۴۶] سَأَصْرِفُ عَنْ ءَايَٰتِيَ ٱلَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ وَإِن يَرَوْا كُلَّ ءَايَةٍ لَّا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِن يَرَوْا سَبِيلَ ٱلرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِن يَرَوْا سَبِيلَ ٱلْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِـَٔايَٰتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَٰفِلِينَ؛ و باز گردانیدیم[8] از دانستن علامتهای خویش آن کسانی[9] که تکبّر کنند اندر زمی نه بحق[10]، و اگر بینند هر علامتی که تواند بود ایمان نیاورند بدان، و اگر ببینند راه راست فرا نگیرند[11] آن را به راه خویش، و اگر ببینند راه ضلالت فرا گیرند[12] آن را به راه خویش، آن از بهرِ آنست که ایشان تکذیب کردند به حجّتهای ما، و بودند از ان غافل ـ یعنی فکرت[13] نکردند اندران*

[آیه ۱۴۷] وَٱلَّذِينَ كَذَّبُوا بِـَٔايَٰتِنَا وَلِقَآءِ ٱلْءَاخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَٰلُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ و آن کسانی که تکذیب کردند به حجّتهای ما و دیدن قیامت، باطل شد عملهای ایشان، ای جزا دهند ایشان را مگر بدانچه همی کردند*

[آیه ۱۴۸] وَٱتَّخَذَ قَوْمُ مُوسىٰ مِنۢ بَعْدِهِۦ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَّهُۥ خُوَارٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُۥ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا ٱتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَٰلِمِينَ؛ و فرا گرفت[14] قوم موسی از پس رفتنِ وی به کوه از پیرایه‌های ایشان[15] که بعاریت استده بودند از

۱. سرا: هر ۲. سرا: هاگیر ۳. سرا: محمّد ۴. سرا: فرمان
۵. سرا: تا ها گیرند به نیکوتران ۶. سرا: + که ایشان را فرموده‌اند ۷. سرا: ها ایشان
۸. سرا: بازگردانم ۹. سرا: + را ۱۰. سرا: اندر زمین به ناحق، تا آن را قبول نکنند
۱۱. سرا: ها نگیرند ۱۲. سرا: ها گیرند ۱۳. سرا: هیچ فکر ۱۴. سرا: ها گرفت
۱۵. سرا: خویش

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قبطیان، گاووَچه‌ای[1] بی‌روح، وی را بود بانگی همچون بانگ گاو از وی همی شنیدندی[2]، ای همی نبینند که آن عجل با ایشان سخن همی نگوید[3] و ایشان را ننماید راهی، آن را هاگرفتند[4] به خدایی و گشتند به خدای خویش کافر*

[آیه ۱۴۹] وَلَمَّا سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ و چون پشیمان شدند و اندر دست ایشان بشکست[5] و بدیدند که ایشان شدند بیراه، گفتند: اگر رحمت نکند بر ما خدای ما و نیامرزد ما را، خود ما باشیم از[6] زیانکاران*

[آیه ۱۵۰] وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ ...؛ و چون باز آمد موسی با قوم خویش خشم آلوده[7] و اندوهگن، گفت: بدا که شما خلیفتی من کردید از پس من[8]، ای سبقت کردید شما بر[9] فرمان خدای شما، و بَیوکَند[10] آن لوحها[11] از خشم و بشکست آن را[12] همه[13] و بگرفت ریش و گیسوی[14] برادر خویش، و وی را می‌بکشید[15] به خویشتن.

هارون از موسی ـ علیه‌السَّلام ـ مهتر بود به سه سال، و بنی‌اسرائیل وی را دوستر داشتندی که وی خشم کمتر گرفتی و بردبار بودی.

... قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ گفت هارون: ای پسر مادر من

۱. باد: گوساله تنی ۲. سرا: بانگ همی شنیدندی ازو ۳. سرا: سخن نگوید با ایشان
۴. باد: فرا گرفتند ۵. و بشکست آن اندر دست ایشان و دیدند ۶. سرا: از + جمله
۷. سرا: خشمگین ۸. سرا: بدا که شما خلیفتی کردی مرا ۹. باد: به ۱۰. باد: بیفکند
۱۱. سرا: +را ۱۲. سرا: آن لوحها را ۱۳. سرا: + خدای عزّوجلّ رفع کرد از آن هفت یك را که اندران بود تفسیر کلّ شیء، بماند از ان هفت یکی که اندران بود هدیً ورحمةً
۱۴. سرا: ذوایهٔ برادرخویش و ریش او، باد: محاسن وگیسو او ۱۵. باد: بکشید، سرا: وبکشید او را

خود[1] این قوم مرا قهر کردند و نزدیك بود که مرا بکشتندی، شادکام مکن[2] به من دشمنان را، و مکن مرا با گروه ظالمان که عجل پرستیدند برابر[3]*

[آیه ۱۵۱] قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ؛ گفت موسی چون عذر برادر بدانست: یا رب تو بیامرز مرا[4] و برادر مرا، و فرود آر ما را اندر رحمت خویش که[5] تو رحیم‌ترین کسانی که رحمت کنند*

[آیه ۱۵۲] إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ؛ خود آن کسانی که هاگرفتند گوساله[6] را به خدایی، زود فرا[7] ایشان رسد خشمی از خدای ایشان، و خواریی اندر زندگانی دنیا[8]، و همچنین جزا دهیم کافران را*

[آیه ۱۵۳] وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ؛ و آن کسانی که کردند بدیها آنگاه توبه کردند از پس آن و ایمان آوردند خود خدای تو از پس آن آمرزگار است و رحیم است[9]*

[آیه ۱۵۴] وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ؛ و چون ساکن گردید از موسی خشم[10]، ها گرفت[11] آنچه مانده بود از لوحها، و اندر نسخت آن راه نمایشی بود از ضلالت[12] و رحمتی از عقوبت، آن کسانی را که ایشان از خدای خویش[13] بترسند و بدان کار کنند[14]*

[آیه ۱۵۵] وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا

۱. سرا: خودگفت تاخشم او زودتر بشکند ۲. باد: شادمکن ۳. سرا: + اندرخشم خویش
۴. سرا: + آنچه کردم با برادر ۵. سرا: و ۶. باد: فرا گرفتند عجل ۷. سرا: به
۸. سرا: + یعنی کشتن ۹. باد، سرا: «است» ندارد ۱۰. سرا: خشمی
۱۱. باد: فرا گرفت ۱۲. سرا: «از ضلالت» ندارد ۱۳. سرا: خدای ایشان
۱۴. سرا: «و بدان کار کنند» ندارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وَأَنْتَ خَيْرُ ٱلْغَافِرِينَ؛ و اختیار کرد موسی از قوم خویش هفتاد مرد میقات ما را،[1] پس[2] چون ها گرفت[3] ایشان را صاعقه و بمردند، گفت موسی: ای خدای من اگر خواستی هلاك کردی[4] ایشان را از پیش و مرا نیز ـ یعنی به سبب آن قبطی که بکشت ـ ای هلاك کنی ما را بدانچه کردند نادانان[5] از جملهٔ ما ـ یعنی آن کسانی که گوساله پرستیدند ـ نیست آن الّا عذاب تو و آزمایش تو بندگان را تا صفت خویش بشناسند، تویی که بیراه کنی[6] بدان آن کسی را[7] که خواهی، و راه نمایی آن کسی را که خواهی، تویی ناصر ما، بیامرز ما را و رحمت کن بر ما، و تویی[8] بهترین آمرزگاران[9]*

[آیه ۱۵۶] وَٱكْتُبْ لَنَا فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي ٱلْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَآ إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِيٓ أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَآءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ؛ و واجب بکن[10] ما را اندرین دنیا عملی نیکو، و اندر آخرت بهشت و مغفرت، ما توبه کردیم و با تو[11] آمدیم، خدای گفت: عذابِ من فرا رسانم آن را فرا آن که خواهم[12]، و رحمت من عام است و ها رسد[13] هر چیزی را، واجب بکنم نعمت خویش[14] آن کسانی را که بپرهیزند از مخالفت من و بدهند زکات، و آن کسانی را که[15] به حجّتهای ما ایمان آوردند[16]*

[آیه ۱۵۷] ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلْأُمِّيَّ يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي ٱلتَّوْرَىٰةِ وَٱلْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ ٱلْمُنْكَرِ يُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ ٱلْخَبَآئِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَٱلْأَغْلَالَ ٱلَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَٱتَّبَعُوا ٱلنُّورَ ٱلَّذِيٓ أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ؛ آن

۱. یاد: میعادخویش را ۲. باد: «پس»ندارد ۳. باد: فراگرفت ۴. سرا: هلاك کردیی
۵. سرا: سفها ۶. سرا: تو بیراه بکنی ۷. سرا: آن را ۸. سرا: تو
۹. سرا: آمرزندگان ۱۰. باد: کن ۱۱. یاد، سرا: به تو
۱۲. سرا: عذاب رسانم آن عذاب آن را که ۱۳. باد: فرا رسد ۱۴. سرا: نعمت من /
۱۵. سرا: کسانی که ۱۶. سرا: ایمان آرند

کسانی که متابعت کردند رسول را[1] ـ آن پیغامبرِ امّی را ـ آن را که[2] همی یابند[3] صفت او را نبشته به نزدیك ایشان اندر تورات و انجیل، همی فرماید ایشان را به معروف[4] ـ یعنی به ایمان ـ و نهی کند ایشان را از منکر ـ یعنی از کفر ـ و حلال بکند ایشان را چیزهایی که[5] پاك باشد، و حلال باشد چون بحیره و سائبه که اهل جاهلیت آن را حرام همی داشتند، و حرام بکند بریشان پلیدیها[6] چون خوك[7] و مردار، و فرو نهد[8] ازیشان آن عهد که بریشان گرفته بودند که به تورات کار کنند[9] و تکلیفهای سخت که اندر گردن ایشان بود همچون غل، پس آن کسانی که ایمان آورده بودند به وی[10]، و توقیر[11] کردندی وی را و نصرت دادندی وی را[12]، و متابعت کردندی آن نور را که فرو فرستیده‌اند با وی[13]، ایشانند که[14] رستگاران‌اند*

[آیه ۱۵۸] قُلْ يَا أَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا ٱلَّذِي لَهُ مُلْكُ ٱلسَّمٰوَاتِ وَٱلْأَرْضِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَـَٔامِنُوا بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِ ٱلنَّبِيِّ ٱلْأُمِّيِّ ٱلَّذِي يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَٱتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ؛ بگوی[15]: ای شما که مردمان‌اید من رسول خدایم به شما همه، آن‌که وی راست مُلکِ آسمانها و زمین، نیست هیچ خدای مگر او که زنده کند و مرده کند، پس ایمان آورید[16] به خدای و رسول وی، آن پیغمبر امّی، آن‌که ایمان آورد به خدای و به آیاتِ وی، و متابعت کنید وی را[17] تا مگر شما راه یابید[18]*

[آیه ۱۵۹] وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰٓ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِٱلْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ؛ و از قوم موسی جماعتی است که راه همی نمایند[19] خلق را به حق، و بدان انصاف همی دهند[20]*

۱. سرا: متابعت کردند آن رسول را ۲. گن، باد: آنکه ۳. سرا: یابند
۴. سرا: به ایمان ۵. سرا: چیزها که ۶. سرا: پلیدها ۷. سرا: + و خون
۸. سرا: نهند ۹. سرا: کار کند ۱۰. سرا: ایمان آوردند به او ۱۱. یاد: توقیق
۱۲. سرا: توقیر کردند او را و نصرت دادند او را ۱۳. سرا: فرو فرستاده آمده است به او
۱۴. سرا: + ایشان ۱۵. سرا: بگو یا محمّد ۱۶. سرا: ایمان آرید
۱۷. سرا: «وی راه ندارد ۱۸. باد: راه یابید ۱۹. یاد: همی نماید ۲۰. باد: همی دهد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه ۱۶۰] وَقَطَّعْنٰا هُمُ ٱثْنَتَیْ عَشْرَةَ اَسْبٰاطاً اُمَماً وَاَوْحَیْنٰآ اِلیٰ مُوسیٰ اِذِ ٱسْتَسْقیٰهُ قَوْمُهُ اَنِ ٱضْرِبْ بِعَصٰاكَ ٱلْحَجَرَ فَـانْبَجَسَتْ مِنْهُ ٱثْنَتا عَشْرَةَ عَیْناً قَدْ عَلِمَ کُلُّ اُنٰاسٍ مَشْـرَبَهُمْ وَظَلَّلْنـا عَلَیْهِمُ ٱلْغَمٰامَ وَاَنْزَلْنـا عَلَیْهِمُ ٱلْمَنَّ وَٱلسَّلْویٰ کُلُوا مِـنْ طَیِّبـاتِ مٰا رَزَقْنـاکُمْ وَمٰا ظَلَمُونٰا وَلٰکِنْ کٰانُوآ اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ؛ و پراکنده بکردیم ایشان را تا دوازده قبیله گردیدند هر سبطی گروهی، و وحی کردیم[1] به موسی ـعلیه‌السّلامـ انگاه که آب خواست از وی قوم اندر تیه که بزن عصای خویش بر سنگ، بزد[2]، پس بیرون آمد[3] از آن سنگ دوازده چشمه تا[4] دانسته بود هر گروهی ازیشان آبخوردنگاه[5] خویش، و ساده‌بان[6] کردیم بریشان میغ را اندر تیه، و فرو فرستیدیم[7] بریشان منّ و سلوی، و گفتیم: بخورید از پاکیها آنچه روزی کردیم[8] شما را و ستم نکردند بر ما به آن مخالفت که بکردند[9] ولیکن بر تن خویش[10] ستم کردند*

[آیه ۱۶۱] وَاِذْ قِیلَ لَهُمُ ٱسْکُنُوا هٰـذِهِ ٱلْقَـرْیَـةَ وَکُلُوا مِنْهٰا حَیْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَٱدْخُلُوا ٱلْبٰابَ سُجَّـداً نَغْفِرْ لَکُمْ خَطِیٰٓئٰتِکُمْ سَنَزِیدُ ٱلْمُحْسِنِینَ؛ و یـاد کـن یـا محمّد[11] انگه که گفتند ایشان را آرام[12] گیرید اندرین دیه، و بخورید از آنجا هرچه[13] که خواهید، و بگویید فرو نه از ما گناهان ما، و اندر شوید اندران دیـه[14] به تواضع تا بیامرزیم شما را گناهان شما، و بیفزاییم نیکوکاران را نعمتها[15]*

[آیه ۱۶۲] فَبَـدَّلَ ٱلَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَـوْلاً غَیْـرَ ٱلَّذِی قِیلَ لَهُمْ فَـاَرْسَلْنٰا عَلَیْهِمْ رِجْـزاً مِنَ ٱلسَّمٰآءِ بِمٰا کٰانُوا یَظْلِمُونَ؛ پس بگردانیدند[16] آن کسانی که ظالم بودند ازیشان قولی جز از ان که گفته بودند ایشان را فرو فرستیدیم بریشان عذابی از آسمان

۱. سرا: + ما ۲. گن، باد: «یزده» ندارد ۳. سرا: + آب ۴. سرا: خود
۵. باد، سرا: آبگاه ۶. باد: سایه‌بان ۷. باد: فرستادیم ۸. سرا: روزی کرده‌ایم
۹. باد، سرا: کردند ۱۰. سرا: بر خویشتن ۱۱. سرا: «یا محمّد» ندارد
۱۲. سرا: + که ۱۳. باد: از آنجا هرجا که، سرا: از آنجا نعمت هرکجا ۱۴. سرا: ده
۱۵. باد: نعمت ۱۶. سرا: برگردانید

بدانچه همی کردند از ظلم*

[آیه ۱۶۳] وَسْئَلْهُمْ عَنِ ٱلْقَرْیَـةِ ٱلَّتِی کٰانَتْ حٰاضِـرَةَ ٱلْبَحْرِ اِذْ یَعْـدُونَ فِی ٱلسَّبْتِ اِذْ تَأْتِیهِمْ حِیتٰانُهُمْ یَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً وَیَوْمَ لاٰ یَسْبِتُونَ لاٰ تَأْتِیهِمْ کَذٰلِکَ نَبْلُوهُم بِمٰا کٰانُوا یَفْسُقُونَ؛ و بپرس از اهل آن دیه که بود به لب دریا[1]، انگاه که تعدّی کردند اندر حکم شنبه، انگاه که همی آمد[2] به ایشان[3] ماهیان[4] ایشان روز شنبه ایشان را، پیدا بر سرِ آب[5] متتابع، و آن روز که شنبه نکردندی نیامدی ماهی بریشان، همچنان می‌آزمودیم[6] ایشان را بدانچه همی کردند از فسق*

[آیه ۱۶۴] وَاِذْ قٰالَتْ اُمَّـةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا ٱللّٰهُ مُهْلِکُهُمْ اَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذٰاباً شَدِیداً قٰالُوا مَعْذِرَةً اِلیٰ رَبِّکُمْ وَلَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ؛ و یاد کن یا محمّد[7] انگاه[8] که گفتند جماعتی ازیشان: چرا پند همی دهید گروهی را که خدای تعالی هلاك خواهد کرد ایشان را، و یا عذاب خواهد کرد ایشان را، عذابی سخت؟ گفتند: تا عذری باشد به خدای شما، و تا مگر ایشان بپرهیزند از ماهی گرفتن[9]*

و بدان که اهل ایله سه گروه گردیدند: گروهی فساد و مخالفت همی کردند[10] و ماهی همی گرفتند.

و گروهی از ان نهی همی کردند.

و گروهی گفتند[11]: چرا ایشان را همی پند دهید[12] گروهی که ایشان را خدا[13] هلاك خواهد کرد.

[آیه ۱۶۵] فَلَمّٰا نَسُوا مٰا ذُکِّرُوا بِـهِ اَنْجَیْنَا ٱلَّذِینَ یَنْهَوْنَ عَنِ ٱلسُّوٓءِ وَاَخَذْنَا ٱلَّذِینَ ظَلَمُوا بِعَذٰابٍ بَئِیسٍ بِمٰا کٰانُوا یَفْسُقُونَ؛ چون بگذاشتند آنچه ایشان را پند همی

۱. سرا: و بپرس یا محمّد ایشان را از ان دیه آنکه بود نزدیك دریا یعنی ایله
۲. باد: آنگاه همی آمد، سرا: انگاه که آمد ۳. سرا: نزدیك + ایشان ۴. سرا: ماهیهای
۵. باد، سرا: بر آب ۶. سرا: اختیار همی کنیم ۷. سرا: «یا محمّد» ندارد
۸. سرا: آن وقت ۹. سرا: «از ماهی گرفتن» ندارد ۱۰. باد: مخالفت کردند
۱۱. باد: گروهی می‌گفتند، سرا: گروهی گفتند ۱۲. پندهمی دهید ۱۳. سرا: که خدای ایشان را

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

دادند[1] بدان، برهانیدیم آن گروهی[2] را که ایشان نهی همی کردند از معصیت، و ها گرفتیم[3] آن کسانی که تجاوز کرده بودند از فرمان خدای به عذابی سخت[4] بدانچه ایشان همی کردند از فسق*

[آیه ۱۶۶] فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ؛ پس چون از حدّ درگذشتند[5] از قبول آنچه ایشان را نهی کردند از ان، گفتیم ایشان را: بباشید کپیانی خوار و دور[6] از رحمت خدای*

[آیه ۱۶۷] وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ؛ و یاد کن یا محمّد[7] آن وقت که خبر داد خدای تو که خود بفرستد بریشان تا روز قیامت آن کسانی را که تکلیف همی کنند ایشان را عذاب بد ـ یعنی دولت اسلام را مسلّط کند بریشان، تا گزیت همی ستانند ازیشان تا روز قیامت[8] ـ که خدای تو زود عقوبت کند دشمنان خود را[9]، و او خود آمرزگار است و رحمت کننده است اولیای خویش را[10]*

[آیه ۱۶۸] وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَٰلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ؛ و پراکنده بکردیم[11] ایشان را اندر زمین جماعتها[12] ازیشان گروهانی‌اند شاهسته[13] که ایمان آوردند به عیسی و به محمّد، و ازیشان دونان‌اند[14] ـ یعنی کافران ـ و آزموده کرده‌ایم[15] ایشان را به نعمت و عافیت و آسانی و تنگی و سختی، تا مگر ایشان باز آیند به طاعت*

[آیه ۱۶۹] فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَٰذَا الْأَدْنَىٰ وَيَقُولُونَ

۱. سرا: پند همی دادند ایشان را ۲. باد: گروهانی، سرا: کسانی ۳. باد: فرا گرفتیم
۴. سرا: * یعنی برنسان ایشان را کپی گردانیدیم و پیران ایشان را خوک گردانیدیم
۵. سرا: چون سخت دل شدند ۶. باد: دور و خوار ۷. سرا: «یا محمّد» ندارد
۸. باد: «یعنی دولت اسلام... قیامت» ندارد ۹. سرا: دشمنان خویش
۱۰. سرا: است اولیای خویش را و رحمت‌کننده است ۱۱. باد: کردیم ۱۲. سرا: جماعتهایی
۱۳. باد، سرا: شایسته ۱۴. باد: و ازیشان بی دونانند، سرا: و ازیشانند که دون آنند
۱۵. سرا: آزموده کردیم

سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؛ پس پدید آمد از پس ایشان خلفی بد، میراث یافتند تورات، همی فرا گیرند متاع این دنیا، و همی گویند: بیامرز[1] ما را، تمنّای باطل[2]، و اگر بیاید بریشان متاعی[3] همچنان ها گیرند[4] آن را، ای نه برگرفته‌اند بریشان عهدی اندر کتاب که نگویند بر خدای مگر حق، و درس کردند[5] آنچه اندران کتاب است، و بدان‌که آن جهان بهتر، آن کسانی را که بپرهیزند از شرك، ای همی ندانند ایشان[6] که چنانست؟*

[آیه ۱۷۰] وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ؛ و آن کسانی که دست اندر زده باشند اندر کتاب، چنان‌که موسی آورده است آن را تحریف نکنند، و بپای دارند نماز، خود ما[7] ضایع نکنیم مزدِ آن کسانی که به اصلاح[8] آرند کارِ[9] خویش*

[آیه ۱۷۱] وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ؛ و یاد کن یا محمّد آن وقتی که بکندیم[10] کوه را و بداشتیم[11] زبر ایشان چون ساده‌بانی[12]، و پنداشتند بیقین که[13] آن فرود آید بریشان اگر خلاف کنند. فرا گیرید[14] آنچه ما داده‌ایم[15] شما را از احکام تورات بجدّی[16]، و یاد کنید آنچه اندران نبشته است[17] تا مگر شما پرهیزگار گردید*

و این آن وقت بود[18] که ایشان گفتند: ما حکم تورات‌ها نپذیریم[19] و بدان کار

۱. سرا: بیامرزند ۲. سرا: «تمنای باطل» ندارد ۳. سرا: عرضی ۴. باد: فراگیرند
۵. سرا: درس گیرند ۶. باد، سرا: «ایشان» ندارد ۷. سرا: ما خود ۸. سرا: به صلاح
۹. سرا: کردار ۱۰. سرا: برکندیم ۱۱. سرا: برداشتیم ۱۲. باد: سایه‌بانی
۱۳. سرا: و بدانستندکه ۱۴. سرا: بگیرید ۱۵. سرا: دادیم ۱۶. سرا: شما را بجدّ از احکام تورات ۱۷. باد: نوشتست ۱۸. سرا: این آن بود ۱۹. باد: قبول نکنیم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نکنیم که این شریعتی گران[1] است. خدای تعالی کوهی را فرمان داد بر مقدار لشکرگاه ایشان فرسنگی اندر[2] فرسنگی، و ایشان را گفت[3]: اگر این شریعت قبول کنید والاّ این کوه بر شما افتد. پس چون آن[4] کوه را بدیدند[5] از زیرِ ایشان ایستیده، به سجود اندر افتیدند[6]، و اعتماد بر ابروی چپ کردند اندر سجود، و به چشم راست همی نگرستند[7] بدان کوه. و از بهرِ آنست که هیچ جهود سجود نکند[8] الاّ بر ابروی چپ.

و آن وقت که موسی ـ علیه‌السَّلام ـ الواح را بینداخت از دست، هیچیز نماند بر روی زمین از سنگها و درختها که نه بجمبید[9] از هول آن. و از بهرِ آنست که هرکه تورات خواند همی جمباند خویش را از خرد و بزرگ[10].

دیگر بدان که سُدّی گفت[11]: خدای تعالی انگاه که آدم را از بهشت بیرون کرد وی را بداشت اندر آسمان، پیش از آنکه فرو زمین[12] فرستاد و ذرّیت وی[13] را از پشت وی[14] بیرون گرفت بر هیأت مورچهٔ خرد، و بیرون آورد از سوی[15] راستِ پشت وی ذریتی سپید، و گفت ایشان را: اندر بهشت شوید به رحمتِ من. و بیرون آورد ازسوی چپ[16] از پشت وی ذرّیتی سیاه، و گفت ایشان را[17]: اندر دوزخ شوید و باك ندارم. و این آنست[18] «فَأَصْحابُ ٱلْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحابُ ٱلْمَيْمَنَةِ»[19]. و همچنین گفت: «وَأَصْحابُ ٱلْمَشْئَمَةِ مٰا أَصْحابُ ٱلْمَشْئَمَةِ»[20].

و گفت ایشان را: ای[21] نه منم خدای شما، و جز از من خدای نیست شما را، شرك بمیاورید[22] به من، و من به شما خواهم فرستادن رسولان و کتابها[23] تا شما را این عهد[24] یاد کنند.

ایشان گفتند: گواهی دهیم که تو خدای مایی[25]. انگاه بنبشت خدای ـ عزّوجلّ ـ

۱. باد: شریعت گران ۲. سرا: در ۳. باد: گفتند ۴. سرا: ایشان
۵. سرا: دیدند ۶. باد: اندر افتادند ۷. باد: نگریستند ۸. سرا: + اکنون
۹. باد، سرا: نه بجنبید ۱۰. باد: «هرکه تورات... بزرگ» ندارد ۱۱. سرا: گوید
۱۲. سرا: به زمین ۱۳ و ۱۴. سرا: او ۱۵. سرا: + دست ۱۶. باد: + وی
۱۷. سرا: «ایشان را» ندارد ۱۸. سرا: و آنست که همی گوید ۱۹. الواقعه(۵۶)۸
۲۰. الواقعه(۵۶)۹ ۲۱. سرا: «ای» ندارد ۲۲. سرا: بمه اوید، باد: میاورید
۲۳. سرا: پیغامبرانی و رسولانی ۲۴. سرا: این عهد شما را ۲۵. سرا: تویی خدای ما

اجلهای ایشان و روزیهای ایشان و معصیتهای ایشان. آدم ـ علیه‌السَّلام ـ بنگرست گروهی را دید نیکو[1]، و گروهی را دید سخت زشت[2]؛ و گروهی را توانگر، و گروهی را درویش[3]، گفت[4]: ای بار خدای چه بودی اگر ایشان را برابر بکردی[5]؟ خداوند تعالی گفت: خواستم که مرا شکر کنند، تا[6] توانگر به درویش نگرد مرا شکر کند و معافا به مبتلا نگرد مرا شکر کند، تندرست[7] به بیمار نگرد مرا شکر کند.

آدم ـ علیه‌السَّلام ـ اندر میانِ ایشان بنگرست[8] پیغمبران را دید که اندر میانِ ایشان همی تافت[9] همچون چراغ، و نوری دید که از میانِ ایشان همی برآمد بلند؛ گفت: ای بار خدای این چیست؟ گفت: این پیغامبری است از ذرّیت تو، نام وی داود.

گفت: عمرِ وی چند است[10]؟

گفت: شصت سال.

گفت: ای بار خدای[11] چهل سال در عمر وی بیفزای. گفت: قلم برفته است به جملهٔ اعمار بنی‌آدم. گفت: ای خدای از عمر من بکاه و او را بیفزای چهل سال. پس عمر داود[12] صد سال اثبات کردند.

و عمر آدم ـ علیه‌السَّلام ـ هزار سال بود چون نهصد و شصت سال تمام شد[13] ملك‌الموت بیامد که جان وی بردارد[14] آدم ـ علیه‌السَّلام ـ گفت: عمر من چهل سال مانده است. ملك‌الموت گفت: آن چهل سال نه به داود دادی[15]؟ گفت: ندادم ـ «جحد فجحدت ذرّیته.» ـ انکار کرد، لاجرم ذرّیت وی نیز انکار کردند. «و نسی فنسیت ذرّیته»، وی فراموش کرد لاجرم فرزندان وی نیز فراموش کردند. «وأخطأ فأخطأ ذرّیته»، و خطا کرد لاجرم خطا کردند فرزندان وی.

۱. سرا: نیکو دید ۲. سرا: زشت دید ۳. باد، سرا: گروهی توانگر و گروهی درویش
۴. سرا: آدم گفت ۵. سرا: اگر میان ایشان برابر بکردیی ۶. باد، سرا: «تا» ندارند
۷. سرا: درست ۸. سرا: نگرست ۹. باد: پیغمبران دید همی تافتند
۱۰. باد، سرا: چند خواهد بود ۱۱. باد: + ازعمر من ۱۲. سرا: پس داود را
۱۳. باد: نهصد وشصت تمام شد، سرا: تمام گشت ۱۴. سرا: برگیرد ۱۵. سرا: داده‌ای

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پس ملك‌الموت گفت: خدای را ـ عزّ و جلّ ـ آدم انکار همی کرد[1] آن چهل سال که بداده است از عمر خویش. خدای گفت: آن پسر خویش را داده است داود، و قلم برفته است[2].

پس خدای ـ عزّ و جلّ ـ عهد آن[3] ذریّت فراز گرفت[4] بر توحید خود، و ایشان را بر یکدیگر گواه گرفت و ایشان را اندر صلب وی باز بنهاد[5]. و قیامت برنخیزد تا آن ذریّت وی از پشت او[6] بیرون گرفتند همه در وجود آیند[7].

و حسین بن الفضل البجلی اندر[8] تفسیر خویش یاد کرده است[9] که امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ـ علیه‌السّلام ـ گفت[10] که چون خداوند ـ سبحانه وتعالی[11] ـ میثاق بنی‌آدم فرا گرفت[12] آن را[13] اندر ورقی بنبشت[14] و سنگ سیاه را که اندر رکن کعبه است دو چشم بود و دهنی. وی را گفت: دهن باز کن. وی دهن بگشاد آن کتاب اندر جوف وی نهاد و گفت وی را[15]: گواهی ده آن کس را که با تو آید درین عهد روز قیامت. و این آنست که خدای ـ عزّ و جلّ ـ همی گوید[16]:

[آیه ۱۷۲] وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِيٓ آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ... ؛ و یاد کن یا محمّد[17] آنگه که ها گرفت[18] خدای تو از بنی‌آدم از پشتهای[19] ایشان ذریّت ایشان: و گواه کرد ایشان را بر تن‌های ایشان[20] ـ یعنی برخی را بر برخی ـ و گفت: ای نه منم خدای شما.

و اندرین آیت از ظهورِ ایشان گفت، و بدان ظهر پدر ایشان همی خواهد[21]،

۱. باد: انکار کرد، سرا: انکار همی کند ۲. سرا: قلم رفته است ۳. سرا: از ان
۴. باد: فرا گرفت، سرا: ها گرفت ۵. سرا: باز نهاد ۶. باد: «از پشت او» ندارد
۷. سرا: همه بزایند ۸. باد: در ۹. باد: چنین آورده است ۱۰. سرا: رضی‌الله عنه گوید
۱۱. سرا: خدای عزّ و جلّ ۱۲. سرا: ها گرفت ۱۳. باد: «آن را» ندارد
۱۴. سرا: رقّی نبشت، باد: نوشت ۱۵. سرا: «وی را» ندارد ۱۶. سرا: و این حسین بن الفضل البجلی اندر تفسیر خویش کرده است و این است که خدای تعالی گفت ۱۷. سرا: «یا محمّد» ندارد
۱۸. باد: فرا گرفت ۱۹. سرا: ظهور ۲۰. سرا: خویش
۲۱. سرا: «و بدان ظهر... خواهد» ندارد

چنان‌که اندر بسیار جای جهودان عصر مصطفی را ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ خطاب کرد و با ایشان منسوب کرد چیزهایی که[1] با پدران ایشان رفته بود. چنان‌که گفت: «وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ ٱلْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ ٱلْمَنَّ وَٱلسَّلْوَىٰ.»[2] و آنچه بدین ماند.

و نیز شاهد[3] گفتن اندرین معنی که جمله را از ظهر[4] آدم بیرون آورد انگه ذریّت هر گروهی را از بنی‌آدم اندران وقت از ظهور ایشان بیرون آورد. و ظاهر آیت خبر است از ان حال، ازبهرِ آن گفت: «مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِم»[5].

... قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَآ أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَٰذَا غَٰفِلِينَ؛ گفتند: آری گواهی دهیم[6] تا نگویند روز قیامت که ما[7] ازین میثاق غافل بودیم[8]*

[آیه ۱۷۳] أَوْ تَقُولُوٓا إِنَّمَآ أَشْرَكَ ءَابَآؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ ٱلْمُبْطِلُونَ؛ و یا نگویند خود شرك پدران ما آورده‌اند از پیش ما[9]، و بودیم ما ذریّتی از پس ایشان، ای هلاك کنی ما را بدانچه[10] کردند مشرکان، و ما ایشان را متابعت کردیم[11] و غافل بودیم از توحید؟*

[آیه ۱۷۴] وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلْأَيَٰتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ؛ و همچنان همی گردانیم، یعنی[12] بیان همی کنیم حجّتها، تا مگر ایشان بازگردند[13] از کفر*

ابن[14] عبّاس گوید: مردی بود نام وی بلعام باعورا اندر[15] بنی‌اسرائیل و قصّهٔ وی چنان بود که چون موسی ـ علیه‌السّلام ـ قصدِ آن جبّاران کرد به شام، و فرود آمد اندر زمین بنی‌کنعان از حدّ شام[16]، و قوم بلعام آمدند به نزدیك بلعام. وی بزرگترین

۱. سرا: چیزها که ۲. الاعراف (۷) ۱۶۰
۳. باد، سرا: شاید ۴. باد: ظهور ۵. الاعراف(۷)۱۷۲ ۶. سرا: گواهی دادیم
۷. سرا: که ما بودیم ۸. سرا: غافل وازین عهد ۹. سرا: خودشرك آوردند پدران ماازپیش
۱۰. سرا: به آنچه ۱۱. سرا: متابعت کردیم ایشان را ۱۲. باد، سرا: «همی... یعنی» ندارد
۱۳. سرا: گردید ۱۴. سرا: و بدان که + ۱۵. سرا: از
۱۶. باد: «اندر زمین... شام» ندارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نامهای خدای تعالی دانستی، گفتند: موسی ـ علیه‌السَّلام ـ مردی است تیز، و با وی لشکر بسیار است و همی آید که ما را از شهر[1] بیرون کند و بکشد ما را، و بَدَل ما اینجا بنی‌اسرائیل را فرود آورد[2] و ما قوم توایم و بنی‌اعمام[3] توایم و تو مردی استی مستجاب‌الدّعوة؛ بیرون آی و دعا کن تا خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ ایشان را از ما باز دارد.

بلعام گفت: وَیْحکُم، وی پیغمبر خدای است و با وی فریشتگان اند[4] اگر من بریشان دعا کنم[5] دین و دنیای من بشود[6]. پس ایشان بر وی الحاح کردند، گفت تا با خدای خویش مراجعت کنم اگر دستوری دهد مرا، بریشان دعا خوانم. وی را نهی کردند از ان. و ایشان وی را هدیه بردند آن قبول کرد[7]، انگه با وی مراجعت کردند و گفتند: دعا خوان بریشان. گفت: مراجعت کنم با خدای خویش، و مراجعت کرد جواب[8] نیافت، قوم را گفت: مراجعت کردم هیچ جواب نیافتم. ایشان گفتند: اگر نشایستی ترا نهی کردی. چنان‌که پیشین بار کرد، و بر وی الحاح کردند و تضرّع بسیار کردند تا وی فتنه شد از ان گفتار ایشان. پس برخاست و بر خری نشست و روی به کوهی[9] نهاد که از ان کوه وی را دیداری بودی[10] به موسی علیه‌السَّلام. پس چون پاره‌ای برفت خرش فرو خفت[11]، وی فرود آمد و خر را بزد[12] و باز برنشست و پاره‌ای دیگر براند، خر همچنان بار دیگر فرو خفت، تا سه بار چنین ببود بر این صفت؛ انگه سیم بار که خر را بزد خر با وی به سخن آمد تا حجّتی باشد بر وی، و گفت: یا بلعام کجا همی شوی، همی بینی فریشتگان را اندر پیش من که مرا به روی همی باز زنند[13]. ای بلعم همی شوی که دعا خوانی بر پیغمبر خدای و بر مؤمنان! بلعام باز نیستاد، خدای تعالی خر را بگذاشت تا بر آن کوه شود[14] که وی

۱. سرا: ازین بلاد ۲. سرا: فرو آرد ۳. سرا: بنی‌اعمار ۴. سرا: است و مؤمنان است
۵. سرا: من بریشان دعا چون خوانم ۶. باد: تباه شود ۷. سرا: ها پذیرفت
۸. سرا: هیچ + جواب ۹. سرا: کوه ۱۰. سرا: دیدار بود
۱۱. باد: چون باری رفت خوش برفت ۱۲. سرا: + و تیز بکرد
۱۳. باد: «کجا شوی ... زنند» ندارد ۱۴. سرا: شد

همی خواست. پس هر دعا که[1] بکردی بر قوم به شرّ، پس خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ زفان وی با قوم وی بگردانیدی، و هر دعا که[2] بکردی قوم خویش را به خیر، خدای تعالی زفان وی با بنی‌اسرائیل گردانیدی.

قوم وی را گفتند: یا بلعم همی دانی که چه همی کنی[3]، ایشان را دعا کنی[4] به خیر، و ما را دعا همی خوانی[5] به شرّ. گفت: اما این اندر قدرت من نیست این چیزی است که قدرت خدای تعالی بر من غلبه کرده است و زفان وی بیرون بیفتاد از دهن، چنان‌که بر سینهٔ وی رسید[6]. پس گفت قوم خویش را که دنیا و آخرت از من بشد و نماند مگر مکر و حیلت، و بکنم از بهرِ شما مکری و حیلتی با ایشان، شما زنان را آراسته بکنید[7] و پیرایه‌ها بریشان بپوشید[8] و ایشان را به لشکر موسی ـ علیه‌السَّلام ـ اندر گذارید[9]، و ایشان را بگویید تا خویشتن را منع نکنند از کسی که ایشان را جوید[10] که اگر یکی ازیشان زنا کند با زنی، شغل ایشان شما را کفایت باشد[11]، همچنان کردند قوم وی که وی فرموده بود[12]. پس زنی ازیشان بگذشت بر مردی از وزرگان بنی‌اسرائیل، آن زن[13] وی را نیکو آمد وی را فرو گرفت و آمد[14] به نزدیک موسی ـ علیه‌السَّلام ـ و گفت: همانا که تو گویی که این زن بر من حرام است. موسی گفت: آری حرام است بر تو، و از وی دور باش و گردِ وی مگرد. آن مرد گفت: به خدای که ترا اندرین طاعت ندارم، و آن زن را بنشاند اندر قبّه[15]، و با وی گرد آمد. خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ طاعون بفرستید[16] اندر[17] بنی‌اسرائیل.

و فنحاص بن عیزار[18] غایب بود و خداوندِ فرمان بُد اندر[19] قوم خویش[20]، و مردی سخت بزرگ و محتشم بود، چون باز آمد و قصّهٔ زنا کردن آن مرد بشنید، حربه‌ای

۱ و ۲. سرا: دعائی که ۳. سرا: چه کنی ۴. سرا: همی کنی ۵. سرا: دعا خوانی
۶. سرا: به سینه رسید ۷. سرا: کنید ۸. باد: بندید ۹. باد: درگذارید
۱۰. خواهد ۱۱. سرا: کفایت افتد ۱۲. باد، سرا: «قوم وی که... بود» ندارد
۱۳. گن، باد: مرد ۱۴. سرا: فرا گرفت و آورد ۱۵. سرا: قبه‌ای برد
۱۶. باد: فرستاد ۱۷. سرا: بر ۱۸. سرا: عیران، باد: عمران ۱۹. باد: بود در
۲۰. سرا: موسی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خواهد بود[1].

پس چون وحی آمد به محمّد مصطفی ـ صلّی‌الله علیه وآله[2] ـ وی را حسد آمد از ان[3]، به نزدیك یکی همی آمد[4]، بگذشت بر کشتگان بدر، گفت: ایشان را که کشت[5]؟ گفتند: محمد صلّی‌الله علیه وآله. گفت: اگر وی پیغامبری بودی خویشان خویش را بنکشتی[6].

و چون امیّه بَمُرد، خواهرِ وی فارعه آمد به نزدیك پیغامبر ـ صلعم ـ وی[7] را پرسید از احوال وی، گفت: وی بخفته[8] بود که دو تن[9] بیامدند و سقف خانه بشکافتند و فرود آمدند یکی به نزدیك سرِ وی بنشست و یکی به نزدیكِ پای وی، و با یکدیگر سخن همی گفتند، پس من پرسیدم که آن چیست؟ امیّه گفت: آن نیکویی بود که به من همی خواستند[10] اکنون از من بگردانیدند، وَز هُش بشد از اندوه، و چون با هُش آمد این شعر بگفت:

کـل عیـش وان تطـاول دهـراً صـایـرٌ امـره الـی ان یـزولا[11]

لیتنـی کنـت مـا قـد بـدالـی فی قلل الجبال اوعی الوعولا[12]

انگه پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم ـ گفت وی را: آن شعرِ برادرِ خویش مرا[13] انشاد کن، وی آن قصیده[14] ایشان را انشاد کرد[15] که همی گوید:

لك الحمد [والنعماء] والفضل ربنا ولا شیء اعلی منك جداً و امجدا[16]

تـوقف[17] النـاس للحسـاب جمیعاً فشقـی معـذبٌ وسعیـــد سعیـدٌ

و بسیار ازین شعرهای[18] وی برخواند، پیغمبر ـ صلعم ـ گفت: «آمن شعره

۱. سرا: رسول او بود ۲. سرا: محمد علیه‌السّلام ۳. سرا: حسدکرد ۴. باد: یکی آمد، سرا: به نزدیك ملکی آمد ۵. سرا: کشته است ۶. سرا: نکشتی ۷. سرا: پیغامبر او را ۸. باد، سرا: خفته ۹. سرا: دو کس ۱۰. سرا: به من خواستند ۱۱. سرا: کان عیشی و ان تطاول دهرة + حائر (جائر) امره الا ان یزولا ۱۲. باد: لیتنی کنت مراها قدیر الی فی + قلل الجبال ادعو الویولا، سرا: + انّ یوم الحساب یوم عظیم + شاب فیه الصغیر یوماً ثقیلاً ۱۳. باد، سرا: «مرا» ندارند ۱۴. باد، گن: قصه ۱۵. سرا: او را این قصیده انشا کرد ۱۶. باد: ولا نبی اعلی منك جداً، سرا: + ملیك علی العرش السماء میهمن + لعزّته تعنوا الوجوه وتسجد ۱۷. سرا: وآن دیگر که گفت + یوقف ۱۸. سرا: و بسیاری از شعرهای

وکفر قلبه».

پس ازین خدای ـ عزّ و جلّ ـ یاد کرد حالِ کافران که بر ضلالت مصرّ باشند و گفت:

[آیه ۱۷۷] سَآءَ مَثَلاً ٱلْقَوْمُ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا بِاٰيَاتِنَا وَاَنفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ؛ بدا مَثَلا که هست آن قوم را که تکذیب کردند به حجّتهای ما[1] و بر تن خویش[2] ستم همی کردند*

[آیه ۱۷۸] مَنْ يَهْدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلْمُهْتَدِى وَمَنْ يُضْلِلْ فَأُولٰئِكَ هُمُ ٱلْخَاسِرُونَ؛ و هرکه راه نماید وی را خدای تعالی، وی بُوَد راه یافته، و هر که بیراه کند وی را خدای، ایشان‌اند زیانکاران[3]*

[آیه ۱۷۹] وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ... ؛ و خود آفریدیم[4] دوزخ را بسیاری از جملهٔ جن و انس که ایشان از اهل عذاب‌اند اندر معلوم ما.

انگه صفتِ ایشان یاد کرد و گفت:

... لَهُمْ قُلُوبٌ لاَ يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ اَعْيُنٌ لاَ يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ اٰذَانٌ لاَ يَسْمَعُونَ بِهَا أُولٰئِكَ كَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ أُولٰئِكَ هُمُ ٱلْغَافِلُونَ؛ که ایشان را دلهاست که ندانند بدان هیچیز[5]، و ایشان را چشمهاست که نبینند بدان راه حق، و ایشان را گوشهاست که نشنوند بدان پندهای[6] حق، ایشان‌اند همچون چهارپایان بلکه ایشان بیراه‌تراند[7] از استوران که چهارپایان خدای را دانند[8] و ایشان ندانند، و[9] ایشان اند که غافلان اند[10]*

مقـاتل گوید: یکی[11] انـدر نماز خـویش همی خواند خـدای خـویش را،

۱۰. باد: «به ... ما» ندارد ۲. سرا: تنهای خود ۳. سرا: خود ایشانند که ایشان زیانکاران‌اند ۴. سرا: آفریده‌ایم ۵. باد: هیچ چیز ۶. باد: «پندهای» ندارد ۷. باد: بیراه‌اند ۸. باد: «که چهارپایان ... دانند» ندارد ۹. سرا: که ۱۰. باد: ایشان غافلان‌اند ۱۱. سرا: که مردی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یکبار[1] به نام «الله» و یکبار به نام «رحمن»[2]، یکی از مشرکان مکّه وی را گفت[3]: نه محمّد همی گوید[4] که خدای وی یکی است پس این کسی چرا دو تن را به دعا همی خواند[5]؟ خدای تعالی فرو فرستید[6]:

[آیه ۱۸۰] وَلِلّٰهِ الْأَسْمَآءُ الْحُسْنىٰ فَادْعُوهُ بِهٰا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِيٓ أَسْمَآئِهِ سَيُجْزَوْنَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ؛ و خدای راست نامهای نیکو، بخوانید وی را بدان، و بگذارید آن کسانی را که میل همی کنند از حق اندر نامهای وی، زود بُوَد که جزا دهند[7] ایشان را بدانچه همی کنند*

[آیه ۱۸۱] وَمِمَّنْ خَلَقْنٰا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ؛ و از آن خلقانی که آفریده‌ایم جماعتی است[8] که ایشان راه همی نمایند[9] به حق، و بدان عدل همی کنند[10]*

چنان‌که مصطفی ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم[11] ـ گفت: «ان من امّتی[12] قوماً علی الحقّ حتّی ینزل عیسی بن مریم علیه‌السّلام» گفت: از امّت من گروهی بر حقّ خواهند بود تا انگه[13] که فرود آید[14] عیسی بن مریم علیه‌السّلام[15].

[آیات ۸۳-۱۸۲] وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنٰا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لٰا يَعْلَمُونَ * وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ؛ و آن کسانی که تکذیب کردند به حجتهای ما، زود اندر نوردیم عمرهای ایشان[16] به معصیت، و ایشان اندر غرّت و غفلت از آنجا که ایشان همی ندانند[17] * و ایشان را ها نگیریم[18] و مهلت دهیم[19] تا غره شوند که هاگرفتن[20] من سخت است*

۱. باد: می‌خواند بکبار ۲. سرا: الرحمن ۳. باد: از مشرکان گفت، سرا: او را گفتند
۴. سرا: نه محمّد گوید ۵. سرا: چراست که دو کس را می‌خواند ۶. باد: فرستاد
۷. باد، سرا: زود جزا دهند ۸. باد: «است» ندارد ۹. باد: می‌نماید ۱۰. باد: می‌کند
۱۱. سرا: چنان‌که پیغامبر علیه‌السلام ۱۲. سرا: انّ امّتی ۱۳. سرا: انگاه
۱۴. سرا: فرو آید ۱۵. باد: «گفت ازامت من ... السلام» ندارد ۱۶. باد: «عمرهای ایشان» ندارد
۱۷. باد: از آنجا همی ندانند، سرا: که ایشان ندانند ۱۸. باد: و ایشان بگیریم، سرا: گیریم
۱۹. سرا: + ایشان را ۲۰. باد: فرا گرفتن

قتاده گوید که پیغمبر ـ صلعم ـ برخاست و بر صفا بیستاد به شب، و یك یك قبیله را همی ترسانید از اهل مکّه، و با ایمان همی خواند ایشان را[1]. دیگر روز گفتند: این مرد دیوانه شده است[2] تا روز بانگ همی کرد بر این کوه، خداوند تعالی فرو فرستید و گفت[3]:

[آیه ۱۸۴] أَوَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مٰا بِصٰاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلاّٰ نَذِيرٌ مُبِينٌ؛ ای همی ناندیشند[4] که نیست بدین صاحب ایشان هیچیز از دیوانگی، نیست او مگر ترساننده‌ای پیدا[5]*

[آیه ۱۸۵] أَوَ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمٰاوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَمٰا خَلَقَ اللّٰهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسىٰ أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ؛ ای تفکّر نکنند اندر ملکت آسمانها و زمین، و آنچه آفریده است خدای تعالی از هر چیزی، و[6] بود که نزدیك آمده باشد[7] اجل ایشان[8]، و به کدام حدیث از پس قرآن ایمان خواهند آوردن[9]*

[آیه ۱۸۶] مَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَلاٰ هٰادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيٰانِهِمْ يَعْمَهُونَ؛ و هرکه بیراه گرداند وی را خدای تعالی، هیچ‌کس راه ننماید وی را[10] و بگذارد ایشان را اندر ضلالت ایشان تا متحیّر همی باشند[11]*

ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ گوید که جماعتی از جهودان آمدند به نزدیك پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ، و گفتند: یا محمّد ما را خبر ده از قیامت تا[12] کَیْ خواهد بودن[13]، اگر تو پیغامبری باید که دانی. انگاه خداوند تعالی فرو فرستید[14]:

[آیه ۱۸۷] يَسْئَلُونَكَ عَنِ السّٰاعَةِ أَيّٰانَ مُرْسٰاهٰا قُلْ إِنَّمٰا عِلْمُهٰا عِنْدَ رَبِّي لاٰ يُجَلِّيهٰا لِوَقْتِهٰا

۱. سرا: «ایشان را» ندارد ۲. سرا: + که ۳. باد، سرا: فرو فرستاد ۴. باد: ناندیشید
۵. سرا: بیم‌کننده‌ای روشن و هویدا ۶. سرا: و + آنکه ۷. باد: نزدیك است
۸. سرا: + و هلاك شوند ۹. سرا: خواهند آورد ۱۰. سرا: نباشد هیچ‌کس راهنمای او را
۱۱. باد: متحیّر باشند ۱۲. سرا: که ۱۳. سرا: خواهد بود وقت اثبات آن
۱۴. باد، سرا: فرو فرستاد

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

إِلاَّ هُوَ ثَقُلَتْ فِي ٱلسَّمٰوٰتِ وَٱلأَرْضِ لاَ تَـأْتِيكُمْ إِلاَّ بَغْتَـةً يَسْئَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَاللهِ وَلٰكِنَّ أَكْثَـرَ ٱلنَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ؛ ببرسند[1] ترا یا محمّد از قیامت که کَیْ خواهد بود وقت اثبات او[2]؟ بگوی یا محمّد که علم آن نزد خدای من است پیدا نکند[3] آن را اندر[4] وقت آن مگر وی، چون قیامت[5] بیاید گران شود[6] اندر آسمانها، و زمین هرگز اندر[7] نیاید به شما مگر ناگاه، و همی پرسند ترا یا محمّد چنان‌که تو گویی دانایی بدان[8]، بگوی یا محمّد که علم آن نزدِ خدای است ولیکن بیشتری[9] از مردمان ندانند که چنانست[10] *

ابن عبّاس[11] گوید که اهل مکّه گفتند: یا محمّد ای خبر ندهد خدای تو به نرخ ارزان و گران که کَیْ خواهد بود تا ما به ارزانی[12] بخریم و به گرانی بفروشیم و سود کنیم، و ترا خبر ندهد که تنگی و فراخی کجا خواهد بود تا ما بدان زمین شویم که فراخی باشد؟ خدای ـ عزّ و جلّ ـ فرو فرستید[13] و گفت[14]:

[آیه۱۸۸] قُـلْ لاَ أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعاً وَلاَ ضَرًّا إِلاَّ مَاشَآءَاللهُ وَلَـوْ كُنْتُ أَعْلَمُ ٱلْغَيْبَ لَٱسْتَكْثَرْتُ مِنَ ٱلْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُ إِنْ أَنَا إِلاَّ نَـذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ؛

بگوی یا محمّد که نتوانم که خویشتن را[15] منفعتی کنم و نه به خویشتن زیانی کنم مگر آنکه خواسته باشد خدای تعالی، و اگر دانستیمی[16] غیب، بسیاری بکردیمی[17] از مال روز قحط را و کار نیکو قیامت را، و فرا من[18] نرسیدی بدیی[19]، ولیکن[20] نیستم من مگر ترساننده‌ای و بشارت دهنده‌ای گروهانی را که ایشان ایمان[21] آرند *

۱. سرا: و پرسند ۲. باد: «وقت ... او» ندارد ۳. باد: پیدا کند ۴. باد: در
۵. سرا: «قیامت» ندارد ۶. سرا: گران باشد + یعنی قیامت ۷. سرا: و هرکه اندران
۸. باد: خبر داری از آن ۹. سرا: بیشتر ۱۰. سرا: «که چنانست» ندارد ۱۱. سرا: و بدان که ابن عباس رضی‌الله عنه ۱۲. باد: تا در ارزانی ۱۳. باد: فرستاد ۱۴. سرا، باد: «و گفت» ندارد ۱۵. سرا: من نتوانم که به خویشتن ۱۶. باد: دانستمی ۱۷. باد: بسیار بکردمی ۱۸. سرا: ها من ۱۹. سرا: هیچ بدی ۲۰. سرا: لکن ۲۱. باد: که ایمان

[آیه۱۸۹] هُـوَ ٱلَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وٰاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشّٰهَا حَمَلَتْ حَمْلاً خَفِيفاً فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّآ أَثْقَلَتْ دَعَوَاللهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صٰالِحاً لَـنَكُـونَـنَّ مِنَ ٱلشّٰـاكِرِينَ؛ اوست آن که شما را آفریده است از تنی راست[1]، و بیافرید[2] از ان تن حوّا را[3] تا آرام گیرد با وی، پس چون با وی ببود برداشت باری سبک ـ یعنی آب مرد[4] ـ، پس چون هاگذاشت[5] بدان گران گشت[6] دعا کردند آدم و حوّا خدای را که پروردگارا اگر عطا دهی ما را فرزندی شایسته، باشیم ما ازجملهٔ شاکران[7] *

و بدان که این از بهرِ آن گفتند که ترسیدند که مبادا[8] که فرزند ایشان چیزی باشد جز از مردم؛ و آن از بهرِ آن بود که چون حوّا بار برداشت ابلیس آمد به نزدیك وی بر صورت مردی، و گفت: این چیست که اندر شکم توست یا حوّا؟ گفت: ندانم. گفت: کاشکی نه بهیمه‌ای باشدی[9]. حوّا آدم را باز گفت این سخن[10]، و همواره[11] اندوهگن همی بودند. چون آن اندوه اندر دل ایشان قرار گرفت، ابلیس بیامد و گفت حوّا را: اگر من دعا کنم تا مردی زایی[12]، وی را به من نام کنی؟ گفتا[13]: آری. گفت[14]: مرا نزدیك[15] خدای تعالی منزلتی است، دعا[16] کنم.

پس غایب شد مدّتی، چون باز آمد، حوّا را پسری آمده بود، گفت حوّا را: این پسر را به من نام کن. گفت: نام تو چیست؟ ابلیس گفت: حارث. پس حوّا پسرِ خویش را عبدالحارث نام کرد.

و ابن عبّاس گوید که هر فرزندی که حوّا را آمدی ـ علیه‌السّلام ـ او را نام همی

۱. سرا: از یك تن، یعنی از آدم ۲. سرا: وآفرید ۳. سرا: ازو حوّا را
۴. باد: «یعنی آب مرد» ندارد ۵. باد فرا گذشت ۶. پسر چون گران شد فرزند اندر شکم او
۷. باد، سرا: ما باشیم از شاکران ۸. سرا: که چنان نبادا ۹. باد: باشد
۱۰. باد: باز گفت این چیست ۱۱. سرا: هموار ۱۲. سرا: تا مردمی زادی
۱۳. سرا: گفت ۱۴. سرا: گفتا ۱۵. سرا: به + نزدیك ۱۶. سرا: من + دعا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کردی عبدالله و عبیدالله و عبدالرّحمن[۱]، و همی مردندی[۲]. و ابلیس آمد به نزدیك ایشان و گفت: اگر خواهید که فرزند شما بزید، وی را[۳] عبدالحارث نام کنید. چون فرزندِ دیگر بیامد[۴] وی را[۵] عبدالحارث نام کردند. اینست که خدای ـ عزّ و جلّ ـ همی گفت[۶]:

[آیه ۱۹۰] فَلَمّآ اٰتٰهُمٰا صٰالِحاً جَعَلاٰ لَهُ شُرَكٰآءَ فِيمٰآ اٰتٰهُمٰا فَتَعٰالَى اللّٰهُ عَمّٰا يُشْرِكُونَ؛

پس چون بداد خدای تعالی ایشان را فرزندی راست خلق و شایسته[۷]، وی را انبازان نهادند اندر آنچه ایشان را داده بود و خدای تعالی منزّه است و برداشته است از ان شرك که همی آورند[۸]*

و معنی شرك آدم ـ علیه‌السّلام ـ آن بود که پنداشت که آن تسمیه سبب سلامت فرزند بود و یا سبب نجات بدان بود[۹] اما آنکه[۱۰] همی گوید: «فَتَعٰالَى اللّٰهُ عَمّٰا يُشْرِكُونَ»[۱۱] بدین شرك فرزندان وی را همی خواهد و این سخنی مبتدا است[۱۲] که گفت:

[آیه ۱۹۱] اَيُشْرِكُونَ مٰا لاٰ يَخْلُقُ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ؛ ای همبازی[۱۳] همی نهند با وی آن را که نیافریند هیچیز[۱۴]، و ایشان را همی بیافرینند ـ یعنی بتان را ـ*

[آیه ۱۹۲] وَلاٰ يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْراً وَلاٰ اَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ؛ و همی نتوانند ایشان را یاری دادن[۱۵]، و نه تن خویش را نصرت کردن[۱۶]*

[آیه ۱۹۳] وَاِنْ تَدْعُوهُمْ اِلَى الْهُدىٰ لاٰ يَتَّبِعُوكُمْ سَوٰآءٌ عَلَيْكُمْ اَدَعَوْتُمُوهُمْ اَمْ اَنْتُمْ صٰامِتُونَ؛ و اگر بخوانی ایشانرا ـ یعنی اصنام را ـ بر راه راست، متابعت نکنند

۱. باد: «و عبدالرحمن» ندارد ۲. باد: «و همی مردندی» ندارد ۳. باد: اگر خواهید فرزند را
۴. سرا: فرزندی دیگر پدید آمد ۵. سرا: ایشان او را ۶. سرا: همی گوید
۷. سرا: فرزندی شایسته و زنده و راست خلقت نهادند ۸. سرا: برداشته است و منزّه از آنچه ایشان شرك همی آرند ۹. سرا: و یا سبب نجات مادر بود ۱۰. سرا: اینکه ۱۱. الاعراف(۷)۱۹۰
۱۲. سرا: + نبینی ۱۳. باد: انباز ۱۴. باد: نه آفریند هیچ چیز
۱۵. سرا: ناصری دادن ۱۶. سرا: نصرت کنند

شما را از آنکه جمادانند[۱]، برابر است بر شما اگر بخوانید[۲] ایشان را، و اگر شما خاموش همی باشید*

[آیه ۱۹۴] اِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ عِبٰادٌ اَمْثٰالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ؛ و آن کسانی که شما ایشان را همی خوانید از دونِ خدای تعالی، بندگان اند[۳] همچون شما آفریده، بخوانید ایشان را تا جواب دهند شما را، اگر هستید شما راستگوی[۴] اندران که ایشان خدایانند[۵]*

انگاه پدید کرد که معبودان ایشان ناقصتر اند از ایشان، و گفت[۶]:

[آیه ۱۹۵] اَلَهُمْ اَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهٰآ اَمْ لَهُمْ اَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهٰآ اَمْ لَهُمْ اَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهٰآ اَمْ لَهُمْ اٰذٰانٌ يَسْمَعُونَ بِهٰا قُلِ ادْعُوا شُرَكٰآءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلاٰ تُنْظِرُونِ؛ ای ایشان را پایهاست که بروند بدان، یا ایشان را دستهاست که بدان ها گیرند چیزی، یا ایشان راست چشم[۷] که فرا بینند بدان، یا ایشان را گوشهاست که فرا شنوند بدان؟ بگوی یا محمّد ایشان را: بخوانید همبازان[۸] شما را، ای آنگه[۹] کید کنید مرا، و هیچ مهلت مدهید مرا[۱۰]*

[آیه ۱۹۶] اِنَّ وَلِيِّيَ اللّٰهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتٰابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصّٰالِحِينَ؛ که حافظ من خدای است آن که[۱۱] فروفرستیده است[۱۲] کتاب خویش، و وی نگاهدار[۱۳] شایستگان است*

[آیه ۱۹۷] وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لاٰ يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلاٰ اَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ؛ و آن کسانی که شما همی خوانید از دونِ وی، نتوانند که یاوری[۱۴] دهند شما را، و نه تن‌های خویش را یاوری[۱۵] دهند*

۱. باد: «از آنکه جمادند» ندارد ۲. سرا: خوانید ۳. سرا: بندگانی‌اند ۴. باد، سرا: اگر باشید راستگو ۵. باد: «که ایشان خدایانند» ندارد ۶. باد: «انگاه پدید... و گفت» ندارد
۷. سرا: ایشان راچشمهاست ۸. باد: انبازان ۹. سرا: همبازان شما که با خدای همی خوانید که مشرکانید انگاه ۱۰. سرا: و مدهید هیچ مهلت ۱۱. سرا: آن خدای که
۱۲. باد: فرو فرستادست ۱۳. سرا: و نگاه دارندهٔ ۱۴ و ۱۵. سرا: یاری

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه ۱۹۸] وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى ٱلْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا وَتَرَىٰهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ؛ و اگر بخوانی[۱] ایشان را به راه راست[۲]، بنشنوند و همی بینی ایشان را[۳] که همی نگرند به تو، و[۴] خود همی نبینند*

و نظر اندر صفت اصنام به معنی مقابله است. چنان‌که گویند[۵]: داری تنظر إلی دارك[۶]؛ أی: مقابلها[۷].

پس از ان پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه ـ را خدای تعالی فرمود که از کافران اعراض کند و مکارم اخلاق را کار بندد[۸]؛ و گفت:

[آیه ۱۹۹] خُذِ ٱلْعَفْوَ وَأْمُرْ بِٱلْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ ٱلْجَاهِلِينَ؛ و ها گیر[۹] از اخلاق مردمان آنچه سهلتر باشد، و تجسّس مکن و بفرمای به آنچه معروف باشد ـ یعنی بر توحید[۱۰] ـ و اعراض کن از جاهلان*

پس چون این آیت فرود آمد[۱۱] پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم[۱۲] ـ گفت که یا جبرئیل این چیست؟ گفت: ندانم تا بپرسم. انگه برفت[۱۳] و باز آمد و گفت: یا محمّد خدای تعالی ترا همی فرماید که بپیوندی با آن کسی که از تو ببرّد، و عطا دهی آن کسی را که ترا محروم کند[۱۴]، و اندر گذاری[۱۵] از ان کسی که بر تو ظلم کند.

پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه ـ گفت این که خدای ـ عزّ و جلّ ـ مرا به خلق فرستیده است تا مکارم اخلاق[۱۶] به من تمام گرداند.

و گروهی گفتند که این که همی گوید «وَأَعْرِضْ عَنِ ٱلْجَاهِلِينَ»[۱۷]، بدین اعراض ازیشان، قتال می‌خواهد[۱۸]. و این منسوخ است به آیت سیف[۱۹].

۱. سرا: بخوانید ۲. سرا: ایشان رابه حق ۳. سرا: + یعنی اصنام را ۴. سرا: و + ایشان
۵. باد، سرا: گویی ۶. سرا: داری ۷. سرا: تقابلها ۸. سرا: کار بند
۹. باد: و فراگیر ۱۰. باد: به امرمعروف توحید ۱۱. سرا: فروآید ۱۲. سرا: پیغامبر علیه‌السّلام
۱۳. سرا: برفت انگاه ۱۴. سرا: محروم گرداند ۱۵. سرا: اندر گذار ۱۶. سرا: مکارم‌الاخلاق
۱۷. الاعراف(۷) ۱۹۹ ۱۸. باد: اعراض ازیشان می‌خواهد، سرا: همی خواهد ۱۹. سرا: آیةالسیف

[آیه ۲۰۰] وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ ٱلشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَٱسْتَعِذْ بِٱللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛ و اگر بجمبد[۱] از وسوسهٔ شیطان اندر دلِ تو جمبیدنی[۲]، پناه کن با خدای تعالی که خدا شنواست دعای ترا، داناست به حالِ تو[۳]*

[آیه ۲۰۱] إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَٰٓئِفٌ مِّنَ ٱلشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ؛ خود آن کسانی که پرهیزگاری کردند از کفر[۴]، چون فرا ایشان رسید[۵] پاره‌ای[۶] از وسوسهٔ شیطان[۷]، اندیشه کنند بحق تا ایشان بینا گردند*

انگاه کافران را یاد کرد و گفت:

[آیه ۲۰۲] وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي ٱلْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ؛ و برادران ایشان مدد دهند[۸] ایشان را[۹] اندر بیراهی، پس ایشان فرو نَیِسْتَند از بیراهی*

[آیه ۲۰۳] وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِم بِـَٔايَةٍ قَالُوا لَوْلَا ٱجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِن رَّبِّي هَٰذَا بَصَآئِرُ مِن رَّبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ؛ و چون فرا نیاوری با ایشان[۱۰] آیتی، [گویند: چرا فرا نسازی به اختیار خویش، بگوی[۱۱] یا محمّد: من متابعت کنم آن را که وحی کنند به من از خدای من، و این قرآن حجّتهاست آمده از خدای شما، و بیانی است و رحمتی است از خدای، گروهانی را که ایشان ایمان آورده‌اند[۱۲]*

بدان که کلبی گوید که از پس پیغمبر ـ صلعم ـ نماز همی کردندی[۱۳]، چون یاد کردِ بهشت و دوزخ بشنیدندی بانگ برداشتندی، خداوند تعالی فرو فرستید[۱۴]:

[آیه ۲۰۴] وَإِذَا قُرِئَ ٱلْقُرْآنُ فَٱسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ؛ و چون برخوانند

۱. سرا، باد: بنجنبد ۲. باد: جنبیدنی ۳. سرا: داناست به حال آن وسوسه
۴. باد: «از کفر» ندارد ۵. سرا: ها ایشان رسد ۶. سرا: ملمّی ۷. سرا: + چون گناه و خشم و جز از ان ۸. سرا: مدد همی دهند ۹. سرا: + یعنی شیاطین
۱۰. سرا: + یعنی مشرکان ۱۱. باد: بگو ۱۲. باد: + به دین ۱۳. باد: نماز کردند
۱۴. باد: فرستاد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قرآن، فرا بشنوید[1] آن را، و خاموش باشید تا مگر بر شما رحمت کنند*

قتاده گوید: ایشان در نماز سخن گفتندی، خدای ـ عزّوجلّ ـ این آیت فرو فرستاد.

و سَعید بن جُبَیر گوید: این آیت در استماع خطبه فرو آمده است[2] روز آدینه. و گروهی گفتند: اندر استماع وعظ فرو آمده است[3] اندر مجلسِ ذکر.

و ابن عبّاس گوید که گروهی از پس مصطفی ـ صلعم ـ نماز همی کردندی آواز برداشتندی، و قرآن خواندن بدان سبب بر پیغامبر ـ علیه‌السّلام[4] ـ بشوریدندی، خدای تعالی این آیت فرو فرستیده[5] اندر شأن ایشان تا بسرّ خواندندی نه بجهر. نبینی که از پس این همی گوید:

[آیه ۲۰۵] وَٱذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَخِيفَةً وَدُونَ ٱلْجَهْرِ مِنَ ٱلْقَوْلِ بِٱلْغُدُوِّ وَٱلْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ ٱلْغَافِلِينَ؛ و یاد کن خدای را اندر تن خویش، [یعنی بسرّ و بزاری و بیم[6]] و از دونِ جهر[7] از گفتار به بامدادان و شبانگاهان[8]، و مباش از جملهٔ ساهیان*

[آیه ۲۰۶] إِنَّ ٱلَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ؛ خود آن کسانی که نزد خدای تو آند به عصمت و رحمت، نه به مکان و مسافت ـ یعنی فریشتگان[9] ـ استکبار نکنند از عبادت وی[10]، و تسبیح همی کنند وی را[11]، و سجود[12] همی کنند، یعنی نماز[13]*

۱. باد: فرا شنوید ۲. باد: استماع خطبه آمده ۳. باد: اندر استماع وعظ است
۴. باد: «نماز همی کردندی... السلام» ندارد ۵. باد: فرستاد ۶. سرا: عبارات بین [] را ندارد
۷. سرا: + بود ۸. سرا: از گفتار بامداد و شبانگاه ۹. باد: فرشتگان ۱۰. سرا: او
۱۱. سرا: اوی را ۱۲. سرا: و + او را + سجود
۱۳. سرا: + و بالله التوفیق. در نسخهٔ «سرا» از چند سطر پیش آمده است: المجلد الثالث من تفسیر الاسفراینی و در «گن» آمده است: تمّ المجلد[ة] الثانیة بعون الله من کتاب تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم

سورة الأنفال[1]

این سورت مدنی است و آیاتهاش[2] هفتاد و پنج است اندر عدد کوفی، و شش اندر عدد بصری و مدنی. و کلماتش هزار و هشتصد و سی و یك است[3]، و حروفش پنج هزار و دویست و هفتاد و دو است.

و ابیّ بن کعب روایت کرد[4] از پیغامبر علیه‌السلام که او گفت: هرکه[5] برخواند سورة الأنفال[6] و سورت براءت، من شفیع او[7] باشم و گواه او[8] باشم روز قیامت که او بیزار است از کفر، و او را بدهند به عدد هر منافقی که اندر دنیاست، ده حَسَنَت، وزو[9] فرو نهند ده سیّئت[10]، و او را بردارند ده درجت[11]. و چُنانستی[12] که گویی عرش و حَمَلَتِ عرش[13] بر او صلوات همی فرستندی[14] اندر همه عُمرِ او. و اوّلِ این سورت:

۱. گن: + خمسة و سبعون آیة، باد، بادل: سورة انفال ۲. باد: آیتهاش، بادل، گن: آیاتهای این سورت
۳. گن: «است» ندارد ۴. گن: کرده است، باد: کند ۵. باد، بادل: + وی ۶. بادل: سورة انفال ۷. باد: وی ۸. گن: گوای وی ۹. گن، باد: از وی ۱۰. گن: سیّات
۱۱. بادل: عبارات «و او را بدهند ... ده درجت» را ندارد ۱۲. بادل: و وی را درجتی باشد
۱۳. گن: حملة العرش، باد: حملهٔ عرش ۱۴. بادل: همی دهند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بِسْمِ ٱللهِ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ

[به نام خدای مهربان بخشاینده][1]

[آیهٔ ۱] يَسْئَلُونَكَ عَنِ ٱلْأَنْفَالِ قُلِ ٱلْأَنْفَالُ لِلّٰهِ وَٱلرَّسُولِ فَٱتَّقُوا ٱللهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا ٱللهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ پرسند[2] ترا یا محمد از حکم غنیمت‌ها، بگوی[3] که غنیمت‌ها خدای راست و رسول او را. پس بترسید از خدای و اندران خیانت مکنید و مخالفت بردارید از میان خویش. و طاعت دارید خدای را و رسول خدای را اگر شما مؤمنانید[4] *

ابن عبّاس رضی‌الله عنه گوید که پیغامبر علیه‌السلام گفت روز بدر[5]: هرکه فُلان جایگاه بگیرد، او را[ست][6] از غنیمت چندین و هرکه یکی را به اسیری کند[7] او را بُوَد [از غنیمت][8] چندین، و هر که یکی را بکشد، او را بُوَد از غنیمت چندین. چون از حرب[9] پرداختند دیگران گفتند: ما را از این که ایشان را[10] شرط کرده‌ای بَرَخ[11] باید که ایشان آن به قوّتِ ما توانستند کرد.

و سعد بن معاذ گفت: ما نیز تُوانستیمی[12] که قصد یکی کنیم و او را بکشیم و غنیمت او برگیریم[13]، ولکن نخواستیم که مصاف تُرا خالی کنیم[14] و مردمان[15] بسیاراند و این غنیمت چندان نیست و (اگر) اینها ایشان[16] دهی، دیگران را چیز[17] بسیار نماند.

و اُبوالیُسر الأنصاری[18] از بنی سَلِمه گفت: ما را وعده کرده‌ای که هرکه[19] یکی را بکشد غنیمت[20] او را بُوَد، و هرکه یکی را اسیر کند[21] غنیمت او را بُوَد، و ما هفتاد

۱. سرا، گن: ترجمهٔ بسمله را ندارند براساس باد افزوده شد ۲. گن: و + پرسند، باد: بپرسند
۳. گن، باد: بگو ۴. باد: اگر شما هستید مؤمنان ۵. باد، گن: روز بدر گفت
۶. سرا: «است» ندارد، گن و باد: وی راست ۷. باد، بادل: بگیرد به اسیری ۸. سرا: «از غنیمت» ندارد براساس گن و باد افزوده شد ۹. گن: + بدر، با: ازان حرب ۱۰. باد: با ایشان
۱۱. باد: برخی ۱۲. باد و گن: توانستیم ۱۳. باد و گن: تا غنیمت وی برگیریم
۱۴. گن: خالی گردانیم ۱۵. گن: مردان ۱۶. گن: فرا ایشان ۱۷. بادل: چیزی
۱۸. بادل: یکی از انصاریان ۱۹. گن: هر کسی که ۲۰. بادل: چندین غنیمت
۲۱. بادل: اسیر گیرد

مرد کشته‌ایم، و هفتاد اسیر کرده. پیغامبر[1] علیه‌السلام توقّف کرد، خدای عزّوجلّ این آیت فرو فرستاد و غنیمت به حکمِ پیغامبر علیه‌السلام کرد تا هرچه خواهد کند[2]. پیغامبر علیه‌السلام آن را قسمت کرد به سویّت. انگاه[3] این منسوخ شد به آن[4] که گفت از پس این: وَٱعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ.[5]

و عبدالرحمن بن زید گوید که این نسخ نیست ولکن بیان مجمل است چُنانستی که همی گویدی غنیمت خدای را است عزّوجلّ به ملکی، و پیغامبر[6] را که آن را بدارد به حکمِ فرمان[7] خدای عزّوجلّ. و این قول مخالف است آن را که اندر ان خبر یاد کردیم[8]، که پیغامبر صلّی‌الله علیه وسلّم ان را به سویت کرد[9]. پس خداوند سبحانه و تعالی پدید کردی[10] که مؤمنانِ بحقیقت آن باشند که پیغامبر را صلّی‌الله علیه وسلّم خلاف نکنند اندر هیچ چیز، وی را اندر آنچه فرماید طاعت دارند. و گفت:

[آیهٔ ۲] إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَاناً وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ؛ خود مؤمنان آن کسانی‌اند که چون یاد کرده‌اند[11] خدای را عزّوجلّ، بترسد دلهای ایشان. و چون برخوانده‌اند[12] برایشان آیاتهای[13] خدای عزّوجلّ، بیفزاید ایشان را ایمانی[14]، و بر خدای عزّوجلّ توکّل کنند و کار با وی گذارند[15] *

[آیهٔ ۳] ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلٰوةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ؛ آن کسانی که به پای دارند نماز، و از ان که روزی کرده باشیم[16] ایشان را، نفقه همی کنند.

[آیهٔ ۴] أُولٰئِكَ هُمُ ٱلْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ؛ ایشان‌اند ایشان مؤمنانی[17] بحق بی‌نفاق. آن‌گه [خبر داد][18] از عاقبت ایشان

۱. بادل: پیغمبر ۲. بادل: همی کند ۳. باد: وانگه، گن: آنگه ۴. گن و باد: با آنك
۵. انفال (۸) ۴۱ ۶. گن: پیغمبر راست ۷. بادل: حکم و فرمان ۸. بادل: یاد کرد
۹. بادل: قسمت کرد ۱۰. گن و باد: پدید کرد ۱۱. باد: یاد کنند ۱۲. بادل: برخوانند
۱۳. بادل: آیتهای ۱۴. بادل: باور داشتی ۱۵. باد: گذارند ۱۶. بادل: و آنچه روزی کرده‌ایم ۱۷. بادل: مؤمنان ۱۸. سرا، گن و باد: ندارد، براساس بادل افزوده شد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[اندر بهشت][1] و گفت: ایشان راست درجتهایی[2] اندر بهشت، نزدِ خدای تعالی و ایشان راست آمرزشی گناهان ایشان را، و روزی باکرامت*

آن بود که اندر معلوم خداوند از اهل بهشت بود. چنان که خدای عزّوجلّ اندر صفت ایشان یاد کرد: و مؤمن حقّاً. یعنی اندر بهشتِ نور. فامّا[3] آن کسی که با وی معرفتی تمام بود، و [در][4] معلوم خداوند عزّوجلّ آن[5] بود که عاقبتِ وی خلاف آن خواهد بود. وی اندر حالِ معرفت مؤمن بُوَد بحقیقت، چون آن معرفت والعیاذ بالله برخیزد صفت ایمان برخیزد. همچنان که کافر به صفت کفر باشد مادام جاهل بُوَد هرچند اندر معلوم خدای عزّوجلّ چنان[6] باشد که اندر ثانی الحال[7] او را معرفت حاصل خواهد شد.

و ابن ابی نُجیح[8] گوید که حسن بصری را رحمه‌الله پرسیدند که تو مؤمن هستی؟ حسن گفت: اگر از ان همی پُرسی که ایمان آورده‌ای به خدای عزّوجلّ و فریشتگان او و کتابهای او و رسولان او و به روز قیامت و به بهشت و دوزخ؛ آری من بدان همه ایمان آورده‌ام[9]. و اگر از ان همی پرسی که خدای عزّوجلّ همی گوید: اَلَّذِینَ إِذَا ذُکِرَاللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُم[10] ... الی آخر الآیة[11]، ندانم که از ایشان[12] هستم یا نه.

و بُدان که گروهی از مسلمانان چون بُدانستند که روزِ بدر حرب همی باید کرد مجادلت[13] همی کردند با پیغامبر صلوات‌الله علیه، و آن را کاره بودند[14] که آن را نساخته بودند. خدای عزّوجلّ گفت[15]:

[آیهٔ ۵] کَمَآ اَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَیْتِکَ بِالْحَقِّ وَاِنَّ فَرِیقاً مِنَ الْمُؤْمِنِینَ لَکَارِهُونَ؛ همچنان که بیرون آورد ترا خدای تو از خانهٔ تو بحق ـ یعنی از مکه به مدینه ـ و خود گروهی

۱. سرا، گن: ندارد، براساس بادل افزوده شد ۲. بادل: درجتها ۳. باد: و اما
۴. سرا و گن: «در» ندارد براساس باد و بادل افزوده شد ۵. بادل: چنان ۶. گن و باد: آن
۷. گن: ثانی حال ۸. بادل: و ابی نجیح ۹. گن: آری من بدین همه مؤمنم ۱۰. انفال (۸) ۲
۱۱. باد و گن: تا آخر آیت ۱۲. باد: ندانم بحقیقت که آن ۱۳. بادل: مجادله
۱۴. باد: و آن کار را کاره همی بودند ۱۵. باد: فرو فرستید و گفت

از مؤمنان اندران کاره. و اندران خیری بزرگ بود*

[آیهٔ ۶] یُجَادِلُونَکَ فِی الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَیَّنَ کَاَنَّمَا یُسَاقُونَ اِلَی الْمَوْتِ وَهُمْ یَنْظُرُونَ؛ همچنان مجادلت همی کنند با تو اندر حقّ، یعنی اندر حرب کردن پس از آن که پدید آمد ایشان را که تو نکنی الاّ آنچه[1] ترا فرمایند چنان که گویی که ایشان را همی رانند به مرگ، و ایشان همی نگرند به آن[2]، یعنی آن[3] سختی کراهیت*

ابن عبّاس رضی‌الله عنه گوید که[4] کُرز بن جابر القرشی بیامد گُواره مدینه براند[5]. پس خبر[6] به پیغامبر علیه‌السلام رسید برنشست پیغامبر علیه السلام بر اثرِ او. پس کُرز از او اندر گُذشت پیغامبر علیه‌السلام بازگشت و آن سال توقف کرد. آنگاه[7] بوسفیان روی بنهاد از شام، اندر کاروان قریش، و اندران کاروان بود عمرو بن العاص و عمرو بن هشام و مخرمة بن نَوفل با چهل سوار از بزرگان مکه، تجارتی عظیم داشتند و ان را لطیمه خُواندندی[8].

چون به نزدیك بدر رسیدند خبر ایشان به پیغامبر علیه‌السلام رسید پیغامبر اصحاب خویش را بخواند و ایشان را خبر داد که مال بسیار است و دشمنان اندکی[9] اند، بشوید[10] مگر آن غنیمت بیابید[11]. ایشان برفتند چون بوسفیان آن[12] بشنید، ضَمْضم بن عمرو الغفاری[13] به مزد ها گرفت[14] و او را به مکّه فرستاد[15]، تا نفیر خواند[16] که محمّد قصدِ کاروان شما کرد. ضَمضم برفت به مکه، بزودی، و شیطان پدید آمد به مکّه بر صورت سُراقَة بن جَهْشم و گفت: محمد و اصحاب او قصد کاروان شما کردند ولا غالب لکم الیوم من النّاس وإنّی جارٌ لکم. و گفت: هیچ‌کس شما را

۱. باد: آنکه ۲. باد: بدان ۳. باد: از ۴. باد: ابن عباس گوید رضی‌الله عنه که
۵. گن: گاو واره مدینه برآمد و همی شد تا به صفرا رسید. باد: گواره مدینه بر اثرِ وی همی شد
۶. گن و باد: خبر + آن ۷. گن: آنگه ۸. گن: + یعنی آن اشتری بودی که طیب آورد
۹. بادل و گن: اندك ۱۰. گن: بروید ۱۱. باد: بیاوید ۱۲. گن و باد: + خبر
۱۳. گن: العقاری ۱۴. گن: به مزد گرفت ۱۵. گن و باد: فرستید ۱۶. گن: نفیر کند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

امروز غلبه نتواند کرد از مردمان، و من یارِ شما باشم. اهل مکه[۱] خشم گرفتند و برخاستند[۲] و منادی کردند که هرکه از ما باز ایستد[۳]، او را بکشیم و سرای او غارت کنیم و ویران[۴] کنیم. پس[۵] خبرِ بیرون آمدنِ قریش به نصرت کاروان به پیامبر علیه‌السلام رسید چون پیغامبر علیه‌السلام به روحا رسید جاسوسی بفرستید[۶] تا خبر قریش به حقیقت بیارد[۷]. و تا او اندر این بود[۸] کاروان از او اندر گذشت و جبرئیل علیه‌السلام فرو آمد[۹] و به پیغامبر[۱۰] علیه‌السلام گفت: خدای عزّوجلّ شما را وعده کرده است از دو طایفه: یکی اما عیرِ قریش[۱۱] و اما نفیر قُریش. و ایشان کاروان دوستر همی داشتند. پیغامبر علیه‌السلام با اصحاب خویش مَشورت کرد اندر حرب کردن با نفیر قریش. بوبکر صدیق رضی‌الله عنه برخاست و اندران باب مقامی نیکو بداشت. پس عمر برخاست و همچنان مقامی بُداشت. پس مقداد بن عمرو برخاست و گفت: یا رسول‌الله! چُنان کن که خدای عزّوجلّ ترا فرموده است که ما با توایم اندر هرچه فرمایی، چُنان نگوییم[۱۲] که بنی‌اسرائیل گفتند: فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلا إِنَّا هَاهُنا قَاعِدُونَ.[۱۳] برو تا با خدای خویش و حرب بکنید که ما اینجا نشسته‌ایم. پیغامبر علیه‌السلام او را نیکوی[۱۴] گفت و دعا کرد و گفت پیغامبر علیه‌السلام[۱۵]: اشارت کنید به من یا مردمان. و پیغامبر علیه‌السلام[۱۶] بدین سخن انصار را همی خُواست که ترسید که[۱۷] چنان نبادا که شیطان ایشان را وسوسه کند تا ایشان گویند: ما آنگاه[۱۸] ترا نصرت کنیم که تو اندر شهرِ ما باشی چون به قصد کسی شوی[۱۹] از شهر بیرون، ما اندر عهدهٔ آن[۲۰] نباشیم. چون سَعد ابن مُعاذ این بشنید، گفت: یا رسول‌الله مگر[۲۱] ما را همی خواهی بدین سخن. پیغامبر علیه‌السلام گفت: آری. سعد گفت: ما به تو ایمان آورده‌ایم و ترا باور

۱. گن: مردمان مکه ۲. گن: و فراهم آمدند ۳. باد: هرکه را از ما باز استید ۴. گن: بیران
۵. بادل: چون ۶. گن: جاسوس بفرستاد ۷. گن: باز آورد ۸. گن: بُد
۹. گن و باد: فرود آمد ۱۰. باد و گن: و پیغامبر را ۱۱. گن: + یعنی اشتران قریش که غلبه آورند
۱۲. گن: چنان نکنیم و نگوییم ۱۳. مائده (۵) ۲۴ ۱۴. بادل: نیکو
۱۵. باد: محمد صلعم ۱۶. باد: سراقه جعم ۱۷. گن: اندیشید که ۱۸. گن: آنگه
۱۹. گن: روی ۲۰. باد: عهد آن ۲۱. گن: مگر + تو

داشته‌ایم و گواهی دهیم که آن که تو آوردی[۱] به ما، همه حق است و عهد کرده‌ایم با تو به سمع و طاعت، برو یا رسول‌الله آنجا که خواهی که به خدای که اگر تو به این دریا شوی یکی از ما[۲] ترا مخالفت نکند بلکه همه[۳] بر اثرِ تو بیایند و ما مردمانی‌ایم بر حرب صابر، مگر که خدای عزّوجلّ ترا از ما چیزی نماید که چشم تو بدان روشن گردد. ببر ما را بر نام[۴] خدای آنجا که خواهی. پیغامبر علیه‌السلام از ان شاد شد و نشاط گرفت و گفت: بروید بر نام[۵] خدای عزّوجلّ، و بشارت باد شما را از خدای تعالی، که خدای عزّوجلّ مرا وعده کرده است إحدَی الطّایفتَین، و به خدای که گویی که من همی نگرم به کشتگان[۶] ایشان افگنده. اینك خدای تعالی همی گوید[۷]:

[آیهٔ ۷] وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ؛ و یاد کن آن وقتی که وعده کرد شما را خدا یکی از دو طایفه[۸] اما عیرِ مکّه و اما نفیرِ مکّه، که آن شما را باشد. و تمنّا همی کردند[۹] که جز از ان که اندران سختی باشد بُوَد شما را ـ یعنی کاروان را ـ و همی خواست خدای که حقیقت بکند حق را، و برداشته بکند آن را به امرِ او شما را با کافران حرب کردن*

[آیهٔ ۸] لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ؛ و ببُرّد آخر کافران[۱۰]، یعنی مستأصل بکند ایشان را تا اثبات کند اسلام را، و نیست کند کفر را، و اگرچه کراهیت کند[۱۱] آن را مشرکان*

[آیهٔ ۹] إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ؛ انگاه[۱۲] که زنهار همی خواستند[۱۳] از خدای خویش از دشمنان[۱۴]، پس اجابت کرد شما را و وعده کرد که من مدد فرستم شما را به هزار از فریشتگان متتابع*

۱. باد و گن: آورده‌ای ۲. گن: هیچ‌کس ۳. گن: همگان ۴ و ۵. باد و گن: به نام
۶. گن: فرا کشتگان ۷. گن: این است که خدای تعالی گوید ۸. بادل: از دو یکی
۹. بادل: همی کردید ۱۰. باد: و ببرد یعنی آخر مستاصل کند ایشان را ـ کافران ـ ۱۱. گن: کنند
۱۲. گن: آنگه ۱۳. گن: خواهند ۱۴. گن و باد: از خدای از دشمنان خویش

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عمر خطّاب رضی‌الله عنه گوید که[1] روز حرب بدر[2] پیغامبر علیه‌السلام بنگریست مشرکان را بسیار دید و مسلمانان اندك[3]، اندر عریش شد[4] با بوبکر صدیق رضی‌الله عنه، و روی به قبله کرد و دعا همی کرد و گفت: یا رب! [فرو فرست آنچه مرا وعده کرده‌ای][5] اگر هلاك شود[6] این عصا به[7] ترا[8] نپرستند اندرین زمین. و هموار[9] همچنان همی کرد[10] تا ردای او بیفتاد. بوبکر صدیق رضی‌الله عنه ردای پیغامبر علیه‌السلام برداشت و بر دوش او افگند و باز پیِ او اندر آمد و گفت[11]: یا رسول‌الله همچنان بادا[12] و مناشدت با خدای عزّوجلّ، که خدای عزّوجلّ منجّز بکند زانچه[13] ترا وعده کرده است.

و اندر لفظی آمده است که بوبکر رضی‌الله عنه گفت: أَقْلِلْ مُنَاشَدتكَ ربّك فَإِنَّ اللهَ مُنَجِّز مَا وَعَدكَ. پس خدای عزّوجلّ مستجاب کرد دعای او و فریشتگان را بفرستید[14]، جبرئیل علیه‌السلام فرو آمد[15] با پانصد فریشته در میمنه[16] پیغامبر علیه‌السلام بایستاد و بوبکر بر میمنه بود. و میکائیل فرو آمد[17] با پانصد فرشته و بر میسرهٔ پیغامبر بایستاد و علی[18] رضی‌الله عنه در میسره بود و ان فُریشتگان بر صورت مردانی بودند سفید جامه[19] و عمامه‌های سفید بر سر فرو گذاشته میان[20] اکتاف ایشان و فُریشتگان حرب کردند روز بدر، و حرب نکردند روز احزاب، و نه روزِ حنین نیز هرگز حرب نکنند.

ابن عبّاس رضی‌الله عنه گوید که یکی از مسلمانان حمله برد بر یکی از مشرکان که اندر پیشِ او بود که بشنید زخمِ تازیانه و بانگِ سوار که همی گفت: أَقْدِم جیزوم. پس بدان [سوار][21] نگریست که اندر پیشِ او بود از مشرکان او را دید به روی اندر افتیده[22] و

۱. باد و گن: که + چون ۲. گن: + بود ۳. گن: مسلمانان را اندکی
۴. گن: + یعنی سایه گاهی ۵. افزوده براساس گن و باد ۶. باد: شوند
۷. گن: + یعنی این جماعت ۸. بادل: ترا نیز ۹. بادل: همواره ۱۰. گن: همچنین می‌گفت
۱۱. بادل: و همی گفت ۱۲. گن: باد ۱۳. گن: آنچه ۱۴. گن و باد: بفرستاد
۱۵. گن و باد: فرود آمد ۱۶. بادل: بر میمنه ۱۷. گن: فرود آمد ۱۸. گن: امیرالمؤمنین + علی، باد: علی بن ابیطالب ۱۹. گن: سپیدجامه، باد: سبزجامه ۲۰. بادل: بر + میان.
۲۱. افزوده براساس گن و باد ۲۲. باد: به روی افتاده، گن: به روی اوگنده

روی او دید شکافته[1] به ضرب[2] تازیانه. پس آن مرد بیامد به نزدیك پیغامبر علیه‌السلام و او را از ان خبر داد، پیغامبر علیه‌السلام گفت: صدقتَ، آن از مددِ آسمان بود[3] پس آن روز هفتاد[4] را بکشتند، و هفتاد[5] را اسیر گرفتند[6].

مجاهد گوید که خداوند سبحانه بیش از هزار فریشته نفرستید[7] به مدد پیغامبر علیه‌السلام، چنان که همی گوید: بِأَلْفٍ مِنَ ٱلْمَلَائِكَةِ.[8] و اما آنجا که سه هزار همی گوید و انجا که پنج هزار همی گوید آن بشارت است او را بدان که اگر خواهد بفرستد. [چنان که خدای عزّوجلّ یاد کرد و گفت][9]:

[آیهٔ ۱۰] وَمَا جَعَلَهُ ٱللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا ٱلنَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ ٱللَّهِ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ و نکرد آن[را][10] خدای، یعنی آن مدد را، مگر[11] بشارتی، و تا ساکن باشد[12] بدان دلهای شما، و نیست نصرت مگر از نزد خدای، که خدای عزیزکننده است اولیای خویش را، داناست به عاقبتِ کارها*

[آیهٔ ۱۱] إِذْ يُغَشِّيكُمُ ٱلنُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِّنَ ٱلسَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ ٱلشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ ٱلْأَقْدَامَ؛ آن وقتی که اندر آمد به شما[13] بنایه ایمنی ازو، و فرو فرستد بر شما از آسمان آبی تا پاك گرداند شما را بدان، و ببرد از شما وسوسهٔ شیطان را، و تا فرو بندد صبر و یقین به[14] دلهای شما، و ثابت بکند بدان پایهای شما[15] بر اسلام و یقین*

[آیهٔ ۱۲] إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى ٱلْمَلَٰئِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا ٱلَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا ٱلرُّعْبَ فَٱضْرِبُوا فَوْقَ ٱلْأَعْنَاقِ وَٱضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ؛ آنگاه[16] که وحی کرد خدای تو به فرشتگان[17] که ایشان را مدد همی فرستاد[18] که من با

۱. بادل: بشکافته ۲. گن: به ضربت ۳. گن و باد: آسمان است
۴ و ۵. گن: هفتاد + مرد، باد: هفتاد + تن ۶. باد و گن: اسیر کردند ۷. بادل: نفرستاد
۸. انفال (۸) ۹ ۹. افزوده براساس گن ۱۰. افزوده براساس باد و گن ۱۱. گن: الّا
۱۲. بادل: ساکن شود ۱۳. گن: درآمد بر شما، باد: اندر آورد بر شما خواب ۱۴. بادل: بر
۱۵. بادل: شما + را. ۱۶. بادل: آنگه ۱۷. بادل: فریشتگان ۱۸. گن: همی فرستید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شمامام به قوّت و نصرت، ثابت بکنید[1] آن کسانی را که ایمان آورده‌اند. زود بُوَد که اندر افگنیم[2] اندر دلهای آن کسانی که کافر شده‌اند بیم، بزنید زبرِ گردنهای ایشان ـ یعنی سرهاشان ـ و بزنید ازیشان هر طرفی[3]*

[آیهٔ ۱۳] ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَآقُّوا ٱللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ؛ آن عذاب ایشان را از بهرِ آن است[4] که مخالفت کردند ایشان خدای را و رسولِ او را، و هرکه خلاف کند خدای را و رسولِ او را خود خدای سخت عذاب است[5]*

[آیهٔ ۱۴] ذٰلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ ٱلنَّارِ؛ آن عقوبت[6] شما است ای کافران، بچشید آن را عاجل[7]، و خود کافران راست عذاب دوزخ*

و بدان که مسلمانان روزِ بدر بر گودی[8] ریگ فرو آمده بودند[9] که پای مسلمانان اندران همی نشست و مشرکان از پیش سبقت کردند، و آب مهینِ بدر فرو گرفتند و برخاستند بامدادانِ روز[10]، برخی ازیشان مُحدث و برخی جُنب. و ایشان را تشنگی رسید شیطان ایشان را وسوسه کرد و گفت: شُما همی گویید که پیغامبر اندر میانِ شما است، و شما اولیای خدااید[11] و غلبه کردند بر شما به آب[12] مشرکان، و شما نماز همی کنید مُحدث و جُنب، چه پندارید که شما را نصرت خواهد کرد[13] بر ایشان. خدای عزّوجلّ بفرستید[14] بر ایشان بارانی که رُود از ان برفت. پس مسلمانان از ان آب بخوردند و غسل کردند و دستْ روی[15] بشستند و مَشکها پُر آب کردند و گرد از هوا بنشست بدان باران، و زمین نَمَکی فراگرفت[16] تا پای ایشان اندران همی ننشست.

۱. بادل: ثابت کند ۲. بادل: اندر افکنم ۳. گن: همه طرفی یعنی از اصابع
۴. گن و باد: آن بُوَد ۵. بادل: سخت عقوبت است + یعنی عذاب وی سخت‌تر از عقوبت شما
۶. گن: عقوبتهای ۷. گن: «عاجل» ندارد، باد: اندر عاجل ۸. گن: کوهی، باد: کوده
۹. گن و باد: فرود آمدند ۱۰. گن: و مسلمانان بامدادان روز برخاستند ۱۱. باد: خدای‌اید
۱۲. گن: شما را بر آب خدای فرو فرستید ۱۳. گن: خواهد کردن، باد: خواهند کرد ۱۴. گن و باد: پس
۱۵. بادل: دست و روی ۱۶. باد: سختی فرا گرفت، گن: نمگین گردید

وسوسهٔ شیطان از دلِ ایشان زایل گشت[1]، چُنان که خدای عزّوجلّ گفت: لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ ٱلشَّيْطَانِ.[2]

و بُدان که أبوداود المازنی مردی بود از بَدْریان، گفت[3]: من قصدِ مردی کردم روزِ بدر از مشرکان، تا او را بزنم به شمشیر. پس سرِ او دیدم که بیفتاد از[4] پیشِ من از پیشِ آن که شمشیرِ من به او رسیدی[5]. و برخی از بدریان گفتند که یکی از ما ایشارت کردی[6]ها مشرکی[7] به شمشیر، سرِ او بیوفتادی[8] پیش از آن که شمشیر به او رسیدی.

و ابن عبّاس رضی‌الله عنه گوید که مردی از بنی غفار گفت: من و ابن عمّ خویش[9] برخاستیم روز بدر، و بایستادیم بر کوهی، چُنان که مطلّع باشیم بر بدر، تا اگر غارت افتد ما نیز غارت کنیم. پس میغی دیدیم[10] که برآمد از نزدیکِ ما، بانگِ استور شنیدیم[11] از ان میغ و بانگ یکی شنیدیم که همی گفت: أقدم جیزُوم. پس ابن عمّ من بمرد از بیم بر جای خویش، فاما من خواستم که هلاك شوم ولکن خویشتن را به دست فرا گرفتم[12]. و عکرمه گوید: از بو رافع مولیِ رسول‌الله علیه السلام [شنیدم][13] که بولهب به حرب بدر نیامده بود و بَدَلِ خویش العاص بن هشام بن المغیره را فرستیده بود، پس خبر آمد او را که بوسفیان بن حرب بن عبدالمطلب آمد[14] بولهب گفت او را: مرا خبر ده تا حال مردمانِ ما به چه رسید؟ گفت: هیچ چیز نبود مگر آن که[15] چون ما ایشان را دیدیم[16] پشت فرا دادیم تا ایشان ما را همی کشتند و همی گرفتند چُنان که خواستند. و به خدای که من کسی را ملامت نکردم از ما، ولکن مردانی[17] دیدم سپیدْجامه، بر اسبان نشسته ابلق، همی نگذاشتند[18] هیچ‌کس را، و کس ایشان را بنه استاد[19].

۱. گن و باد: + و دلهای ایشان بدان خوش گردید ۲. انفال (۸) ۱۱ ۳. گن: و می‌گفت
۴. باد: اندر ۵. گن: از پیش من و شمشیر من بدو نرسیده، باد: شمشیر من به وی رسید
۶. بادل: اشارت کرد ۷. گن: فرا مشرکی ۸. گن: بیفتیدی ۹. گن: پسر عم من
۱۰. بادل: دیدم ۱۱. باد: ستور همی شنیدیم ۱۲. گن: به دست ها گرفتم
۱۳. افزوده براساس گن، باد: رسول صلعم گفت ۱۴. گن: باز آمد ۱۵. بادل: الّا آنکه
۱۶. گن: بدیدیم ۱۷. گن و باد و بادل: مردمانی ۱۸. گن: ندانستند
۱۹. گن: نیستید، باد: به ایستاد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بورافع گفت که من گفتم: ایشان فریشتگان بودند بُولهب یکی بر روی من زد و مرا برگرفت[۱] و بر زمین[۲] زد و مرا همی زد[۳]، امّ‌الفضل عمودی برگرفت و بر سرِ او زد و[۴] جراحتی کرد منکر، و نزیست پس از ان مگر هفت شب، که خدای عزّوجلّ بیماری بر او گماشت[۵] که آن را عدسه خوانند. [و عدسه ریشی باشد که برآید][۶] و قریش از ان گریزان بودی چنان که از طاعون بودندی. و از بهرِ آن پسران او گردِ او نگردیدند. پس مردمان ایشان را ملامت کردند تا او را دفن کردند. و ابن عبّاس گوید که عبّاس را مردی[۷] به اسیری گرفته بود از انصار که نام او ابوالیُسر[۸] بود و عباس مردی بود جسیم، و ابوالیسر مردی بود فراهم[۹]؛ پیغامبر علیه‌السلام گفت ابوالیُسر[۱۰] را که تو او را چون گرفتی؟ گفت: یا رسول‌الله! یاری داد مرا مردی که من ندیده بودم او را پیش از ان. پیغمبر علیه‌السلام گفت: آن که[۱۱] ترا یاری کرد[۱۲] بر او فریشته‌ای بود. پس از این خدای عزّوجلّ بیفژولید مسلمانان را بر حرب، و بیاموخت ایشان را صفت جنگ با کافران و گفت:

[آیهٔ۱۵] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید چون ببینید آن کسانی را که کافرانند [گرد آمده بر یکدیگر][۱۳]، مگردانیدبر ایشان پُشتها*

[آیهٔ۱۶] وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ؛ و هرکه برگرداند بر ایشان روزِ بدر پشتِ خویش[۱۴]، مگر از بهر آن که عطفی زند تا مگر زخمگاهی یاوَد و یا پشت به گروهی از مؤمنان دهد تا به[۱۵] ایشان قوّت گیرد[۱۶]، پس بازگشته باشد به

۱. گن و باد: مرا بگرفت ۲. گن: زمی ۳. بادل: و دست و روی همی زد
۴. بادل: و اشارت کرد مردی از بنی غفار جراحتی کرد ۵. گن: گذاشت ۶. افزوده براساس گن
۷. گن: مردی از انصار ۸. باد: ابوالبیس ۹. گن: خرد، باد: نزار ۱۰. بادل: ابوالبیس
۱۱. گن: آن کس که ۱۲. گن: یاوری کرد، باد: یاری داد ۱۳. بادل: اند + گرد آمده بر کل یکدیگر، افزوده بر اساس گن ۱۴. بادل: هرکه پشت فرا ایشان دهد روز بدر ۱۵. گن: با
۱۶. گن: قوت گیرند خود، بادل: روز بدر به یك سو شود کارزاری دیگر را یا به اضافت گروهی از مؤمنان شود یا قوت گیرند خود

خشمی که اندر وی رسد از خدای، و منزلگاهِ او دوزخ است و بدا بازگشتن[۱] [که] آن است*

گروهی از مفسران گفتند که حکم این آیت خاص است روزِ بدر را. و گروهی گفتند: هرکجا[۲] که جنگ کافران باشد همین حکم بود. و گروهی گفتند که این منسوخ است به آن که خدای عزّوجلّ از پس این گفته است: الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ.[۳]

و کلبی[۴] گوید: هرکه[۵] اکنون کشته شود اندر حرب مشرکان[۶]، او شهید باشد. ولیکن آن که اندر اقبال[۷] کشند او را، زودتر اندر بهشت رود از آن کس که اندر حال عزیمت بُوَد. و بدان که اهل تفسیر و مغازی گفته‌اند که چون پیغامبر علیه‌السلام به بدر رسید، گفت: این است کشتنگاه[۸] آن قوم. چون قریش پدید آمد، پیغامبر علیه‌السلام گفت: ای بار خدای آنَك قریش آمدند و تکذیب همی کنند پیغامبرِ ترا، ای بار خدای از تو خواهم[۹] آنچه مرا وعده کرده‌ای.

جبرئیل گفت [پیغامبر را صلّی‌الله علیه وسلّم که][۱۰] کفّی خاك[۱۱] برگیر و اندر روی ایشان انداز. چون[۱۲] لشکر فراهم رسید[۱۳] پیغامبر علیه‌السلام علی بن ابی طالب را گفت: ها من ده کَفّی حَصبًا. آن ها گرفت و بینداخت آن را اندر روی آن قوم[۱۴]، و گفت: شاهت الوجوه، هلاك شادْ رویهای ایشان. پس هیچ‌کس نماند از مشرکان که نه از ان خاك اندر بینی و دهن و چشم او شد[۱۵].

انگاه[۱۶] لشکر پیغامبر علیه‌السلام از پس آن حمله بردند و ایشان را همی کشتند و اسیر همی گرفتند. چنان که خدای عزّوجلّ فرو فرستاد[۱۷] اندر صفتِ آن:

[آیهٔ۱۷] فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ

۱. گن: باز گشتا، باد: بازگشت ۲. گن: هرجا ۳. انفال (۸) ۶۶ ۴. بادل: قتاده
۵. گن: هرکس ۶. گن و باد: قتال کافران ۷. گن: حال اقبال ۸. بادل: کشتی‌گاه
۹. گن: همی خواهم ۱۰. افزوده براساس گن ۱۱. بادل: از خاك ۱۲. گن: پس + چون
۱۳. گن و باد: رسیدند ۱۴. باد: کفی حصبا. آن فرا ستد و بیانداخت آن را اندر روی آن قوم، گن: آن فرا ستد و بر روی ایشان انداخت ۱۵. گن: شده بود ۱۶. گن: انگه ۱۷. گن: فرو فرستید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اَلْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلاءً حَسَناً إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛ و شما نکشتید ایشان را ولیکن خدای کشت ایشان را، و نه انداختی تو انگاه[۱] که بینداختی ولکن خدای انداخت و تا نعمت کند بر مؤمنان از او، نعمتی بزرگ که خدای شنوا[۲] است و بینا[۳] است*

و بدان که معنی این آیت [آن است][۴] که حقیقتِ کشتن و انداختن به آفریدنِ خدای بُوَد که آفریدن از بنده نشاید[۵]، و بنده را اندران بیش از کسبی نباشد و سببی که بر دستِ او برود. و از بهرِ این بود که خدای عزّوجلّ گفت: شما نکشتید ولکن خدای کشت و نه انداختی آنگاه که بینداختی ولکن خدای انداخت. یعنی که حقیقتِ آن فعل از[۶] خدای بود هرچند که[۷] بر دستِ تو راند.

و اندرین آیت ردّی[۸] ظاهر است بر اهلِ قَدَر و اهلِ جبر، و تحقیقی پیداست اهلِ[۹] سنّت و جماعت را اندر اثباتِ کسب بنده و خلق خدای عزّوجلّ، و نفی آفرینش[۱۰] از فعل بنده. نبینی که قتل که تمامی آن به مرگ بود از کسب بنده نبود، به ایشان نسبت نکرد، و رمیْ که تمامی آن به حرکت بنده بود به ایشان نسبت کرد[۱۱].

[آیهٔ۱۸] ذٰلِكُمْ وَأَنَّ اللهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكٰافِرِينَ؛ آن که یاد کردیم شما را ها ایشان رسید[۱۲].
و بدانید که خدای ضعیف خواهد گردانید کیدِ کافران[۱۳]*

و بدان که بوجهل گفت روز بدر: ای بار خدای[۱۴] هرکه از ما فاجرتر است او را هلاك کن. خدای عزّوجلّ دعای او مستجاب کرد و او را و مشرکان را هلاك کرد و گفت:

[آیهٔ۱۹] إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جٰاءَكُمُ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ

۱. گن: انگه ۲. گن: اشنوا ۳. گن: دانا ۴. افزوده از باد و گن ۵. گن: + و نباشد
۶. گن: به ۷. گن: که آن را ۸. گن: دلیلی ۹. گن: و حقیقتی ظاهر است طریق
۱۰. گن: آفریدن، باد: آفرید ۱۱. گن و باد: «نبینی که قتل... نسبت کرد» را ندارند
۱۲. گن: فرا ایشان رسد ۱۳. باد و گن: + را ۱۴. بادل: ای خدایا

وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ؛ اگر نصرت خواهید آن کسی را[۱] که حق او راست[۲]، خود آمد به شما نصرت. و اگر باز ایستید از کفر به خدای آن بهتر بُوَد شما را. و اگر باز آیید به[۳] جنگِ محمد، باز آیی[۴] همچون وقتِ بدر [بر شما][۵] و کفایت[۶] نکند از شما گروه شما، و اگرچه بسیار باشند[۷] و خود خدای با مؤمنان است*

[آیهٔ۲۰] يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَرَسُولَهُ وَلاٰ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید طاعت دارید خدای را و رسول او را، و برمگردید[۸] از او، و شما همی شنوید[۹] فرمان خدای[۱۰]*

[آیهٔ۲۱] وَلاٰ تَكُونُوا كَالَّذِينَ قٰالُوا سَمِعْنٰا وَهُمْ لاٰ يَسْمَعُونَ؛ و مباشید چُنان کسانی که گفتند: شنیدیم[۱۱]، و ایشان همی نشنوند ای نپذیرند[۱۲] یعنی منافقان و مشرکان*

[آیهٔ۲۲] إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لاٰ يَعْقِلُونَ؛ خود بَتَرین روندگان بر زمین نزد خدای کرّانی[۱۳]اند که حق نشنوند، گنگانی[۱۴]اند که حق نگویند. آن کسانی‌اند که ندانند فرمانِ خدای*

[آیهٔ۲۳] وَلَوْ عَلِمَ اللهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ؛ و اگر دانستی خدای اندر ایشان خیر[۱۵] بشنوانیدی ایشان را، و اگر بشنوانیدی ایشان را برگردیدندی و ایشان معرض [اند][۱۶] از ایمان، از بهرِ آن که حکم خدای اندر ایشان آن بود[۱۷]*

[آیهٔ۲۴] يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلّٰهِ وَلِلرَّسُولِ إِذٰا دَعٰاكُمْ لِمٰا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید اجابت کنید خدای را و رسول را آنگاه[۱۸] که بخواند به شما شما را، آن

۱. باد: کس، گن: کسانی ۲. باد و گن: حق‌تر است ۳. بادل: با ۴. باد و گن: باز آیم
۵. افزوده از گن و باد ۶. گن: و هیچ چیز + کفایت ۷. گن: باشد ۸. بادل: مگردانید
۹. گن: بشنوید ۱۰. باد و گن: + ما ۱۱. باد و گن: بشنیدیم ۱۲. باد و بادل: نپذیرند
۱۳. گن: کرّان ۱۴. گن: گنگان ۱۵. گن: خیری، بادل: نیکی‌ای ۱۶. افزوده براساس بادل
۱۷. بادل: چنین بود ۱۸. گن: انگه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چیزی را که شما را زنده کند[1] از مرگِ کفر. و بدانید که خدای حایلی افگند میان مرد و دل او[2]. و بدانید که شما را به او حشر خواهند کرد تا شما را جزا دهد بر کارهای شما[3]*

[آیهٔ۲۵] وَٱتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنكُمْ خَاصَّةً وَٱعْلَمُوٓا أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ؛ و بپرهیزید از فتنه‌ای ـ یعنی از عذابی ـ که نرسد آن کسانی را که ستم کرده باشند از شما، خاصّه، ولکن[4] همگان را رسد. و بدانید که خدای سخت عذاب[5] است*

[آیهٔ۲۶] وَٱذْكُرُوٓا إِذْ أَنتُمْ قَلِيلٌ مُّسْتَضْعَفُونَ فِى ٱلْأَرْضِ تَخَافُونَ أَن يَتَخَطَّفَكُمُ ٱلنَّاسُ فَـَٔاوَىٰكُمْ وَأَيَّدَكُم بِنَصْرِهِۦ وَرَزَقَكُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛ و یاد کنید انگاه[6] که شما اندکی[7] بودید و ضعیف اندر زمینِ مکّه اندر اولِ اسلام، همی ترسیدی[8] که بربایند[9] شما را کفّارِ مکّه، و از روی زمین برگیرد[10]. پس خدای مأوی کرد شما را مدینه، و نصرت کرد شما را به[11] اهلِ مدینه، و روزی کرد شما را از غنیمت‌های حلال و پاك، تا مگر شما شکر کنید خدای را*

و بدان که گروهانی چیزی همی شنیدندی، از سرِّ پیغامبر [صلّی‌الله علیه وسلّم][12]، و آن را اظهار همی کردندی تا آن[13] به مشرکان رسیدی، خدای عزّوجلّ فرو فرستید[14]:

[آیهٔ۲۷] يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَخُونُوا ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ وَتَخُونُوٓا أَمَٰنَٰتِكُمْ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید خیانت مکنید خدای را و رسول او را، و خیانت مکنید[15] امانت خویش را، و شما همی دانید که آن چُنان است*

۱. باد و گن: زنده گرداند ۲. گن: و دل وی به مرگ ۳. باد: به کردار شما، گن: بر کردارهای شما
۴. گن: ولیکن عذاب آن ۵. بادل: سخت عقوبت ۶. باد و گن: انگه ۷. باد و گن: اندك
۸. بادل: ترسیدید ۹. گن: بربایند ۱۰. گن: برگیرند الناس یعنی مشرکان ۱۱. بادل: با
۱۲. افزوده از گن ۱۳. گن: تا که آن ۱۴. گن: + و گفت ۱۵. سراء باد و گن: کنید

[آیهٔ۲۸] وَٱعْلَمُوٓا أَنَّمَآ أَمْوَٰلُكُمْ وَأَوْلَٰدُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥٓ أَجْرٌ عَظِيمٌ؛ و بدانید که مالهای شما و فرزندان شما فتنه‌ای است[1] و خدای است که به نزد او است[2] مزدی بزرگ*

و این از بهر آن گفت که گروهی از منافقان با بنی قریظه سِرّ داشتند، همی گفتند عذر خویش را، که[3] ما را اندر میانِ ایشان اموال و فرزندان است خدای عزّوجلّ پدید کرد ایشان را که آن که[4] شما را از اخلاص باز دارد آن شما را فتنه‌ای است نه نعمت.

[آیهٔ۲۹] يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا إِن تَتَّقُوا ٱللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّـَٔاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَٱللَّهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید اگر بترسید از خدای و خیانت نکنید، دهد شما را نصرتی[5] که بدان فصل افتد میان شما و دشمنان شما، و کفارت کند از شما بدیهای شما، و بیامرزد شما را. و خدای خداوندِ فضلِ بزرگ است*

و ابن عبّاس رضی‌الله عنه گوید: چون انصار[6] مسلمان گشتند[7] قریشیان ترسیدند[8] از ان که کار محمد[9] علیه‌السلام بزرگ شود، پس هاهم آمد گروهی از ایشان، اندر دارندوه تا مشاورت کنند اندر مصطفی علیه‌السلام، ابلیس[10] ایشان را پدید آمد او را گفتند: تو کیستی؟ او گفت: من پیری‌ام از نجد، و شنیدم که شما هاهم[11] همی آیید از بهرِ کارِ محمد، خواستم که من نیز با شما باشم[12] تا مگر از من نصیحتی ها پذیرید[13]. پس چون بنشستند، ابوالبختری گفت: من صواب چنان همی گویم[14] که او را اندر خانه‌ای کنید[15] و درِ خانه ببندید[16] و روزنی اندر ان خانه بگذارید تا طعام

۱. گن و باد: + شما را ۲. گن: که به نزدیك وی است ۳. گن و باد: خویش که
۴. گن: آن چه که ۵. گن: نعمتی ۶. باد و گن: انصاریان ۷. گن: شدند
۸. باد و گن: بترسیدند ۹. گن: پیغامبر ۱۰. گن و باد: ابلیس اللعین ۱۱. گن: فراهم
۱۲. بادل: فرا شما باشم ۱۳. گن: قبول کنید، باد: فرا پذیرید ۱۴. گن و باد: همی بینم
۱۵. گن و باد: بگذارید ۱۶. گن: استوار کنید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و شراب او بدانجا می‌افگنید[۱] تا[۲] هلاك شود. شیخ نجدی لعنه‌الله گفت: بد تدبیری کردی[۳] او مردی است اندر میانِ قومِ خویش همچون امیری، و او را بسیار تبع خاسته‌اند متابعان او بیایند و با شما جنگ کنند[۴] و او را از ان خانه ببرند[۵] و از شما نگاه دارند. گفتند که راست همی گوید این پیر[۶]، هشام بن عمرو از میان ایشان گفت که من صواب چُنان همی بینم که شما او را بر اشتری نشانید و او را از میان خویش بیرون کنید شما را هیچ زیانی ندارد[۷] هرچه کند و هرچه اوفتد. شیخ النجدی گفت[۸]: دشمنِ خدای بَدا تدبیرا که این است[۹]، مردی[۱۰] که اندر میان شما سُفَهای شما را غرّه کرد [چون وی را بیرون کنید غرّه کند گروهی دیگر را][۱۱]، که زفانی دارد تیز، و سخنی گوید شیرین و دلپذیر، و اگر شما او را بیرون کنید عرب را گرد کند و بیاید و شهرِ شما بگیرد و بزرگان شما را بکُشد. بوجهل گفت: راست همی گوید این پیر[۱۲]، ولکن من شما را تدبیری کنم[۱۳] که رای[۱۴] جز از ان نیست. صواب آن است که هاگیریم[۱۵] از هر گروهی از جمله قریش غلامی را از اشراف ایشان، و هریکی را شمشیری هادهیم[۱۶] تا هرکسی او را ضربتی بزند تا همه[۱۷] قبایل قریش اندر خون او شریك باشند تا چون بنی‌هاشم آن ببینند دانند[۱۸] که ایشان با همه قبایل برنیایند[۱۹] دیت او ها استانند[۲۰] و جمله قریش دیت او بدهند و از بلای او برهند. ابلیس گفت: راست همی گوید این جوامرد، صواب آن است که او همی گوید. پس ایشان بپراگندند بر آن که چُنان که بوجهل گفته بود بکنند. خدای عزّوجلّ جبرئیل را بفرستید به پیغامبر علیه‌السلام، و او را خبر داد و او را فرمود که آن شب اندر ان جامه که هر شبی خفتی، نخسبد[۲۱]. و او را فرمان داد[۲۲] تا به مدینه رود.

۱. گن: همی افگنید ۲. گن: تا انگه که ۳. گن: کردید که وی ۴. گن: کند
۵. باد: بدر برند، گن: بیرون برند ۶. بادل: راست همی گویی یا پیر ۷. گن: زیان ندارد
+ پس از ان ۸. بادل: گفتا ۹. باد: که شما راست، گن: این است + که گفتی
۱۰. گن: مردی + امروز ۱۱. افزوده از باد ۱۲. گن: این شیخ نجدی
۱۳. گن: تدبیری دیگر بکنم ۱۴. گن: راهی ۱۵. باد و گن: فرا گیریم
۱۶. باد و گن: فرا دهیم ۱۷. گن: جمله ۱۸. گن: بدانند ۱۹. گن: طاقت ندارند
۲۰. گن و باد: فرا ستانند ۲۱. گن: اندران جامه نباشد، باد: مخسب ۲۲. گن و باد: دستوری داد

پیغامبر علیه‌السلام علی را رضی‌الله عنه بفرمود تا اندر جامهٔ پیغامبر علیه‌السلام خسبد[۱] بر جایگاهِ او. و او را گفت: سر به برد من بپوش که ترا از ایشان هیچ مکروه نرسد[۲] و ایشان هیچ کس هاتو[۳] نرسند. آنگاه پیغامبر علیه‌السلام بوبکر را رضی‌الله عنه گفت: ما را امشب بباید رفت و میان شام و خُفتن بیرون رفت[۴] و یك قبضه خاك برگرفت، خدای عزّوجلّ چشم‌های ایشان فرو گرفت و پیغامبر علیه‌السلام خاك همی پراگند[۵] بر سرهای ایشان، و همی خواند: إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالاً فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ * وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدّاً وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لاَ يُبْصِرُونَ.[۶] و شد تا به غار از کوهِ ثور، و اندران غار نشست با بوبکرِ صدیق رضی‌الله عنه، و علی را رضی‌الله عنه به مکّه از بهرِ آن بگذاشت تا ودیعتهای مردمان[۷] باز دهد که ودیعتها به نزدیكِ او بسیار نهادندی از بهرِ راستی و امانتِ او. و آن شب مشرکان علی را گوش همی داشتند بر فراش پیغامبر علیه‌السلام، و پنداشتند که پیغامبر است و چون بامدادان برخاستند قصدِ او کردند [امیرالمؤمنین علی را رضی‌الله عنه دیدند][۸] کیدِ ایشان باطل شد و گفتند او را: کجاست محمّد[۹]؟ گفت[۱۰]: ندانم. و هرکسی از ایشان مقداری خاك دیدند[۱۱] بر سرِ او کرده، خشم گرفتند و برخاستند و بر اثرِ او برفتند. چون به کوه رسیدند بدان غار بگذشتند نسجِ عنکبوت دیدند، گفتند: اگر او اندر این غار شده بودی آن[۱۲] نسج نبودی بر درِ این غار. و بایستیدند[۱۳] سه روز اندران غار، آنگاه آمدند[۱۴] به مدینه. و این است که خدای عزّوجلّ همی گوید:

[آیهٔ ۳۰] وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ؛ و یاد کن انگاه[۱۵] که مکر همی ساختند ترا به سبب آن کسانی که کافر بودند که اندر زندان کنند ترا و یا بکشند ترا و یا بیرون کنند ترا، و مکر همی کردند، و نیز مکر همی کرد خدای و خدای بهترین مکرکنندگان است،

۱. گن: بخفت ۲. گن: مکروهی نباشد ۳. گن: فراتو ۴. بادل: شد
۵. بادل: بپراگند ۶. یس (۳۶) ۸ * ۹ ۷. بادل: مردم ۸. افزوده از گن و باد
۹. سرا و باد: پیغامبر، متن براساس گن ۱۰. گن: گفتا ۱۱. گن: دید ۱۲. گن: این
۱۳. باد: و بماند ۱۴. باد و گن: آمد ۱۵. باد و گن: انگه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نبینی که ترا برهانید و ایشان را هلاك کرد؟*

[آیهٔ۳۱] وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَٰذَا إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ؛ و چون برخوانند بر ایشان حجّتهای کتابِ ما، گویند: خود بشنیدیم[1] اگر خواهیم ما نیز گوییم همچنان، نیست این مگر سمرِ[2] پیشینگان*

و ابن عبّاس رضی‌الله عنه گوید: چون پیغامبر علیه‌السلام قصه‌های پیشینگان همی‌خواند[3] بر ایشان، نضر بن الحرث گفت: نیست این مگر افسانه‌ای پیشینگان[4]. عثمان بن مطعون گفت او را: بپرهیز[5] از عذاب خدای، که محمّد حق همی گوید[6]. نضر بن الحرث گفت: من نیز حق همی گویم[7] و همی گویم خدای یکی است ولکن همی گویم آن[8] بُتان دختران خدای‌اند[9] و انگاه گفت: ای بار خدای! اگر این که محمّد همی گوید راست همی گوید بر من سنگ ببار از آسمان. چُنان که بر قوم لوط بیارانیدی. خدای ـ عزّوجلّ ـ اندر شأنِ او فرو فرستید:

[آیهٔ۳۲] وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَٰذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ؛ و یاد کن آن وقتی[10] که همی گفتند: ای خدای ما[11] اگر این است که حق است از نزد تو[12]، ببار به سرِ ما سنگ[13] از آسمان، چُنان که بر قوم لوط بیارانیدی، و یا بیار به ما[14] عذابی سخت[15]*

انگاه خدای عزّوجلّ دعای او مستجاب کرد تا اسیر گشت[16] روزِ بدر بر دستِ مقداد. پیغامبر علیه‌السلام بفرمود تا او را بکشتند صبراً. مقداد گفت: یا رسول‌الله!

۱. بادل: شنیدیم ۲. بادل: افسانه ۳. گن: بخواند، باد: همی خواندی
۴. بادل: پیشین ۵. گن: بترس ۶ و ۷. گن: می‌گوید ۸. گن: این
۹. گن: وی‌اند ۱۰. باد و گن: وقت ۱۱. باد و گن: ای بار خدای ۱۲. بادل: نزدیك تو
۱۳. گن: باران بر ما سنگی ۱۴. باد: یا بیار بر ما، گن: یا بیاوری بر ما ۱۵. بادل: عذابی دردناك
۱۶. بادل: گشتند

اسیر من [است][1]. پیغامبر علیه‌السلام گفت: او اندر کتاب خدای عزّوجلّ همی گفتی آنچه گفتی. مقداد دیگر بار گفت: یا رسول‌الله[2]! اسیرِ من [است][3]. پیغامبر علیه‌السلام او را جواب داد همچُنان. بارِ سوم گفت. پیغامبر علیه‌السلام گفت[4]: خدای عزّوجلّ ترا غنی گرداناد[5] به فضلِ خویش. مقداد گفت: من این همی خواستم. و مشرکان همی گفتند که خدای عزّوجلّ ما را هلاك نکند و ما استغفار همی کنیم و هیچ امّت را هلاك نکند و پیغامبر[6] ایشان اندر میان ایشان، اگر تو پیغامبری، ما از عذاب خدا ایمن باشیم تا تو اندر میانِ ما باشی. خدای عزّوجلّ خبر داد از جهالتِ ایشان که ایشان گفته‌اند[7]: إِن كَانَ هَٰذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا[8]. و نیز گفتند[9]:

[آیهٔ۳۳] وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ؛ و نبوَد که خدای عذاب کند ایشان را، و تو اندر میانِ ایشان. و نبوَد خدای عذاب‌کنندهٔ ایشان، و ایشان استغفار همی کنند*

و انگاه خدای عزّوجلّ بر ایشان رد کرد و گفت:

[آیهٔ۳۴] وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ و چه بوده است ایشان را که عذاب نکند ایشان را خدای، هرچند تو اندر میانِ ایشان باشی[10]. و هرچند همی باز دارند خلق را از مسجدالحرام. و نبودند مطیعان او و نیز[11] اولیای او مگر مؤمنان، ولکن بیشترین[12] ایشان همی ندانند*

و گروهی گفتند: آن که همی گوید: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ[13]، سخنی[14] مبتدا است از خدای عزّوجلّ نه از کافران. و چون این آیت فرود آمد پیغامبر علیه‌السلام به

۱. افزوده از گن ۲. گن: ای رسول‌الله ۳. افزوده براساس گن و باد ۴. گن: + وی را
۵. باد: گرداند، گن: گردانید ۶. گن: پیغامبران ۷. گن و باد: همی‌گفتند ۸. انفال (۸) ۳۲
۹. سرا: گفت، باد: دیگر گفتند ۱۰. باد: + و استغفار کنی، گن: + و هرچند استغفار کنند
۱۱. گن: و نیستند ۱۲. باد و گن: بیشتری ۱۳. انفال (۸) ۳۳ ۱۴. گن: خبری

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مکّه بود از آنجا بیرون آمد و به مدینه آمد و گروهی بماندند از مؤمنان، استغفار همی کردند آنجا، خدای عزّوجلّ فرو فرستید: وَما كانَ ٱللهُ مُعَذِّبَهُم وَهُم يَسْتَغْفِرُونَ[1]. پس آن گروه مسلمانان از میان ایشان بیرون آمدند[2] خدای عزّوجلّ ایشان را هلاك کرد روز فتح مکّه، چُنان که وعده کرده بود.

و ابن عبّاس رضی‌الله عنه گوید که قریشیان از پیش طواف همی کردندی و صفیر همی کردندی به دهن، و دست همی زدندی. خدای عزّوجلّ آن طواف ایشان صفت کرد و گفت:

[آیه۳۵] وَما كانَ صَلاتُهُمْ عِنْدَ ٱلْبَيْتِ إِلاّ مُكاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا ٱلْعَذابَ بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ؛ و نبود نماز شما[3] ـ یعنی طواف ایشان ـ نزدیك خانه مگر[4] صفیری و دست زدنی[5]. پس بچشید عذاب روز بدر به[6] آنچه شما همی کردید از کفر*

و سعید ابن جبیر گوید که بوسفیان بن حرب روزِ اُحد دو هزار مرد از حبشیان به مزد هاگرفته بود[7] تا حرب کنند با پیغامبر علیه‌السلام، خداوند سبحانه اندر صفتِ او گفت:

[آیه۳۶] إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ ٱللهِ فَسَيُنْفِقُونَها ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا إِلىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ؛ خود آن کسانی که کافر شده‌اند نفقات[8] همی کنند اموال خویش[9] تا منع کنند از سبیل[10] خدای، زود بُوَد که نفقه کنند آن را آنگاه بُوَد بر ایشان حسرتی، آنگاه غلبه کنند بر ایشان، و آن کسانی که کافر شدند بر کفر بماندند از آن کسانی که نفقه کردند، ایشان را به دوزخ جمع کنند*

[آیه۳۷] لِيَمِيزَ ٱللهُ ٱلْخَبِيثَ مِنَ ٱلطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ ٱلْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ

۱. انفال (۸) ۳۳ ۲. بادل: بیامدند ۳. بادل: ایشان ۴. گن: الاّ
۵. باد: صفیر زدن و دست زدنی، گن: دست زدنی + اندران بدیها که از ایشان صفت کردند ۶. گن: با
۷. گن و باد: فرا گرفته بود ۸. باد و گن: نفقه ۹. گن و باد: + را ۱۰. گن: طاعت

جَمِيعاً فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولٰئِكَ هُمُ ٱلْخاسِرُونَ؛ تا ممیز گرداند خدای ترا بدان حشر کافر را از مؤمن، و جمع کند خبیث را برخی بر برخی، تا جمع گرداند[1] بر هم آن را جمله، و کند آن را اندر دوزخ، و دوزخ خلاف کند، ایشان‌اند که ایشان زیانکاران‌اند*

[آیه۳۸] قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ ما قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ ٱلْأَوَّلِينَ؛ بگو[2] آن کسانی را که کافر شدند ـ یعنی ابوسفیان و اصحاب او ـ اگر بازایستند[3] از کفر، بیامرزند ایشان را آنچه گذشته باشد از پیش مسلمانی، و اگر باز آیند به[4] جنگِ محمّد، خود گذشته است سنّتِ ما با پیشینگان اندر نصرت اولیا[5] بر ایشان[6]*

[آیه۳۹] وَقاتِلُوهُمْ حَتّىٰ لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ كُلُّهُ لِلّٰهِ فَإِنِ ٱنْتَهَوْا فَإِنَّ ٱللهَ بِما يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ؛ و حرب کنید با ایشان تا نماند هیچ شرك[7] و باشد دین همه خدای را ـ یعنی توحید خالص ـ و اگر[8] باز استند[9] از کفر و از جنگ خود خدای به آنچه ایشان همی کنند بینا است*

[آیه۴۰] وَإِنْ تَوَلَّوْا فَٱعْلَمُوا أَنَّ ٱللهَ مَوْلىٰكُمْ نِعْمَ ٱلْمَوْلىٰ وَنِعْمَ ٱلنَّصِيرُ؛ و اگر برگردند از ایمان، پس بدانید که خدای ناصرِ شما است و نیکا خداوندا که اوست و نیکا مُعِینا[10] که اوست*

[آیه۴۱] وَٱعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلْقُرْبىٰ وَٱلْيَتامىٰ وَٱلْمَساكِينِ وَٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِٱللهِ وَما أَنْزَلْنا عَلىٰ عَبْدِنا يَوْمَ ٱلْفُرْقانِ يَوْمَ ٱلْتَقَى ٱلْجَمْعانِ وَٱللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ و بدانید که آنچه[11] غنیمت گیرید[12] یعنی به جنگ از کافران بستانند[13] از هر چیزی، خود خدای را [است][14] پنج یك آن و رسول را و خویشان رسول را و یتیمان را و مسکینان را و

۱. گن: مجتمع گرداند، باد: و بر هم نشاند وی را ۲. گن: بگوی ای محمد ۳. باد: باز ایستید
۴. بادل: با ۵. گن: انبیا ۶. باد: ایشان را ۷. بادل: شك ۸. گن: پس اگر
۹. باد: باز ایستید ۱۰. باد: نیکا ناصرا ۱۱. گن: آنچه + شما ۱۲. بادل: + مساکین را
۱۳. گن: بستانید ۱۴. افزوده از گن و باد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

راهگذریان را. اگر چنان است که ایمان آورده‌اید به خدای، و آنچه[1] فرو فرستیده‌ایم[2] بر بندهٔ ما روزِ فصل کردن آن روز که فراهم رسید هردو[3] جمع ـ یعنی روزِ بدر ـ و خدای بر هر چیزی که مقدور باشد قادر است*

و بدان که غنیمت[4] اندر اوّل اسلام پیغامبر را بود تا هرچه خواستی همی کردی. چنان که اندر اوّلِ این سورت همی گوید: قُلِ ٱلْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَٱلرَّسُولِ[5]. آنگاه[6] این منسوخ شد[7] به این آیت. و حکم[8] این چُنان گشت که چهار خمس از غنیمت قسمت کنند میان آن لشکر که غنیمت گرفته باشند و یك خمس که بماند بر پنج قسمت کنند یك قسمت از ان رسول را بودی و اکنون اندر[9] مصالح مسلمانان کنند. و یك خمس ذوی‌القربی را بودی و ذوی‌القربی بنو هاشم و بنو عبدالمطلب[10] باشند. و دیگر مساکین را بُوَد و دیگر یتیمان را[11] و دیگر راهگذریان را[12]. و شرع بر این جمله قرار گرفته است.

و بدان که آن همی گوید: وَ مٰا أَنْزَلْنٰا عَلىٰ عَبْدِنٰا يَوْمَ ٱلْفُرْقٰانِ[13]، بدان ملایکه را[14] همی خواهد که فرو فرستاد. روزِ بدر روزِ آدینه بود هفده روز گذشته از ماه رمضان، و خدای عزّوجلّ اندر صفتِ این روز گفت[15]:

[آیهٔ۴۲] إِذْ أَنْتُمْ بِٱلْعُدْوَةِ ٱلدُّنْيٰا وَهُمْ بِٱلْعُدْوَةِ ٱلْقُصْوىٰ وَٱلرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوٰاعَدْتُمْ لَٱخْتَلَفْتُمْ فِي ٱلْمِيعٰادِ وَلٰكِنْ لِيَقْضِيَ ٱللّٰهُ أَمْراً كٰانَ مَفْعُولاً... ؛آنگاه که شما بدان کنار[16] وادی بودی[17] که نزدیکتر است به مدینه و ایشان بدان کنار که دورتر است از مدینه و کاروان از زیرترِ ایشان[18]، یعنی به کنار دریا، بوسفیان آن را همی راند تا به مکّه رسید و اگر وعده کرده بودی[19] شما، خلاف افتیدی میان شما

۱. گن: و با آنچه ۲. بادل: فرو فرستادیم ۳. بادل: فراهم رسیدند دو ۴. بادل: + بودی
۵. انفال (۸) ۱ ۶. گن: انگه ۷. بادل: منسوخ کردند ۸. گن: و حکم غنیمت
۹. گن: در ۱۰. گن و باد: بنوالمطلب ۱۱. بادل + بود ۱۲. بادل: + بودی
۱۳. انفال (۸) ۴۱ ۱۴. بادل: «راه ندارد ۱۵. گن: یاد کرد و گفت ۱۶. بادل: کناره
۱۷. باد و گن: بودید ۱۸. گن: زیرتر از شما ۱۹. گن و باد: کرده بودید

اندر وعده از بهرِ اندکیِ شما و بسیاری ایشان، ولکن تا براند خدای کاری که کردنی بُوَد[1] اندر معلومِ او از نصرت دین.

... لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ ٱللّٰهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ؛تا هلاك شود آن که هلاك شود از حجّتی و زنده گردد آن کسی[2] که زنده گردد به حجّتی و آیتی که بیند. و خود خدا شنوا است و دانا[3]*

[آیهٔ۴۳] إِذْ يُرِيكَهُمُ ٱللّٰهُ فِي مَنٰامِكَ قَلِيلاً وَلَوْ أَرٰيٰكَهُمْ كَثِيراً لَفَشِلْتُمْ وَلَتَنٰازَعْتُمْ فِي ٱلْأَمْرِ وَلٰكِنَّ ٱللّٰهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذٰاتِ ٱلصُّدُورِ ؛و یاد کن آنگاه که ها تو[4] نمود ایشان را خدای اندر خواب تو اندکی، و اگر هانمودی[5] به تو[6] ایشان را، بسیار شما را بددلی آوردی و[7] خلاف کردندی اندر کار، ولکن خدای سلامت داد ایشان[8] را و ایشان را بر دشمن نصرت داد که او دانا است به آنچه که اندر دلها است*

و این چُنان بُوَد که پیغامبر علیه‌السلام به خواب دید دشمنان را[9] که اندکی بودندی. پس چون اصحاب را بدین خبر داد ایشان نشاط گرفتند و بر حرب حریص گشتند و انگاه چون ها هم[10] رسیدند خدای عزّوجلّ ایشان را اندك نمود اندر چشم مسلمانان، تصدیقِ خوابِ پیغامبر را علیه‌السلام، و گفت:

[آیهٔ۴۴] وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ ٱلْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلاً وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ ٱللّٰهُ أَمْراً كٰانَ مَفْعُولاً وَإِلَى ٱللّٰهِ تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ ؛و یاد آن وقتی که ها نمود[11] شمارِ ایشان انگاه که ها هم[12] رسیدند اندر چشمهای شما اندکی، و اندك همی بکرد شما را اندر چشمهای ایشان، تا براند خدای کاری که آن کرده است اندر معلوم او. و به خدای گردد عاقبتِ کارها*

۱. گن: کاری که کرده بود ۲. گن: کسانی ۳. گن: داناست ۴. باد و گن: فرا تو
۵. گن و باد: فرا نمودی ۶. باد: فرا تو ۷. گن: و انگه ۸. بادل: شما
۹. باد و گن: دشمنان را به خواب دید ۱۰. گن و باد: فراهم ۱۱. گن و باد: فرا نمود
۱۲. گن: فراهم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و بدان که پیغامبر علیه‌السلام چون بیرون شد به طرف کاروان[1]، و بوسفیان کاروان را از سوی ساحل ببرد مردمان مکّه گفتند. ما را باز باید گردید[2] که کاروان به سلامت بیامد. بوجهل گفت: اکنون که محمد پیروز آمد از مدینه بازنگردیم تا ایشان را مستأصل نکنیم که محمد و اصحاب او نیست[3] اندر پیش شما[4]، مگر جزوری. این است که خدای عزّوجلّ همی گوید: [وَیُقَلِّلُکُم فِی أَعْیُنِهِم[5]. و گفت][6]:

[آیهٔ۴۵] یَآ اَیُّهَا اَلَّذِینَ اٰمَنُوآ اِذَا لَقِیتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْکُرُوا اللّٰهَ کَثِیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید چون ببینید گروهی را از کافران بایستید بی‌هزیمه[7]، و یاد کنید خدای را بسیار، تا مگر شما فلاح و ظفر یابید[8]*

[آیهٔ۴۶] وَاَطِیعُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَلاٰ تَنٰازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِیحُکُمْ وَاصْبِرُوا اِنَّ اللّٰهَ مَعَ اَلصّٰابِرِینَ؛ و طاعت دارید خدای را و رسول او را، و خلاف مکنید یکدیگر را که بددل شوید، و بشود قوّت و غلبتِ شما، و صبر کنید که خدای با صابران است*

[آیهٔ۴۷] وَلاٰ تَکُونُوا کَالَّذِینَ خَرَجُوا مِن دِیٰارِهِمْ بَطَراً وَرِئٰآءَ اَلنّٰاسِ وَیَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ بِمٰا یَعْمَلُونَ مُحِیطٌ؛ و مباشید چُنان کسانی که بیرون شدند از سرایهای خویش، از بَطَر و ریای مردمان، و منع همی کنند از سبیل[9] خدای، و خدای به آنچه ایشان همی کنند محیط است یعنی دانا است*

ابن عبّاس رضی‌الله عنه گوید که بوسفیان فرمود قریشیان را تا بازگردند از جُحفه. بوجهل گفت: بازنگردیم تا به بَدْر شویم. و بَدْر موسمی بود از موسمهای عرب، هر سالی یك بار[10] آنجا هاهم آمدندی[11]. بوجهل گفت: ما به بَدْر شویم و اشتر کُشیم و

۱. باد: بیرون آمد به طلب کاروان، گن: بیرون رفت به طلب کاروان ۲. بادل: باز باید گذشت
۳. گن: نیستند ۴. بادل: ما ۵. انفال (۸) ۴۴ ۶. افزوده از باد و گن
۷. بادل: ثابت گردید و هزیمت مشوید ۸. باد: فلاح یابید، گن: فلاح یاوید و ظفر
۹. گن: طاعت ۱۰. گن: که هر سال یك بار، باد: هر سال یك راه ۱۱. باد و گن: فراهم آمدندی

خمر[1] خوریم و طرب کنیم و مطربان را بنشانیم تا عرب صیت[2] ما بشنوند و[3] پس از این از ما بترسند. چون[4] بیامدند خدای عزّوجلّ کاسِ مرگ بر ایشان بگردانید و بَدَلِ مطربان نوحه‌گران را بر ایشان بگریانید تا بدانند که خدای عزّوجلّ و رسول را مخالفت نباید کرد[5]. پس خدای عزّوجلّ اندرین آیه که یاد کردیم مسلمانان را نهی کرد از آن که ایشان چنان کنند که کافران کنند از بیرون آمدن به نیّت[6] فخر و بَطَر، و ایشان را فرمود تا نیّت خالص گردانند خدای را[7] عزّوجلّ.

و ابن عبّاس گوید که چون قریش دل برنهادند که به بَدْر شوند، گفتند که میان ما و میان بنی‌کنانه چیزی هست و خواستندی[8] که بدان سبب بازگردند. ابلیس[9] بیامد با لشکری از دیوان، بر صورتِ سُراقة بن مالك بن جعشم الکنانی، و گفت که من امروز شما را مجیرم[10] از بنی‌کنانه، و من شما را بر ایشان یاری دهم. هردو جمع هاهم رسیدند[11] و فریشتگان فرو آمدند از آسمان. چون ابلیس ایشان را دید ایستیده بودند[12] اندر صف مشرکان، و دست حارث بن هشام گرفته، چون آن دید برگردید. حارث او را گفت: ای سُراقه! ما را همی فرو گذاری اندرین حرب. ابلیس گفت: من آن همی بینم که شما همی نبینید مگر مردمانِ مدینه را. [و][13] من از خدای ترسم که مرا هلاك کند با شما. حارث گفت: این سخن چرا دی نگفتی[14]؟ ابلیس یکی اندر سینهٔ حارث زد و به هزیمت شد و مشرکان هزیمت پذیرفتند[15]. چون به[16] مکه شدند، گفتند: سُراقه مردمان را به هزیمت کرد که هزیمت پذیرفت. سُراقه سوگند یاد کرد به خدای که من ندانستم که شما آنجا رفته‌اید. و این است که خدای عزّوجلّ همی گوید:

[آیهٔ۴۸] وَاِذْ زَیَّنَ لَهُمُ اَلشَّیْطٰانُ اَعْمٰالَهُمْ وَقٰالَ لاٰ غٰالِبَ لَکُمُ اَلْیَوْمَ مِنَ اَلنّٰاسِ وَاِنِّی جٰارٌ لَکُمْ فَلَمّٰا تَرٰآءَتِ اَلْفِئَتٰانِ نَکَصَ عَلیٰ عَقِبَیْهِ وَقٰالَ اِنِّی بَرِیٓءٌ مِنْکُمْ اِنِّیٓ

۱. باد: گس (؟)، گن: می ۲. گن: + و ذکره، باد: آواز ۳. باد و گن: تا
۴. گن: پس + چون ۵. گن: نباید کردن ۶. بادل: زینت ۷. گن: به خدای
۸. باد: دل نهادند، گن: خواستند ۹. گن: شیخ ابلیس النجدی علیه‌اللعنه ۱۰. بادل: مخیرم
۱۱. گن: فرا یکدیگر، باد: فراهم ۱۲. باد: ایستاده بودند ۱۳. افزوده از گن و باد
۱۴. گن: چرا از پیش نگفتی، باد: دی چرا نگفتی ۱۵. گن: پذیرفتند ۱۶. گن و باد: با

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اَرىٰ مٰا لاٰ تَـرَوْنَ اِنِّیٓ اَخٰـافُ اللّٰهَ وَاللّٰهُ شَـدِیـدُ اَلْعِقٰـابِ ؛ و یـاد کن آنگاه که مزیّـن بکرد ایشان را شیطان اعمالِ ایشـان، و گفت: هیچ‌کس غلبه نکند شما را امروز از مردمان، و من زنهار دهم شما را امروز ـ یعنی ایمن گردانم از بنی‌کنانه ـ چون ها هم رسید[1] هر دو گروه، برگردید بر پیِ خویش[2] و گفت: من بیزارم از شما، چه همی بینم آنچه شما همی نبینید، من ترسم از خدای، و خدای سخت عذاب[3] است*

و بدان که گروهی بودند به مکّه، ایمان آورده، پدران و خویشان ایشان بازداشتند ایشـان را از هجرت، و مشرکان ایشـان را با خویشتن بیاوردند بـه حربِ بدر. چون ایشـان مسلمانان را اندکی[4] دیدند اندر شك افتیدند[5] و مرتد گشتند و گفتند: ایشان را دین ایشان[6] غرّه کرده است و همه کشته شدند روزِ بدر، و فریشتگان ایشان را از پیش و از پس همی زدند و جان ایشان به خواری[7] همی ستدند[8]. چُنان که خدای عزّوجلّ گفت:

[آیه۴۹] اِذْ یَقُولُ اَلْمُنٰافِقُونَ وَاَلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَـرَّهٰـؤُلآَءِ دِینُهُمْ وَمَنْ یَـتَـوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ فَـاِنَّ اللّٰهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ ؛ انگاه[9] که همی گفتنـد منافقان و آن کسانی که در دلِ ایشان[10] بیماری بود ـ یعنی شکّی ـ غرّه کرد ایشان را ـ یعنی مؤمنان را ـ دینِ ایشان. و هر که توکّل کند بر خدای، خود خدای عزیزکننده است او را، و حکیم است اندر نصرت کردنِ او*

[آیه۵۰] وَلَوْ تَرىٰ اِذْ یَـتَـوَفَّی اَلَّذِینَ کَفَرُوا اَلْمَلٰئِکَـةُ یَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَاَدْبٰارَهُمْ وَذُوقُوا عَذٰابَ اَلْحَرِیقِ ؛ و اگر بینی یا محمّد انگاه که هاگیرند جانِ آن کسانی را که کافران‌اند فریشتگان همی زنند رویهای ایشان و پُشتهای ایشان به شمشیر، و همی

۱. گن: فراهم رسید ۲. گن: + شیطان ۳. بادل: سخت عقوبت ۴. گن: اندك
۵. گن: افتادند ۶. بادل: ایشان را این دین ۷. گن: + و حقارت ۸. گن: بستدند
۹. گن: انگه ۱۰. گن: اندر دلهای ایشان

گویند ایشان را: بچشید عذابِ آتشِ سوزان[1]*

[آیه۵۱] ذٰلِكَ بِمٰا قَـدَّمَتْ اَیْدِیکُمْ وَاَنَّ اللّٰهَ لَیْسَ بِظَلاَّمٍ لِلْعَبِیدِ ؛ و گویند ایشان را: آن از بهرِ آن است که کسب کرده است دستهای شما[2] اندر دنیا[3]، و خدای نیست ستم‌کننده بندگان را*

[آیه۵۲] کَدَاْبِ اٰلِ فِرْعَـوْنَ وَاَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کَفَـرُوا بِاٰیاٰتِ اللّٰهِ فَـاَخَـذَهُمُ اللّٰهُ بِـذُنُوبِهِمْ اِنَّ اللّٰهَ قَـوِیٌّ شَدِیدُ اَلْعِقٰابِ ؛ چون فعلِ آل فرعون است که تکذیب کردند هلاك شدند و آن کسانی که از پیش ایشان بودند کافر شدند به آیاتهای خدای[4]، پس عقوبت کرد ایشان[5] را خدای به گناهانِ ایشان، و خود خدای قاهر است سخت‌عقوبت[6]*

[آیه۵۳] ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ لَمْ یَكُ مُغَیِّراً نِعْمَـةً اَنْعَمَهٰا عَلیٰ قَوْمٍ حَتّیٰ یُغَیِّـرُوا مٰا بِاَنْفُسِهِمْ وَاَنَّ اللّٰهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ ؛ آن از بهرِ آن است که خدای بنگرداند نعمتی که کرده باشد[7] بر گروهی، تا بنگردانند[8] ایشان، آنچه به ایشان است و[9] خدای شنوا است و دانا است و صفتِ ایشان همی داند*

یعنی خدای عزّوجلّ نعمت کرد با[10] قریش که محمد را از میان[11] ایشان بفرستاد چون ایشان او را تکذیب کردند، خدای نعمت از ایشان بگردانید[12] و به انصار داد و هلاك کرد ایشان را. [چنانکه گفت][13]:

[آیه۵۴] کَدَاْبِ اٰلِ فِرْعَـوْنَ وَاَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کَذَّبُوا بِاٰیاٰتِ رَبِّهِمْ فَـاَهْلَکْنٰاهُمْ بِذُنُوبِـهِمْ وَاَغْـرَقْنٰآ اٰلَ فِرْعَـوْنَ وَکُلٌّ کٰانُوا ظٰالِمِینَ ؛ همچون عادت[14] آل فرعون و آن کسانی که از پیش ایشان بودند[15] تکذیب کردند حجّتهای[16] خدای ایشان[17]، پس هلاك

۱. باد: + اندر حرب، گن: + در آخرت ۲. بادل: ایشان ۳. گن و باد: + از کفر
۴. گن: حجتهای خدای ۵. گن: آنان ۶. گن: + است ۷. بادل: نعمتی که نعمت کرده است
۸. بادل: نگردانند ۹. بادل: و خود ۱۰. گن: بر ۱۱. گن: اندر میان
۱۲. گن: برگردانید ۱۳. افزوده از گن ۱۴. گن: فعل ۱۵. گن: از پیش وی بودند از کافران
۱۶. باد و گن: به + حجتها ۱۷. بادل: خدای خویش

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کردیم ما ایشان را به گناهان ایشان[۱]، و غرقه کردیم آل فرعون را، و همه[۲] بودند ظالمان[۳] و همچنان کافران مکّه را[۴] روزِ بدر به شمشیر*

و بدان که بنی‌قریظه عهد کردند با پیغامبر علیه‌السلام، اُنگاه عهد را نقض کردند و مشرکان مکّه را یاری کردند بر پیغامبر علیه‌السلام، انگاه گفتند: فراموش کردیم و خطا کردیم. و عهد کردند دیگر بار[۵] با پیغامبر علیه‌السلام، انگاه روزِ خندق عهد نقض کردند و مشرکان را یاری کردند و کعب بن الاشرف به مکّه شد و با مشرکان[۶] مکّه موافقت کردند بر مخالفت پیغامبر علیه‌السلام؛ خداوند سبحانه اندر صفتِ ایشان فرو فرستاد[۷]:

[آیهٔ۵۵] إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَآبِّ عِندَ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ؛ خود بدترین[۸] روندگان بر پُشتِ زمین نزد خدای آن کسانی‌اند که کافر شدند[۹] و ایشان ایمان نیارند[۱۰]*

[آیهٔ۵۶] ٱلَّذِينَ عَٰهَدتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ؛ آن کسانی که تو عهد کرده‌ای به[۱۱] ایشان انگاه[۱۲] نقض کنند عهد خویش را[۱۳] هر باری، و ایشان از خدای نترسند[۱۴]*

[آیهٔ۵۷] فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي ٱلْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِم مَّنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ؛ اگر بیاوی[۱۵] ایشان را اندر حرب پراکنده، بکن به ایشان آن کسی را که از پس ایشان است [یعنی بترسان ایشان را به دیگران][۱۶] تا مگر ایشان پند پذیرند و عهد نشکنند*

[آیهٔ۵۸] وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوْمٍ خِيَانَةً فَٱنۢبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَآءٍ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْخَآئِنِينَ؛ و اگر ترسی یا محمّد از گروهی از ایشان که عهد[۱۷] نقض کنند چنان

۱. گن: + به عذابی دیگر ۲. گن و باد: و ایشان + همه ۳. باد و گن: ستمکاران
۴. گن: را + نیز ۵. گن: باره ۶. گن: کافران ۷. باد: + و گفت
۸. بادل: بترین ۹. گن: شده‌اند ۱۰. گن و باد: نیاورند ۱۱. گن: با
۱۲. گن: انگه ۱۳. بادل: عهد خود ۱۴. گن: نمی‌ترسند ۱۵. باد و گن: بیابید
۱۶. افزوده از گن ۱۷. گن: + را

که بنی‌قریظه کردند[۱] بیوگن[۲] به ایشان عهدِ ایشان بر راستی[۳] ـ یعنی بترسان ایشان را به ایشان[۴] ـ چُنان که ایشان دانند که تو عهد برداشتی از میان. چنان که تو همی دانی که خدای دوست ندارد اهل خیانت را*

[آیهٔ۵۹] وَلَا يَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوٓا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ؛ و مپندار یا محمّد آن کسانی را که کافر شدند و از پیش شدند[۵] که ایشان اندر گذرند[۶] و عاجز بگردانند[۷] [ما را][۸]*

[آیهٔ۶۰] وَأَعِدُّوا لَهُم مَّا ٱسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ ٱلْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِۦ عَدُوَّ ٱللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَءَاخَرِينَ مِن دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ ٱللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنفِقُوا مِن شَيْءٍ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ؛ و به دست بنهید ایشان را[۹] آنچه توانید از قوّت آلاتِ حرب و از فرو داشتنِ ستوران روز حرب را، تا بترسانید بدان دشمن خدای را و دشمنی[۱۰] شما را و گروهانی را جز از ایشان ـ یعنی کافران پریان و یا منافقان ـ ندانید شما ایشان را و خدای داند حال ایشان، و هرچه نفقه کنید[۱۱] از چیزی اندر سبیل خدای تمام به شما رسانند مزدِ آن، و بر شما ستم نکنند*

[آیهٔ۶۱] وَإِن جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَٱجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ؛ و اگر میل کنند ایشان به صلح، میل کن تو نیز به صلح[۱۲]، و توکّل کن بر خدای که خدای شنوا است[۱۳] و دانا است به آنچه شما همی کنید*

[آیهٔ۶۲] وَإِن يُرِيدُوٓا أَن يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ ٱللَّهُ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِۦ وَبِٱلْمُؤْمِنِينَ؛ و اگر خواهند که بفریبند ترا با تو غدر کنند چنان که بنی‌قریظه[۱۴] کرد خود کفایت بُوَد ترا خدای. اوست آن که قوّت کرد ترا به نصرتِ خویش و به مؤمنان، یعنی انصار*

۱. گن: کرد ۲. گن و باد: بیفکن ۳. بادل: + میان ایشان ۴. سرا: + میان شما اندر علم بدان ۵. گن: بشدند ۶. گن: اندر نگذرند ۷. سرا و گن: نگردانند، متن براساس باد و بادل
۸. افزوده از باد و بادل ۹. بادل: و بسازید ایشان را ۱۰. گن: دشمن ۱۱. بادل: کنند
۱۲. بادل: تو نیز بر آن ۱۳. گن: اشنوا ۱۴. بادل: بنو غریظه

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیهٔ۶۳] وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ و الفت افگند میانِ دلهای ایشان ـ یعنی أوس و خَزرج ـ اگر نفقه کردی تو آنچه اندر زمین است همه[1] الفت نه آوَگند[2] ای میان دلهای ایشان، ولکن خدای الفت اوگند[3] میان ایشان، که خدا[4] عزیز است و حکیم، هرچه کند به حکمت کند.

[آیهٔ۶۴] يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللّٰهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ ای تو که پیغامبری، کفایت است ترا خدای، و آن کسانی که متابعت کردند ترا از مؤمنان ـ یعنی عمرو سی و نُه مرد و شش زن که از پیش او مسلمان شده بودند و عمر تمامی چهل بود[5].

[آیهٔ۶۵] يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفاً مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ؛ ای تو که پیغامبری، بیفزول مؤمنان را بر حرب که اگر باشند[6] از شما بیست مرد صابر و محتسب، غلبه کنند دویست مرد را از ایشان. و اگر باشد از شما صد مرد محتسب، غلبه کنند هزار مرد را از آن کسانی که کافران‌اند[7] به آن که ایشان گروهی‌اند نه همی دانند[8].

و چون این گران بود بر مسلمانان، خدای عزّوجلّ از ایشان تخفیف کرد و گفت:

[آیهٔ۶۶] الْآنَ خَفَّفَ اللّٰهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفاً فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ مَعَ الصَّابِرِينَ؛ اکنون تخفیف کرد خدای از شما، و دانست که اندر شما ضعفی است. پس اگر باشد از شما صد مردِ صابر، غلبه کنند[9] دویست را، و اگر باشد از شما هزار، غلبه کنند دو هزار را به فرمان خدای، و خدای با صابران است.

۱. گن: جمله ۲ و ۳. باد و گن: الفت افگند ۴. گن: که وی ۵. گن: و گفت
۶. گن: باشد ۷. گن: کافر باشند ۸. گن: که همی ندانند ۹. بادل: غلبت کند

و بدان که عبدالله بن مسعود گوید که اسیران را بیاوردند روزِ بدر، پیغامبر علیه‌السلام گفت صحابه[1] را: چه گویید اندر ایشان؟ بوبکر صدیق رضی‌الله عنه گفت: یا رسول‌الله! قوم تواند، بگذار ایشان را تا مگر خدای عزّوجلّ ایشان را توبت دهد و از ایشان فدا، هاگیر[2] تا قوّتی باشد ما را بر کافران. و عمرِ خطّاب رضی‌الله عنه گفت: یا رسول‌الله! تکذیب کردند ترا و بیرون کردند ترا، پیش آر ایشان را تا گردنهای ایشان بزنیم[3] علی[4] عقیل را گردن بزند و من فلان را گردن بزنم ـ و خویشی را نام برد ـ که ایشان امامانِ کفراند[5]. و عبدالله بن رواحه گفت: یا رسول‌الله! بباید جست جایی[6] که هیمه[7] بسیار بود اندر وادیی، و ایشان را اندر میان[8] هیمه باید کرد[9] و آتش در زد[10]. پیغامبر علیه‌السلام خاموش شد و ایشان را جواب نداد و به خانه شد[11].

گروهی گفتند: به قولِ بوبکر صدیق رضی‌الله عنه هاگیریم[12]. و گروهی گفتند: به قولِ عمر رضی‌الله عنه هاگیریم[13]. و گروهی گفتند: به قول عبدالله بن رواحه هاگیریم[14]. پیغامبر علیه‌السلام بیرون آمد و گفت: یا بابکر! مثلِ تو مثلِ ابراهیم است که گفت: فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ[15]. هرکه مرا متابعت کند از جملهٔ من باشد و هرکه مرا عاصی شود خود تو آمرزگاری و رحیمی. و نیز چون عیسی[16] که گفت: إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ[17]. اگر ایشان را عذاب کنی بندگانِ تواند، و اگر بیامرزی تو هم عزیزی و هم حکیمی، عذاب کنی به عزّت خویش و بیامرزی به حکمت خویش. و مثلِ تو یا عُمَر چون مثلِ نُوح است که گفت: لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً.[18] بمگذار بر روی زمین از کافران دیّاری. و چون مثلِ موسی علیه‌السلام که گفت: رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ

۱. باد و گن: صحابت ۲. باد و گن: فراگیر ۳. گن: + هر که را به ما نزدیکتر باشد به خویشاوندی
۴. گن: تا امیرالمؤمنین علی رضی‌الله عنه، باد: مرتضی علی علیه‌السلام ۵. گن: بودند
۶. گن: جایگاهی ۷. باد و گن: هیزم ۸. بادل: اندرون ۹. گن: آتش افکند
۱۰. باد: فرازد، گن: فرازدن ۱۱. گن: و رفت و با خانه شد، باد: باز خانه شد
۱۲ و ۱۳ و ۱۴. باد و گن: فراگیریم ۱۵. ابراهیم (۱۴) ۳۶ ۱۶. گن: و مثل عیسی علیه‌السلام
۱۷. مائده (۵) ۱۱۸ ۱۸. نوح (۷۱) ۲۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

أموالِهِمْ وَٱشْدُد عَلى قُلُوبِهِم فَلا يُؤمِنُوا حتّى يَرَوُا ٱلْعَذابَ ٱلْأَلِيم[1].

انگاه پیغامبر علیه‌السلام گفت آن اسیران را: نرهد از شما یکی الاّ به فدائی و یا به گردن زدن[2]. و فدا کرد از ایشان هریکی را به چهار هزار درم[3]. عبدالله بن مسعود گوید: دیگر روز به نزدیكِ پیغامبر علیه‌السلام آمدم او را دیدم نشسته با بوبکر صدیق رضی‌الله عنه، و هردو می‌گریستند[4]. پیغامبر علیه‌السلام گفت: بر یارانِ تو همی گریم که فدا، هاگرفته‌اند[5] از اسیران، و عذاب ایشان بر من[6] عرضه کردند نزدیکتر ازین درخت، و اشارت کرد به[7] درختی که نزدیك او بود. خداوند سبحانه اندر ان باب فرو فرستاد[8]:

[آیهٔ۶۷] مٰا كٰانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرىٰ حَتّىٰ يُثْخِنَ فِي ٱلْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ ٱلدُّنْيٰا وَٱللّٰهُ يُرِيدُ ٱلْآخِرَةَ وَٱللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ نبود پیغامبری را که باشد او را اسیران[9]، تا انگاه[10] که ثابت شود اندر زمین بلکه دشمنان دین را بباید کُشت و ایشان را قهر باید کرد. همی خواهید شما[11] مالِ دنیا به هاگرفتنِ فدا[12]، و خدای خواهد شما را ثواب آخرت به کُشتن کافران و قهر ایشان. و خدای عزیز است بی‌همتا، حکیم است و دانا*

ابن عبّاس رضی‌الله عنه گوید که این روزِ بدر بود که مسلمانان اندك بودند ایشان را همی فرمود تا کافران را بکشند و فدا نگیرند تا ایشان مقتول گردند[13]. و چون سلطان مسلمانی قوی شد خداوند سبحانه فرو فرستید اندر حکمِ ایشان و گفت: فَإِمّا مَنّاً بَعْدُ وَإِمّا فِداءً[14] و مخیّر گردانید پیغامبر را علیه‌السلام و مؤمنان را اندر بابِ اسیران، تا اگر خواهند ایشان را بکُشند و اگر خواهند فدا هااِستانند[15] و اگر خواهند ایشان را به بندگی

۱. یونس (۱۰)۸۸ ۲. بادل: که هریکی از شما إمّا به فدا و إمّا به گردن زدن ۳. باد: هریکی ازیشان چهارهزار درم فرا گرفتند ۴. گن و باد: همی گریستند ۵. گن و باد: فرا گرفته‌اند ۶. گن: بر زمین ۷. گن: بر ۸. گن: فرو فرستید و گفت ۹. گن: که وی را اسیران باشد ۱۰. گن: انگه ۱۱. گن: شما همی خواهید ۱۲. باد: به فرا گرفتن فدا، گن: به فدا گرفتن ۱۳. گن و باد: مقهور گردند ۱۴. محمد (۴۷) ۴ ۱۵. باد و گن: فرا ستانند

هاگیرند[1] و اگر خواهند دست بازدارند.

و ابن عبّاس رضی‌الله عنه گوید که غنیمت و فدا حرام بود بر اُمّتانِ پیشین، و خدای عزّوجلّ نبشته بود[2] اندر لوح محفوظ که غنیمت و فدا حلال است محمّد را و اُمّتِ او را. و آن هنوز فرو نفرستیده بود بر محمّد علیه‌السلام، چون روزِ بدر بود مسلمانان اشتاب‌کردند اندر غنیمت‌گرفتن و فداها اِستُدن[3]، خدای‌عزّوجلّ فرو فرستید:

[آیهٔ۶۸] لَوْلاٰ كِتٰابٌ مِنَ ٱللّٰهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمٰا أَخَذْتُمْ عَذٰابٌ عَظِيمٌ؛ و اگر نه نبشته‌ای رابودی[4] از خدای که از پیش رفته بود هارسیدی[5] به شما اندر آنچه هاگرفتید[6] از غنیمت، عذابی بزرگ*

و بدان که عمر خطّاب رضی‌الله عنه روز بدر هرکه را که دیدی به شمشیر همی گذاشتی و همی گفتی: یا رسول‌الله! ما غنیمت چه خواهیم کرد، ما جهاد کنیم اندر دینِ خدا، تا او را پرستند. و سعد بن معاذ گفت: یا رسول‌الله! کُشتنِ ایشان دوستر دارم از ان که فداها استانی[7] و مردانِ دشمنان[8] را بگذاری[9]. پیغامبر علیه‌السلام گفت: اگر فرو آمدی از آسمان عذابی، نرستی از ان مگر عمر خطاب و سعد بن معاذ. انگاه فرو فرستید[10] خدای عزّوجلّ تحلیلِ غنایم [و گفت][11]:

[آیهٔ۶۹] فَكُلُوا مِمّا غَنِمْتُمْ حَلاٰلاً طَيِّباً وَٱتَّقُوا ٱللّٰهَ إِنَّ ٱللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ بخورید از آنچه غنیمت گرفتید[12] حلال پاك، و بپرهیزید از عذاب خدای که خدای آمرزگار است و رحیم است*

ابن عبّاس رضی‌الله عنه روایت کند از پیغامبر علیه‌السلام که او گفت[13]: خدای

۱. گن: به بندگی گیرند، یاد: فرا گیرند ۲. گن: پدید آورده بود، یاد: نوشته بود ۳. گن: فرا ستدن، باد: فرا ستدند ۴. بادل: اگر نه نوشته بودی ۵. باد و گن: فرا رسیدی ۶. باد: فرا گرفته‌اید، گن: فرا گرفتید ۷. باد و گن: فدا فرا ستانی ۸. بادل: و مراد آن دشمنان ۹. گن: همی گذاری ۱۰. باد: فرو فرستاد ۱۱. افزوده از گن، یاد: غنائم + عزّ من قائل ۱۲. گن: گرفته‌اید ۱۳. گن: که وی گفته است

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عزّوجلّ مرا پنج چیز داده است که کسی را[1] از پیش من نداده است از جمله پیغامبران. جملهٔ زمین مسجد من کرده‌اند و هیچ پیغامبر را نماز روا نبود[2] تا به محراب خویش نشدی[3] و مرا نماز روا است هرکجا که باشم از روی زمین. و خاكِ زمین مرا به جای آب باشد هرگاه که آب نیاوَم[4] و مرا بیم داده‌اند اندر دل دشمنان تا بر یك ماهه راه. و هر[5] پیغامبری را به قوم او فرستیدند[6] خاصّه، و مرا به جملهٔ اِنس و جن فرستیده‌اند[7] و غنیمتها مرا حلال بکرده‌اند و هیچ‌کس را از پیش[8] من حلال نبوده است بل پیشینگان غنیمت بنهادندی تا آتشی درآمدی[9] و آن را بسوختی.

و بدان که چون پیغامبر علیه‌السلام اسیران را فدا همی کرد عبّاس بن عبدالمطلب گفت: من بیست اُوقِیَه زر با خویشتن بیاورده بودم تا[10] طعام خَرَم لشکر را، اندر حرب از من هاگرفتند[11] باید که آن از حساب[12] من محسوب کنید[13]. پیغامبر علیه‌السلام گفت: اما آن چیزی که آورده بودی[14] تا بدان استعانت کنی بر ما، آن را نشماریم.

و مردمان گفتند عباس را که مال[15] برادرزادگان نیز بده ـ عقیل بن ابی طالب و نُوفل بن الحرث ـ عباس گفت: چُنان بکردی[16] که مرا از قریش چیزی باید خواست تا بزیَم. پیغامبر علیه‌السلام گفت[17] او را: آن زر کجاست که ها[18] اُمّ فضل دادی پیش[19] از ان که از مکه بیرون آمدی و گفتی که من ندانم که چه رسد مرا اندرین سفر. پس اگر مرا چیزی رسد این[20] تراست و عبدالله و فضل را و قُثم را. عبّاس گفت او را: و تو این از کجا همی دانی که گفتی؟ پیغامبر علیه‌السلام گفت او را: مرا بدین[21] خبر داد خدای عزّوجلّ. عباس گفت: و من گواهی دهم که تو راستگویی، و گواهی دهم که خدای عزّوجلّ یکی است و جز از او خدای نیست که هیچ کس بر من مطلع نبود اندر ان وقت

۱. باد و گن: هیچ کس را ۲. باد و گن: نبودی ۳. گن: نشدندی ۴. گن: نیابم + و سدیگر
۵. گن: و چهارم + هر ۶. گن: فرستیدندی، باد: فرستادندی ۷. گن: فرستاده‌اند
۸. گن: پیشینگان ۹. باد و گن: اندر آمدی ۱۰. گن: تا + بدان ۱۱. باد و گن: فرا گرفتند
۱۲. گن: شمار ۱۳. باد و گن: کنی ۱۴. بادل: بیاورده بودی ۱۵. گن: مال بفدا، باد: مال فرا
۱۶. بادل: بکردید ۱۷. گن: گوید ۱۸. باد و گن: فرا
۱۹. بادل: پس ۲۰. گن: این + زر ۲۱. گن: بدین + همه

که من آن زر، ها او[1] دادم مگر خدای عزّوجلّ اندر شأنِ او فرو فرستاد:

[آیهٔ ۷۰] يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّمَن فِي أَيْدِيكُم مِّنَ الْأَسْرَىٰ إِن يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ؛ ای تو که پیغامبری، بگوی آن کسانی را که اندر دستِ شمااند از اسیران: اگر داند خدای اندر دلهای شما خیری ـ یعنی ایمان[2] ـ بدهد به شما[3] بهتر از ان که هاگرفته‌اند[4] از شما و بیامرزد شما را، و خدای آمرزگار است و رحیم است*

و پس از آن عبّاس رضی‌الله عنه گفت که خدای عزّوجلّ مرا بدادست[5] بَدَلِ آن که فدا کرده بودم بیست بنده، با هر بنده‌ای مال[6] بسیار، کمترینِ ایشان با بیست هزار درم. و نیز مرا بداد زمزم که من آن دوستر دارم از همهٔ اموال مکّه و اومید[7] همی دارم از خدای عزّوجلّ مغفرت.

[آیهٔ ۷۱] وَإِن يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِن قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ؛ و اگر خواهند ـ یعنی اسیران ـ که خیانت کنند با تو[8]، خود خیانت کرده‌اند خدای را از پیشِ آن. پس قادر بکرد ترا به ایشان روزِ بدر، و خدای دانا است بر سرّهای ایشان حکیم است اندر آنچه کند با ایشان*

[آیهٔ ۷۲] إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوا وَّنَصَرُوا أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُم مِّن وَلَايَتِهِم مِّن شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ؛ خود آن کسانی که ایمان آورده‌اند[9] و هجرت کرده‌اند شهر خویش را و قوم خویش را، و جهاد کرده‌اند به مالهای خویش و تنهای خویش اندر طاعت خدای، به آن کسانی که ایشان را

۱. باد و گن: فرا وی ۲. گن: ایمانی ۳. گن: بدهد شما را ۴. گن: که از شما گرفته‌اند، باد: فرا گرفته‌اند ۵. گن: بداد مرا ۶. گن: هریك با مال ۷. باد و گن: امید
۸. بادل: تو را ۹. باد: آورده بودند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آرامگاه داده‌اند[1] و نصرت کرده‌اند ـ یعنی اهل مدینه ـ ایشان یکدیگر را اولیااند ـ یعنی اندر میراث و پس از ان منسوخ شد ـ و آن کسانی که ایمان آوردند و هجرت نکردند نیز شما را از ولایت ایشان هیچ چیز ـ یعنی از میراث ایشان ـ تا هجرت کنند ایشان، و اگر یاری خواهند از شما اندر دین بر شما بُوَد نصرت کردن ایشان را، مگر بر گروهی که میان شما و میان ایشان عهدی بود و خدای به آنچه شما همی کنید دانا است*

[آیهٔ ۷۳] وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي ٱلْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ؛ و آن کسانی که کافر شدند برخی از ایشان یاران برخی‌اند[2] اگر نکنید چنین ـ یعنی موالات کنند با کفار ـ بُوَد فتنه‌ای از بهرِ آن اندر زمین و فسادِ بسیار*

[آیهٔ ۷۴] وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَٰهَدُوا فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَوا وَّنَصَرُوٓا أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَّهُمْ مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ؛ و آن کسانی که ایمان آورده‌اند و هجرت کرده‌اند[3] و جهاد کرده‌اند اندر طاعت خدای، و آن کسانی که مؤمنان را مأوی دادند و نصرت کردند ایشان‌اند که ایشان مؤمنان‌اند حقّاً ـ یعنی ایمان خویش تحقیق کردند به هجرت و مجاهدت ـ ایشان راست آمرزشی[4] از خدای و روزیی، چُنان که خواهند، یعنی اندر بهشت*

[آیهٔ ۷۵] وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا مِنۢ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَٰهَدُوا مَعَكُمْ فَأُوْلَٰٓئِكَ مِنكُمْ وَأُولُوا ٱلْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ؛ و آن کسانی که ایمان آوردند[5] از پس آن و هجرت کردند و جهاد کردند با شما، ایشان[6] از شمااند و کسانی که ایشان را با یکدیگر رحم باشد برخی از ایشان اولیتر باشد به برخی ـ یعنی اندر میراث ـ اندر کتاب خدای ـ چُنان که بیان کرده است اندر سورةالنساء ـ که خدای به هر چیزی دانا است*

۱. گن: آرامگاه کردند ۲. گن و باد: + یعنی اندر میراث ۳. گن: هجرت کردند
۴. گن: مغفرتی ۵. بادل: آورده‌اند ۶. بادل: خود ایشان

و این آیت از بهرِ آن آمد که[1] میراث به محالفت نباشد و به هجرت نباشد چُنان که اندر اوّلِ اسلام بود بل به نکاح و رحم باشد چُنان که تفصیل[2] آن اندر سورةالنساء کرده[3] آمده است و بالله التوفیق[4].

۱. گن: تا بدانی که ۲. گن: تفسیر ۳. گن: یاد کرده ۴. گن: و لله الحمد والمنة

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سـورة التوبه[1]

و این سورت مدنی است[2] و آیاتهاش صد و بیست و نه است اندر عدد کوفی، و سی اندر عدد بصری و مدنی، و کلماتش دوهزار و چهارصد و نود و هفت است و حروفش ده هزار و هشتصد و هشتاد و هفت است.

و روایت کرده است عایشه[3] رضی‌الله عنها که پیغامبر علیه‌السلام گفت: هیچ سورت بر من فرو نیامده است[4] از جملهٔ قرآن الاّ آیتْ آیت و حرفْ حرف[5]، مگر سوره براءت و قُل هوالله أحد، که این هردو[6] به یکباره فرو فرستادند و با ایشان بود هفتاد هزار صف از فریشتگان[7]، هریکی از ایشان همی گفتند: [یا][8] محمّد وصیت پذیرید به خیر اندر صفت خدای عزّوجلّ. یعنی این سورتها را گرامی دارید که صفت[9] خدای اندرین سورتها است[10].

و ابن عبّاس رضی‌الله عنه گوید که عثمان را رضی‌الله عنه گفتم که چرا أنفال را به

۱. گن: + مدنیة مأة و ثمانون آیة ۲. گن: و این سوره به مدینه فرود آمده است ۳. گن: + صدیقه ۴. گن: نیامد ۵. باد: حروف حروف ۶. گن: + سورت، باد: + را ۷. باد: فریشته، بادل: فرشته ۸. افزوده براساس باد و گن و بادل ۹. گن: صفات ۱۰. گن: یاد کرده آمده است

نزدیك براءت نهادی و براءت از ما بین است[1] و چرا بسم‌الله الرّحمن الرّحیم ننبشتی میانِ ایشان؟ گفت: از بهرِ آن که هر سورتی و هر آیتی که فرو آمدی پیغامبر علیه‌السلام کاتب را گفتی که این آیت به نزدیكِ فلان آیت بنبیس[2] و این سورت به نزدیك فلان سورت بنه، چون سورت براءت فرو آمد پیغامبر[3] علیه‌السلام از این جهان بیرون شد و ما را بیان نکرد که آن کجا باید نهاد. و قصّهٔ آن مانند بود به قصّه سورة الانفال، از بهرِ آن آن را به نزدیكِ سورة الانفال بنهادیم، بسم‌الله الرحمن الرحیم که آمده نبود ننبشتیم و هردو را از سبع الطول کردیم.

و سفیان الثوری را پرسیدند که چرا اندر سرِ سورتِ براءت تسمیت نیست[4]؟ سفیان گفت: از بهرِ آن که تسمیت نشانِ رحمت است و رحمت زنهار بُوَد از شمشیر، و این سورت اندر شأنِ منافقان فرو آمده است[5] و حرب کردن با کافران، و زنهار[6] نبود کافران و منافقان را[7].

[آیهٔ ۱] بَرَآءَةٌ مِنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦٓ إِلَى ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّم مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ؛ این بیزاری است که خدای و رسول او همی کنند[8] یعنی از ان عهد که کرده‌اند با آن کسانی که عهد کرده‌اید از مشرکان. بگوی یا[9] محمّد ایشان را[10] *

[آیهٔ ۲] فَسِيحُوا فِى ٱلْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَٱعْلَمُوٓا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى ٱللَّهِ وَأَنَّ ٱللَّهَ مُخْزِى ٱلْكَٰفِرِينَ؛ بروید اندر زمین[11] چهار ماه، و بدانید که شما فایت نگردید [از خدای][12] و عاجز نگردانید [و ندانید که][13] خدای فضیحت بخواهد کرد[14] کافران را*

محمّد بن اسحاق گوید که ایشان دو گروه بودند: یك گروه را مدّتِ عهدِ ایشان

۱. گن: یعنی از سورتهایی که عدد وی صد بود و بیشتر ۲. باد و گن: بنویس ۳. باد و بادل: در بیشترینهٔ موارد به هیأت کوتاه شدهٔ مصوتِ / آ = ā / یعنی به صورت پیغمبر آمده است. ۴. باد و بادل: تسمیه ننوشت ۵. گن: اندر شأن شمشیر فرود آمده است ۶. گن: و هیچ زنهار ۷. گن: + اوّلش ۸. باد: می‌کنند ۹. گن: ای ۱۰. گن: + که ۱۱. گن: زمین + ایمن ۱۲ و ۱۳. افزوده از گن و باد ۱۴. باد: فضیحت کند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کمتر از چهار ماه بود پس مهلت ایشان چهار ماه تمام بکردند. و دیگر گروه آن بود که عهد با ایشان مطلق بود به مدّتی مخصوص مقید نبود، پس عهد ایشان مقصور بکردند بر چهار ماه. پس از ان رسول خدای عزّوجلّ ایشان را همی کشد و اسیر همی گیرد مگر که توبه کنند. و ابتدای این چهار ماه روز حجّ اکبر بود روزِ نحر، و آخرش ده روز[1] تا از شهرِ ربیع‌الآخر. فامّا[2] آن کسی که او را عهد نبود اجل او تا تمامی اشهرالحرم بود و آن آخرِ محرّم بود پنجاه روز.

و زهری گوید که این چهار ماه ذوالقعده و ذوالحجّه و محرّم بود از بهرِ آن که این آیت اندر شوّال فرود آمد [و آن] این است:

[آیهٔ ۳] وَأَذَانٌ مِنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦٓ إِلَى ٱلنَّاسِ يَوْمَ ٱلْحَجِّ ٱلْأَكْبَرِ أَنَّ ٱللَّهَ بَرِيٓءٌ مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُۥ فَإِن تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى ٱللَّهِ وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ؛ و آگاهانیدنی[3] از خدای و رسول او مردمان را روز حجّ اکبر ـ یعنی روز نحر ـ که خدای بیزار است از مشرکان و رسول او، پس اگر توبه کنید از کفر، آن بهتر[4] شما را، و اگر اعراض کنید از ایمان، پس بدانید که شما عاجز نگردانید خدای را. و خبر ده[5] آن کسانی را که کافر شده‌اند[6] به عذابی دردْنمای*

[آیهٔ ۴] إِلَّا ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّم مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنقُصُوكُمْ شَيْـًٔا وَلَمْ يُظَٰهِرُوا۟ عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوٓا۟ إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُتَّقِينَ؛ مگر آن کسانی را که عهد کرده‌اند با ایشان از جمله مشرکان، و انگاه[7] نقصان نکردند شما را هیچ چیز، و هیچ یاری نکردند بر شما کسی را، تمام بکنید عهد به ایشان[8] تا اجل ایشان که بر آن عهد نبشته است که خدای دوست دارد پرهیزکاران را*

۱. گن: تمامی ده روز ۲. گن: و اما ۳. گن: آگاهانیدن، باد: آگاهانیدن است
۴. گن: بهتر + بود ۵. گن و باد: خبر کن ۶. باد و گن: خبر کن کافران را ۷. گن: انگه
۸. گن: تمام کنید با ایشان عهد

و این دو گروه بودند بنوضمره و بنوکنانه، که مانده بود ایشان را از مدّت ایشان نُه ماه. پس ایشان را فرمودند تا مدّت ایشان تمام بکنند که ایشان خیانتی نکرده بودند. انگاه[1] گفت:

[آیهٔ ۵] فَإِذَا ٱنسَلَخَ ٱلْأَشْهُرُ ٱلْحُرُمُ فَٱقْتُلُوا۟ ٱلْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَٱحْصُرُوهُمْ وَٱقْعُدُوا۟ لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِن تَابُوا۟ وَأَقَامُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُا۟ ٱلزَّكَوٰةَ فَخَلُّوا۟ سَبِيلَهُمْ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ؛ چون تمام شود ماههای حرام که یاد کرده‌ایم[2] بکشید مشرکان را هر کجا که یابید[3] ایشان را، بگیرید ایشان را به اسیری و منع کنید ایشان را از مکّه و شهرهای مسلمانان، و بنشینید ایشان را بر هر راهی، پس اگر توبه کنند از شرك و بپای دارند نماز و بدهندزکات، بگذارید راه ایشان[4] تا بگردند اندر مکّه و[5] شهرهای مسلمانان، که خدای آمرزگار است آن کسی را که توبه کند، خواها است[6] که بر او رحمت کند[7] اندران جهان*

و ضحاك گوید که این آیتِ قتلِ مشرکان منسوخ است به آیتِ مَنّ وَ فِداء.[8] و درست آن است که از[9] هردو هیچ منسوخ نیست بلکه مرتب است بر یگدیگر، و معنیش آن است که بکشید اگر خواهید ومَنّ وفِداء کنید اگر خواهید. انگاه خدای عزّوجلّ پدید کرد که اگر کسی از مشرکان زنهار خواهد از تو از پس تمامی این چهار ماه، او را زنهار ده تا بشنود کلام خدای عزّوجلّ، پس مسلمان گردد، پس اگر مسلمانی نپذیرد[10] و تو او را زنهار داده باشی بگذار تا به[11] قومِ خویش رسد اگر پس از ان با تو جنگ کند بکش او را.

[آیهٔ ۶] وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ٱسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ

۱. گن: در بیشترینه موارد به صورت کوتاه شدهٔ «آنگه» و «انگه» ضبط شده است. در باد و بادل نیز گاهی «آنگاه» و گاهی «آنگه» کتابت شده است. ۲. باد: یاد کردیم ۳. گن: یابید، باد: بینید
۴. باد: رایشان را ۵. گن: و + اندر ۶. گن: خواهانست ۷. باد: خواهد و رحمت‌کننده است
۸. مقصود آیهٔ ۴ از سورهٔ محمّد است: فإمّا منّاً بعد و إمّا فداء حتی تضع الحرب أوزارها ۹. باد: از + این
۱۰. باد: نپذیرد ۱۱. باد: با

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مَـأْمَـنَـهُ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَـوْمٌ لاٰ يَعْلَمُونَ؛ و اگر یکی از مشرکان زنهار[1] خواهد از تو، تو او را زنهار ده تا[2] بشنود کلام خدای و ظاهر گردد بر او حجّت، آنگاه برسان او را به امن‌گاه[3] او ـ یعنی شهر او ـ پس اگر بر او قادر گردی او را بکش. آن از بهرِ آن است که ایشان گروهی[4] اند که همی ندانند دین خدای*

[آیهٔ ۷] كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ ٱللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلاَّ ٱلَّذِينَ عٰاهَدْتُمْ عِنْدَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ فَمَا ٱسْتَقٰامُوا لَكُمْ فَٱسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُتَّقِينَ؛ چون بود مشرکان را عهدی[5] به نزدیك خدای و به نزدیك رسول او، یعنی نبود ایشان را عهدی[6] مگر آن کسانی[7] که عهد کردند با شما به نزدیك مسجد حرام ـ یعنی اهل مکه ـ آن کسانی که عهد کردند با پیغامبر روز حدیبیه تا مستقیم باشند شما را بر عهد، مستقیم باشید شما نیز ایشان را بر وفا، بدان که خدای دوست دارد پرهیزکاران را از شرك و از نقض عهد*

[آیهٔ ۸] كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لاٰ يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلاًّ وَلاٰ ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوٰاهِهِمْ وَتَأْبىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فٰاسِقُونَ؛ چون بود مشرکان را عهدی و اگر ظفر یاوند بر شما، نگاه[8] ندارند اندر شما هیچ عهد و هیچ حرمت، خشنود همی دارند شما را به زفان[9] ایشان، و خلاف همی‌کنند آن را دلهای ایشان[10]، و بیشترینِ ایشان فاسقان‌اند[11]*

[آیهٔ ۹] ٱشْتَرَوْا بِـَٔايٰاتِ ٱللَّهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سٰاءَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ؛ بخریدند به آیاتهای خدای بهای اندك، و از ان بود که ایشان نقض کردند عهد پیغامبر را بر طعامی که بوسفیان ایشان را بداد، پس منع کردند از سبیلِ خدای خود ایشان [را][12] بد بود[13] آنچه ایشان همی کردند*

[آیهٔ ۱۰] لاٰ يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلاًّ وَلاٰ ذِمَّةً وَأُولٰئِكَ هُمُ ٱلْمُعْتَدُونَ؛ نگاه ندارند اندر هیچ مؤمن عهدی و نه حُرمتی، و ایشان‌اند که ایشان[14] ستمکاران‌اند به نقض عهد

۱. گن: زینهار ۲. گن: تو ورا زینهار ده تا ۳. بادل: عهدگاه ۴. گن: قومی
۵ و ۶. باد و گن: عهد ۷. گن: گروهانی ۸. گن: نگه ۹. باد، زبان، گن: زفانهای
۱۰. بادل: و دلهای ایشان به خلاف آن است که می‌گویند ۱۱. گن: و بیشتری ازیشان فاسق‌اند
۱۲. افزوده از بادل ۱۳. بادل: بد کرد ۱۴. گن و باد: + دانند

کردن*

[آیهٔ ۱۱] فَإِنْ تٰابُوا وَأَقٰامُوا ٱلصَّلٰوةَ وَآتَوُا ٱلزَّكٰوةَ فَإِخْوٰانُكُمْ فِي ٱلدِّينِ وَنُفَصِّلُ ٱلْآيٰاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ؛ پس اگر توبه کنند و بپای دارند نماز و بدهند زکات خود برادرانِ شما باشند اندر دین، و مبیّن بکنیم آیاتها گروهی را که بدانند[1]*

[آیهٔ ۱۲] وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمٰانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقٰاتِلُوا أَئِمَّةَ ٱلْكُفْرِ إِنَّهُمْ لاٰ أَيْمٰانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ؛ و اگر نقض کنند سوگندهای خویش[2] از پس عهد که کردند ایشان را، و طعنه زنند اندر دین، قتال کنید با رئیسان کفر که ایشان‌اند که نبود سوگند[3] ایشان را، تا مگر ایشان باز إِسْتَند از طعنه زدن[4] اندر دین و یاری کردن بر شما*

[آیهٔ ۱۳] أَلاٰ تُقٰاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمٰانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرٰاجِ ٱلرَّسُولِ وَهُمْ بَدَؤُكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَٱللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ ای جنگ نکنید[5] شما با گروهی که نقض کردند سوگندهای خویش و قصد کردند که بیرون کنند پیغامبر[6] را از مکّه؟ و ایشان ابتدا کردند با شما به جنگ اوّل بار ـ یعنی روز بدر ـ ای همی ترسید از ایشان؟ خدای اولیتر که ترسید از او، که شما[7] مؤمنان‌اید*

[آیهٔ ۱۴] قٰاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ ٱللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ؛ جنگ کنید با ایشان تا عذاب کند ایشان را خدای ـ یعنی بکشد ایشان را به دستِ شما ـ و فضیحت گرداند[8] ایشان را و نصرت کند[9] شما را بر ایشان و شفا دهد دلهای گروهی مؤمنان را از ان رنجی که ایشان را همی رسد*

[آیهٔ ۱۵] وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ ٱللَّهُ عَلىٰ مَنْ يَشٰاءُ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ؛ و ببرد کینه و خشم از دل ایشان[10]، و توبه دهد خدای آن را که خواهد تا مسلمان بباشد ـ چنان که بوسفیان و عکرمة بن ابی جهل و سهیل بن عمرو که مسلمان ببودند ـ و

۱. گن: دانند ۲. باد: + را ۳. باد و گن: سوگند نبود ۴. باد: طعنه کردن
۵. گن: جنگ کنید ۶. باد: پیغمبر ۷. گن: خدای عزّوجلّ اولیتر که از وی بترسید اگر شما
۸. باد: کند ۹. گن: کنند ۱۰. گن: دلهای ایشان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خدای دانا است و حکیم است*

[آیهٔ ۱۶] اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تُتْرَکُوا وَلَمّا یَعْلَمِ اللّٰهُ الَّذِینَ جٰاهَدُوا مِنْکُمْ وَلَمْ یَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلاٰ رَسُولِهِ وَلاَ الْمُؤْمِنِینَ وَلِیجَةً وَاللّٰهُ خَبِیرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ؛ ای همی پندارید شما که ایمان آورده‌اید که شما را بگذارند[1] و جهاد نفرمایند و نه دانسته باشد[2] خدای آن کسانی را که جهاد کنند از شما، و هانگیرند[3] از دون خدای و نه از رسول او و نه از مؤمنان دوستانی، که با ایشان سرّ مسلمانان[4] بگویند و خدای دانا است به[5] آنچه شما همی کنید*

ابن عبّاس رضی‌الله عنه گوید[6]: چون عباس را روزِ بدر اسیر گرفتند، مسلمانان همه روی ها او کردند[7] و او را تعییر[8] همی کردند به کفر و[9] قطع رحم. عبّاس گفت: چراست که مَساوی ما یاد همی کنید و محاسن ما یاد همی نکنید[10]؟ علی بن ابی طالب ـ رضی‌الله عنه ـ گفت: شما را چیست از محاسن؟ گفت: ما مسجد حرام را عمارت همی کنیم[11] و کعبه را حج همی کنیم و حاجیان را آب همی دهیم و اسیران را باز خریم خدای عزّوجلّ فرو فرستید[12] ردّ بر عباس[13]:

[آیهٔ ۱۷] مٰا کٰانَ لِلْمُشْرِکِینَ اَنْ یَعْمُرُوا مَسٰاجِدَ اللّٰهِ شٰاهِدِینَ عَلیٰ اَنْفُسِهِمْ بِالْکُفْرِ اُولٰئِکَ حَبِطَتْ اَعْمٰالُهُمْ وَفِی النّٰارِ هُمْ خٰالِدُونَ؛ نبود مشرکان را که عمارت کنند مسجد[14] خدای را، و ایشان گواهی همی دهند بر خویشتن به کفر[15]، ایشان‌اند که باطل شده است[16] اعمال ایشان به آنکه سجود همی کنند اصنام را، و اندر دوزخ‌اند ایشان جاودان*

[آیهٔ ۱۸] اِنَّمٰا یَعْمُرُ مَسٰاجِدَ اللّٰهِ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَاَقٰامَ الصَّلٰوةَ وَاٰتَی الزَّکٰوةَ وَلَمْ یَخْشَ اِلاَّ اللّٰهَ فَعَسیٰ اُولٰئِکَ اَنْ یَکُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِینَ؛ و نه

۱. گن: که بگذارند شما را ۲. باد: ندیده باشد ۳. گن: فرا نگیرد ۴. گن: مؤمنان
۵. گن: بـا ۶. گن: + که ۷. گن: مسلمانـان فراهم آمدند ۸. باد: تغیـر
۹. باد: و به ۱۰. گن: یاد نمی‌کنید ۱۱. باد و گن: عمارت کنیم ۱۲. گن: فرو فرستاد
۱۳. گن: + و گفت ۱۴. باد: مسجدها ۱۵. گن: بر کفر ۱۶. گن: باطل باشد

خود[1] عمارت کنند مسجدهای خدای را آن کسی که ایمان آورد[2] به خدای و روز قیامت، و بپای دارد نماز و بدهد زکات و نترسد مگر[3] از خدای، مگر ایشان باشند از جمله مهتدیان[4]*

و روایت کرده است بوسعیدِ خُدری از پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ که او گفت: چون کسی را ببینید[5] که به مسجد همی شود[6]، گواهی دهید او را به[7] ایمان. خدای عزّوجلّ فرو فرستاد: انما یعمر مساجدالله. و ابن عبّاس گوید که مشرکان همی گفتند که عمارتِ خانهٔ خدای کردن و سقایةالحاج بپای داشتن بهتر از ایمان و جهاد. خدای تعالی فرو فرستاد:

[آیهٔ ۱۹] اَجَعَلْتُمْ سِقٰایَةَ الْحٰاجِّ وَعِمٰارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرٰامِ کَمَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَجٰاهَدَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ لاٰ یَسْتَوُونَ عِنْدَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ لاٰ یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰالِمِینَ؛ ای کردید استیدن بر سقایةالحاج و عمارت مسجد حرام چون ایمان آن کسی که ایمان آورده باشد به خدای و به روز قیامت[8] و جهاد کرده باشد اندر سبیل خدای، برابر نباشد نزد[9] خدای، و خدای راه ننماید گروهانی را که ایشان ستمکار باشد[10]*

[آیهٔ ۲۰] اَلَّذِینَ اٰمَنُوا وَهٰاجَرُوا وَجٰاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ بِاَمْوٰالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ اَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللّٰهِ وَاُولٰئِکَ هُمُ الْفٰائِزُونَ؛ آن کسانی که ایشان ایمان آورده باشند و هجرت کرده و جهاد کرده‌اند[11] اندر سبیل خدای به مالهای خویش و تنهای خویش، بزرگتر[12] باشد درجت ایشان نزد خدای، و ایشان‌اند که ایشان رستگاران‌اند*

[آیهٔ ۲۱] یُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوٰانٍ وَجَنّٰاتٍ لَهُمْ فِیهٰا نَعِیمٌ مُقِیمٌ؛ و

۱. گن: و خود ۲. گن: آرد ۳. گن: الاّ ۴. باد: راه یافتگـان
۵. باد: بینی ۶. باد: همی رود ۷. گن: با ۸. باد و گن: روز بازپسین
۹. گن: نـزدیك ۱۰. باد و گن: ستمکـاران باشند ۱۱. گن: جهـاد کنـد
۱۲. گن و باد: نزدیکتر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بشارت دهد ایشان را خدای ایشان به رحمتی از او، و خشنودیی، و بهشتهایی ایشان را [بود][1] اندر ان بهشتها نعمتها مقیم*

[آیهٔ ۲۲] خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥٓ أَجْرٌ عَظِيمٌ؛ جاودان [باشند ایشان][2] اندر ان همیشه و خود خدای به نزدِ اوست مزد بسیار[3]*

و بدان که چون خدای عزّوجلّ پیغامبر را علیه‌السلام هجرت فرمود گروهی از مسلمانان گفتند: یا رسول‌الله! اگر ما جُدا شویم از این مشرکان، بُریده گردیم از پدران و فرزندان خویش و بشود تجارتهای ما، و ویران شود خانه‌های ما. خدای تعالی فرو فرستید:

[آیهٔ ۲۳] يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تَتَّخِذُوٓا۟ ءَابَآءَكُمْ وَإِخْوَٰنَكُمْ أَوْلِيَآءَ إِنِ ٱسْتَحَبُّوا۟ ٱلْكُفْرَ عَلَى ٱلْإِيمَٰنِ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید ها مگیرید[4] پدران خویش را[5] و برادران خویش را به دوستان، اگر اختیار کنند ایشان کفر بر ایمان، و هر که موالات کند با ایشان از شما، خود ایشان از جملهٔ ظالمان‌اند*

[آیهٔ ۲۴] قُلْ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ وَإِخْوَٰنُكُمْ وَأَزْوَٰجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَٰلٌ ٱقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرْضَوْنَهَآ أَحَبَّ إِلَيْكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٍ فِى سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُوا۟ حَتَّىٰ يَأْتِىَ ٱللَّهُ بِأَمْرِهِۦ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَٰسِقِينَ؛ بگوی یا محمّد! آن کسانی را که از هجرت و جهاد باز ایستند[6] اگر هست که پدران شما و پسران شما و برادران شما و زنان شما و اهل بیت[7] شما و مالهای که شما کسب کرده‌اید[8] و تجارتی که همی ترسید از کساد[9] آن و مسکنها[10] که شما همی پسندید آن را، دوستر باشد بر شما از خدای و رسول او و جهاد کردن

۱. افزوده از گن و باد ۲. افزوده از گن و باد ۳. گن و باد: مزدی بزرگ
۴. گن و باد: فرا مگیرید ۵. گن و باد: پدران شما را ۶. باد و گن: باز ماندند
۷. باد: + و قبیله شما ۸. گن: و مالهای شما آن را کسب کرده باشد ۹. باد: کسادی
۱۰. گن: مسکنهائی

اندر سبیل او، انتظار کنید تا بیارد[1] خدای آنچه فرمان او است و خدای راه ننماید گروهانی را که فاسق باشند[2]*

و بدان که مفسران گفتند که پیغامبر علیه‌السلام فتح مکّه بکرد و روزی چند از رمضان[3] مانده بود روی به حُنین نهاد جنگ هوازن و ثقیف را با دوازده هزار مردِ مهاجرین[4] و انصار و دوازده هزار از جمله طلقای مکّه. و پیش از ان لشکر مصطفی[5] چندان نبودند اندر مسلمانی و مشرکان چهار هزار مرد بودند پیغامبر علیه‌السلام گفت آن روز ما را: امروز غلبه نکنند از جهتِ اندکی ایشان.

و گروهی گفتند: این کلمت مردی گفت از جملهٔ مسلمانان که نام او سلمة بن سلامه بود. پیغامبر علیه‌السلام این سخن بشنید و این را کراهیت کرد و خدای عزّوجلّ مسلمانان را به این کلمت باز گذاشت و با یگدیگر جنگی بکردند سخت و کافران هزیمت گرفتند[6] [زنان][7] و ذراری را بگذاشتند انگاه یك دیگر را منادی کردند[8] که اینت فضیحت[9] کاری که شما کردید و مشرکان باز فراهم آمدند[10] و مسلمانان[11] به غنیمت[12] مشغول شده بودند و هوازن کمانْوران بودند[13] نیك، و مسلمانان بدان سبب متفرق گردیدند.

کلبی گوید که نماند با[14] پیغامبر علیه‌السلام آن روز مگر سیصد تن از مسلمانان. و پیغامبر علیه‌السلام پشت بنداد و بر استری جَرمه[15] بود نشسته، و بوسفیان بن حرب و عباس بن عبدالمطلب عنان او گرفته و همی گفت: أنا النبیُّ لا کذب[16] أنا ابن عبدالمطلب. انگاه پیغامبرعلیه‌السلام عباس را گفت: منادی‌کن[17] یا معشر المسلمین. و عبّاس مردی بود بلندآواز، منادی[18] همی کرد و گفت: ای[19] بندگان خدای، ای

۱. باد و گن: بیاورد ۲. گن: باشد، باد: که فاسقانند ۳. باد و گن: ماه رمضان
۴. باد و گن: مرد از مهاجر ۵. گن و باد: لشکر مسلمانان ۶. گن: هزیمه کردند
۷. افزوده از گن ۸. گن: ندا کردند ۹. گن: که این فضیحت چیست که ۱۰. گن: آن مشرکان باز آمدند ۱۱. گن: و جمعیت ۱۲. گن: + گرفتن ۱۳. گن: و مردمان تیرانداز بودند
۱۴. گن: به ۱۵. باد: استری سفید ۱۶. گن: لا کاذب ۱۷. گن: ندا کن
۱۸. گن: ندا ۱۹. گن: یا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خداوندان سورةالبقره، ای خداوندان بیعةالشجره. مسلمانان[1] باز گردیدند چون بانگ او شنیدند و گفتند: یا لبیك یا لبیك[2]، و آمدند و مشرکان[3] روی بنهادند و بر یکدیگر آویختند. پیغامبر علیه‌السلام گفت: هَذا حِینُ حَمی اَلْوَطیس. این آن وقت است که گرم شد تنور آهنین، و کفی از خاك برگرفت و به ایشان انداخت و گفت: شاهت الوجوه. و انگاه گفت[4]: به هزیمت شوید به خدای کعبه. و دیگر بار گفت: به هزیمت شوید به خدای کعبه. خداوند سبحانه هزیمت بر ایشان افگند چنان‌که ایشان گفتند که ما برگردیدیم و یکدیگر را همی ندیدیم[5] و پنداشتیم که چشم‌های ما کور گشت.

و حسن بصری گوید: خدای عزّوجلّ فرو فرستید به نصرت [ایشان][6] هشت هزار فریشته مسومین.

سعید بن جُبَیر گفت که مردی را دیدم از ان که اندر میان مشرکان بوده بود[7] روز حنین، گفت: ما لشکرِ مسلمانان را هزیمت کردیم و ایشان را همی راندیم تا انگاه که به نزدیك مردی رسیدیم بر استری، تنها[8] نشسته ـ یعنی پیغامبر علیه‌السلام ـ چون به نزدیكِ او رسیدیم مردان[9] دیدیم نیکورویی و سپیدجامه، ما را گفت: شاهةالوجوه بازگردید. ما بازگردیدیم و ایشان ما را متفرّق بکردند[10] یعنی فریشتگان[11].

و زهری گوید که شیبة بن عثمان گفت که از پس پیغامبر علیه‌السلام اندر آمدم[12] روز حُنَین، تا مگر او را بتوانم کُشت بَدَلِ طلحة بن عثمان و عثمان بن طلحه، که ایشان را بکشته بودند روز اُحُد، خدای عزّوجلّ او را مطلع بکرد بر سرِّ من. باز پس نگریست و یکی اندر سینهٔ من زد و گفت: اعیذك بالله یا شیبة. پس اندامهای من[13] بلرزید اندرو نگریستم[14] او را دوستر یافتم از سمع و بصر خویش، و گفتم: گواهی دهم که تو رسول خدایی، و خدای عزّوجلّ ترا مطلع بکرد بر[15] سرِّ من. پس چون

۱. گن: + همه ۲. گن: الیك و الیك و لدیك ۳. گن و باد: به مشرکان
۴. گن: و انگه بگفت ۵. گن: هیچ ندیدیم ۶. افزوده از گن و باد ۷. گن: مشرکان بود
۸. گن: استری شهبا ۹. گن: + را ۱۰. گن و باد: کردند ۱۱. باد: فرشتگان
۱۲. گن: درآمدم ۱۳. گن: + همه ۱۴. گن: نگرستم ۱۵. گن: بر آن

خدای عزّوجلّ مشرکان را هزیمت کرد و مسلمانان را نصرت داد مشرکان رفتند به أوْطاس و مال و عیال ایشان آنجا بود پیغامبر علیه‌السلام لشکری بر اثرِ ایشان بفرستید تا آنجا جنگ کردند[1] و مشرکان را هزیمت کردند[2] و عیال[3] ایشان به غنیمت[4] بیاوردند و امیرِ ایشان مالك بن عَوْف بود بگریخت و به طائف آمد و آن را به حصار گرفت و مسلمانان مال و اهلِ او به غارت ببردند، انگاه پیغامبر علیه‌السلام آمد به طائف و ایشان را اندر حصار همی داشت تا ذوالقعده اندر آمد و آن از اشهرالحرم بود و جنگ کردن[5] اندر ان ماه حرام بود پیغامبر علیه‌السلام از ایشان بازگشت و آمد به جِعْرانَه، و حرم گرفت و از انجا به عمره، و بخشید[6] آنجا غنیمتِ حُنَیْن و أوطاس، و تألّف همی کرد گروهانی را از بزرگان مکّه چون بوسفیان بن حرب و الحرث بن هشام و سُهَیل بن عَمْرو و أقْرَع بن حابِس، هریکی از ایشان پنجاه اشتر همی داد و صد اشتر همی داد. انصاریان گفتند که مرد ایمن گردید[7] و قوم خویش را اختیار کرد و غنمیت ها[8] ایشان همی دهد، نبیند این عجب خون ایشان از شمشیرِ ما همی چکد و غنیمتی که ما گرفته‌ایم ها ایشان[9] همی دهد. چون خبر به پیغامبر رسید پیغامبر علیه‌السلام ایشان را جمع کرد و نشسته بود اندر قبه‌ای از أدیم، و گفت: یا معشر الأنصار این چیست که به من همی رسید از گفتارِ شما؟ گفتند: چُنان است که به تو رسید و ایشان دروغ نگفتندی. پیغامبر علیه‌السلام گفت: شما مردمانی بی‌راه بودی[10]، خدای عزّوجلّ شما را به من راه نمود و ذلیل بود[ید][11] خدای عزّوجلّ شما را به من عزیز گردانید.

سعد بن عباده گفت: یا رسول‌الله! مرا دستوری ده تا سخن گویم. و او یك فصل سخن گفت[12]. پیغامبر علیه‌السلام گفت: به خدای[13] که جان من به فرمان اوست که اگر انصار[14] به وادی بروند من اندران وادی با[15] انصار بروم و اگر نه آن را بودی که من

۱. گن: جنگی بکردند ۲. گن: به هزیمت رفتند ۳. گن: عیالان ۴. گن: به غارت
۵. باد و گن: حرب کردن ۶. گن: ببخشید ۷. گن: گشت ۸. گن و باد: فرا
۹. گن و باد: به ایشان ۱۰. باد: بودید، گن: بودی از پیش ۱۱. افزوده از گن
۱۲. گن: بگفت ۱۳. باد: به آن خدای ۱۴. گن: انصاری ۱۵. گن: به

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

هجرت کرده‌ام مردی بودمی از انصار. ها پذیرید[1] از نیکوکارانِ ایشان و اندر گذارید از [بدکرداران] ایشان. و گفت: یا معشر الأنصار[2]! ای رضا ندهید که بازگردند مردمان [و ببرند][3] با خویشتن اشتر و گوسپند، و شما باز گردید و ببرید[4] با خویشتن رسول خدای را عزّوجلّ. گفتند: رضا دادیم به حکم خدای و رسول. پیغامبر علیه‌السلام گفت: خدای عزّوجلّ و رسول[5] شما را معذور داشته[6] اندر آنچه گذشت. این است که خدای عزّوجلّ همی گوید:

[آیهٔ۲۵] لَقَدْ نَصَرَكُمُ ٱللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ ٱلْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ؛ و خود نصرت کرد شما را خدای اندر جایگاه‌های[7] بسیار، و نیز نصرت کرد شما را روزِ حُنَین که به شگفت آورده بود شما را بسیاریِ شما، تا گفتی[8] که غلبه نکنند ما را از اندکی[9]. پس کفایت نکرد آن بسیاری شما از شما چیزی، و تنگ گردید بر شما زمین با فراخی آن. پس برگردیدی[10] از دشمنان به هزیمت*

[آیهٔ۲۶] ثُمَّ أَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا وَذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلْكَٰفِرِينَ؛ انگاه فرو فرستید[11] خدای ایمنی بر رسول خویش و بر مؤمنان، و فرو فرستید لشکر[12] که آن را همی ندیدند[13] ـ یعنی فریشتگان ـ و عذاب کرد کافران را به کشتن و اسیر کردن و مالهای ایشان ها گرفتن[14]. و آن است جزا کافران [را]*

[آیهٔ۲۷] ثُمَّ يَتُوبُ ٱللَّهُ مِنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ؛ و پس توبه دهد خدای از پس آن آن را که خواهد و او را به مسلمانی راه نماید و بیامرزد آن را که خواسته است و خدای آمرزگار است و رحیم است به ایشان[15]*

۱. باد: فرا پذیرید، گن: قبول کنید ۲. گن: معاشر الانصار ۳. افزوده از گن و باد
۴. باد: بترسید ۵. گن: رسول + وی ۶. گن: معذور بداشت، باد: عذر نهادند
۷. گن: جایهای ۸. گن: گفتید ۹. گن: اندك ۱۰. گن: پس شما برگردید
۱۱. باد: فرو فرستاد ۱۲. گن: لشکری ۱۳. گن: ندیدندی ۱۴. گن: فرا گرفتن، باد: ایشان را گرفتن ۱۵. گن: با ایشان

و بدان که خدای عزّوجلّ فرمود مسلمانان را تا منع کنند مشرکان را از آن که اندر حرم شوند و زمین حرم از ایشان پاك دارند. آن دشوار آمد[1] بر گروهی[2] از مسلمانان و گفتند: تجارت[3] ایشان اکنون از ما منقطع گردد[4] و طعامی که ایشان ما را[5] همی آوردندی از اطراف، از ما باز اوفتد[6] و طعام اندر میانِ ما تنگ شود.

عکرمه گوید: چون مشرکان از حرم بیرون شدند خدای عزّوجلّ ایشان را باران بسیار بفرستید تا ایشان را بدان، چیزهای بسیار پدید آمد و گروهانی آمدند از صنعای یمن، و ایشان را طعام بسیار آوردند و خدای عزّوجلّ گزیت بر ایشان نهاد، مسلمانان تُوانگر شدند. و اندر صفتِ این حال که یاد کردیم خدای عزّوجلّ فرو فرستید[7]:

[آیهٔ۲۸] يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا إِنَّمَا ٱلْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا ٱلْمَسْجِدَ ٱلْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦٓ إِن شَآءَ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید خود مشرکان پلیدند[8] پلیدیِ دین نه پلیدیِ تن، نزدیك مگردند به مسجد حرام از پس این سال ایشان، و اگر[9] ترسید شما از درویشی، زود بُوَد که توانگر گرداند شما را خدای از فضلِ خویش اگر خواهد، که خدای دانا است به احوالِ شما[10]، حکیم است اندر فعلهای خویش*

[آیهٔ۲۹] قَٰتِلُوا ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَلَا بِٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ ٱلْحَقِّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْكِتَٰبَ حَتَّىٰ يُعْطُوا ٱلْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَٰغِرُونَ؛ حرب کنید با آن کسانی که ایمان نیارند[11] به خدای و نه به روز قیامت و حرام نکنند[12] آن چیزی که حرام بکرده است خدای و رسول او، و به دین ندارند دین حق از آن کسانی که ایشان را داده‌اند کتاب از جهودان و ترسایان

۱. گن: دشخوار آمد ۲. گن: بعضی ۳. گن: اکنون + تجارت ۴. گن: شود
۵. گن: به ما ۶. گن: باز افتد، باد: باز دارد ۷. باد: فرستاد، گن: + و گفت
۸. گن: پلید باشند ۹. گن: و گر ۱۰. گن: احوالِ خویش ۱۱. گن و باد: نیارند
۱۲. گن: بنه کنند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تا آنگه که ایشان را کتاب است و گَوَرَکان که ایشان را نیز کتابی بود ولکن تا آنگاه که بدهند گزیت[1] به نقد به دستِ خویش نه به وکیل و رسول، و ایشان ذلیل باشند*

عکرمه گوید: معنی «صغار» آن است که گزیت بدهند برپای به نفسِ خویش، و او را نگذارند که بنشیند. و کلبی گوید: معنی «صغار» آن است که گزیت از او ها گیرند[2] و یکی اندر قفای[3] او زنند.

و ابن عبّاس را رضی‌الله عنه پرسید کسی[4] و گفت: من زمینهایی همی بینم که خداوندان از آنجا[5] عاجز گشته‌اند[6] و آن را عمارت کنم و بکارم و خراج آن بدهم. [ابن عبّاس][7] گفت: نه. یکی دیگر بیامد و او را پرسید همچُنان. گفت: نه، و برخواند[8]: قٰاتِلُوا ٱلَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِٱللّٰهِ، و گفت او را[9] که یکی از شما قصد کند و ذُلّی که اندر گردنِ کسی دیگر باشد برگیرد و اندر گردنِ خویش افگند[10].

و بدان که مالك بن الضیف با جماعتی از جهودان آمدند به نزدیكِ پیغامبر علیه‌السلام و گفتند:[11] چون متابعت کنیم ترا و تو قبلهٔ ما فرو گذاشتی[12] و نگویی که عُزَیر پسرِ خدا است؟ و از پیش یاد کردیم که جهودان بدان سبب گفتندی که عُزَیر پسرِ خدا است که او تورات همه از بر بخواند[13]. و بدان که ترسایان دین عیسی علیه‌السلام همی بَرْزِیدندی[14] براستی، پس از ان که او را به آسمان بردند هشتاد و یك سال، تا آنگاه که حربی افتاد میانِ ترسایان[15] و جهودان. و اندر میانِ جهودان مردی بود که نام او بولس[16] بود و بسیاری را از قوم عیسی بکشت، انگاه گفت جهودان را اگر چُنان باشد که حق با عیسی باشد[17] و ما به[18] ایشان کافر گشتیم بر ما غبنی[19] عظیم باشد که

۱. گن: جزیت ۲. گن و باد: فرا گیرند ۳. گن: اندر پس قفای ۴. گن: ابن عبّاس گفت چون کسی پرسید ۵. گن: از آن ۶. باد: شده‌اند ۷. افزوده از باد و گن ۸. باد: و بر وی خواند ۹. گن: و بگفت وی را ۱۰. گن: نهد ۱۱. گن: گفت ۱۲. باد: فرا گذاشتی ۱۳. گن: از بر برخواندی ۱۴. باد: همی بریدند ۱۵. باد: ترسایان ۱۶. باد: یونس ۱۷. باد: اگر حق با عیسی بود ۱۸. باد: بر ۱۹. گن: حجّتی

ترسایان[1] اندر بهشت شوند[2] و ما اندر دوزخ، و من حیلتی سازم تا ایشان اندر دینِ خویش بی‌راه گردند.

و این مرد را اسبی بود که نام او عقاب بود[3] جنگ[4] بر آن اسب کردی، برفت و آن اسب را پی کرد[5] و اثر پشیمانی بر خویشتن پدید آورد و خاك بر سر کرد و آمد به نزدیكِ ترسایان. گفتند: تو کیستی؟ گفتا مَنَم بولس[6]، که دشمنِ شما بودم ولکن ندایی شنیدم از آسمان که ترا توبه نیست مگر که[7] ترسا گردی. اکنون توبه کردم و به[8] دین شما اندر آمدم. ایشان او را اندر کنیسه بردند و او اندر خانه شد یك سال بیرون نیامد از آنجا[9]، نُه شب و نُه روز، تا انگاه که بیاموخت انجیل. آنگاه بیرون آمد و گفت: ندایی آمد مرا از آسمان که توبهٔ تو پذیرفتند. ایشان او را راستگوی داشتند و دوست بداشتند. پس او رفت از آنجا به بیت‌المقدس و خلیفت کرد مردی را آنجا که نامِ او نسطور بود و او را بیاموخت که مریم و عیسی و الٰه سه خدا بودند[10]. و خود بشد به روم، و ایشان را لاهوت و ناسوت بیاموخت و گفت: عیسی مردی نبود آنگاه مردی گشت و جسمی نبود آنگاه جسمی ببود او پُسرِ خدا است. و این قول بیاموخت مردی را که نامِ او یعقوب بود، انگاه بخواند مردی را که نام او ملکا بود و او را گفت که خدای لم یزل و لایزال عیسی بود. آنگاه هریکی را از این [سه][11] بخواند جُدا جُدا و گفت: تو یارِ منی خالص، من ترا سرّی بخواهم گفت[12]، باید که نگاه داری و ازین نَحْلَتِ خویش بازنگردی و خلق را بدین خوانی. و گفت: من عیسی را به خواب[13] دیدم و از من خشنود بود و من خویشتن را قربان خواهم کرد[14] از بهرِ خشنودی او، باید که تو از نحلهٔ خویش بازنگردی. و آن وقت شد اندر مذبح، و خویشتن را ذبح کرد، چون روزِ سِوَم بود از مرگِ او، هرکسی از ایشان سه کس[15] خلق را به نحلتِ خویش دعوت همی کردند[16]. و هریکی را از ایشان تبع بسیار خاست و با یکدیگر جنگ همی کردند و آن

۱. باد: ترسایان ۲. گن: باشند ۳. باد: بودی ۴. گن: جنگها ۵. گن: تبه بکرد ۶. باد: یونس ۷. باد: مگر آنکه ۸. گن: با ۹. باد: از آن خانه ۱۰. گن و باد: سه بودند ۱۱. افزوده از گن ۱۲. گن: گفتن ۱۳. گن: دوش به خواب ۱۴. گن: خواهم کردن ۱۵. باد: از آن سه تن ۱۶. باد: به نحله خود خواندند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خلاف اندر میان [ایشان][1] بماندست تا امروز. از این جمله پیدا شد ترا که جهودان عُزَیر را پُسرِ خدای خواندند و یعقوبیانِ ترسایان مسیح را پُسرِ خدا خواندند. خدای عزّوجلّ ایشان را بنکوهید و از ایشان خبر داد و گفت:

[آیهٔ۳۰] وَقَالَتِ ٱلْيَهُودُ عُزَيْرٌ ٱبْنُ ٱللهِ وَقَالَتِ ٱلنَّصَارَى ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ ٱللهِ ذٰلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِؤُنَ قَوْلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ ٱللهُ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ؛ و گفتند جهودان: عُزَیر پُسرِ خدای است و گفتند ترسایان: مسیح پُسرِ خدا است از قول[2] ایشان است‌که همی گویند به زفان[3] ایشان بی‌علمی[4] که ایشان را است بدان موافقت همی کنند به قولِ خویش قولِ آن کسانی که کافر بودند پیش از ایشان ـ یعنی مشرکان که گفتند: الملائکة بنات الله. و گفتند: اللات و العزّی ومنات بنات الله[5] ـ تا که دروغ گویند و از حق برگردانند[6] ایشان را، پس از آن که حجّت پیدا شد*

آنگاه خدای عزّوجلّ خبر داد از ایشان و پدید کرد که ایشان را این بی‌راهی از کجا اوفتید، و گفت:

[آیهٔ۳۱] ٱتَّخَذُوٓا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ ٱللهِ وَٱلْمَسِيحَ ٱبْنَ مَرْيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓا إِلَّا لِيَعْبُدُوٓا إِلٰهًا وَاحِدًا لَّآ إِلٰهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ ها گرفتند[7] علمای خویش را و خداوندان صومعه‌های خویش[8] از دون خدای، یعنی طاعت داشتند[9] ایشان را اندر معصیت و مسیح بن مریم را [گفتند خدای است[10]] و نه فرموده‌اند[11] ایشان را مگر تا پرستند خدای را یکی، نیست خدا جز از وی[12]، منزّه است از ان شرك که ایشان همی آرند[13]*

[آیهٔ۳۲] يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِـُٔوا نُورَ ٱللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى ٱللهُ إِلَّآ أَنْ يُتِمَّ نُورَهُۥ وَلَوْ كَرِهَ

۱. افزوده از گن ۲. گن: گفتار ۳. گن و باد: زبان ۴. سرا: عملی
۵. گن: + دختران خدای‌اند ۶. باد: بگردانند ۷. گن و باد: فرا گرفتند ۸. گن: + را
۹. گن: طاعت کردند ۱۰. افزوده از گن ۱۱. باد و بادل: نفرمودند ۱۲. باد: مگر او
۱۳. گن: منزّه است از آنچه شرك همی آرند

ٱلْكَافِرُونَ؛ همی خواهند که فرو کشند[1] نورِ دینِ خدای به زفان‌های خویش ـ یعنی خواهند که ان را باطل کنند و رد کند خدای، مگر آن که تمام بکند نورِ دینِ خویش، و هرچند که کراهیت کنند آن را کافران[2]*

[آیهٔ۳۳] هُوَ ٱلَّذِىٓ أَرْسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلْهُدَىٰ وَدِينِ ٱلْحَقِّ لِيُظْهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْمُشْرِكُونَ؛ و اوست که فرستیده است[3] رسول خویش را محمد به راه نمودن و دینِ حق، تا آن را پیدا بکند[4] بر دینهای همه[5]، و هرچند کراهیت کند ان را مشرکان*

[آیهٔ۳۴] يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ ٱلْأَحْبَارِ وَٱلرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلْبَٰطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللهِ وَٱلَّذِينَ يَكْنِزُونَ ٱلذَّهَبَ وَٱلْفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِى سَبِيلِ ٱللهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید خود بسیاری از احبار و رُهبان همی خورند اموال[6] مردمان به باطل، و منع همی کنند از دین خدای، و آن کسانی که بنهند زر و سیم و زکات ندهند و نفقات[7] نکنند آن را اندر سبیل خدای، خبر ده ایشان [را][8] به عذابی دردنمای*

[آیهٔ۳۵] يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِى نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْنِزُونَ؛ آن روز که بتاوَند بر آن دینار و درم او اندر آتش دوزخ، و داغ همی برنهند بدان پیشانیهای[9] ایشان و پهلویهای[10] ایشان و پشتهای ایشان ـ از بهرِ آن که چون درویش را دیدندی که از ایشان زکات خواستی پیشانی هاهم کشیدندی[11] و پشت و پهلو بر وی گردانیدندی ـ و ایشان را گویند: این است آنچه گنج کردید شما خویشتن را[12]، بچشید آنچه شما گنج همی کردید*

پیغامبر علیه‌السلام گفت: هر مالی که آن را زکات ندهند[13] آن گنج بُوَد و اگرچه

۱. باد: فرو بکشند ۲. بادل: مشرکان ۳. باد: فرستاده است ۴. باد: غلبت کند
۵. گن: دینها همه ۶. گن: مالهای ۷. باد: نفقت ۸. افزوده از گن ۹. گن: پیشانی
۱۰. باد: پهلوهای ۱۱. ـگن و باد: فراهم کشیدندی ۱۲. گن: آنچه که شما گنج کردید به خویشتن
۱۳. گن: بندهند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اندکی[۱] بُوَد و اگرچه بر روی زمین بُوَد. و بدان که چون خداوند سبحانه کنز[۲] حرام بکرد و زکات را واجب بکرد و زکات را به حول حاجت بود[۳] که شرط وجوبِ آن حول بود. و نیز احکامِ قتال یاد کرد و اشهرالحرم[۴] را اندر قتال اثری بود عدد ماهها و سال[۵] پدید کرد[۶] و گفت:

[آیهٔ ۳۶] إِنَّ عِدَّةَ ٱلشُّهُورِ عِندَ ٱللَّهِ ٱثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِى كِتَٰبِ ٱللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ مِنْهَآ أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا۟ فِيهِنَّ أَنفُسَكُمْ وَقَٰتِلُوا۟ ٱلْمُشْرِكِينَ كَآفَّةً كَمَا يُقَٰتِلُونَكُمْ كَآفَّةً وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلْمُتَّقِينَ؛ خود عدّتِ ماهها به نزدیك خدای دوازده ماه است اندر کتاب خدای اندر لوح محفوظ، از آن روز که خدای بیافرید آسمانها و زمین از آن چهار ماه حرام [است][۷]: رجب و ذوالقعده و ذوالحجّه و محرم. و شما راست اندران ماهها که حلالش را حرام مکنید و حرامش را حلال مکنید بر تنهای خویش[۸]، و قتال کنید با مشرکان جمله. چنان که جنگ همی کنند ایشان با شما. و بدانید که خدای با متّقیان است*

و بیشتری از علما بر آن‌اند که قتال اندر ماههای حرام روا باشد اکنون، و این منع منسوخ گردید آنگاه که مسلمانان را فرمودند که جنگ کنید با کافران بر عموم. و دلیل بر این آن است که پیغامبر علیه‌السلام جنگ هوازن و ثَقیف کرد و طائف بر ایشان حصار کرد [و این] اندر شوّال بود و برخی از ذی‌القعده. و عطا بن أبی ریاح گوید که این منع اندر شریعت برجای است و منسوخ نیست و هر آیتی که اندر او رخصتِ قتال است به این آیت منسوخ است و خلاف نیست میانِ همگان[۹] که مُزدِ کردارِ نیکو اندرین ماهها بزرگتر[۱۰] باشد و گناهِ کردارِ بد اندرین ماهها بیشتر باشد.

و بدان که عرب این چهار ماه را بزرگ داشتندی [و قتال اندران حرام

۱. باد و گن: اندك ۲. گن: گنج ۳. باد: واجب بود ۴. باد: شهر حرام
۵. گن: ماههای سال ۶. باد: پیدا کرد ۷. افزوده از باد و گن ۸. باذ: و محرم، آن است شما را دین راست، ظلم مکنیداندران بر تنِ خویش و حلال را حرام مدانید و حرام را حلال
۹. گن: همگنان ۱۰. گن: بیشتر

داشتندی][۱]. و این بود که به دست عرب مانده بود از دین ابراهیم[۲] علیه‌السلام و پسرِ او اسماعیل علیه‌السلام. و عادتِ عرب آن بودی که غارت و حرب همی کردندی و ایشان را دشوار همی آمد[۳] که سه ماه پیوسته ـ ذوالقعده و ذوالحجه و محرّم ـ دست از جنگ بدارند[۴] و غارت نکنند و غنیمت نگیرند. و بودی که ایشان را حربی پیش آمدی اندرین ماهها و نخواستندی که آن را تأخیر کردندی[۵] حرمت ماه را نقل کردندی به آن ماه بردندی که از پس آن بودی و اندرین ماه حرب کردندی[۶]، حلال را حرام بکردندی و حرام را حلال بکردندی و محرم را حلال بکردندی و صفر را حرام بکردندی و گفتندی: محرم أحدالصفرین است. و بودی که از صفر نیز تأخیر کردندی[۷] تا آن سال که مسلمانی پدید آمد محرم به جای[۸] خویش رسیده بود.

و مجاهد گوید[۹] که مشرکان حج همی کردندی اندر هر ماهی، دو سال حج اندر محرم کردندی دو سال اندر صفر کردندی تا آن که بوبکر صدیق رضی‌الله عنه حج کرد از پیش حجّ وداع[۱۰]. حجّ دوم سال مشرکان اندر ذی‌القعده[۱۱] بود آنگاه پیغامبر علیه‌السلام دیگر سال حج کرد و گفت اندر خطبه که روزگار بدان هیئت گردید[۱۲] که خداوند سبحانه آفریدست آن روز که آسمان و زمین آفرید، و گفت: سال دوازده ماه باشد چهار ماه از ان ماههای حرام باشد سه ماه از پس یگدیگر: ذوالقعده و ذوالحجّه و محرّم، و یك ماه مفرد: رجب میان جمادی و شعبان. و قصد[۱۳] پیغامبر صلوات‌الله علیه بدین سخن آن بود که باطل بکند آنچه عرب همی کردندی از نَسِیْ، یعنی تأخیر کردنِ حرمت ماهی به[۱۴] ماهی دیگر.

اول کسی که نَسِیْ[۱۵]کرد اندر جاهلیت مردی بود از کنانه نام او قَلَمُص و ابن عبّاس گوید: بل اوّل کسی که نَسِیْ[۱۶] کرد عمرو بن لُحَیّ بن قَمَعَة بن خِنْدِف بود. و

۱. افزوده از گن ۲. گن: ابراهیم خلیل ۳. باد: می‌آمد ۴. باد: باز دارند
۵. گن: تأخیر کنند ۶. گن: حرب بکردندی ۷. گن: + ماه به ماه از بهرِ حاجتی که ایشان را افتیدی فرا حرب کردن و محرم را ماه ماه تأخیر همی کردندی ۸. گن: با جای ۹. گن: همی گوید
۱۰. باد و گن: از پیش سال حجةالوداع ۱۱. گن: ذی‌الحجه ۱۲. گن: کردند
۱۳. گن: مقصود ۱۴. گن: با ۱۵ و ۱۶. سرا، گن و باد: نسی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گروهی گفتند: ابو ثُمامَه جنادة بن اُمَیّة الکنانی بود هر سالی به موسم آمدی بر خر[1] نشسته و گفتی: انّی لا اعاب ولا اجاب ولا مردّ لما اقول أنا قد حرمنا المحرم واحللنا الصفر[2]. و دیگر سال گفتی: أنا حرمنا الصفر وأخرنا المحرّم. این ابو ثُمامَه نیابت داشتی از بنی‌کنانه، و برخاستی و گفتی: من آنَم که مرا عیب نتوان کرد[3] و مرا جواب نتوان داد[4] و رد نتوان کرد آنچه من بگویم. ما حرام بکردیم محرّم و حلال بکردیم صفر. و چون دیگر سال بودی گفتی: ما حرام بکردیم صفر را و تأخیر بکردیم محرّم را. و این حکمها بود که همی ساختند از خویشتن بخلافِ حکم خدای عزّوجلّ و تلبیسی بود که همی ساختند اندر این ماه‌های حرام. خدای عزّوجلّ پدید کرد که این زیادت معصیتی است برایشان، بر کفر و شرکِ ایشان، و گفت[5]:

[آیهٔ۳۷] اِنَّمَا اَلنَّسِیٓءُ زِیَادَةٌ فِی اَلْکُفْرِ یُضَلُّ بِهِ اَلَّذِینَ کَفَرُوا یُحِلُّونَهُ عَاماً وَیُحَرِّمُونَهُ عَاماً لِیُوَاطِؤُا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اَللهُ فَیُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اَللهُ زُیِّنَ لَهُمْ سُوٓءُ اَعْمَالِهِمْ وَاَللهُ لاٰ یَهْدِی اَلْقَوْمَ اَلْکَافِرِینَ؛ خود[6] تأخیرِ حرمتِ ماههای حرام زیادتی است اندر کفر، بی‌راه همی گردد[7] بدان آن کسانی که کافر شده‌اند، حلال همی بکنند آن را سالی و حرام همی بکنند آن را سالی، تا موافقت کنند به عدد آن که حرام بکردَست خدای حلال بکنند آنچه حرام بکردَست خدای. مزیّن بکرده‌اند ایشان را بد کارهای ایشان، و خدای راه ننماید گروهی را که کافر باشند[8]*

و بدان که چون پیغامبر علیه‌السلام از طائف باز آمد او را فرمودند تا بسازد غزات روم را. [و آن][9] وقت خَریف بود میوه و خرماها رسیده[10] و میوه‌ها طعم گرفته و گرمای گرم[11] بود و مردمان را طعام تنگ[12] بود، چون ایشان را فرمودند که قصدِ غزات تبوك کنید، ایشان را آن دشوار آمد[13] و دشمن بسیار بود و هرگز پیغامبر علیه‌السلام قصد هیچ

۱. گن: خری ۲. سرا: اخرنا صفر. متن براساس گن ۳. باد: نتوانند داد ۴. باد: نتوانند کرد ۵. باد: + قوله تعالی ۶. گن: نه + خود ۷. گن: همی گردید ۸. باد: گروهانی را که کافرانند، گن: کافران باشند ۹. افزوده از گن ۱۰. باد و گن: فرا رسیده بود ۱۱. باد: گرماگرم، گن: گرما سخت گرم ۱۲. گن: دست تنگ ۱۳. گن: دشخوار

غزا نکردی که نه توریت کردی، یعنی غزای دیگر ها نمودی[1] و آنگاه چون برگرفتی بازگشتی[2]، مگر غزای تبوك که آن را بر ابتدا ظاهر بکرد بر ایشان، از بهرِ آن که مسافتْ دور بود و دشمن بسیار بود تا مردمان آن را سازند[3] جهازی تمام. و ازصعبی که مردمان را آن همی آمد تغافل همی کردند، خدای عزّوجلّ فرو فرستید[4]:

[آیهٔ۳۸] یٰٓا اَیُّهَا اَلَّذِینَ اٰمَنُوا مَا لَکُمْ اِذَا قِیلَ لَکُمُ اُنْفِرُوا فِی سَبِیلِ اَللهِ اثَّاقَلْتُمْ اِلَی اَلْاَرْضِ اَرَضِیتُمْ بِالْحَیٰوةِ اَلدُّنْیَا مِنَ اَلْاٰخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ اَلْحَیٰوةِ اَلدُّنْیَا فِی اَلْاٰخِرَةِ اِلاّٰ قَلِیلٌ؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید چه بودَست[5] شما را چون گویند شما را: بشوید اندر سبیلِ خدای، به گرانی بیستید اندر زمین، ای پسند کردند به زندگانی این جهان[6] عوضی از آخرت. و نیست متاع زندگانیِ دنیا اندر آخرت، مگر اندکی*

[آیهٔ۳۹] اِلاّٰ تَنْفِرُوا یُعَذِّبْکُمْ عَذٰاباً اَلِیماً وَیَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَکُمْ وَلاٰ تَضُرُّوهُ شَیْئاً وَاَللهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ؛ اگر بنه شوید عذاب کند شما را اندر آخرت، عذابی سخت، و بَدَلِ شما بیارد گروهی جز از شما، مطیع‌تر از شما، و هیچ زیان نکند او را، که او را به شما هیچ حاجت[7] نیست و خدای بر هر چیزی که شاید تُوانستن، تُوانا است[8]*

انگاه خدای پدید کرد که خداوند تعالی پذیرفته است نصرت کردن دین و گفت:

[آیهٔ۴۰] اِلاّٰ تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اَللهُ اِذْ اَخْرَجَهُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا ثَانِیَ اَثْنَیْنِ اِذْ هُمَا فِی اَلْغٰارِ اِذْ یَقُولُ لِصٰاحِبِهِ لاٰ تَحْزَنْ اِنَّ اَللهَ مَعَنٰا فَاَنْزَلَ اَللهُ سَکِینَتَهُ عَلَیْهِ وَاَیَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهٰا وَجَعَلَ کَلِمَةَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا اَلسُّفْلیٰ وَکَلِمَةُ اَللهِ هِیَ اَلْعُلْیٰا وَاَللهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ؛ اگر شما نصرت نکنید او را، خود نصرت کرد او را

۱. گن و باد: فرا نمودی ۲. باد: واگشتی ۳. باد: بسازند، گن: بساختند ۴. باد: فرو فرستاد قوله تعالی، گن: + و گفت ۵. باد: چه بود ۶. گن: دنیا ۷. گن: حاجتی ۸. گن: و خدای بر هر چیزی قادر است

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خدای انگاه که بیرون کرد او را از مکّه، آن کسانی که کافر شده‌اند و اندر ان حال که دُوُم دو بود یعنی یکی آن دو بود[1] انگاه که بودند اندر غار: محمد مصطفی و ابوبکر صدیق، انگاه که همی گفت[2]: یار خویش را ابوبکر صدیق: اندوهگین مباش که خدای با ما است به نصرت کردن. پس فرو فرستید[3] خدای آرامی از فعل او بر رسولِ خویش[4] و بر یارِ او ابوبکر، و قوّت کرد او را، و مدد فرستاد به لشکرها که شما آن را ندیده‌اید ـ یعنی فریشتگان ـ و گردانید کلمت کفر را مقهور. و کلمت خدای آن است که بزرگ و بلند است[5] ـ یعنی قولِ لا إله إلاّ الله ـ و خدای عزیز است بی‌همتا، حکیم است به هر چیزی دانا[6]*

و بدان که اندوه بوبکر صدیق رضی‌الله عنه اندر غار نه از بهرِ بد دلی و لکن از بهرِ شفقت بود بر دین و بر امّت، که او همی گفتی پیغامبر را علیه‌السلام: اگر مرا بکشند یك کس را کشته باشند و اگر ترا یا رسول‌الله چیزی رسد امّت هلاك شود. پیغامبر علیه‌السلام او را گفت: چه اندیشه کنی تو اندر کارِ دو تن که سوم[7] ایشان خدای عزّوجلّ بُوَد. و سه روز پیغامبر علیه‌السلام اندر غار بود[8] و بوبکر صدیق را رضی‌الله عنه گوسپندی[9] چند مانده بود، عامِر بن فُهَیْرَه داشتی هر شب آن را[10] به آن غار آوردی به نزدیك پیغامبر علیه‌السلام. و چون پیغامبر قصد کرد که از ان غار بیرون آید عبدالرّحمن بن أبی‌بکر دو ناقه بیاورد ایشان را تا ایشان برفتند، چهار کس[11] بودند: پیغامبر علیه‌السلام بود و بوبکر صدیق رضی‌الله عنه، و عامر بن فُهَیْره و عبدالله بن عامِر بن عَدیّ اللّیثی.

و زُهْری گوید که چون پیغامبر علیه‌السلام با ابوبکر الصدیق اندر غار شدند، خدای عزّوجلّ جفتی کبوتر را بفرستاد تا اندر درِ آن غار خایه بنهادند[12]، و عنکبوت را

۱. گن و باد: + یعنی آن دو بودند که اندر غار بودند ۲. سرا: گفتند، متن براساس گن و باد ۳. بادل: فرو فرستاد ۴. باد: آرامی به وی یعنی محمد ۵. باد: بزرگ و پیداست ۶. گن: دانا به هر چیزی ۷. باد و گن: سیّم ۸. باد: باستاد، گن: استاد ۹. گن و باد: گوسفندی ۱۰. گن: هر شبی آن گوسفندان را ۱۱. گن و باد: تن ۱۲. گن: فرو نهاد

بفرستاد تا بر درِ آن غار خانه پیوست[1] چون سُراقَه آنجا رسید، گفت: اگر ایشان اندرین غار شده بودندی این خایه شکسته بودی[2] و این خانهٔ عنکبوت گسسته بودی. و پیغامبر علیه‌السلام همی گفتی: ای بار خدای! چشمهای[3] ایشان از ما کور بکن[4] خدای عزّوجلّ دعای او مستجاب کرد و ایشان از دستِ راست و از دستِ چپ[5] همی گشتند و ایشان را ندیدند.

و بدان که محمد بن سیرین گوید که گروهانی بر عهدِ عمر همی گفتندی که او فاضلتر است از بوبکر صدیق رضی‌الله عنهما. آن خبرِ ایشان به عمر رسید، گفت: به خدای که شبی از ان بوبکر صدیق فاضلتر از عمر و اهل بیت[6] عمر و روزی از ان بوبکر فاضلتر از عمر و آل‌عمر. آن‌وقتی که بوبکر بیرون شد با پیغامبر علیه‌السلام یك ساعت اندر پیشِ او همی رفتی و یك ساعت باز پس او همی رفتی تا پیغامبر علیه‌السلام او را گفت: یا بابکر! چرا است که یك بار اندر پیش همی روی و یك بار باز پس[7] همی روی؟ بوبکر رضی‌الله عنه گفت: چون یاد کنم که مگر کسی بر راه ما نشسته باشد[8] اندر پیش رَوَم و چون یاد کنم که مگر طالبی[9] از پس ما بیاید باز پس اِسْتَم[10]. پیغامبر علیه‌السلام او را گفت: یا بابکر! اگر چیزی بود که آن دوستر داری که ها تو رسد [یا] ها من[11]؟ گفت: آری، به آن خدای که ترا به خلق فرستید[12] بحق. پس چون به غار رسیدند بوبکر صدیق رضی‌الله عنه گفت پیغامبر را علیه‌السلام: این جا بباش[13] تا من اندر غار بشوم[14] و بنگرم تا اندر غار چیست. پس چون بنگریست[15] و بیرون آمد یادش آمد که سوراخهای آن ننگرسته است. پس برفت و بنگرست و گفت: فرو آی[16] یا رسول‌الله. پیغامبر علیه‌السلام فرو شد. عمر خطّاب رضی‌الله عنه گفت: به خدای که جان من به فرمانِ اوست که این شب بوبکر صدیق رضی‌الله عنه فاضلتر بود از عمر[17].

۱. گن: بپیوست ۲. گن: بشکسته بودی ۳. گن: چشم ۴. گن: کور گردان ۵. گن: و از چپ ۶. گن: آل بیت ۷. باد: اندر پس، گن: از پس ۸. بادل: به طلب ما آید ۹. سرا: طلبی ۱۰. باد: ایستم ۱۱. باد و گن: فرا تو رسد یا فرا من ۱۲. باد و گن: فرستاد ۱۳. گن: اینجا باش ۱۴. گن: شوم ۱۵. باد: بنگرید ۱۶. باد: فرودآی، گن: بیا ۱۷. گن و باد: از عمر و آل عمر

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و بدان که مفسران گفتند که چون ایشان را فرمود که به غزای تبوك روند[1]، گفتند: اندر میان ما خداوندان حاجت است و خداوندان ضیعت است و خداوندان شغل است کسانی‌اند که به گرانی برنتوانند خاست[2] که مال و تبع دارند، خدای عزّوجلّ فرو فرستاد[3]:

[آیهٔ ۴۱] اِنْفِرُوا خِفافًا وَثِقالاً وَجاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؛ بیرون شوید اندر حالِ سبکی و اندر حال گرانی ـ یعنی درویش و توانگر با تبع و بی‌تبع، یعنی به همه حال بیرون شوید ـ و جهاد کنید به مالهای خویش و تنهای خویش اندر طاعت خدای، که آن بهتر است شما را اگر چنان است که همی دانید*

آنگاه خدای ملامت کرد آن کسانی را که از غزوِ تبوك باز استیدند[4] و گفت:

[آیهٔ ۴۲] لَوْ كانَ عَرَضاً قَرِيباً وَسَفَراً قاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلٰكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللهِ لَوِ اسْتَطَعْنا لَخَرَجْنا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ؛ اگر آنچه[5] ایشان را بدان همی خوانی غنیمتی بودی[6] نزدیك، و یا سفری[7] بود نزدیك، چنان که بدان قصد کنند، متابعت کردندی ترا، ولکن دور شد بر ایشان مسافت[8]، و سوگند همی یاد کنند به خدای: اگر توانستیمی بیرون آمدیمی با شما. هلاك همی کنند تنهای خویش را به آن سوگندِ به دروغ، و خدای همی داند که ایشان دروغ‌زنان‌اند[9]*

[آیهٔ ۴۳] عَفَا اللهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكاذِبِينَ؛ دایم داراد[10] خدای ترا عفو ـ و عفو بر راه آن گفت که دستوری داد منافقان را ـ چرا دستوری دادی ایشان را، تا پدید آید[11] ترا آن کسانی که راست

۱. باد و گن: شوید ۲. گن: برنتوانند استادن ۳. گن: فرو فرستید، باد: + قوله تعالی
۴. گن: باز پس استیدند ۵. باد: اگر بودی آنکه ۶. گن: بود ۷. گن: بودی
۸. بادل: راه ۹. گن: + یعنی منافقان ۱۰. سرا: دارا ۱۱. باد: پیدا آید

همی گویند و بدانی دروغ‌زنان[1]*

و این از کرامت پیغامبر بود علیه‌السلام که اندرین آیت ابتدا به دعا کرد و انگاه به عتاب. و هرگز پیغامبر علیه‌السلام هیچ چیز نکرد[2] مگر به دستوری[3]، إلاّ دو چیز، بر هردو با او عتاب کردند: یکی دستوری منافقان[4] اندرین آیت و دیگر فدا پذیرفتن از مشرکان روزِ بدر. آنگاه گفت:

[آیهٔ ۴۴] لاٰ يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجاهِدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ؛ دستوری نخواهند از تو آن کسانی که ایمان آورده باشند به خدای و به روزِ قیامت[5] و جهاد کنند به مالهای خویش و تنهای خویش، و خدای دانا است به پرهیزگاران*

[آیهٔ ۴۵] إِنَّما يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ؛ و نه خود دستوری از تو آن کسانی خواهند که ایمان نیاورده باشند به خدای و روز قیامت، و اندر شك و نفاق اوفتیده باشد[6] دلهای ایشان، پس ایشان اندران شك خویش متحیّر همی گردند[7]*

[آیهٔ ۴۶] وَلَوْ أَرادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلٰكِنْ كَرِهَ اللهُ انْبِعاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقاعِدِينَ؛ و اگر خواستندی بیرون آمدن[8] به غزو، بساختندی آن را ساختنی[9]، ولکن نخواسته بود خدای بیرون آمدنِ ایشان، پس بازداشت ایشان را، و گفتند ایشان را که بنه‌نشینید اندر خانه‌ها با نشستگان، یعنی با کودکان و زنان*

و چون پیغامبر علیه‌السلام بیرون آمد با لشکر، عبدالله بن اُبَی نیز با او بیرون آمد انگاه بازگشت با یارانِ خویش. پیغامبر را از ان کراهیت آمد خدای عزّوجلّ او را پند داد

۱. گن و باد: + را ۲. گن و باد: نکردی ۳. گن: نکردی بی‌دستوری ۴. گن: + را
۵. گن: روز آخرت ۶. باد: افتاده است ۷. باد: تحیّر همی کردند ۸. باد: بیرون آمدی
۹. باد: سازی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و گفت:

[آیهٔ۴۷] لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ اِلاَّ خَبَالاً وَلَاَوْضَعُوا خِلاَلَكُمْ يَبْغُونَكُمُ ٱلْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَٱللّٰهُ عَلِيمٌ بِٱلظَّالِمِينَ؛ اگر بیامدندی اندر میانِ شما، نه فزودندی[1] شما را مگر فسادی و مکری، و زود بتاختندی[2] اندر میانِ شما، همی جستندی[3] شما را فتنه‌ای که شما را از غزا باز دارد و اندر میان شما جاسوسان است[4] ایشان را و خدای دانا است به ستمکاران[5]*

[آیهٔ۴۸] لَقَدِ ٱبْتَغَوُا ٱلْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ ٱلْاُمُورَ حَتّٰى جَآءَ ٱلْحَقُّ وَظَهَرَ اَمْرُ ٱللّٰهِ وَهُمْ كَارِهُونَ؛ خود جستند فتنه کردن مسلمانان پیش از آن و همی گردانیدند[6] از بهرِ تو کارها ـ یعنی آن روز که تدبیرها همی کردند اندر هلاك [وی][7] ـ تا آنگاه که بیامد نصرت و ظفر، و پیدا شد دینِ خدای و ایشان آن را کاره[8]*

و بدان که پیغامبر علیه‌السلام گفت جَدّ بن قَیس[9] را: ای اَبَا وَهْب[10]! رغبت کنی اندر جنگِ رومیان تا از آنجا کنیزکان بیاری[11]؟ گفت: من مردی‌ام به زنان مولع، و ترسم که اگر من آن رومیان را ببینم از ایشان صبر نکنم[12] مرا اندر فتنه مه‌افگن، مرا دستوری ده تا بنشینم و ترا یاری دهم[13] به مال. پیغامبر علیه‌السلام روی از او بگردانید خدای عزّوجلّ فرستاد[14]:

[آیهٔ۴۹] وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ٱئْذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِّي اَلَا فِي ٱلْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِٱلْكَافِرِينَ؛ و از ایشان کسی[15] است که همی گوید: دستوری ده مرا و اندر بزه مه افکن مرا. ای نه اندر فتنه اوفتیده‌اند[16] بدان نفاق که همی کنند، و خود دوزخ

۱. گن و باد: نه افزودندی ۲. باد: مکری تا بشتابند ۳. باد و گن: همی جویند ۴. گن: جاسوسانند ۵. گن: مشرکان ۶. گن: گردانند ۷. گن: هلاك کردن وی، متن براساس باد ۸. باد: + بودند ۹. گن: وهب بن قیس ۱۰. گن: یا وهب ۱۱. گن و باد: بیاوری ۱۲. باد: صبر نتوانم کرد ۱۳. گن: یاوری کنم، باد: یاری کنم ۱۴. باد: فرو فرستاد، گن: فرو فرستید و گفت ۱۵. باد و گن: کس ۱۶. باد: افتاده‌اند، گن: افتیده‌اند

جامع است کافران را*

[آیهٔ۵۰] اِنْ تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَاِنْ تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ اَخَذْنَا اَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ؛ اگر ها تو[1] رسد نیکویی ـ یعنی غنیمتی ـ اندوهگین[2] بکند ایشان را ـ ای منافقان را ـ [و اگر فرا تو رسد][3] هزیمتی، گویند: خود ها گرفتیمی[4] ما کارِ خویش به حزم فرو نشستیم از غزو، پیش از ان که این مصیبت اوفتید[5]، و برگردند و ایشان شادمان باشند به آنچه ها تو[6] رسیده باشد از محنت*

[آیهٔ۵۱] قُلْ لَنْ يُصِيبَنَآ اِلاَّ مَا كَتَبَ ٱللّٰهُ لَنَا هُوَ مَوْلٰنَا وَعَلَى ٱللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ؛ بگو یا محمّد! نرسد[7] ما را مگر آنچه[8] نبشته باشد[9] خدای ما را اندر لوح محفوظ، او ناصرِ ما است و بر خدای توکّل کنادا[10] مؤمنان*

[آیهٔ۵۲] قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَآ اِلاَّ اِحْدَى ٱلْحُسْنَيَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ اَنْ يُصِيبَكُمُ ٱللّٰهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ اَوْ بِاَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا اِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ؛ بگو یا محمّد که چشم همی دارید به حال ما ای شما که منافقان‌اید مگر یکی از دو نیکویی: إمّا نصرت و غنیمت و إمّا فوز و شهادت، و ما چشم همی داریم شما را[11] از دو بدی یکی: إمّا آن که به شما ها رسد[12] عذابی از نزد خدای، و إمّا به دست ما چشم دارید هلاكِ ما، که ما با شما چشم همی داریم هلاك شما*

[آیهٔ۵۳] قُلْ اَنْفِقُوا طَوْعاً اَوْ كَرْهاً لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ اِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْماً فَاسِقِينَ؛ بگو یا محمّد ایشان را: نفقه کنید بطوع یا بکره ـ یعنی بر هر وجه[13] که کنید ـ از شما نپذیرند ـ چُنان که یاد کردیم اندر قصّه‌ی جَدّ بن قَیس ـ ها نپذیرند[14] از شما نفقه کردن با نفاقِ شما [که][15] گروهی فاسقان‌اید[16]*

۱. باد و گن: فرا تو ۲. گن: اندوهگن ۳. افزوده از گن ۴. گن و باد: ما فرا گرفتیم ۵. باد: افتد، گن: افتید ۶. گن و باد: فرا تو ۷. گن: نرسید ۸. باد: الاّ آنکه ۹. باد: است ۱۰. باد، کنند، گن: کناد ۱۱. گن: به شما ۱۲. گن و باد: فرا رسد ۱۳. گن: هر وجهی ۱۴. گن: ها مپذیرند، باد: که نپذیرند ۱۵. افزوده از باد ۱۶. گن: + یعنی منافقان

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

[آیهٔ۵۴] وَمَا مَنَعَهُمْ اَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ اِلاَّ اَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللهِ وَبِرَسُولِهِ وَلاَ يَأْتُونَ اَلصَّلٰوةَ اِلاَّ وَهُمْ كُسَالىٰ وَلاَ يُنْفِقُونَ اِلاَّ وَهُمْ كٰارِهُونَ؛ و چه باز داشت ایشان را از آن که قبول کنند از ایشان نفقاتِ ایشان مگر آن که ایشان کافر شدند[۱] به خدای و به رسول او، و نه آیند به نماز الاّ در حالِ کاهلی و گرانی از بهرِ آن که بدان ثواب [ننویسند][۲] و نفقات نکنند مگر که ایشان را کاره باشد، آن را غرامتی شمارند نه غنیمتی*

[آیهٔ۵۵] فَلاَ تُعْجِبْكَ اَمْوَالُهُمْ وَلاَ اَوْلاَدُهُمْ اِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي اَلْحَيٰوةِ اَلدُّنْيَا وَتَزْهَقَ اَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كٰافِرُونَ؛ به شگفت مدارا[۳] شما را مالهای ایشان و نه فرزندان ایشان، خود همی خواهد خدای تا عذاب کند[۴] ایشان را بدان اندر زندگانیِ این جهان[۵]، که رنجِ آن همی کشند و بیرون شود جانهای ایشان و ایشان کافر[۶]*

[آیهٔ۵۶] وَيَحْلِفُونَ بِاللهِ اِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ؛ و سوگند همی خورند به خدای که ایشان از شمااند[۷] و نه‌اند ایشان از شما، ولکن ایشان گروهی[۸]اند که همی ترسند*

[آیهٔ۵۷] لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَئًا اَوْ مَغٰارٰاتٍ اَوْ مُدَّخَلاً لَوَلَّوْا اِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ؛ اگر یاوَندی پناهگاهی و یا غارها اندر کوه که آنجا[۹] شدندی و یا سرداوی[۱۰] به زمین فرو که اندر ان[۱۱] شدندی و ایشان سر باز همی زدندی[۱۲]*

و بدان که روایت کند بوسعیدِ خُدری از پیغامبر علیه‌السلام که غنیمت قسمت همی کرد روزِ حُنَین، حرقوص بن زُهَیر بیامد که اهل خوارج است و گفت: داد کن ای رسول خدای. پیغامبر علیه‌السلام گفت: و که عدل کند که من عدل نکنم[۱۳]. عمر خطاب رضی‌الله عنه گفت: یا رسول‌الله مرا دستوری ده تا گردنِ او بزنم. پیغامبر

۱. گن: شده‌اند ۲. افزوده از گن ۳. باد: میاراد ۴. باد: عقوبت کند
۵. باد: دنیا ۶. باد: + باشند ۷. گن: + یعنی که بر دینِ شمااند ۸. باد: گروهانی
۹. گن و باد: باز انجا ۱۰. گن: سردابه‌ای ۱۱. گن: اندر وی ۱۲. باد: سر باز زدند سر باز زدنی ۱۳. گن: که من نکنم

علیه‌السلام گفت: دست از او بدار که او را تبعی خواهد بود که یکی از شما نمازِ خویش را اندر جنبِ نمازِ او حقیر بیند و روزهٔ خویش را اندر جنب روزهٔ او حقیر بیند از دین بیرون همی شوند چُنان که تیر از نشانه بیرون شود. خدای سبحانه فرو فرستید[۱]:

[آیهٔ۵۸] وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي اَلصَّدَقٰاتِ فَاِنْ اُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَاِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا اِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ؛ وزیشان کسی است که ترا عیب همی کنند اندر صدقات اگر ایشان را دهند از ان، رضا دهند بدان[۲]، و اگر ندهند ایشان را از ان، خود ایشان را بینی که خشم همی گیرند*

[آیهٔ۵۹] وَلَوْ اَنَّهُمْ رَضُوا مَآ اٰتٰيهُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللهُ سَيُؤْتِينَا اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ اِنَّآ اِلَى اللهِ رٰاغِبُونَ؛ و اگر ایشان راضی شدندی به آنچه داده بود ایشان را خدای و رسولِ او، و گویند: کفایت بُوَد ما را خدای، زود بُوَد که دهد ما را فضلِ خویش آنچه ما را مستغنی بکند از اموالِ مردمان و رسول، که ما به خدای رغبت همی کنیم تا ما را ثواب دهد و عقاب از ما بگرداند[۳]*

و گروهی گفتند که منافقان همی گفتندی که پیغامبر علیه‌السّلام این مال و غنایم[۴] و صدقات ندهد به کسی[۵]، الاّ به آن که خود خواهد. خدای عزّوجلّ این آیت فرو فرستاد[۶] و آنگاه پدید کرد که صدقات کِرا باشد [و]مفصّل بکرد هشت گروه را که زکاتِ فریضه‌ها[۷] ایشان باید داد نه ها[۸] منافقان، و گفت:

[آیهٔ۶۰] اِنَّمَا اَلصَّدَقٰاتُ لِلْفُقَرَآءِ وَالْمَسٰاكِينِ... ؛ خود صدقات درویشان را بُوَد و بیچارگان را.

و ایشان دو گروه باشند: یکی از دیگر[۹] درویشتر، و هردو مستحقِّ زکات باشند.

۱. گن: + و گفت ۲. گن: «بدان» ندارد ۳. باد: عقاب بردارد ۴. گن: مال غنائم
۵. گن: نمی‌دهد فرا کسی ۶. گن: فرو فرستید ۷ و۸. گن و باد: فرا ۹. گن: یکدیگر

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

شافعی رحمه‌الله گوید: درویش آن بُوَد که او را هیچ چیز نبُوَد و می‌خواهد[1]، و مسکین آن بُوَد که او را مقداری مال بُوَد یا کسب بُوَد و تمام نبود کفایتِ او را و عیالانِ او را. پس بر این قول درویشی سخت[2] باشد از مسکینی. چُنان که پیغامبر علیه‌السلام گفت: کادَ ٱلْفَقر أنْ یکون کفراً. خواست درویشی که کفر باشد [یعنی][3] درویشی که صبور نبود بیم آن بُوَد که ناسپاسی[4] کند که به کفر اوفتد[5].

و نیز گفت پیغامبر علیه‌السلام: نعوذُ بِٱلله مِنَ ٱلْفَقْر وعذاب ٱلْقَبْر. پناه به خدای کنم از درویشی و از عذاب گور. و گفت[6] پیغامبر علیه‌السلام: اللّٰهُمّ أحْیِنی مِسْکیناً وَأمِتْنی مِسکیناً وَاحشُرْنِی فِی زُمْرَةِ الْمَساکِین. یا ربّ تو مرا زنده دار بر صفتِ مساکین و بمیران بر صفتِ مساکین و برانگیز[7] از گور اندر جملهٔ مساکین.

و بوهریره روایت کند[8] از پیغامبر علیه‌السلام که او گفت که مسکین نه آن بُوَد که طوّاف بُوَد برِ مردمان همی گردد که بازگردد به یك لقمه یا به دو لقمه و یا به یك خرما و یا به دو خرما، ولکن مسکین آن بُوَد که نیابد کفایتی که او را تمام باشد و ندانند مردمان حال او تا بر او صدقه دهند. بدین خبرها ترا پیدا شد که حالِ درویش سخت‌تر باشد از حال مسکین[9].

و نزدیك[10] بوحنیفه رحمه‌الله مسکین سخت‌حال‌تر بُوَد از درویش. و درست آن است که یاد کردیم از قولِ مصطفی صلوات‌الله علیه.

... وَٱلْعامِلِینَ عَلَیْها وَٱلْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ؛ و ان کسانی که صدقات جمع کنند ـ و آن را ها[11] وجه آن رسانند ایشان را نصیبی باشد از آن به حقِّ آن سعی که کرده باشد به مقدارِ آن رنج که برده باشد.

قتاده گوید: ایشان گروهانی بودند از عرب[12] که پیغامبر علیه‌السلام ایشان را عطا

۱. گن: و فرا خواهد ۲. گن: سخت‌تر، باد: مستحق‌تر ۳. افزوده از گن ۴. گن: نسپاسی
۵. گن: که بدان به کفر شود ۶. گن: و نیز گفت ۷. گن: برانگیزان ۸. گن: روایت کرد
۹. گن: + و مسکین آن بود که وی را مقدارکی کسب بود ما مال بود دون کفایتِ وی ۱۰. گن: به نزد
۱۱. باد و گن: فرا ۱۲. گن: اعراب

دادی تا دلِ ایشان الفت گیرد و ایمان آرند.

و ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ گوید که ایشان گروهانی بودند که مسلمان شدندی [اگر][1] نیکویی یافتندی اندر مسلمانی، گفتندی که این دینی نیك است و درست است و اگر نیافتندی مسلمانی را عیب کردندی و مرتد شدندی. پیغامبر علیه‌السلام ایشان را نصیبی کردی از[2] صدقات تا دلِ ایشان اندر مسلمانی قرار گرفتی.

و گروهی از مفسّران گفتند که مُؤَلَّفه[3] گروهی بودند از اهلِ حرب که پیغامبر علیه‌السلام ایشان را نصیبی کردی از صدقات، تا ایشان با او حرب نکنند[4].

و کلبی گوید که ایشان گروهی بودند از اشراف قبیله‌های عرب[5] چون حارث بن هشام از بنی مَخْزُوم و چون بوسفیان بن حرب از بنی‌اُمیّه و چون صَفوان[6] بن امیه از بنی جُمَح و چون سهل بن عمرو از بنی‌عامِر بن لُؤَیّ و جز از ایشان که ایمان آورده بودند به پیغامبر علیه‌السلام. پیغامبر با ایشان نیکویی همی کرد[7] و ایشان هریکی را صد اشتر داد[8] تا قوم ایشان را رغبت افتاد[9] به مسلمانی. و بدان که سهم مؤلّفه برجای است و آنجا که باشد[10] سهم ایشان بباید داد و آنجا که نباشد سهم ایشان به سهم[11] دیگر صنفها گردد[12].

... وَفِی ٱلرِّقابِ؛ یعنی اندر گشادنِ گردنها از ذُلِّ بندگی.

و این نزدیك شافعی رحمة‌الله علیه مخصوص باشد به مکاتبان. و مکاتب برده‌ای باشد که خویشتن باز خریده باشد از خداوند به مالی معلوم که آن کسب کند و به چندین نجم به خداوند [خویش] بسپارد[13] چون آخر نجم بدهد آزاد گردد. و سهمِ ایشان ثابت است اندر زکات، تا ایشان بدان استعانت کنند بر نجمی از نجوم

۱. افزوده از گن ۲. گن: اندر ۳. گن: مؤلّف ۴. گن: با وی حرب کنند
۵. گن: قبایل عرب ۶. باد: بوصفوان ۷. گن و باد: همی کردی ۸. باد: دادی، گن: بداد
۹. باد و گن: افتد ۱۰. باد: باید ۱۱. گن و باد: با سهم ۱۲. گن: + و به نزدیك امام ابوحنیفه رحمه‌الله باطل گردد، به هیچ حال نباید دادن برای آنکه قوت گرفت اسلام و ایشان باطل بیودند
۱۳. گن: خداوند خویش رساند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آن مال][1] نگر بر ایشان حالّ گردیده باشد. و اگر جای مکاتبان را نیاوَند[2] نصیب[3] ایشان به دیگر[4] اصناف گردد.

و گروهی از مفسّران گفتند که معنی رقاب آن باشد که بدان بندگان بخرند و آزاد کنند. و درست آن است که یاد کردیم از پیش.

... وَٱلْغَٰرِمِينَ؛ و کسانی را که ایشان را غرامتی رسیده باشد.

و ایشان دو گروه[5] باشند: گروهی آن باشند که وام کرده باشند و آن را اندر صلاح ذات‌البین کرده باشند چون خونی که میان دو کس متنازع باشد و بدان سبب میان ایشان فتنه باشد[6] خواهد که آن فتنه بنشاند مالی وام کند و دیت آن بدهد تا آن فتنه بیارامد. این کس اگر درویش باشد اگر تُوانگر روا بود که سهم‌الغارمین به او دهی[7]. و اگر این ضمان از بهرِ اتلافِ مالی کرده باشد که از بهر آن فتنه همی اوفتد[8] روا بُوَد که سهم‌الغارمین ها او[9] دهی، درویش باشد یا تُوانگر، بر قول برخی از اصحابِ شافعی رحمةالله علیه. و گروهی آن باشد که وام کرده باشد[10] و اندر مصلحت خویش به کار برده باشد اندر مُباحی و یا طاعتی، و درویش باشد و وام[11] همی نَتوانند گزارد، روا بُوَد که سهم‌الغارمین ها ایشان[12] دهی به حق غرامت و سهم‌الفقراء به حق درویشی. و اگر آن وام[13] اندر معصیت بکار برده باشد و توبه نکرده باشد روا نبوَد که ها او[14] دهی و اگر توبه کرده بُوَد روا باشد که ها او[15] دهی بر یك وجه[16] اصحابِ شافعی رحمه‌الله.

... وَفِي سَبِيلِ ٱللَّهِ؛ و اندر سبیل خدای، یعنی غازیان که زکات به ایشان[17] دهی.

و ایشان گروهی باشند که ایشان را نشاطِ غزو اوفتد[18] آنگاه غزا کنند و به خانهٔ

۱. افزوده از گن ۲. گن: نیابند ۳. گن: سهم ۴. باد و گن: با دیگر
۵. سرا: و ایشان درویش، متن براساس گن و باد ۶. گن: همی باشد ۷. گن: فراوی دهند
۸. باد: افتد، گن: باشد ۹. گن و باد: فراوی ۱۰. باد: اوام کرده باشند ۱۱. باد: اوام
۱۲. گن: فرا ایشان ۱۳. باد: اوام ۱۴ و ۱۵. باد و گن: فراوی ۱۶. باد: ؟از
۱۷. گن: فا ایشان، باد: فرا ایشان ۱۸. باد و گن: افتد

خویش باز آیند و به معیشت مشغول شوند، روا بُوَد که سهم سبیل‌الله[1] از جمله صدقات ها ایشان[2] دهی هرکسی را بر مقدار کفایتِ او. آن را که سُوار باشد بر مقدار کفایت او، و آن را که پیاده باشد بر مقدار کفایتِ او. و روا بُوَد که از ان سهم ها او دهند[3] اسب و سلاح خود. پس اگر این سهم ها اِسْتانَد[4] و به غزا نشود از او باز باید اِسْتُد[5] و اگر به غزا شود و باز آید و از ان قدر کفایت که ها او[6] داده باشد چیزی مانده بُوَد از او باز نستانند. و غازی مستحق باشد این سهم را به حقِّ این صفت، اگر درویش باشد یا تُوانگر، از بهرِ آن که پیغامبر علیه‌السلام گفت: صدقه حلال نبوَد هیچ تُوانگر را مگر پنج کس را که از عاملین بُوَد. چُنان که یاد کردیم و یا کسی را که ابن السبیل[7] بُوَد چُنان که یاد کردیم و یا کسی را که غازی بُوَد و یا کسی را که صدقه از درویش بخرد به مالِ خویش، و یا کسی را که همسایهٔ او را صدقه دهد آن‌کس آن را به هدیه به نزدیكِ او آرد.

... وَٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ؛ و راه گذری را.

و فرق نبوَد میانِ کسی که به شهری می‌گذرد و میان کسی که از آن شهر قصدِ سفر کند بر ابتدا. اگر سفرِ راه‌گذری اندر واجبی بُوَد و یا اندر طاعتی [بُوَد][8] چون سفر حج وغزو[9] و زیارت پدر و مادر روا بود که سهم ابناء السَّبیل ها او[10] دهی. و اگر سفرِ او اندر معصیتی بُوَد چون سفرِ کسی که به راه زدن شود یا شغلی که مردمان[11] را اندران برنجاند به باطل، و یا از وام‌خواهی همی بگریزد و تُواند که وام او بدهد، و یا بنده‌ای که از خداوند همی بگریزد و یا زنی که از شوهر همی بگریزد نشاید که هیچ چیزها او[12] دهی از زکات. و اگر سفر مباح باشد چون تجارت و نزهت و آنچه بدان ماند و اندر مانده باشد، روا بُوَد که ها او[13] دهی بر یك وجه اصحاب شافعی رحمةالله علیه. و اگر با او مال باشد نشاید[14] که زکات ها او[15] دهی. و اگر با او مال نباشد روا بُوَد که

۱. گن: سهم غازی را ۲. گن و باد: فرا ایشان ۳. گن: فراوی دهی ۴. گن: فرا ستاند
۵. گن: ستد ۶. گن: فراوی ۷. باد: راه گذریان ۸. افزوده از گن
۹. گن: غزو و تجارت ۱۰. گن و باد: فراوی ۱۱. گن: مسلمانان
۱۲ و ۱۳. گن و باد: فراوی ۱۴. گن: نشاهَد ۱۵. باد و گن: فراوی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ها او[1] دهی هرچند که او را اندر شهری دیگر مال بود روا باشد که ها او[2] دهی مقدار کفایتِ سفرِ او، چندان که کفایتِ او باشد شدن و آمدن را. پس اگر باز آید از سفر و چیزی از آن کفایت با او مانده باشد از او باز اِستانند و ها[3] مستحقی دیگر دهند از ابناءالسَّبیل. و بدان که این هشت صنف[4] است که خداوند سبحانه فرموده است که زکاتهای واجب اندر مال و عشر ها کی واجب شود اندر گشتها، و زکات فطر هاایشان[5] را باید داد. اگر این اصناف همه موجود باشند آنجا که زکات واجب گردد هیچ صنف را نشاید[6] که محروم گردانی. و از هر صنفی را سه کس را یا بیشتر باید داد. و اگر برخی از این اصناف موجود نباشد سهم ایشان به آن صنفها گردد[7] که موجود باشد. خدای عزّوجلّ چنین واجب کرده است، و اگر کسی به خلافِ این کند زکات از گردنِ او بَنَه اُوفتد[8] و به اندك و بسیار آن مطالب باشد روز قیامت. چُنان که خداوند سبحانه گفت:

... فَرِيضَةً مِنَ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ؛ واجبی است بر شما از خدای، و خدای دانا است به کردارِ شما، حکیم است اندر آنچه شما را فرماید و حقیقت و عاقبتِ آن داند*

و بدان که منافقان پیغامبر را علیه‌السلام عیب کردند[9] عطا دادن مؤلَّفه، خداوند سبحانه اندرین آیت پدید کرد که آن حق است که او همی کند و آن به فرمانِ ما همی کنند که سهمی از صدقات ایشان را مستحق است، آنگاه به یاد کردن[10] منافقان گشت و گفت:

[آیهٔ۶۱] وَمِنْهُمُ ٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ ٱلنَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ ٱللَّهِ

۱ و ۲. باد و گن: فراوی ۳. گن و باد: فرا ۴. سرا، گن: صفت، متن براساس باد
۵. گن: فرا ایشان ۶. گن: نشاهد، باد: روا نباشد ۷. گن: بر آن دیگر اصناف گردد
۸. باد و گن: بنیفتد ۹. گن: همی کردند ۱۰. گن: صفت کردن

لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ و از ایشان‌اند ـ یعنی از منافقان ـ که[1] همی برنجانند پیغامبر را، و همی گویند: او گوشی است ما را، تصدیق کند هرچه گوییم[2]. بگو یا محمّد! او گوشی باشد بهتر بُوَد شما را تا تصدیق کند و تکذیب نکند و تصدیق کند خدای را و تصدیق کند مؤمنان را، و رحمتی است آن کسانی را که ایمان آورده باشد از شما، و آن کسانی که رنجه دارند رسول خدای را، ایشان راست عذابی دردنمای*

و این آیت اندر شأن جُلاس بن سُوَیْد و إیاس بن قَیس و جماعتی از منافقان فرو آمده است که ایشان پیغامبر را علیه‌السلام همی رنجانیدندی به گفتار و کردارِ ناشایست[3]. یکی از ایشان گفت: نباید که آنچه ما همی گوییم[4] به پیغامبر رسد و ما را بر این مکافات کند. جُلاس بن سُوَیْد گفت: بل ما هرچه همی خواهیم همی کونیم[5]. آنگاه به نزدیك او شویم ما را راستگوی دارد[6] اندر آنچه همی شنود که او گوشی است اشنونده[7] بدان حکم کند که همی شنود. خداوند سبحانه این آیت که یاد کردیم فرو فرستاد[8] که او گوشی باشد شما را بهتر باشد که[9] سرّ منافقان نجوید[10] و به ظاهر به ایشان[11] کار کند که اگر سرّ ایشان بجستی خداوند عزّوجلّ او را بر ایشان مطلع گردانیدی و فرمودی تا همه را گردن بزدی[12] از بهرِ این گفت که او گوشی باشد و بر قول حکم کند شما را بهتر باشد.

و بدان که گروهی از منافقان از جملهٔ ایشان بودند جُلاس بن سُوَید و وَدِیعة بن ثابت، ایشان اندر پیغامبر علیه‌السلام همی اوفتیدندی[13] اندر غیبتِ او به گفتارِ زشت، و همی گفتندی: اگر آن که محمد همی گوید حق است[14] ما نیز باشیم از خران. و

۱. گن: آن کسانی که ۲. گن: اندر هرچه گوید ۳. گن: ناشاهست ۴ و ۵. گن و باد: همی کنیم. «کونیم» تلفظی است از «کنیم» با تبدیل مصوتِ کوتاهِ/ ـُـ: ه/ به مصوت بلندِ/ و: ū/
۶. گن: راست دارد ۷. باد و گن: شنونده ۸. گن: فرو فرستید ۹. گن: بهتر از آنکه
۱۰. گن: بجوید ۱۱. گن: با ایشان ۱۲. گن و باد: بزدندی ۱۳. گن: افتیدندی، باد: افتادندی ۱۴. گن: هست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نزدیك[۱] ایشان غلامی بود از انصار نام او عامر بن قیس بود او را حقیر داشتندی و این سخن اندر پیش او همی گفتند[۲]. آن غلام خشم گرفت از آنچه شنید[۳] و گفت: به خدای که آنچه پیغامبر همی گوید حق است و شما بَتَرید از خران. و آمد به نزدیكِ پیغامبر علیه‌السلام و او را خبر داد پیغامبر علیه‌السلام ایشان را بخواند و آن حال از ایشان بررسید[۴]، گفتند که عامر دروغ همی گوید بر آن سوگند خوردند و عامر سوگند خورد که ایشان دروغ همی گویند. پیغامبر علیه‌السلام ایشان را تصدیق کرد چون عامر آن دید گفت: اللّهم صدّق الصّادق وكَذّب الكاذب. یا رب! پدید کن[۵] راست[۶] راستگوی و دروغ دروغزن. خداوند سبحانه فرو فرستاد[۷]:

[آیهٔ۶۲] يَحْلِفُونَ بِٱللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ؛ سوگند همی یاد کنند به خدای از بهرِ شما تا خشنود بکنند[۸] شما را، و خدای و رسولِ او اولیتر که خشنود گردانند او را، اگر ایشان مؤمنان‌اند*

[آیهٔ۶۳] أَلَمْ يَعْلَمُوٓا أَنَّهُۥ مَنْ يُحَادِدِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَأَنَّ لَهُۥ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَٰلِكَ ٱلْخِزْيُ ٱلْعَظِيمُ؛ ای همی ندانند که آن کسی که خلاف کند با خدای و رسولِ او، خود او را باشد آتشِ دوزخ جاودان اندران، و آن است فضیحتی بزرگ[۹]*

و یکی از منافقان گفت یارِ خویش را[۱۰]: من چنین همی دانم که ما بَتَرین[۱۱] خلقانیم، و خواستمی که مرا صد تازیانه بزدندی و اندر ما چیزی فرو نیامدی که ما را فضیحت بکردی. خدای تعالی فرو فرستاد[۱۲]:

[آیهٔ۶۴] يَحْذَرُ ٱلْمُنَٰفِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُم بِمَا فِى قُلُوبِهِمْ قُلِ ٱسْتَهْزِءُوٓا إِنَّ ٱللَّهَ مُخْرِجٌ مَّا تَحْذَرُونَ؛ همی ترسند[۱۳] منافقان از آن که فرو فرستند بر سببِ ایشان سورتی، چُنان که خبر دهد ایشان را به آنچه اندر

۱. گن: به + نزدیك ۲. باد و گن: گفتندی ۳. گن: بشنید ۴. باد: پرسید
۵. باد: پدید آر ۶. گن و باد: راستی ۷. گن: فرو فرستید و گفت ۸. باد: خشنود کند
۹. گن: عظیم + و بزرگ ۱۰. گن و باد: فرا یاران خویش ۱۱. گن: بتران، باد: بدترین
۱۲. گن: فرو فرستید و گفت ۱۳. گن: بترسند

دل ایشان[۱] است، بگو یا محمد ایشان را: استهزا کنید که خدای پدید خواهد کرد[۲] آنچه همی ترسید از آن[۳]*

و بدان که مفسران گفتند که مردی از منافقان گفت اندر غزوِ تبوك: هرگز ندیده‌ام چنین که این قُرّاء[۴] مانند، فراخ شکم‌اند و دروغ زن‌اند و اندر حرب کردن بددل‌اند. و بدین سخن پیغامبر را علیه‌السلام هم خواست و اصحاب او را. عَوف بن مالك او را گفت: دروغ همی گوید و تو منافقی و من خبر دهم پیغامبر را از این. و آمد به نزدیك پیغامبر علیه‌السلام. پیش از آن که او آنجا رسد اندران باب فرو آمده بود[۵]:

[آیهٔ۶۵] وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ؛ و اگر پرسی[۶] ایشان را، ایشان گویند که ما خوض همی کردیم اندر حدیثی، و بازی همی کردیم[۷] نه بجدّ همی گفتیم. بگو ای [محمّد! به][۸] خدای و به حجّتهای او و رسول او شما بازی همی کردید[۹]*

پیغامبر علیه‌السلام بفرستید تا آن مرد را بیاوردند، او همی آمد بر اشتری نشسته و همی گفت: إنّما كُنّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ. و پیغامبر علیه‌السلام او را گفت و به سوی او همی ننگرست[۱۰]: أَبِٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ. و هیچ سخن بیش از این نگفت و انگاه خدای عزّوجلّ گفت: بگو ایشان را:

[آیهٔ۶۶] لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُم بَعْدَ إِيمَٰنِكُمْ إِن نَّعْفُ عَن طَآئِفَةٍ مِّنكُمْ نُعَذِّبْ طَآئِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ؛ عذر مخواهید که شما کافر شدید از پس ایمان شما، اگر عفو کنند گروهی را از شما، عذاب کنند گروهی را به آن که ایشان باشند مجرم[۱۱] و توبه نکنند*

۱. گن و باد: دلهای ایشان ۲. گن: پیدا کند ۳. گن: آنچه شما از وی حذر کنید
۴. باد: قوم ما، گن: قرّان ۵. سرا: قرآن آمده بود، متن براساس گن و باد ۶. گن و باد: پرسی
۷. گن: + تا راه بگذرانیم ۸. افزوده از گن ۹. باد: کردند ۱۰. باد: نگریست
۱۱. باد: ایشان مجرمند

pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir
mandegar.tarikhema.org

tarikhema.org

و بدین که همی گوید: إِنْ نَعْفُ عَنْ طائِفَةٍ مِنْكُم[1] مردی را همی خواهد که از جملهٔ منافقان بود نامِ او مَخْشُن بن حُمَیِّر الأشْجَعی که انکار کرد بر آن منافقان آنچه ایشان همی گفتند و جدا شد از ایشان، و توبه کرد از نفاق[2] و گفت: یا رب! من همواره آیتی از آیاتهای تو همی شنوم که موی من از ان همی[3] فراشَد و دلِ من از بیم[4] آن همی بجهد[5]. یارب! سببِ مرگِ من کُشتنْ کن اندرِ سبیلِ تو. چُنان که کسی نتواند گفت که من بشستم[6] [وی را][7] یا من کفن کردم یا من دفن کردم. خدای عزّوجلّ توبهٔ او ها پذیرفت[8] و او را عفو کرد و دعای او مستجاب گردانید[9]. پس او شهادت یافت روزِ یمامه اندر میانِ بسیاری مسلمانان[10] که شهادت یافتند همه[11] را بازیافتند آن روز، و دفن کردند مگر او را که باز نیافتند. پس از این خدای عزّوجلّ گفت در صفتِ منافقان:

[آیهٔ۶۷] اَلْمُنافِقُونَ وَالْمُنافِقاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنافِقِينَ هُمُ الْفاسِقُونَ؛ مردان منافقان[12] و زنان منافقان یك از ایشان از دیگرند ـ یعنی بر یك جنس‌اند، بر یك صفت‌اند ـ و صفتِ ایشان آن است که همی فرمایند به مُنکَر ـ یعنی به کفر و معصیت ـ و زجر[13] همی کنند از معروف ـ یعنی از ایمان و طاعت ـ و همی فرو دارند دستهای ایشان از صدقه دادن و نفقه کردن اندر طاعتِ خدای، و گذاشتند[14] طاعت خدای، فرو گذاشت خدای ایشان را راه نمودن، که منافقان فاسقانند اندر معلومِ او*

[آیهٔ۶۸] وَعَدَ اللهُ الْمُنافِقِينَ وَالْمُنافِقاتِ وَالْكُفّارَ نارَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللهُ وَلَهُمْ عَذابٌ مُقِيمٌ؛ وعده کرده است خدای مردانِ منافقان را و زنانِ منافقان[15] را و کافران را آتش دوزخ. [چنان که][16] جاودان باشند اندر آن، آن تمام

۱. توبه (۹) ۶۶ ۲. گن: منافقی ۳. گن: همی از ان ۴. گن: ترس ۵. گن: ترسد
۶. باد: شستم، گن: بشستام ۷. افزوده از گن ۸. باد و گن: فرا پذیرفت ۹. گن: کرد
۱۰. گن: از + مسلمانان ۱۱. گن: همگان ۱۲. گن: مردمان منافقان، باد: مردان منافق
۱۳. گن: نهی ۱۴. گن: فرو گذاشتند ۱۵. باد: منافقه ۱۶. افزوده از گن و باد.

بُوَد ایشان را. و نیز لعنت کرده است ایشان را خدای، و دور بکرده است از رحمتِ خویش، و ایشان راست عذابی دایم*

آنگاه ایشان را همی گوید که:

[آیهٔ۶۹] كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوالاً وَأَوْلاداً فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلاقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خاضُوا أُولئِكَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ وَأُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ؛ کردید چُنان که آن کسانی کردند که از پیش شما بودند[1] لاجرم لعنت کرد شما را چُنان که ایشان را کردند. بودند ایشان سخت‌تر از شما اندر قوّت و مردی، و بیشتر به مال و فرزندان انتفاع گرفتند[2] به نصیبِ خویش از دنیا، و بدان رضا دادند[3] از آخرت، پس شما نیز انتفاع گرفتید به نصیب خویش از دنیا. چُنان که انتفاع گرفتند آن کسانی که از پیش شما بودند به نصیبِ خویش، و شروعی کردید اندر باطل و دروغ. چُنان که ایشان شروع کردند. ایشان‌اند که باطل شده است اعمالِ ایشان. اندر دنیا آن را مقداری و اندر آخرت آن را ثوابی نَه، و ایشان‌اند که هستند زیانکاران*

[آیهٔ۷۰] أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْراهِيمَ وَأَصْحابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَما كانَ اللهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ؛ ای نیامد به ایشان خبرِ آن کسانی که از پیش ایشان بودند که ما را عاصی شدند، ایشان را هلاك کردیم، قوم نوح را به طوفان هلاك کردیم و عادیان را به باد هلاك کردیم و ثمود را به زجفه هلاك کردیم و نمرود را به سارخکی هلاك کردیم و اصحابِ مَدْیَن را ـ یعنی شعیب را ـ به عذاب یوم‌الظلّه هلاك کردیم، و دههای که آن را زیر و زبر کردیم ـ یعنی قوم لوط ـ آمد به ایشان رسولان ایشان به[4] حجّتها، تکذیب کردند ایشان را و

۱. گن: چنان که ایشان را کردند ۲. گن: گرفتن ۳. گن: دادن ۴. گن: با

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عـاصی گشتند[۱]، نَبُد[۲] خدای که ستم کردی بر ایشان، و لکن ایشان بر تنهای خویش همی ستم کردند*

[آیهٔ۷۱] وَٱلْمُؤْمِنُونَ وَٱلْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَيُطِيعُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ ٱللَّهُ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ و مؤمنان و مؤمنات اولیای یکدیگراند[۳] به نصرت و رحمت و محبّت، همی فرمایند به ایمان و خیر، و نهی همی کنند از مُنکَر ـ یعنی از کفر و معصیت ـ و بپای همی دارند نماز، و همی دهند[۴] زکات، و بجای همی آرند طاعت خدای و رسولِ او. ایشان‌اند که زود رحمت کند بر ایشان خدای و خود خدای عزیز است اندر هرچه[۵] کند کافران را از عقوبت، حکیم است اندر آنچه دهد مؤمنان را از مثوبت*

[آیهٔ۷۲] وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ ٱللَّهِ أَكْبَرُ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ؛ وعده کرده است خدای مؤمنان را مردان و زنان را بهشتهایی که همی رَوَد از زیرِ آن جویها، جاودانند اندران و نشستگاههای خوش اندر بهشتهای عدن[۶] ـ و عدن شهرِ بهشت است که اندر ان باشد مسکنِ انبیا و رسولان و شهیدان و امامانی که مردمان را راه نمایند به حق و دیگر بهشتها گردواگرد[۷] آن باشند ـ و خشنودیی از خدای بزرگ[۸] از ان نعمت. آن است رستگاری بزرگوار*

و پرسیدند از بُوهُرَیره که «مساکن طیّبه» چگونه باشد؟ گفت که پرسیدم پیغامبر را علیه‌السلام، گفت: هرکسی را کوشکی باشد اندر بهشت، از مرواریدی کرده، اندران کوشك هفتاد سرای، هر یکی از یاقوتِ صُرخ[۹]، اندر هر سرای هفتاد خانه از زَبَرْجَدِ

۱. گن: عاصی شدند ۲. باد و گن: نبود ۳. باد: اولیاء برخی‌اند ۴. گن: بدهند
۵. گن: اندر آنچه ۶. گن: بهشت عدن ۷. گن: گرداگرد ۸. گن: بزرگتر
۹. باد: یاقوت سرخ

سبز[۱]، اندر هر خانه‌ای هفتاد تخت نهاده، بر هر تختی هفتاد فِراش[۲] افگنده از هر لونی، بر هر فِراشی یکی از حورِ عین نشسته، و اندر هر خانه‌ای هفتاد خوان نهاده، بر هر خوانی هفتاد لون از طعام نهاده، و اندر هر خانه‌ای هفتاد وصیفه ایستیده[۳]، و خدای عزّوجلّ مؤمنان[۴] را چندانی قوّت بدهد که اندر یك بامداد بر آن همه بگذرد[۵].

و بوسعید خُدری رضی‌الله عنه روایت کند از پیغامبر علیه‌السلام که او گفت: خدای عزّوجلّ گوید اهل بهشت را: یا اهلِ بهشت ایشان گویند: لَبَّیك و سَعْدیك، ای خدای ما [و پروردگار ما][۶]. پس ایشان را گوید: خشنود گشتی[۷]؟ ایشان گویند: چرا خشنود نگردیم که ما را آن دادی[۸] که هیچ‌کس را از خلقِ خویش ندادی[۹]. خدای عزّوجلّ گوید: من شما را چیزی دهم فاضلتر از آن. گویند ای بار خدای چه باشد فاضلتر از آن؟ گوید: شما را بدادم خشنودیِ خویش، ایمن باشید که خشم نگیرم بر شما پس ازین هرگز.

و پس ازین خدای عزّوجلّ پیغامبر را علیه‌السلام فرمود تا جهاد کند با کافران به شمشیر، و با منافقان به سخنِ درشت و اعراض کردن از ایشان، و گفت:

[آیهٔ۷۳] يَا أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ جَاهِدِ ٱلْكُفَّارَ وَٱلْمُنَافِقِينَ وَٱغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَيٰهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ؛ ای[۱۰] تو که پیغامبری! جهاد کن با کافران و با منافقان، و دُرشت خو باش[۱۱] بر ایشان، و مأوای ایشان اندران جهان دوزخ بُوَد و بدا منزلا که آن است*

ابن عبّاس رضی‌الله عنه گوید که پیغامبر علیه‌السلام نشسته بود یاران را گفت: اکنون پدید آید شما را مردی که اندر شما به چشم شیطانی همی نگرد، چون بیاید با او سخن مگویید. بسیار برنیامد که پدید آمد مردی ازرق. پیغامبر علیه‌السلام او را بخواند

۱. گن: زبرجدی سبز ۲. باد: فرش ۳. گن: ایستاده ۴. باد و گن: مؤمن
۵. گن: بگردد ۶. افزوده از گن ۷. باد و گن: گشتید ۸. گن: بدادی
۹. باد: آن + ندادی ۱۰. گن: یا ۱۱. باد و گن: درشت گرد بر ایشان

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

و او را گفت: چرا دشنام همی دهی مرا و اصحاب مرا؟ آن مرد رفت و اصحاب خویش را بیاورد، سوگند یاد کرد به خدای که ما هیچیز[1] نگفتیم، خدای عزّوجلّ فرو فرستید[2]:

[آیهٔ ۷۴] يَحْلِفُونَ بِٱللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ ٱلْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَٰمِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوٓا إِلَّآ أَنْ أَغْنَىٰهُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ مِن فَضْلِهِۦ فَإِن يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَّهُمْ وَإِن يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ ٱللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِى ٱلْأَرْضِ مِن وَلِىٍّ وَلَا نَصِيرٍ؛ سوگند همی یاد کنند[3] به خدای که نگفتند، و خود گفتند کلمتِ کفر، و کافر شدند از پس مسلمانی ایشان، و قصد کردند با آن[4] چیزی که نیافتند، و هیچ کینه[5] نداشتند از مسلمانان مگر آن که توانگر بکرده بود ایشان را خدای و رسول او از فضلِ خویش ـ و آن آن بود که از پیش مسلمانی درویش بودند[6] انگاه به غنیمتها که گرفتند تُوانگر شدند ـ اگر توبه کنند از نفاق و کفرِ خویش، بُوَد بهتر ایشان را، و اگر برگردند از ایمان عذاب کند ایشان را خدای، عذابی دردنُمای[7] اندر دنیا به کشتن و فضیحت کردن و اندر آخرت به سوختن به آتش. و نبوَد ایشان را اندر زمین هیچ دوست و هیچ یار که ایشان را نگاه دارند[8] از آن*

چون جُلاس این آیت بشنید توبه کرد از نفاق و ایمان[9] به اخلاص بیاورد.

و بدان که روایت آمده است از ابو امامة الباهلی که ثعلبة بن حاطِب الأنصاری آمد به نزدیكِ پیغامبر علیه‌السلام، و او را گفت: یا رسول‌الله! بخوان خدای را تا مرا مالی دهد[10]. پیغامبر علیه‌السلام گفت: ویحك یا ثعلبه! اندکی که شکرِ آن بکنی بهتر[11] از بسیاری که طاقت آن نداری. انگاه بیامد از پیش آن و گفت: یا رسول‌الله!

۱. گن: هیچ چیز ۲. باد: فرو فرستاد، گن: * و گفت ۳. گن و باد: یاد همی کنند
۴. باد: بر آن ۵. گن: کین ۶. گن: بودندی ۷. گن: عذابی سخت
۸. گن: نگه دارد، باد: یاری دهد ۹. گن: ایمانی ۱۰. گن: فرا دهد
۱۱. گن: بهتر بود تو را

بخوان خدای را تا مرا مالی روزی کند. پیغامبر علیه‌السلام گفت: ای چرا اقتدا نکنی به پیغامبرِ خدای، اگر من خواهم کوهها زر و سیم بباشند[1] از بهرِ من. انگاه بیامد از پیش ان[2] و گفت: یا رسول‌الله! خدای را بخوان تا مرا مالی روزی کند که بدان خدای که ترا به حق به خلق فرستاده است که اگر خدای مرا مالی روزی کند من بدهم حقِّ مستحقان از آنجا. پیغامبر علیه‌السلام دو بار گفت: یارب! تو ثعلبه را مالی روزی کن. و او گوسپندی چند ها دست[3] گرفت آن همی افزود همچُنان که کِرم افزاید تا مدینه بر او تنگ شد [وی از مدینه بیرون شد][4] و اندر دشتی فرو آمد از دشتهای مدینه، و بیامدی و نمازِ پیشین و نمازِ دیگر بکردی با پیغامبر علیه‌السلام، و دیگر نمازها آنجا که گوسپندِ او بودی همی کردی. و گوسپندِ او همی افزود تا بسیار شد و از مدینه دور بیایست شد[5] او را. و با پیغامبر علیه‌السلام نماز نتُوانستی کرد الاّ روزِ آدینه[6]. انگاه گوسپندش بیفزود و دورتر گشت تا چُنان گشت[7] که به جمعه نتوانستی شد[8] و از او اندر گذشت جماعت و جمعه با پیغامبر علیه‌السلام. بر آن اقتصار کرده بودی[9] که هر که به مدینه[10] آمده بودی[11] خبرهای مدینه از او همی پرسیدی. پیغامبر علیه‌السلام روزی او را یاد کرد و گفت: وَیْل بادا ثعلبه را ویل بادا ثعلبه را[12]، که دنیا او را از دین مشغول گردانیده است. و خداوند سبحانه آیتِ صدقات فرو فرستاد پیغامبر علیه‌السلام مردی را از بنی‌سُلَیم و یکی را از جُهینه بفرستاد[13] تا او را آگاه کنند از حال صدقات، و صدقه از او ها گیرند[14]. و همچنین مردی دیگر از بنی‌سلیم چون به نزدیكِ ثعلبه رسیدند نامه پیغامبر علیه‌السلام بر او خواندند، او گفت: این برادر[15] گزیت است ولکن چون بپردازید از دیگر کس، به نزدیكِ من[16] آیید. ایشان رفتند که به نزدیك سلیمان[17] شوند

۱. گن و باد: کوه (کوهها) را به زر و سیم بپوشیدی ۲. باد و گن: پس از آن ۳. گن و باد: فرا دست
۴. افزوده از گن و باد ۵. گن: دور بایست شدن ۶. گن: + آمدی و نماز کردی
۷. باد و گن: شد ۸. گن وباد: آمد ۹. گن: کردی، باد: اقتصار کرد
۱۰. گن: به جُمْعَت ۱۱. گن: آمدی ۱۲. گن: گفت: ویل بادا ثعلبه را، تا دو بار بگفت
۱۳. گن: بفرستید ۱۴. باد و گن: فرا گیرند ۱۵. باد: برابر ۱۶. گن: با من
۱۷. گن: سلیمی، باد: سلمی سلمی

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سلیمان[1] چون خبرِ ایشان بشنید[2] بهترین اشترانِ خویش بیرون کرد و پیش ایشان باز آورد. گفتند: این بر تو واجب نیست. گفت: دلِ من بدین خوش است. ایشان رفتند و بر مردمان بگذشتند و صدقاتِ ایشان ها گرفتند[3] و آمدند به نزدیكِ ثعلبه، گفت: این نامه ها من[4] نمایید. دیگر بار نامه ها او[5] نمودند، بنگریست، اسنان الابل بدید چُنان که خدای عزّوجلّ فرموده بود. گفت: نیست این مگر برادرِ گزیت، ولکن شما بروید تا من تدبیرِ این بکنم. ایشان آمدند به نزدیكِ پیغامبر علیه‌السلام، پیش از آن که سخن گفتند، پیغامبر علیه‌السلام گفت: وَیْل بادا ثعلبه را وَیْل بادا ثعلبه را دوبار، آنگاه مسلمانان را دعا کرد که صدقات ایشان بدید، ایشان خبر دادند او را بدانچه ثعلبه کرده بود، خدای عزّوجلّ فرو فرستید.

[آیهٔ۷۵] وَمِنْهُم مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِن فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ؛ وز ایشان کس است[6] که عهد کرده است[7] با خدای که اگر بدهد ما را خدای از فضلِ خویش، ما صدقه دهیم و باشیم از جمله پارسایان[8]*

[آیهٔ۷۶] فَلَمَّا آتَاهُم مِّن فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوا وَّهُم مُّعْرِضُونَ؛ چون بداد ایشان را خدای از فضلِ خویش، بخل کردند بدان و اعراض کردند، و ایشان معرض[9] بودند اندر معلومِ خدای*

[آیهٔ۷۷] فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ؛ از پیِ ایشان اندر آورد[10] خدای نفاقی اندر دلهای ایشان تا آن روز که ببینند او را ـ یعنی توبه نکنند به آنچه خلاف کردند با خدای، آنچه وعده کرده بودند او را و بدان دروغ همی گفتند*

و چون این آیاتها[11] فرو آمد یکی از خویشانِ ثعلبه این بشنید آمد به نزدیكِ ثعلبه و

۱. گن: سلیمی ۲. گن: شنید ۳. گن و باد: فرا گرفتند ۴. باد و گن: فرا من
۵. باد و گن: فرا وی ۶. گن: کس هست ۷. باد و گن: عهد کرد ۸. گن: پارسااان
۹. باد: معروض ۱۰. گن: درآورد ۱۱. باد: آیت

گفت: ویحك یا[1] ثعلبه خدای عزّوجلّ اندر بابِ تو چنین و چنین فرو فرستاد[2]. ثعلبه آمد به پیغامبر علیه‌السّلام تا صدقهٔ او ها پذیرد[3]، پیغامبر علیه‌السّلام گفت: خدای عزّوجلّ مرا منع کرده است از ان که صدقهٔ تو ها پذیرم[4]. ثعلبه بجست و خاك بر سر کرد و خروش همی کرد، پیغامبر علیه‌السّلام او را گفت: این تو کردی و من ترا فرمودم مرا طاعت نداشتی. و بازِ خانه شد، و پیغامبر علیه‌السلام هیچ صدقه از او نپذیرفت. چون پیغامبر علیه‌السلام ازین جهان بیرون شد ثعلبه آمد به نزدیكِ بوبکر صدیق ـرضی‌الله عنه ـ و گفت که محلِّ من بدانسته‌ای به نزدیكِ پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ، و محلِّ من بدانسته‌ای که من از جملهٔ انصارم. بوبکر گفت ـ رضی‌الله عنه ـ که پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ نپذیرفت[5] من نیز نپذیرم[6]. چون عمر خطّاب ـرضی‌الله عنه ـ بنشست، آمد ثعلبه به نزدیكِ او و گفت: یا امیرالمؤمنین صدقهٔ من ها پذیر[7]. عمر گفت که پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ و بوبکر ـ رضی‌الله عنه ـ نپذیرفتند. من نیز نپذیرم[8]. چون عثمان بن عفّان ـ رضی‌الله عنه ـ بنشست، آمد[9] به نزدیكِ او تا مگر صدقهٔ او ها پذیرد[10]. عثمان ـ رضی‌الله عنه ـ گفت: پیغامبر ـ علیه السلام ـ نپذیرفت و بوبکر و عمر ـرضی‌الله عنهما ـ نپذیرفتند من نیز نپذیرم[11]. و ثعلبه بمُرد اندر خلافتِ عثمان. و گروهی گفتند که مالِ ثعلبه از ان بود که پُسر عمّ او بمرد و[12] میراث یافت. و گروهی گفتند: از بهرِ آن که[13] خویشی [از][14] آنِ او بکشتند وی دیتِ آن ها گرفت[15].

و بدان که سعید[16] بن ثابت گوید که این چیزی بود که ایشان به دل نیّت کرده بودند[17] و به زفان[18] نگفته بودند، نبینی که خدای عزّوجلّ از پس این همی گوید:

[آیهٔ۷۸] أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ؛ ای همی ندانید که خدای همی داند سرِّ ایشان و مناجات ایشان، و خدای دانا است به همه

۱. گن: ای ۲. گن: فرو فرستید ۳. باد و گن: فرا پذیرد ۴. گن و باد: فرا پذیرم
۵. گن: فرا نگرفت ۶. گن: ما نیز نگیریم ۷. باد و گن: فرا پذیر ۸. گن: عمر نیز همچنان جواب داد که بوبکر صدیق رضی‌الله عنه داده بود و نپذیرفت ۹. گن: + ثعلبه
۱۰. گن: آمد به نزدِ او و گفت: صدقهٔ من بپذیر، باد: فرا پذیر ۱۱. باد و گن: + من نیز نپذیرم
۱۲. گن: وی ۱۳. گن: آن بود که ۱۴. افزوده از گن و باد ۱۵. باد و گن: فرا گرفت
۱۶. سرا: معد، متن برابر گن و باد ۱۷. باد و گن: یکرده بودند ۱۸. گن: زبان

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چیزها که از شما غایب بُوَد*

و پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: چهار خصلت است هر که آن چهار خصلت اندر او باشد منافقی بود خالص، و هر که یکی از آن[1] اندر او باشد خصلتی از نفاق اندر او باشد تا آنگاه که آن بگذارد: منافق چون حدیث کند[2] دروغ گوید و چون وعده دهد خلاف کند[3] و چون خصومت کند فجور گوید و چون عهد کند غدر کند.

و بدان که پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ [روزی][4] صحابه را بر صدقه[5] همی افژولید، عبدالرحمن بن عَوف[6] چهار هزار درم به نزدیك پیغامبر آورد و گفت: یا رسول‌الله مالِ من هشت هزار درم بود چهارهزار[7] به نزدیك[8] تو آوردم تا اندر سبیلِ خدای ـ عزّوجلّ ـ بکار بری و چهار هزار عیال[9] را بگذاشتم. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ او را گفت: خدای ـ عزّوجلّ ـ ببرکت کناد آنچه دادی[10] و ببرکت کناد آنچه بگذاشتی. خدای ـ عزّوجلّ ـ برکت بر مالِ او کرد. و عاصِم بن عَدیّ العَجْلانی صدقه کرد آن روز صد وَسقِ خرما[11]. و مردی انصاری که نام او ابوعقیل جیحاب[12] بود صاعی خرما صدقه کرد و گفت: من دو صاع خرما یافته‌ام از دستْرنجِ خویش، یکی عیال را بگذاشتم و یکی[13] صدقه کردم. پس منافقان مسلمانان را عیب کردند و گفتند: اما عبدالرحمن و عاصم آنچه دادند به ریا دادند و اما ابوعقیل خدای و رسول او مستغنی بودند از آن صاع[14]، ولکن همی خواست که حالِ خویش مردمان را باز نماید تا او را صدقه دهند. خدای ـ عزّوجلّ ـ فرو فرستید اندر شأنِ آن منافقان که مسلمانان را عیب همی کردند [و گفت]:

[آیهٔ ۷۹] اَلَّذِينَ يَلْمِزُونَ اَلْمُطَّوِّعِينَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ فِي اَلصَّدَقَاتِ وَاَلَّذِينَ لاَ يَجِدُونَ اِلاَّ

۱. گن: از آن چهار خصلت ۲. گن و باد: گوید ۳. باد: خلاف دهد ۴. افزوده از گن
۵. گن: صدقه دادن ۶. گن: + برفت و ۷. گن: + درم ۸. گن: پیش
۹. گن: هزار باقی بر راه عیال ۱۰. گن: بداده‌ای ۱۱. گن: + و هر وسقی شست (شصت) صاع باشد
۱۲. باد: جیحانی، گن: جیجاب ۱۳. گن: یکی دیگر ۱۴. گن: از یك صاع

جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اَللّٰهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ؛ آن کسانی که عیب همی کنند آن کسانی را که تطوع[1] همی کنند از مؤمنان اندر صدقات[2] و آن کسانی که نیاوَند[3] مگر مقدارِ طاقتِ ایشان چون بو عقیل، و سخریت همی کنند از ایشان، مکافات کند خدای ایشان را به سخریت، و ایشان را است اندران جهان عذابی دردْنمای[4]*

[آیهٔ ۸۰] اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْلاَ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اَللّٰهُ لَهُمْ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاَللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَاَللّٰهُ لاَ يَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلْفَاسِقِينَ؛ استغفار کن[5] ایشان را ـ یعنی منافقان را ـ و یا استغفار مکن ایشان را، اگر استغفار کنی ایشان را چُنان که نماز کردی بر حمزه هفتاد بار، بَنَه آمرزد[6] خدای ایشان را، از بهرِ آن[7] که ایشان کافر شدند به خدای و رسولِ او، و خدای راه ننماید گروهانی را که ایشان از فرمانِ او بیرون آیند*

ضحّاك گوید: چون این آیت فرو آمد[8]، پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: خدای ـ عزّوجلّ ـ مرا رخصت داد اندر استغفار کردن ایشان را هفتاد بار افزون بکنم تا مگر خدای ـعزّوجلّ ـ ایشان را بیامرزد. خدای ـعزّوجلّ ـ فرو فرستاد: سَواءٌ عَلَيْهِمْ اَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ اَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اَللّٰهُ لَهُمْ.[9]

و بدان که گروهی که از پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ باز استیدند[10] اندر غزوِ تبوك، شادی همی کردند بدانکه از ان گرما سلامت یافتند. و غزای تبوك اندر وقتِ گرمای بود سخت، خدای ـ عزّوجلّ ـ فرو فرستاد اندر شأنِ ایشان:

[آیهٔ ۸۱] فَرِحَ اَلْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلاٰفَ رَسُولِ اَللّٰهِ وَكَرِهُوا اَنْ يُجٰاهِدُوا بِاَمْوٰالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ وَقٰالُوا لاَ تَنْفِرُوا فِي اَلْحَرِّ قُلْ نٰارُ جَهَنَّمَ اَشَدُّ حَرًّا

۱. باد: طوع ۲. باد: + چون عبدالرحمن بن عوف و عاصم بن علی‌الجعلانی که جهاد غزو تبوك کردند به خوشدلی ۳. باد: نیابند ۴. گن: دردناك ۵. گن: مکن ۶. گن: بنیامرزد
۷. گن: آن است که ۸. گن و باد: فرود آمد ۹. منافقون (۶۳) ۶ ۱۰. باد: باز ایستادند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ؛ شادی کردند بازگذاشتگان از غزای[1] تبوك بدان نشستنِ ایشان برخلاف پیغامبرِ خدای که پیغامبر همی رفت و ایشان نشسته[2]، و کراهیت کردند که جهاد کنند به مالهای خویش و تنهای خویش اندر طاعتِ خدای، و گفتند: بیرون مشوید اندر گرما. بگو که گرمای آتش[3] دوزخ سخت‌تر است و آن مأوی ایشان است اگر چنان است که همی دانند[4]*

[آیهٔ ۸۲] فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَلْيَبْكُوا كَثِيراً جَزَآءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ بخندند اندر دنیا اندکی[5]، و بگریند بسیار[6] اندر آخرت، آن جزا بود ایشان را به آنچه همی اندوختند خویشتن را[7]*

و ابوموسی اشعری ـ رضی‌الله عنه ـ گوید که اهلِ دوزخ همی گریند اندر دوزخ تا چُنان گردد که کشتی بر اشكِ ایشان برود، انگاه پس از ان خون همی گریند.

و پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: اگر شما بدانید آنچه من همی دانم، اندك بودی خندیدنِ شما و بسیار بودی گریستنِ شما.

و بدان که پس از این خدای ـ عزّوجلّ ـ آن کسانی را که از پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ باز استیده بودند از منافقان، عقوبت کرد بر آنچه[8] ایشان کرده بودند پیش از آن که به عقوبت آن جهانی رسند. و پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ فرمود تا اگر به غزوی دیگر دستوری خواهند که با او بشوند دستوری ندهد ایشان را، و بر ایشان نماز نکند و بر گورِ ایشان بَنَه ایستد تا ایشان بدان فضیحت گردند، و گفت:

[آیهٔ ۸۳] فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَىٰ طَآئِفَةٍ مِنْهُمْ فَٱسْتَـأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَداً وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِٱلْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَٱقْعُدُوا مَعَ ٱلْخَالِفِينَ؛ اگر باز بَرَد ترا یا محمّد خدای[9] به گروهی از ایشان ـ یعنی آن گروه

۱. گن: از آن غزای ۲. گن: نشستند ۳. گن: بگوی یا محمد که آتش ۴. باد: که دانند
۵. گن: اندك ۶. گن: بسیاری ۷. گن: + از کفر و معصیت ۸. گن: با آنچه، باد: بدانچه
۹. گن: اگر خدای تعالی ترا باز برد یا محمد

که منافقان‌اند ـ و پس دستوری خواهند از تو بیرون آمدن را[1]، بگوی ایشان را: بیرون نیایید با من هرگز، و جنگ نکنید اندر صحبتِ من با هیچ دشمن، از بهرِ آن که شما بسند کردید به نشستنِ اوّل بار ـ یعنی غزای[2] تبوك ـ پس بنشستید با زنان و کودکان*

[قصّهٔ عبدالله بن أبی سلول][3]

و بدان که مفسّران گفتند که عبدالله بن أبی بن سلول چون بیمار شد کس به پیغامبر[4] ـ علیه‌السّلام ـ فرستید و پیغامبر به نزدیكِ او آمد و گفت: ترا هلاك کرد دوستیِ گروهی از جهودان. عبدالله گفت: یا رسول‌الله! من از بهرِ آن بفرستیدم[5] کسی به تو تا مرا توبیخ کنی، ولکن از بهرِ آن فرستیدم[6] تا تو مرا استغفار کنی. و از او اندر خواست تا پیراهنِ خویش پیغامبر ـ علیه‌السلام بر او کفن کند و بر او نماز کند. پس چون عبدالله اندر گذشت پُسرِ او بیامد و پیغامبر را ـ علیه‌السّلام ـ به جنازه او خواند. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ او را گفت که نامِ تو چیست؟ گفت: الحباب بن عبدالله. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: حباب شیطان بُوَد، تو عبدالله‌یی پسرِ عبدالله. و پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ برفت تا بر او نماز کند. چون پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ برخاست که نماز کند عمر ـ رضی‌الله عنه ـ گفت: یا رسول‌الله! نماز کنی بر پُسرِ أبی بن سلول که فلان روز چنین گفت و فلان روز چنین گفت. و روزهای او همی شمرد و جفاهای او همی گفت، و پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ همی گمارید تا عمر بسیار بگفت، انگاه گفت: یا عمر بازتر شو، مرا مخیّر کرده‌اند و گفته‌اند: اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْلاَ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُم[7]. اگر دانم که بر هفتاد بار بیفزایم [که] ایشان را

۱. گن: بیرون آمدن تو را به غزای دیگر ۲. گن: غزو ۳. افزوده از باد ۴. باد: کسی نزدیك پیغمبر ۵ و ۶. باد: فرستادم ۷. توبه (۹) ۸۰

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بیامرزند، بیفزایم. پس پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ او را کفن کرد اندر پیراهن[1] خویش، و او را اندر گور نهاد. عمر ـ رضی‌الله عنه ـ گفت: عجَب بماندم از ان دلیری[2] من بر پیغامبرِ خدای. بسیار بنه استید[3] پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ تا فرو آمد[4]:

[آیهٔ۸۴] وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ اَحَدٍ مِنْهُمْ مٰاتَ اَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلٰى قَبْرِهٖ اِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهٖ وَمٰاتُوا وَهُمْ فٰاسِقُونَ؛ و نماز مکن بر یکی از ایشان که بمیرد[5] هرگز، و بَمَه اِستَ[6] بر گورِ او که ایشان کافر شدند به خدای و بر[7] رسولِ او، و بمردند. و ایشان فاسقان بودند بیرون شده از فرمانِ خدای تعالی*

و پس از آن پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ بر هیچ منافقی نماز نکردی[8] و بر گور او بَنَه استید و[9] خدای سبحانه اندر تأکیدِ آن فرو فرستاد:

[آیهٔ۸۵] وَلَا تُعْجِبْكَ اَمْوَالُهُمْ وَاَوْلَادُهُمْ اِنَّمٰا يُرِيدُ اللّٰهُ اَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهٰا فِى الدُّنْيٰا وَتَزْهَقَ اَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كٰافِرُونَ؛ به شگفت مه آرا ترا مالهای ایشان و فرزندانِ ایشان، که همی خواهد خدای که عذاب کند ایشان را بدان اندر دنیا، و همی خواهد که بیرون شود روحهای ایشان و ایشان کافر[10]*

[آیهٔ۸۶] وَاِذٰا اُنْزِلَتْ سُورَةٌ اَنْ اٰمِنُوا بِاللّٰهِ وَجٰاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَاْذَنَكَ اُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقٰالُوا ذَرْنٰا نَكُنْ مَعَ الْقٰاعِدِينَ؛ و چون فرو فرستند سورتی که ایمان آرید به خدای و جهاد کنید اندر صحبتِ رسولِ خدای، دستوری خواهد از تو خداوندانِ تُوانگری از ایشان، و گویند: بگذار ما را تا باشیم با نشستگان[11]*

[آیهٔ۸۷] رَضُوا بِاَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلٰى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ؛ بسند کردند بآن که[12] باشند با زنان و کودکان، و مُهر برنهادند[13] بر دلهای ایشان، پس ایشان ندانند فرمانِ خدای*

۱. گن: از پیراهن ۲. گن و باد: دلیری خویش ۳. گن: بنا استید، باد: نه ایستیدم
۴. گن: + این آیت ۵. گن: بمیرند ۶. باد و گن: مه‌ایست ۷. گن: به
۸. گن: نکرد ۹. گن: و پس از آن ۱۰. گن: کافر + باشند ۱۱. باد: + اندر خانه
۱۲. باد: بدانکه ۱۳. باد: مهر نهادند، گن: مهر برنهادیم

[آیهٔ۸۸] لٰكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ اٰمَنُوا مَعَهُ جٰاهَدُوا بِاَمْوٰالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ وَاُولٰئِكَ لَهُمُ الْخَيْرٰاتُ وَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ ولکن رسولِ خدای و آن کسانی که ایمان آورده‌اند، با او جهاد کردند به مالهای خویش و تنهای خویش، و ایشان‌اند که ایشان راست نیکوییها اندر دو جهان، و ایشان‌اند که ایشان رستگان‌اند از عذابِ خدای*

[آیهٔ۸۹] اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛ ساخته است خدای ایشان را بهشتها[1]، که همی رود از زیرِ آن بهشتها جویها، جاودان باشند اندران بهشت[2]، آن است رستگاریِ بزرگوار*

و بدان که چون پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ قصدِ غزای تبوك کرد قومِ عامِر بن طُفَیل آمدند به نزدیكِ پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ و گفتند: یا رسول‌الله! اگر ما با تو به غزا آییم عربیانِ[3] طَی بیایند و فرزندان و گوسپندانِ ما غارت کنند. و بدین آن همی خواستند تا مگر ایشان را دستوری دهند تا بنشینند. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: خدای ـ عزّوجلّ ـ مرا خبر داده است از احوالِ شما و خدای عزّوجلّ مرا مستغنی بکند[4] از شما زود. خدای ـ عزّوجلّ ـ فرو فرستید[5]:

[آیهٔ۹۰] وَجٰاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْاَعْرٰابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذٰابٌ اَلِيمٌ؛ و آمدند آن کسانی که مبالغت همی کردند اندر عذر خواستن از جملهٔ اعراب، تا دستوری دهد ایشان را اندر نشستن. و بنشستند آن کسانی که دروغ گفتند خدای را و رسول او را ـ یعنی منافقان ـ زود بُوَد که ها رسد ها[6] آن کسانی که کافر شده‌اند از ایشان عذابی دردْنمای*

و بدان که ضحّاك گوید که عبدالله بن زائده ـ که معروف است به ابن اُمِّ مکتوم ـ

۱. باد و گن: بهشتهایی ۲. باد و گن: بهشتها ۳. باد: عربان ۴. باد: بکرده است
۵. گن: + و گفت، باد: فرو فرستاد ۶. گن و باد: فرا رسد فرا

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

آمد به نزدیكِ پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ و گفت: من پیری‌ام نابینا، ضعیف‌تن[1]، و قایدی ندارم، مرا رخصت[2] باشد اگر من اندرین[3] غزا بنشینم. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ خاموش شد، خدای ـ عزّوجلّ ـ فرو فرستید اندر شأنِ گروهی دیگر از پیران[4] و درویشان و عاجزان و اهلِ عذر، و گفت:

[آیهٔ۹۱] لَيْسَ عَلَى ٱلضُّعَفَآءِ وَلَا عَلَى ٱلْمَرْضَىٰ وَلَا عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى ٱلْمُحْسِنِينَ مِن سَبِيلٍ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ؛ نیست بر ضعیفان و نه بر بیماران و نه بر کسانی[5] که نیاوَند[6] انچه خواهد که نفقه کنند ـ یعنی فقرا ـ گناهی[7] هرگاه که نصیحت کنند خدای را و رسول او را اندر دل[8]، بخلافِ منافقان. نیست بر نیکوکاران هیچ کس را راه[9]، و خدای آمرزگار است و رحیم است*

انگاه آمدند به نزدیكِ پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ هفت کس[10] از درویشانِ صحابه[11]، چون مَعْقِل بن یَسار و صخر بن خنسا و عبدالله بن کعب[12] و عُلیّة بن زید الانصاری و سالم بن عُمَیْر و ثعلبة بن غَنَمه و عبدالله بن معقل آمدند به نزدیك پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ و گفتند: ما را برگیر و اگر همه بر[13] موزه‌ها و نعلینهای کهنه باشد تا ما با تو همی رویم اندرین غزا. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: هیچ چیز همی نیاوَم که شما را بر آن[14] برگیرم. ایشان برگردیدند از پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ و همی گریستند و آب از چشمهای ایشان همی دوید[15] از اندوه آن که از صحبت پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ باز ماندند[16]، خدای ـ عزّوجلّ ـ اندر شأنِ ایشان فرو فرستید:

[آیهٔ۹۲] وَلَا عَلَى ٱلَّذِينَ إِذَا مَآ أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَآ أَجِدُ مَآ أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوا

۱. باد: پیرام ضعیف ناتینا ۲. باد و گن: رخصتی ۳. گن و باد: ازین ۴. گن: گروهی دیگر که بودند از پیران ۵. گن: بر آن کسانی ۶. گن: + از ۷. گن: بزهمندی ۸. گن: اندر غیب دل ۹. گن: هیچ راه کس را ۱۰. گن: تن ۱۱. گن: صحابت ۱۲. گن: کعب الانصاری ۱۳. گن: به ۱۴. گن: بدان ۱۵. باد: می‌ریخت، گن: می‌دوید ۱۶. گن: همی باز ماندند

وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ ٱلدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنفِقُونَ؛ و نیز نیست حرج بر آن کسانی که آمدند[1] به تو تا ایشان را برگیری، گویی ایشان را: همی نیاوَم آنچه برگیرم شما را بر آن، و برگردند[2] ایشان و چشمهای ایشان همی ریزد از بسیاری اشك، از اندوه آن که همی نیاوند[3] آنچه نفقه کنند*

[آیهٔ۹۳] إِنَّمَا ٱلسَّبِيلُ عَلَى ٱلَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَآءُ رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ ٱلْخَوَالِفِ وَطَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ و خود راه بر آن کسانی است که دستوری خواهند از تو[4]، و ایشان توانگر[5]، بسند کرده‌اند به آن که باشند با زنان و کودکان، و مُهر برنهاده است خدای بر دلهای ایشان، تا ایشان همی ندانند که طاعت خدای بهتر[6]*

[آیهٔ۹۴] يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُل لَّا تَعْتَذِرُوا لَن نُّؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا ٱللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى ٱللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ؛ عذری[7] همی خواهند اندر شما[8] انگاه که بازآیید به ایشان، بگو یا محمّد! ایشان را عذر مخواهید هرگز، راستگوی نداریم شما را که بیاگاهانید خدای از اخبار شما و خود بیند خدای پس ازین کردارِ شما[9]، و بیند رسول او تا توبه کنند از نفاق یا نه، انگاه[10] باز برند شما را با[11] کسی که داند باطن و ظاهرِ شما، انگاه[12] خبر دهد شما را به آنچه همی کردید از خیر و شرّ*

و مقاتل گوید: چون پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ باز آمد از غزای تبوك، عبدالله بن اُبی [سلول][13] آمد نزدیك[14] پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ و سوگند یاد کرد به خدای که جز از او خدا نیست که هرگز از او تخلّف نکند اندر هیچ غزا، و کوشید تا مگر پیغامبر را

۱. گن: که آیند ۲. باد و گن: برگردیدند ۳. باد و گن: نیابند ۴. باد و گن: از تو نشستن را ۵. باد: توانگرانند ۶. گن: اولیتر ۷. گن: عذر ۸. باد: مر شما را ۹. گن: عمل شما ۱۰. گن: از آنکه ۱۱. گن: با + آن ۱۲. گن: پس، باد: پس شما را خبر دهد ۱۳. افزوده از گن ۱۴. باد و گن: به + نزدیك

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ـعلیه‌السّلام ـ از خویشتن خُشنود گرداند و همچُنان بسیاری منافقان از اعراب بادیه همی آمدند و عذرِ خویش همی خواستند[1] ، خدای ـ عزّوجلّ ـ فرو فرستید[2] :

[آیهٔ۹۵] سَيَحْلِفُونَ بِٱللَّهِ لَكُمْ إِذَا ٱنْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَيٰهُمْ جَهَنَّمُ جَزَآءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ؛ خود سوگند خورند به خدای از بهرِ شما انگاه که باز گردید به ایشان تا عفو کنید[3] ایشان را، روی از ایشان اندر گردانید که ایشان پلیدکردارند و منزل ایشان اندر آخرت دوزخ است [و آن][4] جزای است ایشان را به آنچه همی اندوختند خویشتن را اندر دنیا*

[آیهٔ۹۶] يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ ٱلْقَوْمِ ٱلْفَاسِقِينَ ؛ سوگند همی یاد کند[5] شما را تا خُشنود گردید از ایشان، اگر خشنود گردید از ایشان، خود خدای خشنود نشود از گروهانی که ایشان فاسقان[6] باشند*

[آیهٔ۹۷] ٱلْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ؛ و عربیان[7] بادیه سخت‌تر باشند اندر کفر و نفاق از اهلِ حضر، و اولیٰتر باشند که ندانند حقّهای آن که فرو فرستیده است خدای بر رسول خویش، از بهرِ آن که ایشان دور باشند از آموختن، و خدای دانا است به ایشان، حکیم است اندر آنچه کند با ایشان*

و نیز گفت :

[آیهٔ۹۸] وَمِنَ ٱلْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ ٱلدَّوَآئِرَ عَلَيْهِمْ دَآئِرَةُ ٱلسَّوْءِ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ؛ وز جملهٔ اعراب کسی است که [فرا گیرد][8] آن که نفقه همی کند اندر سبیلِ خدای آن را به تاوانی همی دارد، و چشم همی دارند که

۱. باد و گن: + و رضای وی همی جستند ۲. گن و باد: فرو فرستاد و گفت ۳. گن: تا عقوبت نکند ۴. افزوده از گن ۵. گن: یاد همی کند ۶. باد: فاسق ۷. باد: عربان ۸. افزوده از باد

فرو آید به شما حوادثِ روزگار. بر ایشان بُوَد آنچه بگردد بر ایشان ا ز حوادثِ بد[1] از روزگار که همی گویند : مگر پیغامبر بمیرد مگر مشرکان را ظفری[2] باشد، و خدای شنوا است[3] آن را که ایشان همی گویند، دانا است به آنچه همی اندیشند*

و این آیت اندر شأنِ اعرابِ اَسَد و غَطَفان و تَمیم فرو آمده است، انگاه خدای ـ عزّوجلّ ـ پس ازین پدید کرد که از جملهٔ اعراب بسیارند که ایمان آورده‌اند و سبقت و نصرت و هجرت یافته‌اند، و گفت :

[آیهٔ۹۹] وَمِنَ ٱلْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ قُرُبَاتٍ عِندَ ٱللَّهِ وَصَلَوَاتِ ٱلرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَّهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ ٱللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ؛ وز جملهٔ اعراب کسی است[4] که ایمان آرد[5] به خدای و به روزِ قیامت ـ چون غِفار و جُهَیْنَه ـ و ها گیرد[6] آنچه نفقات کند به قربتها نزدیکِ[7] خدای ـ یعنی آن را قربتی شمارند و بدان دعای پیغامبر فایده گیرد ـ ای نه آن قربتی است ایشان را، زود بُوَد که فرود آرد ایشان را خدای اندر رحمت خویش که خدای آمرزگار است و خواهای[8] نعمت کردن*

[آیهٔ۱۰۰] وَٱلسَّابِقُونَ ٱلْأَوَّلُونَ مِنَ ٱلْمُهَاجِرِينَ وَٱلْأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا ٱلْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ؛ وز ایشان است سابقان پیشینگان اندر مسلمانی از طبقهٔ مهاجران که با پیغامبر هجرت کردند از مکّه، و انصاریان که نصرت کردند پیغامبر را بر دشمنانِ او و آن کسانی که متابعت کردند ایشان را به نیکوکاری ـ یعنی با نماز و نصرت و هجرت و زنده داشتنِ شریعت تا روز قیامت ـ و خشنود شده خدای از ایشان و خشنود شده ایشان از خدای، و باز نهاده[9] ایشان

۱. گن: بُوَد آنچه گردش بد ۲. گن: ظفر ۳. گن: اشنواست ۴. گن: کس هست ۵. باد و گن: آورد ۶. باد: و فرا گیرد، گن: همی فرا گیرد ۷. گن: ای + نَزدیک ۸. باد: خواهان ۹. گن: نهاده‌اند، باد: نهاده است

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

را بهشتهای که همی رود زیرِ آن جویها جاودان، اندران بهشتها همیشه، آن است رستگاری بزرگوار*

و روایت کرده‌اند[1] که پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت معاذ بن جبل را: کجااند ان سابقان؟ معاذ گفت: [یا رسول‌الله!][2] گروهی[3] که گذشتند. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: سابقان آن گروهی باشند که مولع باشند به ذکرِ خدای عزّاسمه، و هر که خواهد که بگردد اندر مرغزارِ بهشت، بگوی که بسیار ذکرِ خداوند کن.

و بدان که این سابقان آن‌اند[4] که خداوند سبحانه و تعالی مؤمنان را فرموده است که ایشان را دعا همی کنید[5] تا روزِ قیامت، چُنان که خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت: وَٱلَّذِينَ جَاؤُا مِنۢ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلْإِيمَانِ.[6]

و بدان که میانِ اهلِ تواریخ بسیار خلاف است اندر اوّل[7] کسی که ایمان آورده است به پیغامبر علیه‌السّلام. گروهی گفتند: اوّل کسی که ایمان آورد خدیجه بنت خُوَیلد[8] بود. وگروهی گفتند: اوّل کسی که ایمان آورد علی بن ابی‌طالب [رضی‌الله عنه][9] بود. و گروهی گفتند که اوّل کسی که ایمان آورد بوبکر صدیق [رضی‌الله عنه][10] بود. و این درستر است[11] از بهرِ آن که پیغامبر ـعلیه‌السّلام ـ گفت: لَوْوُزِنَ إِيمَانُ أَبِي‌بَكْرٍ بِإِيمَانِ أَهْلِ ٱلْأَرْضِ لَرَجَّحَهُم. اگر بسنجند ایمانِ بوبکر صدیق ـرضی‌الله‌عنه ـ به[12] ایمانِ خلقِ[13] روی زمین، ایمانِ او بیشتر بُوَد. و این از بهرِ آن گفت که هر که کاری نیکو کند و پس از آن کسی دیگر آن کار بکند مُزدِ این دوم اندر ترازوی او باشد بی‌آن که از مزدِ دوم[14] چیزی نقصان اوفتد[15]. و هر که کاری بد کند پس از آن کسی[16] به او اقتدا کند و

۱. گن: کردند ۲. افزوده از گن ۳. گن: + اند ۴. گن: آن باشند ۵. گن: دعا کنید
۶. حشر (۵۹) ۱۰ ۷. باد: اوّل‌تر ۸. باد: خدیجه کبری، گن: + زن مصطفی صلّی‌الله علیه وسلّم مادر فاطمه بود رضی‌الله عنها ۹ و ۱۰. افزوده از گن ۱۱. باد: درست است، گن: «و این درستر است» ندارد، بجای آن آمده است: و گروهی گفتند: زید بن حارثه بود و دلیل بر آنکه اوّل کسی که ایمان آورد ابوبکر صدیق بود قول پیغامبر است که گفت: لو... ۱۲. گن: با ۱۳: گن: اهل
۱۴. گن: این + دوم ۱۵. گن: افتد، باد: یکاهد ۱۶. گن: + دیگر

آن کار بکند چندِ وزنِ این دوم اندر ترازوی اول[1] باشد بی‌آن که از وزن این دوم هیچیز نقصان اوفتد[2]. و همچُنان هر که بدان فعل اقتدا کند چندِ مزدِ بزهٔ آن اندر ترازوی آن پیشین باشد. و از بهرِ این گفت پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ: مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَه أجرها وأجر مَن عَمل بِها إلى يَوْمِ الْقِيَامَة، هر که بنهد سنّتی، او را بُوَد مُزدِ آن و مُزدِ آن بدان کار کند تا روزِ قیامت، وَمَنْ سَنَّ سَنَّةً سَيِّئَةً فَلَه وِزْرها وَ وِزْر مَن عَمِلَ بِهَا إلى يَوْمِ الْقِيَامَة. و هرکه بنهد سنّتی بد، او را بُوَد بزه آن و بزه هرکه بدان کارکند تا روزِ قیامت.

و هم بدین معنی گفت پیغامبر علیه‌السّلام که هر آن کسی که او را ذرّیتی باشد که ایشان[کار][3] خیر همی کنند و هر که از نسل ایشان باشد تا روزِ قیامت، مُزدِ آن همه اندر ترازوی پدرِ مؤمن باشد.

پس بدانستی که از بهرِ این معنی گفت: پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ که ایمانِ بوبکر راجح بُوَد بر ایمانِ اهلِ زمین، که بوبکر صدیق ـ رضی‌الله عنه ـ ایمان از پیش آورده باشد، ایمانِ همگان اندر ترازوی او باشد[4] و ایمان او زیادتی باشد که اندر ترازوی هیچ کس نباشد.

و نیز پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: ما فضلكم أبوبكر بكثير صلاةٍ وَلا صيام ولكن فضلكم بشئ وَقَرفي قلبه. فضل نگرفته است بوبکر بر شما به بسیاری نماز و روزه، ولکن فضل گرفته است به چیزی که اندر دلِ او ثابت شده است از معرفتِ خدای بر دوام. و اندرین معنی پدید آمد که او فاضلتر است از ایشان به فضلی مطلق اندر جملهٔ اوصاف کمال، خاصّه آنچه به معرفتِ دل بازگردد. و اگر اندر[5] معنی به معرفتِ دل بازگردد و اگر اندر معنی معرفتِ کسی بر او سابق بودی، فضل آن کس را بودی.

و بدان که اسحاق بن ابراهیم الحنظلی جمع کرده است میانِ قولِ اهلِ تواریخ

۱. باد: آن ۲. باد: نقصان کند، گن: افتد ۳. افزوده از گن ۴. گن: بدانستی که آن کس که از پیش همه مسلمانان ایمان آورده باشد و این سابق‌تر باشد ایمان همه خلق اندر ترازوی او باشد
۵. گن: اندرین

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اندر باب سابقِ مسلمانان، و گفته است که اوّل کسی که ایمان آورده است از مردان، بوبکر صدیق بود رضی‌الله عنه، و اوّل کسی که ایمان آورد از زنان، خدیجه بنت خُوَیْلِد زنِ مصطفی صلوات‌الله علیه بود، و اوّل کسی علی بن ابی طالب بود رضی‌الله عنه که ایمان آورد از کودکان، و اوّل کسی که ایمان آورد از بندگان، زید بن حارثه بود. و مردمانِ قریش با بوبکر صدیق رضی‌الله عنه الفتی داشتندی و به رأی و تدبیرِ او رجوع کردندی. او ایشان را به اسلام همی خواندی اندر سرّ، تا عثمان بن عفّان را و سعد بن أبی وقّاص را و طلحة بن عبیدالله را و زبیر بن العوام را و عبدالرحمن بن عوف را دعوت کرد و ایشان را به نزدیکِ مصطفی[1] صلوات‌الله علیه آورد تا مسلمان گشتند، و با پیغامبر علیه‌السلام نماز همی کردند. ایشان هشت مرد بودند سابقانِ اسلام. و انگاه دیگران اندر مسلمانی همی آمدند[2] تا سی و نُه شدند و چهل تمام گشتند به[3] ایمانِ عمر رضی‌الله عنه. چُنان که یاد کنیم قصّهٔ او آنجا که بکار باید[4]. و پس از ان خلق روی به مسلمانی همی نهاد الی یومنا هذا، و هر روز[5] اندر زیادت بُوَد[6] تا روز قیامت. چُنان که خدای عزّوجلّ گفت: لِيُظْهِرَهُ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْمُشْرِكُونَ[7]. و اما سابقانِ انصار اهلِ عقبهٔ اولی بودند و اهل عقبهٔ ثانیه. و آن کسانی که ایمان آوردند انگاه که بُوزَراره به مدینه آمد چُنان که کردیم قصّهٔ ایشان. [آنگه][8] پدید کرد که اندر میانِ اعرابیان[9] گروهی منافقان‌اند[10]، و گفت:

[آیهٔ ۱۰۱] وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ ٱلْأَعْرَابِ مُنَٰفِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ ٱلْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ؛ و از ان که گرد واگرد شمااند از اعراب گروهانی[11] منافق‌اند و از اهلِ مدینه[12] مستمر گشته‌اند بر نفاق، و توبه نکنند. ندانی تو ایشان را ما دانیم ایشان را، زود بُوَد که ما عذاب کنیم ایشان را دو بار: یك بار اندر[13] گور و یك بار اندر[14] قیامت که

۱. باد: پیغمبر ۲. گن: پس از آن دیگران در اسلام همی آمدند ۳. گن: با
۴. گن: بکار آید ان‌شاءالله عزّوجلّ ۵. گن: و تا امروز ۶. گن: همی باشد
۷. صف (۶۱) ۹ ۸. افزوده از گن و باد ۹. باد: اعراب ۱۰. گن: گروهی باشند از منافقان
۱۱. باد: گروهی ۱۲. باد: + نیز ۱۳ و ۱۴. باد: در

فضیحت بکنیم ایشان را، انگاه باز دهند ایشان را به عذابی عظیم[1] اندر دوزخ●

[آیهٔ ۱۰۲] وَءَاخَرُونَ ٱعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَٰلِحًا وَءَاخَرَ سَيِّئًا عَسَى ٱللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ؛ و گروهانی دیگراند از اعراب و از اهلِ بادیهٔ مدینه که اقرار داده‌اند به گناهانِ خویش، آمیخته‌اند کاری نیکو ـ یعنی ایمان ـ و کاری بد ـ یعنی تخلّف از جهاد با پیغامبرِ خدای ـ توبهٔ ایشان ها پذیرد[2] که خدای آمرزگار است و رحیم است[3]●

و این آیت اندر گروهانی فرو آمد[4] که ایشان تخلّف کردند از پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ اندر غزوِ تبوك، انگاه پشیمانی خوردند و گفتند: چون بُوَد ما اندر سایه نشسته با زنان، و پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ و اصحابِ او اندر جهاد و سختی، به خدای که ما خویشتن را بر ستونها بندیم و باز نگشاییم تا[5] پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ باز آید و ما را باز گشاید و عذرِ ما[6] قبول کند. چون پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ باز آمد بر ایشان بگذشت، گفت: ایشان کِی‌اند؟ گفتند: ایشان گروهانی[7]اند که تخلّف کرده‌اند از تو و عهد کرده‌اند با خدا که خویشتن را ازین ستونها باز نگشایند تا تو ایشان را اطلاق کنی و از ایشان خشنود گردی[8]. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ سوگند یاد کرد و گفت: من ایشان را اطلاق نکنم تا مرا نفرمایند که ایشان از من باز استیده‌اند[9] و مسلمانان را خلاف[10] کرده‌اند. خدای ـ عزّوجلّ ـ این آیت فرو فرستاد[11]، پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ ایشان را اطلاق کرد، ایشان آمدند به نزدیك پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ و گفتند: این است مالهای ما که ما را از صحبتِ تو باز داشته است این را از ما ها استان[12] و به صدقه بده و ما را از خدای ـ عزّوجلّ ـ آمرزش خواه تا مگر خدای تعالی ما را بیامرزد. پیغامبر علیه‌السّلام گفت: مرا نفرموده‌اند که مال از شما ها گیرم[13]، خدای ـ عزّوجلّ ـ فرو فرستید[14]:

۱. باد: بزرگ ۲. باد: فرا پذیرد، گن: قبول کند ۳. باد: رحمت‌کننده ۴. گن: فرود آمده است
۵. گن: تا آنگه که ۶. گن: عذرها ۷. باد و گن: مردمانی ۸. گن: شوی
۹. باد: باز استاده‌اند، گن: باز ایستاده‌اند ۱۰. گن: مخالفت ۱۱. گن: فرو فرستید
۱۲. گن: فراگیر، باد: فراستان ۱۳. باد و گن: فرا ستانم ۱۴. گن و باد: فرو فرستاد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیهٔ۱۰۳] خُذْ مِنْ اَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِها وَصَلِّ عَلَيْهِمْ اِنَّ صَلوٰتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛ ها گیر[۱] از اموال[۲] ایشان صدقه‌ای که پاك بکنی ایشان را از گناهان و به[۳] صلاح آری ایشان را[۴] و صلوات ده بر ایشان ـ یعنی دعا کن ـ که دعای تو آرامشی است ایشان را، و خدای شنوا است[۵] آن را که ایشان همی گویند، دانا است به سرّ ایشان*

چون این آیت فرو آمد[۶] پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ سیکی[۷] از مالهای ایشان قبول کرد اندر وجه صدقه، و دو برخ به ایشان بگذاشت. و عبدالله بن اُبَیّ اوفی روایت کند که پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفتی آن کسی را که صدقهٔ خویش به نزدیكِ او آوردی: اللّهمّ صلّ عَلَیهم. یاربّ رحمت کن بر ایشان. عبدالله گفت: و چون پدرِ من صدقهٔ خویش به نزدیكِ او برد، گفت: اللّهُمّ صلّ عَلَی آل أبی أوفی.

و مفسّران را خلاف است اندر عددِ آن تائبان، گروهی گفتند: ایشان ده[۸] بودند. و گروهی گفتند: هشت[۹] بودند. وگروهی گفتند: هفت[۱۰] بودند. وگروهی گفتند پنج[۱۱] بودند. و از جملهٔ ایشان اَبُولُبابَه بود و چون دیگر کسان که تخلّف کرده بودند با ایشان نگرستند، گفتند: ایشان دی با ما بودند و کس با ایشان سخن همی[۱۲] نگفت، امروز چه بوده است [که] ایشان را قبول کردند، خدای ـ عزّوجلّ ـ فرو فرستید[۱۳]:

[آیهٔ۱۰۴] اَلَمْ يَعْلَمُوٓا اَنَّ اللّٰهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَيَاْخُذُ الصَّدَقاتِ وَاَنَّ اللّٰهَ هُوَ التَّوّابُ الرَّحِيمُ؛ ای نداستندکه خدای اوست که قبول کند توبه از بندگانِ خویش و ها گیرد[۱۴] صدقتها ـ ای بپذیرد ـ و ندانستند[۱۵] که خدای اوست که توبه آفریند[۱۶] خلقان را و رحمت [کند][۱۷] بر ایشان ـ یعنی‌که خواهدکه نعمت کند بر ایشان*

۱. گن و باد: فرا گیر ۲. باد: مالهای ۳. گن: با ۴. گن: + بدان
۵. گن: سمیع است ۶. باد: فرود آمد ۷. گن: + را ۸. گن: ده + تن
۹. گن: هشت + تن ۱۰. گن: هفت + تن ۱۱. گن: پنج + تن ۱۲. باد: سخن نگفت
۱۳. گن: + و گفت، باد: فرو فرستاد + قوله تعالی ۱۴. گن و باد: فرا گیر ۱۵. باد: دانستند
۱۶. گن: خلق را ۱۷. افزوده از گن

و بوهریره روایت کند از پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ که او گفت: به آن کسی[۱] که جانِ من به فرمان اوست که هیچ‌کس نبود از بندگانِ خدای تعالی، که او صدقه بدهد از کسی حلال بر[۲] خدای ـ عزّوجلّ ـ آن را همی پروراند تا یك لقمه همی آید روزِ قیامت چون کوهی بزرگ[۳]، انگاه برخواند[۴]: اَلَمْ يَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ[۵]. انگاه خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت: پیغامبر را ـ علیه‌السّلام ـ اندر بابِ ایشان[۶]:

[آیهٔ۱۰۵] وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ اِلىٰ عالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ و بگو ایشان را که کار کنید که زود بیند خدای کردارِ شما و رسول او و مؤمنان، و زود باز دهند[۷] شما را به آن کسی که داند نهان و آشکارا، پس او خبر دهد شما را به آنچه همی کردید ـ یعنی مکافات کند بر آن*

و اندر خبر آمده است از پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ که او گفت: اگر مردی خدای را ـ عزّوجلّ ـ همی پرستد اندر میانِ سنگی خارا[۸]، [و آن را][۹] در و دریچه نه، بیرون آید کردارِ او تا مردمان بدانند هر جای که[۱۰] باشد.

و بدان که سه کس[۱۱] بودند از ان کسانی[۱۲] که ایشان تخلّف کرده بودند از ان غزا پشیمان شده بودند[۱۳] لکن اندر توبه کردن و عذر خواستن چندان مبالغت نکرده بود[ند][۱۴] که آن دیگر ان کردند و خویشتن بر ستون نبسته بودند. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ کارِ ایشان موقوف کرده بود[۱۵] و مردمان را نهی کرده بود از مخالطتِ ایشان، و زنان ایشان را فرموده بود که از ایشان دور باشید تا انگاه که ایشان اندر اندوه آن بگداختند و روی زمین برایشان تنگ شد، و ایشان از اهلِ بدر بودند. و گروهی همی گفتند که

۱. گن: خدای ۲. سرا: حلال کند، متن برابرِ گن ۳. باد: چون کوهی شده باشد
۴. گن: + این آیت ۵. توبه (۹) ۱۰۴ ۶. سرا: + و گفت ۷. گن: بار دهند، باد: بازگردانند ۸. گن: سنگ خاره ۹. افزوده از گن ۱۰. باد: هر کجا که
۱۱. گن و باد: تن ۱۲. باد: مردمانی ۱۳. گن: بوده بودند ۱۴. گن: بوده بودند، متن برابرِ باد ۱۵. گن: بکرده بود

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ایشان هلاك شدند که اندر بابِ ایشان هیچ چیز فرو نیامد[1].

و گروهی همی گفتند: مگر خدای تعالی برایشان رحمت کند. تا پنجاه روز برآمد خدای ـ عزّوجلّ ـ توبهٔ ایشان ها پذیرفت[2] چُنان که گفت: وَعَلَى ٱلثَّلَاثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُوا[3] چُنان که یاد کنیم پس ازین. و اندران حال که کارِ ایشان موقوف بود و حالِ توبهٔ ایشان هنوز پدید نیامده بود خدای ـ عزّوجلّ ـ فرو فرستید اندر صفتِ ایشان[4]:

[آیهٔ ۱۰۶] وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ ٱللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ؛ و ایشان گروهی‌اند که تأخیر افتاده است کارِ ایشان از بهرِ انتظار فرمانِ خدای، إمّا عذاب کنند[5] ایشان را، و إمّا قبول کنند توبهٔ ایشان، و خدای دانا است و حکیم است*

و بدان که بنی‌عَمْرو بن عَوْف مسجدِ قُبا بنا کرده بودند[6] کس فرستیدند[7] به پیغامبر علیه‌السّلام تا بیامد و آنجا نماز کرد و ایشان بدان شادی همی کردند پس حسد کرد ایشان را بنو غَنْم بن عوف، و گفتند: ما نیز مسجدی بنا کنیم[8] و بفرستیم تا پیغامبر بیاید و اندر آنجا[9] نماز کند و نیز به شام کس فرستیم تا بوعامر راهب [بیارند. و این بوعامر][10] پدر حنظله بود غسیل الملائکه خواندند[11] او را، و او راهبی همی بَرْزِیدی[12] اندر جاهلیت، و دینِ ترسااان گرفته بود[13] و پلاس پوشیدی. و چون پیغامبر ـعلیه‌السّلام ـ به مدینه آمد او را گفت: این چیست که تو آوردی یا محمّد. [پیغامبر صلّی‌الله علیه وسلّم][14] گفت: این دین حنیفی است. بوعامر گفت: من نیز بر دینِ حنیفی‌ام و بر ملّتِ ابراهیم‌ام. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: تو بر ملّتِ ابراهیم نه‌ای[15]. گفت: من بر ملّتِ ابراهیم‌ام، ولکن تو اندران چیزها آورده‌ای و همی گویی،

۱. گن: هیچ چیز نیامد ۲. گن: قبول کرد، باد: فرا پذیرفت ۳. توبه (۹) ۱۱۸
۴. گن: اندر صفت حالِ ایشان فرو فرستاد و گفت ۵. گن: عذاب کند ۶. گن: بنا کردند
۷. گن: فرستادند ۸. گن: مسجدی کنیم ۹. گن: اندران مسجد ۱۰. افزوده از باد
۱۱. باد: خوانند ۱۲. باد: همی کرد ۱۳. گن: گرفته بودی ۱۴. افزوده از گن
۱۵. نیستی

که نه از آن است. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: نه، ولکن من آن ملّت را آورده‌ام پاك و پاکیزه. بوعامر گفت: خدای به غریبی افگناد[1] آن را که از ما دروغ همی گوید. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: آمین، و او را ابوعامرِ فاسق نام کرد. چون روزِ اُحد بود بنوعامر گفت پیغامبر را علیه‌السّلام: هرگز هیچ گروه را نیاوَم[2] که با تو جنگ کند که نه من نیز با تو جنگ کنم با ایشان جنگ کنم بهم، و هموار[3] جنگ همی کرد با پیغامبر ـعلیه‌السّلام ـ تا روزِ حُنَین، چون هَوازن بهزیمت شد[4] نومید گشت، بگریخت و به شام شد[5] و انگاه کس فرستاد[6] منافقان را که بسازید هرچه توانید[7] از قوت و سلاح، و مرا مسجدی بنا کنید که من همی خواهم رفت به نزدیكِ قیصرِ روم، تا لشکری بیارم و بیرون کنم محمد را و اصحاب او را. ایشان بیامدند و مسجدی بنا کردند به نزدیكِ مسجدِ قُبا و آنجا نماز همی کردند و مجمع بن حارثه ایشان را امامی همی کرد[8]، و آمدند نزدیكِ پیغامبر ـعلیه‌السّلام ـ و گفتند که ما مسجدی بنا کرده‌ایم تا اگر بیماری یا مسکینی و یا کسی اندر شبی که باران همی آید و یا اندر شبی که سر ما بُوَد ها آنجا[9] رسد فرو آید آنجا، و ما همی خواهیم که تو بیایی و نماز کنی آنجا و دعا کنی تا خدای ـعزّوجلّ ـ آن را مبارك گرداند.

و این آنگاه بود که پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ غزوِ تبوك را همی ساخت. پیغامبر ـعلیه‌السّلام ـ گفت: من بر جناحِ سفرم و مشغولم، چون[10] باز آیم إنْشاءالله آنجا بیایم[11] و نماز کنم. چون پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ از غزوِ تبوك بازگشت، آمدند و او را گفتند تا به مسجدِ ایشان آید. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ پیراهن خواست تا بپوشد و آنجا رود، خدای ـ عزّوجلّ ـ فرو فرستید اندران باب آنچه ایشان همی ساختند از تدبیرِ بوعامرِ راهب و رنجه داشتنِ مسلمانان. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ مالِك بن اَلدُّخْشُم را بفرستاد تا آن مسجد را بسوخت و خراب کرد و پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ فرمود تا از

۱. گن: به غربت اوگنا ۲. باد: نیابم ۳. باد: همواره ۴. باد: شدند
۵. گن: بگریخت و رفت به شام ۶. گن: فرستید ۷. گن: بتوانید ۸. گن: امامی کردی، باد: می‌کرد ۹. گن: فرا آنجا، باد: آنجا ۱۰. گن: و + چون ۱۱. گن: آیم

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

آنجایگاه[1] کناسه ساختند و مردار و پلیدیها آنجا همی انداختند[2] و بوعامرِ راهب به شام بمُرد اندر غربت. و چون عمر خطّاب ـ رضی‌الله عنه ـ به خلیفتی بنشست بنو عمرو بن عَوف آمدند و از او اندر خواستند تا مجمع بن حارثه ایشان را امامی کند. عمر گفت: خدای مکناد، نه اوست که امامی مسجدِ ضرارکرده است؟ مجمع او را گفت: یا امیرالمؤمنین[3]! من آنجا نماز همی کردم و ندانستم که ایشان چه اندر دل دارند و اگر دانستمی، نکردمی، و من اندر میانِ ایشان غلامی بودم قرآن‌خوان، و ایشان پیران بودند کهل شده و قرآن ندانستند، مرا گفتند که امامی کن. من پنداشتم که ایشان به خدای ـعزّوجلّ ـ تقرّب همی کنند و ندانستم که چه اندر دل دارند. عمر خطّاب ـرضی‌الله عنه ـ او را معذور داشت و او را فرمود تا به مسجدِ قُبا امامی همی کرد. این است قصّهٔ [مسجد][4] ضرار که خدای تعالی همی گوید.

[آیهٔ ۱۰۷] وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِرَاراً وَكُفْراً وَتَفْرِيقاً بَيْنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَاداً لِمَنْ حَارَبَ ٱللهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلاَّ ٱلْحُسْنَىٰ وَٱللهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ؛ و آن کسانی که ها گرفتند[5] مسجدی، رنجه نمودن را و کفر را اهلِ مسجدِ قُبا را و پراکندگی[6] میان مؤمنان، و چشم همی داشتندی[7] آن کسی را که حرب همی کرد خدای و رسول او ـ یعنی خلاف همی کردچون بوعامرِ راهب ـ از پیشِ آن و سوگند همی خورند که ما نخواستیم بدین مگر نیکویی و رفق کردن با ضُعَفای مسلمانان که به مسجدِ پیغامبر نتوانند آمدن، و خدای گواهی همی دهد[8] که ایشان دروغ‌زنان‌اند اندران سوگند که یاد همی کنند●

انگاه گفت پیغامبر را علیه‌السّلام:

[آیهٔ ۱۰۸] لاَ تَقُمْ فِيهِ أَبَداً لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى ٱلتَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَٱللهُ يُحِبُّ ٱلْمُطَّهِّرِينَ؛ بمه ایست اندرو[9] به نماز

۱. گن: تا آن جای را ۲. گن: افگندند ۳. باد: یا عمر ۴. افزوده از باد ۵. گن و باد: فرا گرفتند ۶. باد: پراگندنی ۷. باد: چشم داشتن ۸. باد: گواهی دهد ۹. باد: برمخیز اندران

هرگز که خود مسجدی پی‌بنا اَوْگنده‌اند[1] بر تقوی ـ یعنی مسجد قبا ـ از روزی که پی‌بنا اَوْگنده‌اند[2] اولیتر که برخیزی اندرو به نماز، اندران مسجد مردانی‌اند که دوست همی دارند که پاکی کنند و خدای دوست دارد پاکی‌کنندگان را●

چون این آیت فرو آمد پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت اهل قبا را که خدای ـ عزّوجلّ ـ بر شما ثنا کرده است اندر طهورِ آن، از بهرِ چیست؟ گفتند که ما استنجا کنیم به آب[3]. و اندر روایتی چُنان است که گفتند: ما بشوییم اثر استنجا[4]. و گروهی گفتند که «لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى ٱلتَّقْوَىٰ»[5] اندر[6] مسجدِ مدینه [فرود آمده][7] است که گور و منبرِ پیغامبر ـ صلوات‌الله علیه ـ اندر اوست و فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا[8]. معنیش آن است که اهل آن مسجد خویشتن را پاك دارند از نجاست، و غسل کنند از جنابت، و دست روی بشویند از حدث. و زید بن شجره[9] گوید که تب آمد به نزدیكِ پیغامبر ـعلیه‌السّلام ـ اندر صورت کنیزکی سیاه، پیغامبر ـعلیه‌السّلام ـ وی را گفت: تو کیستی؟ گفت: منم اُمّ مِلدم، خون را از تن بچینم و گوشت را بخورم و روی را زرد گردانم و استخوانها را تُنك گردانم. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: برو به نزدیك انصاریان[10] شو که ایشان را بر ما حقّهای بسیار است[11] یعنی تا آن کفارتی باشد گناهانِ ایشان را. پس [برفت و آنجا شد][12] انصاریان را تب گرفت، پیغامبر ـعلیه‌السّلام ـ برخاست با یاران[13]، و ایشان را عیادت همی کرد و همی گفت: بشارت باد شما را که این کفارتی است گناهان[14] را، و پاکی است تن را. ایشان گفتند: یا رسول‌الله! دعا کن تا خدای ـعزّوجلّ ـ این را بر ما بگذارد تا آن کفارت گناهان ما باشد چُنان که خدای[15] ـعزّوجلّ ـ اندر شأنِ ایشان فرو فرستاد: «فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا[16]. اندران مسجد یعنی اندر

۱. باد: افگنده‌اند آن را ۲. باد و گن: افکنده‌اند ۳. باد: بر آب ۴. باد: اثر استنجا به آب بشوییم ۵. توبه (۹) ۱۰۸ ۶. افزوده از باد ۷. افزوده از باد ۸. توبه (۹) ۱۰۸ ۹. باد: یزید بن سجود ۱۰. گن: انصار ۱۱. گن: هست ۱۲. افزوده از گن ۱۳. گن: با اصحابان خویش ۱۴. باد: + شما را ۱۵. باد: چون که خداوند تعالی ۱۶. توبه (۹) ۱۰۸

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مسجدِ مدینه مردانی‌اند که همی خواهند که پاك گرداند از گناهان[1] به تب، که بر ایشان بماند. وَاللّٰهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرِینَ[2]. و خدای دوست دارد آن کسانی را که پاکی جویند از گناهان. آنگاه خدای تعالی گفت اهلِ آن مسجد را:

[آیهٔ ۱۰۹] اَفَمَنْ اَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلیٰ تَقْویٰ مِنَ اللّٰهِ وَرِضْوانٍ خَیْرٌ اَمْ مَنْ اَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلیٰ شَفا جُرُفٍ هارٍ فَانْهارَ بِهِ فِی نارِ جَهَنَّمَ وَاللّٰهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمِینَ؛ ای آن کسی[3] که بنیاد افگند[4] بنای خویش بر ترسیدن از خدای و خشنودی خدای بهتر باشد و اگر کسی بنیاد افگند بنای خویش بر کنارِ وادیی که آب زیرِ آن پرداخته بکرده باشد[5] و همی فرو افتد[6]، فرو افگند او را اندر آتشِ دوزخ، و خدای راه ننماید گروهانی را که ایشان ظالمان[7] باشند*

[آیهٔ ۱۱۰] لا یَزالُ بُنْیانُهُمُ الَّذِی بَنَوْا رِیبَةً فِی قُلُوبِهِمْ اِلاّ اَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللّٰهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ؛ همیشه آن بنیادِ ایشان[8] که بنا کرده بودند[9] شکی و نفاقی باشد اندر دلهای ایشان، تا آنگاه که بشکافند دلهاشان ـ یعنی تا بمیرند ـ و خدای دانا است به سرِّ ایشان[10]، حکیم است اندر مکافات کردنِ ایشان*

و بدان که آنگاه که انصار بیعت کردند با پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ [به] لیلةالعقبه، گفتند: یا رسول‌الله! شرط کن خدای خویش را و خویشتن را بر ما هرچه خواهی. گفت: شرط آن است که خدای را پرستید و به او مشرك نگردید و مرا با شما شرط آن است که دفع کنید از من، چُنان که از تن و اهل و خواستهٔ خویش دفع کنید. گفتند: [اگر] ما این بکنیم چه‌باشد ما را؟ پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: شما را باشد بهشت. گفتند: ربح البیع، سودمند بُوَد فروختنِ ما تنِ خویش را، اقالت نکنیم و اقالت نخواهیم این بیع را. خداوند ـ عزّ اسمه ـ فرو فرستید[11]:

۱. گن: گناهها ۲. توبه (۹) ۱۰۸ ۳. گن: اگر کسی ۴. باد: آن کسانی که بنیاد افگندند
۵. گن: کرده باشد، باد: خالی کرده‌اند ۶. باد: می‌افتد ۷. باد و گن: ظالم
۸. باد و گن: بنای ایشان ۹. گن: کرده‌اند ۱۰. باد: اسرار ایشان ۱۱. باد: فرو فرستاد

[آیهٔ ۱۱۱] اِنَّ اللّٰهَ اشْتَریٰ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اَنْفُسَهُمْ وَاَمْوالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ فَیَقْتُلُونَ وَیُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَیْهِ حَقًّا فِی التَّوْرِیٰةِ وَالْاِنْجِیلِ وَالْقُرْاٰنِ وَمَنْ اَوْفیٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللّٰهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بایَعْتُمْ بِهِ وَذٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ؛ خود خدای بخریده است از مؤمنان تنهای ایشان و مالهای ایشان به آن که ایشان را باشد[1] بهشت، قتال کنند[2] اندر طاعتِ خدای، گروهی بکشد[3] و گروهی را بکشند[4] و بهشت ایشان را وعده آن است بر او، و درست یاد کرده‌اند اندر تورات و اندر انجیل و اندر قرآن، کیست که وافی‌تر است به وعدهٔ خویش از خدای. پس تهنیت کرد ایشان را و گفت: شادی کنید بدان بیع شما که مبایعت کرده‌اید بدان، و آن است که رستگاری بزرگوار است.*

قتاده گوید بها داد ایشان راخدا و گران بها[5] داد.

و حسن بصری ـ رضی‌الله عنه ـ گفت: اِینت[6] بیعی سودمند که این است هیچ مؤمن نبود بر روی زمین که نه داخل است اندرین بیع.

و اعرابیی[7] به نزدیك پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ بگذشت و او این همی خواند، گفت: این سخن کیست؟ گفت: این کلامِ خدا است عزّوجلّ. گفت: به خدای که این بیعی سودمند است ما او را اقالت نکنیم و از او اقالت نخواهیم، و شد[8] به غزا و جهاد کرد[9] تا آنگاه که شهادت یافت.

و بدان که جهاد بر جمله فرضِ کفایت است چون گروهی از مسلمانان بدان قیام کردند از دیگران بیوفتاد[10]، و چون به جنگ‌گاه حاضر آید فرضِ عین گردد. و نشاید آن کس را که بر او وامی[11] باشد حالّ که جهاد کند بی‌دستوری خداوندِ وام. و اگر وام مؤجّل باشد اندران دو قول بُوَد [شافعی را رحمه‌الله][12]. و نشاید کس را که جهاد کند

۱. باد: بود ۲. گن: همی کنند ۳. باد: بکشتند ۴. باد: + ایشان
۵. گن: گران‌بهای ۶. گن: این ۷. گن: مردی اعرابی ۸. گن: و رفت
۹. گن: قتال کرد ۱۰. گن: بیفتد ۱۱. گن: اوامی ۱۲. افزوده از گن

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

بی‌دستوری پدر و مادر، اگر پدر و مادر مسلمان باشند و اگر کافر باشند روا بُوَد که بی‌دستوریِ ایشان جهاد کند و روا بود که بی‌دستوریِ مادر و پدر به طلبِ علم شود اگر کافر باشد یا مسلمان. و بدان که چون خداوند سبحانه گفت: إِنَّ ٱللَّهَ ٱشْتَرَىٰ[1]، صفتِ مؤمنان بکرد و گفت[2]:

[آیهٔ ۱۱۲] ٱلتَّٰٓئِبُونَ ٱلْعَٰبِدُونَ ٱلْحَٰمِدُونَ ٱلسَّٰٓئِحُونَ ٱلرَّٰكِعُونَ ٱلسَّٰجِدُونَ ٱلْءَامِرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَٱلنَّاهُونَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَٱلْحَٰفِظُونَ لِحُدُودِ ٱللَّهِ وَبَشِّرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ؛

توبه‌کنندگان‌اند از شرك و نفاق، مطیعان‌اند شکرگزاران بر[3] نعمتها، روزه‌داران‌اند و غازیان و حاجیان‌اند، رکوع کنند خدای را و سجود کنند[4] یعنی نمازکنان[5]اند امر به معروف کنندگان‌اند، یعنی به سنّت فرمایند[6] و نهی کنند از مُنکَر، یعنی از بدعت، و نگاهداران‌اند حقوق طاعت خدای را، و وفا کنند به بیعتِ خدای[7]، و بشارت ده یا محمّد مؤمنان را به بهشت●

و بدان که چون بوطالب بمُرد بر کفر، پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: من همواره[8] ترا استغفار همی کنم تا انگاه که مرا نهی کنند از ان. او را استغفار همی کرد، مسلمانان گفتند: چرا ما نیز پدران خویش را و خویشان را که بر شرك بوده‌اند استغفار نکنیم که پیغامبر ـ علیه‌السّلام عمّ خویش را استغفار همی کند[9] و ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ پدرِ خویش را استغفار کرد، خدای تعالی[10] فرو فرستید:

[آیهٔ ۱۱۳] مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسْتَغْفِرُواْ لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوٓاْ أُولِى قُرْبَىٰ مِنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَٰبُ ٱلْجَحِيمِ؛

نبود پیغامبر را و آن کسانی را که ایمان آورده بودند که استغفار کنند مشرکان را، و هر چند باشند خداوندِ قرابت با ایشان، از پس آن که پدید آمد ایشان را که ایشان اهلِ دوزخ‌اند[11]●

۱. توبه (۹) ۱۱۱ ۲. گن: + تعالی و تقدّس ۳. گن: اندر ۴. گن: سجودکنندگان
۵. گن: نمازکنندگان ۶. باد: + آنچه فرمایند ۷. گن: کنند بیعت خدای را ۸. باد: همواره
۹. گن: استغفار کرد ۱۰. گن: + اندر شأن ایشان ۱۱. باد و گن: + و بر کفر بمرده‌اند

و علی بن ابی طالب ـ رضی‌الله عنه ـ روایت کند و گوید که چون بوطالب بمُرد، آمدم به نزدیكِ پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ و او را گفتم: یا رسول‌الله! ان عمّك الضّال قدماتَ. بی‌راه عمّ تو[1] بمُرد. گفت: برو و او را دفن کن و هیچ چیز مکن تا به نزدیكِ من آیی. رفتم و او را دفن کردم، انگاه آمدم به نزدیك پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ و بر من اثرِ خاك [بود][2]. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ مرا دعا کرد[3] بسیار. چُنان که نخواستم[4] که هرچه بر روی زمین است مرا بودی و آن دعا[5] نبودی. و پس ازین خدای ـ عزّوجلّ ـ عذرِ ابراهیم پدید کرد اندران دعا و استغفار، که او پدرِ خویش را همی کرد[6]:

[آیهٔ ۱۱۴] وَمَا كَانَ ٱسْتِغْفَارُ إِبْرَٰهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَهَآ إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُۥٓ أَنَّهُۥ عَدُوٌّ لِّلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَٰهِيمَ لَأَوَّٰهٌ حَلِيمٌ؛

و نبود استغفارِ ابراهیم پدرِ خویش را مگر از پس وعده که پدر وعده کرده بود او را که مسلمان بُباشد[7]، چون پیدا شد[8] او را که او دشمنِ خدای است بیزاری کرد از او ـ که ابراهیم بسیار دعا بود و بسیار تضرّع بود و اندر گذارنده بود●

و ابراهیم گفته بود انگاه من استغفار کنم چنان که گفت: سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّى[9]. نبینی که پدرِ او را گفت: لَئِن لَّمْ تَنتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ.[10] اگر با زنَه اِستی من رجم کنم ترا. او گفت: سَلَٰمٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّى.[11] سلام بر تو بادا که من آمرزش خواهم ترا از خدای. و از پس این خدای تعالی مؤمنان را معذور داشت اندران استغفار که کرده بودند مشرکان را، پیش از آن که نهی به ایشان رسید[12]، و گفت:

[آیهٔ ۱۱۵] وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًۢا بَعْدَ إِذْ هَدَىٰهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ؛

و نکند خدای حکمِ بیراهیِ گروهی ـ یعنی به سبب استغفارِ ایشان مشرکان را ـ پس از آن که راه نموده باشد ایشان را خدای، تا مبیّن بکند ایشان

۱. باد: عمّ بی‌راه تو ۲. افزوده از گن و باد ۳. گن: دعاها کرد ۴. باد و گن: نخواستمی
۵. گن: دعاها ۶. گن: کردی ۷. گن: + و ابراهیم گفت که من تو را استغفار کنم چنانکه گفت: ساستغفر لك ربّی ۸. باد و گن: پدید آمد ۹. مریم (۱۹) ۴۷ ۱۰. مریم (۱۹) ۴۶
۱۱. مریم (۱۹) ۴۷ ۱۲. گن: نهی آمد به ایشان

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

را آنچه ایشان را از ان بباید پرهیزید[1] که خدای به[2] هر چیزی دانا است*

[آیهٔ ۱۱۶] إِنَّ ٱللَّهَ لَهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ يُحْيِۦ وَيُمِيتُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ؛ و خود خدای را است مُلْکتِ آسمانها و زمین، زنده کند آن را که خواهد و بمیراند آن را که خواهد و نیست شما را از دونِ خدای هیچ دوست و هیچ ناصر*

[آیهٔ ۱۱۷] لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلْمُهَٰجِرِينَ وَٱلْأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِى سَاعَةِ ٱلْعُسْرَةِ مِنۢ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُۥ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ؛ و خود توبه داد خدای ـ پیغامبر را ـ یعنی از آن که دستوری داد مخالفان را پیش از آن که او را نهی کرده بودند از آن، و گفتند[3]: لِمَ أَذِنْتَ لَهُم[4] ـ و توبه داد مهاجران را و انصاریان را و آن کسانی که متابعت کردند او را اندر وقتِ سختی از پسِ آن که خواست که بگردد دلهای گروهی از جملهٔ ایشان، انگاه توبه داد بر ایشان که او به[5] ایشان رفق خواهد کرد به نعمت [که او] رحیم است*

و گروهی گفتند از اهلِ تفسیر که بدین «سَاعَةِ ٱلْعُسْرَةِ» نه وقتی بعینه همی خواهد[6] لکن آن وقتهایی همی خواهد که حالِ مسلمانان بدین صفت بود.

و گروهی گفتند: بل که این اندر غزای تبوك همی خواهد[7] که استورشان[8] تنگ بود و آب‌شان تنگ بود و زادشان تنگ بود و وقتشان تنگ بود. اما تنگی ستور[9] چنان بود که ده کس[10] را از ایشان یك اشتر بودی که به عقب[11] برنشستندی، مردی یك ساعت برنشستی و فرو آمدی[12] تا دیگری برنشستی. و اما تنگی زاد چنان بود که خرمای ایشان همه سوس خورده بود و جو داشتند که[13] بگردیده بود. و گروهی همی شدندی که نبودی زادِ ایشان مگر خرمایی چند. و چون یکی از ایشان گرسنه شدی خرمای اندر

۱. گن: پرهیزیدن ۲. گن: بر ۳. گن: گفت ۴. توبه (۹) ۴۳ ۵. گن: با
۶. باد: خواهند ۷. باد: تبوك بود اما همی خواستند ۸. باد: ستور ایشان، گن: ستور ایشان
۹. باد: ستوران ۱۰. بـا و باد: ده تن ۱۱. باد: به نوبت ۱۲. باد و گن: فرود آمدی
۱۳. باد: و جو که داشتند

دهن گرفتی و همی گردانیدی اندر دهن تا طعمِ آن بیافتی، انگاه ها دیگری[1] دادی تا بَمَزِیدی[2] و پاره‌ای آب بر آن بخوردی. و همچُنان[3] همی کردندی تا زان خرما هیچ چیز نماندی مگر استخوان[4]. بر این حال زندگانی همی کردند با پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ از راستی که بودند اندر مسلمانی، و تمامی اعتمادی که داشتند بر خدای تعالی. و اما تنگی آب و گرمای وقت ایشان چُنان بود که عمر ـ رضی‌الله عنه ـ گوید که ما بیرون رفتیم با پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ به غزو تبوك، و فرو آمدیم اندر گرمای سخت که ما را اندران سختی صعب رسید[5] تا پنداشتیم که گردنهای ما از تنهای همی بیرند از صعبی تشنگی. و تا بودی که یکی از ما اشترِ خویش بکُشتی و گوش[6] آن بیفشاردی و آب آن بخوردی و آنچه باقی ماندی بر جگر[7] نهادی تا بدان بزیستی[8]. چون کار به آن سختی رسید بوبکر صدیق ـ رضی‌الله عنه ـ گفت: یا رسول‌الله! خدای ـ عزّوجلّ ـ خو ها[9] کرده است که اجابت نیکو کند ترا، دعا کن. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ دست برداشت و دعا کرد و دست باز نیاورد تا انگاه که میغی برآمد و ما را سایه داشت و باران بریخت تا هرچه داشتیم پر آب کردیم[10] وَز بیرون لشگرگاه از ان میغ هیچ و باران هیچ[11] نبود.

و بدان که آن سه کس که قصّهٔ ایشان یاد کردیم که ایشان تخلّف کرده بودند از غزوِ تبوك، کَعْب بن مالِك الأنصاری الشّاعر و مُرارَة ٱلرَّبیع و هِلال بن أُمَیّه بودند، و از آن کسانی بودند که توبه کرده بودند ولکن خویشتن را بر ستون نبسته بودند. چون پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ از غزا بازگشت[12] و به مدینه رسید اندر مسجد[13] شد و دو رکعت نماز کرد و عادتِ او بودی هرگاه که از سفری باز آمدی نخست، ابتدا به مسجد کردی و دو رکعت نماز کردی، چون نماز بکرد کسانی که تخلّف کرده بودند همی آمدند و عذر همی خواستند. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: کَعْب بن مالِك را: نه تو اشتر بخریده بودی که تا بیایی؟ کَعْب بن مالك گفت: یا رسول‌الله! اگر من عذری آرم دروغ که تو

۱. گن و باد: فرا دیگری ۲. گن: همی مزیدی ۳. گن: همچنین ۴. گن و باد: استه
۵. گن: سختی و رنج رسید صعب ۶. گن: گوشت ۷. گن و باد: + خویش
۸. گن و باد: تر گشتی ۹. باد: خو فا ۱۰. سرا: داشتند پر آب کردند، متن برابر باد و گن
۱۱. گن: هیچ چیز ۱۲. گن: باز آمد ۱۳. گن: از اینجا به بعد افتادگی دارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بدان خشنود گردی، ترسم که ترا خدای ـ عزّوجلّ ـ بر آن مطّلع گرداند و من فضیحت گردم. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: این راست گفت و گفت مرا: برخیز تا خدای ـعزّوجلّ ـ حکم خویش پدید آرد اندر بابِ تو. چون او بیرون آمد مردمان او را ملامت کردند و گفتند: چرا عذری نیاوردی. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ مردمان را نهی کرد از آن که با ما هر سه سخن گویند و من از همه چیزها مستوحش گشتم و هرّوزی[1] اندر مسجد شدمی و نماز کردمی و گفتمی که مگر پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ مرا جواب دهد. پیغامبر ـعلیه‌السّلام ـ روی از من بگردانیدی پس چون تنگدل شدم از آن جفای مسلمانان، از زَبَرِ دیوارِ حایطِ بوفناده اندر آمدم و او پُسر عمّ من بود و دوسترین[2] مردمان بود به نزدیکِ من، بر او سلام کردم جواب نداد، گفتم: یا بافتاده به خدای که شما دانید که من خدای و رسول را دوست دارم. او مرا جواب نداد، تا سه بار همچنین همی گفتم، جواب نداد. آب از چشمهای من بریخت، برگردیدم و از زَبَرِ دیوار بیرون شدم اندر بازار همی گردیدم مردی را دیدم از نبطیان شام که طعامی همی فروخت اندر بازار، و همی گفت: کیست که مرا دلالت کند بر کَعْب بن مالِك؟ مردمان او را اشارت کردند به من. نامه‌ای ها من[3] داد از ملكِ غسان، که شنیدم که ترا جفا کرده‌اند و دور بکرده‌اند و تو آنجا خوار و ضایع بمانده‌ای، به نزدیك ما آی تا با تو نیکویی کنیم. گفتم: این نیز هم از بلا ها است و تنوری گرم کردم و نامه را بسوختم اندران تنور، تا چون چهل روز برآمد پیغامبر ـعلیه‌السّلام ـ مرا گفت: جدا شو از زنِ خویش. گفتم: یا رسول‌الله طلاقش دهم؟ گفتا: نه، و لکن ها نزدیكِ او[4] مشو. زن را از خانه بفرستیدم که من مردی جوان بودم از خویشتن ترسیدم و آن دو کس را نیز همچنان گفت تا تمامی پنجاه روز از ان روز که پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ نهی کرده بود مردمان را از سخن گفتن با ما، و من نماز بامداد همی کردم بر پشتِ خانه‌ای که ما را بود و من چنان بودم که خدای ـعزّوجلّ ـ گفت. دلِ من تنگ شده و زمین بر من تنگ گشته که ندای شنیدم از جای که آن [را]سلع خوانند که بشارت باد ترا یا مالك. من به سجود اندر اوفتیدم[5] و دانستم که

۱. باد: هر روزی ۲. باد: دوست‌ترین ۳. باد: فرا من ۴. باد: به نزدیك وی ۵. باد: افتادم

خدای ـ عزّوجلّ ـ فرج فرستاد. و سُواری بیامد و مرا بشارت داد، جامه‌های خویش ها او[1] دادم و دیگری بپوشیدم و آیت توبهٔ ما آنگاه فرو آمد[2] که سیکی از شب گذشته بود و اُمّ سَلِمَه او را گفت: یا رسول‌الله بشارت ندهی کَعْب را؟ گفت: انگاه مردمان شما را بپای بزنند و باقی شب شما را از خواب باز دارند. کعب گفت: پس رفتیم نزدیكِ پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ و او اندر مسجد[3]، و مسلمانان[4] گردِ او اندر نشسته طَلْحَة بن عُبَیدالله برخاست و پیشِ من باز آمد و دستِ من ها گرفت[5] و مرا تهنیت کرد و من آن مردمیِ [وی][6] هرگز فراموش نکنم که هیچ‌کس از مهاجران[7] با من آن نکردند آن روز [که وی کرد][8]. پس من سلام کردم بر پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ و او اندر من نگریست و روی او همی درفشید چون ماه، و گفت: بشارت باد ترا یا کعب، بهین[9] روزی که بر تو آمده است تا مادر ترا زاده است. گفتم: یا رسول‌الله! از نزدِ تو یا از نزدِ خدای؟ گفت: از نزدِ خدای. انگاه برخواند[10]: لَقَدْ تَابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلْمُهَٰجِرِينَ وَٱلْأَنصَارِ[11]، تا آنگاه که گفت:

[آیهٔ۱۱۸] وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُوا۟ حَتَّىٰٓ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ ٱلْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوٓا۟ أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ ٱللَّهِ إِلَّآ إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوٓا۟ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ؛ و بر آن هر سه مرد که ایشان را باز پس اوگنده بودند[12] از غزای تبوك، تا چون تنگ شد بر ایشان زمین با فراخی آن، و تنگ شد بر ایشان تنهای ایشان ـ یعنی دلهای ایشان از اندوه ـ و یقین بدانستند که هیچ پناهگاه نیست از خدای مگر به[13] خدای، آنگاه توبه داد ایشان را تا توبه کردند که خدای توبه آفریند[14] بندگان را و رحمت کند بر ایشان.

و بوبکرِ وَرّاق گوید: توبهٔ نصوح آن بُوَد که حالِ تایب چنین بود که اندرین آیت

۱. باد: به او ۲. باد: فرود آمد ۳. گن: تا اینجا افتادگی دارد ۴. گن: مردمان
۵. گن و باد: فرا گرفت ۶. افزوده از گن ۷. گن: مهاجریان ۸. افزوده از گن
۹. باد و گن: بهترین ۱۰. گن: بر ما خواند ۱۱. توبه (۹) ۱۱۷ ۱۲. باد و گن: افکنده بودند
۱۳. گن: با ۱۴. گن: توبه دهد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

صفت کرده است: حَتّٰی إِذَا ضَاقَتْ عَلَیْهِمُ ٱلأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ...[1] الی آخر الآیه.

و کَعْب بن مالِك چنین گوید که ما نیافتیم این توبه الاّ از بهرِ آن که ما راست گفتیم[2] و دیگران که دروغ گفتند هلاك شدند. و خدای تعالی فرو فرستید:

[آیهٔ ۱۱۹] یَا أَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُوا ٱتَّقُوا ٱللَّهَ وَكُونُوا مَعَ ٱلصَّادِقِینَ؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید، بترسید از خدای، و باشید با راستگویان ـ یعنی تا رستگاری یابید[3] چُنان که این سه کس[4] یافتند*

و سَعید بن جُبَیر گوید که بدین صادقانْ، اندرین جایگاه، بوبکر و عمر را ـرضی‌الله عنهما ـ همی خواهدچُنان که خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت: لِلْفُقَرَاءِ ٱلْمُهَاجِرِینَ، تا انگاه که گفت: أُولَٰئِكَ هُمُ ٱلصَّادِقُونَ[5].

و ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ گوید که بدینْ علی بن ابی‌طالب را ـرضی‌الله عنه ـ همی خواهد و اصحاب او را[6]. و این مقالات همه درست است، و این آیت[7] اندر همه عام است و ایشان همه صادقان بودند و مؤمنان بودند.

و بوبکر صدیق ـ رضی‌الله عنه ـ بدین آیت دلیل کرد[8] بر اهلِ سقیفه، آن روز که انصار مهاجران را گفتند: منّا امام وَمِنکم امام[9]. بوبکر صدیق ـ رضی‌الله عنه ـ بر منبر شد و به[10] خدای ـ عزّوجلّ ـ ثنا کرد و بر رسول صلوات‌الله علیه درود داد و گفت: ای شما که مؤمنانید، خدای ـ عزّوجلّ ـ ما را صادقان خوانده است و شما را که مؤمنانید فرموده است که با صادقان باشید، و برخواند: یَا أَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُوا ٱتَّقُوا ٱللَّهَ وَكُونُوا مَعَ ٱلصَّادِقِینَ[11]؛ انگاه بر تأکید این معنی گفت که شنیدم از پیغامبر ـعلیه‌السّلام ـ که او گفت: الأئمّة مِن قُرَیش. إمامان از قریش باشند یعنی خلیفتانِ دین. چون[12] این سخن بگفت انصاریان او را گردن نهادند و طمع از خلافت ببریدند و به برکتِ بوبکر

۱. توبه (۹) ۱۱۸ ۲. گن: بگفتیم ۳. باد و گن: یابید ۴. گن: تن ۵. حشر (۵۹) ۸
۶. گن: + این جریج گوید که جملهٔ مهاجریان را همی خواهد چنانکه خدای عزّوجلّ گفت: للفقراء المهاجرین تا آنگه که گفت: اولئك هم الصادقون ۷. گن: و گفته‌اند این آیت ۸. گن: کرده است
۹. گن: منا امیرٌ ومنکم امیر ۱۰. گن: بر ۱۱. توبه (۹) ۱۱۹ ۱۲. گن: + وی

صدیق ـ رضی‌الله عنه ـ این خلاف از میانِ مسلمانان برخاست و پس ازین خدای ـعزّوجلّ ـ پدید کرد که ثواب ایشان بر آن رنجی که ایشان را رسید ضایع نشود، و گفت:

[آیهٔ ۱۲۰] مَا كَانَ لِأَهْلِ ٱلْمَدِینَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ ٱلأَعْرَابِ أَنْ یَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ ٱللَّهِ وَلَا یَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا یُصِیبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِی سَبِیلِ ٱللَّهِ وَلَا یَطَئُونَ مَوْطِئًا یَغِیظُ ٱلْكُفَّارَ وَلَا یَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَیْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ ٱللَّهَ لَا یُضِیعُ أَجْرَ ٱلْمُحْسِنِینَ؛ نبود اهل مدینه را و نه آن کسانی را که گردِ ایشان‌اند از اعراب ـ چون مُزَینه و جُهَینه و أسْلَم و أشْجَع و غِفار ـ که باز پس استند[1] از رسولِ خدای، و نه آن که رغبت کنند به تنهای خویش از صحبتِ او، آن از بهرِ آن است که ترسند ایشان را تشنگی اندر سفر و نه ماندگی و نه مجاعتی[2] اندر طاعتِ خدای، و به پای بگذارند پایگاهی که به خشم آرد کافران را، و بیابند از دشمن خویش یافتنی، یعنی غنیمتی با هزیمتی [إلاّ که بنویسند ایشان را] کرداری شایسته که خدای ضایع نکند مُزدِ نیکوکاران*

ابن عبّاس گوید به هزیمتی که ها ایشان[3] رسد خدای ـ عزّوجلّ ـ هفتاد هزار نیکوی[4] بنبیسد[5] و اگر کسی را تشنگی رسد اندر سبیلِ خدای، آب دهد او را خدای ـعزّوجلّ ـ از نهرِ حیوان، که هرگز تشنگی نرسد او را پی از ان[6].

و بدان که این تحریمِ تخلّف[7] انگاه بود که اهلِ اسلام اندك بودند و اما اکنون خدای ـعزّوجلّ ـ مباح کرده است[8] کسی را که خواهد که از امام تخلّف کند اندر غزات[9]، ازیرا که[10] غزو کردن فرضِ کفایت است چُنان که خدای ـعزّوجلّ ـ گفت اندر

۱. گن: استید ۲. گن: محاجتی ۳. باد و گن: فرا ایشان ۴. باد: نیکویی
۵. باد: بنویسد ۶. گن و باد: پس از آن ۷. گن: و تحلّف ۸. گن: بکرده است
۹. گن و باد: غزا ۱۰. باد: زیرا که

pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir
mandegar.tarikhema.org

tarikhema.org

طلب فقه: فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ.[۱] و نیز گفت خدای ـعزّوجلّ ـ اندر ثوابِ غازیان:

[آیهٔ ۱۲۱] وَلاَ يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلاَ كَبِيرَةً وَلاَ يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلاَّ كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ و هیچ نفقه نکنند اندر سبیلِ خدای نفقه[۲] خُرد و نه بزرگ، و بَنَه بُرّند[۳] وادیی اندر زمین[۴] إلاّ که آن بنبیسند[۵] ایشان را تا جزا دهد ایشان را خدای بر نیکوترینِ آنچه همی کردند*

پیغامبر[۶] ـعلیه‌السّلام ـ گوید: هر که بفرستد نفقه‌ای اندر سبیلِ خدای ـعزّوجلّ ـ و خود بنشیند اندر خانهٔ خویش، او را بُوَد به هر دِرَمی هفتصد[۷] درم، و هر که نفقه کند به تنِ خویش اندر سبیلِ خدای ـعزّوجلّ ـ، او را بُوَد به هر درمی هفتصد هزار درم، انگاه برخواند: وَاللهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ[۸].

ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ گوید: چون خداوند سبحانه تعبیر کرد گروهانی را که تخلّف کرده بودند از پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ، از جملهٔ معذران و منافقان، مسلمانان[۹] گفتند: ما نیز تخلّف نکنیم از هیچ غزا. پس هرگاه که پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ سرّیتی فرستادی[۱۰] مسلمانان همه با ایشان شدندی[۱۱] و پیغامبر را ـ علیه‌السّلام ـ اندر مدینه بگذاشتندی[۱۲]، خدای ـ عزّوجلّ ـ فرو فرستاد[۱۳]:

[آیهٔ ۱۲۲] وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلاَ نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ؛ و نه بودند مؤمنان آن را که تا بیرون شوند همه ـ و معنی این سخن نهی بود ـ چه بود اگر بیرون شود از هر قبیله‌ای[۱۴] از ایشان جماعتی، تا نشستگان طلبِ فقه کنند اندر دین ـ یعنی بیاموزند و بیاگاهانند قوم خویش را بدان ـ انگاه که باز

۱. توبه (۹) ۱۲۲ ۲. گن: نفقتی ۳. گن: نبرند ۴. گن: اندر رفتن ۵. باد: بنویسند
۶. گن: و بدان که + پیغامبر ۷. باد: هفصد ۸. بقره (۲) ۲۶۱ ۹. سرا: + را
۱۰. گن: بفرستادی ۱۱. گن: برفتندی ۱۲. گن: + تنها ۱۳. گن: فرو فرستید و گفت
۱۴. گن: قبیلتی

آیند به ایشان تا مگر ایشان بترسند*

گروهی گفتند: بترسانند قوم خویش را از کافران، چون باز آیند از جهاد به نزدیك[۱] ایشان[۲] و بیاگاهانند ایشان را که چون نصرت همی کند خدای ـعزّوجلّ ـ پیغامبرِ خویش را و مؤمنان را، تا مگر ایشان بترسند از جنگ[۳] با پیغامبر. و گروهی گفتند که جماعتی از اصحاب پیغامبر علیه‌السّلام، هر کسی شده بودند به بادیه به قومِ خویش، تا ایشان را فقه دین بیاموزند و بدان سبب ایشان را تخلّف افتاد از غزا خدای ـعزّوجلّ ـ این آیت فرو فرستاد[۴].

و بدان که رومیان سُکّانِ شام بودند و شام به مدینه[۵] نزدیکتر بود از عراق، خدای ـعزّوجلّ ـ فرمود مؤمنان را تا حرب کنند با آن کسانی که نزدیکتر باشند به ایشان[۶] از جملهٔ کافران[۷].

[آیهٔ ۱۲۳] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ؛ ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید حرب کنید[۸] به آن کسانی به سوی شما دارند از کافران و یاوَند[۹] اندر شما عنفی و شدّتی و صبری بر جهاد ایشان، و بدانید که خدای با پرهیزگاران است*

[آیهٔ ۱۲۴] وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ؛ و چون انگاه که فرو فرستند سورتی[۱۰]، از ایشان کسی بود ـ یعنی از منافقان ـ که گوید: کیست[۱۱] که بیفزود او را این ایمانی، فامّا آن کسانی که ایمان آورده‌اند خود بیفزود ایشان را ایمانی[۱۲]، و ایشان شادی همی کنند بدان قرآن که فرو آید*

[آیهٔ ۱۲۵] وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ

۱. گن: با نزدیك ۲. باد و گن: + شوند ۳. گن: جنگ کردن ۴. گن: + اندر عذر ایشان
۵. گن: مکّه ۶. گن: با ایشان ۷. گن: + و گفت ۸. گن: + و بکشید
۹. باد و گن: یابند ۱۰. گن: + بر ایشان ۱۱. باد: + از شما ۱۲. گن: ایمان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کٰافِرُونَ؛ و اما آن کسانی که اندر دلِ ایشان[1] شکّی و نفاقی است بیفزاید ایشان را کفر بر کفر[2]، و بمُردند و ایشان کافر*

و بدان که اهلِ سنّت[3] را اندر معنی ایمان در این آیت[4] دو مقالت است: گروهی گفتند که حقیقتِ ایمان طاعت بُوَد پس هرگاه[5] که طاعتی یا معرفتی که از[6] طاعت بود زیادت بکند[7] آن زیادتی بود اندر ایمان. و اهل تحقیق گفتند از ایشان، که حقیقتِ ایمان تصدیق بُوَد زیادت و نقصان اندر حقیقت ایمان صورت نبندد ولکن معنی زیادت اندرین آیت آن است [که][8] سورتی فرو آید آن را[9] تصدیق کند، پس ازین سورتی دیگر فرو آید آن را تصدیق کند او را تصدیقی[10] بیفزاید و یا مسئله‌ای از آن که شرط بُوَد اندر اعتقاد، به دلیلی بداند ایمان او بدان حاصل بُوَد[11]. پس آن به دلیلی دیگر بداند ایمان او زیادت گردد از آنجا که رتبتِ ایمان است نه از آنجا که حقیقتِ ایمان است.

[آیهٔ ۱۲۶] أَوَلاٰ يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عٰامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لاٰ يَتُوبُونَ وَلاٰ هُمْ يَذَّكَّرُونَ؛ أی همی نبینند ـ یعنی منافقان ـ که ایشان[12] را آزموده همی کنند اندر هر سالی یك بار یا دو بار ـ یعنی به درویشی و بیماری و اندوه و هر نوعی از بلاها ـ پس توبه نکنند و نپذیرند[13] به آنچه خدای با ایشان کرده باشد*

[آیهٔ ۱۲۷] وَإِذٰا مٰا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرٰيكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاٰ يَفْقَهُونَ؛ و چون فرو فرستد سورتی که اندران[14] توبیخ منافقان باشد بنگرد[15] برخی از ایشان ها برخی[16] و اشارت کنند یکدیگر را: أی همی نبینند شما را هیچ کس ـ یعنی [مطلّع هست بر شما هیچ کس؟][17] ـ پس

۱. گن: دلشان ۲. گن: کفری بر کفری ۳. گن: + و اصحاب شافعی را رحمةالله علیه
۴. گن: اندر معنی ایمان ۵. گن: هرگه ۶. گن: آن ۷. گن: زیادتی بکند
۸. افزوده از باد و گن ۹. گن: + نیز ۱۰. گن: تصدیقی بر تصدیقی ۱۱. باد: حاصل شود
۱۲. گن: نبینند شما را هیچ کس، یعنی مطلع است بر شما هیچ کس، و گروهی گفتند: بدین دیدار چشم همی خواهد که ایشان ۱۳. گن: نکنند و نه ایشان پند گیرند ۱۴. گن: اندرو
۱۵. باد و گن: فرا نگرد ۱۶. باد و گن: برخی فرا برخی ۱۷. افزوده از باد و گن

بازگشتند از ایمان، وَز مسجد برگردانید خدای دلهای ایشان ـ و گروهی گفتند: بدین دیدارِ چشم همی خواهد تا اگر کسی ایشان را ببینند[1] بنشینند[2] و اگر نبینند بازگردند نبینی که گفت پس ازین ثُمَّ انْصَرَفُوا ـ از بهرِ آن که ایشان بودند گروهی که همی ندانستند حقیقتِ ایمان*

و از بهرِ این گفت ابن عبّاس رضی‌الله عنه: مگویید بازگشتیم از نماز، ولکن گویید بپرداختیم از نماز.

و بدان که ابن عبّاس گوید که [هیچ][3] قبیله نیست از عرب از ربیعه و مُضَر و یمن و جز از آن که نه پیغامبر را ـ علیه‌السّلام ـ اندران نسبتی است[4] بر سبیلِ نکاح نه بر سبیلِ سفاح. چُنان که پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: هیچ‌کس مرا نزاده است از سفاح، ولکن[5] زاده‌اند از نکاح اسلام[6]. این است که خدای ـ عزّوجلّ ـ همی گوید:

[آیهٔ ۱۲۸] لَقَدْ جٰاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مٰا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ؛ خود آمد به شما رسولی از تنهای شما، سخت آید بر او رنج شما ـ و گفته‌اند هلاكِ شما ـ حریص بر شما که شما را راه نماید، به مطیعان رفیق، به گناهکاران رحیم، که ایشان را شفاعت کند*

[آیهٔ ۱۲۹] فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ؛ پس اگر برگردند بگوی کفایت است مرا خدای، نیست خدای مگر او، بر او توکّل کردم، اوست خدای[7] عرش بزرگوار که آن را آفریده است ای آفریدگارِ آن است و پادشاه آن است*

و این از بهرِ آن گفت تا بدانی که او آفریدگارِ همه عالم است چون بزرگترین اجسام ملکتِ او بُوَد آن که دون آن بُوَد اولیتر که مُلکتِ او باشد.

۱. گن: همی بیند ۲. گن: بایستند ۳. افزوده از باد و گن ۴. گن: نیست
۵. گن: ولیکن + مرا ۶. گن: از نکاحی چون نکاح اسلام ۷. گن: خداوند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و بدان که قول قتاده آن است که آخر چیزی که از قرآن فرو آمده است این دو آیت است: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُم ...[1] تا آخرِ سورت، و بالله التّوفیق.

قصّهٔ مولودالنّبی صلّی الله علیه وعلی آله الطّاهرین أجمعین[2]

و بدان که این آیت که خدای ـ عزّوجلّ ـ همی گوید: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُم[3]، وَرْش[4] از اصحابِ یعقوب خوانده است: «مِنْ أَنْفَسكم»، بفتحِ فا، معنیش آن است که چون جمع کنی میانِ هر دو قرائت که رسول آمد به شما از تنِ شما و از خطیرترینِ شما و از نفیسترینِ شما، و ما اینجا پیدا کنیم به توفیق خدا[ی] ـعزّوجلّ ـ آنچه از جلالت و نفاستِ او پیدا شده است انگاه که او اندر اصلابِ اسلاف بود تا انگاه که پدید آمد، و مولدش[5] پیدا کردند[6] و تا انگاه که بزرگ شد و خدای ـعزّوجلّ ـ او را نبوّت کرامت کرد[7].

و بدان که از کَعْب الْأَحبار روایت آمده است که چون او خواست که صفت[8] مصطفی ـ صلوات‌الله علیه ـ بگوید و بزرگْ اصلِ پاكِ او[9] پدید کند سفطی کوچك بیرون آورد از رقِّ سپید[10]، و مهر و قفلِ آن برداشت و حریری سبز از آنجا بیرون آورد و گفت: صفتِ محمد است ـ صلّی‌الله علیه ـ که ایزد سبحانه چون خواست که او را بیافریند فرمود جبرئیل را ـ علیه‌السّلام ـ تا یك قبضه خاكِ سپید از آن که نور زمین بود بیاورد، او رفت[11] با فریشتگان و یك قبضه خاك از جایگاه گورِ پیغامبر ـعلیه‌السّلام[12]ـ برگرفت و آن جایگاه اندران وقت سپید بود و پاکیزه، [آن را][13] بسرشتند[14] تا چون مرواریدی شد

۱. توبه (۹) ۱۲۸ ـ ۱۲۹ ۲. باد: صلوات الله علیه، گن: قصهٔ مولودالنبی را ندارد و پس از این به تفسیر سورهٔ یونس می‌پردازد ۳. توبه (۹) ۱۲۸ ۴. سرا: وزش، باد: رویس ← تعلیقات ۵. باد: مولودش ۶. باد: پیدا کرد ۷. باد: وی را کرامت کرد ۸. باد: نعت ۹. باد: و بزرگی اصل وی ۱۰. باد: درّ سپید ۱۱. باد: و می برفت ۱۲. باد: از آنجا که کور پیغمبر صلعم بود بیاورد ۱۳. افزوده از باد ۱۴. باد: بشستند

سپید، و آن را اندر جویهای بهشت به آب اندر زدند و آن را اندر آسمانها و زمین و دریاها بگردانیدند تا فریشتگان فضلِ محمد ـ علیه‌السّلام ـ بشناختند و او را بدانستند پیش از آن که آدم را بدانستند و او را خلقت آدم ترکیب کرد و چون اندر آدم روح آفرید او اندر خطِّ پیشانی خویش چیزی دید سپید چون جنیِ مورچهٔ خُرد، و گفت: این چیست؟ گفت ایزد سبحانه: آن تسبیح سیدِّ فرزندانِ تو است این را نگاه دار به عهد و پیمان و هیچ جای منه مگر اندر پُشتِ پاکان[1]. پس نور محمّد صلوات‌الله علیه اندر پیشانی آدم ـ علیه‌السّلام ـ همی دیدند درفشان چون آفتاب، و همچُنان همی بود تا حوّا را ـ علیهاالسّلام ـ بشارت دادند به شیث علیه‌السّلام، آدم علیه‌السّلام بامداد برخاست و آن نور از پیشانی او رفته بود[2] و حوّا را نیکویی همی افزود هر روزی، تا مرغان اشارت کردندی به سوی نیکوییِ او، تا انگاه که بار بنهاد. چون شیث را ـ علیه‌السّلام ـ بنهاد میان او و ابلیس حجابی کردند از نور، و ابلیس از او محجوب گشت تا شیث هفت ساله شد و فریشتگان او را بانگ همی کردند[3]: ای پُسر ترا بشارت باد به بزرگی نورِ محمد ـ علیه‌السّلام ـ تا انگاه که شیث به مردی رسید، خداوند سبحانه آدم را فرمود تا عهد بر شیث گیرد، آدم گفت: ای بار خدای مرا فرمودی تا عهدی بر شیث گیرم، گروهی از فریشتگان بفرست تا بر آن عهد گواه باشند. او این سخن تمام نکرده بود [که][4] جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ بیامد با هفتاد هزار فُریشته[5]، و با ایشان حریر و قلم، بنبشتند[6] نه به مداد بلکه به نوری از نورهای بهشت، و فریشتگان گواه بودند و بر حریر بنبشتند[7]. و شیث را ـ علیه‌السّلام ـ دو جامه[8] پوشیدند چون آفتاب و به تُنکی آب، و آن نور اندر او پیدا بود تا انگاه که از مادر بزاد به اخنوخ رسید، و آن نور اندر او پیدا بود تا انگاه که از مادر بزاد، تا به نوح رسید ـ علیه‌السّلام ـ، و پس از نوح به سام رسید. چون نوح ـ علیه‌السّلام ـ آن نور دید[9] اندر روی سام، تابوت را به او داد و آن تابوت از یاقوتی[10] بود سپید دو در اندر او آویخته به زنجیری از زرِ سرخ و دو گوشه[11] بر او از

۱. باد: اندر پاکان ۲. باد: برفته بود ۳. باد: همی کردندی ۴. افزوده از باد ۵. باد: فرشته ۶. باد: حریری سفید و قلمی از بهشت و عهد نوشتند ۷. باد: بر حریری نوشتند ۸. باد: دو حلهٔ سرخ ۹. باد: بدید ۱۰. باد: درّی ۱۱. باد: و گوشه ای

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

زمرّدِ سبز، و عهدِ انبیا اندر تابوت نهاده بود و همچُنان همی آمد تا به هود ـ علیه‌السّلام ـ رسید. چون هود از مادر بزاد از هر جای بانگ همی آمد. این آن است[1] که ایزد ـ عزّوجلّ ـ بر دستِ او بُتان را بشکند و بیراهان را بکشد. انگاه آمد تا به ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ رسید چون ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ از مادر بزاد عَلَمی از نور به مشرق بردند[2] و عَلَمی به مغرب، و همه جهان پُر از نور شد و دو عمود از میان[3] زمین بپای کردند تا به عنان آسمان، و فریشتگان را نشاط گرفت از نیکویی آن عمود، گفتند: ای بار خدا این چیست؟ گفت: این نورِ محمّد است و او حبیبِ من است مرا هیچ حبیب نیست جز از او، و من او را بگزیدم پیش از آن که آسمان و زمین آفریدم و او را از پُشتِ ابراهیم بیرون آرم[4] پس چون ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ آن بشناخت ساره را از ان آگاه کرد ساره دل بر آن نهاد که مگر آن از او باشد تا آنگاه که[5] هاجر [بار گرفت ساره اندوهگین شد. چون هاجر][6] اسماعیل را ـ علیه‌السّلام ـ بزاد رشك ساره را اندر یافت تا انگاه که ایزد سبحانه او را بشارت داد به اسحاق ـ علیه‌السّلام ـ بر زفان[7] ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ، و چون ابراهیم را مرگ نزدیك آمد پُسرانِ خویش را جمع کرد و او را آن وقت[8] شش پُسر بود تابوتِ آدم بخواست آن تابوت که خداوند سبحانه همی گوید[9]: فِیهِ سَکِینَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَبَقِیَّةٌ مِمَّا تَرَکَ آلُ مُوسیٰ وَآلُ هَارُونَ[10]، و آن بگشاد و ایشان را گفت: این تابوت را بنگرید اندران تابوت خانه‌ها دیدند بر عددِ پیغامبران، هر پیغامبری را خانه‌ای، خانهٔ بازپسین خانهٔ پیغامبر[11] بود ـ علیه‌السّلام ـ از یاقوتی سرخ، و پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ برپای ایستیده[12]، نماز همی کرد و بر دستِ راست او کهلی مطیع، بر پیشانی او نبشته: این است که نخست به او ایمان آرَد[13] و با او بمیرد. و بر چپِ او فاروق، بر پیشانی او نبشته: سرهی[14] است از آهن و از بهر خدای ـ عزّوجلّ ـ از ملامتِ کس نه اندیشد و از پسِ پُشتِ او ذوالنّورین، و دست به پیس او اندر زده[15] و بر پیشانی او

۱. باد: اینست ۲. باد: بداد ۳. باد: دو عمود میان ۴. باد: بیرون آوردم ۵. باد: تا که
۶. افزوده از باد ۷. باد: زبان ۸. باد: آن هنگام ۹. باد: اندر صفت آن همی گوید
۱۰. بقره (۲) ۲۴۸ ۱۱. باد: محمد ۱۲. باد: ایستاده ۱۳. باد: ایمان آورد
۱۴. باد: سرقی ۱۵. باد: و دو دست به گردن وی اندر زده

نبشته: آرایشِ خلق. و اندر پیشِ او علی بن ابی‌طالب علیه‌السّلام شمشیر کشیده و بر دوش نهاده و بر پیشانی او نبشته: این برادرِ او است و پُسر عمِّ او است مؤیّد است به نصرت از خدای عزّوجلّ. و گرد واگرد او عَمّانش[1] و خلیفتان و نقیبان، و کوکبهٔ خضرا و سلسلهٔ نصرت گردِ ایشان[2] اندر کشیده. و بنگرستند[3] پیغامبران را دیدند ـ صلوات‌الله علیهم ـ همه که از پُشتِ اسحاق بودند إلاّ محمّد را ـ علیه‌السّلام ـ که از پُشتِ اسماعیل بود. پس ابراهیم گفت: بَخ بَخ یا اسماعیل گوارنده باد ترا، و من عهد و میثاق بر تو گیرم[4] اندر نگاه داشتِ او. و اسماعیل بر آن عهد بود تا انگاه که دخترِ حارث را به زنی کرد و او را آرزوی قیدار آمد و نور محمّد ـ علیه‌السّلام ـ اندر او بود و اسماعیل او را اندران[5] وصیت کرد و تابوت به او سپرد و قیدار چُنان ظن برد که مطهرات از فرزندانِ اسحاق‌اند، و هشت دختر بخواست از فرزندانِ اسحاق، دو سال با ایشان همی بود و او را از ایشان هیچ کودك نیامد، پس روزی قیدار از صید کردن بازگشته بود و قصدِ آن داشت که به خانه باز آید ددگان را دید و مرغان را که بانگ همی کردند از هر جای به زفانهای[6] فصیح: ای قیدار! عمرِ تو گذشت و به آخر رسید و همّتِ تو اندر لهو است و ترا از نورِ محمّد باید اندیشید[7] تا کجا بنهی. قیدار به خانه باز آمد اندوهگن، و سوگند خورد به خدای ابراهیم که نه طعام خورد و نه شراب، تا او را درست کرده آنچه از مرغان و ددگان بشنید[8]. پس روزی نشسته بود اندر بیابانی، ایزد عزّ اسمه فریشتهٔ هوا[9] را اندر صورت مردی به او فرستاد و قیدار از او نیکوتر هرگز ندیده بود، بیامد و با قیدار بنشست و او را گفت: یا قیدار چندین مُلکت است ترا، چرا قربانی نکنی خدای ابراهیم را، و از خدای ـ عزّوجلّ ـ اندر نخواهی که از کجا بهتر که زنی کنی[10]. پس قیدار برخاست و سخت نیکوروی بود و بر سر گیسو داشت خواست که قربان کند[11] هفتصد گوسپند[12] سره آورده از گوسپندانِ ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ قربان کرد و هر گوسپندی که بکشتی آتشی

۱. باد: عمان ۲. باد: گرد بر گرد ایشان ۳. باد: بنگریستند ۴. باد: همی گیرم
۵. باد: بدان ۶. باد: زبانهای ۷. باد: باز باید اندیشید ۸. باد: شنیده بود
۹. باد: فریشتهٔ از هوا ۱۰. باد: زن کنی ۱۱. باد: قربانی کند ۱۲. باد: هفصد گوسفند

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

بی‌دود اندر سلسله‌های سپید بیامدی و آن قربان را برگرفتی و به آسمان بردی. او قربان همی کرد تا بانگ آمد که بس که کشتی، ایزد ـعزّوجلّ ـ دعای تو مستجاب گردانید و قربانِ تو قبول کرد، رو[1] به نزدیكِ فلان درخت و آنجا بخسب و آنچه ترا اندر ان خواب[2] فرمایند بکن قیدار گوسبندان را باز آورد و نزد[3] آن درخت بخفت دید که کسی او را همی گوید: زنی بجویی از تازیان، نامِ او غاضره[4] از فرزندانِ قحطان. قیدار از خواب اندر آمد[5] و اندر جستنِ آن زنِ اِستاد[6] تا بیافت. و آن دخترِ ملكِ جرهم بود از فرزندانِ زهیر بن عامر از فرزندان قحطان، او را بخواست و چون او از او بار گرفت قیدار دیگر روز برخاست و آن نور و جمال از روی او بَشُده[7]، چون بنگریست آن نور اندر روی غاضره بود[8]. و تابوتِ آدم ـعلیه‌السّلامـ به نزدیك قیدار بود و فرزندان اسحاق همیشه آن تابوت را از او همی باز خواستندی و گفتندی: پیغامبری از شما بریده شده است و شما را به جز ازین نور نیست، تابوت ما را دهید. و قیدار امتناع همی کرد و همی گفت: این وصیتِ پدرِ من است و من اینْ کس را ندهم. پس خواست روزی که درِ آن تابوت بگشاید، نتوانست، بانگی شنید از هوا که مکن یا قیدار که تو وصیِ پیغامبری، نه پیغامبری، و این را نگشاید مگر پیغامبری از پیغامبران. این تابوت به یعقوب اسرائیل‌الله اِسپار[9]! پس چون قیدار این بشنید غاضره را گفت: اومید[10] من به خدای چُنان است که تو پُسری زایی پاکیزه، او را حمل نام کن. پس قیدار تابوت را بر گردنِ خویش نهاد و آهنگ زمینِ کنعان کرد، چون به نزدیكِ کنعان رسید تابوت بانگی بکرد و یعقوب آن بشنید، پُسرانِ خویش را گفت: سوگند خوردم به ایزد تعالی، که قیدار آمد، برخیزید و پیشِ او باز شوید. خود برخاست با همه پُسران و پیشِ او باز شد. و چون یعقوب ـعلیه‌السّلام ـ قیدار را دید، بگریست و گفت: یا قیدار! چه بود ترا که رنگ[11] از روی تو بشده است و ضعیف شده‌ای، دشمنی ظفر یافت بر تو یا گناهی کرده‌ای از پیس

۱. باد: شو ۲. باد: اندر خواب ۳. باد: و به نزدیك ۴. باد: عاصره
۵. باد: بیدار شد ۶. باد: ایستاد ۷. باد: رفته بود ۸. باد: همی تافت
۹. باد: سپار ۱۰. باد: امید ۱۱۰. باد: که گونه

مرگِ اسماعیل علیه‌السّلام؟ گفت: هیچیز[1] نبود ولکن نورِ محمّد ـ علیه‌السّلام ـ از پُشتِ من ببریدند[2]. گفتا دخترانِ اسحاق؟ گفتا نه، لکن از تازیان جرهمْ زنیْ نامِ او غاضره. یعقوب ـعلیه‌السّلامـ گفت: ایزد سبحانه نخواست که شرفِ محمّد نه از تازیان بیرون آید[3] و من ترا بشارت دهم که دوش غاضره غلامی بزاد. گفتا یا ابن عمّ! تو چه دانی و تو به[4] زمینِ شام و غاضره به زمین جرهم. گفت: از ان دانم که دوش درهای[5] آسمان دیدم گشاده و نوری دیدم تابان[6] همچون نورِ ماهِ تابان میانِ آسمان و زمین، و فریشتگان را دیدم که از آسمان همی آمدند به برکات و رحمت، دانستم که از بهرِ محمّد است. پس قیدار تابوت به یعقوب ـعلیه‌السّلام ـ اِسْپُرد[7] و به خانه باز آمد. غاضره پُسری زاده بود او را حمل نام کرده و نورِ محمّد از پیشانیِ او همی تافت، چون بزرگ شد پدر دستِ او بگرفت که او را آرد به مکّه، و مقام و جایگاه کعبه او را بنماید. پس چون به کوهِ ثبیر[8] رسید ملك‌الموت ـ علیه‌السّلام ـ پیشِ او آمد بر صورتِ مردی، و گفت: یا قیدار! کجا[9] همی شوی؟ گفت: این پُسر را همی برم تا کعبه و مقام و جای خانه او را بنمایم. گفتا به نزدیكِ من ترا نصیحتی است. گفت: آن سرّی است میانِ من و تو، به نزدیكِ من آی. او به نزدیكِ او شد تا آن چی[10] سرّ است. ملك‌الموت روح او به گوش[11] او بیرون کشید و قیدار بیوفتاد[12] و بمُرد. پُسرش از آن خشم گرفت و گفت: یا عبدالله پدرم را بکشتی. ملك‌الموت گفت: بنگر تا زِیَد[13] یا بمُرد. حمل بر او اندر آمد تا بنگرد، او را مرده دید، و ملك‌الموت به آسمان شد حمل سر برآورد هیچ‌کس را ندید، دانست که آن ملك‌الموت بود، بنشست، همی گریست، خدای ـ عزّوجلّ ـ گروهی را از فرزندانِ یعقوب بگمارید[14] تا بیامدند و او را بشستند و حنوط بر او افگندند و کفن کردند و او را اندر گور کردند بر کوه ثبیر. و حمل همی بود تا بزرگ شد او را مَعَدّ آمد و مَعَدّ او را از بهرِ آن خواندندی[15] که سخت قوی بود و حربهای بسیار کردی او را

۱. باد: هیچ چیز ۲. باد: ببردند ۳. باد: که شرف محمد صلعم از شکم زنان بیرون آورد
۴. باد: بر ۵. باد: دریای ۶. باد: درفشان ۷. باد: سپرد ۸. باد: کوه بشیر
۹. باد: از کجا ۱۰. باد: تا چه ۱۱. باد: از گوش ۱۲. باد: بیفتاد
۱۳. باد: زنده است ۱۴. باد: بنگارید ۱۵. باد: گفتند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از ایزد سبحانه نصرت بود بر دشمنان. پس او را نِزار آمد و او را نِزار از بهرِ آن خواندند[1] که چون پدرش نورِ محمّد ـ علیه‌السّلام ـ دید اندر روی او قربانی کرد از بهرِ آن، پس گفت: این قربان نِزار بود اندر جنبِ این نعمت، و او را بدان سبب نِزار نام کردند[2].

پس نزار را مُضَر آمد و هیچ‌کس نبودی که مُضَر را بدیدی که نه او را دوست بداشتی[3]. و او سپیدگون بود و یقال: لین ماضرّ و مضیرٌ. و او را از بهرِ آن که لونِ او سپید[4] بود نیکو، مُضَر خواندند[5]. و او گاه گاه از پشتِ خویش جمبیدن تلبیت[6] محمّد شنیدی که همی گفتی: لَبّیك. پس او را مُدْرِکَه آمد و او را مُدْرِکَه از بهرِ آن خواندند که شرف و عزِّ زمانه اندر یافت. پس او را خُزَیْمَه آمد و نورِ پدر او بستد او را بدین نام بخواندند از بهرِ آن نور، و نامِ او از خزامی[7] گرفتند و آن نباتی بود خوشبوی. آن اثرِ نور را که بر او نشسته بود تشبیه کردند به خوشیِ اثرِ آن نبات. پس او را کِنانه آمد و همیشه اندر پوشش بودی اندر شادی و راحت، و مصون بودی از آفت[8]. پس او را نَضْر آمد ایزد سبحانه نضارت و روشنی روی او را [داد]. پس او را قُرَیش آمد. و او را قریش از بهرِ آن خواندند که بر مردمان آن زمانه چیره شد.

ابن عبّاس را پرسیدند که قریش را چرا قریش خواندند؟ گفتا[9] قریش جانوری بُوَد اندر دریا که بر همه جانوران چیرگی[10] دارد. و تُبَّع گوید اندر قریش:

وَقُریش هی الّتی تسکن البحـ ـر بها سمّیت قریش قریشا
تـأکل الغث[11] والسمین ولا تتـ ـرك فیها لذی جناحین[12] ریشا
هکـذا فی البـلاد حیّ قریش یـأکلون البـلاد أکلا حثیشـا[13]

و اندر ایشان گوید ابن اَلزِّبَعْرىٰ:

کـانت قـریـش بیضـة فتفقـات بـالمـاح خـالصها لعبـد منـاف
عمرو العلی هشم الثرید لقومـه و رجـال مکّـة مسنتـون عجـاف

۱. باد: گفتندی ۲. باد: نام کرد ۳. باد: دوست داشتی ۴. باد: لون نیکو سفید
۵. باد: خواندندی ۶. باد: از پشت خویش تلبیه ۷. باد: خراما ۸. باد: آفتاب
۹. باد: گفت ۱۰. باد: چیزی ۱۱. باد: الغیث ۱۲. سرا: جناح، متن برابرِ باد
۱۳. باد: حشیشا

و هر که از تخمهٔ نَضْر بُوَد از قریش بُوَد. و نَضْر اندر خواب چُنان دید که از پُشتِ او درختی سبز[1] بیامدی و اندر هوا بشدی[2] تا به عنان آسمان رسید و شاخه‌های آن همه نور اندر نور بودی. و گروهی را دید سپیدْ روی که دست اندران درخت زده داشتندی[3] از نزدیکی پُشتِ زمین[4] تا به آسمانِ زیرین. از کاهنانِ قریش بپرسید[5]، گفتند: اگر این خواب راست است ایزد سبحانه ترا عزّی و کرامتی بدهد و ترا مهتری بُوَد که کس را نبوَد. پس ایزد سبحانه او را آن بداد آنگاه[6] که ایزد سبحانه به زمین نگریست فریشتگان را گفت: بنگرید به زمین تا ببینید که بر من که گرامی‌تر است. فریشتگان گفتند: ربّنا و سیّدنا! ما ندانیم اندرین جهان کس را که ترا همی یاد کند مگر یك نور اندر پیشانی[7] مردی از فرزندان ابراهیم از اسماعیل. ایزد سبحانه گفت: گواه باشید که آن نطفهٔ دوستِ مَن است محمّد ـ علیه‌السّلام ـ و آن نطفهٔ مالك بود و از بهرِ آن مالك خواندند او را که ملكِ عرب گشت[8]. و مالك وصیت کرد پُسرِ خویش را فِهْر، و فِهر وصیت کرد غالبِ را، و غالبِ لویّ را، و لویّ کَعْب را، و کَعْب مرّه را و مرّه کِلاب را. پس او را قُصَیّ آمد. و او را قُصَیّ از بهرِ آن خواندند که باطل را دور داشتی[9]، و حق را بزرگ[10] داشتی. و عرب به داوریها پیشِ او[11] شدندی. و گفتند: او را از بهرِ آن قُصَیّ خواندند که مادرِ او شوهر کرد از پسِ پدر او، و او خرد بود، او را بردند به ناحیتی دیگر دور از قبیلهٔ او، او را از بهرِ آن قُصَیّ خواندند. [12] پس او را عَبْد مَناف آمد و او را از بهرِ آن عَبْد مَناف خواندند که پدرش قُصَیّ او را به نزدیكِ صنمِ خویش برد و نامِ صنم مَناف بود او را به خدمت آن صنم بپای کرد تا او را عَبْد مَناف خواندند[13]. و کمانِ اسماعیل ـ علیه‌السّلام ـ به نزدیك او بود و لوا[14] و سقایة‌الحاج و کلید بتخانه[15] همه به دستِ او بودی. پس او را هاشم آمد و از بهرِ آن او را هاشم خواندند که اوّل کسی بود اندر عرب که نان اندر کاسه مالید و ثرید کرد. و مردمان را تنگی رسیده بود و خشك‌سال بود و

۱. باد: درخت سبز ۲. باد: شدی ۳. باد: زدندی ۴. باد: پشت وی
۵. باد: پرسید ۶. باد: آن هنگام ۷. باد: بهشت ۸. باد: بوده است
۹. باد: + از حق ۱۰. باد: نزدیك ۱۱. باد: برِ او ۱۲ و ۱۳. باد: خواندندی
۱۴. باد: + و ترازو ۱۵. باد: خانه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

هاشم فراخ‌دل بود و از میهمانان داشتن[1] نیاسودی، خواست که[2] پدید نیاید بیشتر خوردن[3] و کم خوردنِ پُسران. [پس آن][4] سنّتی گردید عرب را. و این آنست که ابن اَلزِّبَعْریٰ همی گوید:

عمرو العلی هشم الثرید لقومه و رجال مکّة مسنتون عجاف

و گفته‌اند: اوّل[5] کسی که میهمانان را ثرید کرد ابراهیم خلیل بود ـ علیه‌السّلام ـ و نورِ محمّد ـ علیه‌السّلام ـ اندر روی او پدید بود و همی تافتی[6] به هیچیز[7] بنگذشتی که نه آن او را سجده کردی. و هیچ‌کس او را ندیدی که نه آهنگِ او کردی[8] و نزدیك او شدی. و قیصر ملكِ روم جدِّ هرقل کس فرستاد او را، تا دخترِ او بخواهد از بهرِ آن که اندر انجیل یافته بود حال و قصّهٔ او، و از سبب آن نور که اندر پیشانی او پدیدار بود.

پس هاشم را به خواب اندر بنمودند[9] که سَلمیٰ را دخترِ زید بن عمرو را به زنی کن. او آن را به زنی کرد، او را عبدالمطّلب آمد از او، و نامش شَیبة الْحَمد بود و هاشم او را خلیفتِ خویش کرد، ردای نِزار[10] و کمان اسماعیل و سقایة الحاج و کلیدِ بتخانه به او سپرد و مردمان را فرمود تا او را فرمان برند و سخن او بشنوند. برخاستند همگان و سرِ او ببوسیدند و همگان[11] فرمان‌بُردارِ او بودند. و از پس آن هرگاه که قریش را تنگی بودی[12] یا باران باز ایستادی دستِ عبدالمطّلب بگرفتندی و او را به کوه ثبیر بردندی و تقرّب به او [کردندی][13] به ایزد سبحانه، و حاجت خویش بخواستندی. خداوند سبحانه ایشان را باران دادی به برکات[14] نوری مصطفی[15] ـ صلوات‌الله علیه ـ که اندر پیشانی او پیدا بودی. و آن وقت که هاشم او را خلیفتِ خویش کرد او بیست و پنج ساله بود و از همه قریش به بالا بلندتر بود و به نیرو بیشتر بود و از او بوی مشك همی دمیدی. و نور مصطفی ـ صلوات‌الله علیه ـ از پیشانی او همی تافتی. و چون هاشم پدرِ او آن حال دید او را خلیفتِ خویش کرد و مهتری قریش به او اسپرد[16] چُنان که یاد کردیم.

---

۱. باد: مهمان داشتن ۲. باد: تا ۳. باد: که بیشتر خوردندی ۴. افزوده از باد
۵. باد: نخستین ۶. باد: تافت ۷. باد: هیچ چیز ۸. باد: نه آهنگ به وی دادی
۹. باد: اندر نمودند ۱۰. باد: لوای نزار ۱۱. باد: همگنان ۱۲. باد: تنگ بودی
۱۳. افزوده از باد ۱۴. باد: برکت ۱۵. باد: نور محمد صلعم ۱۶. باد: به وی سپرد

و از شگفتیِ حالِ او آن بود که چون به مردی رسید روزی اندر حجره خفته بود چون بیدار شد او را حله‌های نیکو[1] درپوشیده بودند متحیّر شد و ندانست که آن از کجا است، پدرش دستِ او بگرفت و او را به نزدیك کاهنانِ قریش[2] آورد. کاهن گفت: خدای آسمان این غلام را دستوری دادکه زن کند. پس کاهنك دختر عمرو را به وی داد.

و از شگفتیها که عبدالمطلب دید از ان نور، آن است که بدان روزگار که ابرهة بن الصباح بیامد که خانهٔ مکّه بیران کند[3] عبدالمطلب آن بشنید، قریش را گفت: دست هیچ‌کس بدان[4] نرسد که این خانه را ویران کند که این خانه را خداوندی است که این را نگاه دارد. پس ابرهه به نزدیكِ مکّه آمد و اشتران و گوسبندان قریش همه براند. و عبدالمطلب را چهارصد اشتر بود اندران جمله که برانده بودند ـ و اندر روایتی آمده است دویست اشتر ـ چون خبرِ آن اشتر[5] به او رسید برنشست با گروهی از مردمانِ خویش و برفت، چون به کوه ثبیر رسید نورِ پیغامبر ـ صلوات‌الله علیه ـ اندر پیشانی او گرد شد چون ماه، و از درفشیدن آن نور بر خانهٔ خدای ـ عزّوجلّ ـ اوفتاد همچون چراغ که بر دیوار اوفتد. پس عبدالمطلب چون آن نور دید، گفت: ای مردمان بازگردید که کارِ شما برآمد، ازیرا که هرگز این نور از پیشانی من بَنَه تافتی چندین، که نه ظفر مرا بودی. و به هیچ وقت چندین نتافت که اکنون بر خانه اوفتاد که نه دستِ دشمنان از ما کوتاه شدی و اکنون که بر خانه اوفتاد، دانستم که دستِ دشمنان ازین خانه کوتاه شد. بازگشتند و این خبر به ابرهه رسید خشم گرفت و مردی بیرون کرد از مردمانِ خویش، نام او حُناطَة الْحِمْیَری، و او به تنِ خویش لشکری را بشکستی. و آمد به مکّه، و بپرسید که مهترِ مکّه کیست؟ گفتند: عبدالمطلب. شُد اندر نزدیكِ او، چون او عبدالمطلب را بدید، زفانش گنگ شد و بیفتاد و از هُش بشد، و چون گاوِ کشته همی خروشید. پس به هُش آمد پیشانی به زمین آورد و به سجده اندر افتاد و عبدالمطلب را گفت: من گواهی دهم که تو سرِ همه قریشی بحقّ.[6]

---

۱. باد: حلهٔ نیکوبها ۲. باد: کاهنِ قریش ۳. باد: ویران کند ۴. باد: بدان + خانه
۵. باد: شتر ۶. باد: از «برنشست با گروهی از مردمانِ خویش... بحقّ» ندارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و روایت کنند که ابرهه او را بَفُرستاد و گفت: بنگر تا سیّدِ این مکّه کیست، او را بگوی که من آمدم که این خانه را بیفگنم. اگر مرا از افگندنِ این باز ندارید مرا به کُشتنِ شما حاجت نیست. چون آن مرد این پیغام بداد عبدالمطلب گفت: والله که ما با تو حرب نخواهیم کرد این خانه را خدائی است و آن را نگاه‌دار است و حرم و خانهٔ او است و اگر او این را نگاه ندارد ما را با آن هیچ کاری نیست. پس چون پیغام بداد عبدالمطلب برخاست با گروهی از قریش و پیشِ ابرهه شدند، چون به میانِ لشکر رسید، این رسول بشتافت و از پیشِ او بَشُد و به نزدیكِ ملك اندر شد و او را گفت: اینك سیّد همه قریش آمد. ملك گفت: ویحك چه دانستی که او مهترِ ایشان است؟ گفت: ازیرا که من هرگز هیچ آدمی ندیده‌ام نیکوتر از او. پس ابرهه زینتِ خویش اندر پوشید و او را بار داد و چون او نزدیكِ ملك رسید دست او بگرفت و او را به تختِ خویش برکشید و به نزدیك خویش بنشاند و روی سوی او کرد و گفت: هیچ‌کس را از پدرانِ تو این نور و این نیکوی بود که ترا است؟ گفت: آری، یك یك را از ایشان این نور بود. ابرهه گفت: پس شما را فخر است بر همه مَلِکان، و سزا است ترا که سیّد و مهتر باشی[1].

و روایت کرده‌اند که چون عبدالمطلب به لشکرِ ابرهه رسید او را دوستی بود که او را ذُونَفْر گفتندی، او را طلب کرد، محبوس بود، عبدالمطلب او را گفت: تُوانی که ما را شفاعت کنی؟ ذُونَفْر گفت: من اسیرم اندر دستِ ملك، و چشمِ برگشتن دارم بامداد و شبانگاه، من چی تُوانم کرد ولکن پیلْوانی دوستِ من است او را وصیت کنم به کارِ تو. او را گفت: مرا این بس. پس ذُونَفْر کس فرستاد به پیلْوان که عبدالمطلب سیّدِ قریش است خداوند کاروانهای مکّه است و نانْدهِ مردمان است اندر کوه و بیابان و ددگان به سرِ کوهها. پیلْوان او را دستور خواست تا پیشِ ملك آمد چون او را دید از تخت فرود آمد و او را با خویشتن بنشاند[2] و ترجمان ملك را گفت که چهارصد اشتر از آنِ من بگرفته‌اند ـ و گفته‌اند: دویست اشتر ـ مَلِك ترجمان را گفت که از من اُشتر همی

۱. باد: «و روایت کنند که ابرهه ... مهتر باشی» ندارد ۲. باد: «و روایت کرده‌اند که چون ... بنشاند» ندارد

باز خواهی[1] و [از] خانه که دینِ تو است دست همی بازداری! عبدالمطلب گفت: من خداوندِ آن اشترانم و این خانه را خداوندی است که این را[2] نگاه دارد. ابرهه گفت: مرا باز ندارد. عبدالمطلب گفت: تو دانی با خانه. و چنین گویند که سَیَکی از مالِ تَهامه بر ابرهه عرضه کردند که آن بستاند و خانه را تعرّض نکند، نپذیرفت. پس عبدالمطلب برخاست و حلقهٔ کعبه[3] بگرفت و گفت: یارب!

ان المرء یمنع أهله فامنع حِلالكْ لاَ یَغْلِبَنَّ صَلِیبُهم وَمِحالُهُم غَدواً مِحالك

فلئن فعلت فربما اولا فَأمْرُ ما بَدالكْ وانصر علی آل صلیب وعابدیه الیوم آلك[4]

پس عبدالمطلب دست از حلقهٔ خانه[5] بازداشت و رفت[6] با مردمانِ قریش، بر سر کوهها رفتند از بیم. پس دیگر روز بامداد بود ابرهه آرایش آن کرد که اندر مکّه آید و بفرمود تا پیل[7] را بیاراستند و لشکر را تعبیه کردند و نام آن پیل محمود بود و مرادِ ابرهه آن بود که خانه را بیفگند و خود به یمن شود. پس چون پیل را روی سوی مکّه کردند نُفَیل بن حَبیب الْخَثْعَمی بیامد و بر پهلوی پیل بیستاد و به گوش پیل اندر گفت[8]: فرو خسب یا محمود، و بازگرد به آنجا باز شو که آمدی که این خانه را خدای است عزّوجلّ.[9] پس دست از گوشِ او بداشت و بگریخت، پیل فرو خفت، هرچند کوشیدند برنخاست و چون روی سوی یمن کردندی[10] برخاستی و همی دویدی، و همچُنان که روی او را سوی شام کردندی یا از سوی مشرق، و چون روی سوی مکّه کردندی فرو خفتی.

و گفته‌اند که چون عبدالمطلب اندر نزدیكِ ابرهه شد ملكِ حبشه به پیلْبانان[11] نگرید او را پیلی بود بزرگ و سپید، و دو دندان داشت که آن را به گوهرهای گوناگون بیاراستندی و مباهات کردی[12] به آن پیل با مَلِکانِ دیگر، و آن پیل ابرهه را هیچ سجده نکردی چُنان که دیگر پیلان کردندی[13]. ملك پیلْبان را فرمود تا آن پیل را بیارد آراسته.

۱. باد: باز همی خواهی ۲. باد: آن را ۳. باد: در «کعبه ۴. باد: ولئن فعلت فانه أمرهم به فعالك
۵. باد: از خانه ۶. باد: و برفت ۷. باد: فیل ۸. باد: اندر فرو گفت
۹. باد: که این حرم خدای است ۱۰. باد: کردی ۱۱. باد: پیلبان ۱۲. باد: کردندی
۱۳. باد: پیلانِ دگر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

او آن را بیاورد، چون روی عبدالمطلب را بدید او را سجده کرد و به زفانی فصیح[1] گفت: السَّلام عَلَیْكَ أَیُّها النُّور الَّذِی فِی ظَهْرِك[2]. یا عبدالمطلب! عزّ و شرف با تو است هرگز خوار نباشی و کس بر تو غلبه نکند. پس چون ملك آن دید به لرزه افتاد[3] و پنداشت که آن جادوی است. کس فرستاد و هر جادویی که اندر مملکتِ او بود جمع کرد و ایشان را گفت: ویل بر شما باد، بگویید تا این پیل عبدالمطلب را چرا سجده کرد؟ گفتند: این پیل عبدالمطلب را سجده نکرد ولکن آن نور را کرد که اندر روی او است که به آخر زمان از پشتِ او پیغامبری بیاید نام او محمّد ـ علیه‌السّلام ـ که جهان را بگیرد و پادشاهان را غلبه کند و همه فرمان‌بُردار او شوند و بر دینِ خدای این خانه بُوَد خدای ابراهیم. و پادشاهیِ او بزرگتر بُوَد از پادشاهی همه جهانیان، ما را دستوری ده تا دستِ او را بوسه دهیم. پس ایشان را دستوری داد جادوان برخاستند و دست و پای او[4] بوسه دادند [ملك نیز برخاست به تواضع و سرِ عبدالمطلب را بوسه داد][5] و بفرمود تا او را چیزِ بسیار دادند و هرچی از آنِ او وَزْ آنِ اهلِ مکّه بگرفته بودند با ایشان[6] دادند. پس چون قصدِ خانه کرد خدای ـ عزّوجلّ ـ عذاب خویش بر ملك و بر لشکرش فرو فرستاد طیراً أبابیل از سوی دریا آمد بر کردارِ بالوان[7]، با هر مرغی[8] از ایشان سه سنگ. سنگی[9] اندر منقار[10] داشت و دو اندر پای، هر سنگی بر اندازهٔ نخودی یا عدسی، و بر ایشان فرو گذاشت[11] به امرِ خدای ـ عزّوجلّ ـ و هر سنگی از آن که بر سرِ مردی آمدی از زیرِ او باز بیرون شدی[12] و اگر بر پُشتِ اسب آمدی به شکم بیرون شدی و چون بر زمین آمدی زمین را بدریدی تا به هفتم زمین فرو شدی. ایزد سبحانه آن قوم را نیست گردانید.

و چنین گویند که آن گرما که به حجاز است از تفِ آن سنگها است که بر ایشان بارید، هر که آن سنگ به او رسید بمُرد، و هر که را آن سنگ نرسید در راه بمُرد و هلاك

۱. باد: زبان فصیح ۲. باد: فی ظهر عبدالمطلب ۳. باد: لرزه بر وی افتاد ۴. باد: او + را
۵. افزوده از باد ۶. باد: باز ایشان را ۷. باد: بالویه ۸. باد: یکی ۹. باد: یك سنگ
۱۰. باد: چنگ ۱۱. باد: فرو گذاشتند ۱۲. باد: بر شکمش بیرون آمدی

شد. و نُفَیل بن حَبیب را همی جستند که راهنمود[1] ایشان بود تا به یمن باز شوند پس چون نُفَیل آن دید که خدای ـ عزّوجلّ ـ با ایشان کرد، گفت: أَیْنَ الْمَفر والا له الْطَّالبُ وَالْاسرم المغلوب غیرالغالب.

و نیز گفت: حَمِدت اللّهَ إذْعَاینت طیراً فَخِلت حجارةً تُلْقیٰ عَلَیْنا وَکُلّ النَّاسِ یَسْأَلُ عَن نُفَیلٍ کان عَلیّ للحُشان دیناً. و ابرهه را سنگی رسید او را برگرفتند و با خویشتن ببردند[2] و انگشت انگشت از تنِ او همی اوفتاد[3]، او را به صنعا بردند چون جوزهٔ مرغی گشته. و چنین گویند که دلش اندر شکم بدرید[4]. و چنین گویند که کبوترانِ خانه از نژادِ آن مرغان‌اند و طَلْخی حنظل و حَرمل از آن گاه است[5].

و عایشه ـ رضی‌الله عنها ـ روایت کند که او گفت: پیلْبان را دیدم[6] اعمی و مُقعد به مکّه، و زمنْ شده[7]، و از مردمان چیز همی خواست.

پس چون ابرهه که ملكِ حبشه بود بمُرد پُسرش یَکْسُون[8] به جای او بنشست. پس چون او نیز بمُرد برادرش مسروق بن ابرهه [به جای او][9] بنشست. و پس از ان عربْ قریش را بزرگ داشتندی و ایشان را اهل الله خواندندی و گفتندی: خدای ـ عزّوجلّ ـ شغل دشمن ایشان را کفایت کند وفود عرب قصدِ[10] یمن کردند به تهنیت سیفِ ذی‌یَزَن. او ایشان را گرامی بکرد قریش را بر ایشان فضل نهاد از پس آن که پیغامبر ما را بزادند به دو سال، و عبدالمطلب اندر جملهٔ وفود عرب بود و چون اندر نزدیك سیف شدند عبدالمطلب اندر پیش رفت و دستوری خواست که سخن گوید، سیف او را گفت: تو آنی[11] که اندر پیشِ پادشاهان سخن تُوانی گفت[12]، بگوی. عبدالمطلب سخن را ابتدا کرد و گفت: ما وَفْدِ تهنیت ایم نه وَفْدِ چیز خواستن. پس ملك او را گفت: تو که سخن همی گویی، کیستی؟ گفت: مَنَم عبدالمطلب بن هاشم. گفتا خواهرزادهٔ ما؟ گفت: آری. پس او را نزدیك بکرد و روی سو[ی][13] او کرد و گفت:

۱. باد: راهنمای ۲. باد: بردند ۳. باد: از زیر او می‌افتاد ۴. باد: + و گویند که نخست آبله و سرخچه که بر زمین عرب دیدند آن سال بود که از پیش آن نبود ۵. باد: باز + است ۶. باد: + و پیل را
۷. باد: زمین شده ۸. باد: «یکسون» ندارد، سرا: در حاشیه به «یَکْسُوم» تبدیل شده است
۹. افزوده از باد ۱۰. باد: آهنگ ۱۱. باد: توانی ۱۲. باد: سخن گویی ۱۳. باد: از سوی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مرحباً وأهلاً وناقةً و رحلاً ومستَناخاً سَهلاً وَملكاً ربحلاً يُعطِی عطا جزلاً. ملك سخنِ شما بشنید[۱] و خویشی شما بشناخت و وسیلتِ شما قبول[۲] کرد. شما شب و روز همی آیید شما را از ما کرامت است تا به نزدیك ما باشید، و عطا، چون بازگردید. پس بفرمود ایشان را تا به میهمانْسرای[۳] بردند و فرو آوردند و یك ماه همی بودند که ملك را ندیدند و دستوری نداد که بازگردند، پس عبدالمطلب را یك روز بخواند و مجلسی خالی[۴] بکرد و گفت: من ترا چیزی بخواهم گفت از سرِّ علم من به آنچه من ترا گویم نگاه داری و کسی را نگویی. من یافتم اندر کتابی مکنون و علم مخزون[۵] آن که پدرانِ ما و ما خویشتن را اختیار کردیم از دیگران بپوشیده‌ایم خبری بزرگ و خطری عظیم که اندران شرف زندگانی و فضیلت بزرگ [عامه][۶] همهٔ جهان را و جملهٔ دودهٔ ترا، و مر ترا خاصّه. گفت: ای[۷] ملك چون تو بُوَد که مرا شاد کند و یا مزیّن کند[۸] آن چیست؟ گفت: چون به تهامه غلامی آید[۹] از مادر، و نشانی[۱۰] بر او، امامت او را باشد و شما را بدان مهتری بود تا روزِ قیامت. عبدالمطلب گفت: اَبَیْت اللّعن[۱۱]! به چیزی همی بازگردیم که هیچ وَفْدِ قومی بدان بازنگشته است و اگر نه شوکت[۱۲] ملك را استی، و بزرگ داشتن او را از او درخواستمی تا مرا ازین کار به تمامی آگاه کردی تا مرا بدان شادی افزودی. اگر ملك بیند آشکارا این بگوید. ملك گفت: گاه اوست که بزاید و اگر بزاد نامِ او محمّد [است][۱۳] و اندر میان دو کتفِ او نشانی است، پدرش و مادرش نمانند و جدّش و عمّش او را بپرورانند و دشمنان چند بار با او کَیْد کنند، خدای ـعزّوجلّـ او را نگاه دارد و به پیغامبری فرستد[۱۴] و او را یاران دهد و اولیا که به او عزیز گردند[۱۵] و دشمنان او خوار گردند[۱۶] و جهان بگیرد و خدای را ـ عزّوجلّ ـ پرستد و دیو را دور کند و بُتان را بشکند و آتش را بکُشَد، گفتارش حکمت بُوَد و حکمتش راست بُوَد،

۱. باد: بدانست ۲. باد: بزرگ قبول ۳. باد: مهمان‌سرای ۴. باد: مجلس را خالی
۵. باد: کتاب مکتوم و علم مختوم ۶. افزوده از باد ۷. باد: آری ای ۸. باد: یا با من برکند
۹. باد: پدید آید ۱۰. باد: نشانی + بود ۱۱. باد: + تهنیت ملوك اندر جاهلیت ابیت اللعن بودی
۱۲. باد: شکوه ۱۳. افزوده از باد ۱۴. باد: بفرستد ۱۵. باد: عزیز گرداند
۱۶. باد: خوار شوند

امر معروف کند و نهی از مُنکَر کند. عبدالمطلب به سجده اندر اوفتاد، ملك او را گفت: سر بر آر که کارِ تو پیروز است و پایهٔ تو بُلند است و اگر نه آنستی که از آفتها بر او همی ترسم او را چُنان کنمی که همه عرب به دینِ او[۱] برونْدی و کارِ او به کودکی آشکارا کردمی، ولکن آنچه بباید کرد با تو بکنم بی‌آن که اندر کارِ تو تقصیری کنم و اندر کارِ اینان که با تو اند.

پس هریکی را از ایشان صد اشتر داد و ده بنده و ده پرستار و ده رطل زر و ده رطل سیم و بسیاری عنبر. و عبدالمطلب را ده بار چندان که ایشان را داده بود بداد و او را گفت: به هر وقتی خبر او به من همی رسان تا بدانم.

پس عبدالمطلب مردمان را[۲] که با او بودند گفت: پس شاد مباشید بدان که ملك مرا داده است از بِرا که آن برسد و بنماند[۳] ولکن بدان شاد باشید که مرا و عقبِ مرا شرف آن بماند. گفتند: آن چیست؟ گفت: بدانید به روزگار.

و حالِ عبدالمطلب چُنان بود که هاله را ـ دختر حارث را[۴] ـ به زنی کرد او را از او بُولَهَب آمد و نامش عبدالْعُزّی بود. پس هاله بمُرد دخترِ عَبّاد را به زنی کرد، پس از او اُمّ حفیده[۵] را به زنی کرد و از او حَمْزَه آمد. پس روزی اندر حجر[۶] خفته بود، به خواب چُنان دید که سلسله‌ای از نور از او بیرون آمدی به چهار سر، یك طرفِ آن به مشرق[۷] و طرفی به مغرب و طرفی به عنان آسمان، پس باز پس آمد تا چون درختی شد سبز و دو کس را دید نیکورویی. یکی را از ایشان گفت: تو کِیی؟ گفت: من نوحِ پیغامبر. عبدالمطلب گفت: من از کاهنان پرسیدم این خواب، گفتند: اگر چنین دیدی از پُشتِ تو کسی بیرون آید که هر که اندر آسمان و زمین است به او ایمان آرند. پس گفت: پس از ان خواب[۸] دیدم که [مرا گفتندی][۹]: فاطمه را ـ دخترِ عَمْرو را ـ به زنی کن. او را به زنی کردم و صد اشترِ سرخْموی کاوین کردم و صد رطل زر[۱۰]. از او

۱. باد: بر پی وی ۲. باد: با آن مردمان ۳. باد: نماند ۴. باد: هاله دختر حارث
۵. باد: حمیده ۶. باد: حجره ۷. باد: + بودی ۸. باد: به خواب
۹. افزوده از باد ۱۰. باد: زر سرخ

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بوطالب آمد و امیّه و بَرَّه و عبدالله. و عبدالله کهترینِ ایشان بود.

و به شام هیچ خَبر[1] نماند که ندانستند که او بزاد از مادر. و از آن سبب دانستند که به نزدیك ایشان جُبّه‌ای بود پشمین سپید، پُر از خونِ یحیی بن زکریا علیهماالسلام. و اندران کتبهای خویش چُنان یافته بودند که هرگاه که این جُبّه را ببینید که خون از او همی چکد بدانید که عبدالله بن عبدالمطلب از مادر بزاد. پس چون اَحبارِ شام آن بدانستند روزها و ماهها همی شمردند تا چون عبدالله بزرگ شد گروهی از اَحبار به مکّه آمدند تا حیلت سازند اندر کُشتنِ عبدالله. خدای ـ عزّوجلّ ـ کیدِ ایشان از او بگردانید، برخاستند و به[2] زمینِ خویش شدند، و هر که از قریش به شام شدی از او خبرِ عبدالله همی پرسیدندی. ایشان گفتند که او را به مکّه بازداشتیم و آن نور از پیشانیِ او همی تافت.

و عبدالله چُنان گفتی که هرگاه که من به بَطحا بیرون شوم دو نور از پُشتِ من بیرون آید[3]: یکی ازسوی مشرق شود و یکی از سوی مغرب. پس به پُشتِ من باز آیند چُنان که[4] چشم برهم زنی. پدرش او را گفت: از پشتِ تو کسی بیرون آید گرامی‌تر از همهٔ جهانیان. و پس از ان هفتاد خَبر برخاستند از احبارِ شام، سوگند خوردند که بازنگردند تا عبدالله را نکشند. پس به یکجا بیامدند و با هریکی از ایشان شمشیری به زهر آب داده، به شب همی رفتندی و به روز پنهان شدندی[5] تا به مکّه رسیدند. پس عبدالله روزی برخاست و به صید کردن بیرون شد تنها آن احبار گرد واگردِ او[6] اندر آمدند که او را بکشند وَهب بن عَبْد مَناف الزّهری پدرِ آمنه و جدِّ پیغامبر علیه‌السّلام حمیّتِ او را اندر یافت و گفت هفتاد مرد بر یك مرد گرد آیند از اهلِ مکّه، و خواهند که او را بکشند، من او را نصرت کنم و ازین جهودان برهانم. پس به آسمان بازنگریست[7] خلقی را دید چون مردان که به مردان نمانستند[8] از آسمان همی فرو آمدند[9] و این اَحبار را از یك دیگر

۱. سرا: خبر، باد: چیز ۲. باد: با ۳. باد: همی بیرون آید ۴. باد: چندانکه
۵. باد: همی شدندی ۶. باد: بر گردِ وی ۷. باد: به آسمان نگرید ۸. باد: نمی‌مانستند
۹. باد: فرود همی آمدند

بیفگندند. پس چون وَهب آن چُنان دید، زود به خانهٔ خویش آمد و کسهای[1] خویش را بگفت که چی دید از عبدالله. و زنِ خویش را گفت: رو[2] به نزدیكِ عبدالمطلب و دخترِ خویش را بر او عرضه کن پیش از آن که کسی دیگر دختر به او دهد. آن زن چُنان کرد، عبدالمطلب گفت: زنی بر من عرضه کردی[3] که پُسرِ مرا جز از او نشاید. پس آمنه را به عبدالمطلب دادند. و عبدالله او را به خانه آورد و چون عبدالله عروس را به خانه آورد زنانِ قریش درماندند و دردمند شدند[4] و دویست زن از ایشان بمُرد از حسرت عبدالله. پس ایزد جلّ جلاله آمنه را چندانی نور و پارسایی بداد و پرهیزگاری و نهادِ [نیك][5] داد که کدبانوی همه زنانِ قریش شد. و نور محمّد ـ علیه‌السّلام ـ از میانِ دو چشمِ عبدالله همی تافت تا آنگاه که از ایزد سبحانه فرمان آمد که آن نور را انتقال اوفتد[6] روزِ عرفه، نماز دیگر و شب آدینه آن نور را انتقال کرد خداوند ـ سبحانه ـ خازنِ بهشت را فرمود تا درهای بهشت بگشاد و آن نور[7] به نزدیكِ آمنه قرار گرفت.

پس دیگر روز هیچ بُت نماند اندر هیچ بتخانه که نه نگونسار شد، و تختِ ابلیس لعنه الله چهل سال نگوسار شد[8] و ابلیس بگریخت سوخته و سیاه گشته، تا به کوه بوقبیس آمد و بانگی بکرد و بنالید نالیدنی سخت، دیوان همه به نزدیكِ او فراهم آمدند[9] از هر سوی، و گفتند: ای مهترِ ما چی رسید ترا، چی افتاد [ترا][10]؟ ابلیس لعنه الله گفت: وَیْلکم این زن ما را هلاك کرد. گفتند: قصّهٔ چیست؟ گفت: اینك[11] آن محمّد که پیغامبر خواهد بود شمشیرِ بُرّان که از پسِ آن ما را زندگانی نبود و دینها را بگرداند و لات و عُزّی باطل کند و هیچ جای نباشیم که نه توحید شنویم[12] آشکارا، و او آن است که ایزد ـ سبحانه ـ مرا از بهرِ او به لعنت کرد و شیطانِ رجیم خواند. پس شیاطین او را جواب دادند و گفتند: دل خوش دار که ایزد ـ عزّوجلّ ـ فرزندانِ آدم را بر هفت طبقه آفریده است، شش طبقه از ایشان به گذشت بخواسته[13] و فرزندانِ ایشان بیشتر بودند

۱. باد: کسانهای ۲. باد: برو ۳. باد: عرضه کن ۴. باد: دردمند شد و فرو ماندند
۵. افزوده از باد ۶. باد: افتد ۷. باد: نور مکنون ۸. باد: نگون سار بود
۹. باد: به نزدیك وی آمدند ۱۰. افزوده از باد ۱۱. باد: زمان و آنکه ۱۲. باد: شنوم
۱۳. باد: از ایشان گذشتند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ما حقِّ خویش از ایشان بستدیم به تمامی[1]، و چاره نیست که ازین طبقهٔ هفتم حقِّ خویش برگیریم. ابلیس لعنه الله گفت: چگونه دست یاوید[2] و اندر ایشان خصلتهای نیکو است، امرِ معروف کنند و نهی از مُنکَر. عفریتان[3] گفتند: عالمان را از سوی علم اندر آییم[4] و جاهلان را ازسوی جهل، و دنیاجویان را ازسوی دنیا و زاهدان را از سوی زهد، و خداوندانِ ریا را از سوی ریا. ابلیس لعنه‌الله گفت: ایشان دست به خدای ـعزّوجلّ ـ زنند. گفتند: ما هوی و بخیلی بر ایشان گماریم و بیدادی اندر ایشان نهیم[5] تا لامحاله هلاك گردند. ابلیس بخندید و گفت: اکنون چشمِ من به شما روشن شد و دلِ من خوش گردید.

بدان که[6] اندر ان وقت که اندر مکّه تنگی بود چون آمنه به محمّد ـ علیه‌السّلام ـ بار گرفت زمینها سبز شد و درختان بار گرفتند[7] و فراخی پدید آمد. و آن سال را سالِ فتح خواندند و هیچ چهارپای نماند اندر ان سال که نه به سخن آمد و گفت که پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ به شکمِ مادر آمد. و به خدای این کعبه که او امان[8] جهان است و چراغ مردمان. و هیچ تختی نماند هیچ ملك را که[9] نه نگوسار شد و دَد و دام مشرق سوی دد و دامِ مغرب شد[10] به بشارتِ آن. و همچُنان دریاها یکدیگر را بشارت دادند که وقتِ محمّد ابوالقاسم ـ علیه‌السّلام ـ آمد و نُه ماه اندر شکم مادر بود که مادر را از او هیچ گرانی و درد و پیچش شکم نبود چُنان که دیگر زنان را باشد.

و پدرش عبدالله بمُرد و او اندر شکمِ مادر بود، فریشتگان گفتند: یا رب! پیغامبرِ تو یتیم ماند[11]. خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت: من نگاه دار و معینِ او باشم. پس خداوند ـسبحانه ـ درهای آسمان بگشاد و درهای بهشت بگشاد مر زادنِ محمّد را علیه‌السّلام.

و آمنه چُنان گفت که اندر شبی از شبها[12] خفته بودم کسی بیامد و مرا لگدی بزد و

۱. یاد: به تمامت ۲. یاد: چگونه بیابید ۳. یاد: عفاریت ۴. یاد: اندر آریم
۵. یاد: دهیم ۶. یاد: بدانید که ۷. یاد: بار گرفت ۸. یاد: امام
۹. یاد: از آن ملك که ۱۰. یاد: دویدند ۱۱. یاد: بماند ۱۲. سرا: شبهای

گفت: یا آمنه بار گرفته‌ای به بهترینِ جهانیان، چون او را بزایی، او را محمّد نام کنی[1] و کارِ خویش پنهان داری. آمنه گفت: من هیچ‌کس را آگاه نکردم و من تنها اندر خانهٔ خویش بودم و عبدالمطلب اندر طواف بود، بانگی شنیدم بزرگ از آسمان، بترسیدم و آن روز دوشنبه بود چُنان دیدم که مرغی بیامد و پَرّ بر دلِ من بمالید تا آن بیم از دلِ من بشد، پس بنگریستم شربتی دیدم سبز[2]، برداشتم و بخوردم و نوری دیدم سپید که از من به آسمان اندر شد. پس زنانی را دیدم سپید که هر یکی به بلندی درخت خرما راست، گفتی دخترانِ بنی عَبْد مَناف‌اند از هر سوی گردِ من اندر آمدند[3]، گفتم: فریاد رسید. مرا ایشان چی دانستند، و کار بر من سخت شد. پس بنگرستم دیبائی دیدم کشیده میانِ آسمان و زمین، و شنیدم که کسی همی گوید که آن را از چشمِ مردمان نگاه دارید. پس مردمان را دیدم اندر هوا ایستاده به دستِ ایشان آبْ دستانهای[4] سیمین. و عرق[5] از من همی بشد[6] چون مروارید، بویاتر از مشك، و همی گفتم[7]: کاشکی عبدالمطلب اندر آمدی، و او از من دور بود.

پس گفت: مرغانی بسیار دیدم که همی آمدند و نمی‌دانستم[8] که از کجا می‌آیند، تا به حجرهٔ من آمدند بپوشیدند[9] منقارهای ایشان از زمرّد و پرّهای ایشان از یاقوت، و چشمهای من باز شد انـدران ساعت، و مشرق و مغرب بدیدم، و عَلَمی دیدم بپای کرده به مشرق، و عَلَمی به مغرب و عَلَمی بر بام کعبه، و مرا درد گرفت و چُنان پنداشتم که پشت به زنان باز دادم[10] و کسی را همی ندیدم، محمّد را بزادم علیه‌السّلام. چون از شکمِ من بیرون آمد او را دیدم به سجود اندر افتیده[11] و پیشانی بر زمین نهاده و یك انگشت راست باز کرده سوی آسمان، چون کسی که همی تضرّع کند. پس میغی دیدم سپید که برآمد تا گرد بر گردِ من اندر آمد و او را از چشم من بیوردند[12]، و منادی شنیدم که بانگ کرد: محمّد را ـ صلوات‌الله علیه ـ گرد برآرید به مشرق و مغرب و

۱. یاد: نام کن ۲. یاد: سفید ۳. یاد: گرد من برآمدند ۴. یاد: آب دستهای
۵. یاد: خوی ۶. یاد: می‌شد ۷. یاد: و من همی گویم ۸. یاد: ندانستم
۹. یاد: نیوشیدند ۱۰. یاد: باز داشتم ۱۱. یاد: اندر افتاده ۱۲. یاد: بیردند ← تعلیقات

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دریاها، تا او را بدانند به نام وصفت، و تا بدانند که او را ماحی چرا نام کردند. و بدانند که او را ماحی از بهرِ آن نام کردند که هیچ مشرکی زنده نماند که نه او را بمحایند[1] اندر زمانهٔ او. پس آن میغ باز شد چندانی که چشم برهم‌زنی، او را دیدم اندر صوفی سپیدتر از شیر پیچیده و در زیرِ آن حریری سبز و سه کلید به دست داشت از مرواریدِ سپید، و کسی که همی گفت: محمّد ـ علیه‌السّلام ـ کلیدِ نصرت و کلیدِ های باد و کلید های پیغامبری بگرفت. پس دیگری برآمد بزرگتر از آن پیشین و روشنتر، و بانگِ ایشان[2] شنیدم از میان و پرزدنِ مرغان و سخنِ مردان تا گردِ او اندر آمدند او را از چشم من ببردند درازتر از آن که پیشین[3] بُرده بودند، و منادی شنیدم که بانگ کرد و گفت: محمّد را ـ علیه‌السّلام ـ به مشرق و مغرب گرد برآرید و بر موالیدِ پیغامبران ـ علیهم‌السّلام ـ عرضه کنید و بر جملهٔ اُمّتانِ او از پری و مردم و مرغان و ددگان، و پاکی گونهٔ[4] آدم او را بدهید و رقّتِ نوح و خلّت ابراهیم و زفان[5] اسماعیل و نیکوی[6] یوسف و مژده یعقوب و آوازِ داود و صبرِ ایوب و زهد یحیی و کریمی عیسی ـ صلوات‌الله علیهم أجمعین. پس آن میغ باز شد زودتر از آن که چشم برهم‌زنی، او را دیدم [که حریری سبز اندر دست، نوشته داشت نوشتنی][7] سخت نیکو، و منادی بانگ همی کرد: بَخٍ بَخٍ که محمّد ـ علیه‌السّلام ـ همه جهان بگرفت و خلقی نماند اندر جهان که نه اندر قبضهٔ او شد بطوع، به فرمانِ خدای عزّوجلّ. پس آمنه گفت: من اندران بودم به شگفتی اندر مانده، که سه مرد را دیدم چُنان که پنداشتم که آفتاب از روی ایشان همی تابد، یکی از ایشان آب‌دستانی[8] داشت از سیم و از اندرون بویی همچون بوی مشك همی آمد. و آن دیگر طشتی داشت از زمرّدِ سبزِ چهارسوی، از هر سوی مرواریدی سپید، و کسی همی گوید: اِنّك همه جهان از شرق و غرب و خشکی و دریا بگیر یا حبیب‌الله، آنچه خواهی. و چُنان شنیدم که کسی همی گوید که محمّد ـ علیه‌السّلام ـ کعبه را بگرفت به خدای کعبه. و ایزد ـ سبحانه ـ [کعبه را][9] قبلهٔ او کرد. و سه دیگر مرد حریری داشت

۱. باد: محو کنند ۲. باد: اسبان ۳. باد: پیشینْ بار ۴. باد: و روشنی گونه
۵. باد: زبان ۶. نیکویی ۷. افزوده از باد ۸. باد: آب دستی ۹. افزوده از باد

سپید نبشتهٔ نبشتنی[1] سخت نیکو، پس از هم باز کرد و انگشتریی[2] از آنجا بیرون کرد که همه چشمها اندران خیره گردید. پس محمّد را ـ علیه‌السّلام ـ بدان آب بشستند هفت بار، و میان هردو کتفِ او مُهر کردند بدان انگشتری[3]، و او را اندران حریر پیچیدند و ریسمانی بدو[4] برآویختند از مشكِ اذفر. پس مردی از ایشان او را اندر زیرِ پَرِّ خویش[5] گرفت زمانی. ابن عبّاس گفت: آن مرد رامْنوازِ بهشت[6] بود. و آمنه گفت: بسیار سخنها به گوشِ او اندر بگفت که ندانستم که چی همی گوید، و میان دو چشم او ببوسید، و گفت: یا محمّد! ترا بشارت باد که هیچ علم نماند که همه پیغامبران دانستند که نه ترا همه دادند و از هیچ‌کس بَنّه ترسی و هر که نامِ تو بَرَد از تو بترسد.

پس گفت[7]: مردی دیدم که همی آمد تا به نزدیك محمّد ـ علیه‌السّلام ـ و دهن بر دهنِ او نهاد او را زُفّه همی کرد چُنان که کبوتربچهٔ خویش را زُفّه کند، پس گفت: مژده باد ترا یا حبیب‌الله، هیچ بردباری نبود پیغامبرانِ دیگر را که نه همه ترا دادند. پس او را برگرفتند وَزْ چشمِ من ببردند، دلِ من بترسید[8] و گفتم: وای بر قریشان که تو به علم از ایشان بیشتر شدی و به شجاعت‌تر، که کلیدِ نصرت ترا دادند، من اندرین شب همی بزایم و این چیزها همی بینم و هیچ‌کس به نزدیكِ من همی نیاید از خویشان. این سخن[9] عَجَب است. و من اندران بودم که پُسرِ مرا به من باز آوردند [روی وی][10] روشن همچون ماه تابان، و بویش بوی مشك، مرا گفتند: او را بگیر که او را گردِ همه جهان برآوردند به مشرق و مغرب و همه زادَنگاههای[11] پیغامبران، و اکنون به نزدیكِ پدرِ خویش بود، آدم ـ علیه‌السّلام ـ او را بگرفت و میانِ دو چشمِ او بوسه داد و گفت: «بشارت باد ترا ای عزِّ همه جهان[12] و شرفِ آن جهان که دست به استوارتر چیزی زدی، و هر که به مقالتِ تو گوید و به تو شهادت آرد حشرِ او زیرِ لوای تو بُوَد و اندر زمرهٔ تو بُوَد، و برفت. و از پسِ آن نیز ندیدم او را.

۱. باد: نوشته نوشتنی ۲. باد: انگشتری نیکو ۳. باد: انگشترین ۴. باد: رشته‌ای بر وی
۵. باد: زیر خویش ۶. باد: خازن بهشت ۷. باد: گفتا ۸. باد: دلم بد شد
۹. باد: سخت ۱۰. افزوده از باد ۱۱. باد: زادن گاه ۱۲. باد: جهانیان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عبدالمطلب گفت: من آن شب اندر کعبه بودم و رجزی و چیزی همی نیکو کردم[۱].

چون شب به نیمه رسید خانهٔ کعبه را دیدم که از چهارسوی بخسبید و سجده کرد اندر مقام ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ، پس باز جای[۲] شد چُنان که بود. و تکبیری عَجَب شنیدم[۳]: اللهُ أکبر اللهُ أکبر، خدای محمّد مصطفی اکنون ایزد عزّوجلّ مرا مطهر کرد از پلیدی مشرکان وَز[۴] ناپاکی جاهلیّت. پس هُبَل را دیدم و بتان را بروی اندر افتیده، و منادی همی شنیدم که بانگ همی کرد و همی گفت: آمنه به محمّد ـ علیه‌السّلام ـ بزاد و میخهای زحمت[۵] از او باز شد اینك طشت فردوس آوردند که او را بشویند.

عبدالمطلب گفت: چون خانه را چُنان دیدم، گفتم که مگر اندر خواب همی بینم، و چشم همی مالیدم، پس گفتم: من بیدارم. پس بَشُدم که به بطحاء مکّه شَوَم از بابِ بنی‌شیبه بیرون آمدم صفا را دیدم که گردن همی فرازید، و مروه را دیدم که همی لرزید، و منادی بانگ همی کرد از هر سوی: یا سیّدِ قریش چی بُوَد ترا، گویی که همی ترسی. من جواب نتوانستم داد و هیچ همّت نبود[۶] مرا، مگر به خانهٔ آمنه شدن[۷]، تا او را و پُسرش را محمّد ـ علیه‌السّلام ـ بنگرم. پس عبدالمطلب گفت: مرغان را دیدم که از هوا همی اندر آمدند و کوههای مکّه را دیدم که از هوا همی اندر آمدند به او همی نگرستند[۸] و میغ را دیدم سپید برابرِ حجرهٔ او. چون چُنان دیدم بی‌هُش[۹] شدم و ندانستم که‌چه گویم. و چشم همی مالیدم و همی گفتم مگر این اندر خواب است[۱۰]، پس گفتم: من بیدارم و هرچند کوشیدم که ها درِ سرای[۱۱] او شوم نتوانستم از بوی مشك [و درفشیدنِ آن نور. پس جهد بر خویشتن نهادم تا درِ سرای شدم][۱۲] و بنگرستم[۱۳] آمنه را دیدم در سرای اندر بسته بر خویشتن و هیچ اثرِ کودك‌زادن[۱۴] ندیدم. پس در سرای بزدم زدنی سخت، نخستین چیزی که چشم من بر آن افتاد از او، جایگاه نور محمّد بود

۱. باد: و چیزی نیکو همی کردم ۲. باد: جای خویش ۳. باد: همی شنیدم
۴. باد: و از ۵. سرا: میغهای رحمت، متن برابر باد ۶. باد: هیچ نبود ۷. باد: روم
۸. باد: نیز همی نگریستند ۹. باد: بیهوش ۱۰. باد: می‌بینم ۱۱. باد: فرا نزدیك سرای
۱۲. افزوده از باد ۱۳. باد: و می‌نگریستم ۱۴. باد: کودك زادنی

علیه‌السّلام. اثرِ نور بدیدم دست برزدم که جامهٔ خویش[۱] بدرّم و گفتم: وَاغوثاه یا آمنه! من خفته‌ام یا بیدارم؟ گفت: بیدار، چی بُوَد ترا، گویی که همی ترسی یا ترا همی جویند؟ پس گفتم: مرا کس همی نجوید ولکن امشب اندر بیمی و ترسی اوفتیده‌ام[۲]، چون است که آن نور که اندر میانِ دو چشم تو بود همی نبینم[۳]. گفت: آن را بنهادم نهادنی تمام به آسانی. و این مرغان را که همی بینی برابرِ حجرهٔ من، با من به منازعت‌اند، همی گویند که این کودك را به ما ده تا به آشیانِ خویش بریم. و این میغ همچُنان[۴] همی خواهد.

عبدالمطلب گفت: او را بیار مرا ده. گفت: امروز نتوانی دید او را. گفت: چرا؟ گفت که بدان ساعت که او را بزادم کسی آمد و مرا گفت: یا آمنه! نگر این غلام را به هیچ‌کس از فرزندانِ آدم ندهی تا سه روز بر او تمام[۵] بگذرد. پس عبدالمطلب شمشیر برکشید و گفت: او را بیار و اگر نه ترا بکشم. پس آمنه گفت: تو بهتر دانی با او. گفت: کجا است گفت: اندران خانه اندر صوفی سپید پیچیده، و زیرِ آن حریری سبز. عبدالمطلب گفت: چون خواستم که درِ آن [خانه][۶] بگشایم مردی از آن خانه بیرون آمد که هرگز هولتر از او ندیده بودم، شمشیر کشیده به دست و به روی من اندر آمد بحمله، گفت: کجا خواهی شدن؟ گفتم: اندرین خانه. گفت: چی خواهی کرد؟ گفتم: پُسرم را[۷] ببینم محمّد. گفت: باز گرد که هیچ‌کس را از بنی‌آدم به دیدنِ او راه نیست تا انگاه که فریشتگان از زیارتِ او بپردازند. عبدالمطلب بلرزید و شمشیر از دست بیفگند و برفت که قریش را بگوید، زُفانش کار نکرد هفت شباروز[۸].

مجاهد گوید که پرسیدم ابن عبّاس را که مرغان و میغ[۹] جنگ کردند با یکدیگر؟ گفت: بلی، و همه خلق از پری و مردم. و آن چُنان بود که او را به آمنه بازدادند منادی بانگ کرد میانِ آسمان و زمین: یا معشرالخلایق! اینك محمّد بن عبدالله، خُنك آن

۱. باد: جامه بر خویشتن ۲. باد: ترسیدنی افتاده‌ام ۳. باد: همی نمی‌بینم ۴. باد: همچنین
۵. باد: سه روز تمام بر وی ۶. افزوده از باد ۷. سرا: پُسر مرا، متن برابر باد ۸. باد: شباتروز
۹. باد: مرغان با میغ

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پستان که او را شیر دهد، خُنك آن دست که او را برگیرد، خُنك آن خانه که او اندران بُوَد. پس مرغان گفتند که ما حق‌تریم به داشتنِ او، و میغ زاری کرد به خدای ـ عزّوجلّ ـ که ما مسخّریم میانِ آسمان و زمین، و او را به گوشه‌های جهان بریم و دانیم که بارِ کدام درخت خوشتر است او را از آن دهیم و دانیم که آبِ کجا سردتر است او را از آن دهیم و او را بدان آب که زیرِ عرش است بپرورانیم دو سال[1]. پس ندایی شنیدند که شیر دادنِ محمّد به شما نیست بل که شیر دادنِ او به زنی[2] است نامِ او حَلیمه، دختر بُوذُؤیب سعدی.

و سببِ آن چُنان بود که حلیمه گفت: اندران زمان که محمّد ـ علیه‌السّلام ـ از مادر بزاد مردمان را قحط[3] رسیده بود بخاصّه[4] اهلِ بیتِ مرا، و من اندران مانده بودم، گیاه جُستمی با خواهرانِ خویش و بخوردیمی و بدان قناعت کردیمی و ایزد را ـ سبحانه ـ شکر بسیار کردم[5] بر آن جهد و بلا. پس روزی به بطحاء مکه همی آمدم به هیچ گیاه بنگذشتم[6] که نه آن گیاه دراز شدی از شادی من. پس روزی چند برآمد کودکی بزادم اندر شبی از شبها، و هفت روز بود که هیچیز[7] نخورده بودم و همی پیچیدم بر خویشتن، همچُنان که مار پیچد از گرسنگی و جهد، ندانستم که از چی نالم، از گرسنگی یا از جهد[8]. پس بی‌هُش[9] شدم. و اندر روایتی دیگر گوید: ندانستم که به آسمانم یا به زمین. پس خفته بودم شبی چُنان دیدم که کسی بیاید و مرا بگیرد و در جوی آب افگند سپیدتر از شیر و شیرین‌تر از انگبین و بویاتر از زعفران و نرم‌تر از مسکه، و مرا گفت: ازین آب بخور چندان که تُوانی خوردن تا شیرت بسیار گردد[10]، بخوردم. پس گفت مرا: نیز بخور، بخوردم. پس گفت: سیر بخور، بخوردم. گفت مرا دانی؟ گفتم: ندانم. گفت: من آن شُکرِ توأم که از هرچه بودی[11] از فراخی و تنگی، شکر همی کردی، برو به بطحاء مکّه شو که ترا آنجا روزیی است فراخ، و نوری ساطع و ماه

۱. باد: تا دو سال ۲. باد: به مردمی ۳. باد: قحطی ۴. باد: خاصه ۵. باد: همی کردم
۶. باد: نگذشتم ۷. باد: هیچ چیز ۸. باد: جهد زادن ۹. باد: بیهوش
۱۰. باد: بسیار شود ۱۱. باد: که اندر جای که بودی

تابان پیاپی، و کارِ خویش را پنهان دار هرچند که تُوانی. پس دست بر سینهٔ من زد و گفت: برو خدای ـ عزّوجلّ ـ روزی تو فراخ کناد و شیرت بسیار باد. پس از خواب اندر آمدم و از همه زنان بنی‌سعد نیکوتر شده بودم و پستانِ خویش را پُر[1] همی یافتم، پنداشتم که دو سبوی[2] است از آب. و شیر همی رفت چون آب [که][3] از خیك رود. و بنی‌سعد گرد بر گردِ من همه گرسنه و اندر تنگی و شکمها به پشت باز گرفته بود[4] از گرسنگی، و گونه‌ها از روی بشده[5]، و از هر سرای نالیدن[6] همی آمد چون نالیدنِ بیماران از گرسنگی و سختی. چُنان که اگر کسی بگریستی اشکش از چشم بیرون نیامدی از خشکی و تنگی، و خواست که همه هلاك شوند از ان تنگی. پس زنان بر من گرد آمدند بشگفتی[7] بماندند از حالِ من، گفتند: ما را قصّهٔ این حال بگوی. من ایشان را جواب ندادم از آن که اندر خواب مرا چُنان[8] گفته بودند که کارِ خویش پنهان دار. پس دیگر روز به بطحاء مکّه شدیم به گیاه جُستن چُنان که عادت ما بود[9]، منادی شنیدم که آواز داد که ایزد ـ عزّوجلّ ـ حرام کرد اندرین سال بر زنانِ مشرق و مغربِ مردم و پری که بزایند[10] از بهرِ کودکی که اندر قریش بخواهد زادن، که او آفتاب روز است و ماه شب است خُنك آن پستان که او را شیر دهد، زود بازگردید ای زنانِ بنی‌سعد. این آواز بشنیدند همه از سرِ کوه فرو آمدند به شتاب، و شوهرانِ خویش را بگفتند آنچه شنیده بودند. و زنان آهنگِ مکّه دادند[11] و همه اندر سختی بودند و من نیز بیامدم بر مادّهٔ خری نشسته، نزار شده از بی‌علفی و بدحالی، و شُوهرم با من بود و مردمان همی شتافتند و زود همی رفتند و آن خرِ من به سختی و ضعیفی همی رفت بر هیچیز بَنگذشتم[12] که نه به سوی من همی بازیدی از شادی، و بانگ همی آمدی از هر سوی: گوارنده باد ترا یا حلیمه. و من هیچیز نتوانستم از ان شگفتی آوازها که همی آمد. مردی را دیدم از درِ غاری بیرون آمد از میانِ دو کوه چون درختی خرما از بلندی، حریری به

۱. باد: برهنه ۲. باد: مَشك ۳. افزوده از باد ۴. باد: و شکمهایشان بر پشت بازنهاده
۵. باد: و گونه‌ها متغیر شده ۶. باد: نالهٔ ۷. باد: و شگفت ۸. سرا: چُنانك، متن برابر باد
۹. باد: بودی ۱۰. باد: نزایند ۱۱. باد: کردند ۱۲. باد: هیچ چیز نگذشتم

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

دست داشت چُنان که همی درفشید از نور، و دست بیاورد[1] و یکی بر شکمِ خرِ من زد و گفت: بُرو یا حلیمه بسلامت، که ایزد ـ عزّوجلّ ـ مرا فرمود که دیوان را از تو بازدارم و جبّاران را از تو دور بکنم[2]. پس آن کس را که با من بود، گفتم: آنچه من همی بینم و همی شنوم تو همی بینی و همی شنوی؟ گفت[3]: نه، چی بود[4] ترا چون بیم‌زده‌ای. و من ترسیدم که قوم خویش را اندر نیاوَم[5] و همی شدم تا بدو فرسنگی مکّه شدم و زنان بنی‌سعد از پیشِ من بُشُده بودند و هریکی کودکی برگرفته بود که شیر دهد و من بازگردیدم با آن کس که با من بود. پس او را گفتم: تو مردی ای و من زنی‌ام[6]، بُشُو به مکّه و بُپُرس تا کیست که بزرگ‌تر است اینجا. گفت: عبدالمطلب. پس آن کس که با من بود اندر رحلِ خویش دست بازداشتم و اندر مکّه شدم، زنانِ بنی‌سعد را دیدم هریکی از ایشان کودکی برگرفته مرا پشیمانی آمد، گفتم: بجای خویش بودمی بهتر بودی. و من اندران حال بودم که عبدالمطلب را دیدم که همی آمد و گیسوی او بر کتفْ گاهِ او، و بانگ همی کرد: هیچ زن هست که به شیر است؟ حلیمه گفت: من آهنگِ او کردم و گفتم: انعم صباحاً ایّها الْمَلِك. مرا گفت: تو کیستی؟ گفتم: من زنی‌ام از بنی‌سعد. گفت: نامِ تو چیست؟ گفتم: حلیمه. بخندید و گفت[7]: سُعْدٌ وَحِلْمٌ، این دو چیز است نیکو[8]، یا حلیمه کودکی است یتیم، او را محمّد گویند، او را بر همه زنانِ بنی‌سعد عرضه کردم هیچ‌کس او را قبول نکرد و گفتند: یتیم است و ما را از یتیمان چی خیر بُوَد که نیکویی همه از پدران چشم دارند؛ تو چی کویی اندر شیر دادنِ او؛ مگر ایزد ـ عزّوجلّ ـ ترا سعادتی بدهد به سببِ او. گفتم: از شوهرِ خویش بُپُرسم. اندر من آویخت و گفت: بالله که باز آیی نه بکُره[9]. گفتم: والله که باز آیم نه بکره[10]. بُشُدم[11] به نزدیكِ شوهر، و او را بگفتم آنچه رفته بود، پنداشتم که ایزد ـ سبحانه ـ شادیی اندر دلِ او افگند. پس مرا گفت: ویحك، او را بگیر که اگر محمد

۱. باد: دست برآورد ۲. باد: دور کنم ۳. باد: گفتا ۴. باد: چون بود ۵. باد: درنیابم
۶. باد: تو مردی و من زنی ۷. باد: گفت بخ بخ ۸. باد: توانگری ۹. باد: باز آیی بر کراهیت
۱۰. باد: گفتم آری ۱۱. باد: شدم

از تو اندر گذرد هرگز تو فلاح نکنی[1]. و با من خواهرزاده‌ای بود، گفت: یا خاله! زنانِ بنی‌سعد بازگردیدند[2] با کرامتهای پدران، و تو بازگردی با یتیمی از قریش تا سختی بر تو بیشتر بُوَد! من خواستم از بهرِ این که به نزدیك عبدالمطلب نشوم پس مرا حمیت بجمبید[3] و گفتم: زنانِ بنی‌سعد بازگردند همه با کودکان و من نومید بازگردم و اگرچه یتیمی است او را برگیرم، اینك عبدالمطلب است نه خداوندی است که اندر جهان ندیدم نیکوتر از او و آنچه من دیدم اندر خواب و بیداری، باطل نباشد، آمدم تا به نزدیكِ عبدالمطلب، او را دیدم نشسته، گفتم: بیار این کودك را. رویش روشن شد از شادی. مرا آورد[4] تا به خانهٔ آمنه، او را دیدم چون ماه نیکوی، مرا گفت: أَهْلاً وَسَهلاً یا حلیمه. و دستِ من گرفت و مرا اندر خانه بُرد، محمّد را دیدم اندر صوفی سپید پیچیده، و زیرِ آن حریری، نخواستم که او را از خواب بیدار کنم نرمك نرمك دست بر بینی او نهادم، بخندید و چشم بگشاد[5]، نوری دیدم که از چشم او بیرون آمد و به هوا اندر شد تا به آسمان، پس روی او بپوشیدم تا مادرش آن بَبیند[6] و میانِ دو چشمِ او ببوسیدم و او را برگرفتم و پستانِ راست اندر دهنِ او نهادم، بخورد و پس او را از دیگر سوی آوردم و پستانِ چپ اندر دهنِ او نهادم، نخورد.

ابن عبّاس گوید: از بهرِ آن نخورد که ایزد ـ سبحانه ـ او را الهام داد دادْ کردن[7] انباز اندر رضاع، و دانست که او را انباز است[8] اندر شیر، بدو نیمه کرد راست.

حلیمه گفت: پس پستانِ راست محمّد را بود ـ علیه‌السّلام ـ و پستانِ چپ پُسرم را ضمره. و پُسرم هرگز شیر نخوردی تا ندیدی که محمّد ـ علیه‌السّلام ـ تمام بخورد. و او را برگرفتم و به نزدیكِ شوهر آوردم، چون او را دید به سجود اندر افتاد، و گفت: هیچ‌کس بازنگردید تُوانگرتر از ما.

پس مادرِ او مرا بخواند و گفت: نگر از بطحاء مکّه بیرون نشوی تا مرا آگاه نکنی که مرا وصیتی است که آن ترا بباید گفت. حلیمه گفت: و آن شب به برِ من بخفت [و

۱. باد: ترا فلاح نبود ۲. باد: بازگردند ۳. باد: بجنبید ۴. باد: مرا برد ۵. باد: باز کرد
۶. باد: نبیند ۷. باد: یاد کردن ۸. باد: انبازی است

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سه شب همچنان بود][1] چون شبِ چهارم از خواب اندر آمدم[2] و به شغلی بیرون شدم از آنِ خویش، چون باز جای شدم مردی را دیدم جامهٔ سبز پوشیده و نور از روی او همی تافت و نزدیك محمّد ـ علیه‌السّلام ـ نشسته بود و میانِ دو چشم او بوسه همی داد. شوهر را بیدار کردم خوارك خوارك[3]، و گفتم: بنگر تا شگفتی بینی. گفت[4]: خاموش باش و کس را ازین آگاه مکن. از انگاه باز که[5] این کودك از مادر بزاده است اَخْباران[6] که اندر جهان‌اند برپای مانده‌اند و زندگانی بر ایشان طلخ[7] شده است و هیچ‌کس از سفری به خانهٔ خویش باز نشد توانگرتر از ما. و گفت: چون سدیگر روز بود آمنه را بدرود کردم و بر خرِ خویش نشستم و محمّد را ـ علیه‌السّلام ـ پیشِ خویش بازگرفتم، خرِ خویش را دیدم که سه بار سجده کرد سوی کعبه و سر برداشت سوی آسمان و برفت از پیشِ همگان[8] بُشُد، آن زنان شگفت بماندند و گفتند: ای دختر این خر نه آن خر است که با ما همی آمدی، این کاری شگفت است. پس شنیدم که خرِ من سخن همی گوید که کاری بزرگ است: مرا زنده کرد پس از مُردن، و مرا فربه کرد پس از نزاری وَیْحَکُنَّ یا زنانِ بنی‌سعد، شما اندر غفلت‌اید، ندانید که کیست بر من نشسته، خاتم‌النبیّین و سیّدالمرسلین و خیر جبلّةالأوّلین و حبیب ربّ‌العالمین.

گفت حلیمه: خر برفت و از پیشِ همه ستوران شُد[9] و به هیچ منزل فرو نیامدم که نه ایزد ـ عزّوجلّ ـ آنجا گیاه بسیار بَنَه رویانید[10] و خیر بسیار پدید آورد. و چون[11] محمّد ـ علیه‌السّلام ـ نزدیكِ من قرار گرفت ایزد ـ عزّوجلّ ـ برکت بر گوسپندان و چهارپایان من کرد پُر شیر شدند و زودتر از گوسپندانِ بنی‌سعد بار بنهادند.

پس بنی‌سعد با شبانان خویش عتاب کردند که چرا گوسپندانِ ما چُنان نیست که گوسپندان حلیمه است، شما نیز گوسپندانِ خویش آنجا چرانید که گوسپندانِ او چرانند. ایشان گوسپندانِ خویش بیاوردند و با گوسپندان حلیمه بیامیختند، خدای

۱. افزوده از باد ۲. باد: اندر آمد ۳. باد: اندك اندك ۴. باد: گفتا ۵. باد: از ان وقت که
۶. باد: جباران ۷. باد: تلخ ← تعلیقات ۸. باد: همگنان ۹. باد: بشد ۱۰. باد: نرویانیدی
۱۱. سرا: و نور، متن برابر باد

تعالی برکت بر گوسپندانِ ایشان کرد و آن برکات اندر میانِ ایشان مادام می‌بود. و ایزد ـسبحانه ـ دوستیِ او اندر دلهای مردمان افگند تا هر که او را بدیدی او را دوست بداشتی دوستیی تمام، و شاد[1] شدی. و [گفت][2]: ما را چندان شیر گرد آمد که بسیاری از ان به مردمانِ خویش دادیم تا اندر کنفِ ما زندگانی همی کردند.

و چون به نزدیكِ آن رسید که به سخن گفتن آید از او سخنی شگفت شنیدم، به بانگی بلند همی گفت: اللهُ أکبر اللهُ أکبر الحمدلِلّه ربّ العالمین. حلیمه گفت: تا او شیر همی خورد من به آسانی و شادی همی بودم هرگز مرا بولِ او نبایست شست[3] و هر روزی به یك وقت بولی کردی تا دیگر روز بدان وقت، وز شوهر[4] جُدا شدم چندان که او اندر شیر خوردن بود. چون بزرگ شد بیرون شدی کودکان را دیدی که بازی همی کردندی از ایشان دور شدی و بازی نکردی. پس روزی از روزها مراگفت: چون است که من برادرانِ خویش را همی نبینم؟ گفتم که ایشان به روز به گوسپند داشته باشند و از شب[5]، تا شب به خانه باز آیند. به گریستن اِستاد[6]، و گفت: من تنها اینجا چی کنم مرا با ایشان بفرست. گفتم: دوست داری که با ایشان بیرون شوی؟ گفت: آری. چون دیگر روز بود روغن بر سرش[7] نهادم و سرمه اندر چشمش کردم و پیراهن اندر او پوشیدم و گردن‌بندی داشتم از جزع یمانی، اندر گردنِ او کردم تا او را چشم نرسد، پس چوبی به دست گرفت و با برادران بیرون شد. و همچنان هر روزی بیرون همی شدی شادمان[8]، پس روزی از روزها با برادران بَشُد که بزغاله نگاه دارد چون روز به نیمه رسید پُسرِ خویش را دیدم ضمره، که همی دوید و عرق از او همی رفت و همی گریست و بانگ همی کرد: یا اُمّه یا أبه! زود باشید تا محمّد را اندر یابید و ترسم که او را مرده یاوِید[9]. گفتم: او را چی رسید؟ گفت: ما إستاده بودیم[10] و سنگ همی انداختیم و بازی همی کردیم، مردی بیامد و او را از میانِ ما بربود و بر سرِ کوه بُرد و ما همی

۱. باد: شادمان ۲. افزوده از باد ۳. باد: نبایست شستن ۴. باد: شوهر خویش
۵. باد: تا شب ۶. باد: ایستاد ۷. باد: روغنش بر سر ۸. باد: شدی با همگنان
۹. باد: پابید ۱۰. باد: ایستاده بودیم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نگریستیم تا سینهٔ او بشکافت تا زهارگاهش، و ندانیم که چی کرد، و پنداریم که او را باز نیاوِیم[1] مگر کُشته.

حلیمه گفت: من روی بنهادم با پدرِ ضمره و همی دویدیم، او را دیدیم بر سرِ کوه نشسته، پای خویش گرد کرده و چشم سوی آسمان نهاده و تبسّم همی کرد و همی خندید. پس من خویشتن را بر او افگندم و میان چشمهای او بوسه همی دادم و گفتم: فدتك نَفْسی، چی رسید ترا؟ گفت: نیکوی[2] بود یا مادر، زمانی ایستاده بودم با برادران، سنگ همی انداختند که سه کس بیامدند، یکی از ایشان آبْ‌دستانی داشت از سیمِ سپید، و دیگر طشتی از زمرّدِ سبز پر از برف، و مرا از میان برادران ربودند و یکی از ایشان مرا بخوابانید بر سرِ کوه، خوابانیدنی لطیف، پس شکمِ من بشکافت تا زهارگاه، و هیچ آگاهی و درد نبود مرا از ان شکافتن، پس دست اندر شکمِ من کرد و هرچه اندر شکمِ من بود بیرون آورد و بدان آب که اندر آبدستان بود پاك بشست شستنی نیك، پس همه بجای خویش نهاد، پس دیگر کس برخاست و آن را گفت: فراتر شو اکنون، که تو آنچه ایزد ـ سبحانه ـ فرموده بود بکردی، و خود ها نزدیك[3] من آمد و دست اندر شکم من کردی و دلِ من بیرون کشید و به دو پاره بشکافت و نقطهٔ سیاه خون‌آلود[4] بیرون آورد و بینداخت و گفت: این بهرهٔ دیو[5] بود از تو یا حبیب‌الله. پس دل من به چیزهایی که با او بود بیاگند و باز جای خویش نهاد و مُهری از نور آنجا برنهاد و من خوشی آن مُهر اندرین رگ و بندها و اندام خویش همی یاوَم[6]. پس سدیگر برخاست و گفت: آن که بر شما بود بکردید بازتر شوید[7]، پس ها نزدیك[8] من آمد و دست [بر سینهٔ][9] من بمالید تا زهارگاه، تا آن شکاف درست شد چُنان که بود به فرمانِ ایزد سبحانه. پس آن سدیگر گفت: بسنجید او را با ده تن از امّتِ او. بسنجیدند گرانتر آمدم. گفت: با هزار تن بسنجید. بسنجیدند گرانتر آمدم. گفت: دست بازدارید که اگر با همه امّت او را بسنجید گرانتر آید. پس دست من گرفت و مرا برانگیخت به آزرم[10] و لطافت، و سرِ

۱. باد: نیابم ۲. باد: نیکو ۳. باد: فرا نزدیك ۴. باد: خون آلوده ۵. باد: دیوی
۶. باد: یابم ۷. باد: فراتر شوید ۸. باد: فرا نزدیك ۹. افزوده از باد ۱۰. باد: بآرام

من بوسه دادندو میان دو چشم من، و گفتند: یا حبیباه مترس که ترا بیم نیست اگر بدانی که چی خواهند کرد با تو، چشمت روشن شود و مرا نشسته دست بازداشتند اینجا، و بپریدند و به آسمان اندر شدندو من از پسِ ایشان همی نگریستم تا آنگاه که از چشمِ من بشدند و اگر خواهم شما را بنمایم که به کجا اندر شدند.

و پس[1] او را برگرفتم و به خانه باز آوردم، مردمان مرا گفتند: او را به نزدیكِ کاهنان بَر تا او را دارو کنند. او گفت: مرا چیزی نرسیده است زان که[2] شما همی گویید، من تنِ خویش را درست همی بینم و دلِ من بجای است بحمدالله تعالی[3]. پس مردمان گفتند که پریان او را رنجه همی دارند. حلیمه گفت: آی رای مرا[4] غلبه کردند تا او را به کاهنی بردم و آن قصهٔ او را بگفتم. کاهن گفت: دست بازدارید تا من خود از او بشنوم تا مرا بگوید که او بحالِ خویش بهتر داند[5]. [گفت][6]: ای غلام سخن گوی. او قصّهٔ خویش بگفت از اوّل تا به آخر. کاهن برپای خاست و محمّد را ـ علیه‌السّلام ـ اندر برگرفت و گفت: یَا لِلْعَرَب یَا لِلْعَرَب[7] از پُسری که به نزدیك من آمد این غلام را بکشید و مرا با او بکشید که اگر او را دست بازدارید تا به مردی رسد[8] همه حکیمانِ شما را سفیه کند و دین شما به دروغ دارد[9] و شما را به خدایی خواند که شما آن خدای را ندانید و به دینی که شما آن نشناسید. حلیمه گفت: چون من این سخن بشنیدم محمّد را ـ علیه‌السّلام ـ از او بستدم، و گفتم: تو دیوانه‌تری از پُسرم، و اگر دانستمی که تو چنین گویی، او را به نزدیكِ تو نیاوردمی، تو خود کس را طلب کن[10] که ترا بکشد که ما محمّد را بَنَکُشیم. پس او را به خانه آوردم[11] و خدای ـ عزّوجلّ ـ داند که هیچ سرای نماند[12] از سرایهای بنی‌سعد که نه از آنجا بوی مشك بخاست[13] که هر روزی دو مردِ سپیدْجامه بیامدندی و او را اندر زیرِ جامه گرفتندی، پس بشدندی، پس مردمان مرا گفتند که این کودك را به عبدالمطلب باز ده[14] و از امانت بیرون آی[15]. حلیمه گفت:

۱. باد: پس ۲. باد: از آنچه ۳. باد: و دل خویش برقرار بحمد لله و منه ۴. گفت: رای من
۵. باد: او کار خویش بهتر گوید ۶. افزوده از باد ۷. باد: + یعنی ای عرب ۸. باد: رسید
۹. باد: در زند ۱۰. باد: کسی طلب کن ۱۱. باد: بردم ۱۲. باد: بنماند
۱۳. باد: نخاست ۱۴. باد: باز دهید ۱۵. باد: بیرون آیید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اندر دل گرفتم که او را باز دهم، منادی شنیدم که آواز داد: گوارنده باد ترا یا بطحاء مکّه که امروز دین و بها و کمال به تو آرند[۱] و ایمن شدی که هرگز ویران نشوی تا جهان بُوَد.
حلیمه گفت: به خرِ خویش برنشستم و محمّد را پیشِ خویش بازگرفتم تا به درِ میهین[۲] رسیدم از درهای مکّه، گروهی آنجا ها هم[۳] آمده بودند، محمّد را آنجا بنشاندم تا کاری از آنِ خویش نیکو کنم، پس اندر مکّه شوم، هدیه‌ای شنیدم بزرگ[۴]، باز پس نگرستم[۵] محمّد را ـ علیه‌السّلام ـ ندیدم، گفتم: ای مردمان این کودك کجا شد؟ گفتند: کدام کودك؟ گفتم: محمّد بن عبدالله بن عبدالمطلب، آن که روی من بدو روشن شد و تُوانگر گشتم و سیر شدم[۶]، او را بپروردم، چون دلم بر او شاد شد [وی را][۷] بیاوردم که باز دهم و از امانت خویش بیرون آیم[۸]، او را از پیشِ من بربودند پیشتر از آن که پایش به زمین آمد و من سوگند خوردم به لات و عُزّی، که اگر من او را باز نیاوَم[۹] خویشتن از کوه اندر اندازم تا پاره پاره گردم. مردمان گفتند: تو بازی همی کنی ما محمّد را ندیدیم با تو. گفت: من نومید شدم دست بر سر نهادم و بانگ کردم: وا محمّداه وا ولداه. مردمان را بگریستن آوردم پس پیری را دیدم عصای به دست، گفت: ای سعدیه چی بود ترا؟ گفتم: پُسرِ من گم شد. گفت: مگری[۱۰] تا ترا نشانی دهم به کسی که داند که او کجاست و اگر خواهد او را به تو باز دهد. گفتم: من فدای تو، شادم [کن][۱۱]، آن کیست؟ گفت: بُتِ مهینْ هُبَل، به نزدیكِ او شو و خواهش کن مگر پُسرت[۱۲] را به تو باز دهد. بانگی بر آن پیر زدم، گفتم: مادرت بر تو گریان[۱۳]، ندیدی که چی رسید به لات و عُزّی آن شب که محمّد ـ علیه‌السّلام ـ از مادر بزاد؟ گفت: تو همی بازی کنی تو ندانی که چی همی گویی، من خود اندر نزدیكِ هُبَل شوم و خواهش کنم تا پُسرت را باز دهد.
حلیمه گفت: پیر ا ندر نزدیكِ هُبَل شد و من همی نگرستم[۱۴] تا چه کند، سُبْعی

۱. باد: باز تو آورند ۲. باد: مهین ۳. باد: فراهم ۴. باد: اندر مکه شوم هدهٔ بزرگ
۵. باد: نگریستم ۶. باد: سیر گشتم ۷. افزوده از باد ۸. باد: باز رهم ۹. باد: باز نیابم
۱۰. باد: تو گریه مکن ۱۱. باد: فدای تو بادم، شادم کن ۱۲. باد: پسرك تو
۱۳. باد: مادر تو گریان به تو ۱۴. باد: نگریستم

طواف بکرد هُبَل را و سرِ او ببوسید و گفت: یا سیّداه! همیشه منّت تو بر قریش بوده است و این سعدیه همی گوید: «پُسرِ من گم شده است»، و اگر خواهی او را به او بازدهی و این وحشت از بطحاء مکّه بیرون کنی.
حلیمه گفت: هُبَل را دیدم که به روی اندر افتاد و بتان دیگر همه بر یکدیگر افتادند و به سجود آمدند و گفتند: ای پیر! از ما دور باش که هلاكِ ما به دستِ محمّد خواهد بود. پس آن پیر را دیدم که از آنجا بیامد[۱] و دندانهایش بر یکدیگر همی کوفت و پایش[۲] همی لرزید و عکازه بیفگند و همی گریست و همی گفت: یا حلیمه! این پُسرِ ترا خدای است که او را ضایع نکند و او بَهُش باز شد.
حلیمه گفت: ترسیدم که خبر به عبدالمطلب رسد، پیش از آن که مرا بیند آهنگِ او کردم چون مرا دید، گفت: سعدی رسید ترا یا نحسی؟ گفتم: نحسِ میهین[۳]. عبدالمطلب اندر یافت که من همی چه گویم. گفت: مگر پُسرت گم شد؟ گفتم: آری. عبدالمطلب چُنان پنداشت که مگر از قریش کسی او را بکشت یا بدیی به او بکرد، شمشیر برکشید ـ و چون او خشم گرفتی هیچ‌کس پیش او بَنَه اِستادی ـ و بانگ کرد: یا آل غالب یا آل غالب. قریش او را اجابت کردند و گفتند: قصّهٔ تو چیست؟ گفت: پُسرم محمّد گم شد. گفتند: برنشین تا ما با تو برنشینیم اگر بر کوه شوی ما با تو به کوه آییم و اگر به دریا اندر شوی ما با تو به دریا اندر آییم[۴].
پس عبدالمطلب برنشست و همه قریش با او برنشستند، عبدالمطلب سوگند خورد که نه نان خورد و نه سر شوید و نه طیب بکار برد تا انگاه که محمّد را باز نیاوَرد[۵]، و اگر او را باز نیاوَرد[۶] هزار کس را از عرب بکشد و صد کس را از قریش. وَز سرِ مکّه اندر آمد تا به آخر، هیچ‌کس را ندید، پس مردمان را دست بازداشت و ردا برافگند و روی به خانهٔ کعبه نهاد و سُبعی[۷] طواف کرد و گفت: یا ربّ! رُدَّ وَلدی محمّداً رُدَّهُ عَلیَّ وَاتَّخِذهُ عِنْدی یداً. پس منادی شنید که بانگ کرد از هوا که مخروشی[۸] که محمّد را خدای است

۱. باد: بیرون آمد ۲. باد: پاهایش ۳. باد: مهین ۴. باد: اندر شویم
۵ و ۶. باد: باز نیابند ۷. باد: سعی ۸. باد: مخروشید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که او را ضایع نکند. پس عبدالمطلب گفت: او کجا است؟ هاتف گفت: او به وادی تهامه است به نزدیکِ درختی نشسته. پس عبدالمطلب سلاح پوشید و برنشست[1] و روی بنهاد. چون پاره‌ای برفت وَرقة بن نُوفل را دید با او اندر رفتن اِسْتاد[2]، و مسعود ثَقَفِی از پیش برفت محمّد را دید به بر[3] درختی باز نشسته، چون به نزدیکِ او رسید، گفت: یا غلام! تو کیستی؟ محمّد ـ علیه السّلام ـ گفت: الیك عنّی یا اخا ثقیفٍ. مسعود بشگفت بماند[4] از کوچکی او و زودی جواب. دیگر بار گفت: تو کیستی یا غلام؟ گفت: من پُسرِ سیّد عرب، محمّد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم. مسعود بازگردید و بشارت داد عبدالمطلب را. عبدالمطلب آمد تا به او رسید، گفت: یا غلام تو کیستی؟ محمّد ـ علیه‌السّلام ـ سر برآورد و گفت: من پُسرِ توام و از نسلِ توام. گفت: مرا نسبت خویش بگوی. نسبتِ خویش او را بگفت. و پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ آن روز سی و شش ماهه بود، عبدالمطلب او را برگرفت و اندر پیش نهاد، آورد به کعبه، و طواف کرد و گفت: اعیذهُ بِالْواحدِ مِن شَرِّ کُلِّ حاسِدٍ. و چون او را باز آوردند، قریش بیارامید.[5]

حلیمه گفت: چون بیارامیدند عبدالمطلب مرا جهازی نیکو کرد و من به خانهٔ خویش بازآمدم با چیزِ بسیار، که صفتِ بسیاری آن نتوان کرد[6].

و محمّد ـ علیه‌السّلام ـ به نزدیکِ جدِّ خویش همی بود، چون عبدالمطلب را مرگ فراز آمد[7] بوطالب را پُسرِ خویش را[8] بخواند و او را وصیت کرد اندر بابِ محمّد ـ علیه‌السّلام ـ و گفت: دانی که من او را چگونه دوست دارم حق من اندر او نگاه دار. بوطالب گفت: یا ابّه! مرا وصیت مکن به محمّد ـ علیه‌السّلام ـ که او پُسرِ من است و برادرزادهٔ من است. پس عبدالمطلب بمُرد، پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ یتیم بود اندر کنفِ عمّش بوطالب، او را نیکو همی داشت[9] و او را مقدم دانستی به طعام و کسوت بر تنِ

۱. باد: و سوار شد ۲. باد: ایستاد ۳. باد: بر بن ۴. سرا: بشکفت بماند، باد: شگفت بماند ۵. باد: وی را باز آورد قریش بیارامیدند ۶. باد: نتوانم کرد ۷. باد: فرا رسید ۸. باد: بوطالب پسرِ خویش را ۹. باد: نیکو داشتی

خویش و بر همهٔ اهلِ خویش.

و اندران زمانه خُزاعه و قریش آمد و شد[1] داشتندی به شام به بازرگانی. بوطالب یك بار با ایشان به سفر شد بر اشترِ خویش نشست و محمّد ـ علیه‌السّلام ـ ماهار[2] اشترش همی کشید، گفت: یا عمّ! مرا یکی دست باز داری و مرا نه مادر و نه پدر. بوطالب را دل بسوخت و گفت: ترا آنجا[3] دست باز ندارم او را برگرفت و در پیشِ خویش نشاند و رفت تا به وادیی رسید از شام، به زیرِ درختی فرو آمدند و اندران وادی دَیْری بود و اندران دیر راهبی بود او را بُحَیْراء الرّاهِب گفتند[4]، و هر روز سه بار بر بام دیر آمدی و به راه بنگرستی[5] تا که همی آید. آن روز بر بام آمد نگاه کرد، گروهی را دید زیرِ درختی فرو آمده و میغ بیامده از زَبَرِ درخت بیستاده و سایه بر درخت[6] و گردواگردِ آن افگنده. راهب گفت: والله که این میغ نه افگنده است سایه مگر بر سرِ پیغامبری از پیغامبران، و غلامِ خویش را فرستید به نزدیكِ ایشان که یا اهلِ مکّه! شما دانید که من شما را دوست دارم و هیچ‌کس از شما بر من بَنگذرد که نه من با او نیکوی[7] کنم. اکنون خواهم که همه به نزدیكِ من آیید و هیچ‌کس را باز پس مگذارید. همه آمدند و محمّد را ـ علیه‌السّلام ـ بر حلّ دست بازداشتند[8] با مزدوری دیگر. راهب در بگشاد تا یك یك مرد اندر آمدندی، پس چون همه اندر آمدند، راهب نگاه کرد میغ را دید به حالِ خویش، گفت: یا قوم! هیچ‌کس را دست باز داشته‌اید؟ گفتند: آری، مزدوری و یتیمی. کس فرستید تا بیایند[9].

پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ همی آمد و آن میغ بر سرِ او اندر هوا، و او را سایه همی داشت تا اندر دَیر آمد. او طعام پیش آورد تا بخوردند، بُحیرا گفت: این غلام چه بود[10] شما را یا اهلِ مکّه؟ گفتند: پُسرِ این خواجه است. اشارت کردند به بوطالب. بحیرا گفت: نباید که پدر و مادرِ این غلام زنده بُوَد، مرا راست بگویید تا من خبرِ او شما را

۱. باد: آمد شد ۲. باد: مهار ۳. باد: اینجا ۴. باد: گفتندی ۵. باد: بنگریستی ۶. باد: بر درخت کرد ۷. باد: نیکویی ۸. باد: بر حل بازداشتند ۹. باد: گفت بخوانید تا بیاید ۱۰. باد: که بود

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بگویم. پس بوطالب گفت: یا بحیرا! این برادرزادهٔ من است و یتیم است از پدرْ اندر کنارِ من بزرگ شده است. گفت: راست گویی یا شیخ[1]، من ترا بگویم این پیغامبری است از پیغامبرانِ او، و خاتم نبوّت[2] اندر میانِ دو کتفِ او پیدا است. پس رفتند تا به شام شدند و حاجتها روا کردند و بازگردیدند تا به مکّه باز آیند و محمّد ـ علیه‌السّلام ـ با عمِّ خویش همی بود چندان که ایزد تعالی خواست.

و پس روزی بیرون شد با کودکان بازی همی کرد تا به جای بَنی مُدْلِج رسید، گروهی از بنی مُدْلِج او را بخواندند تا پای او بنگرند، پس عبدالمطلب را دیدند که به وی رسید و دست به گردنِ وی اندر آورد، عبدالمطلب را گفتند: این کودك کیست؟ گفت: پُسرِ من. گفتند: این را نگاه دار که ما هرگز قدم ندیدیم مانندهتر بدان قدم که اندر مقام است از قدم او. پس عبدالمطلب بوطالب را گفت: ای پُسر بشنو که چی همی گویند. پس از ان بوطالب او را سختر داشتی[3]. و پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ با بوطالب همی بود چندان که ایزد تعالی خواست. روزی بوطالب او را گفت من همی خواهم که ترا چیزی گویم، وحشت همی دارم. گفت: هرچی خواهی بگو یا عم، که من ترا فرمانْبردارم. گفت: تو دانی که پدر و مادرت بمردند و چیزی به من دست بازنداشتند[4] و من خواستمی که مرا مالی[5] بودی تا ترا دادمی و چشم من بدان روشن شدی پیشتر از آن که بمردی ولکن مرا این نیست و اینك خَدِیجه بنت خُوَیْلِد مزدوران همی گیرد و از دستِ او نیکوییها به ایشان همی رسد چه گویی. ترا به نزدیك او برَم تا مگر ترا به مزدوری بگیرد و خدای ـ عزّوجلّ ـ ترا از نزدیكِ او روزیی بدهد تا من ترا زن دهم و چشم من روشن شود به تو، پیشتر از آن که بمیرم. گفت: من فرمانْبردارِ توام هرچه خواهی بکن. رفتند و به نزدیك خدیجه شدند و در بکوفتند، غلامش بدر آمد بوطالب او را گفت: خدیجه را بگوی که ما بر دَرْیم. خدیجه او را گفت: اندر آیید. اندر آمدندو خدیجه بر تخت بود هفتاد کنیزك برپای

۱. باد: گفتا راست گفتی یا شیخ ۲. سرا: خاتم نبوت است و، متن برابر باد ۳. باد: سخت‌تر نگاه داشتی ۴. باد: چیزی به من باز نگذاشتند ۵. باد: و اگر مرا مالی

بودند او را باد همی کردند[1]. بوطالب را گفت: یا عمّ چرا آمدی و چی حاجت داری؟ گفت: آمدم تا از آن فضل که خداوند ـ سبحانه ـ ترا داده است مرا نیز بدهی. گفت: نعم و کرامة. گفت: اینك محمّد بن عبدالله الأمین برادرزادهٔ من، آوردم به نزدیكِ تو تا او را به مزدوری گیری بدانچه خواهی تا از فضل و نعمتِ تو چیزی به او رسد که تو مزدور بسیار گیری و ایشان را بر دست تو خیرها همی رود[2] و محمد حق‌تر[3] است از دیگران. خدیجه گفت: من هر ماه مزدوری که[4] به سفر شود اشتربچه‌ای بدهم، محمّد را دو بدهم. پس گفت: یا محمّد! تو بَرَوِی؟ گفت: آری رَوَم بر کرامت. او را غلامی بود بخواند نامِ او میسره، و گفت: من همی خواهم که پُسرِ عمّ خویش را با تو بفرستم به هیچ حال او را مخالفت نکنی. گفت: آری و کرامة[5].

پس بوطالب از نزدیكِ خدیجه بیرون آمد و محمد را آنجا دست بازداشت و محمد و میسره به شام شدند و بازرگانیهای بسیار بردند[6]، پس چون از خانه برفتند آن میغ باز آمد و بر سرِ پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ بیستاد و سایه بر او افگند تا به نزدیكِ بُحیرا رسید، بحیرا آن میغ دید، بپرسید که شما کیستید؟ میسره گفت: من میسره‌ام غلامِ خدیجه بنت خُوَیْلِد، به بازرگانی همی شویم. بحیرا به نزدیك پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ فراز آمد پنهان از میسره، و سر و پای او ببوسید و با خویشتن گفت: به تو ایمان آوردم و گواهی دهم که تو آنی که اندر تورات خدای ترا یاد کرده است. پس گفت: یا محمّد! علامتهای تو همه بدانستم مگر یك چیز، باید که مرا کتفِ خویش بنمایی. بنمود خاتم النبوّة همی درفشید، روی از سوی او کرد و او را بوسه همی داد و همی گفت: أشهد أنْ لا إله إلاّ الله وَ إنَّكَ رسول اللهِ النَّبیّ الأُمّی. إنَّكَ[7] عیسی بن مریم ما را آگاه کرد[8] و بشارت داد و گفت: کس از [پس][9] من بزیرِ این درخت فرو نیاید مگر پیغامبرِ اُمّیِ هاشمیِّ عربیِّ مکّی، خداوندِ حوض و شفاعت، خداوندِ لوا و حمد، خداوند قضیب و ناقه، خداوند

۱. باد: که باد از وی همی باز کردند ۲. باد: و ایشان را بوده است چیزها ۳. باد: محق‌تر
۴. باد: هر مزدوری را که ۵. باد: گفت همچنین کنم ۶. باد: بازرگانیها کردند
۷. باد: آنکه ۸. باد: آگاهی دارد ۹. افزوده از باد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تاج و هراوه[۱] و کوبندهٔ درِ بهشت، صاحبِ قولِ لا إله إلاّ الله.

پس گفت: یا غلام این را نگاه دار از جهودان که ایشان دشمن آنند[۲]، خداوند تعالی ایشان را بر این دست ندهد. پس رفتند تا به شام رسیدند و چیزی که داشتند بفروختند و سود بسیاری کردند بیشتر از آن که هر باری کردندی[۳]. پس میسره گفت: یا محمّد! ما از چهل سال باز بازرگانی همی کنیم خدیجه را هیچ سال چندین سود نکردیم، اگر خواهی که از پیش بشوی و خدیجه را خبر دهی به این که خدای ـ عزّوجلّ ـ او را روزی کرد بر دستِ تو، تا مگر اشتربچه‌ای بفرماید[۴]. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ برنشست بر اشتری صرخ موی[۵].

و حالِ خدیجه چُنان بودی که چون گرما بر او غلبه کردی او را برداشتندی و بر خانه‌ای بردندی که او را بودی بر پُشتِ خانه‌ها، و پشت به تخت بازنهادی و هرّوزی[۶] هفتاد کنیزك او را به یکسو باد همی کردندی و بر زمین نرفتی ولکن او را بر تخت برگرفتندی انگاه [که][۷] بر آن خانه شدی.

پس چون بر آن خانه بنشست نگاه کرد محمّد را دید ـ علیه‌السّلام ـ که همی آمد بر اشتری ماده، و بر سرِ او قبّه‌ای از یاقوتِ صرخ، و از راستِ او فریشته‌ای، شمشیرکشیده، وز زَبَرِ سرِ او میغ با او همی رفتی و بر او سایه همی داشتی و مرغان گردواگرد[۸] او بال به بال اندر گذاشته[۹]، ندانست که آن محمّد است، گفت: اللّهمّ إلیّ وَالِی دَارِی. یاربّ این کس را که همی آید به من آیا[۱۰] و به سرای من آیا[۱۱]. روی سوی سرای او نهاد، خدیجه از تخت بجست و بدر شد[۱۲] محمّد را دید ـ علیه‌السّلام ـ از اشتر فرو آمده و اشتر را بخوابانیده. پس چون خدیجه او را دید، گفت با خویشتن: این نه آن است که من دیدم. و پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ او را بشارت داد از سودِ بسیار که کرده بود. [خدیجه][۱۳] او را پرسید که میسره کجا ست؟ گفت: به بادیه او را دست

۱. باد: هراده ۲. باد: وی‌اند ۳. باد: بیشتر از آن بودی که هر بار ۴. باد: بیفزایید
۵. باد: سرخ‌موی ۶. باد: هر روزی ۷. افزوده از باد ۸. باد: گرد بر گرد
۹. باد: بالها اندر هم کشیده ۱۰ و ۱۱. باد: آیاد ۱۲. باد: بیرون شد ۱۳. افزوده از باد

بازداشتم، و زود آید. خدیجه او را گفت: رَو باز گرد و به نزدیكِ او شو و بگوی تا زود بیاید. و بدین آن خواست تا بداند که این آن است که دیده بود یا نه.

پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ برنشست و اشتر را براند و خدیجه بر پوشش برترین[۱] شد تا او را یقین شد که آن که دیده بود او بود. و اندر حالِ او اندیشید[۲] تا انگاه که میسر اندر رسید با او خالی شد، گفت: مرا راست‌گوی قصّهٔ محمّد، قلیل و کثیرِ آن مرا شرح کن. گفت: یا سیّدتی[۳]! از بُحیرا شنیدم که محمّد پیغامبری است از پیغامبران، و مرا گفت که او را از جهودان نگاه دار که ایشان دشمنِ اواند. خدای ـ عزّوجلّ ـ ایشان را بر وی دست ندهد. خدیجه گفت: این حدیث پنهان دار یا میسره، و برو و تو[۴] آزادی، و فرزندانِ تو همه آزادند، و ترا دادم ده هزار درم از خواستِ خویش[۵]. و گفت پیغامبر را علیه‌السّلام: شو به نزدیكِ عمّ تو[۶] بوطالب، و بگو تا فردا بامداد به نزدیكِ من آید. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ چون بوطالب را بگفت بوطالب از آن بترسید و گفت: یا پُسرا چی خواهد از من، می‌ترسم که ترا به من باز دهد. و آن شب تا روز همی پیچید بر خویشتن[۷]. محمّد ـ علیه‌السّلام ـ او را گفت: خدای ـ عزّوجلّ ـ مرا روزی دهد وَهُوَ خَیْرُ ٱلرَّٰزِقِینَ[۸]، اندوهِ من مَبَر.

چون دیگر روز بود، شد به نزدیكِ خدیجه، خدیجه گفت از پسِ پرده: یا باطالب! به نزدیكِ عمّ من شو عَمْرو بن نُوفل، و من را از او بخواه برادرزادهٔ خویش را محمد علیه‌السّلام. بوطالب گفت: یا خدیجه! همی افسوس داری[۹] بر من، اگر پرستاری بودی از آنِ تو، آن را به برادرزادهٔ من ندادی. خدیجه گفت: خدای ـ عزّوجلّ ـ صنع کند، شو[۱۰]، به نزدیكِ عمّ من شو. بوطالب برخاست با ده کس از صنا دیدِ قریش، و به نزدیكِ عمّ خدیجه شدند[۱۱]. و او مست بود و نُشاطی[۱۲]، سلام کردند بر او، جواب سلام داد و گفت پیغامبر را علیه‌السّلام: به لات و عُزّی که ترا دوست داشتم

۱. باد: بدترین ۲. باد: همی اندیشید ۳. باد: یا سیّده ۴. باد: برو که تو
۵. باد: خاستهٔ خویش ۶. باد: عم خویش ۷. باد: بر بستر ۸. مؤمنون (۲۳) ۷۲
۹. باد: افسوس همی کنی ۱۰. باد: برو ۱۱. باد: عم او رفت ۱۲. باد: و به نشاطی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

همیشه، و اکنون ترا دوستر دارم و تو از من هیچ حاجت نخواهی که نه روا کنم، و آن مردمان را بنواخت، پس بوطالب گفت: بر تو سلام کنم و از تو همی خواهم که خدیجه را برادرزادهٔ تو به برادرزادهٔ من دهی محمّد. گفت: یا معشرِ قریش! گواه باشید که من خدیجه بنت خُوَیلد را به زنی به محمّد بن عبدالله دادم به کاوین[1].

پس بوطالب خطبه برخواند: اَلْحَمدُ لِلّهِ الَّذِی جَعَلنا مِن وَرْثة[2] ابراهیم وَ زرع اسماعیل علیهماالسّلام وَجَعَلَ مَسْکننَا[3] بَیْتاً محجُوجا[4] وَحَرماً آمِناً وَجَعَلْنا حُکّاما[5] عَلَی النّاسِ أجْمَعِین ثُمَّ إنَّ ابنی[6] هَذلا یوزن برجُل إلاّ رجّح عَلَیه وَانَّ لَهُ لَخطباً جَلیلاً وَنبأ عظیماً وَإن کانَ مُقلاً[7] مِنَ الْمالِ فَإنَّ الْمال رِزقٌ حائلٌ وحَظٌّ زائلٌ وَقَد خَطَبَ إلَیْکُم خَدِیجتَکُم وَقَد بذلَ لَهَا مِنَ الصَّداقِ وَهُوَ مِنْ مالِی حُکمکُم عاجله وآجله وَالسّلام عَلَیْنا وَعَلَیْکُم.

پس خدیجه بفرمود کنیزکان را تا دف زدند و پای کوفتند و خدیجه حلّهٔ یمانی فرستاد بوطالب را، و آن ها استد[8] و بر عمّ خدیجه افگند. و چون پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ خواست که بیرون شود از نزدیکِ خدیجه گفت: به نزدیکِ اهلت بباش تا اشتربچه‌ای بکشد عمّت[9]، و مردمان را میهمانی دارد. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ آن چنان کرد و به نزدیکِ او بود، چشم او روشن شد و گفت: اَلْحَمدُ لِلّهِ که اندوه از ما ببرد.

پس عمّ خدیجه را مستی بشد روزِ دیگر گفت: این چیست که همی شنوم؟ گفتند: آنچه کردی. گفت: چی کردم؟ گفتند: خدیجه را به زنی دادی. گفت: به کی دادم؟ گفتند: به محمّد بن عبدالله. گفت: من برادرزادهٔ خویش را به یتیم بوطالب دهم درویش؟ گفتند: اکنون بدادی و از او حله استدی[10]. برخاست و به نزدیکِ خدیجه اندر شد خواست که او را دشنام دهد، خدیجه گفت: ای هیچ عیبی کنی بر حسب و نسبِ محمّد علیه‌السّلام؟ گفت: نه، ولکن درویش است. گفت: اگر او چیزی ندارد

۱. باد: به چندین کاوین ۲. باد: ذرّیة ۳. باد: مسکینا ۴. باد. محجوهاً
۵. باد: حکماً ۶. باد: ابن اخی ۷. باد: و انه لمقل ۸. باد: آن را فرا ستد
۹. باد: خواست که بیرون شود از نزدیک خدیجه، کنارهٔ ردای وی بگرفت و گفت: کجا خواهی شد یا محمد؟ گفت: به خانهٔ عم خویش. گفت: به نزدیک اهلت باش تا اشتربچه بکشند ۱۰. باد: فرا ستدی

من چندانی دارم که مرا و را و مرا بسنده باشد[1]. گفت: تو راضی‌ای که محمّد شوهرِ تو باشد؟ گفت: آری. آن شیخ نیز راضی شد و دلش خوش گردید و گفت: من نیز راضی‌ام[2].

پس پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ با خدیجه همی بود تا چهل ساله شد. پس روزی جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ او را بخواند و خویشتن را به او نمود، محمّد ـ علیه‌السّلام ـ از هُش[3] بُشُد، گروهی از قریش آنجا بودند، او را برگرفتند و به درِ سرای خدیجه آوردند، گفتند: این را برگیر یا خدیجه که تو زنِ دیوانه‌ای بوده‌ای. پس خدیجه برجست و او را اندر بر گرفت و سرِ او اندر کنار گرفت و میانِ دو چشم او بوسه همی داد و گفت: بل که زنِ پیغامبری بودم[4] مُرسل. چون پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ به هُش آمد، خدیجه گفت: بابی أنتَ وأمّی جَعَلنی الله فَداك، چی رسید ترا؟ گفت: به من نرسید مگر خوبی، ولکن آوازی شنیدم از آن بترسیدم. خدیجه شاد شد، گفت: چون فردا بود همانجا بنشین که دی نشسته بودی، اگر فریشته‌ای بود باز آید و اگر دیو بود باز نیاید.

چون یك‌شنبه بود پیغامبر ـ صلوات‌الله علیه ـ برفت تا به اجیادِ اصغر شد جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ او را بخواند از هُش بشد، او را برگرفتند، باز آوردند و قریش بدان شادی کردند و گفتند: شوهرِ خدیجه را دیو همی رنجه دارد[5] چُنان که از پیش گفته بودند، و خدیجه جوابِ ایشان بداد همچُنان که از پیش بود، و همان کرد که از پیش کرده بود. چون به هُش[6] آمد او را گفت: چون فردا بود بدان جایگاه[7] باز شو. پس چون باز شد جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ پدید آمد اندر نیکوترینِ صورتی و بویاترین چیزی، و گفت: یا محمّد! خدای ابراهیم ترا سلام کند[8] و ترا همی گوید: تو رسولِ مَنی به جمله مردم و پری[9]، ایشان را به قولِ لا إله إلاّ الله خوان. پس گفت: مرا شناسی؟ گفت: نشناسم. گفت: جبرئیل‌ام و تو محمّد پیغامبری که از پس تو پیغامبر نبود. پس جبرئیل

۱. باد: پسند بود ۲. باد: راضی شدم ۳. باد: هوش ۴. باد: بوده‌ام
۵. باد: همی رنجاند ۶. باد: با هُش ۷. باد: جایگه ۸. باد: سلام می‌رساند
۹. باد: آدمی و پری

pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir
mandegar.tarikhema.org

tarikhema.org

ـعلیه‌السّلام ـ پای بر زمین زد چشمهٔ آب بیرون آمد او را فرمود تا طهارت کرد، و جبرئیل برخاست و در نماز ایستاد و او را فرمود تا با او نماز کرد، و نماز و طهارت او را بیاموخت و [سورهٔ][1] اقرأ باسْم رَبّك، تا به آخر او را بیاموخت. پس جبرئیل ـعلیه‌السّلام ـ به آسمان شد و پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ از جیادِ اصغر بیرون آمد و به هیچ درختی و کلوخی نگذشت[2] که نه بانگ کرد[3]: یا رسول‌الله، تا به نزدیكِ خدیجه آمد و او را گفت آنچه یافته بود از کرامت و رسالت. خدیجه از هُش بُشُد از شادی، پیغامبر ـعلیه‌السّلام ـ آب بر روی او زد[4] تا به هُش آمد و ایمان آورد به پیغامبر علیه‌السّلام[5].

و پیغامبر با خدیجه نماز همی کرد که علی بن أبی طالب ـ رضی‌الله عنه ـ از در درآمد و گفت: یا محمّد! این دین که پیدا کردی، چیست؟ گفت: این دینِ خدا است ـعزّوجلّ ـ که خویشتن را پسندیده است و از پیغامبران و رسولان قبول نکند[6] جز ازین دین[7]. علی ـ رضی‌الله عنه ـ گفت: أشْهَدُ أن لا إلٰه الاّ الله وَانّك رَسُول الله.

و سببِ آن چُنان بود که ایشان به مکّه بودند آنجا قحط اوفتاده بود بوطالب بسیارْعیال بود، پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ علی را ـ رضی‌الله عنه ـ به خویشتن بازگرفته بود و عبّاس بن عبدالمطلب جعفر را، و بوطالب را عقیل مانده بود از بهرِ آن بود که علی ـ رضی‌الله عنه ـ بر آن حال زود مطلع ببود. پس بوطالب آمد و ایشان نماز همی کردند، گفت: این دین چیست یا محمّد؟ گفت: این دینِ خدا است ـ عزّوجلّ ـ آن که خویشتن را پسندیده است و از انبیاء و رسل نپذیرد مگر این. اگر با ما درین دین آیی والاّ بر ما بپوش. بوطالب گفت: بر دین بیستید که هیچ‌کس با شما هیچ بدی نتواند کرد. و مردمان یك یك از پیِ یکدیگر مسلمان همی شدند و خدای ـ عزّوجلّ ـ دینِ خویش آشکارا کرد و پیغامبر را ـ علیه‌السّلام ـ عزیز گردانید[9].

و چنین آمده است اندر روایات که چون پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ علی را ـ رضی‌الله

۱. افزوده از باد ۲. باد: نگذشتی ۳. باد: بانگ کردی ۴. باد: همی زد
۵. باد: به پیغمبری وی ۶. باد: و از انبیا و رسل نپسندند ۷. باد: از اینجا به بعد ندارد
۸. باد: تا «عزیز گردانید» ندارد

عنه ـ به ایمان خواند، او گفت تا پدرِ خویش مشورت کنم، پدرش او را گفت: اتّبع ابن عمّكَ فَانّه عَلیَ الرُّشد. آنگاه بیامد و ایمان آورد.

و بدان که چنین گویند که دو سال پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ اندر شك[1] و کنارِ مادر بود. و نیز گویند که چون پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ از مادر جُدا شد مادرش بمُرد، پس عبدالمطلب او را به حلیمه داد دو سال با حلیمه بود پس عبدالمطلب بمُرد، بوطالب او را برگرفت و همی داشت تا بیست و پنج ساله شد و او را محمّدالأمین گفتندی.

و بدان که اندر برخی از اخبار چنین آمده است که پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ به ثبیر شد، چون خواست که بر کوه شود کوه با او به سخن آمد و گفت: نگر بر من نیایی که بر من مار و گزدم[2] است پس به حَرا باز آمد، حرا با او به سخن آمد و گفت: بر من آی که بر من نه مار است و نه گزدم[3]. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ بر حرا شد و آنجا غاری بکرد و آنجا همی شدی. پس جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ به نزدیكِ او آمد اندر ماه رمضان با نمطی دیبا، بر او نبشته، او را گفت: برخوان. او گفت: من چیز[ی] ندانم خواندن. او را اندر برگرفت و بیفشارد[4]، پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: خواستم که بمیرم از آن سختی که به من رسید. پس مرا گفت: برخوان. ترسیدم که اگر گویم: ندانم خواندن[5]، مرا بیفشارد[6]، گفتم: چی خوانم؟ گفت: اقرأ باسم ربّك[7]، تا آخرِ سورت[8].

و اندر بعضی از اخبار آمده است که محمّد ـ علیه‌السّلام ـ گفت: هیچ‌کس نبودی دشمن‌تر بر من از شاعر و دیوانه. پس گفتم: ترسم که من دیوانه شدم[9]، و اگر چنین بُوَد من خویشتن از سر کوه بیفکنم و بمیرم[10] و برهم. و شدم که چنین کنم پس چون به میانهٔ کوه رسیدم آوازی شنیدم از آسمان که یا محمّد! بَیست، پس جبرئیل را دیدم ـ علیه‌السّلام ـ که افق را همه گرفته بود، بترسیدم از او، و برجای بماندم تا خدیجه

۱. باد: «شك» ندارد ۲ و ۳. باد: کژدم ۴. باد: بیفشرد ۵. باد: ندانم خواند
۶. باد: بفشارد ۷. علق (۹۶) ۱ ۸. باد: + و اندر بعضی از اخبار آمده است که وی گفت: من خفته بودم و اندر خواب بر من خواند، بیدار شدم، پنداشتم که اندر دلِ من نوشته است ۹. باد: شوم
۱۰. باد: تا بمیرم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به طلبِ من آمد و بـا او به خانـه آمدم. گفتم: من شاعـرام یا دیوانه؟ خدیجـه گفت: یا بالقاسم! تو میهمان[1] داری و راست گویی و رحم بپیوندی و من اومید دارم که اینچه[2] همی گویی ناموسی است چُنان که به موسی ـ علیه‌السّلام ـ همی آمد و تو پیغامبرِ این امّت باشی.

پس خدیجه به نزدیكِ خویشاوندِ خویش شد ورقة بن نوفل، و او کتب خوانده بود او را حدیث پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ بگفت، ورقه گفت: قُدُّوس قُدُّوس اکر اینچه[3] تو همی گویی راست است این ناموسی بزرگ است که به نزدیكِ او آمده است یعنی جبرئیل علیه‌السّلام، و او پیغامبرِ این امّت است و اگر من به زمانهٔ او رسم خدای را ـعزّوجلّ ـ نصرت کنم اندر بابِ او. پس میانِ دو چشم او بوسه داد.

و چنین[4] گویند که خدیجه گفت محمّد را علیه‌السّلام: چون این کس به نزدیكِ تو آید مرا بگو. پس چون جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ آمد، گفت: اینك آمد. پس خدیجه گفت: یابن عمّ! خیز بر رانِ من[5] نشین. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ بر رانِ او[6] نشست، گفت: همی بینی او را؟ گفت: آری. پس خدیجه او را بر رانِ راست آورد گفت او را: همی بینی؟ گفت: آری. پس خدیجه سر برهنه کرد، گفت او را: همی بینی؟ گفت: نه، خدیجه گفت: ترا بشارت باد که این فریشته‌ایست نه دیوی. پس در ماه رمضان بر او فرستادند[7]: إِنَّا أَنْزَلْناهُ فی لَیْلَةِ الْقَدر[8].

و گفته‌اند: نخست آیت که بیامد در ماه رمضان، قول خدای عزّوجلّ: شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرآن[9] بود و پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: مرا فرموده‌اند که خدیجه را بشارت ده به خانه‌ای اندر بهشت که نه جنگ بُوَد آنجا و نه شغب. پس وحی بیستاد مدّتی، پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ از آن تنگ‌دل شد جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ آمد و سورهٔ والضّحی بیاورد چُنان که[10] یاد کنیم.

۱. یاد: مهمان ۲. یاد: آنچه ۳. یاد: این که ۴. یاد: و ایدون گویند
۵. یاد: بر زانوی من ۶. یاد: زانوی وی ۷. یاد: فرو فرستاد ۸. قدر (۹۷) ۱
۹. بقره (۲) ۱۸۵ ۱۰. یاد: چنانکه + آنجا

و روایت کنند[1] که صنمی بود قریش را، آن را بزرگ داشتندی و اندر هر سالی روزی آنجا شدندی و سر ستردندی[2] و گوسپند کشتندی و بوطالب با قوم آنجا شدندی و پیغامبر را گفتندی: باید که تو نیز بیایی. و اگر نشدی خشم گرفتندی و یا دیو کشتند تا او را با خویشتن ببردند[3]. پیغامبر از ایشان غایب شد زمانی، پس باز آمد بیمْ زده، عَمّانِ او گفتند: ترا چی رسید؟ گفت: ترسم که پریی بر من آشفته است. گفتند: ایزد ـسبحانه ـ ترا مبتلا نکند به دیو، و اندر تو خصلتهای نیکوی بسیار[4]، بگو تا چه دیدی، گفت: هرگاه که خواهم که ها نزدیكِ این صنم روم[5] مردی بینم سپیذجامه، مرا بانگ کند که بازپس گرد یا محمّد، دست ها این صنم[6] مکن. گفت: از پس این هرگز به عیدِ ایشان نشدم تا انگاه که پیغامبری آمد.

و از ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ روایت آمده است که بوطالب چاه زمزم نیکو همی کرد و پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ کودك بود او را یاری همی کرد و سنگ همی آورد، از ان سنگ آوردن مانـده شد و از هُش بشد و آزاری نداشت، بوطالب را گفتند: پُسرت را انـدر یاوْ[7]، که از هُش بُشُده است. چون به هُش آمد، بوطالب او را گفت: ترا چی رسید؟ گفت: باز کسی آمد به نزدیكِ من، و جامهٔ سپید داشت، مرا گفت: خویشتن بپوش.

ابن عبّاس گوید نخستین چیزی که از نبوّت دید این بود و پس از آن هرگز کس عورتِ او ندید.

و مردی از عبدالرّحمن بن خُنَیس پرسید که چگونه کرد[8] پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ انگاه که دیو با او کیادت کرد؟ گفت: دیوان از کوهها و وادیها اندر آمدند و قصدِ او کردند و یکی از ایشان آتشی به دست داشت تا پیغامبر را ـ علیه‌السّلام ـ بدان بسوزد، پیغامبر ـعلیه‌السّلام ـ از ایشان بترسید، جبرئیل ـعلیه‌السّلام ـ آمد و او را گفت:

۱. یاد: و حکایت کنند ۲. یاد: بسترندی ۳. یاد: خشم گرفتندی و بی‌وی نرفتندی
۴. یاد: خصلتهای حمیده بسیار است ۵. یاد: شوم ۶. یاد: دلت فرا این صنم
۷. یاد: اندر یاب ۸. یاد: چگونه بود

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بگوی. گفت: چی گویم؟ گفت: بگوی أعوذُ بِکلِمٰاتِ اللهِ التّامّاتِ اللاّتی لاٰ تُجٰاوِزهُنّ بِرٌّوَلاٰ فٰاجِرٌ مِن شَرّمٰا خَلَق وَذَرَأ وَبَرأ وَمِنْ شَرّمٰا یَنزل مِنَ السّماء وَمٰا یَعْرُجُ فِیهٰا وَمِن شَرّ ما یَلج فِی الْأَرْضِ وَمٰا یَخرُجُ مِنْها وَمِن شَرّ کُلِّ طارقٍ إلاّ طارق یَطرُقُ بِخَیْرٍ یٰا رَحْمن. چون او این بگفت، آن آتش که دیو داشت کُشته شد[1]، و ایزد ـ سبحانه ـ و تعالی ایشان را هزیمت کرد[2].

این است آنچه آمده است از معتمدانِ اهلِ اخبار و آثار اندر حالِ ظهورِ آثارِ مصطفی ـ صلوات‌الله علیه ـ، و آنچه پدید آمده است از آثارِ نبوّتِ او اندر[3] تفسیرِ آن که خدای ـ عزّوجلّ ـ همی گوید: لَقَدْ جٰاءکُمْ رَسُولٌ مِن أنْفُسِکُم[4]. وَالله أعلم.

۱. باد: دیو بدست داشت بمرد ۲. باد: + الحمدلله وحده والصلوة علی من لا نبی بعده

۳. باد: + حمل [و] ولادت و تربیت تا ابتداء وحی و نبوت این جمله بدانید و بر این اعتماد کنید اندر تفسیر

۴. توبه (۹) ۱۲۸

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org